

273 fol.
3526

Memor. & Travels of Mrs. J. p. 305

A. L. Ms.
No. 96

Qc

2000

کتاب در عرف
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله والصلوة على رسوله وآله فبعد چون مجلد اول کتاب
مرات الاحوال جهان نماز قلم وقایع نگار این بنده دل انکار سمیت
ظهور رسید و در آن بنوعی که عادت مولفین است در اندای
هر فصلی عنوانی که در پیش کلام را بیکدیگر متصل کرده
در هر موضعی که مطلب در آن بنوعی که در پیش کلام را بیکدیگر متصل کرده
باشد انجند کلمه که در آن فیه است سهولت اطلاع بر مطالب
مندی در آن نگارش میشود و من الله التوفیق بدانکه این
مجلد ششم است بر پنج مطلب و خانمته است اول در ذکر محلی از
اقوال و عدد اولاد و افعال امجاد عالم فاضل مقدس متقی مخوم
مولانا محمد تقی مجاهد علیه الرحمة است و در آن پنج فصل است اول در
ذکر احوال و تصانیف و عدد اولاد و تاریخ وفات و مدفن امیر مخوم
و دوم در ذکر فاضل مقدس عالم ملا غزیر الله فرزند اکبر امیر مخوم
و عدد اولاد و افعال او است مثل میرزا کاظم و میرزا محمد تقی لکوی

کتابخانه
موزه
و اسناد
وزارت
فرهنگ
و ارث

و میرزا جابر علی و غیر هم و اولاد ایشان و ذکر السب است
 که در موضع دو انگشت حضرت امیر المومنین ۱۲ در خط انشرف
 منصوب است و اسم ششم ذکر زین العابدین و اولاد تا بعد از محمد بن
 اوسط از محرم و عدد اولاد و احفاد او است مثل ملا محمد صیر و
 ملا زین العابدین و ملا محمد تقی و اولاد ایشان و غیر هم
 ذکر اولاد و احفاد علامه و حمید ملا محمد علی است که آبادی از نظر
 صبه مرضیه اخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه است مثل ملا محمد صبیح
 و ملا کمال الدین حسین و اولاد ایشان و غیر هم ذکر کمال
 ربانی ملا میرزای شیرازی و اولاد و احفاد او است مثل ملا
 حمید علی نجفی و غیره و احوال حاجی ابوالقاسم حمله دار و
 حاجی جعفر عمری میرزا غلام حسین خان و زوجه اقامه بر
 کفن نوایس و میرزا صالح ساکن بندر هوکلی در نکاله و امثال
 آنها و نسبت داشتن شیخ محمد علی خرمین بسلسله اخوند محرم
 و در ذکر احوال و اولاد و احفاد و امجاد و خواص کمال
 اخوند ملا محمد باقر مجتبای زین کوجیک و محرم ملا محمد تقی سابق
 الامت است و در آن چهار فصل است و در اول مجملی از احوال
 الجناب و عدد و تصانیف و مقدمات آیات آنها و عدد اولاد
 احفاد و امجاد او است بر سبیل احوال و است و نکته شریف
 محصوم علی شاه سر حلقه اهل ضلایل صوفیه در عصر ماد شاه
 حمزه فتح علی شاه قاجار و سر اسد الملک التاجیک و الدجادر
 ابیغیر و دریم عدد اولاد محرم است از نظر انشیره

و در این کتاب
 و در این کتاب

فاضل سید مقدس میرزا علی الدین محمد کلثامه شارح
 پنج الدلائل و بنیان احوال فاضل به نظیر جناب میر محمد حسین
 امام جمعه اصفهان دام فضله و والد غفران باب الحجاب
 و باقی ابن سلیمان علیه السلام ذکر اولاد انعم از بن
 همشیره ابوتراب خان نهاوندی است اصل چهارم ذکر اولاد
 انعم از بن جابر است طلب سیم جان محلی از احوال
 فاضل کامل و عالم عامل مولانا محمد صالح مازندرانی شارح
 اصول کاف و ذکر اولاد و اخلاص اما و است از بن جابر
 مرضیه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی الذکر در ان هشت فصل
 فصل اول ذکر احوال الحجاب و لغتیه مواصلت جاهلین و
 فائز مرحوم و ابشره باحوال مقدسه فاضله امنه تک و غیره
 اولاد اما کاش فصل دوم ذکر فاضل متبحر اما کاشی فاضل
 شریف خلف انعم از بن جابر و اولاد او فصل سیم ذکر فاضل
 کامل آقا نور الدین محمد خلف دیگر انعم از بن جابر و بیان نسبت
 جد امجد فقیر عمده المجتهدین آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به
 قدس سره و فاضل عامل میرزا عبد الرزاق قاضی شرعیات
 بحف ابدا و اصفهان مرحوم آقا نور الدین محمد نور علیه الرحمه
 و ذکر اولاد فاضل کامل انعم از بن جابر علیه الرحمه است سبیل
 احوال اصل چهارم ذکر عالم ادیب ملا محمد سعید متخلص شرف
 خلف دیگر انعم از بن جابر و بیان نسبتان و تعلیم و ان
 زینب الف سیم جمیع عالم کیر و اولاد او فصل چهارم ذکر

احوال عتق تحقیق مولانا محمد صالح
 فاضل کامل و عالم عامل
 و اولاد او

فاضل کامل و عالم عامل
 و اولاد او

فاضل کامل و عالم عامل
 و اولاد او

فصل اول در بیان احوال حاجی محمد علی و حاجی اسماعیل و وصلت ایشان
 به طایفه مهاجرت حکم صوبه دار بنکاله و اولاد آنها در اینجا
 با اولاد نواب مظفر جنگ و ولد و جنگ و ذکر حاجی محمد معصوم
 و احوال میرزا غلام حسن خان و برادر و همشیره های وی با اولاد
 ایشان است فصل پنجم ذکر اولاد سید فاضل کامل میرزا ابوالفتح
 از بطن حبیبه میرضیه مرحوم و احوال سادات کافور و زینب و سادات
 نسبت عمده المجتهدین میر سید علی طباطبائی دام ظلّه و سید محمد
 کافور و زینب با خاندان مرحومین فصل ششم ذکر فاضلین کاشانی
 اخوند المجد رفیع حیدر و برادرش ملا محمد رفیع و خلف
 ایشان دو مرحوم از بطن در حبیبه مرحوم میرزا ابوالمعالی بزرگ
 یعنی مرحوم معفور نواب میرزا محمد علی و حلیله حلیله او و اولاد
 و اخوند المجد و ایشان چون جناب مستطاب نواب میرزا
 محمد جعفر زیدی و ذکر میرزا محمد دلاور و شیخ الاسلام آقا بکر
 و سلسله ایشان است مطلب چهارم ذکر محلی در احوال و اولاد
 استاد المیاخرین جد امجد ایضاً آقا محمد باقر اصغری مشهور
 به بهیانی سابق الذکر قدس سره و اولاد آقا محمد علی و آقا
 محمد حسن و آقا حسن رضا انچه انجناب و اختیاری که متین
 ایشان و در آن چهارده فصل است فصل اول در بیان محلی
 احوال و سادات آنها متیف و بعد از اولاد و تاریخ فوت جناب

بیان نسبت عمده المجتهدین سید
 علی و خلفه العالم بنحو

احوال و اولاد حاجی و جد و اولاد
 ایضاً و اولاد و اولاد ایشان

[illegible]

جامعته و در ملک هند فصل پنجم ذکر احوال عالیجناب محمد علی
 جناب میر سید علی طایب و اولاد او از بطن عمر بنفقیر و
 دیگران نصایف هستند و شرح احوال باغلات و مولدائی که
 انتخاب حسب الوصیت بعضی از ائمه بنیز در غنایات خرید
 و بقیه بزرگ است فصل ششم ذکر ساداته العجبه بن آقا سید
 محمد بن آقا سید علی سابق الذکر و اولاد او نصایف او
 فصل هفتم ذکر عالیجناب آقا سید مهدی خلف کوکاب
 سابق الذکر و احوال صبیحان که از بطن عمر بنفقیر
 فصل هشتم ذکر اولاد مشیره معظمه سید سابق الالقاب
 ارباب معلوم آقا سید عبد الله عطا و فصل نهم ذکر اولاد
 آقا محمد علی عم والد ابن فقیرت مثل حاج رضا کفایت
 و غیره و ذکر احمد ملا محمد که در این اوقات در بهمن
 فصل دهم ذکر احوال عالیجناب عمده المحققین حاج محمد
 کادری عم و دیگر والد بنفقیر و اولاد او اعنی عالیجناب
 میرزا مهدی و مشیره که او فصل یازدهم احوال معلوم آقا
 عم و کرد والد بنفقیر و ذکر معلوم آقا محمد ابراهیم و ملا محمد که در
 بهمنان است و از نسل او اولاد بعضی دیگر از بهمنان و از آن
 بنفقیرت مثل حاج رفیع ضرابی و آقا حسن میرزا و غیره
 فصل چهاردهم ذکر دو مشیره و معظمتین جد معلوم اعنی والده
 جناب سید علی سلیم الالقاب و معلوم میر سید علی مشهور بزرگ
 اولاد او مطلب پنجم ذکر احوال آقا محمد خلیل و سوادین

احوال آقا محمد خلیل و سوادین
 و احوال آقا محمد خلیل و سوادین

احوالی و احوالی و ممالک هندوستان و شرح احوال ممالک فرنگ
 و در آن سده مقصدت قصیداتی در کسر زمره از احوال فقیران و
 ولادت تا درود بخیزه بمی از جزایر هندوستان منقول است
 بر عوزده فصل است فصل اول ذکر جمعی از احوال از ممالک
 ناسه یکم از درود و صد و ده بجزای و احوال بلد کرمانی است
 فصل دوم ذکر بعضی از علماء و امرای و اعیان آن بلد و فصل سیم
 ذکر مهاجرت از آن بلد به سمت غنایات عالیات آفاق
 زندگان احوالی و الا تنابر با جمعی از اخیار و ذکر شمر آب گرم
 و شهر و آب فصل چهارم ذکر شهر بغداد و قبر قنبر غلام حضرت
 امیر و شیخ کلینی و شیخ طبرانی و در ابو حنیفه و جعفر و کوفی
 و حنیفه و کوفی و امثال آنها و مسجدین آن فضل عظیم و ذکر عده
 طایفه کاظمین و ذکر محمده العصر حجاب شید مجسم و کوفی و شیخ
 عبداللہ شیر و قبر شیخ مفید و ابن قولوبه و دو امام زاده و ابابو
 ش کرد ابو حنیفه و محل قبر سید مرتضی و سید رضی و تدفین
 مبارکه امام موسی و امام محمد تقی علیهما السلام و تعمیر محقق و قدس
 آن ذریه و کوار فضل ششم ذکر قصبه جله و قبر محقق صاحب جامع
 و جمعی دیگر از علماء و مدفن علماء و ملا احمد اردبیلی و فی الحقیقت
 و سیم بخش احوال قبری لاکفل که میان نجف اشرف و کربلا
 فغانی مقیم و در کوف اشرف و تاریخ تدفین قصبه مبارکه و
 ساحتی بدل از صریح فقره و تاریخ نکاح صبیحه خانم خیرمه و رفتن
 زندگان احوالی بلکه معظمه بامیر احمد شیخ الاسلام و جمعی دیگر

جمعی از احوال فقیران و ولادت
 تا درود بخیزه بمی

و در السال و قدس

تشبیه کوفی

قنبر حله

نجف اشرف

اعظم ذکر تحصیل علوم و خدمت جناب ملا اسماعیل زکریا
 و جناب سید محمد بن جناب سید محمد مهدی طباطبائی
 و ذکر مساجد که در کوفت و قبر نویس و بود و صالح علیهم السلام
 و تاریخ وفات جناب سید ساجی اللغات و تصانیف
 و اولاد او و محل دفن بادرش و غفران پناه امام محمد خاں قاضی
 قاضی کشته شدن او و معاودت فقیر بکرمان شایان و
 مراجعت از آن و تحصیل افادات جناب شیخ المحدثین و
 شیخ محمد جعفر نجفی و ذکر ایامی بعضی از همسفران و ذکر
 بعضی از فضلا و ان بلده طیبه و ملا محمد و کلید دار و رفت
 شدن اجوی و الدنبار با عیال عیالات و فوت طایفه
 اش و والده نور چشمی افامی صادق و فوت مرحوم معجز و اصل
 ربابه میرزا مهدی شهرستانی و معاودت فقیر بکرمان شایان
 و فقه فلیه و فوت مرحوم والد صاحب ذکر قبل و غایتی که در
 کربلائی معنی ارستم طایفه و غایتی شد و شرح مذمت ایشان
 و نقل رساله که در کفر اهل اسلام نوشته اند بعینه و جواب
 از آن بر وجه اجمال و حرکت دادن عیال از نجف بسمت
 کرمان شایان و اجازه دادن جناب شیخ و جمعی دیگر از محدثین
 باین فقیر و بعضی از احوال و قایم خبری که در ضمن وقوع این
 وقایع بوقوع رسیده تا ایام مسافرت بسمت و اهل المومنین قم
 فصل ششم ذکر دارالمومنین قم مدفن معصومه و اهر حضرت
 امام رضا و علی بن جعفر و رسیدن بخد مت عالم ربانی

دارالمومنین قم

جناب میرزا ابوالقاسم جامی در بیان بلبله و احبار و ادب
 انجناب مابین فقیر و کاتب خروبه و یکدیگر فصل پنجم ذکر ورود
 بزرگمرد و سایر احوال در بیان بلبله و فصل ششم ذکر ورود بیاو
 و معارف و است از سفر قریب بلبله که توان شایان در رفتن بقضا
 علی ایست بلبله فانی و در پیشی اما محمود و جمعی از درویشان
 و استادان و غیره بنظر میسرند و نشان و مانع شدند بعضی
 از اعیان که یارانش باقی در راه و طایفه کافران و زنی که یار
 شایان و تاریخ مهاجرت از آن مقصد بدارت میسرند
 مقصدش رضوی فصل یازدهم ذکر ورود بلبله و همان و مطلقا
 یافتن اهاده و الا جناب در آن و یار و ذکر که شایان بلبله و اعیان
 حاکم عقده و ذکر عالیجاه خان جان خان مکر کا و ذکر عالیجاه
 میرزا ابوالطالب قاضی و جمعی دیگر از علماء آن بلبله و عالیجاه
 محمد بن خان عمر اکبر و فصل دوازدهم ذکر ورود و کارشایان
 و فصل سیزدهم ذکر ورود و فصل نهمین فصل چهاردهم ذکر ورود
 دارالعباد و سایر احوال او و الا عالیجاه محمد نقی خان حاکم آنجا
 و جمعی دیگر از اعیان و علماء عالیستان بلبله و مسافرت
 بسبب مشبه مقدس اتفاق عالیجاه حاجی محمد نقی خان
 خلف خان معظم الله و اوصاف و او و فصل پانزدهم
 ذکر ورود و فصل ششم و ذکر میر حسن خان حاکم آنجا و چند طایفه
 فصل شانزدهم ذکر ورود و فصل هفتم و غیرت خیر و فصل هجدهم
 ذکر ورود و مشبه مقدس و احوال آن بلبله و طایفه و مطلقا آن و الا

نصیب و جود و خاوند

بلبله و اعیان

عاقبت خان و اعیان

دارالعباد و احوال

نصیب و جود و خاوند

بلبله و اعیان

و بست و هوای و عید که شیخ بهائی در کتاب اول بهندستان
و دولت و منج بوجه و معارفه رام و روانه است که در صوبه
اوده می شود و در سیستان و سوختن زمان بنود با شوق بران
و احوال بنود در وقت اختصار در کناره رودکنکه و احوال
مرده کام و دروزه مشکلاش و نذر دات حکیم بهجت است
فدا و نیاز حضرت فاطمه و نیاز حضرت عباس علیهم السلام
نصرت سیم و کرا علی از رسوم و عادات مملکت هندوستان
مثل هندوی و برات کردن بر از ملکی ملک دیگر و کمر مال که
بجست شخص ساعات لیل و نیاز مقرر کرده اند و نذر دادن
کوچکان بنیررگان از رسم رویه و اشراف و علنه و صدق
و طریق سلام کردن کوچکان بنیررگان و ذلک که بجست
فرستادن مکاتیب با مکنه بعید مقرر کرده اند و کیفیت
رفتن با مکنه بعید در مسافت قلیله و وضع نعمت خانه
و هر کاره که بجست اطلاع بر احوال مردم معین کرده اند و
اقسام سواری و کیفیت تبلیغ مقام و خطاب کوچکان
بنیررگان و احوال شب بلال همراه و رسوم و عادات ایشان
در هنگام عروسه و احوال زنان بعد از فوت شوهرانی و خطاب
دادن سلاطین با مراد و حکام و کیفیت حکم دادن سلاطین
در فواختن نو تنجانه و کیفیت رفتن بحضور حکام و ادارات
و کاو دران که بهندسیه و هوایه گویند و کسان که بهندسیه
حلال خور گویند و کثرت زنان و لواطه و شرب خمر در این

ملک خصی در مرشد آباد و موصوف در اعظم و امیر آباد
 ان بلده و مدح نواب سعادت علی خان بهادر و جماعه انکرت
 در این باب و ذکر سخن ناظم آن بلده که از طرف خود در غر
 نرک عبادات و از کتاب معاصی الضعیف عقلا و
 و جواب از آن بدو وجه و شیوع تراشیدن و شیخ در تمام
 این ملک و برورش و از آن اولاد دیگران و غیره
 داشتن ایشان و ذکر خردش بهادر میرزا حفظ الله تعالی
 فصل چهارم در ذکر احوال یکو زیر بادند و بادشاه الحاکم
 و بعضی از رسومات املاک مثل طریقه اغراض و طین
 و طریقه منازعه و مناکه و طریقه نوشتن مکاتبات و غیره
 فصل پنجم در بیان تاریخ ورود این فقیر در جزیره ممبئی و ذکر
 سبب تفریق با جراح صفهائی و احوال آن جزیره و کثرت بار
 و آنجا و ذکر مناره آن و کیفیت خبر و مدد دریا و علت آن
 و علت شدت مدد در کلکته در ایام و اوقات مخصوصه و ذکر
 کورنر دکن حاکم آن جزیره و احوال مهد علی خان غازی چور
 خراسانی الاصل و اولاد او و خوب شدن آنبله در این جزیره
 و رفتن به بنوبه بغرم حیدر آباد و ذکر قصه بونه و میرزا علی اکبر
 و بت خانه و ذکر تلخا پور و ذکر امین آباد معتمد فاضل و اصل
 ششم ذکر ورود بلده حیدر آباد و کثرت ملاقات
 با خیران بنابه میر عالم بهادر و بنای قلم مبارک که بلدی معلی
 و تعمیر قلم شریفه کتب اسرار ازین جهت ان عالیجاه و

کلیه

در جزیره

و در حیدر آباد

توسط این فقیر و نامیخ فوت میر عالم مذکور و کوه الحرام از
احوال آن بلده و احوال ثواب نظام علیخان بنابر تواریخ
فوت او و کیفیت رحمت باطن اکثر عزای و عزائم ملک و کثر
شیر الملک از سطر جاه و کشته شدن بنویس سلطان و
ذکر عزم میر عبد اللطیف خان شوشتری و تاریخ فوت او
و ذکر و تاریخ میر محمد علیخان شوشتری و بیماری من اوصیت
کردن میر محمد صوفی و انت راه میر محمد علی شوشتری و ذکر
شهرستان اول و منیر الملک و نظام بابر حکمت و معنی الملک
و علی یک خان کرمانی و احضار مال و کرم و دوا بخش یک تبریز
و اما حسن خراسانی و انت راه احوال چند او حکمتاری و شریف
که از در وقت خزان و نادر حاصل میشود و احوال محمد علیخان و بعد
بسیار از علیم و خان زنده و فوت بزرادر میرزای اسد آباد
در خیدر آباد و ذکر و ولد سید احمد علیخان ناز قدرتی و علی
و ذکر فعل هر که در خیدر آباد است و ذکر نام و مبارکت و قریه شریف
و سادات شریفه و سراج و قریه و دوشن آباد و کیفیت قریه و کار
در مجلس بندر و کوه قله و مسجد جامع الشهر که علی شریف آباد
و سادات علی شریفی چند در نظام کلیه و وقت انسان در
قریه فصل معتد تاریخ و در سید و شریفه و علی
محمد بنی خان بجز علی با اتفاق جناب میرزا محمد بن شهریار
و اما حسین خطار و غلته راه و رسم سادات حیات اکثران
و باریش و نجای و علم شاه و علی شاه و با بزر و امیر الملک و تار

رفتن مهد علی بن خراسانی سابق الذکر سفارت است
 در نزد قتل از دست مالک و در ققای او و کیفیت حضرت
 لایله باستان مالک و ملاقات نیر مالک در کابل و آن بابت
 غفران بنایه و الله مالک را فقیر و تالیف فرمودن اخبار
 رساله نموده حاجت بخش او تارخ و در درج طبع خط
 بخبر و همی عنوان سفارت از جانب تارخ و کینه بنایه و
 خندان او و رفتن مستر شستایی بدر بار غطیت طارحیت
 اعتدال و رفتن سندان عالیجاه محمد بنی طارخ بدست سفارت
 و ملاقات من به افراسیاب و در و در و بخبر و مذکور
 باغیانی رفتن سابق الذکر و در و در ققای ایشان بجهت
 رفتن افا سیمین بنهای مجملی بندر با حاجی محمد علی ریلخ
 و تارخ قوت ملا اسماعیل رشتی و محلی احوال افضل است
 ذکر خروج هجیر از حیدر اباد سمت مجملی بندر و در و در بان
 بندر و احوال اعزّه ای مثل اقا محمد جعفر خلیف حاجی پور
 اسفغانی و کجایان و ذکر قلعه ای و ذکر رویت بلبل ماه محرم
 الحرام ثلثه کبیر از دو صد و هشت و یک در آن بندر فصل
 بهم تارخ خروج از مجملی بندر بغیرم کلکته و ذکر بعضی از سوارات
 عرض راه و احوال حکایت فصل دوم تارخ و در و در کلکته و ذکر
 جمعی از تجاران آن بندر و کیفیت شهر و قلعه ای افضل با درم
 تارخ خروج از کلکته سمت مرشد آباد و ذکر فصلی و درم پور
 یک سیرام پور شهرت و ذکر چهر و سعید آباد فصل دوم و درم

سنج

کلکته

شهرت اباد

تاریخ ورود و مرشد آباد و ملاقات با موسی که صاحب فرمایند
چهار بار است بجهت او از میرزا اسماعیل کلهری و اراده
توقف چند ماه حسب ایش بیکم موصوفه و تاریخ نکاح و
نور شمائی محمد و علی و قطع که سفیر بلیق الله قلاب در آن
باب فرمود و ذکر انقلاب احوال آن بلده و بیان احوال
امالی آن و احوال موسی که و ملاقات با دایه
مسعی بنظم و تاریخ شروع در تالیف رساله فوت لایوت
و ذکر ذوات کبر منکلی و میرزا ابوالحسن خانی داود باغی و میرزا
احمد داروغه حسینی آن بلده و اثر ره بعضی از حال
که در لباس علمای رفته اند در این کشور و صحبت علمای
باین و احوال جماعتی که فقیری باین فقرین کرده است
و ذکر دین و فریبان مذہب خفشی که در اواخر عهد
بادشاه حادث شده است و انقراض آن بوجه تفصیل
و احوال مہتابی حکمت سیم و ذکر مہاجران و سیم کردن
این احوال التجاره شجار را و ذکر ورود حباب میرزا محمد
شهرستانی در آن بلده و مسلمان شدن عبداللہ از قوم فارس
آتش پرست نزد من فصل سیزدهم ذکر خروج از مرشد آباد
بسمت عظیم آباد و ذکر بعضی از فرای واقعه در آشنای راه
مثل قصه راجع تحلی قصه ہماکل پور و قصه منکیر و ذکر چشم
آب گرم کہ بستی کند مشہور است فصل چهارم ذکر ورود
عظیم آباد و در شمیم آن و احوال مسجد و مدرسه و آب سخی

عظیم آباد

و در این باب از آن با توابع و تحقیقات موقوفات آن بستم
 بعضی از کرامات و ذکر ثواب عباس قاجان بهادر و رسید
 آن بزرگواران بهادر و میر محمد موسی بهبهانی و خروج ازان و
 دردی که در منزل و انبار نورش و معاودت با شهر فصلی
 با نرد هم خروج از عظیم آباد و فتنه ثانیه بر فاقه منتهی غیر الله
 و ذکر فضیله شهرهای که کسیر ام شهر است و مقبره شیر شاه
 و خروج او و وضع سر او و پشماره و رفتن بها بون شادان
 پیش شاه طهماسب بن شاه اسماعیل ابوالدین استمذاد
 و اعانت او و بیاضی شادان و ذکر و روز بنار و احوال
 آن بلده و ذکر احوال شیخ محمد علی خرمین و قبرا و جمعی از علماء
 معاصرین و استادان وی و در سخن بعضی از جهال که در شان
 وی گفته اند و ذکر مسجد آن بلده و خط نوشتن بوالده ماجد و
 آصف الدوله بصحابت علی اصفیایک سمنانی فصل هفتم
 خروج از بنارس بظلم فیض آباد و ذکر فضیله جو نور و فاضلی جو نور
 و مسجدان و دروغی که بعلی می آورند و زنان نیر سر میالند
 و ذکر کل جو نور و ذکر بی ایجاب و ازان و رسید امجد علیان و ذکر
 درخت برادر سپیدن بکاره با مراد سلیم نوایب ناظر محمد دارا
 علیان از فیض آباد سلطان جو نور و ذکر بهادر و مراد سلیم
 و فیض آن قریه و فصل هجدهم ذکر و روز فیض آباد و احوال
 آمدن بزرگان و امراء و اعیان و مملکات با حیات علییه سابق
 الذکر و دریت بلال محمد الهم سینه یک هزار و در و در و در و در

تسبیح

وصف جو نور

در فضیله او

در آن شهر و ذکر احوالی آن بلده از بد و آبادی تا اوایل خواجه
و ذکر نواب بران الملک و صفدر خبک و تاریخ وفات
ایشان و وجه تسمیه آن بلده بقیض آباد و مشکله و سبب
شجاع الدوله با جماعه انگریزیه و شکست او و راه یافتن
انقوم در ملک وی و اعانت کردن جناب عالی بنواب وزیر
در ادای مال المصلحه و فوت نواب شجاع الدوله و انتقال
ریاست بنواب اصغر الدوله و سکونت او در بلده
لکنو مشهور است مختار الدوله و ذکر حرب و نب و توصیف
جناب عالی سابقه للذکر و ذکر نواب ناظر محمد ذالرب علی خان
مختار انگریز و میرزا علی مستاجر راٹویلی و ذکر جمعی
از امراء و بزرگان زادگان آن بلده چون نواب میرزا غیاث
الدین محمد خان بهادر و میرزا محمد تقی خان بهادر و خلف انقبند
او میرزا حیدر صاحب و تاریخ عروس وی و همشیر مکرانش
و بنیاد و زیدین امام جمعه آن بلده با ما و ذکر میرزا حیدر
و میرزا اسید و صاحب با اولاد امجاد ایشان و ذکر میرزا
محمد علی خان و میرزا نصیر خان و نواب طفر الدوله و طفر علی خان
و ذکر اخوند ملا جواد کشمیری و میرزا فاضل و میرزا حفص علی
فاضل و احوال میر عبد العالی امام جمعه و ذکر بعضی از طلبه علوم
که نزد من بتحصیل مشغول بودند و در حضرت بنده من جناب
میرزا محمد حسین بیست غنات عالیات و خروج من از آن
بلده بعزم لکنو و ذکر زمینی که بر باروی مسافری بنده بنده

امام فاضل علیه السلام فصل فی ذکر سیم در ذکر کنه و ذکر منزل الوفا
 بنه و در نهادن نواب وزیر الممالک سعادت علی بن وعلیه السلام
 معین کردن نواب وزیر بر در خانه فقیر و کیفیت سلوک
 افاضه حسن عطار در آن بلده و ذکر نواب قاضی علی بن علی بن خلف
 نواب الممالک و جواب و سوالی که فیما بین من و نواب وزیر
 مد علیه السلام موافقت میان من و نواب و اتمام رسیدن
 جزو اول فوت لایموت در آن بلده و مقدمه نماز عبید
 رمضان المبارک و علته تصنیف کردن من رساله
 تنبیه الخافین را و طلبیدن جنابا لیه مرابط فی اباده
 و بیان عدم تصور رسیدن می الیه در اتمام شتر ابط و
 با من و ذکر بعضی از اخره بلده لکنه و چون اخوند ملا مقیم شری
 و حکم ظفر علی و میرزا علی شریف و اقا باقر طلف معالج کن
 و میرزا صفی قی و خلیف او و میرجعفر شوشتری و میرزا باقر
 اصفهانی و ملا محمد شوشتری متخلص بخط و ذکر احوال شهر لکنه
 و حسن خانه و وضع شهر و بل اصفیه و احوال نواب اصف الدوله
 در حرم و معالیه کردن آن نواب اصفیه در نجف اشرف و غیره
 اصفیه در لکنه و ذکر مختار کبج که بتاج کبج در اکبر آباد مشهور است
 و ذکر احوال اصف الدوله در ایام محظوظ و غلبه و خیره احوال
 آن غفران ماب و سبج مهر کلان الی و ذکر جمعی از وقایع ایام
 حکومت انجروم و انتقال بنارس و بکر نیز بشور مختار الدوله
 و کشته شدن آن و ذکر حسن رضا خان و نیابت او در حاکمان

و ذکر کورنر هشتاد و پنج بیت سنگ و احوال ملکیت رای
هند و وصف غزل حسن رضاخان و انتقال بنای تفضل حسین
کنیمیه و احوال راجه ها و لعل و اخراج شدن مستر صریح
از لکنیو و آمدن کورنر شورشها در از کلکته بلکه نو با عانت
حسن رضاخان و بردن کورنر راجه ها و لعل را همراه خود از لکنیو
و سکونت او در عظیم آباد و نایب فوت نواب وزیر معظم الیه
ذکر احوال نواب وزیر علیخان و جلوس او بعد از اصفیاء الدوله
در لکنیو پس رسیدن وزارت و آمدن کورنر شورشها در مذکور
بر ذاک از کلکته مدبر امور در لکنیو و ذکر وقایع بی بیهوده
شرفی و وزیر علیخان و مکالمه او با کورنر و انتقال شدن نواب
سعادت علیخان بها در و بیان مراتب اخلاق کورنر و احوال
لدیور وزیر علیخان و حسن تدبیرات او در مقید ساختن وزیر
مذکور و بیان سوزنده تیراگان دولت اصفیه و رفیده و غزل
او و احوال وزیر مذکور در بنارس و احوال ملایم خلف ملایم
و کشته شدن مستر جری و رفتن وزیر علیخان پیش راجه بیگلر
و گرفتاری او و عقید شدنش در کلکته و فرار نمودن از کلکته
به بهائی از قلعه کلکته و کینه سلوک انگیزان با وزیر علیخان
در مجلس کلکته و نایب جلوس نواب سعادت علیخان و مجرای از ایام
و نایب ایام وزارت او مثل احوال شدن تفضل حسین خان کیمیا
و تقسیم شدن ملک شجاع الدوله بمهرت کورنر لارده هرنش
و انتقال اصفیاء بی بی عانت انگیزیه و بیان صفات حسنه و قبح

حسن رضا خان و سید انار جمعه در کهنه و احوال محمد رضا خان طایف
 و میرزا احمد خورشید اودنصل بیستم علنه راه یافتن جمیع انکسرت
 این جهان اما و بعد و دین و منار علی ابن ماجولت رام بنده
 و حیوت رای بلک و جات و ذکر منار علی ابن بلک و سید با
 و تان احوال خایوت سکه و سید او ولت و منار علی ابن
 فضل الهی و سکه و سید او ولت و منار علی ابن و سید
 الملل ماه محرم الحرام سکه و سید او ولت و منار علی ابن و سید
 و تالیف شرح قوت الاموت و انام مجلد اول ابن و تالیف
 ولادت نور جهان میرزا محمد حسن بلقی بنواب میرزا و سید
 بیکم صیه میرزا احمد صاحب و بیان مقدمه سم دادن مقدمه
 و محفوظ ماندن من با عانت رب العالمین و مقدمه فیه
 و تالیف و قد شدن ابنان و تالیف ولادت فرزند ی و تالیف
 انام محمد در مرشد آباد و صورت عانت نامه که با بالی الکنوز و سید
 افا سیدین عطار نوشته شد و تالیف خروج از فیض آباد و سید
 و مقدمه هشت و سید مرشد جماعت بنود فضل و سید و سید
 عظیم آباد بعد از مراجعت از فیض آباد احوال عالیجناب افا سید
 حسین شهرستانی و رسیدن مرسله بویکم صاحب از مرشد آباد
 و تالیف و تالیف خدای احوال ملا طراز صاحب خیران طبعه و ذکر
 سید طریک صاحب دستر بلکنس صاحب و ذکر گردیم طلیحانی و سید
 اد و میرزا صدفی خان و میرزا و سید علی خان و میرزا و سید علی خان
 نجایط بکرتیل و میرزا و سید حسین خان و ذکر قاضی القضاة صدر

در کتاب جهان آباد و سید احمد
 و سید احمد و سید احمد

در دو فیض آباد و سید احمد

در دو عظیم آباد و سید احمد

درد و مرشد آباد دفعہ ثانیہ

١٠

وزیر عصیم آباد رفیعہ

[illegible]

خاتمة الفصل في التصديق والنجاة

اقوال سلاطین و وزراء اسلام و عارفان ایرانی

وفضل بن ششم ذکر بادشاه روس و احوال ایشان و منازعه ایشان
با روم و مجاوله ایشان با ایران و منهنج شدن ایشان از خیم
سردار ایران محمد صادق خان شقاقی و منازعه ایشان با غز
با بره سلطنت عباس میرزا قاجار و غز و الله الخیر و منهنج
شدن ایشان و احوال منازعه آنها با سردار عظیم انوار محمد
حسین خان قزاق و بنی و افسوس از عدم ثبات سلطنت
ایران و فضل بنهم ذکر بادشاه و لندیز و ذکر مهدی که در ملک
ایشان است و فضل یازدهم ذکر مایا و طریقه ریاست او و منازعه
بادشاه انگلیز با وی و ذکر دوازدهم کلاهدی و سیل اقبال
و ذکر یازدهم سلطان طایفه نصاری و جزایری که در تصرف
ایشان است و نصاری دوازدهم ذکر افریقیه که بخش بیست و نهم
و جزایری آن چون زنک بار و همیشه و غیر آنها و منازعه و منازعه
و منازعه که با رض جدید و شهرت و کیفیت بدو اگر در
آن ذکر کنیم کلین و مستخرج فطرت و خیرت و حکم و کلام
و مناسبت و ذکر کشمیر که و کیفیت تسخیر آن و ذکر بلاد و افرقه
چندی و ذکر جزایر و منازعه و ذکر مالک سایر فرمانان
و منازعه و منازعه و ذکر افرقه و منازعه و بلاد و جزایر
که در تصرف انگلیزان است و منازعه و منازعه و منازعه
و حال است و منازعه و منازعه و منازعه و منازعه و منازعه
و منازعه که در منازعه و منازعه و منازعه و منازعه و منازعه

در جماعت انگریز و
وعدت سون بایان

ذکر احوال جماعت انگریز ذکر احوال کینه و عادات و رسوم ایشان
و در این موه فصل است فصل اول مبدا سلطنت ایققم
و ذکر اسامی سلاطین ایشان و مدت سلطنت و سواج
جمعه ایام هر یک الی یومنا نذا و پادشاهی نمودن و فکر کرد
انگلیز و حکومت انگریز بر تمام ملک فرانکیس و سایر
ایشان از سلطنت با پا و استند عا نمودن جاسس پادشاهی انگلیز
مقامی بجبهت تجارت انگریزان در بندر سورت از جهانگیر
پادشاه و مبدا استقرار انقوم در حدود هندوستان و مصالح
بیان احوال مملکت جماعت انگریز و ذکر انگلیز و ایرلند و دیگر
حکما در پیدا کردن میوه کرمبری در سر و سیرات و ذکر امتعه فرنگ
و احوال دارالخلافه انقوم یعنی شهر لندن و احوال اینم قوانین سلطنت
انگریزان مثل شخص پادشاه و امورات متعلقه بان و منازعه
شخصی با پادشاه کشیده شدن پادشاه و ذکر ولیعهد پادشاه و
احوال شاه زادگان واکبر و زرا و بروجہ تفصیل بر لمست یعنی محل
شور و مشورت و اصحاب حل و عقد و انهارا عهده الرعا یا گویند
و طرفیه اخذ خراج از مملکت از حکام رنایبیت و خوف یکین
بودن اعظم و ارازل و در نظر اصحاب عدالت و امتثال ان از
قواعد و ضوابط جزئی و شدت اتفاق سرداران این قوم با هم
در امور مملکت و در حفظ ابروی یکدیگر و عقیده فرقه انگریز در
امورات و مینه و جمایه ذکر احوال کینه انگریز و بعضی کینه و تجارت
کردن ایشان در حدود ایران و هند و فرار داهی که با پادشاه خود

کرده اند و کیفیت رفتار شیران ایران با ایشان و اخراج
 نمودن شان از بندر عباسی و آمدن اکثر بیه ننگاله بموت
 ایشان بامردم انماک و عدم تجاوز از طریق مجری زمان فوت
 نواب غفران کاتب مهابتخاک صوبه داورنگاله تاریخ فوت
 انموجوم و مبدأ طغیان انقوم و منازعه نواب سراج الدوله
 با ایشان و غارت شدن کلکته و فرار نمودن مستردریک
 و معاودت آن و اعتذار از نواب مذکور و نفاق سرداران
 عکرم و بزرگان شهر با نواب و آمدن کرنیل کلف با
 مستردریک به ننگاله و محاربه با نواب و انجام کار بمصطفی
 بسبب نفاق جمعی از نمک بگرامان و مجدد انزعاع واقع شدن
 میان نواب و قوم انگریز و شکست خوردن نواب بسبب
 نمک بجرامی میر محمد حقیر خان مذکور و سارنش او با قوم انگریز
 فرار کردن نواب و آمدن او بمیرشد آباد و رفتن بسیم غلام
 و ملوث شدن مسند نظامت مرشد آباد بوجود میرجلال
 زاده مزبور و اشاره بمجمله باحوال سلسله او و ارسیدن
 سراج الدوله بدست ادنی نوکران خود در قریب راج محل
 و شهادت او و برادرش و مادر و خاله او بکشمیرین سر
 بزرگ میر مذکور و هلاکت شدن میرن به برقی غصب الهی
 و احوال حبیب قلچان فنی را مور نواب شهابت خنک
 و سراج محسنه که در این بین واقع شد و گرفتاری میر مذکور
 بقید انگریزان و نظامت میر محمد قاسم خان و منازعه او

با انکرم

یا انگریز و فرار کردن او بقصد توسل بنواب شیخ الدوله و
 فوت میرزا گورمیش خدام و احوال مظفر جنگ و قید شدن
 جهان شاه در راه آباد و تمایل بحکم کیفیت حکومت کهنی در
 ملک هند و عدد کارداران ایشان و انتظام کیفیت عدالت
 و دادخواهی ایشان در باب دیوانه یعنی مطالبات و دیون
 و کیفیت عدالت ایشان در باب فوجداری یعنی جنایات
 و امثالها و ذکر قد خوانه و کیفیت قید کردن و ذکر عفو و
 در باب درویش و قتل و نحوه فدر عدالت دایر و سایر طریق
 رفتار اصحاب عدالت بامردم و ذکر بعضی دیگر از مراتب متعلقه
 باین مراحل و در او ابراهیم بر طریق عدالت فوجداری و
 قسم طریق سپاه دار و عدم انهدام امور محبت سرداران و
 و مراتب لشکران و طریق فوجداری و طریق فواید و مرتب
 دادن سپاهیان و مواجب ایشان و طریق ایشان در نگه داشتن
 بعنوان تفصیل و رفتار ایشان با خصم بعد از غالب شدن
 بر او و تمایل بحکم مجملی از رسوبات دیگر این قوم در کیفیت
 حکومت و سلوک با رعیت و تمایل بحکم طریق معیشت و محبت
 و آمد و رفت نمودن با ملکی که و طریق کنهائی و نفی بکارت
 زنان و تسلط زنان بر مردان و بی پرواگی ایشان و خاک
 سفیدی که بر مومی باشتند و احوال اطباء و قابله مثل ایشان
 در هنگام وضع حمل فصل پنجم در صنایع و افکار بدیع این قوم
 و چون الله تخفیف مفار هرات و برودت و وضع ربا و سود

و کاغذ لوٹ و کاغذ منکل کوٹ و بیم مال تجارت و وضع قمار باز
 و کیفیت فروش اموال کران بها و مال گشده و طریقہ اخذ
 محصول و کرک و نوشتن کتب بقالب و کاغذ استنبام و رسم
 سرکار کینے و طرفہ ایشان در ثبت عجایب و اخبار
 ہر ملک و مدرسہ کلئہ و کیفیت تعلیم نمٹہ انکے نے افغان
 و دران دو فصل است و قبل از شروع کور مقصد بیان میشود
 و معنی عدالت و فائدہ آن از روی آیات و اخبار و طریقہ
 عقل و عادت نصیحت در بیان انجہ بر سلطان جم نکلن مرآۃ
 آن لازم است و آن دوازده خیرت و ذکر توسل شیخین
 ہند بان من قدیم العصر سلطان ایران زمین و حقوق
 صفویہ بر بایریرہ و آمدن سفیران شاہ طہار و نادر شاہ
 نزد محمد شاہ بایر بدفعات و توجہ نادر شاہ بہ سمت قندار
 و تسخیر آن و فتح کابل و لاہور و آمدن او بہ سمت ہندوستان
 و شکست خوردن محمد شاہ و سحر شدن دہلی و سبب قتل عام
 شاہ جهان آباد و تاج بخشہ نادر شاہ بمجرت و عود او بہ ایران
 و کشتہ شدن شاہ طہار ب صفوی و اولاد او در ایران
 مفارقت تاج بخشہ نمودن نادر شاہ در ہند و انقضای سلطنت
 صفویہ و مدت سلطنت صفویہ و علوس نادر شاہ بر سریر
 سلطنت و تعمیر قبہ امام تامن علیہ السلام و ذکر مقبرہ نادر شاہ
 و خراب شدن او و مقدمہ آمدن افغان بایران و شہادت
 سلطان حسین صفوی و ذکر علماء و بزرگانی کہ در ہنگام محرم

۲۰۵
مفهمان و فدری قبل از آن بجوار رحمت خیردان رفته اند
در روم بایران بعنوان اجمال فصل دوم در مصالح
متعلقه بابرکان دولت از رعایا و وزراء و حکام بلاد و
قضات موغط بلیغیه در حسن سلوک با فقرا و انعام
واحسان با ایشان و سعی در خیرات جاریه و قصیده در
مدح حضرت شاه زاده بلند اراده

و دام الله اجلاله مشتمل بر تالیف

اختتام مجلد اول این تالیف

منیقه و اسال الله تعالی

حسن الخلقه و الامه

في الدنيا

والآخرة

الله

مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الانبياء وفضل مدادهم على حياء الشهداء
 والمصلوات على سيد المرسلين محمد وآله سادات الاولياء ومرتبة علمائهم
 والحقن بالصالحين لا تدرى مرادك وانت خير الوارثين فبعد حين كويده
 بنده حاجي احمد بن محمد علي بن محمد باقر الاصفهاني الشهير بالبهمن عفر الله
 ذنوبهم محمد علي که برخواطر خورشيد مطهر اصحاب عقل ودينش وارياب
 معترف و دانش فوسيله محبت نجو ايد بود که بنوع ان ن راهبين غمزه
 وکزين سرمايه درکار خواند افزايش تحصيل عبرت و پندرت و از اين است
 که گروهی از دانشمندان و طایفه از فرزندندان و جمعی از قدر و دست نشان
 بند و بن کتب قديم و سير و تحرير احوال هر قلم و کشور برداخته برخی از رزق
 دران باب ببايان رسانيده اند لهذا اين سرگشته محقق و مبتلا با انواع
 غم و محن چنين از حوادث روزگار و کج نهادی فلک گمراه از اوطان و هجر
 اخوان و ظلال دور افتاد و از فض زيارت عتبات عاليات عرش در جنت
 محروم ماند و بمسافت بلدان چمن کشور هندوستان و گشت سياحت ان
 سلسله درخوانی مبتلا گردید و مدت مدیده صحرا فوری راگزید
 بخاطر خزين رسيد که در عين ايجاز و اختصار معری از ارايش عبارات
 ترئين مقالات مجملی از مفصل و مختصری از مطول احوال آن :

بدو در امالی آنرا بنکار د که بجهت دستاویز تخته و وزیر برای مضطربان
 باشد و در آوان شروع چنین خیال نمود که قبل از بیان مقصود چند
 ورقی را برین بنامید که رسیده علیه عالمین عالمین کاملین
 فاضلین نقیین نفیین صالحین زاهدین ورعین المجتهدین غیا
 الاطلاق و المشهورین فی جمیع اللغات الذین لم ینکر فضلها عالم
 و لا جاهل مسلم یغضض فیها دینی و لا فاضل و ادعی بجلاله شایسته الله
 و آخر و الله و ابل یحیی فی الفخر الجلی الملام محمد تقی المجلسی قد المقام السبع
 الملام محمد صالح المازندرانی ششهم السبع السادات اللطهار کجدر عالم
 الدبرار علیهم صلوات الله الملك الجبار و درین باب اگر چه جناب
 فاضل مقدس کامل میرزا حمید علی بن الفاضل العالم میرزا غزیر اید
 قدس سرها که از خویشان دینی احوال این فقیر اند کوشیده بودند و لیکن
 چون در نهایت اجمال و غالی از بیان احوال بود و علاوه بر آن اسامی
 شریفه جمعی که بعد از تالیف این رساله بوجود آمده بودند و جمعی که سبب
 مسافت بر احوال ایشان مفصل مطلع نشد بود و در این رساله شریفه مندرج
 نبود لهذا این احتیاط العباد شفیعی للارام فی الجملة از احوال اعلی با اسمی
 شریفه انانی که در این رساله نبودند و این فقیر بر احوال ایشان مطلع بود
 در این رساله اضافه کردم بمکرات الاسوال جهسان کما یوجز در
 عنقوان این سفر تنبیه اثر در دار ایمان ایران در بلد و بعد از آن در
 اشرف سعادت و از مال بشرف طبقات کثیر الیکات سراسر سعادت
 غر و با صوفی و سلاطین جهان و دانشمندان و فاضلین و مجتهدین و جمیع
 سادات حضرت ظل العالی حاجی ملک بن محمد بن صاحبان شرح چنین شریف

آن محقر در این شریفه
 سلام

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

امام کا کتاب در فہام مہلک و مطہر

وہ میرا ماں ہیں ورنہ انجمن نہیں آتو
علامہ محمد تقی مجاہد علیہ رحمہ دورہ و امجاد
آفتاب

اللهم اجعل هذه البركة فيهم الى يوم القيمة محمد وآله عليهم السلام
 وازاجازات شریفه المحرم معلوم میشود که جدای ایشان جنت اراکها
 زاهد ربانی ملا درویش محمد اصفهانی فاضل عامل و مقدس کامل و از
 تلامذه افضل المتأخرین و ترجمان المتقدمین عالم صدانی مرحوم شیخ دین
 عالی مخاطب شهید ثانی بوده است و والد ماجد جد مذکور مجتهد کامل
 اوست شیخ حسن عالی فاضل و عارف و مروج مذہب اثنا عشریه بوده و
 والد مرحوم اخواند مرحوم ملا مقصود علی خاں صاحب کمال و مقدس و شوال
 و اشعار بسیار بنیکین از کلام بیایع افکارش نظیر رسیده و در علم مجتهد اراکی
 ثانی خود داشته و تخلص مجتهد میروده است و این سلسله بمجلیس مشیدند
 و حال المحرم ملا محمد فارسی حبله ضللا دعفاست بلکه والده الجناب
 نیز مقدره عارف صالح بوده و میرزا حیدر علی مرحوم سابق الذکر از عالیه جناب
 معالی القاب علی امیر عبدالباقی رحمته الله علیه امام جمعه اصفهان نقل فرموده
 که والد اخواند مرحوم در وقتی از اوقات عازم سفری شد و دو فرزند را حیدر
 خود را خوند ملا محمد تقی ملا محمد صادق را در خدمت علامه مقدس اخوند ملا
 شوشتری بجهت تحصیل علوم دینی گذارده سفارش ایشان باخوند مرحوم کرده
 بسفر رفتند و روان اوان موسی عیدی رسیدند خوند ملا عبد الله مبلغ
 سه تومان نقد باخوند ملا محمد تقی داده فرمودند که بمصرف ضروریات خود
 برسانید باخوند عرض نمودند که بدون اذن و اجازت والده نمیتوانم
 گرفت چون از خدمت والده استجازه نمود فرمودند که والد شما و کانی
 دارد که گمراه او چهارده غازیکی است و این را بر اخراجات خود نفیس
 کرده ایم مدتیست که باین علوت شده است و حال که این وجیه را بکیریم تو سعه

به هم خواهد رسید و یقین است که تمام خواهند شد و عبادت اولی فراموش خواهد
کرد و بعد بسبب الله باید اغلب اوقات اظهار احوال خود بخیر است اخوندیاد یکی
نایم و این صلاح نیست چون این معذرت بسماع اخوندیاد بسیار
و عاقل بود مجله اخوندیاد محرم تحصیل علوم را بخیر است افضل التقدر این و این
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد علی قدس سره و خدمت
علامه زاهد مقدس روح اخوند ملا عبداللہ شوشتری و غیره عاقل و مودت
سکونت انجم در دربار سلطنت اصفهان مودت و باید فضل و مرتبه
کمال آن بزرگوار از آن برتر است که زبان کلید قلم از علوان حکایت
تواند نمود و فاضل ربیع السیر اندیش از آن و اما نه در خدمت که در آن و او
مرحله تواند نمود و هر چه در فضایل آن علامه در آن مبالغه روزها گفته اند
بعد از او آن تحصیل مدنی در نجف اشرف در مقام هجده بر ریاضت مشغول
و در کسب اخلاق و تهذیب باطن بجدی کوشید که به تصوف متهم کردید بعد آن
شأنی عن ذلک علی البیروانی و این فاضل و در اغلب بلاد هندوستان
بلده لکنیو بسیار به خدمت بجدی که اگر کسی اندک در تهذیب اخلاق کوشید
و از محرابین شریعت سید المرسلین تأیید از این گرگانی که در لبش نشاند
غریب کردند و او را متهم به تصوف کرده در نظر عوام کالایانعام مطعون
و بدنام میدانند سبحان الله کار با ایشان و نام با دیگران است اللهم
اهدنی و ایاهم محمد و آله و از شرح جامع کبیر ان بزرگوار استغفار
میشود که سعادت ملازمت حضرت صاحب الامر بحکم ان مرجع انعام در
لیقه و نام حاصل شده است و مصنفات بسیار از او در صغیر و بزرگوار
بیادگار است و الی الان تالیفات شریفه اش مقبول علمای عرب و عجم

از هر دیار و قفای او معمول فضلای فضایل شعار است و غایت
احتیاط را در هر باب بر می فرموده است و الهی کلام و می نظم
در اعلی درجه متانت است از اقر اقلام شریفه اوست کتب مدنی
المنقین و کتب ریاضه المنقین و کتاب لوامع و رساله مناسک حج و رساله
اربعین حدیث غیر اینها از کتب و رسائل و حواشی و احصای اینها
باعت اطناست و در دار السلطنت اصفهان از این سری عیار
بر بعض جنبه شگافت و بعضی از ادب و تاریخ و فاش کشفند قدس
روحه الشریف و اخبار آن بلده بارگاه عالی بر مرقد مقدس او رفته اند
والی اللان مطاف الهی و اعلی شعیبان است و از انحروم سلسله سیر
کمال السید الکبرانی اخوند ملا غزیر الله و اوسط ملا عبد الله و
اصغر اخوند ملا محمد باقر مصنف کتاب بحار اللؤلؤ و غیره است
و چهار دختر یکی فاضله مقدسه صالحه امنه یکم زوجه علامه فیهام ملا محمد
صالح مازندرانی شارح اصول کافی است دوم زوجه فاضل علامه ملا محمد
استرآبادی است سیم زوجه علامه و حمید میرزا محمد بن الحسن شیرازی
مشهور بکلامی است که تالیفاتش و از انجمله است حاشیه معالم
الاصول بحکام افهام علمای کرام است چهارم زوجه فاضل مخیر مرزا
کمال الدین محرف فی شارح شافیه فصل فاضل لیب و
عارف ادیب جامع الفضایل مولد ما غزیر الله و زید الکبر خوانند
علیها الرحمه حاوی کمال است بسیار و در تہذیب و خلق یکانه
روزگار است و در خدمت والد علامه خود و دیگر علمای عظام استفاده
علوم دینی نموده است و حواشی چند بر مد لک و تہذیب دارند

در اثنا اقلیل الذیطر بوده است، و قاجار و م آن بزرگوار شهوت فایم
طاعت باین حسن خلق و تقدس و زهد و صلاح و فضایل ایشان است
رمع ذلک استجاب الدعوت مرتباً اتقانی الدنيا حسنة وفی الآخرة
بوده اند و در تمول دنیوی مالی میرزا محمد تقی تاجر عباس آبادی مشهور
بوده است و زمان وفات ایشان در نظر فقیر نیست و از آن
بکسر و دود دختر مخلف شده بود دختر آن بلبلد از دنیا رختال
نمودند و بستر عالیجناب مقدس القاب فاضل تحریر میرزا محمد کاظم
علیه الرحمه است که در جمیع مراتب مالی والد خود بوده و از آن مرحوم در
هنگام رحلت بمرای جاودانی و بکسر و دود دختر خود از بستر آن بکسر
حضرت فردوس منزلت علامه فهامه میرزا محمد تقی و آن مرحوم بقریب
الاسی که والد ایشان در صرح مقدس حضرت امیر المومنین در جای دو
آنست مبارک نصیب نموده و بهفت هزار تومان در آن زمان ارزش
داشت و حال نیز در آن مکان شریف موجود است مشهور بالماشیه
و در کمال علم و علمی سرآمد اکثر اهل زمان خود بوده اند و در او اثر
سلطنت، مودت، مشغول بکار جمعه و جماعت در اصحابان بودند
و رسائل بنده از ایشان است و لکن بنظر کاتب الحروف نرسیده است
و در راه شعبان سنه هزار و یکصد و پنجاه و نهم از دار فانی بسراجی باطلت
فرمود و از آن مرحوم سه سیه بقیانند اکبر ایشان جناب غفران مآب میرزا
غفر الله و الله میرزا حمید علی بی الذکر است و اخلاق حسنه ایشان بود
از آن است که تحریر می توان نمود و از او رساله در اصول دین باقی است
و تسلط او در کفشن تاریخ بسره کمال بوده است در سنه یک هزار و یکصد

سیر محمد تقی

و نسبت در سه بر حمت ایندی بپوشند و اوسط ایشان جناب
 میرزا ابوالقاسم واصغر میرزا ابوطالب است و بزرگم میرزا محمد
 بن ملا غفر الله میرزا محمد و اوقضا بل صوری و معنوی معروف و بزرگ
 و اتقوی معروف است از اولیای و دخترهای بود اما بزرگ جناب میرزا محمد
 مشهور باقا محمد است و اولیای و چند دختر دارد یکی از دختران حلیله
 عالیحضرت میرزا محمد باقر خلف از چند مرحوم میرزا محمد صالح مشهور باقا
 تکمیه دوز برادرزاده مرحوم میرزا محمد حسین بن العلامه میرزا محمد صالح خان
 آبادی است که ان شاء الله ذکر ایشان خواهد آمد و از دختران مرحوم
 فرزندی مختلفند اما اولاد صبیہ مرحوم میرزا محمد کاظم بن ابی
 غریب الله مرحوم آقا محمد ضی در اول و دو دختر است بزرگ میرزا
 محمد شفیع بود و او دختر فاضل مقدس ملا محمد قاسم از برجی را
 تزویج نموده از او ملا محمد نصیر مشهور باقا میرزا مانده و در هزاره
 قندهار میبود و اولاد چند در آنجا دارد و بزرگ کوچه میرزا محمد
 و فرزندان او منتهی در میرزا محمد صالح مشهور میرزا محمد کوچه است و بزرگ کوچه
 میرزا احمد علی در جمله او بود و اولاد چند دارد که ذکر میشوند اما دو دختر
 آقاضی یکی حلیله مرحوم فاضل مقدس آقا محمد مهدی منجم باشد بود که
 در لاهجان میبودند و اولادی از او شد و دختر دیگر زوجه مرحوم
 میرزا محمد مهدی ناجر بنیاس آبادی بوده در اعلی امر و از او آقا کوچه
 مسیحی باسم ابیه متولد و از آقا کوچه میرزا محمد باقر متولد شد و بعد از
 میرزا مهدی زوجه سید فاضل مرحوم میرزا حسین احمد آبادی شد و از
 او دو صبیہ متولد شد یکی والده میرزا محمد علی ناجر خلف مرحوم میرزا فتح

میرزا اسد علی

بود و دیگری زوجه جناب میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی المآ
بود و از او پس متولد شد و او میرزا حسن علی مشهور باقا میرزا
و یک حبیه که در جمله مرحوم میرزا اسد علی بوده است و او را میرزا
میرزا عزیز الدین میرزا محمد تقی المآسیست یک است و در دفتر
بر سر عیال جناب و فضایل مآب علامه فیهامه میرزا اسد علی مآلوح
الذکر است که فیهامه از او صاف کمالش بعجز و انکسار معترف است
حای الواع فضایل و نقاوه انقیاد کامل است در علوم عقلی و نقلی
امام بهام و از افاضل علمای اعلام بوده است و در دار السلطنت
اصغیان مدتی مرجع خاص و عام و ملجأ کافه انام بود و در حفظ
این باب این سلسله علمیه مهارت تامه داشتند و در اغلب این احوال
اعتماد این فقیر بر قول ایشانست و در این اوقات لیسرای جاد و در
ار خال فرمود و پنج نفر و در دفتر از ایشان مخلف شده است اما لیسرای
یکی علیحده میرزا محمد علی که از حبیه جناب میرزا ابوطالب علم انور هم است
و چهار دیگر میرزا محمد کاظم و میرزا محمد تقی و میرزا عزیز الدین و میرزا محمد صالح
ملقب باقا بزرگ است و دو حبیه از حلیله دیگر که دختر عالیجناب علی
مآب آقا محمد نادی بن آقا محمد علی بن آقا محمد نادی بن الفاضل العبد
المولی محمد صالح باقر طهرانی متولد شده اند و دو حبیه و جناب میرزا اسد علی
مرقوم یکی زوجه آقا عبد الغنی حکاک بود و از این حبیه بود که زوجه میرزا لکبا
محمد زاده آقا عبد الغنی فرزند بود که در حبیه فیهامه مسیور از این مآله است
و دو حبیه فیهامه نامی است و در دفتر که مجموع در طهران مسیورند و همیشه
دیگر این زوجه میرزا کوچک بن میرزا محمد تقی مآلوح الذکر بوده است

دار چهار سیر سباج رسیده است میرزا یکی مشهور میرزا بابا و میرزا کاظم مشهور
 میرزا بزرگ و میرزا محمد تقی مشهور با حاجان و میرزا محمد رحیم مشهور با آقا
 و از دو فرزند اول ابن حیدر اولاد شمس و نام ابن در نظر
 و اولاد عالی بن میرزا ابوالقاسم میرزا محمد تقی اما سیر و یک صبیحه
 شده است پس آن میرزا احمد و میرزا محمد حسن و میرزا محمد تقی و صبیحه زوج
 ابن عم خود میرزا محمد حسن خلف میرزا ابوطالب است و از میرزا احمد و
 همیشه پیش اولاد و چند همسر سیده ابوالقاسم ابن در نظر مذکور است و او
 عالی بن میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی مذکور در دو و دو صبیحه است از
 پس آن علی عالی بن میرزا محمد تقی و صبیحه است از میرزا محمد حسن و باقی میرزا
 که بمحمد الله چند اولاد دارد و همیشه بزرگش که والده میرزا محمد علی
 بن میرزا احمد علی است از صبیحه مرحوم میرزا محمد حسن که ابن مذکور شد و یکی
 میرزا محمد حسن است او و عیبه که حکم میکند لایحه اولاد و چند دارند
 از نواده دختر میرزا محمد جعفر خلف خاص بکار الانوار علی محمد
 محمد متولد شده اند حفظهم الله من الکافات و هر دهم اسباب السعاده
 فضل فاضل مقدس صالح الحاصل فیابل مآب نقاوة الفضلاء
 المجتهدین مولانا عبد الله علیه الرحمه که در مدینه و سط اخوند ملا محمد تقی
 مرحوم است شمه از فضایل معانی در بای سبک آن فضیلت را در
 این مختصرات تصور داشتن از مقوله اب بحر در کوزه و کینه
 در تقدس ذات یگانه اتفاق بوده است از ایشان تعلیقات شریفه
 بر کتاب صغیة المفتین و الدعوم الخیار نظر رسیده است که از آن
 شریفه از این فضل و تجر و معلوم میشود و هنگام وفات آن سرور را

در عهد الله بکمال کرامت

این فقیر نسبت اولاد و احباب و خویشی که بسیار بوده اند یکی فاضل عالم
 ملا محمد نصیر دوم مقدس عالم صالح ملا زین العابدین سیم عالم زاهد
 متقی ملا محمد تقی و ملا محمد نصیر فاضل قلیل البصر بوده و مجلد
 فن کباب را ترجمه فرموده و حواشی چند بر شرح لمعه دارد لکن بظن
 فقیر کسبیده اولی که مرحوم آقا میرزا محمد کاظم
 ملا عزیز الله در حواله او بوده و اولادش تنها سابقا مذکور شدند
 و مشیره باصیه ملا محمد نصیر زوج مرحوم میرزا علی الخلف سید فاضل
 امیر ابوالمعالی طباطبائی بوده است از ملا زین العابدین
 مرحوم مقدس است و از او فرزند در علم علوم ریاضت کسبیده
 و اولاد او یکی مرحوم ملا محمد مومن بوده است و خلف او مرحوم آقا
 حسین شهرور عجمی است که مجاور نجف اشرف بوده است و درود
 که یکی از وجه افاضه این روح گشت از او میرزا جعفر کاذر و اولاد
 بوجود آمده است که در اصفهان میباشند و خلف دیگر ملا زین
 العابدین آقا عبد الله است و او را یکی بود آقا میرزا محمد که باوالد خود در
 راه شهادت مقدس ضعیف فطرت یافت و از آقا حسن دودمن بود و در
 موسوم کاجی محمد علی که در کرمان علی مشغول بهمان بود و الحال حیات فتم
 او بر فقیر معلوم نیست و از او چند اولاد است و از دختران یکی زوجه
 آقا حسین جانی سابق الذکر بود و دیگری عاقله معلوم نیست و همسر آقا
 عبد الله مرحوم زوجه سید حسن نامی بود در اصفهان و از او ولد یکتا
 و اولاد ملا محمد تقی بن ملا عبد الله مذکور است میرزا محمد علی خاوری
 مرحوم میرزا حمید علی و از او یک صبیحه زوجه آقا نوری صاحب در اصفهان

در سینه دختر است یکی والد مرقوم میرزا غفر الله والد میرزا عبد الله
یکی زوجه اقا عبد الله مجلس مذکور و دیگری زوجه فاضل علامه ملا محمد
ظاهر قدوسی درانی و اولاد ایشان معلوم فقیر نیست و اقوال
مرحوم مغفور اخوند ملا محمد باقر مجلسی و اولاد ایشان در مطلب دوم
خواهد آمد و الحالی شروع میشود و ذکر اولاد دختران مرحوم حبیب
اخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه غیر از منتهی کم زوجه مرحوم مغفور اخوند ملا
محمد صالح مازندرانی علیه الرحمه و ذرات آنها در مطلب سوم خواهد آمد
فصل اولاد علامه و شهید اخوند ملا محمد علی اسد آبادی علیه الرحمه
از صبیحه اخوند مجلسی مرحوم و نویسنده یکی فاضل مقدس علامه ملا محمد تقی
و دیگری علامه مقدس ملا کمال الدین حسین از علوم ملا محمد تقی
دو نفر بود یکی ملا محمد قاسم یکی ملا محمد ظاهر و دختری که به مرحوم اقا
بن اقا محمد علی بن اقا آبی مشهور است و اولاد ملا محمد قاسم یک مرحوم
اقا محمد تقی بود و دیگری اقا عبد الله که سالها در نجف اشرف و بکون
بود و دیگری والد مرحوم حاج محمد عطار که در اولاد میرزا ابو المعالی مذکور
خواهد شد و اقا محمد تقی مرحوم را از صبیحه مرحوم اقا محمد مهدی بن اقا
بن ملا محمد صالح دو نفر بود یکی حاجی محمد کفن نویس و دیگری حاجی
محمد علی و هر دو را اولاد میباشد و از اولاد ملا میرزا میرزا
بسر داشت اقا ابوالحسن اولاد او بطائون طی شدند و اقا
محمد تقی را دختری است در نجف اشرف و از اقا عبد الله مخون
دو دختر بود یکی زوجه حاجی مهدی کفن نویس و دیگری اخوند
معلوم نیست و از حاجی محمد عطار مذکور حاج میرزا محسن شد

و در مشهد کاجین بود و از ملا محمد طاهر بن ملا محمد شفیع بری مخلف
 ملقب باقائی و آردا پس بود ملا حسین ملقب بمیرزا کوچک اصم و از
 میرزا کوچک فخری بود در نیز دوده است و اولاد مرحوم ملا محمد الی
 حسین آقا محمد باقر است که در عتبات میبود و میرزا احمد که در اصفهان
 وفات یافت و والد میرزا آقا حسین ثانی که او نیز در عتبات
 وفات یافت و صبیبه نیز داشت که دختر واکره بود و مادرش در فضل
 کی دیگر از دختران اخوند مرحوم در رجاله جناب است طاب عمده الدفین
 و زیده المحققین مرحوم مغفور آوند ملا میرزا احمد بن الشیر دانی
 مشهور ملا میرزا علیه الرحمه است و آن عالیجناب از افاضل و زکات
 و از علمای عالم مقدار است حواشی مختصر الاصول و معالم الاصول و غیر آنها
 از رسائل و تعلیقات الجناب محض اتمام اعدام است و اولاد اجداد مرحوم
 از صبیبه مرحوم اخوندی فاضل مقدس و عالم سیم ملا صدیق علی مجاور خطیب
 و تعلیقات در مذہب حتی بدرجه کمال بود و در سایل اصولیه طریقه سید
 علیه الرحمه را داشت و دیگری صبیبه بود و اولاد ملا صدیق علی مرحوم سید بود
 آقا علی بزرگ و آقا علی ثانی و آقا علی ثالث و دختری که از صبیبه اخوند ملا محمد تقی
 علیه الرحمه متولد شده بود و از وجه فاضل مقدس آقا میرزا ابیر ملا محمد تقی
 کبلی بوده و از او دو دختر بهر سیده یکی زوجه آقا محمد تقی و ملا محمد تقی
 بن ملا محمد شفیع کسرا بادی سابقی لاکر بود و از دو دختری در نجف
 بود که مذکور شد و دیگری زوجه حاج مرتضی قلی گلده دوز و از ایشان پس
 و سوم با محمد و دختری که زوجه حاج زین العابدین قناده بود و چهارم سید و
 هر دو فوت شدند و اولاد ایشان در اصفهان موجودند و صبیبه مرحوم ملا

اولاد صدیق علی
 میرزا علی الشیر

اولاد دختری ملا میرزا علی

میرزا شیردانی زوجه فاضل محمد بن ملا محمد تقی گیلانی بود و از ایشان اولاد
 بهر سید است اول اقا میرزا محمد دوم اقا علی سیم اقا محمد کاظم چهارم اقا
 محمد صادقی و در وصیه اولاد اقا میرزا ذکر شد و اولاد اقا علی محمد در وصیه
 که زوجه حاجی رجب علی ریخته کرد و از او دو دختر مخلف شد یکی زوجه
 مرحوم حاجی رمضان علی ریخته کرد و در غیبت بود و اولاد اقا محمد علی
 و اقا عبد الرزاق است و دیگری زوجه مرحوم مغفور اقا محمد رضا مشهور باقا
 میرزا کفن نویسنده مرحوم اقا محمد صادقی مذکور است که ولده مرحوم اقا
 محمد کاظم و اقا حسین است و اقا میرزا محمد کاظم مابین اقا محمد کاظم در کربلا علی
 بسم سباه شقاوت و سنگاه و بانی جامع کثیری از مجاورین و زوار بقعه
 شهید شدند در روز عید غدیر که میرزا و دو صد و شانزده و فیض این شهر
 در مطلب نیم مذکور خواهد شد و اقا حسین در مرشد آباد بمکان در شهر رمضان
 المبارک کشته شد و از او دو صد و بیست و سه بر حمت ایندی بیعت و در
 ملبه مذکور شد اولاد مرحوم اقا محمد کاظم بن ملا محمد تقی دو پسر بود که بلا عیب
 بر حمت ایندی بوستند و سه دختر یکی علیله مرحوم ملا عزیز الله خوانسار
 بود و از او مرحوم حاجی ابوالقاسم مشهور بمحله دار و حاجی محمد علی دیگر صبیحه
 شدند حاجی ابوالقاسم در کربلا علی در این اوقات بر حمت ایندی است
 و از او دو پسر مخلف شد یکی اقا سیم که اگر اولاد داشت و یکی دیگر و دیگری
 و پسری از او در مقبره و بانی شهید شدند و اولاد حاجی محمد علی در بیعت
 معلوم فقیر نیست و از وصیه ملا عزیز الله یک صبیحه باقیست و در بیعت
 اقا کاظم زوجه مرحوم حاجی ابوالحسن اقا علی تقی همشیره زوجه اقا میرزا محمد
 و فرزندان اقا محمد علی کفن نویسنده که حال ذکر علی می باشد و غیره

او معلوم فقیر نیست و از صبیبه ثالثه صبیبه بود و حال معلوم نیست که در
 کیست و ولد مرحوم آقا محمد صادق بن ملا محمد تقی آقا میرزا کهن نویسنده
 الذکر است و دو صبیبه از کوم علامه سنی یکی زوجه مرحوم میرزا محمد جعفر
 خلف علامه مغفور میرزا محمد باقر کجالت بوده است و از او صبیبه بود
 متوفیه شد و دوضری از او هست که زوجه میرزا ابوطالب عموی مرحوم
 میرزا حیدر علی بوده است و از او میرزا حسین و زوجه میرزا احمد بن
 میرزا ابوالقاسم عموی دیگر میرزا حیدر علی مخلف شده است و دیگری
 زوجه مرحوم آقا علاء الدین محمد و والد مرحوم حاجی محمد صغیر است
 من بعد در اولاد او نولد و اخوند ملا محمد صالح احوال حاجی محمد جعفر بیان نموده اند
 و اولاد مرحوم مغفور علامه تحریر میرزا کمال الدین محمد فاضل دین اوقات
 معلوم نیستند و جمعی دیگر انساب بسلسله علامه اخوند مجله علی الرحمه
 دارند و کس طریقی نسب آنها معلوم فقیر نیست یکی میرزا صالح ساکن
 بندر هوکی قریب یک کلمه است و عالیجناب میرزا حیدر علی قدس سره
 در رساله انساب که تالیف فرموده است جناب ~~میرزا~~ آقا میرزا
 المعقول و المنقول شیخ محمد علی مخلص بخیرین را که از سوره رفتار یاد
 چهار نادر شاه افشار است هندوستان رفته در بنارس گن شده
 و در اینجا بر حمت اینردی سورت از متنبیان باین سلسله نوشته اند
 و راه نسب او را بیان نکرده اند و احوال بنارس و شیخ مرحوم در
 مطلب بحث خواهد آمد و دیگر آقا علامه ای است که در نجف اشرف
 بوده است و از این قبیل بسیارند چون مفصل معلوم نبود و ان شاء
 الله هم الله مع الایمه الطاهرین صلوات الله علیه آمین

مطلب دوم در ذکر فی الجمله از احوال و اولاد علی بن موسی نقیصی القاضی
المتقدمین و المتأخرین باشد احکام سید المرسلین ^{علیهم السلام} اخوند ملاح محمد باقر
مجاسی علی الرحمة است که فرزند کوچک اخوند مرحوم است فصل
اگر خواهیم که ذره از افتاب کبریت و فضیلت و جامعیت و عالات و کرامت
و مجاہدات و ضبط اوقات و طور معاش و حکام اخلاق آن زبده
افاق را شرح دهیم کنی شود نهایت مبسوط و بسیار از مطلوبات باید
که بر مقتضی از احوالاتش اشاره رود و افاضل مستعدان از ذکر
عیله و اوصاف او معترف بقصور و در رسیدن باولین پایه از
مدارج معارج مناقبش نارسا تر از مدایخ نموزاند متبع بخمار انوار و قوس
نبایدات که در کار و از نوادر روزگار بود سماء عالم فضیلتش از
معرفت ظاهر و در یک از مصنفاتش جلای عین ارباب بصایر است
و افادات آن بزرگوار حیات بخش قلبی همان مدین حیات و لسان
متغیان است و ولادت با سعادتش در دراز سلطنت اصفهان در
سنه ^{۱۰۸۰} ^{۱۰۸۱} ^{۱۰۸۲} ^{۱۰۸۳} ^{۱۰۸۴} ^{۱۰۸۵} ^{۱۰۸۶} ^{۱۰۸۷} ^{۱۰۸۸} ^{۱۰۸۹} ^{۱۰۹۰} ^{۱۰۹۱} ^{۱۰۹۲} ^{۱۰۹۳} ^{۱۰۹۴} ^{۱۰۹۵} ^{۱۰۹۶} ^{۱۰۹۷} ^{۱۰۹۸} ^{۱۰۹۹} ^{۱۱۰۰} ^{۱۱۰۱} ^{۱۱۰۲} ^{۱۱۰۳} ^{۱۱۰۴} ^{۱۱۰۵} ^{۱۱۰۶} ^{۱۱۰۷} ^{۱۱۰۸} ^{۱۱۰۹} ^{۱۱۱۰} ^{۱۱۱۱} ^{۱۱۱۲} ^{۱۱۱۳} ^{۱۱۱۴} ^{۱۱۱۵} ^{۱۱۱۶} ^{۱۱۱۷} ^{۱۱۱۸} ^{۱۱۱۹} ^{۱۱۲۰} ^{۱۱۲۱} ^{۱۱۲۲} ^{۱۱۲۳} ^{۱۱۲۴} ^{۱۱۲۵} ^{۱۱۲۶} ^{۱۱۲۷} ^{۱۱۲۸} ^{۱۱۲۹} ^{۱۱۳۰} ^{۱۱۳۱} ^{۱۱۳۲} ^{۱۱۳۳} ^{۱۱۳۴} ^{۱۱۳۵} ^{۱۱۳۶} ^{۱۱۳۷} ^{۱۱۳۸} ^{۱۱۳۹} ^{۱۱۴۰} ^{۱۱۴۱} ^{۱۱۴۲} ^{۱۱۴۳} ^{۱۱۴۴} ^{۱۱۴۵} ^{۱۱۴۶} ^{۱۱۴۷} ^{۱۱۴۸} ^{۱۱۴۹} ^{۱۱۵۰} ^{۱۱۵۱} ^{۱۱۵۲} ^{۱۱۵۳} ^{۱۱۵۴} ^{۱۱۵۵} ^{۱۱۵۶} ^{۱۱۵۷} ^{۱۱۵۸} ^{۱۱۵۹} ^{۱۱۶۰} ^{۱۱۶۱} ^{۱۱۶۲} ^{۱۱۶۳} ^{۱۱۶۴} ^{۱۱۶۵} ^{۱۱۶۶} ^{۱۱۶۷} ^{۱۱۶۸} ^{۱۱۶۹} ^{۱۱۷۰} ^{۱۱۷۱} ^{۱۱۷۲} ^{۱۱۷۳} ^{۱۱۷۴} ^{۱۱۷۵} ^{۱۱۷۶} ^{۱۱۷۷} ^{۱۱۷۸} ^{۱۱۷۹} ^{۱۱۸۰} ^{۱۱۸۱} ^{۱۱۸۲} ^{۱۱۸۳} ^{۱۱۸۴} ^{۱۱۸۵} ^{۱۱۸۶} ^{۱۱۸۷} ^{۱۱۸۸} ^{۱۱۸۹} ^{۱۱۹۰} ^{۱۱۹۱} ^{۱۱۹۲} ^{۱۱۹۳} ^{۱۱۹۴} ^{۱۱۹۵} ^{۱۱۹۶} ^{۱۱۹۷} ^{۱۱۹۸} ^{۱۱۹۹} ^{۱۲۰۰} ^{۱۲۰۱} ^{۱۲۰۲} ^{۱۲۰۳} ^{۱۲۰۴} ^{۱۲۰۵} ^{۱۲۰۶} ^{۱۲۰۷} ^{۱۲۰۸} ^{۱۲۰۹} ^{۱۲۱۰} ^{۱۲۱۱} ^{۱۲۱۲} ^{۱۲۱۳} ^{۱۲۱۴} ^{۱۲۱۵} ^{۱۲۱۶} ^{۱۲۱۷} ^{۱۲۱۸} ^{۱۲۱۹} ^{۱۲۲۰} ^{۱۲۲۱} ^{۱۲۲۲} ^{۱۲۲۳} ^{۱۲۲۴} ^{۱۲۲۵} ^{۱۲۲۶} ^{۱۲۲۷} ^{۱۲۲۸} ^{۱۲۲۹} ^{۱۲۳۰} ^{۱۲۳۱} ^{۱۲۳۲} ^{۱۲۳۳} ^{۱۲۳۴} ^{۱۲۳۵} ^{۱۲۳۶} ^{۱۲۳۷} ^{۱۲۳۸} ^{۱۲۳۹} ^{۱۲۴۰} ^{۱۲۴۱} ^{۱۲۴۲} ^{۱۲۴۳} ^{۱۲۴۴} ^{۱۲۴۵} ^{۱۲۴۶} ^{۱۲۴۷} ^{۱۲۴۸} ^{۱۲۴۹} ^{۱۲۵۰} ^{۱۲۵۱} ^{۱۲۵۲} ^{۱۲۵۳} ^{۱۲۵۴} ^{۱۲۵۵} ^{۱۲۵۶} ^{۱۲۵۷} ^{۱۲۵۸} ^{۱۲۵۹} ^{۱۲۶۰} ^{۱۲۶۱} ^{۱۲۶۲} ^{۱۲۶۳} ^{۱۲۶۴} ^{۱۲۶۵} ^{۱۲۶۶} ^{۱۲۶۷} ^{۱۲۶۸} ^{۱۲۶۹} ^{۱۲۷۰} ^{۱۲۷۱} ^{۱۲۷۲} ^{۱۲۷۳} ^{۱۲۷۴} ^{۱۲۷۵} ^{۱۲۷۶} ^{۱۲۷۷} ^{۱۲۷۸} ^{۱۲۷۹} ^{۱۲۸۰} ^{۱۲۸۱} ^{۱۲۸۲} ^{۱۲۸۳} ^{۱۲۸۴} ^{۱۲۸۵} ^{۱۲۸۶} ^{۱۲۸۷} ^{۱۲۸۸} ^{۱۲۸۹} ^{۱۲۹۰} ^{۱۲۹۱} ^{۱۲۹۲} ^{۱۲۹۳} ^{۱۲۹۴} ^{۱۲۹۵} ^{۱۲۹۶} ^{۱۲۹۷} ^{۱۲۹۸} ^{۱۲۹۹} ^{۱۳۰۰} ^{۱۳۰۱} ^{۱۳۰۲} ^{۱۳۰۳} ^{۱۳۰۴} ^{۱۳۰۵} ^{۱۳۰۶} ^{۱۳۰۷} ^{۱۳۰۸} ^{۱۳۰۹} ^{۱۳۱۰} ^{۱۳۱۱} ^{۱۳۱۲} ^{۱۳۱۳} ^{۱۳۱۴} ^{۱۳۱۵} ^{۱۳۱۶} ^{۱۳۱۷} ^{۱۳۱۸} ^{۱۳۱۹} ^{۱۳۲۰} ^{۱۳۲۱} ^{۱۳۲۲} ^{۱۳۲۳} ^{۱۳۲۴} ^{۱۳۲۵} ^{۱۳۲۶} ^{۱۳۲۷} ^{۱۳۲۸} ^{۱۳۲۹} ^{۱۳۳۰} ^{۱۳۳۱} ^{۱۳۳۲} ^{۱۳۳۳} ^{۱۳۳۴} ^{۱۳۳۵} ^{۱۳۳۶} ^{۱۳۳۷} ^{۱۳۳۸} ^{۱۳۳۹} ^{۱۳۴۰} ^{۱۳۴۱} ^{۱۳۴۲} ^{۱۳۴۳} ^{۱۳۴۴} ^{۱۳۴۵} ^{۱۳۴۶} ^{۱۳۴۷} ^{۱۳۴۸}

مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ

ویدعت انور ورم و فوت او

خود را بجای تندی دیدم که بهم چو از درگاه احدیت مسئلت کنم البته مجاب
 مقول شده غایت خواهد شد و در دل خود متفکر بودم که کدام
 چیز از امور اخروی یا دنیوی را بخواهم که ناگاه اواز کریم محمد باقر را
 که در کعبه وارد بود شنیدم بلا تامل عرض کردم که خداوند را بخت محمد و آل محمد
 این طفل را مروج دین و انقضا احکام سید المرسلین گردان و او را
 موفق بتوفیقات بپایان خود بدار و یقین حاصل است که این
 خوارق عادت که از ان بزرگوار نظیر سید است نسبت مکرر
 دعای چنین بزرگوار می زیرا که الترقوم از جانب سلاطین صفویه و
 علیم منصب جلیل شیخ الاسلامی مثل اصفهانی منصوب بودند و جمیع
 دینی و دعای سلاطین را بوضع نمایند و در عقود و کلمات
 و نماز اموات و ضیافات و جماعات و عبادات مومنین تشریف می
 میزد بلکه کثرت ضیافات جدی بوده است که شخصی منوجه بود و برای
 اشخاصی را که بعد ضیافت از انجمن میگذشتند در طواری میبست
 و چون مرقوم اخوند از نماز مغرب شایخ میبندند عرض میسازند که
 امشب خوانده فلان شخص موعود میباشد اخوند تشریف میبردند
 و در تدریس نهایت شوق را داشته اند و شاکردان و ملائذه
 نامدار از او در صفی روزگار بیادگار میباشند و از الحاد است فاضل
 مقدس ربانی سید نعمت الدین خاوری و فاضل تحریر ملا ابوالحسن
 نجفی عالی و فاضل قلیل النظم میرزا علاء الدین محمد گلستانه شایخ
 بهج البلاغه و غیر ایشان از فضلاء بسیار که اگر بیکر اسبابی بفرستیم
 ایشان بفرستد و در هر ائمه محتاج بنوشتن رساله علمی خواهد شد و شرا

طواف حسین شریفین را دریافته و زیارت ائمه علیهم السلام
 مکرر مشغول شده اند و امور معاش و معارج دنیوی خود را نیز بخوبی مضبوط
 تمام نموده اند و در کمال انقدر تالیف و تصنیف از این دست
 نظم و نثر رسیده اند که در حوصله تحریر و تفسیر افزون است چنانکه معلوم خواهد
 شد و علی فضل الله و یمیه من نسیاء و الله ذو الفضل العظیم و مع ذلک
در رضا حق تعالی و شریعت کفایت پذیرد و علیا و در وجه نصوی رسیده است
 و در ترجمه کلام عربی در علمه فضلا و علما کسی بانی آن بزرگوار نشده است
 نکات و ذائقه لغظیه را که در الفاظ عربیه بوده است همه را در ترجمه
 آن الفاظ ملاحظه فرموده است و در ترویج دین انقدر کوشیده است
 که عند الغریز و بلوی که از علمای معاصرین و از اهل سنت و جماعت است
 در تحفه انما عشره که در این اوقات در ابطال مذمت بیعت و احتیاجی ندارد
 توفیر تالیف کرده است نوشته است که اگر دین شیعیه را دین انچه مذکور
 می گویید رواست زیرا که این مذمت را از رفتی داده است و سبانی
 بر این انقدر علمی نباشد نه است و حق است که ترویج دین همین در این
 و زمان بقوت علم اخیاب و در و شمشیر یادش آن صفویه قدر الشیخ
 بوده است و جمیع از منته و اوقات علماء دین همین باغات طریق
 عظام واجب الا حترام نمایند شریعت و توضیح طریقت و ملت فرموده اند
 و احتیاجی نمی نمود از فضل حضرت یاری جل شانهد و بدین جهت
 صورت نگرفته است چنانکه درین انحصار مذمت باطل صوفیه ضلالت
 در طحال ایمان بهر آن نهایت آشنه را رسیده بود چنانکه طایفه غرضان
 مآب زنده المجتهدین و الدماجد فقیر قدس الله سره الشریف لیس

قطع مذمت صوفیه از این جهت
 رسمی از این جهت

و تا بجا بدوشه جمعی به عالم پناه خبروزان مؤید بنو قیاس ملک
 سبحان انکه ازیم سبطوش خواست لاطین اسلام و کفر ایشان
 ترازو اوراق خزان و دماغ نخوت شان پرکنده تراز کلهای
 زمستانی است و میخ خون اشام از دستش در زیر بال سر طایر
 پنهان گردیده و سپهر برین از دهنش شکم برخوشتن در دیده غنچه
 بجا بخشیده و در اندک فوارش و طافش شفا ده هر علیل
 و در بخور است اعیان السلطان ابن السلطان دلتا فان بن الیافان ابو
 المؤید بلطف الله الملك القهار السلطان فتح علی شاه قاجار
 نصر الله رفع اعداء الدین و تشید شریعت سید المرسلین صلوات
 علیه و آله اجماع قطع و قطع شد و در اطراف و کاف این ملک
 اشخاصی را که اختیار ایند هب کرده بودند توبه داده داخل رزمه
 مسلمین کردند و این الش و فتنه را خاموش نمودند و باعث یث
 چندین هزار کس از مسلمین شدند و در بطلان اند هب کتابی
 بنام های و اسم گری آن بادشاه عالم پناه موسوم بکبرایت از علم مجسم
 آن بزرگوار مدبرجه ظهور رسید و آن فریب بیان نزد هزار است
 و چون سایر مولفانش در صفر روز کار بیا کار است مجمل از خود خرم
 در خدمت سلاطین صفویه عزت تمام داشت و اغلب تصانیف
 خود را بنام های ایشان مزین فرموده است و بعضی از ثقات علماء
 اعلام از تلامذه از مخوم اسامی و عددا بیات تصانیف انکسار
 ضبط کرده است و چون در آن خواب بسیار بعد در این اوراق نگاشته
 میشود بدینکه تصانیف مخوم در این کسره بر دویج است اول

عدد ابیات
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در بیان تالیفات عربی و آنها ده عدد است اول کتاب بحال الله
و سبب تالیف این کتاب آنست که بعد از واقعه کربلا بی مصلی خلفای
بنی امیه علیه السلام بار قوی بودند و تفسیر بسیار شد بد بود و اکثر
شیعیان باین جهت کثرت خبر است آنهمه می رسیدند و احادیث فراموش
نارزان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر علیه السلام که طایفه بنی امیه
منقرض شدند و هنوز خلفای بنی عباسی استغفار نام چهارصد
بودند و تفسیر بسیار بود و شیعیان و موالیان بسیار بخدمت آن
دو بزرگوار می رسیدند و احادیث فراموش شدند و چهار صد کتاب
حدیث نوشته شد که مشهور بچهار صد اصل است و در اعصار بعد
عدم اعتناء مردم بعبط احادیث و در غایت ایشان معلوم حکمی اقوال
فلا سغه بسیار از چهار صد اصل نموده تا آنکه در دست و کسری از آنکه
بهرسانند و از راه اینکه مبادا از بطریق سابق تلف شود و مجموع
در این کتاب جمع نمودند و مشکلات احادیث را بکلی بیان و توضیح
فرمودند و این کتاب مثل است برست و پنج مجلد و از آنجمله شانزده
مجلد آن کتاب بنام رسیده است اول جلد عقل و علم و آن دوازده هزار
بست و دوم جلد توحید و آن شانزده هزار بست و سوم جلد عقل
و معاد و آن سی هزار بست چهارم جلد احتجاجات و آن شانزده
هزار بست پنجم احوال پیغمبران از آدم تا ختم المرسلین و آن چهل
هزار بست ششم تاریخ احوال پیغمبران و آن بیست و هفت هزار
بست هفتم جلد امامت و آن سی و یک هزار بست و
هشتم جلد فتن و محن یعنی فتنها و محنتها که بعد از رسول خدا ص

نوار است
در سبب تالیف این کتاب آنست که بعد از واقعه کربلا بی مصلی خلفای بنی امیه علیه السلام بار قوی بودند و تفسیر بسیار شد بد بود و اکثر شیعیان باین جهت کثرت خبر است آنهمه می رسیدند و احادیث فراموش نارزان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر علیه السلام که طایفه بنی امیه منقرض شدند و هنوز خلفای بنی عباسی استغفار نام چهارصد بودند و تفسیر بسیار بود و شیعیان و موالیان بسیار بخدمت آن دو بزرگوار می رسیدند و احادیث فراموش شدند و چهار صد کتاب حدیث نوشته شد که مشهور بچهار صد اصل است و در اعصار بعد عدم اعتناء مردم بعبط احادیث و در غایت ایشان معلوم حکمی اقوال فلا سغه بسیار از چهار صد اصل نموده تا آنکه در دست و کسری از آنکه بهرسانند و از راه اینکه مبادا از بطریق سابق تلف شود و مجموع در این کتاب جمع نمودند و مشکلات احادیث را بکلی بیان و توضیح فرمودند و این کتاب مثل است برست و پنج مجلد و از آنجمله شانزده مجلد آن کتاب بنام رسیده است اول جلد عقل و علم و آن دوازده هزار بست و دوم جلد توحید و آن شانزده هزار بست و سوم جلد عقل و معاد و آن سی هزار بست چهارم جلد احتجاجات و آن شانزده هزار بست پنجم احوال پیغمبران از آدم تا ختم المرسلین و آن چهل هزار بست ششم تاریخ احوال پیغمبران و آن بیست و هفت هزار بست هفتم جلد امامت و آن سی و یک هزار بست و هشتم جلد فتن و محن یعنی فتنها و محنتها که بعد از رسول خدا ص

بر حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین و شعبان الباق و تسبیح
 آن شصت و یک هزار بیت است و هم احوال حضرت امیر المومنین و آن
 پنجاه هزار بیت است و هم احوال حضرت فاطمه و حسنین و آن بیست و سه
 هزار بیت است و بار هم احوال حضرت امام زین العابدین و حضرت امام
 محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم صلوات الله علیهم و آن
 هجده هزار بیت است و بار هم احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی
 و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام و آن دوازده هزار بیت
 است و هم احوال حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آن بیست و
 یک هزار بیت است و بار هم جلد سما و علم و آن هشتاد و چهار بیت است
 و بار هم جلد طهارت و صلوات و این موافق ترتیب کتاب
 جلد هجدهم است و در جلد در میان نوشته شده است و آن یکصد
 و یک هزار و پانصد بیت است و بار هم جلد زیارات ائمه علیهم السلام و آن
 جلد بیست و دوم کتاب است و جلد در میان نوشته شده است
 و آن سی هزار بیت است و یکصد و نوزده تا تمام است که آن جلد کفر و ایمان
 و آن ده هزار بیت است و دوم کتاب بركات العقول فی شرح اخبار لک الاثر
 و آن کتاب شرح کافیه و قدری از آن تا تمام است زیرا که از اصول
 نصف کتاب و تمام کتاب عشره مانده است و از فروغ نصف کتاب صلوات
 و تمام کتاب زکوة و خمس مانده است و این کتاب مخفی است و بار هم
 سیم کتاب بلا لایله خیار و آن نیز تا تمام است زیرا که آن کتاب صمیم نوشته
 شده است و آن مخفی است و بار هم چهارم کتاب شرح اربعین
 و آن شرح چهل حدیث متفرق است و دوازده هزار و پانصد بیت است و هم

نوامید الطریقہ فی شرح الصحیفۃ الشریفہ بہت دآن نیز نام نام بہت زیور کہ
ہم دعا ہی چہ نام نوشتہ شد بہت و ابن فقیرہ خا بر و صیت از حرم
شروع از نام ان نموده ام و بحمدہ تعالیٰ الی ال شرح یکدعا نوشتہ
شدہ بہت امید چنانست کہ ہر قدری تحقیقاً توفیق انعام دہد و ان
بچہ ہزار بہت بہت ششم رسالہ رجال بہت و ان ہزار بہت بہت ہفتم
رسالہ اعتقاد بہت و ان ہزار بہت بہت مایل بہت نموده بہت دآن
بہت قصد و بچہ بہت بہت ششم رسالہ اور ان بہت و ان اول
کہ بہت کہ مایل بہت نموده بہت و دودیت و بہت بہت بہت
رسالہ شکایات نماز بہت و ان بہت صد و بچہ بہت بہت کہ
جواب مسائل متفرقہ کہ مسمی بایل ہند بہت دآن مسئلہ چند بہت
کہ مرحوم مغفور مولانا عبد اللہ برادر از ہند فرستادہ و از او کمال
نمودہ بہت و ان یکصد و بچہ بہت بہت و حوائج متفرقہ بر چہار کتاب
حدیث و غیر انہا کہ از کتب حدیث کہ کتب فقہ نوشتہ بہت انہا تخمیناً
صد ہزار بہت بہت بود و نوع دوم در بیان کتابہای فارسی دآن چہل و نہ عدد
اول بعین الحیوۃ کہ مشتمل بہت بر مواضع و قصص و مضامین کہ رسول خدا
صلی اللہ علیہ والہ وسلم مابی فر فرمادی اللہ عنہ فرمودہ و تقریباً صد
مواضع و قصص مشتمل بر کثر دنیا مثل قصہ طوہر و یوزد اسف و غیر آن
در ان کتاب مذکور شد بہت و البتہ و یکہزار بہت بہت دوم مشتمل
الافزار و ابن مختصر بہت کہ کتاب بعین الحیوۃ و مسئلہ ہزار بہت بہت
سیم حلیۃ للیقین و ان مشتمل بر امثال و افعال چند کہ اکثر اوقات
ضرور میرسد و مثل اخذ کردن و شارب کردن و حمام رفتن و ستر زدن

و سفر رفتن و آداب عروس در خاف و بقیقه و غیر آن و آن
 دوازده هزار بیت است چهارم حیات القلوب و آنچه نوشته شد
 سه مجلد است اول تاریخ احوال حضرت آدم تا حضرت رسول و احوال
 بعضی از پادشاهان سلف که معاصر انبیا و سلف علیهم السلام بوده
 و آن بیست و شش هزار بیت است دوم احوال پیغمبر و آن سی و شش هزار
 بیت است سیم طبع نبوت و امامت که مشتمل است بر احوال خلفه
 در اثبات نبوت و امامت و فوائد فرستادن پیغمبر و امام و این
 مجلد نهم است و قدر خیلی از آن نوشته شده است و آن است
 هزار بیت است پنجم تحفة الزائر و آن مشتمل است بر زیارات
 ائمه علیهم السلام و آن سیزده هزار بیت است ششم جلاله
 و آن مشتمل است بر تاریخ ولادت و کیفیت شهادت رسول
 و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و معجزات ایشان
 و قدری احوال ایشان و آن بیست و دو هزار بیت است هفتم
 مقابس الصباح و آن مشتمل است بر تحقیقات نمازهای شبانه روز
 و آن پنجاه و سه هزار بیت است هشتم ربیع الاسباع که مشتمل است بر اعمال
 هفته و آن سه هزار بیت است نهم زاد و القاد و آن مشتمل است
 بر اعمال دوازده ماه سال و آن پانزده هزار بیت است دهم
 رساله دیات و آن مشتمل است بر آنکه هر زخمی که کسی بدید که
 زنده یا در بقتل رساند چه قدر باید دید و بدید و آن سه هزار
 بیت است یازدهم رساله شکایات نماز و آن هفتصد و پنجاه بیت
 دوازدهم رساله اوقات نوافل شبانه روزی و آن صد و پنجاه بیت است

سیزدهم رساله رجعت و آن مشتمل است بر ذکر کیفیت برگردیدن
 ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در آخر الزمان و آن دو هزار و یکصد و بیست
 و چهار نفر است که در رساله مالک است که مشتمل است بر ذکر نامه که حضرت
 امیر المومنین علیه السلام با کاتبش نوشتند شت و در اینجا مذکور است
 که حاکم چگونه باید با رعیت سلوک کند و آن هزار و بیست و یک نفر است
 رساله اختبارات و آن مشتمل است بر آنکه هر کاری را آدمی در چه
 روز از روزها ماه اختیار کند خوب است و آن با صد و بیست و یک
 نفر است رساله بهشت و دوزخ و آن هفتصد و بیست و یک نفر است
 رساله جایزه که مشتمل است بر تکفین اموات و کیفیت نماز و دفن
 ایشان و آن هفتصد و بیست و یک نفر است رساله کبیره اعمال حج و عمره
 و آن هزار و بیست و یک نفر است رساله صغیره حج است و آن مختصر است
 از رساله سابق و هفتصد و بیست و یک نفر است رساله مفاتیح الغیب
 مشتمل است بر ذکر اقسام استخاره و آن هزار و پانصد و بیست و یک نفر است
 رساله مالک است که چگونه باید نمود و آن پنجاه و بیست و یک نفر است
 رساله زکوة که از چه چیز زکوة واجب است و در چه ضریفیت و آن
 پنجاه و بیست و یک نفر است رساله کفارات که در کجا کفاره باید داد
 و آن یکصد و بیست و یک نفر است رساله آداب نیل نذاری و آن
 پنجاه و بیست و یک نفر است رساله نکاح و آن شصت و یک نفر است
 و آن نیز پنجاه و بیست و یک نفر است رساله آداب نماز و آن یکصد و بیست و یک نفر است
 رساله شصت و یک نفر است رساله تحقیق آیه کریمه السابق السابق
 اولئك المقربون فی جنات النعیم و آن بیست و یک نفر است رساله فرق

میان صفات ذاتی و صفات فعلی حی سبحانه تعالی و آن دو بیت
 سیم رساله تعقیب مختصر نمازهای شبانه و آن صد بیت است سیم
 رساله تحقیق بدو و آن نیز صد بیت است سیم رساله جبر و
 که مشتمل است بر آنکه حق نعم را در افعال بندگان و خلق است
 بانه و آن نیز صد بیت است سیم ترجمه رساله فرشته العری
 که مشتمل است بر معجزات و امور غریبه که نزد مردم مظهر
 امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر رسیده و آن چهار صد بیت است سیم
 ترجمه توحید مفضل و مشتمل است بر صحبت طولانی که مفضل از
 حضرت صادق علیه السلام در باب یگانگی حق تعالی و علم حکمت
 او روایت کرده است و آن دویزار و دشت صد بیت است
 ترجمه توحید حضرت امام رضا و آن مانند توحید مفضل و هفت صد
 بیت است سیم ترجمه زیارت جامعه و آن دویست بیت است سیم
 ترجمه دعا و کمال و آن نیز دویست بیت است سیم ترجمه دعای
 مایله و آن یکصد و پنجاه بیت است سیم ترجمه دعای سماء
 و آن دویست بیت است سیم ترجمه خوشن صغیر و آن یکصد
 بیت است سیم ترجمه حدیث عبدالعزیز بن جندب و آن دویست
 بیت است سیم ترجمه حدیث رجاء بن خضاک و آن در اعمال و احوال
 که از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است و آن سیصد بیت است
 سیم ترجمه حدیث قصیده و عجل غزالی است که در مدح حضرت
 امام رضا علیه السلام است و آن مائصد بیت است سیم ترجمه حدیث
 سنه اشیا و آن مشتمل است بر ذکر شش خبر که بنده در آنها دخل

ندارد و آن صد بیت است بهل و نیم آن ثلث است که در وقت
 مراجعت از کربلا معلی و نجف اشرف در باب اشتباهان
 مکان شریف نموده است و آن صد بیت است بهل و نیم
 مناجات و آن صد بیت است چهاردهم صواعق الیهود که کل
 بزرگنویکی خبریه بود و آن صد و پنجاه بیت است بهل و نیم جواب
 سوالهای متفرقه و آن ششست است بر جواب از سوالهای که
 مردم از او نموده اند و جواب مسئله چند که بسیار ضرور میشود
 در اینجا مذکور است و آن پنجاه و یک بیت است بهل و نیم حق الیقین
 و آن مشتمل است بر اصول دین و آن سی و یک هزار بیت است و آخر
 تصنیفات انعمون مغفور است اسکنه الله مجروح الخنای
 و عدد ابیات جمیع آنچه مذکور شد از غریب و فارسی چهارده ملک
 و دویزار و هفتصد بیت میشود و هر ملک عبارت از صد هزار بیت
 و هر گاه بر سن انعمون که هفتاد و سه سال پیرایه و کم است قسمت شود
 سالی نوزده هزار و دویست و پانزده بیت و پانزده حرف میشود
 و ابی که هزار و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهارده
 حرف میشود و روزی نجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف
 میشود و اگر برین تکلیف که نجاه و سه بیت است قسمت میشود سالی
 است و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و بیست حرف
 میشود و ابی که هزار و چهارده بیت و بیست حرف میشود و روز
 شصت و هفت بیت و هشت حرف میشود تمام شد کلام
 که در شرح احوال تصنیفات اینجانب مجمل و بطور خلاص

در دست کاتب
 در دست کاتب

از کعبه و در راه کعبه

ندارد و آن صد بیت است چهل و پنجم آن ثلث است که در وقت
مراجعت از کربلا معلی و بحج شریف در باب اشتباهان
مکان شریف نموده است و آن صد بیت است چهل و ششم
مناجات و آن صد بیت است چهل و هفتم صواعق الیهود که کل
بزرگان و کنی خیره بود و آن صد و پنجاه بیت است چهل و هشتم جواب
سوالهای متفرقه و آن شتم است بر جواب از سوالهای که
مردم از او نموده اند و جواب مسئله چند که بسیار ضرور میشود
در اینجا مذکور است و آن پنجاه و یک بیت است چهل و نهم حتی الفیض
و آن شتم است بر اصول دین و آن سی و یک هزار بیت است و آخر
تصنیفات انعم خرم مغفور است اسکنه الله مجموع الخان
و عدد ابیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی و فارسی چهارده ملک
و دو هزار و هفتصد بیت میشود و هر ملک عبارت از صد هزار بیت
و هر گاه بر سن انعم خرم که هفتاد و سه سال پیرایه و کم است قسمت شود
سالی نوزده هزار و دویست و پانزده بیت و پانزده حرف میشود
و ابایی که هزار و ششصد و یک بیت و سیصد و هفتاد و چهار ملک
حرف میشود و روزی پنجاه و سه بیت و هفتاد و هفت حرف و نصف
میشود و اگر بر سن تکلیف که پنجاه و نه سال است قسمت میشود سالی
بست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و سیصد و هشت حرف
میشود و ابایی که هزار و چهارصد و یک بیت و چهل حرف میشود و روز
شصت و هفت بیت و هشت حرف میشود تمام شد کلام
جامع نگار در شرح احوال تصنیفات انجماب مجلله نظر محو

مقدس مغفور میرزا محمد صادقی که در حیات او خوند وفات یافته است
و او خوند مرحوم شرحین کافی و تهذیب را حسب الخواش او و التالیف
فرموده است و زوجه میرزا محمد صادقی مذکور از سادات ارباب
بوده از او یک پسر میرزا محمد علی نام و سه صبیّه بهم رسیده پس خلف
او رجال نمود و از صبا یا یکی حلیله علیجناب سلاله الله علیها
فاضل مقدس محمد میرزا مرحوم میر محمد حسین بوده که والد علیجناب
مرحمت و غفران بنایان جنت و رضوان ارا مکه آن میر محمد حسین
و میر عبد الباقی و همیشه ایشان باشد و دوم آنها در جلاله مرحوم
مغفور آقا محمد علی بن العلامة آقا محمد باقری مازندرانی است که
والده مرحوم آقا هجرتی ثانی باشد و سوم زوجه مرحوم میرزا
محمد علی عم والد مرحوم میرزا حیدر علی بنی الاقطاب بوده که
که والده آقا محمد بوده است و دو صبیّه او خوند مرحوم آرا حلیله
مذکور یکی در جلاله سید علامه فہام امیر محمد صالح خاتون آبادی
بوده و دیگری حلیله مرحوم میرزا محمد کاظم بن الملا غفر الله فرموده
و اولاد مرحوم میرزا کاظم بتفصیل ذکر شدند و اولاد آقا محمد علی
در اولاد ملا محمد صالح مازندرانی ذکر خواهد شد و اولاد مرحوم
میر محمد صالح مازندرانی از حلیله مذکور یکی فاضل علامه و حیدر مرحوم
میر محمد بن سابق الذکر طاب ثراه است و آن علیجناب
در علوم معقول و منقول فضایل باب و در اکثر فنون علمیه
خاصه در فقه و حدیث مرصع اولو اللباب بود و در میرزا
عباد و انجام طالب کافه مومنین دمی تعاقب نمیفرمود و در

دارالسلطنه اصفهان بر حمت امیر ذی سوس و دیگری
 همیشه مکره العجائب و از مرحوم میر محمد حسین دودختر
 و دو پسر مختلف شد یکی سید فاضل مقدس صالح مرحوم میر
 محمد مهدی و دیگری سید جلیل القدر عظیم الثان میر عبدالباقی
 علیهما الرحمة و آن عالیه اب از اعظم فضلی ابن
 خاندان و در تقوی و ورع از اولیای زمان متجلی یافت
 حمیده مصطفوی و متادب با داب مرضیه رضوی بود
 و در دارالسلطنه اصفهان بتدریس علوم معقول منقول
 و تاج جمع و جماعت مشغول و بغایت عالی فطرت و صافی
 طوبی و خجسته اخلاق بود و دختران آن مرحوم یکی حلیه سید
 فاضل میر ابوطالب است که والده میر عبد الواسع و دو همیشه
 که یکی حلیه مرحوم میر محمد صالح مشهور باقایی آنکه دوزب و اولاد
 چند میدارد همه بیکان و اصحاب کمال و دیگری زوجه میر محمد علی
 بن میر علی نفی برادر میر ابوطالب مرحوم است و صبیحه دیگر آن مرحوم
 زوجه میر علی نفی برادر میر ابوطالب مزبور بود و از مرحوم معفور
 میر محمد مهدی دو پسر مختلف شده است یکی عالیه اب میر
 القاب میر محمد باقر و دیگری عالیه اب سید الله الطایب میر سید
 و دو دختر یکی زوجه مرحوم میر عبد الواسع بن مرحوم میر ابوطالب
 مذکور و والده عالیه اب میر محمد رضا مشهور باقایی و دیگری زوجه
 عالیه اب میر محمد صالح مشهور باقایی ابن میرزین العابدین
 بن میر محمد صالح سابقی اللعاب و از همه آنها بغیر عالیه اب

میر محمد باقر اولاد متعدد مختلف است و لکن بسبب بعید نیست
 بر اسمی ایشان مطلع نیستیم و او در درج سوم میر عبدالباقی
 طالب شرا یکی بندگان عالیجناب مقدس القاب فضایل مآل
 بسط الله الاطیاب عمدة المحققین و زینة الدقیقین مجتهد
 الزمان و فقیه الدوران نقاوه و در زمان جناب میر محمد حسین
 دام فضله العالی است ان عالیجناب کرامی اختر برج سرور و در زمان
 ویکتا کوهری درج برتری و حکومت و مصطفی ارای برزم افتاد
 و مشعل افروز از انجمن افاضت است و بحکم در ائت و قابلیت برج
 خاص مقام و ملای، و ملاذ و فضلی کرام و در درج سلطنت
 اصفهان بندر بس و ترویج دین و انجلیح مطالب ملین و نما جمعه
 و جماعت مشغول و تصنیفات و تالیفات بسیار از کتابت بهایع
 انکارش در صفحه روزگار بیا دگار است و در سفر مشهد
 رضوی در بلده طبس عبادت ملاقاتش فیض باب و بر سر
 ارزشجات علومش کامیاب گیدیم و اولاد او ایجاد دارند
 و بعضی از ایشان نیز در ان سفر ملاقات اتفاق افتاد
 بحمد الله المتعال حاوی مراتب فضیلت و کمال و نهایت مقدس
 و صاحب حال و بنک و احوال میباشند و در بنوخت اسمی کرام
 ایشان در صفحه خاطر حاضر نیست و دیگر از اولاد او
 عبدالباقی مرحوم عالیجنابان فضایل طایان علای اقا سید و
 محمد و میر علی نقی است و این دو بزرگوار نیز علی بن علی نقوی
 و صلاح و ذرین بنوخت فضل و علم و کمال میباشند و اخوات محتر

بن
 حسین
 باقر
 میر محمد باقر

نیز دارند و بجهانند همه اصحاب اولاد ایا دارند و اولاد عشره
مرحوم میر محمد حسین بن میر محمد صالح باقی اللغات که حلیه جلیله
مرحوم مغفور جناب ارامگاه میر عبد الکرم بود میر ابوطالب
و میرزا محمد علی مشهور بکتاب فروش و میرزا احمد بوده اند
و از مجموع ایشان اولاد هشت اینست عدد اولاد آن
مجا علی رحمه که از عشره مرحوم میرزا علاء الدین محمد کتانه
بوده اند فصل اول و خلف اخوند مرحوم از عشره ابوطالب
خان نهاوندی مرحوم مغفور جناب ارامگاه میر محمد رضا
مشهور باقاسی و یک صبی است از میر محمد رضا اولاد آن
معلوم فقیر نیست و صبی مذکوره حلیه فاضله علامه ملا حیدر
بن الفاضل ملا میرزا شردانی مشهور بوده است و از او دختر
داشت که زوجه فاضل مقدس افامیرزای خلف ملا محمد تقی
که در اولاد ملا میرزا مفصل مذکور شد فصل دوم و اخوند مرحوم
از ارام و ولد دو پسر و دو دختر هم رسید پس یکی عالیناب میرزا
محمد جعفر است و از او نواده هست که در حباله جناب میرزا
ابوطالب علوی مرحوم عالیناب میرزا حیدر علی بوده که
والده جناب میرزا محمد حسین است و دیگری میرزا عبد الله
و از وصیه پود زوجه مرحوم میر محمد نادی بن میرزین العابد
بن میر محمد صالح خاتون ابادی مذکور است و از ایشان پسر
هست که داماد جناب ستاب میر محمد حسین بن میر عبد الله
طالب شاه است و از یکی از دو وصیه مذکورین میر سید رضا

و میر محمد محسن و میر محمد صالح مشهور با فائ و میر محمد باوی بن میر
 زین العابدین نرور متولد شده اند و از مجموع اولاد متولد
 و از دیگری بنات چند بودند در جماله عالیجنابان معالی
 القابان میر محمد مهدی و میر عبد الباقی مثالیها و از این
 اولاد ایشان و دختران دیگر نیز میبودند که بدیگران برتر
 شده اند و اولاد ایشان محمد اند بهی در اصفهان
 موجود اند و اسمی کرام ایشان در نظر قاصر حاضر نیست
 مطلبی هم در ذکر سرفروم از احوال مذکورگان عالیجنابان معالی
 فضایل باب اسوة المحققین و قدوة المدققین و غیره
 المجتهدین جامع فضایل صوری و معنوی اخوند ملا محمد صالح
 مازندرانی علیه الرحمة و اولاد ایشان است فصل تجران
 جناب عالی شان کالنور فی الظلم بر عالم و عالمیان مسلم و یمن
 از توصیف و بیان است بزبور علم و فضل و راسته و کلیه
 زهد و تقوی پیراسته و در مرحله احتیاط بحدی کوشیده بود
 که بان اطلاع و استعدادی که حضرت و باب باو عنایت
 کرده بود کاهی فتوی نداد و از ایشان کردان ان بزرگوار
 در اطراف مفتیان عالی شان بودند و در مدت العمر جمیع
 رخسار و منوی بهمت را مصروف ندانست بغزلت
 و کوشه گیری نکرده بود و از معاشرت اهل دل بسیار احتیاط
 میدانست و از جمعی از ثقات شنیده ام که مرحوم اخوند
 در مکان استیجابت دعوات همیشه از درگاه قاضی الحاجات

این کتاب در کتابخانه
 میرزا زین العابدین
 در اصفهان
 موجود است

مفق و غرت اولاد و سله خود را مسئلت میفرموده است
بجهت آنکه شخصی از متمولین در آن زمان فوت شده بود
و اولاد او در هنگام منازعه بر تقسیم ترکه اش او را با انواع
سخنهای نالایق یاد میکردند و اینمضی بر دل او خوراک گران
آمد بود و ظاهراً حوال آنست که تیز دغا، او خند بهد فواجبت
رسیده است که همیشه اولادش با غرت و شتابند و
کسی از آنها مال دار نشده است بجدی که قابل نزاع نباشد و
اصل آن بزرگوار از ما زندان و اسم و اللهش ملا احمد است
و فقر و بریت فی احوال او درجه کمال رسیده بود و لهذا از
نهایت اضطراب و روزی باخوند مرحوم فرمود که بجهت تحصیل
معاش بمضمون ان ارض الله واستع به بدلاش نمود و از من
نمال اخراجات شما میسر است از جانب من معذورید هر وجه که
خواهید تنقیح امور خود بنمایند او خوند مرحوم از ما زندان مدار السلطنت
اصغیان تشریف آوردند در آن اوان که ما هو اللان از جانب
سلطین واعیان بجهت طلاب علوم دینیہ مدار و وظائف
معین بود و بقدر رتبه بهر کس خبری میدادند او خوند چون او
تخصیصش بود در مدرسه مکان گرفت که روزی دو غازی
که دو فلوس بند تقریباً میباشد بهر شخص میدادند و آن گفتا
اکل را بخوبی نمیکرد تا بدیکه ضروریات چه رسد و نامانی میبرد
نبودش که روشنی بجهت خود مهیا کند هنگام مطالعه را در
پای روشنیهای که بجهت مزد دین بر در بیت الخلاء میکرد

ایستاده تا صبح مطالعه میکرد تا آنکه از افضال قادر متعال یابد
 زمانی قابلیت مجرب شد و خود ملا محمد تقی علیه الرحمه را بهر
 و در مجلس بزرگوار با علمای نامدار هم سبق شد و در آن
 زمانی بر اغلب آنها فائق گردید و اخوند را شفقته نام داشت
 بان عالم تمام بهر سید و مرجع و تقدیش در مسایل اعتماد
 میفرمود در این اثنا ایشانرا میلی بجمع نداشت حاصل شد
 اخوند مرحوم از روخات احوال دریافت نمودند روزی
 بعد از فراغ از ندیس ایشان فرمودند که اگر اجازت دهی
 زنی را بخت تو نکاح کنم و در حاله تو در آورم ایشان بعد
 حیاتی تا طلب اجازت دادند اخوند بجزم رفته امنیت حاصله
 مقدس کرد که در علوم بجز کمال بود طلبیدند و فرمودند که
 بخت تو شوهری معین کرده ام که در نهایت فقر و تنگنا
 فضل و صلح و کمال است و این امر موقوف بر رضا و اجازت
 تو است آن مقدر صالح فرمودند که فقر عیب مردان نیست
 پس اخوند مرحوم مجله که رشک نیست برین بودار است در
 سعد نکاح را جاری فرمودند و در هنگامیکه مشتری بار
 دست و بغل بود قرآن بین السعدین اتفاق افتاد و در آن
 اخوند را ماد مسعود خیمه عروس را کشیده بعد از ملاحظه
 جمال و حمد قادر متعال بگوشه رفته تا بصر مشغول عبادت
 ذوالجلال شد و مقدمه زفاف تا سه روز بطول انجامید
 اخوند مرحوم چون مطلع شدند فرمودند که اگر این زوج مرغی

مکرر صحبت بین آن دو
 اخوند

این خبر را که اخوند مرحوم در آن روز
 در آن مجلس بزرگوار با علمای نامدار
 هم سبق شد و در آن زمانی بر اغلب
 آنها فائق گردید و اخوند را شفقته
 نام داشت بان عالم تمام بهر سید و
 مرجع و تقدیش در مسایل اعتماد
 میفرمود در این اثنا ایشانرا میلی
 بجمع نداشت حاصل شد اخوند مرحوم
 از روخات احوال دریافت نمودند روزی
 بعد از فراغ از ندیس ایشان فرمودند
 که اگر اجازت دهی زنی را بخت تو نکاح
 کنم و در حاله تو در آورم ایشان بعد
 حیاتی تا طلب اجازت دادند اخوند
 بجزم رفته امنیت حاصله مقدس کرد
 که در علوم بجز کمال بود طلبیدند و
 فرمودند که بخت تو شوهری معین کرده
 ام که در نهایت فقر و تنگنا فضل و
 صلح و کمال است و این امر موقوف بر
 رضا و اجازت تو است آن مقدر صالح
 فرمودند که فقر عیب مردان نیست پس
 اخوند مرحوم مجله که رشک نیست برین
 بودار است در سعد نکاح را جاری
 فرمودند و در هنگامیکه مشتری بار
 دست و بغل بود قرآن بین السعدین
 اتفاق افتاد و در آن اخوند را ماد
 مسعود خیمه عروس را کشیده بعد از
 ملاحظه جمال و حمد قادر متعال بگوشه
 رفته تا بصر مشغول عبادت ذوالجلال
 شد و مقدمه زفاف تا سه روز بطول
 انجامید اخوند مرحوم چون مطلع شدند
 فرمودند که اگر این زوج مرغی

طبع تو نیست و یکی از اینکام خود را در عرض گرفتند که این
 مقدمه نه باین علت است بلکه ادائی شکر حق ماری تقابل
 منظور است هر قدر که در عبادت میکوشم ادائی شکر ذره
 از عنایت و رحمت او نمیشود و اخوند مرحوم فرمودند که اقرار
 بر عدم قدرت بر ادائی شکر نهایت شکر گذاری است و از
 جمیع از ثنات شنیده ام که اخوند ملا محمد صالح مرحوم مکرر می
 فرموده اند که من از جانب جناب اقدس الاهی حجت بر طلاع
 علوم دینی زیر که در فقر از من افقری نبود که مدنی می خواهم
 بیت الخلد در بهنگام مطالعه گذرانیدم و در عدم حافظه و ذهن
 از من بدتری نیست که خوانه خود را کم میکنم و اسامی اولاد خود
 فراموش منیایم و مع ذلک نهایت جِد و جهد خود را مصروف داشتم
 و رسیدم بآنچه از دریای رحمت بی پایان احدیت مفسوم من
 بود لیس للانسان الا ما سعى و تالیفات بسیار از آن عالم
 جناب در صفحه روزگار بیا و کار است و از آنجمله است شرح اصول
 کافی در چند مجلد و حاشیه معالم الاصول و شرح زیادة الاصول
 و غیر آنها از کتب و رسائل و در دار السلطنت اصفهان
 بر حمت ابزدی پوست و در حواری اخوندان مجلسیان مذکور
 گردید و تاریخ وفاتش در نظر قاصد نیست و نال او از صیه
 مرضیه اخوند علیهم الرحمة از چند ذکور و اناث باقی است
 اولاد ذکور اول فاضل قدس علامه آقا محمد نوری مترجم قرآن مجید
 و شایع کافی حدیث و کاتبه نحو و غیر آنها از کتب و رسائل است

و باین احوال سال از عمر من گذشته بود که آیت الله العظمی بروجردی

دوم جناب فاضل مقدس نجف آقا نورالدین محمد سیم
 عارف کامل شاعر ادیب آقا محمد سعید مختص با شرفست
 چهارم فاضل عارف آقا حسن علی است پنجم فاضل مقدس صالح
 آقا عبدالباقی است ششم عالم مقدس آقا محمد کربن است رحمه الله
 علیهم اجمعین احوال اولاد آقا محمد حسین معلوم نیست احوال
 دیگران نگارش میشود فصل فاضل کبیر و مقدس عبدل
 و نظر جناب کتاب مستغنی اللقباب فیه الزمان آقا محمد
 با در آتصانیف بسیار و فضایل شمار است و علاقه بسیار
 خوش مزاج و لطیفه گو و ظرفیت بوده اند و چهار پسر داشته اند
 یکی آقا محمد علی دوم آقا محمد مهدی سیم آقا علی اصغر چهارم آقا
 محمد تقی و از آقا محمد علی یک پسر و یک دختر باقی بود پسر مذکور
 عالیجناب غفران ماب آقا محمد باقی طاب ثراه بود و حال
 و خبر معلوم نیست و از آقا محمد باقی مذکور دو پسر و چند
 دختر مختلفند پسر یکی جناب میرزا محمد علی مشهور باقا میرزا و
 دیگری میرزا حسن علی و از هر یک یک پسر و اولاد چند میباشند
 و از صبا یا یکی حلیله و جلیده جناب غفران ماب میرزا حمید علی
 طاب ثراه والده اولاد اینان غیر میرزا محمد علی که او از صبیح
 این است و سایر اینان زوجات سادات نواره و اردن
 و غیر سادات میباشند و همه اولاد دارند درستانی در اردن
 و تتمه در اصفا میباشند و از آقا محمد مهدی و آقا محمد تقی مذکورین
 خلف باقی نمانده و از آقا علی اصغر دو نواده هست در اصفا

یکی زوجه اقا حسن بن ساجد دیگر یکی زوجه اقا محمد تقی نامی است
 و از مرحوم اقا محمد یادی سابقی اللقباب و وصیه بود یکی طایفه
 فاضل علیه السلام اقا محمد تقی بن طایفه فاسم نواده مرحوم فاضل خیر
 طایفه محمد علی است آباد بود که والده حاجی مهدی کفایتی و حاجی
 محمد علی باشد و دیگری زوجه حاجی محمد برادر زاده اقا محمد تقی
 مزبور بود که والده حاجی میرزا و همیشه او است و ذرات
 در اولاد طایفه محمد علی مرحوم گذشت نصیب آن جناب
 باب زبده اللطایب عالم ربانی و فاضل صدرانی فقیه
 بعدیل و نظیر افاضه از اندیشه طایفه همراه را یک فرزند
 دختر بود پس اقا رحیم و از او وصیه بهم رسید که زوجه مرحوم
 اقا مهدی بن اقا محمد یادی سابقی اللقباب بود و حال
 اثری از اولاد اقا رحیم و اقا مهدی نیست و از حبابا یکی
 حلیله جلیله عالیجناب مقدس القاب جامع الفضایل
 و حاوی الفواضل الفاضل الاجل اقا محمد اکمل قدس سر بود
 که والده ماجده مرحوم اقا محمد علی جدا مجد این فقیر نیکوکار
 عالیجناب علی بنی کهای مجتهد العصر و الزمان المروج للهدی
 فی راس المائة الثانیة عشر استاد المتأخرین اقا محمد باقر علیه السلام
 مشهور بهبهانی قدس سر و اخوین ایشان مرحومان معفوران
 اقا حسن و اقا محمد حسین و دو همیشه ایشان است و احوال
 و عدد اولاد هر یک از ایشان در مطلب چهارم خواهد آمد
 و اقا محمد اکمل را اولاد دیگر از مطین زوجات دیگر نیز هست

اقا و از بعد از این

و اولاد از نهاد راضی بمانند و طبعی از غلبه آن یسفل صرافی بعضی
 در شیر از مشغول غلبه مشغولند و در خواهر مطلبی ال ایشان
 ایشان را فدا شد و جنبه دیگر جناب آقا نورالدین محمد مرحوم روضه
 مرحوم مستغنی میرزا محمد تقی نجف آبادی بود و از او مرحوم معفور
 آقا علی تقی مخلف شند و از جناب فضایل باب مستغنی الالفا کبیرا
 عبد الرزاقی که شریعت نجف آباد راضی بمانند و استو به بودند و
 دو صبیگی از آنها وصلت با سلسله حاجی میرزای و جواهری نموده
 و اولاد بسیار از میرزای معظم العیبه همیشه ایشان هست و
 حال همیشه دیگر معلوم نیست و سلسله عالم ادیب و فعال
 لیب میهم آقا سعید مخلف با شرف اشعار بر صبیح آن فصیح عهد
 بغایت نیکو و سنجیده و سواد مداد فارسیه اش نیل انفعال چهره
 بلغای عجم کنیده زیبای خطش درست خوشنویسان عالم را بتخته
 بسته و رکعانی شکسته اش صفای بفتنه بناگوش و دلمیرزا
 در هم شکسته علوفطرت و سخاوت را از اجداد کرام میراث
 داشت و در عهد عالم کبریا جهان آباد بندت شریف برده
 بود آن بادشاه انجم سباه مقدسش را سعادت خود داشت
 و در نوازش و احترامش کوشید زیر البنا، بنکم صبیحه
 معظمه آن بادشاه در خواست نمود که در روزی حکم غت
 رونق افروزی دولتمردانه او شوند انحراف قبول فرمود و
 آن مکره تحصیل کمالات شعریه و غیره با دلبس برده حجاب
 از آن عالیجناب میفرمود با بدک زبانی از سر بکشت انقباس

آنحضرت پناه سرآمد زنان بلکه اغلب مردان از آن زمان
 و اسعاده ملکین از آن مخدومه بیاوکار است و زنان و مکان
 وفات آن جناب عالیشان معلوم نفیر نیست و از
 اولادش یکی فاضل علمیه ملا محمد را بن بود که شرح مبسوطی
 بر قسم کلام تهذیب ملا سعد الدین نوشته است و اولاد او
 در زمان سلطنت ابراهیم شاه برادرزاده در شاه منقرض شد
 و دیگری میرزا محمد علی متخلص بدانکه در زند آمده بود و
 مدتی را در مرشد آباد بنکالم بغیرت گذرانید و اولاد او در آن
 بلده میباشند و با بعضی از ایشان ملاقات شد از وضع این
 سلسله بیرون در خدمت اند اسامی ایشان قابل نوشتن در
 سبک این بزرگواران نیست و دیگری زینب بیگم زوجه
 مرحوم ملا محمد تقی خلیف ملا عبدالمعین ملا محمد تقی مجلس علیهم
 بود و حبیه او مریم بیگم حلیه جد میرزا محمد تقی الماسی و والده او
 والد مرحوم میرزا حمید علی المشار الیهها بوده است فصل
 مرحمت و غفران باب آقا حسنعلی فاضل لیب و عالم ادب
 بوده است و در غفران آن جناب بهند وستان از شریف
 برده امراء و حکام در اخراز و اخترانش باقصی الغایت
 کوشیدند و در این ملک مشهور حسنعلی خان شد و اولاد
 او یکی میرزا علی اشرف بود و از اولاد او جمعی در خانهای
 اجدادی خود در اصفهان میباشند و دخترهای از آنها در
 حباله عالیجناب آقا حسنعلی بن آقا محمد را می نانی است

حسنعلی

عبدالباقی

و سایر اولاد از مرحوم در هند میباشند و این حاجی را با این
ملکات نشد مسموع شد که از ایشان یکی را نام میرزا ابوالقاسم
بوده و او صاحب فضیلت و کمالات شده است و فصلی
مرحوم بر و در حین ارامگاه آقا عبدالباقی جامع فضایل و عا
فواضل و عالم عامل و فقیه کامل بوده است از ایشان یکی
و چند دختر مختلف شدند پسند بوز فاضل عالم کامل مرجع
اکابر و افاضل ملا محمد صالح مشهور باقا برک بوده است
و در اوایل شباب بهند شریف برده بودند اکابر و اعیان
مقدم شرفش با غنیمت دانسته در خدمت گذاری و احترام
نهایت طاقت خود را مقرر داشتند و این سر از خلقی بود
صاحب کمالات مرضیه بر بزرگ و تقوی و فضیلت اراسته
مرحوم آقا علاء الدین محمد قدس سره و در وصیه که یکی زوجه میرزا
امین تاجر بود و سره دوزار او مخلف شدند آقائی و آقا
علی نقی و آقا عبدلکریم را اولادین و اولاد آقائی فوت
شدند و از آقا علی نقی دو پسر بود یکی حاجی عبدالباقی مرحوم
و حاجی ابوالحسن و از حاجی ابوالحسن ولدای هست موسوم باقا
عبدالحسین و او را چند اولاد هست و دیگری زوجه حاجی محسن
نامی بود از اهل مابرجی که از قراری مابین اصفهان است و
اولاد بسیار بواسطه و بواسطه داشت و مجموع تلف شده
و از ایشان محمد علی نامی باقیست که در جرم فاسد میباشند
آقا علاء الدین محمد معقول است پس زوجه عالیجنابان غفران

خیر الحاج و المعتمدين مرحوم حاج محمد علی و حاجی محمد اسماعیل حاجی
 محمد جعفر صاحب حاجی محمد علی و حاجی محمد اسماعیل در خوانه مرحوم
 مغفور مهابت جنگ صوبه بنکالک کنجی که در ده پور دیپان
 آن برسبیل اجمال الشک که الله و بر دی خان مخاطب مهابت
 و برادر بزرگ او حاجی احمد ساکن شاه جهان آباد بودند و
 حاجی احمد موصوف بحکمت حج بیت الله الحرام و زیارت
 انبیه انام علیهم السلام رفته در آثای سیاحت در درازان
 اصفهان و کر بلاهی معالی بامر مرحوم مغفور فاضل کثیر ملامت
 مشهور با قیاس بر کثرت نهایت اخلاص و دوستی حاصل کرد و بعد
 چند مدت خبر او رسید که الله و بر دی خان حاکم راج محل بک
 مهابت جنگی همراه او از شده حاجی احمد تر در برادر خود آمد و خط
 و عریض بخدمت ملا صالح مرحوم فرستاد و درخواست نمود
 که متعلقان او را با شخص امینی روانه بند کند ملا صالح مرحوم
 این امر را بنزد صورت بنزد میر ابو طالب طالقانی و علی
 فرستاد و شفاعت نامه نوشت که این امر با امینی روانه
 بنکالک بنمایند از اتفاقات حسنه در آن اوقات شخص علی
 از بزرگان بجهت امور دیوبند خود بفرستد آباد میرفت چون
 نهایت مقدس بودند و صاحب غیبت و حجت و محب
 علمای کبار بود سفارش ایشان را با شخص نمودند که در عرض
 راه متوجه احوال اینان باشند چون بفرستد آباد رسیدند
 فواید بختک شخص را نهایت اعزاز و احترام نموده و با او

سماع علی حاجی
 کتب خدای حاجی
 کتب خدای حاجی

فوارشاد سرفراز فرزند و حاجی احمد مرحوم در مقابل این
 احسان شریف و تکلف بسیار بجهت مصلحت مغفور مراد
 بعد از چند مدت افاضه الدین محمد مرحوم با فرزند او
 خود حاجی محمد اسماعیل مغفور مرشد آباد تشریف آوردند
 نواب مهابتکب نهایت اعزاز و احترام بایشان فرمود
 و صبیحه مرضیه مرحوم نواب عطاء الله خان ثابت جنگ
 خویش قریب نواب سرفراز خان حاکم قدیم بنگاله را که از
 بطن محبوره کلمه رابعه یکم صبیحه حاجی احمد مرحوم بود با حاجی
 محمد اسماعیل نکاح کردند و در نهایت خوبی امور او را سرانجام
 نمودند و صبیحه دیگر رابعه یکم در حاله نواب مظفر جنگ بود که
 والده نواب بهرام جنگ نواب دلدار جنگ و همسر بنده
 بمحله بعد از چند وقت افاضه الدین محمد مرحوم بعتبات
 رفتند و در بصره فوت شد و در مقام علی مدفون گردید حاجی
 محمد اسماعیل در مرشد آباد توقف نمود بعد از چند مدت خلف
 اکبر انجم مرحوم عالیجناب حاجی محمد علی وارد حیدر آباد گهمن شد
 چون این خبر مرشد آباد رسید خطوط فرستاده ایشانرا
 طلبیدند چون مرشد آباد رسیدند صبیحه میرزا کاظم خان
 اکرام الدوله برادر سراج الدوله شهید را با حاجی محمد علی مرحوم
 نکاح نمودند نهایت عزت و احترام آن دو بزرگوار در
 دولت آن سرداران نامدار و الاستبار میگردانیدند حاجی
 محمد علی مرحوم در مرشد آباد در محله صغیر الکج سکونت داشت

والده صبیحه کلمه رابعه یکم

و در اینجا بر حمت این روی پیوسته حاجی محمد اسماعیل مرحوم -
 بعبادت عالیات معادوت نمود و در اینجا شایسته و یکایک
 دیگر کردند و از ستم سپاه نامر سپاه و باقی با چند نفر از کس از
 صلی و مقدسین و کجاورین شهید شدند و مرحوم مغفور
 حاجی محمد جعفر که از بطن صبیهد ملا محمد تقی کیسلانی داماد مرحوم
 ملا مرزای شیردانی سابق الذکر بود صبیهد رحمت و غفران
 پناه آقا محمد حسین عم والد این فقیر را یکایک کرده بود و زوجه
 دیگر نیز داشت و از آن مرحوم صبیهد باقی است که حلیه جلیه
 جناب مستغنی الالقاب فقیه الزمان و مجتهد الدوران
 آقا محمد الحسین دام ظلّه غم این فقیر و والده او و اولاد ایشان
 و ذکر ایشان در مطلب چهارم خواهد آمد و مرحوم مغفور حاجی
 محمد علی را شش صبیهد از بطن مختلف باقیست یکی از
 عالیشان معالی مکان آقا غلام علی خروینی است و از او
 یک پسر و یک دختر موجود است و دیگری زوجه خلف مراد
 الدوله پسر زاده نواب اکرام الدوله سابق الذکر است
 و از او یک پسر و یک دختر موجود است و یک صبیهد صغیره
 لی اللان در خانه است و یک پسر نهج شده است و مقدس
 بعد از خیر الحاج حاجی محمد اسماعیل قدس سره را از صبیهد را بعد
 دو پسر و چهار دختر مختلفند از بطن یکی عالیشان معالی
 القاب فضایل مابین خیر الحاج محمد و می زاده غلام حسین خان است
 دام غره است و یکی عالیشان معالی مکان میرزا محمد تقی خان است

محمد زکریا

جناب میرزا غلام حسین خان قزوینی در هندوستان
 بغیر و کامرانی گذرانید و از یاد شاه وقت مخاطب خطاب
 ثابت جنگی هند فضایل ان جامع الفواضل مشهور و کمال است و سوره
 و معنوی و خصایل ستوده و مضامینش گوش زده و نیز دیگر دوست
 در عنقریب ان جناب با ان جمعیتی که حضرت و اب با وفات
 کرده بود دست از همه برداشت و با همیشه گیری و همیشه
 که زوجه عین الدین علیان بود و بعضی از اولاد انها نسبت
 عالیات عرش درجات شرف شد و از انجا سعادت ریاست
 بیت ابدالاحرام و حرم حضرت رسول و ایمنی علیهم السلام را
 دریافتند همیشه تا ان مکرمان مع اولاد میرزا با جوارح
 نمودند و انان مجاورت عقبه خامس ان عیار را اختیار کردند
 و مدتی از بلبلدن خوش الحان انجن بود و در مجلس شریف
 عالیجناب مستغنی الدلقاب و حید الزمان مرجع الانام محرم
 مغفور جنبت آراگاه میرزا محمد مهدی شهرستانی مدسک
 و جناب مجتهد العصر و الزمانی میر سید علی طباطبائی دام ظلّه
 العالی با استفاده علوم شرعی مشغول بود و بفيض زیارت
 عقبه علیه السلام امام ناطق ضامن علی السلام نیز رسید و قضیه
 و بائی که همه مقدسین بمضمون القرار مالم لا یطابق من بین
 المسلمین با طراف عالم قرار کردند بسمت ایران رفتند و
 از انحدود بسمت هندوستان شریف برد و در این اوقات
 در مشهد اباد نکاله میباشند و ابان در ان بلده ملاقات

بشمارق افتاد نهایت مهربانی و الفت و در او طایفه دوستی
و اتحاد را با این فقیر منعمی فرمود و از لایقان چهار ذکوره موجود اند
عالم حضرت رفیع منزلت میرزا محمد که جوایز است از میرده و محلی کمال است
و حالات پسندیده و میرزا علی و میرزا اسماعیل و میرزا حسن و دو
صمیم و عالیشان عمده الدعیان میرزا محمد تقی خان بهادر از اول عمر
با کمال در بلدمند و ستان میباشند و این فقیر را با لایقان در
عظیم ابا و ملاقات شد و بسیار مروت و طریقت و حلیم یافتیم
تصور گیر از جوان برادر دالاکبر خوف نهایت خوب سیکند و در
شبهه کنش اعتبار تمام دارند و مملو و منعم شد که خط نسخ را
خوب مینویسد و در علم طب کشته کامل دارد و در این اوقات
دو دختر دارند و صمیمه کبری مرحمت پناه حاج محمد اسماعیل از وجه
مردم میر محمد حسین خانی رضوی ساکن مرس از حد و شاه
جهان ابا و معروف میرزا محمد خلف مرحمت پناه میر عبد الله
بن میر سید محمود و از او پنج ذکوره یک نجات مخلف است و کور
یکی عالیشان سعادت نشان مقدس روشتن و صالح و طایفه
میر علی اکبر معروف میر نواب است بغایت از میرده و در دانش
مسلک و بمفاد طاعت بخوبی متهو و قدرتی از متون فقهیه مثل
شرایع و نحو را دیدیم و خط نسخ را نهایت خوش مینویسد و
سعادت حج بیت الله زیارت قبور شریفه سلالات
انام را با برادر کوچک از خود میرزین العابدین دریافتند
و در این اوقات خلف او محمد و یک پسر سید محمد که از این

متنعت است غالبان کرامی خصلت میزین العابدین و انبیا
نخسته اطوار و یلو دار است و در محاوره و صحبت با امر او سلیقه
تمام دارد و خط نسخ را نهایت محبت می نویسد و به عینه غالبان در محال
الدین حسین خان که از مشهوران سید محمد بن اسنادی سید محمد
طباطبائی قدس سره است با او منسوب است و یک سر دارد و میر حنفی که از
بطین متنعت است سیم غالبان معالی مکان مریضه الدین حمید رموی
بیرسید است بسیار عالی همت و نیکو خصلت است و گفتن بسیار
هندیه و فهمیدن اشعار فارسیه رغبت بسیار دارد و صبیحه کلمه او در محال
ارست و از نو اولاد ندارد و در زمان دیگر ویرانگری است
مختلف البطین برسد میهد و دختر در حبابه فقیرت و نوزادان
محمد و علی از بطین او نیز چهارم سعادتیان زینب و الکتاب
امیر علی خان است و بی نهایت مقدس و صالح با وفار است و کشیدن
نصیر ریاضیت رغبت دارد و در دولت و اقبال جمله چهارم جهاد و اعلی که
کد و غلام بعضی خصلت خاص فی البصیف الدوله بهادر طایفه نو در درج
ارست و با او بی آن در عظیم آباد میسا و از بطین او در این اوقات
اولادی نیست و از بطین ششم سر اولاد نامت دارد و پنجم عالمقد
رفع مقدار نیکو اطوار و خسته کرد و در شهر صالح است و کرامت اکرم درین
از بیم اصغر است و لکن در انصاف امور و دیوب از همه اکبر است و در تفریح
امور و کینه معاش و سلوک با دوست و دشمن نهایت سلیقه دارد و در
میر غلام علی مرحوم از بطین دختر میر کمال الدین حسین خان سابق الذکر
نکاح است و از او یک پسر دارد سید محمد حسین است

همچنین بعد از این نفیر دوستی بسیار است و اغلب از قتل در
 پیش من حاضر میشدند و فهم اندک سعادت میرزا محمد و آقا
 و صبیح میرزا حسین خان مذکور و وجه عالیشان معنی مکان بزرگ
 الله عیان میرزا علی رضا خان بود و آن عالیشان خلف رحمت
 و خیران پناه نواب میرزا بن العابدین خان است از یطین صبیح
 نواب قاسم علی این که حکیم زکی پور از ملوک بنکال بود بسیار
 مقدس صالح و در حسن اخلاق و ادب قلیل از یطین است و اولاد
 او و منشی از یطین انور حرم است که میرزا حسن رضا و میرزا
 و میرزا احمد رضا و صبیح دیگر رحمت پناه حاجی محمد اسماعیل زوجه
 مکرمه نواب دلاور جنگ خلف نواب مظفر جنگاب بنی الله که
 که چند وقتی نایب صوبه بنکال نواب مبارک الدوله بود
 و از یطین انور حرم دو برادر خلف است یکی نواب مولت جنگ و
 یکی مشیر جنگ و هر دو را اولاد است و صبیح دیگرش زوجه
 عین الله بن علی خان بوده است و از او چند دختر خلف شد
 یکی در جمال میرزا و یکی بنی الذکر است و صبیح دیگرش زوجه
 نواب بهرام جنگ خلف نواب مظفر جنگاب بنی الذکر بوده است
 و از این صبیح اولادی نشده است و در امور است و بنویسند
 بر فاهیت و در مرشد ابله با صبیح کبری در حیات است و دو
 از آنها بر حمت این زنی و اصل است و حاجی محمد اسماعیل حرم
 از یطین زوجه که در کرمانکاخ کرده بود دو برادر میرزا بن
 العابدین و میرزا محمد صادق بعد از مقدمه و بنی سیمستان

رفتند و ربله فیض آباد بایشان ملاطفت شد و درین وقت
 ابوالایان علم غایت فصاحت و یک صبیحه خضیه
 بندها که فریاد میکان فاضل سعید بن احمد ملا محمد صالح مازندرانی
 شارح اصول کافی الشارح ابی الحسن القابیه الحواله فی صدر المطالب
 قدس سره حلیله جلیله سید زکریا فاضل عالم قدس از علامه کبیر
 مرحوم میر ابوالمعالی بزرگ قدس سره بوده است و ابیجانب
 چهارم و دو دختر مختلف شده اولاد و ذکر یکی فاضل معین
 علامه میر ابوالمعالی است و دیگری مقدس صالح میر سید علی
 و سیم میر سید محمد و چهارم غفران باب میر ابوالمعالی کوکب
 فرزند ارجمند میر ابوبکر مرحوم سید علامه و حید میر سید حسن
 بود و خلف از مرحوم حجاب فضایل باب فقیه الزمان خلیل
 حاجی سید محمد است و میر سید علی که بلا خلف فوت شد و اولاد
 مرحوم حاجی سید محمد که بعد از آن مرحوم باقی ماندند عالیجناب
 معالی القاب فضایل باب افاسید عبد الله و عالیجناب شیخ
 منزله افاسید تقی و ساجی مرتبت افاسید علی و سلیمان
 السادات افاسید حسین و اخوات ایشانند و در این اوقات
 در طبره کاذرون شیراز میباشند و حکام و اعیان و اعزاز
 و احترام ایشان ترا بغایت منظور میدارند و امور و شرف
 آن بلده در عهد عالیجناب فضایل باب علامه افاسید عبد الله
 و ام غفران است و اولاد انجا و شرف عالیجناب سید محمد و سید
 حسن و سید محمود و یک صبیحه است و خلف افاسید تقی سید

ذکر اولاد و فرزندان مرحوم
 مازندرانی علیه الرحمه

احوال سادات کاذرون

میرزا طالب و صفات است که از آنها یکی در حاله سرحدی و یکی در حاله
 و صبیحه مرحوم میرزا سید علی بزرگ در حاله عالجناپ اقا سید حسین بود
 و اولاد و احوالش از بطن انحراف سید حسن و سید محمد علی ملقب
 بمیرزا کوکب است و از بطن جاریه یک صبیحه است و خلف اقا سید
 و یک صبیحه است و میرزا طالب مرحوم را و صلیقی با فاضل مرحوم ملا محمد
 بن ملا عبدالعبد بن ملا محمد نقی مجلس بوده است و کیفیت آن
 مفصل معلوم نیست و نبات مرحوم حاجی سید محمد چهارم یکی از آنها
 در حاله مرحوم مغفور میرزا عبدالحمید خلف میرزا سید رضی شیخ الاسلام
 کا ذوق بود و از آن دو سر خلف شد یکی عالی حضرت سلانه ابدا
 اقا سید حسن که در مرشد آباد با او ملاقات شد و اقا سید یحیی و
 یکدیگر نیز که در حاله بسرم غم خود میرزا اسماعیل مشهور بمیرزا بابا با خلف
 میرزا زکریا خلف میرزا سید رضی مذکور است و صبیحه که حاجی سید
 در حاله عالجناپ معلی القاب جامع الفضایل میرزا محمد بادی
 بسرم غم و الدان فقیر است و از او سرحدی است میرزا محمد رضا و دیگر
 و در حاله عالجناپ میرزا محسن خلف مرحوم مغفور میرزا سید
 جعفر قاضی کا ذوق است و اولاد او سید جعفر و سید مصطفی
 و سید عبدالرسول و سید غلام علی و دو صبیحه صغیره اند و دیگر یکی
 در حاله عالجناپ میرزا ابوالحسن خلف دیگر میرزا سید جعفر
 قاضی مذکور است و از او دو سر خلف است میرزا غلام حسن
 و میرزا ابوالقاسم و میرزا سید علین میرزا ابوالمعالی را صبیحه بود و
 مرحوم حاجی محمد عطار نواده مرحوم ملا محمد علی استر ابا بی و ولد

حاجی محمد جی میرزا است که در کاطمین بودند و از ایشان که شربت
 در سید محمد بن میر ابوالمعالی را یک سیر بود مرحوم میر سید احمد و از او
 مخلف شد سید عبدالحسین و از وی مخلف شد سید باقر و دو
 دختر که بلا خلف در طاعون در کر بلا فوت شده اند و از
 سید باقر مخلف شد سید حسن و سید احمد مشهور بمیرزا بابا و
 حسین و سید علی و دو صبیبه که یکی از آنها در حاله عالجیات اقا
 سید علی بن حاجی سید محمد مذکور است و دیگری در حاله عالجیات
 میرزا ابراهیم طبیب خلف مرحوم میرزا اسماعیل طبیب اصغری
 و از او سیر مخلف شد مشهور بمیرزا مسیح و رحمت و غفران است
 میر ابوالمعالی که یک قد کسره دالدر رحمت و غفران نباه
 آقا سید محمد علی مشهور با قاسم است و آقا سید مرحوم والد ماجد
 بنده کان جلیل الثان رفیع مکان عللی فهای زبده المجتهدین
 امیر سید علی طباطبائی دام ظلّه العالی و همشیره مکرمه ایشان
 و حلیله جلیله آقا سید سید محمد مکرمه والد ماجد این فقیر است
 ایند اولاد ایشان در مطلب چهارم مذکور خواهند شد فضل
 بنظم دو صبیبه مرحوم میر ابوالمعالی بزرگ قد کسره از صبیبه مرحوم
 اخوندی حلیله جلیله فاضل عظیم المنزلات و حید العصر فرید الدهر
 قدوة المحققین بنت ارامگاه مرحوم ملا محمد رفیع جمیلانی تاجاور
 مشهور مقدس رضوی بود و دیگری در حاله عالجیات غفران است
 ملا محمد شفیع برادر انحر مرحوم بوده است عالم ربان فاضل صمدی
 اخوند محمد رفیع جمیلانی قد کسره و دو صبیبه بود یکی حلیله جلیله

احوال حضرت میرزا

بنده رضوی

زبانتخاب معلى القاب غفران مآب فاضل بحر ميرزا محمد علی
جليل القدر والد صاحب نواب مرحمت مآب عالم فاضل و حدیث را
احمد و نواب کامیاب جلیل الشان میرزا احمد رضا غفرهم الله جميعا
و خیرهم مع الایمتہ الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
فضایل و کمالات این بزرگواران زیاده از آنست که در انشال
این مختصرات بیان توان کرد سلاطین زمان و حکام عظیم
انسان در توفیق و توقیر ایشان حبیب الله و ربوبه اند
مرجع علماء و ملذذ فضلا و کیف فقرا و ضعفا بوده اند و
اغلب اوقات را در در العبادت بزیور میکردند و در تلاوت
و احفاد و احباب ایشان در آن پلیده میباشند و صبیحه دیگر
در حواله عالیجناب مقدس القاب غفران مآب میرزا
عبد اللطیف بود که والده ماسیده عالیجناب معلى القاب
مرحمت مآب میرزا محمد حسن مرحوم مرید احمد تقی که ملاخلف وقت
در عالیخیزات اخوانیت ایشان است و ملا فاضل مقدس
ربانی ملا محمد شفیع نبیلانی معفوردند کور نواب معلى القاب
میرزا محمد علی صدر المثلث الی بعض القاب بود و خلف از جمده
فاضل احمد میرزا احمد المتارلیه فی الصدر یکی زندگان
جلیل مکان میرزا ابو الحسن سره بود و دیگری عالیجاه
معلى جایگاه اجلل در نگاه و حمید الله هر فردی در نواب
مستجاب مقصود القاب عالم مرید و فاضل مظهر نواب
میرزا محمد جعفر و ام فضل العالی است این فقیر را در در العباد

یزو بال بیان ملاقات روی داد و مدت توقف در آن
ملک را در روایتی از ایشان بودیم نهایت مهربانی و محبت
و زوداد و غایت الفت و انعام را معمول فرمود در مراتب
اداب و جامعیت به عدیل و در فضل و کمال و جودت و سخا
به نظیر است مرجع فقر و ضعف و مر به علماء و فضلا و منبع
جود و معدن کرم است حکام را بحد متشن نهایت انگیخت
ادام العطفه و احسن فی الدارین احواله و این نراجد اللاد
از کز و اناث میباش از صبیحه مرصیه مرحمت مایع آب
میرزا محمد رضا علی الخناب عالیجناب فضایل باب میرزا محمد
و میرزا حسین و یکی دیگر است و دو صبیحه از بطن جابریه یک
پرست عالیشان میرزا علی اکبر و همچنین علم مرحوم اعیان را
نواهی ان صبیحه اولاد دیگر نیز هست از ذکر و اناث
یکی از ایشان علیجاه میرزا محمد علی است که حال بعد از
یزو منصوب است و در سر و یک و ضرر و محبت و اسام
در خاطر حاضر نیست و در آن اوان قیامین ان مرحوم و
عالیجاه شوکت در نگاه رحمت بجای علی نقی خان طوف
بنکایان خلد اشیاں محمد نقی خان حاکم یزد و نقار خاطر
اتفاق افتاده بود و بان تقریب بدار السلطنت طهران
تشریف برده بودند و در همان سفر مرحمت انردی
بهوستند و بال بیان ملاقات اتفاق شد و صیانت مرحوم
میرزا احمد صدر پخشندی زوجه مرحوم میرزا علی نقی بود و یکی

در جماله مرحوم میرزا داود شیخ الاسلام نیز بود و از خلف
سه بهر میرزا محمد و میرزا ابراهیم و میرزا محمد علی و سه دختر
یکی در جماله مرحوم محمد صادق خان خلف مرحوم محمد تقی خان
نیز دی بود و دیگری در جماله عالیجاه میرزا محمد علی خلف
مرحوم نواب میرزا رضای سابق الذکر است و دیگری
الی الله غیر زوج است و صبیہ دیگر میرزا احمد در جماله
عالیجاه علی عسکر خان خلف مرحوم محمد تقی خان مذکور بود
اولاد صبیہ خلف است و صبیہ دیگر در جماله میرزا محمد علی
شیخ الاسلام بالفعل نیز است و صبیہ دیگر زوجہ آقا
محمد تقی تفتی بود و عالیجناب معلى القاب علامہ فہامہ
میرزا محمد داود شیخ الاسلام مذکور و برادران عالیخان
ایشان عالم فرزند میرزا محمد حسین میرزا محمد حسین و میر
باب حبیب لکھان میرزا نعمان و نواب غفران باب بزرگ
رشته و نسبت فریدہ است و کمن مفصل بخاطر فقرت
و میرزا محمد حسین را اولادی نیست و دیگران کچھ اند
صاحب اولاد نباشند و احترامند دار مرحوم میرزا
محسن بن میر عبد اللطیف دو پسر خلف است از بطن حضرت
مرحوم میرزا محمد علی صدر مذکور یکی عالیجاه میرزا عبد العزیز
که بمطرب نوابی رکاب سلطانی منصوب است و دیگری
عالیجاه میرزا محمد علی شیخ الاسلام بالفعل نیز و دو صبیہ
یکی در جماله عالیجناب معلى القاب میرزا محمد علی رضوی

قدس سره در خانه عالیجناب میرزا محمد بن ساجی الله کرامت
 و احوال و خیراتی و دیگر محرم مغفور فاضل علامه میرزا محمد
 صالح قدس سره معلوم نیست مطلب چهارم روز و محل
 از احوال و عدد اولاد امجد و نبدگان رفیع مکان جلیل
 ایشان عالیجناب مقدس و معالی القاب فضایل و
 کمالات اکتساب علامه زمان و فقیه دوران استاد
 المتأخرین و ملاذ المحبتین من روح الدین فی راس
 المائة الثانیة عشر ولایک فضلہ احد من اصحاب البصائر
 عابد زاهد صاحب فضایل و مفاخر اقامه بافراص غنائی شهرت
 قدس البدره و روح الشرف مجاور حایر حضرت سید
 الشهدا و ائمه عالیین فاضلین مقدسین مکرمین انجیب
 العی محرم اقامه علی آقا حسن رضا و آقا محمد بن حسین
 معظمتین ان بزرگ است فصل صفات حمیده
 الشریفانام بر خاصه کمال النور علی الاعلام واضح و بی
 ازبانت و تضامین لایتمسک رابع النهار شهر و شرف
 از اظهارات صیت فضیلتش در صفا فکک یاب و است
 غرای و عین بجمعه و طریقه اصولین از ان عالیجناب در راه
 ثانیه محرم بعد از اصفی لال نام نهایت رونق و رواج تمام
 یافته است جمع کثیری از کل جنابان حین افادش مدح و ستایش
 رسیده فایق بر اکثر علماء سابقین شده اند از انجده اند
 والدین فقیر فرزند ارشد از جنابان بزرگوار و علم نامدار

جناب آقا محمد بن حسین

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله عز وجل ما ربي محمد بن عبد الله طاب ثابتي که بعد از شرفیه برین
والله اعلم بالصواب و در خدمت انجناب با استفاده مشغول شد
و در کمال حیا و برزخ محمدی شریفستانی و میرزا محمد شریف
و میرزا ابو القاسم فنی و ملا محمد نراقی و غیر ایشان از فضل
بسیار که قلم از شرح فضایل و تجرید یک از ایشان عاجز گشته
زبان است مجملد هر که در این از من و اوقات کس فضیلت
و علم را میگوید و بر مکنان فخر نیاید بواسطه یا بواسطه علم
نوش جام افادت ان برگزیده دوران و ریزه خار خان
احسان افاضت و برورش یافته نعمت علم بی پایان
ان منبع العلوم است در مدت العز جمع زحاف و دیوب
که ادنی تمیزش را باندک التفانی میسر شده است همت
مصرف نفرمود بلکه اصلا بیکه های مختلفه در هم و فانی
تفاوت انواع انبیا مطلع نبود غلث آرا پیل دول بر مزاج آن
بزرگوار نهایت استیلا داشت ادعائت انبیا دلم کشیده
مصاحبت با فقر از خوش مبدار است و لغایت خوش صحبت
و گشته رو و لطیفه کو بود و اغلب لطافتش بر زبانها مشهور
تو در شرفیش در دراز سلطنت اصفهان اتفاق افتاد و
سمیع شده که او اخر عمر حال مفضل از خوند ملا محمد باقر مجلسی را
در یافته اند و بعد از فوت مرحوم والد بزرگوارش شرح افش
ان مملکت جلای وطن فرمودند و علوم عقلیه را از خدمت
بندگان خلد ایشان عالم ربانی و فاضل صدرانی جامع العلوم

و از خدمت عالیجناب فضایل باب مستغنی الالفتاب صاحب الزمان
 افاضه محمد رضا طباطبائی برویه جوی تحصیل کرده و علوم تعلیمه
 از خدمت جناب مستطاب سلاله اللطایب فرید الدودان
 سید صدر الدین محمد علی شارح و فیه الاصول استفاده
 نمود و چون آن سید عالم بقدر میل بطریقه اخبارین در
 در اول فرجه انجمن را نیز میل با نظر فیه حاصل شد و بعد
 بجهت علوفطرت و استقامت سلیقه طریق اخبار را
 پسندیده در ترویج آن بنهایت کوشید و از تربیت
 انفس شریفه اش درین جزو زمان بنهایت اشتغال نمود
 و در معقولات نیز مدتی داشت و لکن بسبب عدم
 فایده کثیره در او و نیز عمر پندرس آنها اشتغال بغير مودود
 در علم رجالی مجری میجو بود و بر اساسی روایات جناب اطلاع
 داشت که شخصی بر متعلقان و اولاد خود مطلع بود در نزد امر
 صمیمه مرصیه مرحوم عمده الفضله افاضه محمد یزدی المشار
 الی بعضی اشخاص را که نمیگرمه سید المجهدين جناب
 سید محمد مهدی طباطبائی قدس سره نام خطبه در حباله خود در آورده
 بودند و در آنجا صبر این فقیر فزوه المجهدين افاضه علی شاه
 از آن مرحوم مختلف شدند و انحراف در ذکر بلا معنی بر حمت
 از وی پیوست و بعد از آن مدت مدیدی نیاورد و در آن
 در بلده بهرمان فارس گشت را اختیار فرمود و ابتدا
 بیبهانی اشتغال یافتند و در آنجا صمیمه عالیشان معالی

محمد علی
 صاحب الزمان

و از طرفین حضرت امام و آقا صاحب الزمان افاضه

کشف الحاج حاجی شرفا تاجر بهبهانی را در جماله خود آوردند
 از او جناب مستطاب مستغنی اللقباب آقا عبدالحق بن دایم
 و غیره حکمیه ایشان که حلیله جناب مستغنی اللقباب آقا میر
 سید علی طباطبائی سابق اللقباب است مخلف شد از انجا
 باز بارض اقدس کربلا علی مشرف شدند و مدت العمر را
 در آن بلده شریفه گذرانیدند و بعضی زوجات نیز دایمی
 و منعم در جماله خود در آوردند نظر بعبودیم بقای خلقی از
 ایشان نگارش نشدند چون عمر شریف ایشان بنودال
 تقریب رسید در او آخر سنه یک هزار و دویصد و پنج هجری
 بخوار رحمت ایزدی بسوخت و در بابین بای شهداء
 سعد آمد قول کردید اللهم احشره مع محمد و آله
 و آلهم بحبیت تعمیرانی که در روضه مبارکه اتفاق افتاده است
 قربانان داخل حرم محترم سید شهید اعظم السلام شده است
 و در سمت خارج بر دیوار رواق شریف سنلی که علامت مرقد
 شریف است منصوب است و الله با جد طاب خرافه در تاریخ
 وفات آن بزرگوار فرمود مرید سنی ز دنیا بافر علم و شرف
 عبادات مفاتیح و حاشیه مدارب و حاشیه شرح ملا محمد آرد
 بر فواهد و فواید عتبی و جدید و حاشیه رجال کبیر میرزا محمد
 که والد ماجد انرا جمع فرموده مدون نموده اند و رساله اجتهاد
 و اخبار در رساله اجماع و رساله مناسک حج و تحفه الحسبیه
 غیر انها از رسائل و حواشی بسیار از کلمات جامع افکارش در صفحه

تاریخ وفات عبدالحق بن دایم

زبدة المحققين مؤلفه محمد علی
ص ۵۸

روزگار بباد کار و مرجع علمای کبار است فصل خلیفه
اکبر ان بزرگوار جناب کتاب نقاوة اللطیاب عمدة المحققین
وزیدة المدققین و تحفة المجتهدین استاد الفاضل و منبع الفضائل
جامع المنقول و المعقول و حلای الفروع و الاصول فی الشرح علی
آقا محمد علی ندر سر و الدائن فقیر و لادیت با سعادتش در ارض
اقرب کر لای معلی در روز جمعیست و ششم ماه ذی الحجة الحرام
سنه یک هزار و یکصد و هجده و چهار از هجرة نبویه علی مهاجرنا الا
ثناء و تحية اتفاق افتاده است و علوم شریعه را در خدمت
والد بزرگوار خود تحصیل نموده است در فضایل الجناب همین
رست که در عصر والد غفران مآب خود مشهور افاق گردید
و صیت فضایلش در عالم بچیده و همیشه السرد در مدح این
میسر مود که محمد علی ماسیخ بهاد الدین ابن حضرت و این فقیر
مکرر از الجناب شنیده ام که میفرمودند که من تقلید کسی را
نکرده ام و در اول تکلیف خود مجتهد بودم و احکام ضروری را
اجتهاد کرده بودم و در فوت حافظه و مباحثه محسود علمای
معاصرین بودند کم مسئله بود که با ادله در نظر شریفش حاضر
تیماشد در صفای تحریر کساد حقن کاللی علمای ماضی و استقبال
و در حسن طراقت و نیکویی تقریر رونق شکن بازار طبعی شریف
مقال بود که از معاصرینش را ناچای و دعوی همسر نبود در
تکلم موعظه اگر چه بطول می آید کای السکر شکر کلام را
من الکیه ابیه الی النهایه از دست نمیداد و مبطا ابیه هم نمیشد

جمع فرموده بود میان دو صفت متضاده محبت و بغض
 و در عیب و عیبت در ضا و مه مخفی بود که با طفلی هم کلام میشد
 و در عیب چنان بود که حکام سنگدل همیشه از این خوف
 و بیم در دل داشتند و باین سبب در عهدش بر علما و بزرگان
 از ظلم دستم حکام و ظلام در مهادن و امان بودند که بغضت
 محبت و معاشرت و رفتار و مقالات این باب با پادشاه
 کینی بنیه افانج محمد خان قاجار در ایامی که حسب التواشش او در سلطنت
 طهران نشر یافت برده بود براسنه و افواه مشهور است خوان
 طول الکلام نگارش نشد و میفرماید و عقاید مختلفه این کلام
 در کفر نهایت مطلع بود و اگر بزرگ فضايل و خصال حمیده اش
 بپر و در رشته کلام گسسته میشود مصنفاتش مخصوص کتاب
 مقام الفضل مضمون نه که بنا بطنی علیکم بالحق بر جمعیتش
 که اسیت ناطق مجمل با والد ماجد خود مدتی در بهبهان نشر یافت
 داشته باز یقینات عالیات مرجع فرمود و اول تصانیل
 رساله قطع الحال و الفیل فی الفعال و الفیل فی الفیل است که در اوایل
 عمر تالیف فرمودند و قاضی میرزا محمد بن شیخ یوسف بحرانی صاحب
 کتاب حقایق مجرد ملاحظه ال رساله بر معیار فضلش مطلع شده
 اجازه میسوط نوشته بجهت این فرستاد و خواهرش نمود
 که حدی در مجلس درس شیخ معظم الیه تشریف برده باشند
 که طیفی را فایده حاصل شود قبول کرد و بعد از چند روز فرمود
 فرمود بجهت آنکه میل شیخ بطریقه اخبار این بود و در مباحثه

خوف ریختنش بود و حج بیت الله ام مشرف شد و سال
 توقف نمودند و در اخذت بحجت نقیه بندهایند
 اربعه اهل سنت و جماعت مشغول شدند و علمای چهار مذہب
 استفاده و تحصیل علم نقلیه و عقلیه در خدمتش میکردند و
 در آمدت و در رساله در احوال مکه معظمه و مدینه مشرفه نوشتند
 و بنوعی مقامات و مواضع را معین فرمود که اگر اساس آن
 دوباره مشرفیه خود را ببالد منهدم شود از روی آن دو سال
 هر مقامی را در مجلس معین میتوان نمود بعد از دو سال
 معاودت بعبادت عالیات نمود و دفعه دیگر نیز سعاد
 حج بیت الله را در یافته معاودت فرمود و افضل و علمای
 بسیار در خدمتش با استفاده علوم مشغول بودند و از انجمن
 عالیجنابان معالی القابان سید المجتهدین سید محمد محمد طه
 قدس سره و سید علی طباطبائی الشیرازی و سید محمد باقر
 که محمد بن محمد صاحب نامه و شان و از علمای عالیشانند و در
 تاریخی که طایفون خطمی در کربلا معلی و کجف اشرف و الحور
 رویداد میباشند کاطمین مشرف شد در ایام حبس و الحکم و الله
 نماید و از استقامت فرمود و چون امتداد بهم رسانید
 و بعد از این رسید و شد بدین نحوی که بعضی در تارکش
 الطائون عظیم گفتند و الله اجدش حکم بر قش بسمت ایران
 فرمود آن بزرگوار را دل برداشتن از فیض زیارات عیسا
 مشکل بود و در خواست رخصت بر توقف می نمود آخر الامر

شریف برین دارو بندهایند
 معایت ترس طایفون

فرمودند که در یک سطر آن نوشته بود که برادر و در مطر
دیگر اگر نروی عاقبت عاقبتی خواهد شد و بدین جهت ایوان
شریف بردند و در خدمتش بود و عالجیاب مرصفت باب
افامد برایم و فرزند اکبر از خدمتش برادرنا بدید
مالیتار چون بدید که آن شان که اول هر روز ایران
را از فکر و حلی اشکرت رسیدند اعلی و اعظم و حکام آن
دیار مقدس را غنیمت شمرده با احترام و اغراض تمام و بی
استقبال نمودند و در آن ایوان حکم آن دیار بود عالجی
شکست دستگاه مرصفت و مغز آن بنا به جنت ارامگاه
اسدقلی خان زنکبه احوال این سلسله و علو این خاندان
بر اصحاب سیر و بصایر و شنید و طبیعت از اعظم و دما کار امر
ایران و وی فرمان فرمای باقتدار و در ضبط و تسبیح محلات
یکایک روزگار و در عدالت شجاعت سخا و نظم و نظم و قهر
باری و مویده تبادلات قادر که در کل و لو خان عظیم الشان
در عظیم و توقیر و عالجیاب باضی ایست کوشید و شرط
نیافت و خود را بکار می یافتند و باقتدار و باقتدار در آن
بلکه تکلیف نمود قبول فرمودند و درم نلید و ملوک غاشیه
اطاعتش را بر دوش و حلقه ارادتش را بر کوشش کشیدند
علاجیاب مشغول بدین و خروج دین مبین شدند و بعد
بعد وقت حسب الخواشی خان معظم الیه صدر مرصفت
و مغز آن مایه رضوان ارامگاه اسد و دردی بر یک تلف عالجی

معالی جایگاه خان عظیم الشان مرحوم مهد علیخان بیکدلی
 در جماله خود در آورند و ندگان معظم الیه از اموی عظیم الشان
 و خاندان کلان است و سلسله علیه اش نهایت مشهور است
 و از جانب پادشاه قهار تا پادشاه افشار در پادشاهی کار
 بسرکاری بجز و ندرت هیچ قبیله شریفه و ایوان مبارک حضرت
 اسد العالی مشغول شدند و ان خدمت را با کرامت
 و اعتقاد تمام با احترام بنید و حکام در دم و بزرگان آن
 مرزوم از شجاعت در شدا و خایف بودند و بگویند اعزاز
 و احترامش را بطور میدانستند و صبیبه دیگر مرحوم اسد و پدر
 بیک جماله عالی الشان معالی مکان جنت ایشان که بیف الحاج
 مرحوم حاجی محمد رحیم بیک بود که از بزرگان ایل جلیل الشجاعت
 و در خدمت پسرار و دود و صد و هفده بگری در نجف اشرف خدمت
 افزای بیست و دو ساله و در خدمت از او مختلف شدند بگری
 عالیجناب فضایل طالب عالم محقق و فاضل مدقق جامع فضایل
 صوری و معنوی اخروی و مفاصلی اما محمد تقی است و دیگری
 عالیحضرت فضلت مآب آقا محمد حسین و صبیبه کبری در جلاله
 من است و صفری با سر علم خود مشهور است و تا در ایران بودیم
 مواصلت نشده بود و حاله ماجده تا بحال در حیات و در نجف
 اشرف مجاور است القصد بعد از چند وقتی مرض طاعون با
 محذور نیز رسیده شد که در اینجا بسمت بغداد و
 سفر گذار بگویند که آن است شریف بر و در حق تعالی

از آن مرحوم حاجی محمد رحیم
 ندس و اولاد او

معاودت فرمود و بعد از آن خود بتنهائی روانه دارالکرز شد
 و در آن آوان حکومت انخرو و تعلق بمعالیجاه معلی جاکگاه
 غفران پناه بهر آیت الله خان کبلی داشت وی مقدم برین
 اجترام و اغراض تمام تلقی نمود حسب الخواش کابر و اعیان دجان
 عظیم الشان صبیبه مرصیه یکی از اکابر و اعیان بلده را که نام نمیش
 درینوقت در خاطر حاضر نیست در جالبه خود را آورد که والدیه و
 کرامی، عالیجناب فضایل باب آقا محمد اسماعیل همیشه مکرم میش
 در آن بلده علما و فضلا از اطراف و اکناف مسایل شکایه مختلفه
 بخدمتش میفرستادند و بقدر قابلیت و استعداد هر کس جواب
 میفرمودند و اغلب آنها را جمع و مدون نموده بمقامع الفضل
 موسوم فرمودند و از آنجا عیال را بر داشته بدارالمومنین قم
 مشرف شدند عالیجاه غفران پناه محمد علی خان حاکم آن بلده
 نهایت خدمتگذاری و لوازم مهملداری را معمول داشت
 و التماس توقف و سکونت در آن بلده را از خدمتش نمود
 چون مرقد حضرت فاطمه معصومه همیشه معظم حضرت امام رضا
 و مرقد چندین امام زاده عالیجناب در آن دیار بودند و کتب
 بامکان مشرفه و عتبات عالیات عرش درجات داشت
 قبول فرمود و والدیه این فقیر را که صبیبه مرحوم الله میدیدی یک
 مثالی به باشد با سایر متعلقان از کرمان نشان طلبیدند
 و در آن آوان حکومت مملکت ایران متعلق بکبار عظمت پادشاه
 علیراد خان زنده بود وی فراخش از الله قلجان معظم الله

درین زمان که در آن دیار بود

منوف شده و اجدید قتل انحراف کرده و استغاثه بخیریت انجناب کردند
 و اعراض نوشتند چنانچه بین سلسله دوستی منضبط و علاقه نجات
 نفس محترم نیز در آن بود ناچار بجهت طلعات علیمردخان تشریف
 بردند و در قریب بظهر آن ملاقات شد حرب القرموده انجناب
 عفو از برارم و تصور خان معظم الیه فرمود الحق اگر چه حکام زندیه
 معرفت و ادراک چندانی که بایست داشتند و لیکن از جانب
 حضرت مالک الرقاب محبت و اخلاص بعلما رسادات و رسل
 ایشان بسیار بود و از خود در خدمت ایشان اصلا بقصور رسی
 نمیداد پس کمال تقریباً انجناب در داراللمنین توقف فرمود
 و رسل و رسائل از جانب حاکم معظم الیه از کوان شایان مثل
 بر در خواست معاشرت بان بلده میر رسید آخر الامر استدعا
 ایشان بدرجه اجابت رسید و بان بلده تشریف بردند بحال
 و متعلقان را بالتمام طلبیده در آنجا توقف فرمود در آن اوقات
 مصابحه و مذاکره با شاهین سرکاری حاکم معظم الیه را ترغیب
 سلطنت و جهانگیری نمودند و اول مرحله فرمانی بعالیجاه
 غفران بنیاه خسر و خان حاکم سنه دار و دلان نوشت و او را
 طلبید هر قدر که آن بیچاره بخرد و آنک را بخود بیاورد مالک
 و فرستادن بسره و خان احمد خان بخد متش راضی شد و شاهین
 ان سرکار راضی نشدند آخر الامر با دوازده هزار سپاه حجاز قصد
 که قفقاز آن فقیر و تحریب و یارش رفتند مجدد اعراض عافیه
 نوشتند و در علاج با سپاه طویل مقابله نمود نظر معقول

سند شاهین سرکار
 راضی به انجناب

بلاغت مشحون که من فیئته قلیلة غلبت فیئته کثیره با هم
 قصور انظرت و خیانت شکر این طرف بجز و مقابله فشان
 آن عسکر بسیار بدین استعمال اللات حرب عار فرار را برقرار
 اختیار کرده صاحب کار را در میان گذاشته فرار نمودند ظان
 معظم الیه و عالیجاه شاه قلی سبک عم والدہ ابن فقیر کہ منشار
 امین و در مرغ وزیر او بود با یک دو کس کشته شدند و
 تمام آن سامان و سر برده در سبابت بایان عاید الفقرا
 بہمان راضی نگشتہ متوجہ نسخہ مملکتش شدند و در اوقیت
 عالیجاه معلی جاگیر شاکت و اجلل در سنگاہ مروج دین و جا
 شرفیت سید المرسلین عمدة الحاج حاجی علیخان عموی انعموم
 بنیابنش در آن بلدہ می بود خان معظم الیه بحسن تدبیر و
 وساطت اجتناب ان بلد را از رعایا و بر آزار رفع نمود و خصم
 بکفرتن زر قلیل را ضعیف شدہ مراجعت کرد و از جانب
 بادشاہ وقت کہ ظاہرا بادشاہ جمجاہ ظل اللہ آقا محمد خان
 قاجار بود بندہ کان حاجی علیخان مرحوم خلعت حکومت شد
 حاکم بالاستقلال آن بلدہ شد و بعد از چند وقت نفس
 آن دو مرحوم را از آنخدود آورده بخت اشرف برده
 در کشیک خانہ دست راست دفن کردند و خان معظم الیه
 زیادہ از سابقین رشتہ ادا دت اجتناب را بر گردان کرد
 و در عہد او فتنہ انگیزان بومی و برونی سر در زاویم عمل
 کشیدند و رعایا و بر ایا در مہد امن و اسایش بودند و با

اسوان مرحوم حاجی علیخان زکریا

ذاتی و مکام اتم اخلاقی احترام بعلمای کرام بسیار میکرد و صحبت
 راغب و تحقیقات مطالب علمیه سابق بود لهذا از بیگان و یاران
 جهان در عدد استعداد و دانشمندان و جامع بین الدنیا و الاخره
 با این حکومت و تسلطی که داشت منتهی و شب زنده دار بود
 و هرگز خبری از فراغ و سستی از او فوت نمیشد و گاهی بسبب
 سرو و غنا و اللت لهور راغب نبود و شنیدیم که در مدینه
 نخریدار دیگر از مسکرات را استعمال کرده باشد و حد ادای رکنه
 و حقوق شرعیه واجب و مندوب و کمالی قصور نگردد و مال حرام و هب
 اصلا در مصروف خود در نمی آورد بلکه ما محتاجش را از فراغ
 و بافت و ملوکات خود میگذرانید و هرگاه کسی را بسبب هم
 و نبات تا دلبسته میکرد از او نصیحه چنانچه خبری میکرد
 بعد از شش ماه از او خلوت و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع و طبع
 میکرد و میگفت که اگر سبب است که این کار نکنم امور و ملا
 و رعیت در هم میشود و اگر از حکومت کنی و کنی و کنی و کنی و کنی و کنی
 و با انواع ظلم و ستم مبتلا خواهی شد و اگر از حکومت کنی و کنی و کنی و کنی و کنی و کنی
 زاید ما و ستم میگرد و بعد از اخلاقی من مغلطه بر خفای این
 امور حضرت عید او و صحبت نامه انکه هم سر شقی است و بخت
 علای نظام نابو ام چه رسد از بمن همست انعالیجام و بخت
 انفس و شرفیه انجانب این دیار را باد و محسود کل بلعش و از
 اطاعت و کثرت عالم مردم در اینجا جمع میشدند و در اول قریه بود
 بسیار خراب و فاسد و از این در تلبان عظیم الشان و مسکن
 تمام انالیش عارف بجزئیات مسائل فروعیه شده اند و در این

که از خدا واقف نبودند همه نماز گذار و از جمله اخبار گردیدند
 جمعی را بجهت تعلیم احکام برداشت معین نمود که با انواع و عد
 و وعید ایشان را ترغیب بعبادات میکردند و در عرض
 بجهت آنکه سرور و عنایات و الطاف شوند اغلب با سبک
 و سستی بجهت اله و زیارات غنیات عالیات مرفیضه
 زکوة را بر ملاصدیقان بخلاف اوقات دیگر که از خوف آنکه حکام
 و کنجریان ایشان نزد اهل اصحاب دخل بداند و در هنگام گرفتن
 مال خراج سلطانان ثابت نماند و دستم مشت می کردند هر که را فکر می کردند
 که داخل فقر و گدایی می شود اگر چه گداییان و ارباب بی بضاعت
 نیز از دست این سلطانان نجات ندارند و اگر کسی را بجرم و مرتبه
 گرفتار میکرد و آن شخص فرار و اجتناب می نمود می گرفتند
 احدی را مجال دم زدن نبود و الهی می فرمود از هر یک از این غنیان
 این مبلغه مرفیضه را تمام حکام فدوی الله علیهم بیکه فدوی الله
 ایران را تمام مرعی میدادند که غنیان را بیکه مقرر می نمود
 و جوت است آنکه این نیکوکار صدایک به عالمی را که از این
 خاندان و فاضلی را که از این خاندان باشد محمد خان معظم
 سلطان العظمی سیدنا انتا و الله سیدنا حسنة و فی الاخرة حسنة
 و جوت خداوند در هر کای که می شد که جمع میان حکومت و در
 امور خیریه بسیار بود و در سینه یکبار و دو صد و نه بزرگ
 در آن ملایم به جهت آنکه در صورت و خوار مغایرتش بر دل
 هر بزرگوار و بزرگوار است اللهم احضر مع الائمة الطاهرین جلیلا

تاریخ فوت دوم
 حاجی غازی خان

علیهم اجمعین انجناب باجمعی بر جنازه اش نماز کردند و در الوصت
 ذوی الحقوق را از او راضی نمودند و نعشش را بجهت اشرف
 فرستاده در مکانی که مرحوم الله قلی خان طاب ثراه مدفون بود و
 دفن کردند و عالیجناب سید محمدتهدین مرحوم سید محمد مهدی طاب
 قدس سره بایانگه سلطان غلام اعتنا نمیداد و استقبال
 جنازه اش نمود و شیخ حاضر شد و میفرمود که حاجی علیخان
 داخل علمایست و از زمره حکام نیست و از انحروم اولاد
 ذکور و پسریک نوازه بیادگار ندیده ای عالیجاه معالی جانها
 محمدخان که بجهت مراد انا بدراز جبهه اش ظاهر شد و در یکی
 عالیجاه امام قلی بیگ و نوازه عالیجاه معالی جانها عمید الباقین
 مسی باسم ابیه که در صبا انا را شجاعت و مردانگی از سببش
 بویذ است و صیبات محذرات نیز از انحروم مخالفند و از
 خیرات جاریه انحروم یکی مل خانقین عرب و عجم است که
 نهایت مضبوط و مستحکم بنا کرده است و تعمیر حرم کاظمین ۲
 و کاروانسرای بسیار و کسب جمیع و مدرسه عالی که در کرمان
 شان است با دو کالین بساز که وقف آنها کرده است محمد
 بعد از فوت انحروم عالیجاه شوکت در سنگاه عظمت بنای
 مصطفی قلیخان خلف اکبر از شدت ارامگاه الله قلیخان
 و داماد انحروم معظم الیه بر سر حکومت و فرمان فرمائی
 نشست چون بر خلاف علم و واد خود چنانکه بایست موافق
 صلاح دید و مشورت انجناب عمل نمیکرد در اندک زمانی
 که آنکه محل اعتماد و مستشارش بودند از ظلم و ستم او بدبار

احوال عالیجاه مصطفی قلیخان زکریا

عظمت مدار سلطان سلاطین جهان منظر قهر و محبت خیر
 سبحان معید بلطف پروردگار فخر علی شاه قاجار نصره الله
 الملک المختار و ادخواه شده مغرولش گردند بلکه باین در
 شده اصرار بر قتلش داشتند انجناب بدو طرکیتی مدار
 شریف برده در خوارت عفو و گذشت از قتل نمودند
 حضرت ظل اله فخر کین ارادت و عقیدت عفو فرمودند
 و در این اوقات با اهل و عیال در بایه سرسلطنت در دار السلطنت
 طهران داخل و بعد از عظیم الشان و مغرب حضور سلطان بسیار
 و اخوان کرامش عالیجاه رضاقلی بیگ و عالیجاه اجلل شاه
 رفیق قلینان با همیشه های معظمت شان در کرمان شان
 میباشند و حکومت اخذ و در بایه فرمایا بود که تعلق باین
 داشت از سوء ندم بر امیر روشن ضمیر از این خاندان بیرون
 رفت و محمد علیخان شام باقی قاجار حکومت منسوب شد و
 بعد از چند وقت نظر سوء رفتارهایش بالنسبه بخدام
 ذوی الاحترام انجناب و تفرقه حکم السور از در محنت
 فرمان غرض رسید و عالیجاه فخر علیخان قاجار خلف بندها
 محمدخان بیگلربیگی دار السلطنت حاکم گردید و در نهایت حمی
 و حسن ارادت با انجناب رفتار میکرد و در لواحق عمر و خیر و سعادت
 زند را که از تنبی اعیان علیم اودخان زند است در حاله خود در آورد
 و در ایام حکومت فخر علیخان بابی الالغاب در ضلع شرفش
 مرض اشغال عارض شد و در یوم جمعه و بعد معبت از سنه بکزار

تاریخ فوت و تولد و احوال و اسرار

بود و چند و شکسته و در عین زوال در تنای نماز طهرین رحمت
 از برای پرست تیره اندک بقرانه و اسکنه فی مجبوسه جنبانه
 روز غرای السرد و تو نادران غله نمونه محشر روی داد احد
 نبود که خضع و فرغ ننگند و قریب و ادبانه و الا اختفاء بلند نماید
 سبیل اشک از چشم بر و جوان جاری و خورد و کویک در
 افغان و بی قراری بودند و این از غرض غیبی و بادستگاه و ناله
 و آه بر داشتند حرب الخسیت الجباب در جنب مغرب محراب
 غیبی که بجهت احدائی مرحمت و عفو ان بنای حاجی عالمی در محرم
 دفن نموده بران قبه و بارگاہی ساختند و الحال مطاف ائمه
 و اعظم ان دیار است و بعد از طی الحکوم تفریه داری بندگی
 قضاخان با اعظم دارکان و ائمه ان آسمان از روز جمعه
 در آن مکان عالیجناب معلى القاب فضایل ملک
 محمد الزمان و فقیه الدردلن برادر حضرت مادر و الله تبارک
 و تعالی محمد جعفر دام ظلہ العالی که در هر باب دارث مراتب عالیہ
 الجباب بود آمده استندمای ادای نماز جمعه و جماعت نمود
 بعد از ایرام و الحاح بسیار قبول فرمود و از پنج گاه بگذر
 جماعه عالم بنای ظل اله مصلحت مستند بر مراسم تفریت دار
 نیز رسید و امورات مخصوصه تا بحرم از قبل متوجه شدن
 موقوفات سرکار فیض انار حضرت امیر المومنین که در آن
 ملکه میباشد و اجراء ادا نمود و از برای عطا و تفریق
 از جانب پادشاه دین بنایان مخصوص شد و این

شایسته تقدیم میسرانند بابه اقتدی عیسیٰ فی الکرمه و
 بشایه ابه قاطم ز کتاب مقام الفضل و کتاب امامیه و کتاب
 نبویه و شرح دیاجیه و مخرج که دوازده هزار بیت است تقریباً
 و شرح میراث و مطالع ان کتاب و خوان الاخوان چهار جلد
 که بطور کسکول شیخ بهائی تألیف شده است و کتاب خیراته
 در ابطال صونیه و قطع القائل و القیل فی افعال القلیل و پنج
 رساله مبسوطه و مختصره در مناسک حج و در رساله در تاج المیزان
 الشریفین و رساله سهو الاقدام و رساله تفضیلیه که در اوان
 نشر یافت داشتن در دارالسلطنه طهران حب الخواص
 بادیه هججاه افانجه خانی قاجار در اثبات افضلیه حسین
 از حضرت فاطمه علیهم السلام تألیف فرموده اند و رساله
 تحفه الابرار بعد البار و غیر آنها از رسایل بسیار از ملک
 میر تقی میر کاش در صحنه روزگار بنیاد کار و معتمد علیهم السلام
 کبار است و اولاد امجادش کی جناب خطاب بن الالقاء
 افانجه جوهر دام ظله است که از اهل بیت حلیه البیت که در کاف
 قبل از رفتن بایران داشتند و دیگر این فقیر نور چشم
 کریمی عالم فاضل مقدس صالح افانجه و دیگر همشیره که حلیه
 افانجه الحلیه عموزاده است که از اهل بیت حلیه البیت مرحوم معفور
 است و دیگری یک بیکه کی سابق الذکر اند و دیگر عالیه اب
 فضایل آیت علیهم السلام فاضل جلیل نور چشمی افانجه کما عجل
 و همشیره معظّمه که حلیه حلیه عالیه اب محلی القاب

عمدة الانجاء محمد وحی میرزا محمد حسین خلف بنده کمان جلیل الشان
 نریمان کمان میرزا محمد مهدی ششسترستانی قدس سره است که از
 بطن جلیده جلیده رشتیده اند و دیگر نور چشمی محمد و دو همسر
 دوست که از بطن زوجه زنده اند و محمد بعد از این مرحوم در
 صغر سن فوت شد مابقی بفضل الهی سبب آن همه موجودند و الهی
 در هنگام رحلت وصیت فرمودند که ثلث منافع جام احسانی
 الهی از آنرا که در اراضی ملکیه آن بلده واقع است بفقرا و
 و غلام بر سه ساله برسانند و ابدالدهر و این بهر خیر جاری نمایند
 چنانکه محمد و احمد الی الان جاری است بجهت اطلاع اندگان
 در این اوراق ثبت شد فصل علی بن ابی طالب
 القاب زبده الاطیاب و نقاوة الانجاء فاضل ربانی
 و عالم صداتی مقدس نظیر و زاہد روشن ضمیر عمدة المحققین
 و قرة العین العالم المظفر آقا محمد جعفر دام ظلہ العالی فرزند
 اکبر ارشد و الذبیر کواری کدیت فهم و استقامت سلیمه و
 جامعیت فتون علمیه خصوص اصول و فقه موصوف و بزرگوار
 و تقوی بن الامام و الافاضل معروف و طبع شریف
 نقاد و جامع و محقق و کامل و درست در بیان و ارزش
 رشک ابرهه و کمال انفقیر و دیگر برادران نهایت رفاه
 و بگو کار و در تواضع و فروتنی یکانه روزگار و پیوسته مجاہد
 فقر و ضعف است و ولادت با سعادتش در بلده طیبه کمان
 اتفاق افتاد و با ولادت مرحوم با برادرانش و مدتی در دارالرضوان

هم در خدمت بند مکان فاضل کامل عامل مرجع اکابر و فاضل مجتهد
الزمان مطاعی جناب میرزا ابوالقاسم خايلی مد ظله العالی
مصنف کتاب قوانین الاصول و غنائم الدیام و مرشد العوام
و غیر نامند نمود و از بزرگست تربیت و انقاس آن وحید
دوران از فضل و عالیت آن شد و بعد از آن چند مرتب
در خدمت والد بزرگوار با استفاده مشغول گردید و برخی
از ایام را در مجلس شریف بندهاں مستغنی اللغات فرید
الدهر و حید العصر جناب میرسید علی طباطبائی مد ظله العالی
مستعان افادات شریعیه میبود از افضال جناب بزرگوار
و امیدوار انقاس شریفه اباد و احیاء و علماء او نادر بر
کمال رسید و صید مرصیه عالیت آن معلی مکان میرزا احمد
ناظر حاجی علیخان مرحوم را در نکاح و حباله خود در آورده
و بطواف حرمین شریفین و عتبات عالیات مشرف شدند
و در ارض اقدس کربلائی معلی زوجه مذکوره بر حمت آید
بموت پسر همیشه کاریه معظمه عالیجناب معلی القاب عالم
فاضل خیر الحاج اخوند المجد صالح مازندرانى نائب الصدور
بلده کرمانشان را نکاح نمود و در این اوقات در آن
بلده توقف دارند و حکام ذوی الاصرام و اعوان
و در علایا و بر ایا رشته اطاعتش بگردن و طلقه ارادت
در گوش دارند و حضرت ظل الله بادشاه حجه راهبان
رسم مراسلات و نهایت الطاف مهربانی و شفقت

امامت جمعه و جماعت و اجرای حدود و امورات شریعتی و غیره
مرجع و راهنمایان است ایستاده با انجام میرسانند و بسیار کوشش و کمر
طلبند و در مجلس تاج و ضرورت نرسد لب بسخن نمیکشند
ادنی تلمیذش اگر با او دعوی همسری بلکه برتری کند اصل او
در کوفه نمیشوند و بسیار است که در عالی مجلسش شرکت کرد و لب
بافاده کشوده اند و آن بزرگوار از جمله ستمهان است غضب را
گاهی در فراخش راهی نیست هر که با او بدی کند بخراب
چیزی نمی یابد بعد از والد بنده کواری که اندک سودی در
علم عالم را بر او فریخت و کوس لمن الملك را فریخت بخیران
بکانه اتفاق با آنکه مجتهد علی الاطلاق بود با احدی بطوریکه
شبهه علمای حجاز در است سود رفتار نمود بلکه میبیدیم که قد
دل بسیار خوش بود که شاید این حرکات معین از او
کوشه گیری او شود و لکن لا اله الا الله که آن یاکم نور و ادر شرح
این نوع احوال میرد از م بطولی انجامد و سر رشته سخنی
از دست میرود بیت کز این شرح علم بعد شود و مشغولی به نقد
من کاغذ شود و شرح مختصر نافع تا تمام و شرح مفاتیح تا تمام
و حاشیه شرح عمده الدین بر تهذیب الاصول علامه و حاشیه
معالم الاصول و مشون و رسائل بسیار در فقه و اصول و حاشیه
مسائل مشکله از ملک بدایع افکارش و در همه روزگار بسیار کار
و اولاد و امجادش نور چشمی اقا محمد صادق و محمد کاظم و دیگر
صبیه از بطن زوجه اولی و از بطن زوجه ثانیه در این

وفات شنیده ام سیری است عبدالدنام و یک ضمیمه دوشی
 انا محمد صادق ضمیمه عالجیاب اخوند ملا محمد صالح
 الللقاب را نکاح کرده است و دوشی از آن متولد شده است
 فضائل عالم فاضل کامل بنیل مقدس زاهد صالح جلیل
 بعدیل انا محمد اسماعیل اطال الله بقاءه بسن ازین فقیر کوچک
 اگر خوف سنان سان نکتہ کبریا نام بود برائتة اشهب کبر
 فلم را در میدان محمد مجملہ ان نور چشم کرامی اندک جلوه کر
 مینمودم ولادت با سعادتش در دارالفرز رشت ارض
 حلبہ حلبہ رشتیہ اتفاق افتاده و تحصیل مراتب علمیه
 جنبدی در خدمت والد بزرگوار کچھ و جنبدی در خدمت
 برادر زاده و جنبدی در خدمت بنده گان میر سید علی باب
 الللقاب بسیار نکته دان و دقیقہ باب و خوش تفیر و
 نیکو تحریر و در علوم خاصہ در اصول و فقه نہایت روشن ضمیر
 و عارج معارج عالیہ و جامع فضایل و محمد مجملہ است و در مل
 امر ضمیمه مرضیہ خباب سید معظم اللہ را کہ عمہ زاده است نکاح
 نمود و از او جنبد اولاد شد و فوت شدند و بعد از جنبد
 بجہت سوء مزاجی کہ فیما بین ایشان شد تفرقی اتفاق افتاد
 و الان ضمیمه عالجیاب جالینوس الزانی میرزا زین العابدین
 طبیب اصفہانی در نکاح او است و از طایفہ کلمہ نیز نکاحی
 کرده است و شنیده ام کہ در این اوقات دختر عالجیاب
 معالی القاب اخوند ملا شریف خلف حاجی حسین عرب را کہ از بد

نوشتہ عالجیاب
 زان محمد علی
 و سید

و با ما یار موفقی
ایر و مقدس
دیده است

و طفولیت الی اللان از رفقای ما برادران است و با ما یار و رفیق
در فتنه جانی و بغایت نیکو اخلاق و محبته اطوار و مقدس
وصالح و صاحب فضیلت است در کساح خود در آورده است
و در این اوقات که در ایران بودم یک رساله در فقه یکی
در اصول منیوت است معلوم نشد که بدرجه اتمام رسیده باشد
یا نه و او لایحه ای داشت از خورشیدبان بر خود از محمد مهدی صاحب
و محمد مهدی است و محمد مهدی از بطن زوجه کلهریه است
و احوال فانی در این وقت معلوم فقیر نیست و عالم فاضل
و متقی کامل صاحب اخلاق پسندیده نور چشم کرامی نام بود
و فقه ابد الملک بود و در از نور چشمی اقا محمد اسماعیل اصغر
و با این فقیر در بطن متوحد است فاضلیت عالیه آن است
با نام و نشان بفضایل و محامد صوری و معنوی مخصوص
و بعلم و حیاد تقوی معروف و ولادتش در بنده کرمان آن
اتفاق افتاده مراتب شریعه را در بدو امر در خدمت
والد بزرگوار تحصیل نمود و بر ابا او شفقتی نام و رافعی نام
بود و برخی در خدمت برادر نامدار و این فقیر با استفاده
مستفول شد و چند روزی از اجتماع افادات جانب
افا سید علی ساقی اللغاب دام طله و مدتی را از کل جنب
حدائق افادات فاضل بحر و عالم به نظیر زبده المجهدين
و عمده المحققین استادی جانب شیخ محمد جعفر کفای دام طله
بود و محمد بنده سحانه خارج معارج علیا و جامع مراتب فضل

و زهد و تقوی است و در این اوقات بهماع رسید که بهت
 تحصیل این عقلیه بدار السلطنت و صفیان رفتی است
 صبر مرصنه عالیجاه شاه علی سبک سیکدی را که بقریه پیش
 سابق گذشت در نکاح خود در آورده است و بموجب
 که از او فرزندی شده است و این فقیر را تا اوان کبر
 این رساله جناب باری تعالی خیر فرزند عنایت فرموده
 دو صبه از بطن صبه خاله و نور چشمی محمد ابراهیم از بطن
 دختر حاجی رحمت الله کرمان شاهی و نور چشمی محمد علی از بطن
 صبه سید نصیر الدین حمید که ذکرش در اولاد مرحوم حاجی
 اسماعیل بن آقا علاء الدین محمد گذشت و بانی احوال انفقیر
 در مطلب عجم خواهد آمد فصل هفتم بهمنه معظمه کبریا که در
 بطن با نور چشمی آقا محمد اسماعیل متولد است ولادت با سعادت
 در دار المرز زشت اتفاق افتاد و در جماله عالیجناب
 القاب فضایل آب سلالة الاطیاب و نقاوة الاله
 علای جناب میرزا محمد بن سید الله خلف الکبرار شدند
 جنت انشیان فاضل ربانی میرزا محمد مهدی موسوی
 شهبازی است و در این اوقات نیاور استانی ملا علی
 بابایی خالص العبادت و اولاد انجلیش نور چشمی
 میرزا محمد جعفر و صبه است رزقهم الله سعاده که در این
 بهمنه وسطی که در بطن با این فقیر و نور چشمی آقا محمد
 در بلده کرمان شاهی متولد و هنوز صغیر بود که والده

روحانی شریف

روحانی شریف و وسطی

بر حمت اینزدی سورت بروی دلان نور چشمی علاء الدین
 مفارقت بسبب فقر سن و وقت من بعثت عطایات و
 عبادت اخذ و بعد از آن حرمه نهایت بدکشتی محمد
 انجامش بخیر بود و چون بس تمیز رسید باین رسید و الله بر حرم
 او را با عالجیاب فضائل تاب سلطنة الطیاب و
 افاضت العالی غموزاده نکاح کرد و از این واقعه جنبدی گذشت
 و الله بخوار رحمت الهی رفت و نصیبه نامه و کفایت و عطا
 کردی معلی روی و الله و علم بزرگوار سلطنة کمالی شایان شرف
 بودند و در آن ایام مواصلت بینهما اتفاق افتاد و آن
 در آن حدود بود و اولادی از او نشد بود و در این اوقات
 مسجود شد که صید موجود شد و است و در پیشه صغیر که با محمد
 بن عبد البیطن و از بطن زندیه اندالی اللان صغیر و در خانه اند
 و در مکان برادران حارب الوصیت و الله متوجه امور است
 میباشد و محمد بعد از آن بر حرم اینزدی سورت محمد
 حیدر ابا و خبر فویش من رسید بسیار خاطر فرین و نکین کردید
 فضائل عالجیاب مقدس و معلی القاب فضائل و کمال
 الکتاب علامته الزمان و حیدر الدوران مجتهد بی نظیر و فقیه
 رویش جمیع جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول
 المبرم من کل شیء ذوی الفضائل و المفاخر افاضت العالی
 بن افاضت باقر دام ظلّه العالی علم بزرگوار رفیع فاضلی است و خبر
 و عالمی است بی نظیر و سرآمد باسلطان و عباد و در حال اصحاب

منتهی الدوران خاتمه
 زکات عجب
 و در فصله

دست راست و در اکثری از علوم خاصه فقه و اصول و علم نظام و
جایگاهت در ریاضات و قوه عبادت و تکیه بر ای اولیاء عالم مقام
و بغایت کرم النفس و دلگرفته و بی نفع و بی ساخته است شرح
کیفیت ملوک و ریاضات آن مجاهد را مقامی بنظیم باید و
تفصیل آن در حوصله تحریر نمی آید اگر شمه بطور علمای دنیا و اشرار
و بالاعظم هر دو را بر رسم مراسلات و مکاتبات را برقرار است
و متوجه امور فقر و حیرات و عبرات میشد ظاهر است که
نام انعالی مقام در آستانه ی فانی بر اکثر علمای اعلام میشد
ولکن تجت انزوا و گوشه گیری و کزنجین از معاشرت حتی
امامت جمعه و جماعت کبیری رسیده است که اغلب ناس
بنام آن زبده انام مطلع نیستند تا بمقدار فضیلت جد
و لدوت با سعادتش ظاهر او ریلده به بیان اتفاق افتاد
و در خدمت جد بزرگوار علوم شرعی را استفاده نمود و در
عصر الحرم مرجع انام در اخذ فتاوی و احکام شد و اجازه
میسوطه با ایشان دادند و مردم را بر حوق و استغفار از خدش
حکم فرمودند و بعد از آنکه والدش بر حمت این فری پوت
بند کمان و حید الزمان میر را محمد مهدی شهرستانی و خباب
مستغنی اللعاب انام بر سید علی طباطبای با سایر علمای
مومنین از خدمتش خواهرش نمودند که در مقام ان خبستان
بنماز جماعت مشغول شوند بعد از الحاح بسیار چند روزی
مشغول شد و خلق بر سوخت تمام حاضر میشدند چون مدت

دو ماه تقریباً گذشت موقوف نمود و فرمود که امامت عظیم
 و تحمل آن بر من مشکل است الله اکبر چه قدر تفاوت است
 فیما بین اخلاق و طباع یا این زهد و ورع و تقوی از آن
 گذاره گرفت و جمعی را در محال هند وستان دیده ام که در
 تمام ایام از درگاه ملوک عالم مسئلت میکنند که بجهت
 وسعت در معاش دار و علی عدالت اندر پیشان شود
 و یا آنکه امامت جمیع جماعت بدست ایشان باشد پس اگر از سو
 کردار انانی این دیار یکی از ایشان بر تبه بلند بایستد
 رسیدن دهکشانیش دور دید و دولت خویش و فرزندان
 میدهد و میگوید که دولت پیشدادیان و حکومت سلطنت
 کیانیان رو بجا آورده است و حتی المقدور در دست خدای
 مریدین میگوشت و آنچه از مال فقر اوس دات بدش آید
 جانیشان میخوراند و کم کم بجای میرساند که هرگاه که نسبت
 حکومت یا عدم اطلاع بر عدالت حاضرند بر مریدین
 میگویند که فلانی را باید داخل ملعونین کرد بخیاال من چنین
 میرسد که اوصوفت و یا آنکه میل یا خیار به دارد و بی عشق
 واحد مرده چون ملک تعالی انکلام حبیب را بمواطن حبیه
 میرساند در نزد امراء که گوش محضند و چشم و گوشش
 ندانند این مرد مومن مقدس را بدنام میکنند و اگر از بد
 خوف و نفیته بخدمت ملوک رجوع کرد و داخل صنف جماعت
 امام هم در مجلس عام میگوید که آنچه بآریاره علانی گفته بود

روزنامه جماعت
 در اینست که بنده

اطهار است که خلف دافع است و او را شکر در مال فقر اسبند
و در حلقه مریدین داخل نمایند و اگر احیاناً کسی بخوابد که خود را با
بس که از خدمت شایسته آن کرد و در فرصت حاصل نمود و پیش
در مجلس محافل اطهار را رایت کرد و بر دوش و فدا و کعبه باو
خطاب نمود البته اجازه اش میدهند اگر چه نا قابل محض باشد
و میگویند که الحال از جمله عدل مومنین شده است و ما با او اعتماد
داریم و هر که با او نماز نکند اگر چه از راه نامل در عدالت باشد
مذموم است و اگر بپاره از این صفت غافل شد و یک جوش نداد
و با قلندران بهمت باد نکفت پس اگر چه در تقدس مطلق
احمد اردبیلی باشد که بمردن خود راضی میشود بنهار جماعت کرد
او راضی نمیشوند و حتی المقدور سعی میکنند تا در نظر عوام
کا اللعالم او را ذلیل و بدنام میسازند و گاهی تصوف گاهی
بکفر و دیگر او را خراب و جماعتش را متفرق میکنند الفقه
امامت جماعت در آنچه و یکی از حرف و بر پایه معنیست و علت
جاه و جلالت و جمع نمودن مال منال شده است و تعجب است که حکام
از داخل آن غافل شده اند و در با جا پاره نداده اند بر تقی الله
و ایام سبیل الرشاد بهمد والد الامام جواد مجتهد آن عالم
در قضیه و ثانی چون سایر مقصودین از راه اضطرار به پیش
فرار نمود و چند مدت در بلده کرمان شایان توقف فرمودند
و اعیان نهان ایلوت و اخلاص بخیرش داشتند پس بخت برآید
فیض علیه السلام حضرت امام رضا علیه السلام از این بلده به اهواز

تشریف برد علماء و ائمه ای انجا مقدرش را غنیمت شمرده اند و نموده
 قبول فرمود و عیال را از آن مله طایفه جنسی نوقت نمود و بعد از
 جنسی نفاع عبد العلی و والده اش را با نهمه عیال از آن مله
 فرستاد و خود با اتفاق زوجه ممتوعه سمیت اصفهان تشریف برد
 حکام و علماء و ذوی الاحترام استقبال نمودند و نهایت اعزاز
 و احترام و مهانداری را معمول داشتند جنسی نوقت فرمود
 و سمیت شد مقدس رضوی روانه شد و بمشهد مقدس رفت
 مراجعت فرمود و شمع میبشود که در این اوقات در بزرگداشت
 دلند حاشیه معالم الاصول و غیر آن از ربیل از کلک بدلیع انگار
 بیاد کار است و لولودا میادش یکی عالیجناب مفصل القاب
 عبد العلی سابق الذکر و دو صبیبت که در بطن صبیغ مرصیه است الحاج
 مخدوم مرحوم حاجی محمد جعفر بن اقا علل الدین محمد بنی الذکر اند
 و از بطن زوجه ممتوعه اهل اولاد نیست و دیگر محمد باقر و محمد
 محمد فرید است فصل مخدوم مکره مخطره محترمه فخر
 در حباله عالیجناب مقدس القاب عیال باب سلالة اللطیف
 علامه فایده عمده المحققین و زبدة المجتهدین مطاعی جناب افاض
 طباطبائی دام ظله العالی است و والده الجناب مرحمت و غفران شاه
 نظام سید محمد علی مشهور باقا سید خلف جناب مستطاب ابو القاسم
 کوچک است که فرزند ایشان در لولودا هستی مرحوم فاضل کامل حاج محمد
 انور ملا محمد صالح بازنده بلای گذشت و والده الجناب همشو مکره
 معظّمه حاج محمد فخریة المجتهدین است و الله اعلم بحکمهم و نفعهم

سید محمد باقر
 سید محمد علی
 سید محمد علی

قدس سره است وی عالمیت قبل الایض و فضایل و محامدش علیکم و آلائکم و
 اعظم فضله و دوران و عده علمای ابن خاندان و متعلق باجلالین
 حمیده مصطفوی و ضیاء داب با داب مرصیه مصطفوی است مشهور و
 اعوام بسیار باید تا مثل او عالمی بوجود آید بجلاله بایه فضیلت و محال
 و مقام آن زبده انام از آن برتر است که غنای کتب بر
 بابل در کج او تواند رسید استفا و علوم شریفه را در خدمت
 والد و جد این فقیر نمود و در عصر آن دو نیز گوارا و فضل او است
 و نام ما پیش خافین را گرفت و کفی از ذلک فخر او در راه علم تصدیق
 و محنت بسیار کشید بگری که بر السن و افواه مشهور است که انجلیک
 علم را بگری و زاری و مناجات بدرگاه حضرت باری تحصیل کرده
 زیرا که بظاہر مدت تحصیلش انقدر نبود که توان مابین مرتبه عالمیت
 و علوه در کیفیت آن نیز محنت ضعیف معاش را غلبه نمودند
 علی ذلك فصل الله یوتیه من یشاء بعد از حصول اندک از مشرب
 مقدمات نخویه و صرفیه حرب الکلم والد فقیر بخواندن کتاب مدایر الکلم
 بروجه استدلال شراکت علماء عظام شروع کرد و دوران باب
 قیامت محنت بسیار کشید و بگری رسید که بسبب عدم طاقت
 و تحمل گریزان شده تحصیل را موقوف نمود و باز ملا خطه احوال
 و خویش آن نموده بغیر آمد و گفت صریح بکنیم عاشقی به ملک گرفت
 پس در خدمت جبر جرم با استفاده علوم مشغول شد و بسیار
 مانجه از درگاه احدیت قسمش بود و مرجع علم و عظیم آن و
 یانام و نشان کرد و شرح کبر و صغیرش به مختصر نافع و زیادهای بسیار

و علوم را از او آید

بر راتب تسلطش در فقه و اصول که او انداز اطراف دکناف بلاد
 سیما بلاد هندوستان امورات حیرات مخدیه بغیات مجتبی
 مرجع است و از انجمله است الکعبه الوحید غفران بنیاد
 تفضل حسین خان کشمیری است و فواید کتاب مالک رقاب
 وزیر الممالک هندوستان فواید سعادت علیخان بهادر در
 بسیاری از لکنه و مجتبی فرستادند که خانه و باغات خرید کرده
 بر فقر و مقربین مجاورین ارض اقدس کر بلائی معالی وقف نمایند
 و محمد الله الملک الوهاب الجناب در این باب بهایت و
 نموده باغات و خانه را خریده وقف فرمودند چنانچه انوار الجناب
 سلاله الاطیاب سید عبداللطیف خان شوشتری مرحوم که
 واسطه تبلیغ آن مبلغ بود و از جمیع دیگر از نفقات و مقدس
 سکنین ملیده لکنه و بعضی آن توانست این مقدمه را شنیده بود
 بجهت تذکره آنیدگان در این دفتر نگارش نمود و الحال محمد
 در آن ارض اقدس مجاورند و از بلبلدن خوششان این
 چمنند چند روزی این فقره در مجلس شریف از سمعان بودم
 اولدای مادرش از بطن عمه مکرمه یکی جناب مستغنی الله القاب
 وحید الزمان آقا سید محمد است و دیگری نور چشمی بالجناب سید
 مهدی است و صبی که روزی نور چشمی آقا محمد اسماعیل بود و از بطن
 جاریه یکم حضرت و از بطن دفتر سید علی اصفهانی سید
 ابوالعالی و یکم حضرت نصرت علی عابدی و فاضل باب
 نقاره الاطیاب محمد اللعاب فاضل عابدی و عالم صدرانی

فقیه الزمان آقا سید محمد و فاضله

زبده المحققین مجتهد الزمان اخوی مقامی جناب افاضه محمد
 زاتم قضایه فرزند اکبر ارشد جناب سعید سابق الللقاب از
 فضلی با نام دلش و علمای عالیشان و سرخیل کرده زاده
 و صدر نشین مجلس علم او مادی و در علم فقه و اصول فخر الفحول
 و در علم آداب و سلوک کسی آراسته و بجلی کمال و در تعالیل
 میرا سبب با منش نهایت محبت و وادارست روزگاری
 باید که شمه از حماد اوصافش را بخوبی نماید قلم دوزبان از تقریر
 آن عاجز و بقصور معترف است ولادت با سعادتش در کربلا علی
 اتفاق افتاده عمده علوم را از خدمت والد ماجدش تحصیل کرده
 نهایت نیکو خرم و خوش تقرب است و صبیحه مرضیه عالیجناب
 القاب سید المجتهدین و فیه المحققین مرحوم مغفور است
 از امکاه اسنادی سید محمد طایه آقا قدس سره العالی رانکام
 کرده است و از او سید حسین و سید حسن و در وجهی در این
 اوقات موجود اند و در فضیله و ثانی مثل سایر موصوفین است
 ابرار فرار نمود چون وارد بلده کرمان نشان شدند و کان
 اخوی و بر اعیان و بزرگان نهایت اعزاز و احترامش
 منظور داشتند و غایت مهال نوازی را بعمل آوردند چند
 روزی توقف فرموده بسمت خرمه که محل سکونی و بودایش
 برادران و منسوبان جناب سید و عظم السیاط فرستادند
 بر و چند مدت را در آنجا توقف فرموده و حال مستوح که بعضی
 از علما را از بودایش آنگاه خوش نیامد و گریه میبانه

شاید شرف عاقلان نباشد نبود لهند احوال و تنهایی نسبت اصفهان زلف
 بر و بعد از مدت قلیله قلیله جلیله اش مع متعلقان قبال
 عوی خود بایشان ملحق شدند و از آنجا بفرم مشهور مقدس بدار
 العباد ویزد اشرف بر دانی و حکام بخدمتش حاضر و متین
 احترام و احتشام را بالنسبه با و ملحوظ کردند پس بعد از چند
 مع خیال بمشهد مقدس رضوی مشرف شدند در آن بلده و جبهه
 مستحق اللقب و حید الزمان جامع المعقول و العقول
 مشبه ثالث مرحوم میرزا محمد مهدی الموسوی طاب ثراه
 که بستم ظالم الناس و کافر خدا شناس نادر میرزا علیه اللغة
 و اللغز ابی را باغ شقاوت شاه رخ میرزا بن رضا قلی بن
 میرزا ابن بادشاه چهار نادر شاه افشار بدیده شهادت
 رسید با سایر ائمه و اعیان مهربانی و احترام بآن فاضل
 عالی شان نمودند و از آنجا معاودت بدار العباد نموده رفعا
 دارال لطنت اصفهان شدند و الحال در آن بلده مرجع
 خاص و عام و ملاذ علمی و کرامت و جمعی از طلاب بخدمتش
 باستفاده علم فقه و اصول مشغولند و بخواهی و عزت تمام
 میگذرانند ساری فی الله و ایاة العود الی تلك المکان المشقة
 الطیبه محی محمد و الله سادات البریه کتاب و سایل جاریه
 و شرح مفاتیح نام تمام و غیر آنها از رسایل از کتب بدایع انکاش
 الی اللان بطهور رسیده در صفح روزگار بیا و کار است ضعیف
 عالیجناب و فضایل باب عالم فاضل و مقدس کامل نور چشم گرامی

شهادت بنابر میرزا محمد مهدی
 الموسوی

خدای تعالی
 از آن بزرگواران

اقامه مهذب اطال الله نجاه خلف دیگر جناب پیدایی اللها
 جامع فضایل و مادی و فاضل و نهایت خوش ذهن و نیکو سلیقه
 ولادتش در ارض افراس که بلدی محلی اتفاق افتاد و عمده
 علوم را در خدمت برادر نامدار و والد عالمقدار خود تحصیل کرده
 و صبیحه غایتش از میرزا محمد تقی که از منوبان میرزا ربیع وزیر
 علم ادخال زندست و الحال در مسافر خوانه لکنه میباشد
 در حاله خود در آورده است و سمع شد که دعوتی و لیس
 دارد و با اتفاق برادر خود نابا صحنه رفت و از آنجا
 بیرون مراجعت نمود و بعد از چندی معاودت بعثه
 خامس ال عبا نمود و الحال در آن بلده طیبه در خدمت
 والد ماجد خود با استفاده مشغول است نظریات که طبع رسا
 دارد و بجد و جهد تمام تحصیل میکند عنقریب بدرجات عالی
 اگر رسیده است ان شاء الله خواهد رسید و صبیحه مرصیه
 اعالی جناب که از بطن عمه مکرمه است ولادتش در کرمان بلدی
 اتفاق افتاد و در ابتدا اعالی جناب نور چشمی اقامه محمد اسماعیل
 شوهر نمود از او چند اولاد شد و فوت شدند و بعد از چند
 بجهت عدم سلوک و مخالفت طبع طرفین فیما بین ایشان
 تفریق روی داد و با فاصله دو سه ماه تقریباً اعالی حضرت
 سیاحت منزلت رسیدن منجم تخلص مرحوم سید یوسف
 برنجانی از بطن زوجه مشهوره از این کلونی که از فرای کوهستان
 کا درون فارس است شوهر کرده و الحال در حاله او است

صبیحه
 مرصیه

اولاد آقا سید عبدالعطار موسی زین
همیشه جناب سید علی دانه خله

و مسیح میشود که از او چند اولاد دارد و جمیع که از بطن جاریه
هنوز در خانه نیست و شوهر کرده و یک فصل بمشقه کرده
معلمه مجتهد العصر و الزمان جناب سید باقی اللعقاب در
حاجه عالیجناب سلالة اللطایب رحمت و غفران مآب آقا
سید عبدالعطار کاشانی بود که در قضیه وائی بدرجه شهادت
رسید و اولاد ایشان یکی عالیجناب نقاوة اللعقاب آقا
سید حسن عطار است که دوله و دو دختر دارند و دیگری عالیجناب
سلالة اللطایب آقا سید حسن عطار است و ایشان نیز
مجدد سجانه اولاد و کور و اثبات دارند و مسیح شد که فرزند
ارشد اکبر عالیجناب آقا سید حسین آقا سید محمد در این اوقات
در بصره بر رحمت این بزرگوار طاهرین از استماع این خبر
و حجت اثر بسیار طول و عکین شد خدا بوالد جیدش پادشاه
دوستان صبر کرامت کند و خلف دیگرش نور چشمی سید
دیک جمیع که در حجاب حاجی رضا کفن نویست و دیگری غیر از
و بران در بزرگوار در قضیه وائی سانحه عظمه گذشت و عالم مال
و اسباب ایشان بقدرت رفعت و عالیجناب آقا سید حسن در این
روز بخود و زند و رستان رفته تلافی مافات محمد و با صفا
مضا عفت بجهت او شد و لکن آقا سید حسین در دست برداشتن
توکل زده از رعایات عالیبات بیرون نشدند امید که ملک و باب
توسعه در امور او و سایر مومنین کرامت کند محمد و آل و صبه
آقا سید عبدالعده مرحوم در حجاب عالیجناب آقا سید عابد خلف

سید احمد است که ذکرش خواهد آمد و صاحب اولاد است فصل
 است و خیران بنیه و رضوان ارامگاه اقا محمد علی برادر اکبر و الله
 بن فقیر از او فرزند می مختلف است اقا محمد و از وی دو مختلف
 و هم اقا محمد علی و یکی عالیحضرت حاجی محمد رضا کفایتی
 هم اقا محمد علی از بطن حبیبی بابا بن اقا حسن رضا که ذکرش
 در آمد و در سر مختلف است و یکی دختره که یک دختر ملا خلف
 است و فرزند اکبرش عالیجناب فضایل باب ملا محمد
 خال در بهبهان است و صاحب اولاد است و از عالیحضرت
 علی محمد رضا اولاد چند بوجود آمده اند بعضی از بطن دختر
 سید بن خطاب بنی الذکر و بعضی از زوجه دیگر و در این
 نام خود با متعلقان در کرمانی معلی میباشد فصل
 جناب معلی القاب فضایل باب نقیة الطیبات اقا محمد
 فاضل مخیر اقا محمد اکمل قدس سره برادر و الاکبر عبدالحی باب
 علی بود مخیر و مقدسی روشن ضمیر و در علوم خاصه و احکام
 اتمام و در معقولات مرجع علمای کرام بود و بجهت امورش
 بجهت تجارتی میکردند و در بلده کازرون بترویج دین و تدریس
 امام سید المرسلین مشغول بود و سعادت زیارت نبی الله
 هم و سعادت بقیع و سایر انجمنه امام را در یافتن در این
 و بر حمت ایندی پیوست ثعمده الله بخیرانه اولاد احوال
 جناب معلی القاب علی جناب میرزا محمد علی دام فضله
 حبیبه اند جناب فضایل باب مقدس القاب نقیة الطیبات

عابد زاهد متقی علامی میرزا محمد ناری معظم‌الیه دام‌فضله حاوی بحسن
اخلاق و در نیکی ذات و حسنکی صفات و علو قوت و استقامت
سلیمه و جودت ذین شهره اتفاق است ولادت با سعادتش
در بلده کاذرون اتفاق افتاد بعد از چندی بخدمت عم برادر
خود در کرمانی معالی شتافت و در حضور مجلس شریفش بود
و بکثرت ضیق در امور معاش در عصر نواب سبطاب مالک رباب
غفران مآب بخت آشیان اصف الدوله بن شیخ الدوله
بن صفدر جنگ غفر الله ذلوهیم بهندوستان تشرف برد
نواب معظم‌الیه مقدرش را غنیمت شمرده نهایت اعزاز و احترام
مرعی داشت و در هنگام رخصت قریب بیک رویه از نقد
و جنس بخدمتش متواضع شد بچوبه و خوشی مراجعت نمود و در بلده
کاذرون استقامت فرمود و بیه عالین معالی مکان
حاج شیخ ضرابی را که از بنی اعمام است و این خاندان قرا
قریبه دارد و همشیره عالیجناب فضایل مآب سلالة اللطایب
علامی فهامی جناب آفا سید عبید الله کاذرونی که ذکر این در
اولاد دختر اخوند ملا محمد صالح مازندرانی قدس سره گذشت
در رجال خود در آورده و از آنها اولاد ذکور و انثا متخلف
و در لوقاتی که این فقیر در ارض اندر کعبه اشرف مجاور بود
با خیال و متعلقان در راه دریا بصره و از آنجا بهنج اشرف
مشرف شدند و این فقیر را با این دران بلده بکثرت بعضی
از موافق ملطاف نشد و از آنجا بعقبه فورع حاضر الی محضر شد

بهت تحصیل مراتب علمیه چند مدت توقف کردند و در مجلس
 العجائب آقای سید محمد عماد زاده سبط اللغات از بن سفید
 در قیامین فقیر و ایشان در آن بلده خلدن آن نعمت ملاقات
 میکردند و الفت و محبت و مدد و انعامش بامان و حساب
 سید سبط الذکر بنیابت رسید و در اقامتی که بنیابت
 شرف میشدم در دولت آن اش مقام میشد و منها
 برانی را معمول میفرمود پس از آنجا معاودت نسبت گرفت
 نمود و در این آمد و رفت بسبب بعضی از حوادث سکه
 الیه ایشان بسیار رسید بحدی که بصورت روز اول شد
 بر بلده جهانگیر نکر بودم که خبر رسید که آقای العجائب در راه
 شده بکمر او دو صد و یکت و چهار بھری بفرستاده و پیش
 آمد و بزرگواران شدند امید که ملاقات میسر شود و مرآت
 نوی اتفاق افتاد و لادامجا بدش از بطن همیشه العجائب
 آقای سید عبداللہ نور چشمی میرزا محمد رضا است و از بطن صبیہ
 حاجی شافع ضرابی نورشمان میرزا محمد حسین و میرزا محمد باقر
 از متغ اصغیان میرزا محمد علی است و همیشه ای العجائب
 می در حاله العجائب سلالة اللطایب مرحمت و عفران ما
 میرسد علی بزرگ بود که ذکر او خواهد آمد و دیگری در حاله
 العجائب مستغنی اللغات آقای سید عبداللہ کا زوئی
 سبط الذکر است و محمد الله مراد اولاد دارند و دیگری در
 رحم حاج محمد صغیر بن اقا علاء الدین محمد سبطی الذکر و مولی

در جماله اقا سید محمد خلف میر سید علی بزرگ است و اولاد ندارد و در کجا
در جماله مرحوم شاه میرزا خلف میرزا سید باقر شیخ الاسلام کافر دین
بوده است و از او خلف است میرزا اسماعیل دیکت صبیح در جماله حاج
رضا کفیل بنی الدکر بود و فوت شد و از او خلفی نیست
و ضعیف علی عالیجناب مقدس القاب غفران مآب مرحوم فاضل
برادر دیگر عبدالمجید طاب ثناء بهائیت نیکو خصال و جامع کمال
و پسندیده افعال بوده است و از این احوالش معلوم فقیر نیست
و اولادش یکی مرحمت و غفران پناه اقا محمد ابراهیم بود که باو الله
ماجد فقیر بسمت ایران رفت و در خدمتش مسبوح تا آنکه در بلده
کرمان شایمان بلده عقب رحلت کرد و لغش او را یک پلای معلی
نقل کردند و دیگری مرحوم و مغفور حاجی بابا است که در این بلده
طبیعه مجاور بود تا آنکه بر حمت ایزدی پیوست و نواده دهنری
از او موجود است و عالیجناب مقدس القاب فاضل علمیه
افزونده محمد بنی الدکر است که در خدمت جناب اقا سید و امام
تحفیل علوم شرعیه کرده است و نهایت نیکو سلیقه و مستقیم الطبع
و درین اوقات در بلده بهبهان بتدریس و تدریس جماعت
مشغولند و برادر کوچک او و همشیره اش هم در بلده عقب فوت
شده اند و دیگر از اولاد مرحوم اقا حسن بیضا صبیح که حلیه مرحوم
اسد الله ولد ملا یعقوب نهانندی بود و در کرمان بلای معلی
ملا خلف بر حمت ایزدی پیوست و مرحوم عبدالمجید ابرار
دیگر نیز بود که در بطن مختلف بودند از جمله یکی جدای حاج شیخ

فرمانی و حبلی افاسن صراف شهر دو صاحبان با اولاد دند و دیگری
حبلی خیرالنس خانم است که یکی از صایای او در حبابه افاسین
عطار سانی الذکر است و دیگری در حبابه میرزا محمد علی خلف مرحوم
میرزا احمد نیز می خوش بولس شهر است و دیگری شوهر شریف
شده است و حال در خوانده است و دیگری در حبابه سید یحیی عمی است
و خیرالنس خانم مذکوره را بری نیز هست سید حسین نام و بر احوال
باقی مفصل مطلع نیستیم فصل ۱۴ : و دو همیشه حبابه
این فقیر یکی از وجه افاسین والد حباب مجتهد الزمان افاسین غلبه
سانی الذکر بود و ذکر اولاد ایشان گذشت و دیگری در حبابه
عالیه سید سلیمان اللطیف سید منصور خراسانی بود و از آن علما
رحمت و غفران پناه سید سلیمان السادات مرحوم میرزا سید علی نیر
مختلف شده است و از مرحوم نهایت مقدس و صالح بود و لکن در علم
ربطی نداشت و در ایام دولت مرحوم آصف الدوله سانی
الذکر هندوستان آمده و در بلک پله عاید او شد و مراد
نمود و در عتبه خامس ال عیال مجاور شد تا آنکه بر حمت این زنی است
اولادش از بطن همیشه حباب میرزا محمدادی یکی عالیه حضرت
سید مهدی است که بعد از قضیه و با بی بکا درون رفت و حال
مسموع میشود که در اصفهان است و جنبه عالیه حباب مخدومی
افاسین محمد عمه زاده سانی الذکر که از بطن جنبه سید مجتهدین
سید محمد مهدی طباطبائی است نکاح کرده است و دیگری در حبابه
یکی از وجه مرحوم سید محمد بن سیدین عطار سانی الذکر بود و از او

پسری دارد و دیگری زوجه عالجیاب فضایل مآب افا حسین برادر
 جناب شیخ الملقاب افا سید عبدالمد کلوزی بی باقی الدکرا
 و دو پسر دارد و از بطن زوجه دیگر عالجیاب الملقاب
 افا سید محمد است که بعد از مراجعت از هند در کارون توقف
 کرده است و یک پسر دارد سید مرتضی نام از بطن زوجه و اسم دوم
 دختر از بطن جاریه و سید مرتضی را سه پسر است سید علی و سید
 وکی و یک دختر و از بطن زوجه دیگر عالجیاب مقدس صاحب
 افا سید احمد است و از وی مخلفند افا سید تقی و افا حسین
 و افا سید علید و دو صبیبه و هر یک از اولاد ذکر صاحبان اولاد
 کثرهم الله تعالی فی العیش الموعید بحمد و الله الطاهر بن صلواته
 علیهم اجمعین مطلب پنجم در ذکر مجلی از احوال سرایا خلیل
 مسود این اوراق و بیان شرفه از احوال مملکت هندوستان
 و تنقیح امر در این مقام موقوف بخرید مقصد است مقصد اول
 در بیان مجلی از احوال از ایام ولادت تا درود بخیریه ممی از خراب
 هند مقصد دوم در بیان احوال است از بدو درود بخیریه
 ممی تا اذان انعام این رساله و در این مقصد قبل از شروع در
 مقصود شرفه از احوال و عادات در سوم کشور هند بقدری که شنیده
 و دیده است ذکر میشود و بعد از آن منوجه بیان احوال خود و احوال
 بلاد و انالی این کشور بهی که بنظر رسیده میگردد مقصد اول
 در شرفه از احوال تا درود بخیریه ممی است فصل بداند
 ولادت این غیر در شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یکصد و نود و یک از

بهجت مقدس در بده کوفان شایان از طلب علم روحی شکر از حد و دیواران
 از طبق طیبه مرصع مرحمت و غفران پناه جنت الامکاه الله وبرحمته
 بن مہدی علیہ السلام بیکدی که ذکر ایشان در ضمن شرح احوال والد ماجد
 طالب شرافت و در طلب چهارم گذشت اتفاق افتاده است و در ایام
 رضایع حسب الطلب والد بانفاق والدہ و متعلقان بدارالمؤمنین قم رفت
 چون تقریباً سی سال گذشت معاودت شد و در سن شش سالگی
 شروع بدریس کردم و قرآن شریف و کتب فارسیہ را در وکول
 تقریباً خوانده بتفصیل نحو و صرف و منطق و معانی و کلام و ریاضی
 و کلمات از مفدمات برداشتم و جامع عباسی و القیہ شرح شہید و محقر
 نافع و شریع و محتاج و خلاصۃ الحب را بدرسم بانفاق اخوی اقا
 محمد اسماعیل و جمعی از طلب در خدمت والد ماجد استفادہ نمودم
 و بسا از شرح عمید بر تہذیب علایم را در خدمت ابن بزرگوار
 و برادر کثرت و الدنبار خواندم و تقریباً پانزده سال یا کمتر از نیم
 گذشتہ بود کہ شروع بتالیف نمودم و حاشیہ بر صمدیہ شرح بہک
 و غیر آن از رسایل را نوشتیم چون ہفدہ سالہ شدم والدہ ماجدہ
 بر رحمت ایزدی پوست نعش او را حسب الوصیتہ والد ماجد
 بنحف اشرف فرستادند و در ایوان طلاد مدفون گردیدند
 بعد بفرمانہ بعد از انحر و مہ نہایت بد گذشت و اگر رحمت
 و الطاف و خاطر خوبی برادر نامدار شامل احوال ابن ذریعہ
 نبود ظاہر آنست کہ از غم دالم سہ ای فانی را وداع می نمودم
 نماند بکھار و دو صد و دہم بھری در خدمت والد بر سر در استفادہ

در یک کمان شاد

علوم مشغول بودیم بدانکه بکدام کرامت شاهان از زمین قدم بپوش
آفتاب و حسن سلوک و رعیت پروری حکام زنگنه شهرت
بغایت معمور و انواع ضروریات در آن مشید و موجود
و اصفا و نزهت و دلگشایی محسوس اکثر ملل و مشهور افان
کردید و سابق بر این امانی آن اکثری فرومایه و از خود بیگانه
بودند از دین و این در آن نام و نشان گستر و شرب خمر و انواع
فسق و فجور علانیه و بر ملا بود و در وقت آن وقتند در آن تلاش
در آن مجتمع و از علمای عرفا و طلبه علوم و اصحاب معرفت و
کمال خالی و یکدی خراب بود که چهار صد تومان مالیات تقرباً
بر کارسلاطین از آن عاید میشد و بکدام سبب آن الی الله
عظیمه و مجمع اصحاب معرفت و سلفه و طلب علم و دینیت
و یکدی معمور شده است که باین مکان قلعه را حید و فخر
کردند و در خارج شهر آبادی سه مقابل شهر بلکه زیاده
و شش نرده حمام و لب کاروان سرا و مساجد و مدارس در آن
بنای شده است و قریب بیانزده هزار تومان مالیات
غیر از صادرات ابر کار و وسعت مدارا داشته میرساند و اگر اد
والواری خدا را خوب نمیشناختند اغلب عارف بجز نیت
مسایل فروعیه خود داشتند و در آن از تصوف نامی و اولاد فقیه
نشی باقی نمانده و از خوف انجذاب و مواظبه حکام دین
در هنگام عروسی از خوف و دهر اولاد زیاده تا شرب خمر و دیگر
معاصی جبرسد و در وقت آن از یک منزلی کلاه حید و حید تر

بسیاری از بزرگان آن دیار

هفته تسخیر ابلهان را بنیان میکردند و حکام و امیر و بکا
بجز تحصیل معرفت و اخذ مابلی شغلی و شوقی بر سر نبود
فصل دیگر بعضی از اعلام و افاضل و برخی از بزرگان
کامل ساکنین آن دیار از بومی و برونی که صاحب و معاش
با این روی داده است این صحنه را ازین می نماید و
در این بگذرد فرصت با این خارج طبیعت مجال تفصیل دادن
نبست از جمله علمای اشتهر بود عالیشان معالی القاب
فضایل مآب عالم فاضل کامل اتوند ملا عبد الاحد گزازی
که از جانب سلاطین عظام بمحض جلیل شیخ الاسلامی
در آن ملکه قیام داشت فاضله بود جلیل القدر و عالمی
منشع الصدر و نهایت لسان و حراف و سلیقه تامی
در علم صحبت با امراء و بزرگان داشت چند سال قبل
بر حمت ایندی چوست و خلف ارشد از جمندش
عالیشان معالی القاب سلالته اللجباب علای میرزا احمد
حکیم و رشت ~~مستطیع~~ و فرمان بادشاه عالم بنه بر آن مقام
ذوی الاحترام نشست و نهایت احتیاط را در اجرای احکام
مرعی میدارد و اغلب اوقات امور مراعات را بمصالحه
میکزد راند و خندی از مستفیدان مجلس شریف مرحوم و
ما حدیث اب تر آه بود و وصیه وسطی مرحوم معفور شاه قلی سبک
عم والده انیفیقر درجه عالم او است و از او چند اولاد دارد
یکی عالیهضرت رفیع منزلت میرزا ابوالحسن و باقی آنها

و عالیهناب آقا محمد برادرزاده میرزای معظم البه حیوانی است
 با همت و سگوار و تحصیل علوم مشغول بود و دیگر عالیهناب
 مستغنی اللغات فاضل کامل فاضل العبدل اخوند مله
 عبدلیل است اصل وی از طایفه زنکنه کرکوتی است فاضل
 تخریر و عالمی آروشن ضمیر و در اکثر علوم افادت ناه و صبا
 و سنگاه است و از جمله ملانده مرحوم جد امجد بودند در خید
 دکن مسموع شد که بر خمت ایندی بود است از این خبر غم
 و الم بر دل برین نشست و از جمله اولاد امجد عالیهنابان معلی
 القابان اخوند مله عبد الله و مله عبد الصمد نهایت مستقیم الطبع
 و یکی الذین و معلوم مربوطند و دیگر عالیهناب فضایل اب
 مقدس صالح را هد قلیل النظیر اخوند مله علی شایر است که بزبور علم
 و فضیلت ارسته و بجلی تقوی پیر ارسته و بسی فروتن و جفا
 و در مرحله احتیاط در امثال خودمانی ندارد و با مامت عمت
 در سیر مرحوم حاج علیخان مشغول است و از عایت دیدار
 همیشه مفلس و مفروض است و دیگر عالیهناب فاضل الکتاب
 عالم فاضل اخوند مله محمد صالح مازندرانی نایب الصد است
 وی در فضیلت صاحب سنگاه و در شیرین زبانی در روش
 محال و محافل بی همتا است و برادر کرامتیش اخوند مله محمد
 از فضیلتی کبار و علمای فضیلت شعار و بسی مقدس و صالح است
 و دیگر عالیهناب معلی القاب فاضل کامل مقدس عامل اخوند
 ملا عبس علی است وی از اهل کراز است و چندی در حد

فاضل کلام و عربی و فارسی

فاضل کلام و عربی و فارسی

عالیجناب ملا عبد اللہ صاحب الذکر تحصیل مشغول و مدتی از
 کل جنابان حاکمین افادات و الراجد بود و از تفضل انقاس
 شریفه اش عیدار سعید است بفایت مستقیم الطبع
 و در اغلب علوم افادت بنیاد است و دیگر عالیجناب فضایل پاک
 خیر الحاج حاجی حمید علی است که از جانب پادشاه دین بنیاد
 بمنصب فضا در الشہر قیام دارد حمیدہ فضال و نیکو فعال
 و دیگر عالیجناب عمده الدیاب شیخ محمد ابراہیم خلف مرحوم
 حاجی عابد برادر مرحمت و غفران بنیاد شیخ عبد اللہ شیرازی
 صاحب بخلق حسنه و در محبت و لذت و در کمال مقامت
 دوستی طیل النظیر است اگر چه از علوم بی بهره اند و لکن خود
 ذہن و طلاقت لسان از جانب حضرت شیخان القدران
 غایت شده است کہ امرش بر اکثر علوم صاحب ہوش مخفی است
 پیوستہ رفقا و اہل مجلس را تشویر و بصحت مشغول میدارد و
 دیگر عالیجناب معالی القاب فضایل ماب عالم فاضل کامل اخوند ملا
 محسن است و بی علوم شریعہ را از خدمت و اللہ فاجد مرحوم
 مغفور مقدس معبد فقیہ الدوران آقا سیدین قزوینی
 و جناب مستغنی الالقاب مجتہد الزمان آقا سید علی طباطبائی
 استفادہ کرد است و نہایت مستقیم الطبع و صاحب سلیقہ
 و مقدس ذرا بہ است و برادرش عالیجناب فواضل مکتب
 اخوند ملا حسن شاہی است نفع اکتار و در شیرین صحبتی فرید
 اعصار است و بسمل تخلص میکند و دیگر عالیجناب مقدس القاب

خاندان مرحوم مغفور حاج شیخ محمد زکریا صاحب

آقا محمد مرحوم ملا سید سید دار

در بعضی از املا که کاتبان می‌نویسند

سلامته اللطیاب جالینوس الزمانی میرزا زین العابدین طبیب
اصفهان است وی لوای برتری اکثر اطباء بنحده مرتبه برادر
وصیه مرضیه اش در جلاله نور چشمی امام محمد اسماعیل است و در
جمله امر او اعیان بعد از حکام عظیم آن شهر ذکر آن در ذیل
بیان احوالی مرحوم والد گذشت یکی عالیجاه اجلال دستگاه اقا
علی بن یک خلف مرحمت و نگران بنامه خیر قلی خان زنکنه است
وی از مستعدان و اصحاب معرفت و دانشوران و نهایت فروتن
و متواضع است خصوصاً با علماء کرام و کلمی با استعمال مکررات
مشغول شده طبع عالی دارد و پایه همتش بلند است اگر چه
دست درسی داشته باشد مضایقه نمیکند و برادرش عالیشان
عمده الامرایان اقامه می‌نمود قلی بن یک از سواران نامدار و شجاع
روزگار است و دیگر عالیجاه شوکت و اجلال دستگاه مرضیه
قلی خان خلف مرحوم ابد قلی خان زنکنه است وی در علو خا
مشهور دوران نهایت با وفار و سکنیه علی فطرت و نیکو
رفتار است و در بلندی همت یگانه روزگار است و برادر
عالیجاه رضا علی بن یک اگر چه در سن اکبر است و لکن در مراحل
او صاف صغر است و دیگر عالیجاه عظمت و اجلال بنام محمد
بن حاجی علی خان است وی نهایت ذکی الطبع و با وفار و
عالی همت و ولایتبار است و در این اوقات منظور الطاهر
حضور سلطانی است و در دار السلطنت طهران در خدمت
امیرزاده اعظم غره با صره دولت و سلطنت جهان بانی

عباس میرزا قاجار دام اقباله و شوکت حاکم و از غلامان خاص و قدوس
با اخلاص است برادرش عالیشان زبده القرآن امام قلی بیگ
و پسر در راهش عالیجاه عبداللہ خان در پلید کولان شاهی است
و احترام میکند دارند و دیگر عالیجاه معلی جاگیر خیر الحاج حاج علی رضا خان
همیشه فراوه مرحوم حاج علیخان است وی نهایت مقدس و صالح و ورید
اصحاب علم و معرفت است مسموع که در این اوقات در محفل است
مجاور است بنیال و دیگر عالیخان معلی جاگیر حاج محمد بیگ
و عبدالحمید بیگ و احمد بیگ و نصرالدین بیگ اولاد امجا و طلب علیخان
زنکنه که بر فویشی است و سخا و طی بر پیرکاری و تقوی فرستند
و دیگر عالیجاه محمد غلام شاه آقا محمد جواد بیگ خلوی انفقیر است
وی نهایت کو یک دل و باجست و عالی فطرت است و در نزد
اعاظم خاصه طایفه زنکنه معزز و محترم است و در این اوقات
بسبب تغیر حکام و حوادث ایام مثل سایر امیرزادگان عظام
ندید میکنند و دل را باینه کریمه الجمع العسری خوش منباید
جید بزرگ مرحوم شاه قلی بیگ بق الذکر در حماله است
و از او چند اولاد دارد یکی عالیشان ابراهیم بیگ باقی نباشند
و یکی بر نیز از بطن جاریه دارد سخی بنظر علی بیگ و صید او که
از بطن زوجه دیگر است در حماله عالیشان معلی مکان عمده
الاعیان آقا محمد قلی بیگ خلف شاه قلی بیگ مرحوم است وی
جو انیت خجسته اخلاق و حسن رفتار و فراست بسیار است
و اقران است برادرش عالیشان نقاد و اللہ علیان محمد بیگ

سردی از سرداران ابدیت انداز

جوانیت ارمیده و بعلم نجوم شوق تمام دارد و خالی از ربط نیست
 در حلقه سر داران عظیم الشان املات یکی عالی به عهده العجا
 مهد خان خلف مرحوم اسماعیل خان بزرگ ایل جلیل کله برت که
 نهایت مستقیم الطبع و سخی است و اشعار لطیفه از مرثیه و غیره
 از کلام بدایع افکارش جاری میشود و پیوسته متناقض صحبت علماء
 و اصحاب کمالست و در کمال ثبات سعادت نشان مقدس صالح
 حاجی شهباز خان کله قلعہ یکی خالوی عالیجاه مهد خان سابق الذکر
 می باشد با اعلیٰ اخلاص نهایت متدین و محصل علماء و فضلاء اند و
 الی اللہ شرفه نیز باریت که معظمه مدینه مشرفه و غنیات عالیات
 شده است و دیگر عالیجاه زبده الاعیان میرزا عبدالحمد خلف مرحوم میرزا
 ملا محمد مشرف رئیس ایل جلیل نامیه دند زنگنه است که بمصوب وزارت
 منصوب و نهایت سلیم الطبع و صافی نهاد و در طریق دوستی و دوستی
 و دیگر عالیجاه نجمه الاشراف میرزا قاسم خلف مرحوم میرزا کریم مستوفی بزرگ
 ایل زوله زنگنه است که بمصوب استیفایم و بر دول مودت و ایل خوش ذات
 و در خیرخواهی رعیت لفرایم حضور نمیکند و علماء و نهایت اعلیٰ اند و دیگر
 خیر الاقران و الدعا علی محمد ثقی خان وکیل رعایا خلف مرحوم حاجی محمد جعفر خان
 ایل دوروی زنگنه است و جوانیت ارمیده و بسندیده اطفال و دیگر زنده
 الاقران میرزا جعفر خلف مرحوم ملا صدق کورانی است که بعلوم دانش فی الی
 و تربیت مرحوم حاجی علیانی بدایع علمیه رسیده او نهایت که الطبع و در
 مکالمه در حضور سلاطین و اماره و بلیقه نامه دارد و ازین قبل بزرگان داران
 بسیار اند که میانی ذکر اسمای حامی لایق است که یکی را بمن نهایت دوستی و دوستی
 فصل اولی مدت سبب ال فقر سبایا این صاحبان عالیان در بیده کرمان لایق

نهایت از کاران این

سر مردم شوق زیارت عتبات عالیات عمرش در جات و دریا
 فیض صحبت عظمای احمد و در بیان کبر خاطر شد از خدمت
 و الله خبر کو ارباب طلب نصرت نمودم تکلیف تباهل در آن بلده
 فرمود چون طبعست از سکونت در آن همیشه وحشت داشت
 و دارد قبول کردم و با انواع معاذیر در خواست عفو از این
 مطلب نمودم چون الحاج و اصرار را بدرجه کمال دید سفر عتبات
 و سکونت در آنجا و در اجازه فرمود و در راه حباب شیعیان
 سینه بکزار و دو صد و ده از بخت مقدسه در خدمت بود
 بنده کان برادر بزرگوار و الا که در مروج اخوند ملا عبد الله و عاتق
 میرزا احمد و اخوند ملا صالح و میرزا ابن العابدین طیب که ذکر
 ایشان گذشت با جمعی دیگر از صالح و مومنین از آن بلده بخت
 نمودیم و کردیم ز دیده پای سوشه بدین و در آشنای راه
 بسبب مرض جرب نهایت بگذشت بعضی از دوستان
 بجهت رفع آن غسل باب کرمی که از زمین میجوشد و بوی کبر
 دارد تجویز کردند و چشمه آن فیما بین فراب و قصر شیرین قرار
 بد و فرسخ خارج از راه در وادی خطرناک واقع شده بود
 لا علاج شده با اتفاق عالیشان حاجی جهانگیر ملک که از جند
 مقدسین و بزرگان کرمان شاهان است و در آن سفر از
 جمله رفقا بود با جمعی دیگر را بخارفته غسل نمودیم و فایده کلیه
 یافتیم و در آن سفر با اتفاق بعضی لشکر فراب که اول مرد
 دوم است و در خارج راه واقع است رفتیم و آنرا قلم و خند

خیمه کیم

شب و کیم

اودا که مرحوم ابدقلیخان زنکینه خراب کرده بود بنظر عیبت دیدم
 شهر بیست آباد و امانی ان اغلب از اهل حضرت و جماعتند
 و حسن صورتی در آن بسیار است فصل ششم طبعی منازل و خطوط
 مراحل نموده و بعد از ده روز وارد دارالسلام بغداد شدیم
 و این از بلاد مشهوره است و در اول داخل حدود ایران بودیم
 و حسب الصلح سلطان صفویه متعلق بحکام روم شد هوای آنجا
 و لطافت و نزاکت دارد و شطوط جلوه که خوش گواری و
 عذوبت معروف است در وسط شهر واقع است و بر دو
 طرف آن عمارات و ابنیه عالیله بنا کرده اند قطعه که نسبت ایرانی
 واقع است بغداد و نو و آنکه بآن طرف شط است بغداد کهنه
 میگویند و حاکم آنجا و دود سلیمان پاشا که بار عایا و مزد دین
 نهایت خوش سلوک و نیکو رفتار بود و در داخل بغداد و مقر قدیر
 غلام حضرت امیر که در جنب مسجدی از مساجد عالیله واقع است
 زیارت کردم و زیارت قبر شیخ محمد بن یعقوب کلینی جامع کانی
 حدیث که در بازار قهوه فروشان قرین کعبه است مشرف شدیم
 و مقبره شیخ عبدالقادر جیلانی نیز در آن قطعه است و در خارج
 آن بمبافت یکفرسخ تقریباً قبر الوضیفه امام اعظم اهل سنت
 و جماعت افتاده است و در خارج بغداد کهنه متصل شهر قدیر
 کرخی و جنید بغدادی و جمعی دیگر از شیخ صفویه است و است
 یکفرسخ تقریباً مقبره قریش است که بسبب طوفان شدن امامان
 بهمان حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد تقی علیهما السلام

شهر بغداد

قبر قدیر غلام حضرت امیر

قبر شیخ کلینی

قبر عبدالقادر جیلانی

مقبره کرخی و جنید بغدادی

در آن ارض شریف بلده کاظمین مشهور شده است و در آنجا
 راه بغداد و این بلده طیبه بر دست چپ مسجد براس است
 که حضرت امیر ۱۲ بعد از معادوت از جناب نهران در آنجا بیدار
 راهب شریف آورده معجزات چند ظاهر فرمودند و احوال
 آن مشهور است فصل از بلده بغداد عبور کرده در
 بلده طیبه کاظمین منزل کردیم و بعینه دوسی آن دو امام شریف
 شدیم و در آنجا خدمت عالیجناب مقدس القاب سلالة
 الاطیاب عمده المحققین و زبدة المجتهدین جناب سید
 محسن ادری رسیدیم وی عالمیت کزیر و فاضلیت
 ردش غیر دور کبرش خدمت جناب سید المجتهدین سید
 محمد مهدی علیهم السلامی با استفاده مشغول شده بدرجات عالی رسید
 نهایت مقدس و صالح و زا به و متقی است و در خدمت استفاده
 نکرده ام و لکن از جمله شاخ اجازه من است چنانکه در خاتمه ذکر
 خواهد شد و با عالیجناب مقدس القاب عالم فاضل کامل سید
 بن سید شیر کفی ملاقات اتفاق افتاد وی از فضیلتی نامدار
 و نیز از تلامذه جناب سید و الا تبار قدس سره است و در خدمت
 بن محمد بن النعمان ملقب بشیخ مفید قدس سره متصل بدرج حرم مطهر
 بر دست راست واقع است و در جنب او قبر دیگر است و
 چنین بخاطر است که قبر این نویسنده است و در ضمن مقدس مرقد
 دو نفر از اولاد امام موسی است زیارت کردیم و به سمت مشرق
 آن قبر ابو یوسف شاکر ابو حنیفه افتاده است و دو قبّه و بارگاه

سید

بلده طیبه کاظمین

نقشه از زمان سید محمد

سید عبدالرشید

نقشه مصدق

رموز

در شهرت و برالن و افواه شهرت که مقبره سید مرتضی
 و سید رضی علیهما الرحمته است و لکن بے اصل است زیرا که دو سید
 بزرگوار در جای سید شهید مدفونند و گویا که قبل از نقل استخوان
 در آن مکان مدفون شده بوده اند و بحیثیت همین شرافت و از
 راه تقیه آثار قبر را در اینجا نیز برقرار داشته اند و مقبره سید
 کاظمین را با دشت جمعه حنط ارامگاه آقا محمد خان قاجار نزدیک
 کرده است و حرم و دقان و ایوان و محفل مقدس را محرم مغفور
 حاجی علیخان زندگانه سابق الملکاب تعمیر نموده بلکه محفل مقدس
 از نو احداث کرده است و سابق لب بابر که جنگ و بد وضع بود
 و اجتماع تجار عظیم الشان از امانی ایران و غیر آن در آن محفل
 که اگر همه حق الله را او کند ظاهر است که فقیر در حد و اعتبار
 باقی نخواهد ماند روزی که در بغداد تا عصر تجارت مشغول و عصر
 آمده در آن بلده طبعه میماند چند روزی در آن بلده طبعه
 بودیم و در آنجا روانه نجف اشرف از راه حله شدیم و فصل
 بعد از سه روز وارد حله شدیم و آن قصبه السبب بخوش هوا
 و وفور میوه جات و فواکه و غلات مشهور و شط فرات مجتاه
 نهری از وسط شهر جاری است و بر دو طرف آن بوی بغداد
 عمارات و ابنیه عالیه جا شده است باغات و اماکن نابرج
 دارد سابق بر این غریب بعد مجتهد و فاضل از اهل تشیع
 و آن بودند مشعل شیخ ابوالقاسم محقق صاحب شریع و علامه
 و غیره المحققین و ابن ادریس ابوالفضایل ابن طاهر و محفل

حواله سید مرتضی و سید رضی
 علیهما الرحمته
 سید کاظمین و سید محمد
 باقر

فصل

فیه تحقیق و جمعی از علماء

و یحیی بن سعید دینچه درام و غیر اینها از اعلام و مرافدان ایشان
 در آن بلده مشهور است غیر از اعلام که در نجف اشرف در
 کشک خانه دست راست مدفن است و ملا احمد اردبیلی
 مرحوم نیز در آنجا است و فخر المحققین در حدود مازندران است
 بزیارت فیور اکثری مشرف شدم و در خارج شهر مسجدی است
 که بعد از معاودت از جنگ نهر روان در آن موضع رد نمیشد
 حضرت امیر المومنین شده است و در آن مناره بود که هرگاه
 حرکت میدادند چنان حرکت میکرد که ناظران را بخواند بگوید
 میشد و در این اوقات خواب شده است یک روز در حلقه نو
 کرده روانه نجف اشرف شدیم و در آشنای راه در ستره نجی
 نجف اشرف مرقد ذی الکفل بنی رازیارت کردیم و استاد
 سید محمد بن طباطبائی نجفی میفرمود که قبر بود ابن یعقوب
 بیغم است و فصل بعد از دو روز در راه مبارک رمضان
 مطابق عدد جل لفظ غری وارد آن بلده طیبه شده در خانه
 عالیشان معالی مکانی خیر الحاج مرحوم حاج محمد رحیم سیک بنی الدکر
 شوهر خاله ماحده منزل کردیم و زیارت عتقه عالییه که نهایت
 امل بود رسیدیم عجیب اس و در شکاهی دیدیم که حسب احوال
 نادر شده افش مرحوم مهدی قلی خان بیکدلی جدایی این فقره
 بر ما کرده است و بان سگوه و مرغوبی سایر روایات نیز گفته
 ساخته شد و تحقیق مشهود مقدس رضوی اگر چه آن نیز در
 بسیاری دارد و لکن اغلب بیوقع اتفاق افتاده است اصل

قید شده و ملا احمد اردبیلی

شمس

مرقد ذی الکفل

ورود نجف اشرف

صحن و هم حضرت امیر اثنان صفویه ساخته اند و فواره
 فیه مطهره و ابوالی کلدرسته را حلال نموده و در سنه یک هزار و
 یکصد و پنجاه و هفت هجری با تمام رسیده و تا بحال فیه
 روز اول بابشکوه و رونق تمام است و بادشاه و خزان
 اقا محمد خان قاجار صرح مبارک را از آنقره در سنه یک هزار و
 دوصد و شش هجری بنا فرموده است و لکن کارکنان
 خیانت کرده اند که آثار خرابی در آن بیژودی ظاهر شد
 الفصه در آن بلده طیبه در دهم هجری ماه در شب غیور روز
 صبه مرضیه خاله محترمه را نکاح نمودم و عالیجناب
 مستغنی اللقب برادر نامدار دام فضله العالی اتفاق
 عالیجناب میرزا احمد و اخوند ملا صالح و حاج محمد جعفر
 و جمعی دیگر از دوستان بجهت روانه شدن بسمت مکه
 معظمه بکربلای معلی رفتند که از آنجا بغداد رفته از راه مکه
 رفته بایستادن در آن بلده توقف کردم از اتفاقات
 رفتن براه شام میشد معاودت بنجف اشرف کردند
 و در نیم شهر ذیقعده الحرام از راه جبل روانه شدند و در
 بستم ماه صفر معاودت کردند بمجمله از برکت ان اماکن مقدسه
 دل بردم که داشتم بر طرف شد و محمد و اشوق مغربی
 بمباحنه و مطالعه بهم رسید کتاب معالم الاصول باینهاست
 استلال در خدمت عالیجناب مقدس القاب فاضل
 مقدس معذیل و پزاید عابد جلیل اخوند ملا محمد اسماعیل یزد

نکاح صبیحه خانم

۲

رفتن برادر نامدار با رفقای و
 سکه و طعمه

که از جمله ارشد تلامذه سید المجتهدین استادی مرحوم سید محمد
سیدی طباطبائی نجفی بود شروع کردم و همان مقام را در
خدمت فاضل عالم کامل شیخ مهدی مشهور بکتابت می‌دیدم
و افادات ایشان را با آنچه بنی‌طریقه سید بنوع حاشیه بر آن کتاب
می‌نوشتیم نامت ششماه تا بحث او امر دوازدهی خواندم و بعد
کتاب وافیة فاضل مقدس ملا عبدالقدوسی را در خدمت فاضل
میرعلی سابق الذکر خواندم و در آنوقت شروع کردم نوشتن
کتاب در لاغریه و چهار مجلد و فریب بجهل و بجهل از دست
نوشته شد و لکن الی الان از سودایاض نمانده است امید
که جناب مبارک توفیق متقیه و انعام آن کرامت فرماید و در این اثنا
بخدمت جناب سید بنی‌الانفاب نیز حاضر می‌شدم و بیشتر آنکه
خلف از خدمت ایشان جناب آقا سید محمد ضا و جمعی دیگر از طلاب
زبدۃ الاصول شیخ بهائی و منظومه الجناب را که در دفعه تالیف
میفرمود استفاده میکردم و الجناب را با این فقیر شفقت پیرانه
بودی که قلم از اظهار آن بجز معترفیست و در ایام زیارت
مخصوصه کربلای معلی با اتفاق خود میردند مجلد در آن اوان
دل را عجب رفته و سینه را عجب شرمای بود اغلب اوقات تالیف
در مطالعه و نوشتن بودم و اضلا از آن منزه نمی‌شدم و اکثر
لیالی جمعه را با اتفاق طلاب در مسجد کوفه عبادت مشغول
بودم و مسجد سید و صومعه و زیدیه مسجد خانه و زیارت
قبر جمیل ابن زیاد که میان مسجد خانه و حنفی کوفه بر دست راست

واقع است و قبر منتم نماز که فیما بین خندق و مسجد کوفه بر جنب راست است
 و قبر مسلم ابن عقیل و ثانی بن عروه که متصل به دیوار شرقی مسجد کوفه است
 میرفتیم و هرگاه دول بالافه ده کی حاصل میشد بزیارت اهل ثور و دوم
 حضرت صاحب و قبر بود و صلح که در راهی السلام در خارج قلعه
 مبارکه واقعند مشرف میشدیم به الغورث طی و انباط طی حاصل میشد
 که ظلم و دوزبان از بیان آن عاجز است و در کوفه قبر است که بقبر
 یونس نجی شهرت است و لکن در حقیقت آن تامل است و در
 جنب آن مسجد شریفی است و نام آن بحاطه نیست بملازم آن
 ملیده شریفه سرگرم تحصیل و کسب عادات بودیم و در آن اولی
 جناب آقا سید محمد رضا با همشیره مکرمه اش که زوجه عالیجناب
 مقدس القاب آقا سید محمد محمد زاده سابق الذکر است بمکه
 معظمه رفتند و هنوز مجاورت نگذرد بودند که در کوفه بمکه
 و دود و دوازده بجای سید مرحوم بجوار رحمت ایندی است
 و عالیجاه محمد بنی خان که از جانب پادشاه حجه عالم بنایه رفتار
 بکلمته آمده بود در تاریخ فوت آن مرحوم گفت از عیال محمد
 ال محمد آه در روز عزای آن سرور علمای کبار در آن ملیده طینه
 آثار محشر هویدا شد بطلب اشک از دیده پیر و جوان جاری
 و اعلی و ادانی در کجا و بمقراری بودند حضاره آن دین بنایه
 باناله و آه برداشتند و در صحن مقدس مرحمت و غفران بنایه
 علامه زمان میرزا محمد شهرستانی طباطبائی با عامه مومنین
 بر او نماز کردند و در مسجد طوسی در محله که بجای مدفن خود مشخص

و قاتل سید محمد سید عالیجناب
 و احوال او از آن جناب

فرموده بود دفن نمودند ثمرة الله بغير ان تمام شعر او ادا باشد
 مرثی غزاکند و البته صد مرتبه شد باشد و حق آن است
 که بجا محبت و شخص در عین آن بزرگوار دیده و درین ملک
 که دیده است و فریادهای بسیار باید که چون او بصره و بخارا
 از آن محروم کتاب مدونی باقی نمود الا قدری از طهارت
 و صلوة و منظر و قریب بشش هزار مرتبه شرح و اقیه
 الاصول و رساله حج که در ایام حیاتش مدون شده بود و لکن
 مسایل بسیار متفرقه از کلاک بدایع افکارش ظاهر شد و بعد از
 وفات آنجناب بعضی از تلامذه اش مسایل فقهیه را جمع و مرتب
 نموده بکتاب مصابح مومنون کردند و مسایل اصولیه را نیز مدون
 کردند و مسایل متفرقه از حوائی و غیره را را مجموعه ساختند و اولاد
 ایشان منحصراً در جناب فضایل مآب زبدة اللطایب نقاوة
 اللجناب آقا سید رضا و همیره او است و بعد از وفات آنجناب
 بچند ماه جناب آقا سید رضا و همیره که فرموده اش باتفاق علیهما
 عذرة المجتهدین جناب میرزا ابوالقاسم جابلقی و سایر محتاج
 از که معاودت کردند بجملا در آن بلده طبع بودم که جناب ز
 بادشاه عجمه جنبت ارامگاه آقا میرزاخان قاجار را که در قلع
 شیش بعد از تسبیح آن بعد از چند نفر از نمک بخرامان از صنف
 پیش خدمت و فرستادن در راه ذی الحجة الحرام از سنده کز
 و دو صد و یازده یجری کشته شده بود حسب الحکم بادشاه عجمه
 کینه تنه حضرت ظل الله که بر او زاده و وارث تخت و کلاه

نقل شد و بجا آقا محمد خان قاجار
 بخت اشرف و تاج قوت او

بعد از فوت مرحوم سید بزبان قلیلی بآن مبدء شریفه نقل کردند
 و در روانی پشت سر حرم مطهر در حجره که متصل بباب الرحمه
 دفن کردند و بیک قطعه سنگ مرمر مصفای منقش بر او نصب
 کردند بحمد سر کرم در سن و بیست و نالیف بودم که از حضور و لایزال
 خطی رسید مشتمل بر طلب استخاره بکلام السکروم این آیه شریفه
 برآمد و آن مجاهد اکمل علی بن تشرک بنی مالک بن کلبه علم
 فلا تطعهما انما بحسبه بوالد فوتم و معذرت خواستم و فرمود
 فرموده اجازت توقف دادند چون مدت سه سال تقریباً
 ایام مفارقت بطول کشید بجهت دریافت فیض خدمتش
 بکربان شایان معاودت کردم مدت یکماه توقف کرده مرا
 نمودم و در خدمت جناب ستیاب علی القابلی الحیدری
 و زید ابی الدقیق و عمده المحققین استادی جناب شیخ
 محمد جعفر نجفی با استفاده کتاب استبصار و شرح قواعد عدله
 که خود تالیف میفرمودند مشغول شدم و از حصار آن مجلس
 شریف بود و عالیجناب آقا سید رضا بابی الذکر و
 آقا محمد تقی خالمراده من و میرزا رحیم خلف میرزا تقی قاضی
 تبریزی و سید ابوالقاسم معروف سید میرزا خلف آقا سید
 بنهاوندی و شیخ موسی خلف جناب شیخ و شیخ محمد علی اعظمی و
 شیخ محمد بن شیخ صادق آقا محمد علی عطف مرحوم مغفور آقا باقر
 هزارجریبی و آقا محمد بن آقا جمال و غیر ایشان که هر یک از محققان
 نامدار و علما، فضیلت شمارند و در این اثنا اوازه آمدن مسافه

همگان از فقیر و سید
 حاج شیخ جعفر و اسرار علی

فضیلت در نگاه جماعت و با بی غش و فتوری در دلها مجاورین
 انداخت مدت چهار ماه را در شبها بقلعه مبارکه میفرستیم و با فتح
 بکشیات حفاظت مشغول میشدیم جناب استادی جناب شیخ باجم
 طلبه عرب در سمت خود میبودند و من با جماعت طلبه عجم
 در مقام زین العابدین که در جنب صغیر صفایست و چهل و پنج
 سندید شد و زنان را طافت تحمل آن بود و صبیحه خانه با ولدین
 و اخوین خود بکربلای معلی رفتند و من در نجف اشرف ماندم
 و بعد از رفع خوف معاودت کردند و فرزندای محمد باقر در آن شهر
 در کربلا فوت شد و از جمیع علماء و اعلام و مجاورین آن ارض اقدس
 بود و عالیجناب مقدس القاب نجته المجهدين مرحوم شیخ محمد بن
 یوسف و عالیجناب فضایل اب مرحوم شیخ علی فراهی و عالیجناب
 عالم مقدس غمده الدقیقین اخوند ملا اسد الله در فونی دانا و شهادت
 جناب شیخ جنیدی در خدمت من استفاده مشغول بودم و دیگر عالیجناب
 سلطنة الاطیاب سید جواد عالی و عالیجناب فضیلت ماب شیخ قاسم
 بن محی الدین و عالیجناب مقید القاب زاهد فاضل عالم عابد صالح الصغیر
 شیخ حسین بن نجف علی و غیر ایشان از علماء و نامداران و فضلاء و فضایل
 شعرا که علم از ذکر مراتب فضل و کمال و محامد و صفات و جلال و کبریا
 بجز معصومینست همه را با این فقیر نهایت محبت و دواد و غایت
 دوستی و اتحاد بود و حکام آن مکتبه بود و غالباً آن معلی مکان ملا محمد
 مریم صبیح جلدی ایستاده مبارکه نیز منصرف بود و و ما منشی نهایت
 دوستی و انس بود و در آشنای مجاورت آن ارض اقدس کمر بعبه بوسی

شیخ محمد بن شیخ یوسف

اخوند ملا اسد

سید جواد عالی

شیخ قاسم بن محی الدین

شیخ حسین بن نجف علی

ملا محمد کلید دار

خامس آل مشرف منبندم و بنزادیت عمکیرین در سرمن رای محترم
 و در سنه یک هزار و دویصد و پانزده برادر نامدار و اللاتبار معالی
 و متعلقان بعبادت عالیات مشرف شدند و چند ماه در کربلا علی
 توقف کردند در آن اوان عالیجناب مقدس انعام فیض یار است
 سلامه الاطباء عمده المحققین و زبده المدققین ملاذ فقرا
 و ملای و صغفا مرحوم مغفور میرزا محمد مهدی شهرستانی طاب ثراه
 در آن ارض آبدیس رحمت ابنزی پیوست و خاکی صفتش هم
 و کما عالمیان نشست خازه او را با ناله و آه در الوان پش روی
 شهید اسعد او در رونق شریف مدفون گردید بعد از آنکه
 بقدر آنکه و حلیله جلیله ان برادر و اللاتبار والده نور چشمی اقامه
 نیز رحمت ابنزی و اصل شد و خود نیز رنجور و علیل شد و لا علاج
 غریبت معاودت بکوان شایان فرمود و این فقره را نیز شوق
 دریافت فیض حضور و الله ماجد کربان گیر شد در بلده کاهن
 باین طحی شده با لقای روانه سمت مقصود شدیم و بعد از
 یک دو ماه از خدمتش استندال معاودت نمودم فرمودند که تا
 ماه رجب توقف باید کرد و مکرر میفرمود که در ماه رجب بی عظمیه
 باین شهر روی داد و خواهد شد و در اوایل ان ماه مرض بزرگم
 عارض ذات افتد گشش شد و بالاخره مرض اسهال عارض گشت
 برادر نامدار عالیجناب را دمی بر امور ات خود و در وقت
 در وقت زوال در بوم جمعه که با عقیقه معیت مطایع بود حال
 انجناب زیاده منقلب در آن حال مشغول بود ای عزیز صبه :

وفات بنابر خبر از محمد مهدی
 قدس

وفات والده نور چشمی
 اقامه

ظهیرین شدند و در او آخر نماز بر حجت ایروانی بیست و چهار مصیبت مثل
 علیان نشست و چنانکه سقی و کرامت در آن بلده مدقون شد
 طاب العترة و جعل الجنة مثواه بعد از صد و در این سال عظمی
 اراده معاودت بنجف اشرف کردم برادران را مدافع فرمود و حب
 الاطاعت توقف کردم و مطالع و مباحثه رسمی شغال شدم و اصله
 باطرا بل توقف و سکونت در آن بلده نمشد و بحجت کشیت
 امورات دختر خیر الحاج حاجی همت الله ساکن آن شهر را که و
 نور چشمی محمد ابراهیم است نکاح کردم درین آوان خبر استبدلی حجت
 و ابی بکر طبع علی و فضل و غارت آن بلده طبعه رسید و مجمل آن حال
 آنست که مقدسین و امانی آن بلده در سنه یک هزار و دویست و نوزده
 بحجت زیارت عبدعزیز عتبه بوسی حضرت امیر المومنین علیه السلام
 بنجف اشرف رفتند و در آن شهر انقدری از مردان مجتمع بودند
 سعودنا مسعود چون بر این معنی مطلع شد بران بلده طبعه بخون
 آورده در ماه ذی الحجه الحرام در یوم عبدعزیز که مردم بطنیه زیارت
 و عبد شغول بودند فلان را محاصره کرد و بحجت قتل مردم و کمی سامان
 و مسالده عراقی ناصبی حاکم الحاق مقاومت نتوانستند نمود و مردم
 شدند پس با ضلالت در ستگاه دروازه حصار را شکسته و از
 اطراف دیگر نیز داخل شهر شده شروع بقتل و تهنیه کردند و
 تقریباً سه هزار کس از مقدسین و مجاورین و زواران بدرجه شهادت
 رسیدند و جمعی بسیار را بجهت مبارکه و حرم محترم خامس الی عباد و سرور
 مظلومان و جوانهای مجاوران رسانیدند و در وقت زوال بدون

در ساله سیاحت و ابی

باعث و بیب طبری از شهر نسبت موطن خود که در عید است رفتند
 و مومنان بحکم القدر مالا بطاق من بیان الرسلین باطراف و فرار نمودند
 چو سخن با نیا رسیدند به اینست که فی الجمله مذاهب اینجاست
 ضاله را یکی از ایشان ناید بد آنکه شیخ عبد الوهاب نامی که در اعتدال
 و اقربان خود بنشیند و ذکا معروف بود علم فقه اهل سنت و جماعت
 تحصیل کرده مراتب عقیده را نیز در اصحابان از علای نامداران شفا
 نموده بود و از آنجا بدین طریق آن از محالات بگذراند مدعی این
 ملت و مذمت و در فقه و احکام طریقه حنبلی و در اصول بسیار
 از عقاید ما برای خود آنچه سخن آمدی گفته و مردم را بان دعوت
 کردی از آنجمله آنست که جمیع فرق اسلام با چون یهود و نصاری
 و سایر اصناف کفار مشرک و کافر و در زمره عبده اضماع محسوب است
 و میگفت که مسلمانان تقییم و توفیری که بقبر مطهر رسید پس و غیر زبور
 انجیم اظهار و بقیاع اولیا و جیشدان چون ابو حنیفه و شیخ
 محمد القادر و اعتدال ایشان کنند و در حکام سخن با آنها
 توسل جویند و آنجا مطالب دنیوی و اخروی را از ایشان
 میمانند و در مقابل قبور سجده کنند و چهره نیاز بجا نمایند
 در حقیقت بت پرستی است زیرا که عبده اضماع نیز اینها را
 خدا نکونند بلکه شفعا و وسایط خواهند بوسید آنها مستغنی
 خود را از درگاه باری مسئلت کنند و چنین است حال
 یهود و نصاری که تصاویر را عبادت و سجده کنند پس همه
 این فرق در حقیقت و اجداند و اینها علم بقتل و نه جمیع

بیان مذاهب عجم و کلمه

آنها کرده همه را واجب القتل و هم شرک صید اند و گویند که رسول
و انبیاء و همچنین خلفاء و علماء ما و اوصیه بودند در قبول کردن
احکام مطاع بودند بتبلیغ احکام را کردند و رفتند و حال احکام
در میان ما هست باینکه باید با آنها عمل کنیم و از کسی بدین اذن
خدائی شفاعت میسر نیست پس باید التماس کرد که خدا محمد را دیگر
شفیع ماکند و در خطا بابت کسی را بجز نام خبری نگویند و بشد
و قاف او شیخ نگویند و بسبب نگویند و تعظیم در مجالس خاصه برای
رئیس خود نکنند و بجز ذات باری کسی را واجب التعظیم
ندانند و مجلس محبی از قبیلہ عوام متابعت او کردند و در حد و
بج صاحب اواز شد و عبد الغفری نامی از بزرگان عرب که در
اطاعت او در آورده مروج مذهب او گردید و در رواج
دادن این مذهب کوشید و تمام حدود بخد و لحی و طفیف
و بر عیان تا قریب بجزیه و حدیده و یمن و شام و ناسه فرسخی
بخف اشرف و غیره جدا و قهر او و خفا و طمع امتدین بدین شد
و مکر غلبه او بر قس سلطان روم و بادشاه عجم رسید که متوجه
دفع او نشد تا آنکه در این اوقات نهایت قوت پهنیده
زیاده از دولت کسب راه بر او جمع شده است و مطلقان
مواجب نمیداد بلکه هر وقت که غرمتی سمته کند فرمان
بطواریف اعز اب و لید و هر قدر مسیله خواهد طلبید از او
و راهل از خود برداشته بخد متش حاضر میشود اگر فرج کردند از
غنائم حصده می یابند و اگر کشته شدند معتقد اند که دیگر داخل

بهشت خواهند شد و بعد از فوت او متکفل احوال اهل و عیال
 او میشود و از زکوة بحیث آنها حصه قرار میدهد و از اطراف مردم
 زکوة اموال خود را حاکم کرده بمقرر بابتش که در عیبه است
 و از غنائم خمس بحیث خود برسد ببرد و باقی را فقما بین مسکین
 میکند و در متابعت شریعت خود نهایت مستحکم است حتی اگر
 فقیری خواسته بجهت سرافقه بخواهد حاکم شرع برود و مطلقاً
 امتناع نکند و حاکم نیز میان او و آن فقیر علی السویه حکم را جاری
 نماید و زودی و افایع خواستش در حدودش معدوم است همانکه
 بانگ مودن بلند شد تمام دریا جریب رسید و شوق کمال داشت
 شوند و کمال حیا تا که ملاحد را حاضر شد او را غریز کند عبد الغیر
 بعد از آنکه کمال کشته شد و سوار بر او نیز مسموح شد که در این
 اوقات بدر گرفت و عبد الله بن عمر او صاحب شد و بهشت
 بعضی از رسایل عبد الوهاب که در غفاید نوشته بود بحیثیه است
 میشود که مطالعه کنندگان بر بطلان آن مطلع شوند چه الله عز و جل
 اعلم حکم الله ان الخیف مله ابراهیم لا یقبل الله محاصراً
 للملکین و یدلک امر الله جمیع الناس بطلعه له کمال الله
 تعلق و ملحقه الجن و الانس لا یعیب و لا فاد اعرت
 ان الله خلق للعباد للعبادة فاعلم ان العباد لا یسمی
 الامع التوحید کما ان الصلوة لا تسمی صلوة الا مع الطهارة
 فاذا دخل المشرک فی العبادة فسدت کماله و فسد ادا دل
 فی الطهارة کما قال الله تعالی فی التوبة ما کان للمشركي

حجت رساله که عالم خافه و عیالی
 و زبان تکلیف مایل نوشت

لمن يعمره مساجد الله شاهدين على أنفسهم بالكفر اولئك حبطت
 اعمالهم وهي التارخالدون فمن دعى غير الله طالبا منه ما لا
 يقدر عليه الا الله من جلبيل ودفع ضرره فقد اشرك في الصلوة
 كما قال الله تعالى في الاحقاف ومن اضل ممن يدعى من دونه الله من
 يستجيب له الى يوم القيامة وهم عن دعائهم غافلون ولذا حشر
 الناس كانوا اعداء وكانوا اعباء دعهما كافرين وقال الله تعالى في
 المائدة والذين تدعون من دونه ما يكون من طمير لان تدعوهم
 ان يسمعون دعائهم ولو سمعوا ما استجابوا اليك وهو للقيامة بغيرهم
 بشركهم ولا يثبت مثل خبير فاخبر ببارك الله تعالى ان دعاء
 غير الله شرك فمن قال يا يهوى الله او يابن عباس او يا عبد الله
 زاعما انه ياتي حاجتي الله وهو شفعه عنده ووسيلة اليه فهو
 المشرك الذي يهدم دمه وماله كالا ان يتوب من ذلك وكذا
 الذين يجاؤون غير الله او قول كل غير الله او جاب غير الله فيما
 لا يقدر عليه الا الله فهو ايضا مشرك وما ذكرنا من انواع الشرك
 هو الذي قال الله تعالى فيه في المائدة ان الله لا يغفر ان يشرك
 به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 العرب به وامرهم باخلاص العباداة كلها لله تعالى وتطهير
 سمعته اربعة قواعدا ذكرها الله تعالى في كتابه اولها ان تعلم
 ان الكفار الذين قال محمد رسول الله يقرن ان الله هو الخالق
 الوهاب الحي الميت المداوي جميع الامور والدايل على ذلك قوله تعالى
 في سورة يونس وعندها في من في السموات والارض امن

ان كان من دونه الله او الخالق الخ

السمع والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي
ومن يدبر الامر فسيقولون الله قل افلا تتقون قل من رب السموات
السبع ورب العرش العظيم سيقولون الله قل افلا تتقون قل من
بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون سيقولون
الله قل فاني استخرون اقرء انه قد جئوا الى غير الله يدعون من دونه
ادعرت هذه فاعرف القاعدة الثانية وهي انهم يقولون ان ربنا
اليهم لا يطلب الشفاعة عند الله نريد من الله ان يشفعهم ولكن
شفاعتهم والدليل على ذلك قوله تعالى في سورة يونس وغيرها
ويعبدون من دونه ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء
شفعوا بنا عند الله قل اني اشد اعلم السماوات والارض اني
سبحانه وتعالى عما يشركون وقال الله تعالى والذين اتخذوا من دونه
اولياء ما نعبدهم ولا يقرئوا الى الله نزلني ان الله يحكم بينهم فيما هم
فيه مختلفون ان الله لا يهديهم من هو كاذب فاراد اعرفت هذه
فاعرف القاعدة الثالثة وهي ان منهم من طلب الشفاعة من غير
و منهم من تبرء من الاصنام وتعلق على الصالحين مثل عيسى و
والله الملك والدليل على ذلك قوله تعالى في سورة اهل البيت الذين
يدعون يتبعونهم الى يوم الدين الوسيطة انهم اقرب ويرجون رحمة ربهم
عذابه ان عذاب ربك كان محذورا ورسول الله لم يفرق بين من
عبد الاصنام وبين من عبد الصالحين بل افر لكل قاطعة حتى جعل الذين
كله فاعرفت هذه فاعرف القاعدة الرابعة وهي انهم يخافون الله

و الشهد ابد و ينسبون ضامير كرون والدليل عليه قوله تعالى في العنكبوت
 فلما ارادوا ان يهلكوا الله جل جلاله مجاهدين له الذين فلما نجاهم الى البر اذ
 يشركون واهل زماننا يخلصون الدعا في الشهد ابد لعن الله فاعدا
 عرفت هذه فاعرف العايدة الخامسة وهي افي المشركين في زمان
 النبي اخف شر كما من عقلا و مشركين زماننا الذين اوفوا بعهدهم
 الدعا في الشهد ابد لعن الله فاعرف عرفت هذه فاعرف العايدة السادسة
 وهي افي المشركين في زمان النبي اخف شر كما من عقلا و مشركين زماننا
 لان اولئك يخلصون الله في الشهد ابد هو لا يريدون مشايخهم
 في الشهد ابد والرجاء والله اعلم بالصواب تمام شد رساله ختمه و عمره
 مطلب اول الشهد ابد ان تقطع قلبه و قبور مطهره هر يك از ائمه معصومين ع
 و استدعاي شفاعت از ائمه ان چنانكه عادت شيعيان است و از مثل
 شيخ عبدالقادر و امام اعظم و نحو چنانكه بر شيعه كفو و شركت مثل ائمه
 مثل ائمه كفو و شيعه شفاعت از اصنام ميكردند و جناب باري تعالى
 ما بين سبب تكفير ائمه ان فرموده است و لا ينكلمهم فرد و است بچند وجه
 كه اين رساله محل ذكر آنها نهيست و بعنوان اجمال بر بصيل الزام ميگويم
 كه از اين قرار سجده ملايكه با دم و سجده يعقوب و اولاد او يوسف
 بلکه طاعت يك معظمه و سجده سبب او نيز كفو خواهد بود و اگر كوفه يك اسباب
 حسب الحكم الهي بوده است و ايند كفو نهيست ما نيز گوئيم كه تقطع قلب
 و قبور مطهرات سادات امام نيز حسب الحكم است چنانكه در اخبار
 صحيحه از ائمه اطهار ع رسيد و است پس بايد سخن در حيت كلام
 ائمه ان كه هو و اين مرحله است علمه كه در كتب اصوليه انبات شده

جواب از شيعه ائمه

و میگوئیم که چنانچه استشفاع و استمداد از ارواح مطهرات در اجاب
 دارد و میتوانست و جناب ریغالی این استراحت داده است
 که هر کس را خواهند تفاوت کنند پس محال باید در محبت قول حضرت ائمه
 معصومین ۴ سخن کنند و بر فرض ثبوت آن چنانکه عقیده ما
 هیچ یک از مراحلی مذکور بر ما لازم نیاید اصل آنکه ایشان در دفع
 کردن باطل و بی منفعت و در باره اصنام حکم از جانب حضرت
 سبحان صادر نبود بلکه از آن منع کرده بودند و دلالت این بر این
 و توفیر میکرده اند و لهذا این استراحتی فرموده است و ما در فهم
 و تعظیم سادات انام اطاعت خدا را منظور داریم چنانکه ملائکه
 در سجده ادم ۴ و عباد در سجده بمکه معظمه منظور دارند نه آنکه عباد
 آنها را منظور داریم چنانکه کفار در عبادت اصنام داشته اند
 و این ملائکین بجهت همین اعتقاد است که تمام اوقات خود را صرف
 ندیدند بجز قیام مطهره میدارند چنانکه در این اوقات قبله ائمه
 بقیع را نیز عزاب کرده اند و قیام حضرت رسول ۴ را نیز قدری از مالک
 این عزاب نموده اند و در مکه معظمه مدینه منوره خبری از قیام
 صحیح نگذاشته اند بخلاف کربلا که آن خبری است باقی این خبر
 خامس ال عباد در عشر اول شهر محرم الحرام رسیدن نهایت اضطراب
 و تشویش حاصل شد و در یازدهم انما بجهت حرکت دایم عیال
 از نجف اشرف روانه عقیبات شدند و در بیستم معلوم معاودت در
 کاروان سرای که واقع است میان کربلا و نجف و استادی
 جناب سید المجتهدین باوخت بنای او شده اند و تمام اجاب

حرکت دایم عیال از عقیبات باوخت

میشهرت رفقا را چون از رفتن بکرطلبی معلی خوف بود را
کردند که بجای رفته از آنجا بفرار و بروند و این فقیر را شوق
عقبه بوسه ان سرور نام زاده از حد بود پس بنا بر اینکار
بنادیم این آیه شریفه آمد رب الی اسکننت من ذریعتی بواج
عبر فی فرج عند بیتک المحرم فلجعل الی قد من الناس
نهی الیه وانه ان بلده شریفه شدیم زیارت کرده بکاین
رفتیم و عیال را در آنجا گذاشته بجهت دریافت فیض زیارت
اربعین با اتفاق عالیجناب فضایل باب جناب میرزا محمد
خلف ارشد غفران باب جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی
و جمعی دیگر باز غایبیم ان بلده شریفه شدیم و در آنجا بجهت
استادی جناب شیخ جعفر بابی اللقب که نسبت کرده
مقر جماعت خرا اعلی است فرار کرده بودند و بجهت زیارت
باب بلده مشرف شده بود رسیدیم در هنگام رخصت بسیار
کرستند و بران اجتماع طلاب و اصحاب فضیلت و کمال که
در مجلسش نفس میبرد بود و بسبب این سانحه متفرق ایجاب
و بر برگشتن که احوال موافقین ناسف بسیار خوردند و اجازه
نوشته باین فقیر عنایت کردند و جناب مستغنی اللقب
میر سید علی بابی اللقب نیز مرا باین سعادت مشرف
فرمودند و چون ببلده کاظمین رسیدیم جناب فضیلت
سلامه اللطیف بکسید محسن بابی اللقب نیز در آن اوج
اجازه نوشته مرحمت فرمودند همیشه مکرر در کاظمین

در الموضعین قسم

فرمود و من با خیال بر یافت اخوند ملا شریف که نامش بابا
بر این ذکر شد ببلده کرمانستان رفیق و چند نایب را در آن
بلده توقف نمودم چون همیشه اوقات خاطر مایل میگشت
در آن بلده نبود و نیست خیال را که داشته خود روانه آنجا
فردم قصه سبل دارالمؤمنین شهرت از بلده و در آن
روایت و محدثین و مقدسین و اولاد انیم طاهرین بسیار جمع
بوده اند و قبور اغلب آنها در آنجا است و قبل ازین بنهایت
معمور بوده است و حال تنقیر آنکه از زمین آب پوشیده بوده
اغلب عمارات آنجا تخریب شده است و زیاده از دو هزار خانه
در آن بنظر نمی آید حضرت فاطمه معصومه خواهر حضرت امام رضا
و علی بن جعفر و تنبیه بنجاه امام زاده و ضرب بسیار شده
از روایت و محدثین چون ذکر بیان آدم و علی بن بابویه و امثالهما را
در آنجا زیارت کردم و در خارج شهر ابی جابر است شوره و گلی
چون چند روز توقف شود شهری بمان معلوم میشود خورده و
و انچه در آن بنهایت تکلف میشود و اغلب مردم آنجا
تنگدل و تنگی دست اند و در آن آوان از جانب مادر شاه
عالم بنه قبه مبارکه حضرت فاطمه معصومه را تزیین میکنند
و در کعبه بسیار عالی و در جنب محسن مقدس میباشد خفته ضرب
با تمام بود در حال ورود در خانه عالیجناب مقدس القاب علی
نهای زبده المحققین و عمده المجتهدین جناب میرزا ابوالفتح
چابلقی دلم فاضله تشریف کردم و بعد از سه روز در خانه عمر

فصل باب

واقع است و نهایت خوش آب و هوا است عالیجناب علی بن ابی طالب
 فضایل باب آقا سید حسین که از جمله شکر دان مردم و والدین است
 سید المجتهدین است و نهایت مقدس است صاحب فضل و قیام
 با جمعی استقبال کردند در خوانه ایشان منزل کردم و بعد از آن روز
 روانه بلده کرمان شادمان شدم جناب آقای شیخ المجتهدین
 باراده سفر ایران باین بلده تشریف داشت بدین منزل رسیدم
 و بعد از چند ماه با اتفاق نور چشمی آقا محمود و عالیجناب فضل باب
 آخوند ملا عباس علی و شیخ آبراهیم و ملا شریف و آقا عبد العلی
 عموزاده و جمعی از طلاب عیالات عالیات عرش در غایت
 رفتم و چندی بعد بحضرت اشرف توقف کردم و بسبب بیادنی
 دیون و برکتی احوال غنیمت سفه هندی نمودم و با اتفاق آخوند
 ملا شریف بغداد رفتم از اتفاقات عالیجاه مهدی خان کاکر
 که نامش سبب ذکر شد و جمعی دیگر از اعره کرمان شادمان در دست
 عالیجاه معالی جایگاه میرزا موسی منجم باشند که بحضرت نقل نفس علیا
 والد جایگاه مقدر مکرر مهند علیا والد ماجد و پادشاه جمجاه
 از دار السلطنت طهران بحضرت اشرف رفته بغداد معاودت
 کرده بودند در هدیه کاظمین بامن ملاقات کردند چون از قصد من
 اطلاع یافتند بالناس تمام مانع شدند قبول کردم و با اتفاق ایشان
 بکرمان شادمان معاودت کردم و بعد از چند ماه در یوم شنبه
 پنجم شمس در آن روز در سه یلزار در حدود نوزده بجزی بغرم
 تشریف فرستادم امام ناصر علی بن موسی المروغی

غنیمت عیالات عالیجاه مهدی

از این بلده مهاجرت کرده و بعد از پنج روز وارد بلده همدان
 شدند و آن شهر است از توابع قلمرو علی شاه قزلباش
 بکوه الوند که بخوبی آب و هوا و کثرت انواع کلبه و ریاحین و کوه
 واقع است و کم خوانه است که چشمه آب خوشگوار در آن جاری
 نباشد و این جناب مستغنی اللغات هم ولایت این جناب آقا
 عبدالحمید بن دام طلمه باغیال در آن بلده تشریف داشتند در
 دولتی که ایشان منزل کرده و علماء و اخوه و مومنین بملکات
 و بعمارت چند روز بنده گان و اللغات شریک مکان غره بامره
 دولت و سلطنت شاه بنده بلده اراده واجب التعظیم
 این اورا قند حکم جهان مطاع عالم مطیع سلطانی بحسب
 تمثیل امور درستان و رونق افروزی آن بلده شدند
 با اتفاق بنده مکان عمومی ام رفتم نهایت
 اعزاز و احترام را منظور نمود و الحقیقی تعالی ذی بوسه
 الدین و سخی و شجاع و دلور بافتش تمام اوقات را بخدمت
 سرکتاب و تواریخ میرانست و در رعیت پروری و رفیع
 فرو نمیکند داشت و تمام رعایا از سکنه قزوین که مقرر حکومت
 آن و الا حاکم است و غیر اینها همه که دعا گو و دروختخواه اوید
 مشغول که در این سنوات حسب الکمل سلطانی علی پاشا
 حاکم بغداد را که شاهی داده عبدالرحمن پاشا را که حکومت
 قزاقان را منصوب نموده است حکومت تمام قزوین را

بلده همدان

شاهزاده علی محمد بن
 قاجار و امیر

دو نرسنان و نرسنان دهنه دار و دهنه نرسنان تعلق یافته است و حکام
 در اطراف محسن فرموده بفرموده بدولت ملکه کرمان شادمان را مقرر نمود
 و استقرار فرموده بر عتبت برودنی مشغولند بفرموده استقامت عالی و طبعه عالی
 و از مقرران و امراء عالیشان ان سرکار بود و عالیه شکر است و در شکر است
 خاندان رسالت و علم با اخلاص شاه و ولایت خاندان جان کرمی
 که بمن افاضت هدیه علم و کرامت و الیاده این فقیر خلافت شکر است
 خود را طریقه اهل سنن دست برداشته و مذمتی نماند و عشره را
 نموده و بر انبیا بیت مقدس و درین راه علم و تقدس شعار
 بر بردستان روف و مهربان دیدم با منش و ملک طلقا دوستی
 تمام حاصل شد و از علمای اعظم ان شهر بود و عالیه محلی و عالیه
 سلطه الاطیاب میرزا ابوطالب فاضل بجهت و علم و درین شهر
 بسی دارسته و بسیار پخته و کرم و دل و منصب و تمام حضرت بود
 شنیدم که بر حجت این روی بود و تقدس و استقامت و دریک عالیه
 محلی القاب اقا عبدالرشید نهایت متواضع و خسته اخلاق است
 و دریک عالیه مقدس القاب فاضل عامل ان محسن خلف از جمله فاضل
 مقدس صالح مرحمت و غفران پناه افاضت طالب شرافت صاحب فهم سلیم
 و طبع مستقیم است همه را بمن نمود و الفت تمام بود و بعضی دیگر
 از علما بودند که بجهت انهام تصحیف بالاثان ان الس حاصل نشد و حکام
 آن ملکه بود و عالیه محلی را کجا شکر است و اجلل است که امیر الامراء
 العظام محمد بن خان فرزند کرم نهایت و مینار و رعیت برود و
 بخشش علم و علم و مقدار و بر خلافت اعظم بزرگان طایفه خود منکر

عالیجاه محسن خان کرمی

میرزا ابوطالب فاضل بجهت و بعضی دیگر از علما و ملکه

عالیجاه محمد بن خان فرزند کرمی

در شبهای تاریک و کسریه میبود همه اصحاب کمال و صاحب
 جود و سخا و وقار و جلالت با اعلیٰ این ملاقات اتفاق افتاد
 نهایت ادب و احترام را امر می میفرمودند و در آن شهر بسیار
 خشک است و مدار برفات و بزرگ و خانه با بقوات میگذرد
 و انواع خر و یوز و در آن نهایت تکلف و خوبی و در آن وقت عالم
 آن بلده بود و عالیجاه علی حاجیه مریمت و غفران بنیاه حاجی
 علی نقی خان خلف مرحوم محمد نقی خان سانی الاقباب و در دار
 السلطنت طهران رفته بود و نایب او بود و عالیجاه عظیمت
 میرزا زین العابدین خان برادر نامدار و بخلقات شریف او رفته
 اعزاز بسیار فرمود و از اعیان آن بلده بود و عالیجاه شکرمت
 و شکاکه کشف الحاج و العزمین حاجی محمد خفیر خان غورزاده
 خان معظم البه که نهایت مقدس و صالح و خوش گفتار
 و نیکو کردار است و باطن آن تمام داشت و عالیجاه مقدس
 الاقباب اسنادی اخوند ملا اسماعیل نری سانی الاقباب
 و عالیجاه سلاله الاطیاب فاضل کامل و عالم عامل آنها سید
 حدیث شاکر در شید جناب اسنادی سید محمد بن علی
 و عالیجاه فضایل اب مقدر الاقباب سلاله الاطیاب
 علای میرزا احمد و او که منصب شیخ الاسلامی از جانب شاه
 جمعه منصوب بود یکی را با من مودت و انس تمام بود و در
 بلده با عالیجاه فضیلت ماب ملا محمد کرمانشاهی ملاقات
 او را مقدس و صالح دیدم از سخنانی که با او نسبت میدادند

در بعضی از عمارت

در میان ستانی
 علامه

عاجی به حاجی محمدی خان نیرود

با یافتم اغلب ملاقات می نمایند پس بعد از مدت نرسیده
 در آنجا توقف داشتیم با اتفاق عالیجاه معلی جاکیگاه شوکت و اعلی
 و دستگاه خیر الحاج و المعینین حاجی محمدی خان خلف مرحمت
 و خیران پناه محمد تقی خان سابق اللعاب و علینان معالی
 میرزا محمد باقر برادر زن عالیجاه و شوی بر پشیر او و مرحوم و ملا
 اسماعیل رشتی و سید رفی که از ولایت همراه من آمده بودند
 روانه مشهد مقدس شدم و تمام راه را از محبت و مودت عالیجا
 نهایت خوش و خوبه گذرانیدم و حق آنست که در حسن احوال و
 و ادب آن یگانه اتفاق کم دیده ام هیچ وجه در بطون و مهربانی
 من از خود بقصور راضی نمیشد مگر آنکه بسبب پاس آداب حفظ
 مراتب انبغیر در آن مدت مدیده که همراه بودیم باطل زمان متعلق
 خود بخشودند و در شتی سخن نمیکفت و در برابر رضای مرا
 بر خواست خود مقدم میداشت و تا حال چنان رفیق شفیق
 ادیبی از برای من کم میشده اللهم ادر تقی ملاقاته محمد والد
 پس بعد از چند روز در چهارده طبرستان در آن جا منزل کردم
 و فصل چون عالیجاه معلی جاکیگاه میرزا حسن خان مطلع شد
 از نحوه احوال و خبر چند کس فرستاده استبد عا کرد که بطبرستان
 حکومت او است رفته باشیم چون تقریباً بدو فرسخی شهر رسیدیم
 خود با فرزندانش عالینان معالی مکان علی رضا خان و عالینان
 سعادت نشانی علیمردخان خلف از چند مرحمت و خیران پناه
 میر محمد خان برادرش با اتفاق عالیجا فضل باب فاضل عامل بودند

وصیه طبع

مدحه قایمی که از ملذذ و عالیجناب قیوة المحققین شهید ثانی
 مرحوم میرزا مهدی شهید بود با جمعی از بزرگان استغاثه کرده
 خان معظم الیه عرض کرد که در مدتی که در منزل کتم قبول
 نکردم و در خوانه فاضل موی الیه مقام گرفتم اغلب ملاقات فرمای
 می آورد و آن بلده از بلاد کرم سیستان و خراسان بود که کرم سیستان
 در آن بسیار است و خوشه و هندوانه و انگور در آن خوب میشود
 قلع و خندق بسیار عالی دارد و امانی آن نهایت مقدس و خدایانه
 و خان معظم الیه را با علی و فضل و اخلاص بسیار است و در منزل در
 بدو امر بعضی از امرات به تحصیل کرده است و بار عایا عاتر و در
 و نیکو کرده است و از فاضل موی الیه بحسب اتصال سندی است
 بمشایخ مرحوم میرزای معظم الیه تمنا و تبرکاً اجازه گرفتم و بانها
 خان معظم الیه هشت روز توقف کردیم همانند را همراه کردند و از آنجا
 روانه قصبه قون شدیم فصل ۱۱ و الشریک از بلاد قدیمه
 و قبل از این بغایت معمر بوده است و در سخته تسلط جماعت
 افغان بر ایران و استقرار حکام در طبرستان و بخت و آثار
 علامات خرابه در آن بسیار است و انواع قوا که در آن بود است
 امانی امرات نهایت مقدس دیدم در خوانه غریزی که از جانب خان
 معظم الیه در آن مصوب بود منزل کردم علماء و مقدسین مطلقاً
 آمدند و حسب التماس ایشان نماز ظهر و عصر را در مسجد جمعه
 فاضل مقدس مرحوم ملا اکبر که از شکر دان عبد مرحوم است تعریف
 بود جماعت کردم و انحرام در آن اوقات وفات کرده بود و بار

قات نشد و در قریب مسجد مدرسه بود و در آنجا ششم و هفتم
 به تحقیق مسائل علمی بر افاضات حاضر میشدند و بعضی از علما
 آن مله و التماس کرد که با اجازه علمی بر افاضات بدیم چون قابل بود
 قبول نکردم و بعد از دو روز در خانه قصبه تربت حیدریه شدیم
 هماندار خان معظم الیه ماهفت منزل که متعلق بان سرکار بود
 کرد و از آنجا رخصت شد و در نواح طبرستان و قضایای منجوره
 بسیار است که در آنجا منزل کردیم مثل شیرویه و غیره و نام آنها
 بخاطر طریقت بعد از هشت ندر روز تقریباً سیاحت نوزده گانه
 دارد خارج قصبه تربت شدیم اغره و اعیان الشهر با استقبال آمد
 بعد از حصول بایس از ورود و بسبب گذشتن وقت معاودت کرد
 بودند و بعد از دو روز و خلف اوسط عالیجاه محمد اسحاق خان کوچی
 حاکم آن قصبه با جمعی آمده التماس کرد که در شهر رفته باقیم
 و فرداش بیرون آیدم و باخان مومی الیه ملاقات نکردم و در آن
 که در خارج شهر است و شاهان صفویه او را بیا کرده اند و گویند که
 یکی از بزرگان صوفیه است منزل کردم و روز دوم عالیجاه معالی جایگاه
 حاجی محمدادی خان سابق الذکر نیز تشریف آورده با اتفاق روانه
 مشهد مقدس شدیم و در آن شهر سبب و بلودانکو بسیار خوب می شود
 فصل اول روز دوشنبه است و ششم شهر جمادی الثانی است
 مذکور بعینه بوسی سرور نام حضرت امام ناکس علی علیه السلام منزل
 شدیم و نامی آن مله طیبه سنا بود و است و در چهار فرسخی شهر
 طوس واقع است و بجهت مدفون شدن آن سرور نهایت آباد

کتب
 در دست مقدس
 آن مله طیبه

والکمال شهر طوس خرابست و قلعه بسیار عالی دارد و مشهور است
 بروج این موافق عدد سور قرآنست و عالیجناب افضل الله تعالی
 و المناخرین شیخ بها و الدین عالمی تفسیر کسره طبرستان را انداخته
 و سلاطین صفویه بانی او بنید و بوضع عفری ساخته اند که
 تا بهفت برج حمایت کند مگر میتوانستند کرد و نهایت خوش
 آب و هواست و انکور خلیلی در رد الوی نوری و بلور دیده اند
 در آن بسیار خوب و بوفور است و قبه مبارکه از آثار قدیمه قبل
 از شهادت انور است و بقعه تاریخی مشهور بوده است
 بسبب مدفون شدن ماروقل الرشید عباسی در آن و ظاهر
 آنست که یکی از سلاطین سلف بجهت سیرگاه خود او را
 بنا کرده بوده است و نهایت مضبوط است و دیوار آن از کاشی
 چینیه نباشد است و با این طول مدت اصلا در آن شکسته و
 در آنجا هم نرسیده است و سایر بنیه از قبیل صحن مقدس مسجد
 و کبند موی و بردی خان و غیره بعد از آن بتدریج نباشد است
 و حرم محترم نیم ساعت تقریباً قبل از غروب تاریک میشود و نسبت
 عمارات در اطراف آن تسبیح بر قرین است یکی از جوان
 شمش و دیگری مظلوم دیگری از بلاد و مرصع است بدانهای یاقوت
 و غیره و قبل از این یک صبح تمام از طلا بوده است شقی ملول
 بدین نوازه میرزا خلف شاه رخ میرزا ابی الدین کوسب
 خباثت ذات او را برداشت و عالیجناب عفران ملک شهید
 ثالث میرزا محمد سنانی الذکر با جمعی از مومنین از او مرده نمود

وضع قبه محترم

این بسیار از آن مفقود شده بود و لهذا ملحق کرده اند و از این قوم
 شش نفر نهای بسیار بان سرکار رسید و محمد الله المنان
 منقرض شدند و در صرح مقدس از پیش و از طرف با این است
 و در حرم مغفور فاصل سابق الذکر در مسجد پشت سر که حال داخل حرم شده
 و در حرم مغفور مدفون است و اساس و درستگاه آن بارگاه کوش
 آستانه از سایر روضات مقدسه بیشتر است و در وقت شام
 اهل نقاره النسر کارنواخته میشود و بعد نقاره سلطانی را میوازند
 و لکن وضع و طور حرم و بارگاه عرش آستانه حضرت امیر المومنین
 از آنجا و سایر روضات بهتر و بزرگتر است روز دوم
 از روز و در خانه عالیجناب ابن الذکر رفتم و با عالیجنابان
 معالی القابان سلاله اللطایب علامی میرزا بدیع و میرزا
 عبد الجواد و میرزا داود اولاد امجاد آن عالیجناب ملاقات
 کردم و در رسم غزیت و فاکتخه خونی را بعمل آوردیم و همه را اصحاب
 فضل و کمال و تقدس و حال یافتیم و با سایر علما و اعیان
 عالیجناب معالی القاب اخوند ملازمین پشمار و عالیجناب
 فاضل کامل اخوند ملازمین مشهور مملد بابای استر آبادی و حاج
 محمد حسن پشمار و جمعی از طلاب جوان ملاسمت و غیره ملاقات
 و حکم آن بلده طیب بود و غرضه باصره دولت و سلطنت بود
 نریمانگان شاهزاده بلند اقبال محمد ولی خان قاجار ادام الله
 اقباله بتقریبات چند صلح در ملاقات انعالیجاه ندیده
 ملاقات نکردم و در خدمتش علی بن معالی مکان احمد بیگ

اولاد امجاد و حرم بسیار
 شهیدان کثیر

سید باخدا

بن کلب علی بن زکله کرمان شاهی سابق الذکر مختص
 افاسی با بنی منصوب بود با اتفاق ان غالبان و مقتضای
 سابق الذکر بربارت قبر خواجہ ربیع بن خثیم رفیم و او از
 زنا و غمانیه و از اصحاب راز حضرت امیر المومنین است
 و حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید که من نبادم بطوریکه بربارت
 قبر ربیع ابن خثیم و در قبرستان شهدا فی شریعہ ہاء الدین
 عالمی راز بارت کردم بجلالہ العالی بن میرزا محمد باقر بن ابی
 بسبب عرض مرض توقف کردند و من بابا بر رفقا یوم فہم
 ماورجہ الحرب از خدمت السردور حضرت خثیم و بعد از
 دو روز سیہ ساعت تقریباً از غروب گذشته و اردن در شریعت
 شدیم و بہشت روز در خانہ عالیہ اسحاق خان کویتی منزل
 کردیم و از انجا بوقتہ طبرہ رفیم و در خانہ عالیہ ابانخوند ملا
 حمزہ ابی الذکر مقام گرفتیم عالیہ معلی جاہکاء حمزہ خان
 و سایر اعزہ مملکت آمدند و در ان اوقات عالیہ ابانخوند
 ضابطہ اب سلا لہ اللطیف میر محمد حبیب بن میر عبد اللہ
 کہ در سلسلہ معلوم انخوند ملا محمد باقر مجلسی و زائران گذشت
 بغیر شہید مقدس دارد و جہاد شدہ خان معظم البہ استقبال کرد
 الشہر الطبرہ آورد و در ان بلکہ بالان و بعضی از اولاد
 انجا دانی و عالیہ ابانخوند میرزا مرتضی شیع الاسلام اصغیان کہ
 با اتفاق ابانخوند ملاقات شد بعد از دو روز انان روانہ
 شہید مقدس شدند و من با اتفاق ملا اسماعیل ہشتی و سید مرتضی

در ربیع بن خثیم رحمہ اللہ علیہ

خروج از شہر مقدس ناورد
 بدر عباس

ملاقات با جناب میر محمد حسین
 در شب

گنجی از زوار کاشانی و غیره روانه نیر و شدم و عالیجاه حاج
 شیخ محمدی خان در آنجا توقف فرمودند پس بعد از چند
 روز و نیز در شهر در خانه عالیجاه و ابابکر ابن اللقباب منزل
 کردم و بعد از چند روز رسیدم رفیق را با غلام علی رخصت
 و ادم و خود را با غلام اسماعیل و پانزدهم شهر شعبان المعظم
 بغیرم سفر نمودن و روانه سمت بندر عباس شدیم
 و در عرض راه نهایت بدگذشت بسبب بی ملذذی و عدم
 موافقت رفقا و در او آخر شعبان وارد قریه دشتاب
 از محال کرمان شدیم و در عشره اول رمضان از آنجا به سمت
 فارس رفتم بعد از چند روز وارد آن قریه شدیم حاکم
 آنجا میرزا عبد الله نامی بود نهایت خدمت گذاری را به ما
 آورد از آنجا بشنید که از توابع میناست رفتم امانی آنرا با
 وجود آنکه محوای و کوچکی اند نهایت طالب حق دیدم و
 از آنجا بعد از دو روز وارد قریه هرود که در سده فرسنگی بود
 عباسی است شدیم در آن اوان تجت کشته شدن رسید
 سلطان امام مسقط بدست طایفه جواسی ملای حسن کبکی
 از ملایان او بود لغرم تسخیر بندر عباس آمده بود و لهذا در
 اطراف و نواحی آن نهایت آشوب و اغتشاش بود در آنجا
 چند روز توقف کردیم و در است و به قمر ماه رمضان المبارک
 از سده مذکوره وارد بندر عباس شدیم و فصل اول از بنادر
 مشهور است و اغلب امانی آن از اهل شیع اند و در آن اولی شعب

غریب بنده و
 ۱۳۱۹

بندر عباس

سید بن طاووس

از نخل و حجاج عجم در اینجا بودند پس در داخل قلعو مکان گرفتیم گندم و میوه
و دروغن و آب بنایت کران بود گندم و برنج را از قلعو میبردند
که یکین در بین تبریزی است یک فروش دروغن را من چهار درو
و آب را کوزه چهار غاز یکی میخیریم و در اینجا بود سید رضایت
که سابق در نخل اشرف آمده بود و مقابل الخیل را بفرستاد
ترغیب میکرد خنثیت ذات انملعون کافر عیدین را بعینه مثل
سندی بن شک فانی حضرت امام موسی قدیم در غایت
بیدینی نه از زنا و نه از لواط و نه از زوجه حرام اصلاح حجاب
نداشت و من بر فافت او مبتلا شده بودم و در روز
دو فروش زیاده و کم خرج میکردم و انملعون پیش مردم رفته
میگفت که من متحمل اخراجات فلانی میباشم و من بجهت
حفظ ابروی خود اصلاح سخن نمیتوانم گفت بمجمل این از
انملعون کشیدم علام الغیوب و اناست و بس بیت
بمکر نویسم شرح غم یکدیگر بودم که دشمنی هتقاد من کاغذ بود
و علامه بران ملا اسماعیل که از بدو امرش کرد من بود و از بنده
کرمان شاهان تابه بند کردند و نخل خروبی و کلی اخراجات اف
بودم باغی آن ملعون از من جدا شد و با آنکه متصل مکان
من مکانی داشت مدت دو ماه سلام بمن نمیکرد چون اوقات
با بن یکنی شد عازم معاودت و رفتن ببلده کرمان شدم
استخاره بدارم و راه آمد و رفت جهاز بمسقط نیز مسدود
بود پس تا غر شهر ذی القعدة الحرام در اینجا بعد از البیم

همه بودم در این اوان فیما بین ملا حسن و حاکم بندر که شیخ محمد
با من بود مصالحه شد و اندک احوال مردم بهتر گردید استخاره
روم که بخبره قسم که محل سکونای ملا حسن مذکور بود بروم این آب نرسیده
برآمد همه و آنرا بجهت طلال علی که آنرا ملک متکونی خود میخوانند
رفتم و در آنجا خانه گرفتم و در روزی که روزی که رفتم در آنجا
کرده آتش زیر او میگردم و از خانه بیرون میرفتم و او میگوید
قدری نان از بازار خریدم همراه آن میخوردم و مدت هفت روز
در آنجا باین نوع گذرانیدم در این اوان اقا علی نام کاشته
خلیل احمد که یکی که طایفه اسماعیلیه را امام و بنوای خود میدانند
از بندر بقسم آمد و بعلیه که نوعی از گشت است از ملا حسن اجازه
کرد و بجهت بعضی از فواید که منظور نظر خود کرده بود در خواست
کرد که با اینان رفاقت کنم قبول کردم و بجهت تمام شرایط
رفاقت سید ملعون را با ملا اسماعیل مطلع کردم ایشان نیز
آمده با اتفاق روانه سیار که از بنادر قریبه مسقط است شدیم
و در عرض راه از طوفان دریا و از رفاقت املعون بخت
بد گذشت بعد از چند روز وارد صحار شدیم و آن شهر است بسیار
خوش آب و هوا و بیش کرد آن خوب و بوفور است در آنجا
کنش علی را گرفتم و با اتفاق املعون و ملا اسماعیل روانه مسقط
شدیم و در عرض راه در میان دریا خبری که کوچکی بود بران بالا
رفتم سه قبر در آنجا بود بر سر آنها قرآن خواندم و بر غریبی خود و آنجا
انها و ابله‌ای باین نوع محنتها که گاهی ندیده بودم گریه بسیار کردم

نیز در مسقط

فصل اول در عشر اول فی الحجة الحرام وارد است که بمسقط
 شیم و اکثر است در ساحل دریا و مقر بابت خوار است
 و نهایت بد وضع و کثیف و بد آب و هوا است و اغلب اهل
 سوق ان از طایفه هندو اند و حکام اینا اگر چه بد مذ هبند و لکن حکمی
 در دین مسلک و بعدل و داد و موقوفه و باین سبب مملکت
 ایشان با این بد آب و هوای همیشه آباد و معمور است و بسیاری از
 مردمان بلده فقیر را گذاشته در اینجا سکونت کرده اند غالبان
 معالی مکان حاجی عبداله بن امیر احمد بنده ریوی مرا شیم است
 و مهربانی را بنقدیم رسانید چهل و پنج روز در شهر کثیف و
 گرم بسید ملعون روانه شدند و بمحمد لیس از ان غلاب
 نجات یافتیم و ملا اسماعیل از افعال خود نادام شده اظهار عذر
 و توبه نمود قبول کردم و ماه محرم الحرام سنه یک هزار و دویست
 هجری را در ان بلده بفراداری مشغول شدیم و با ائمه حکومت
 انی متعلق بخارج است از برکت السید عبداله شعبان زاهدی
 فراداری نیست و بر ملا و دلالیه مانم داری می کنند و در راه
 عالی حضرت سالی مرتبت آقا محمد حسن خلیف عرب محمد شمس را
 ناظر امور خود کردم و بمصدق ابی شرفیه ان مع العسیر
 از ادوات رفاهت از عینیت در خوش و سرور بودم زیرا که
 نهایت کار دان و مهربانی بود و کاهی از اول امر تا آخر در
 خدمت و خیر خواهی از خود مقصود را ضعیف نمیشد و حق است
 که اگر همراه من نمیشد بدین سفر نجات بد میکردم

در مسقط
 در ماه محرم الحرام سنه یک هزار و دویست
 هجری را در ان بلده بفراداری مشغول شدیم
 و با ائمه حکومت انی متعلق بخارج است
 از برکت السید عبداله شعبان زاهدی

چنانکه خیر و چین او اخر موسم بود چهار گشته آمد و شد میکرد این
طریق نهایت متفکر بودم تا آنکه دیکتی که نوعی از گشتن است در
اطراف سبب بسیار شایع است روانه می میشد با آنکه بوشید
بود و اغلب بخار منع میکردند استخاره کردم که بران سوار شوم
خوب و ترک پیدا نکرد پس در چهاردهم محرم الحرام با اتفاق
افا محمد حسن و ملا اسماعیل و حاجی اسماعیل اصفهانی رسید
محمد علی شیرازی تشدیدیم و در اخای راه نهایت خوش گذشت
و چون اهل آن همه سنی بودند تقیه میکردم و لهذا از حشمت
آب نیز بخوبی گذشت حتی آنکه غسل را باب شیرین میکردیم
فاصله طوفان ندیدیم مگر در یکروز که طوفان شوری و عجب سحر
از آن بحر بی پایان پدید آمد و مرا انا فانا کمان غرق بود
منصل اوقات کلمات طیبات را بر زبان جاری میکردم و تر
مقدس الشهدا را در دریای انداختم که کوه امواج نتواند
بر روی یکدیگر می آمدند مشوی بحری و چه بحر بر کرانهها بسیار بود
موجش اسما نهاده انداخته موجش از تلاطم و جوت و سر طایان
بجای شستم که هر ششم که از آن محیط جسته از روح فلک تار شده
بدر سنگ زمین ز موج ای آب خوی سنگ فلاخی زیر تاب
کف بر موجهای بسیار خوی برف بقله های کهنه از
یکگاه از طبقات روح جسته که در چاه عدم شده زبانی نگاه
از نظرم سپهر بر لوح کوه نشیده مشر از بلندی موج و مجازات
چنین حالتی در سینه او و چاره بحر ملک منظور نظر نبود

خاطر را بر دل تسلی دادیم و خوابیدیم قریب به ساعت اربع
 گذشته بود بیدار شدیم دیدیم که بجز در انطوفان و تاملیم هیچ
 شده و کشتی در نهایت آرام برآه می رود شکر جناب بار تعالی را
 کردیم و با اطمینان دل خوابیدیم فرد در این عالم بزرگ هست خداوند
 بزرگوار و یافو خوش کیم دارم که در غروب دریا بانهی بر دریا
 دیدیم که قنوب لصد فزع بر هوا بر دانه می کند و از غایت است
 که مرغ سفید و ماهی سبز رنگی که از ابنوس میگویند این مرغ
 طالب گویند هرگاه آن ماهی بصید کردن اوی ای بر دانه می کند
 چون باله میابد آن مرغ بر دانه و در می شود و در می شود و غایت
 بر آن جوان روی داد می شود پس اگر حیالتش بلیت فراز
 می کند و الا سگی از آن دو دشمن مبتلا می شود و دیگر از غراب
 مرغ ماهیت که چون مرغی و بطر متعار دارد و دیگر ماهیت
 مثلث که دم باریک دانهی دارد و بر دانهی است که بان
 دفع دشمن از خود می نماید و زخم آن دیرمند می شود و زخم
 خاصیت مرکب دارد و از او بوی گوشت چون دل را از گوشت
 کشته تا لم بسیار حاصل کردید ناخدا کلفت که هر وقت مار
 بنظر آمد علامت نزدیکی ساحل است لهذا اغلب بر کنار کشته
 نشسته منتظر دیدن او بودیم سته روز قبل از درو دیمی مار
 بسیار بنظر آمد دل را سرور بلا نهایتی حاصل شد البته
 مدت هجده روز در دریا بودیم و در ماه صفر لطف از طرف
 مطایب هر دو طفل و دوزخیر می شدیم مقصد دوم رسیدن

بعضی از غراب

جان احوال خود و صبر و تحمل
 سود این اوراق در آن

مشده و سکون یا دون پنجم خاندریس بجای ممدوده سکون
نوی و کس و اهل و بای و مشینه و سکون بین و از نیکو مشهوره
اوست بریان بود ششم اووه بفتح اول و سکون ثانی
و ثالث و تا و در آن نوشته میشود و لیکن خوانده نمیشود مثل
لفظ دکن و لکن و اجتناباً در این اوقات الشهر خراب است
و در یک فرسخی آن شهر فیض آباد است که نواب غفرانی ماب
سعادت خان بریان الکلی جمعی نواب شجاع الدوله والد
نواب غفرانی ماب حاتم ثانی اصف الدوله بهادر مغفور این
بنابرده است و در سببی بغایت معمور بوده است و چون اصف
مرحوم شهر کنور که در بیت فرسخی او واقع است مقرری است
خود کرده بود و شهر آباد شده و فیض آباد خراب گردیده است و این
اوقات مبارزوت نواب اصف الدوله بهادر حکومت فیض آباد
و فرامی آن متعلق لکر و وسعت مدار مقدر عالمه متعالمه و این
اوست و شهر کنور و اتباع این نواب سلطان وزیر الکلی
بهادر مبارز جنگ خلف نواب شجاع الدوله بهادر عالمه و این
فتح بابی ممدوده سکون یا و مشینه ثانی و را و ممدوده سکون
فارسه ساکنه و از نیکو مشهوره اوست بلده ایما باد و نیکو
که یکی از عبادت گاه های معتبره هندوست و شیخ محمد علی حنین
در اینجا کن بود نا آنکه بر حمت این زی پیوست و قبرش در آن
بلده مشهور است هشتم پنجاب و آن مشهور است و از نیکو
اوست شهر کنور و بعضی از مورخین هند کابل و کنیر را در

این مملکت دانند و در حد و حدود جات آن شمارند و الله العالم
در اولیم سید بن حسین صوبه جات مشهوره این سیمت اول تنه بدو
نما و مشائیه فوقانیه مفتوحه شده دوم ملتان بضمیم و سکون
لام و ناء منیه فوقانیه ممدوده و نون ساکنه سیم کجرات و این
مشهور است و اما اولیم درین کس صوبه جات مشهوره این سیمت
اول احمد آباد که شهر حیدر در آن است و انواع طایفهها فطرت
منقر در آن سیمت می شود دوم برار بدین سوار سیم بجا بود
مردو تخنیه قبل الباء المنیه التخنیه و جم فارسی ممدوده و باء فاص
مضمومه و واو و راء ساکنین و از بلده مشهوره اوست و از آباد
چهارم و پوره و این معروف است و از بلده عظیمه اوست و دولت آباد
پنجم بیای فارسی مضمومه و سکون و او و فتح نون و سکون و ناء
و این مقرر ریاست جماعت مرتبه است و در آن بتجان عظیمی است
و هنوز و این بت را نهایت عزت و احترام میکنند و زیاده بر
کردن و اینها از قسم حجاب و طلعه و نقره بعنوان نذر گذاشته اند
بچشم تلنگ کسر ناء منیه فوقانیه و کسر لام و سکون نون و کاف
و از بلده عظیمه اوست شهر حیدر آباد که سلاطین قطبیه آنرا
بنام کرده اند و مقرر ریاست ایشان بوده است و اصف جاه
نظام الملک که از امراء محمدشاهی است و اسم او در تاریخ
نادری مسطور است در عهدان پادشاه الشیراز مقرر حکومت
خو کرده بود و درین اوقات سکندر شاه فولاد جنگ که از اتحاد
اولاد اوست حاکم آن بلده است و اهل سنت و جماعت است

[illegible]

بیک میل راه است در آشنای راه مرصحن مردم را موطن
 و نصحت کنند جمع خود را بنجر و مثل آن بملک کنند و جمعی
 خود را در زیر بابهای تخت اندازند که بر روی آنها گذرد
 و اعضای ایشان خورد و مضحک شود بر اسم اعیان خود و شود
 آنها را بر داشته آتش زنند و خاکستر آنها را باد دهند تا از آنجمله
 دیوانی است که در آخر زمستان شود و گویند که در وقت چینی
 که یکی از اودان است بنفخ می آید و بخانه سیر و در و دیوار خود
 و هر خانه که پاکیزه تر و روشن تر است و سائزده در قاض
 آن بهتر است در آئی میماند و از ماندن او دولت عظیم حاصل
 میشود و بعد از آن موسسه خانه را از داخل و خارج سفید کنند
 و انواع نقوش بدیع و کشیده آلات از قبیل چهل چراغ و فانوس
 مجلس تکلف زینت کنند و بر پشت بامها چراغهای بسیار
 کنند و در تمام شب بچشم آمان خانه جای خود و غیر خود کنند و
 سائزده در قاض هر قدر که میر شود بر قص و فواو دارند و بکوه
 در طاقها گذارند و مردم بگانه و آشنایان دست در دست تماشای آنها
 بگرد میروند و در آتش با هم قمار بازند تا از آنجمله دستبرد
 که در روز انقطاع باریان سرداران و بزرگان مجمع آید و سلا
 کنند و بسیار بپایان بقیه اسباب حرب و زین و براف و درخت
 اسباب بفرستند و از آن جماعت مرهم لازم میدهند که در آن
 روز از فرای دشمنان خیر را غارت کنند و اگر بدشمن در آن
 نباشد رعایای خود را غارت میکنند و بان قفال آمد کار خود را

و بعد از آن

و بعد از آن

تا بچند دور از نور و روبرو و حکام ملک بانی و انعام و خلعت و آب
 بخشیده همه را نوازش کنند و این عین و میان اهل اسلام نیز
 اندک رواجی دارد و از آنجمله کسب است که قبل از نور و سلطان
 بیکاه میشود بزرگان مجال حق و را برنگزید و ایند و علمه بطلیق تمام
 رخت خود را رد کنند و یکد یکد تنیت و مبارکبا و گویند این
 نیز در میان مسلمانان اندک رواجی گرفته است و از آنجمله هوکی
 که مطابق است با نور و سلطان و ناکاه و اصند و در تنیت
 کنند و رخت فاخره پوشند و در باغات و خانه های نیکه بیک
 زمان و مردان جمع شوند و شراب خورند و بیکد یکد بیکد
 بعیر امیر و غیره باشند بیکدی که سر و روی ایشان را بطلب
 بیکدی فام میشود و در آن ایام حکم مرتفع است و غیره
 بر مردم روی داد میشود پس بعد از تمام شدن سبت یکاه و نور
 در شب افغان در هر کوه و محله اشهاک عظیم افزونند و باغ
 چراها طواف و برتنش کنند و چون صبح شود روی خود را بیکل
 و خاک می اندازند و انواع رخت و خیمه می پوشند و انواع
 خوشنای غلظت و شاد و بیکد یکد میدهند اعلای با دلی و ادلی
 با عالی و بیکل این امور را موجب اجر عظیم میدهند و در این نیز
 بعضی از مسلمانان بشریکه الله در خالیت نشاء و نوران
 و در کیم کار اصف الدوله درین روز با زیر سیاه خرج میدهند
 و از آنجمله است بیکه از شیخ بهاء الدین عالمی در کشکول نقل کرده
 که در هندوستان عیدی معول است که بعد از انقضای یکصد سال

سبت

هوکی

عید که از شیخ بهاء
 الدین نقل شده است

مردم از پیر و جوان از شهر بیرون روند و در محرابی کوی جمع شوند
 و در آنجا چوبه نجابت مرفوع نصب کنند و با طراف ملا جمع
 کردند و از زمان بادشاه ندانند که هر کس که در عید گذارنده بوده
 با لاستون رود و خود را بنماید بر منحنی یا بچرخه بر آن بایستد
 و با دوازده گوی که سر من در آن عید است قدر بود و با گوی
 فلان و قاضی فلان و حالات مردم بر است و درستی بود
 آتش مرکب حضرت و زمین بر در بدیده عبرت نگیرد و بان
 دور و دور عمر و بزرگوار شود و مردم را ازین قبل مواظط کنند
 بگردانند طلبی بتوبه و انابت گوشند و عید ارجع کنند و این فقر
 از این عید و این حدود که دیده اسمی در سیم نشیده است بلی
 در نگاه و در و این عیدی است که از افرج بوجه کوی نهی پسندین
 جرح و این نجاست که در افرج رشتان در گذرنا و میدانها جوی و
 و بلند بقدر است ذرع تقریباً بر زمین حکم استوار کنند که فوت
 شکست و افتاد دل آن باشد و بخت مدوری وسط از افرج
 کرده بر سر آن نصب کنند و بر آن چوبه دیگر بلند بقدر سه چهار
 ذرع بهند و این چوب نیز از وسط نوراج است و بر آن قوت
 بزرگ و ضابطه شده است دو طرف چوب که یک یا نیمها
 خندند که تا زمین رسند و بر یک طرف آن یک یا نیمها خندند
 بزرگ بای گیری بایند و طرف دیگر قالی است پس تا زمین
 بقصد خراب چند روز امن کنند و در روز میعاد خود را از این
 کنند و عجیب و دلمان خود را از بیمه و بان و غیره بر کنند و از قبل

جمع چوبه

گویند و بخوان از حیوانات برنده چند عدد همراه گیرند و نیای
 آن چوب اندلس بر او هم آن قلایه را بر پشت ایشان ببرد
 و بپوشد و گوشت فرو برند و بالا کشند بخدی که مخفی است
 چوب رسد و او معلق او بخیمه مانده پس ویرا بخج آورند و او را
 خوانند که کند و آنچه با خود دارد بر مردم تار کند و کفری آن حیوانات
 بدندان زخم کند و خون آنها را خورد و بسال و نیم بسال شده بدندان
 خود دهد و مردم آنچه از او میرسد بپیرک میدهند و گاه با شکم یک
 دلی آن باره شود و بر زمین افتد و بپلک کرد و او را داخل شهید
 میدهند و اگر احیاناً پلک نشد او را بر زیر آورند و دیگری با لدرود
 و در صورت او در زربست که در خارج شهر او ده بر کنار در را بگشاید
 در آن روز جماعت هند و قریب بپاک ادم مجتمع میشوند و صورت
 عجیبی از کاغذ میبازند او را راونه میبازند و بر پهنی را بر تخت
 مرتفعی سوار کرده او را رام می نامند و دو عکس از طرفین او را
 صورت مبارکه و معار که را از ظهوری آورند تا آنکه راونه را مقهور
 ساخته بر او را میسوزانند و میگویند که راونه ستمار که زنی
 رام نموده است بدزدی برده در تصرف خود آورده بود و رام عجز
 اگای ایران عکس که حکم راونه برده او را بقتل رسانیده ستمار
 خانه خود نموده است و قوی هر دو طرف خود را بظهور میمون
 میبازند و میمون را نیز می کشش میکنند و او را بنوعی میگویند
 و در آن حدود بسیار است و از جمله عبادات دام و خا طین ملک
 سستی شدن زبان نموده و آن چنین است که چون مرد میرد جنازه او را

معالجه را مر راونه

سستی شدن زبان نموده

بخارج شهر بجای که بجهت سوزانیدن او معاین کرده اند میزند
 و چون صندل و غیره در آنجا خرمین میکنند و آن نیت را بر سر
 آن خوبان گذارند و زن او باین نیت که باز با شوهر خود در جبهه
 را باین دنیا آید غسل کند و در خوت فافره پوشد و از آنش نماید
 بنوعیکه در زفاف معمول است علماء و بر اجماع او را موعظه کنند
 و از این عمل منع کنند بجای که همیشه او را بنده و نصیحت کنند
 اگر قبول کرد و او را خانه برند و در بر سر او بزنند و اگر قبول نکند
 و شوهر را بر کنار گیرد انگاه بران خوبها و میت و آن زن را در
 زمین و آنش زنند آن زن باین میوز و مردمانه که کمال او کرده
 میکنند سی می دهد و بقیه بی دنیا را بیان میکنند و از شوهر خود
 که با خود دارد ما بیا اندازد مردمان بقصد تبرک می دارند و از او
 طلب دعا و قضای حاجت می کنند و با شوهر خود سخنان را از و نیاز
 گویند تا آنکه بسوزد و اگر خوف طایبات خود را با شوهر محکم بندد
 و نادرست که فرار کند و اگر فرار کرد او را بخواند رآه ندهند
 در سلاکت میان داخل کنند اگر چه از اشراف قوم باشد از آنکه
 آنست که هنوز در حال احتضار هرگاه رود خانه کنند با فزونی است
 و آن شرط عظیمیست که منبع آن از خیال کابل و قندار است و در
 نهایت شیرینی و لطافت است و اعتقاد ایشان در باره
 اول بار است چون اهل اسلام در باره آب غرات و حاجه نرم
 و از آن آب برسم تبرک با طراف می برند و با و در امراض تشفا
 می جویند و او را عیادت و بر بخش میکنند بهر حال محضر را در کنار

۱
 حالت احتضار بنور

۲
 چون زن اندک و کمی را می خواند نیت

آن جزند و آب جلین او ریزند تا بپلاک شود و اگر اصل او نرسد
 و فرار کرد و فرود بکند و راه داخل زمره خود نمیکند و میگویند
 که کنگه یعنی آن روز خانه که بجای معبود است و او قبول
 نکرده است و او از بدکاران است و از آن جمله است که از صبح
 تا سه وعشت تقریباً روزه میگیرند و گشت قضا و حوائج و این
 روز مشکل است یعنی حضرت امیر می نامند و از آنجمله رات که به
 شب میرسد و کیفیت آن اینست که اگر در این شب
 نمکرده گویند ساخته تا صبح بسج کردن و بختن آن مشغول شود
 و در هنگام صبح کاذب صبری را از صندل سفید از دست بران
 نقش میکنند بوضعی که علامت گرفت دست و انگشتان بر آن
 منقش شود و باللی آن کوزه کوچکی دیگری میکنند دارند
 بر هر دو در کل سهره می بندند بوضعی که درین ملک بدنام
 و عروس می بندند و آن دو کوزه را بهر اند میان می نامند
 از آن گویند ای بخت که آنرا کلمه می نامند با صندل گویند و بخت
 که از برج مشک و شیر خام ساخته اند و بخت نشسته است و آنرا
 رحم اند میان می نامند بر ابر آن دو کوزه میکنند و در ابر آن
 بعضی از کرم شعوران را مثل سقایان و ملاک میکنند و طلبیده
 مقابل آن ایستاده بجهت سلامتی دندان یعنی خفاش
 الهی و اسلیم و زین و ملاک و انبیاء و غیرهم فاتحه بخوانند و بعد از آن
 آنرا نقب میکنند و از آن جمله میگویند حضرت فاطمه است و آن طعام
 مردان و زنان حلاله و کسبیکه عقیقه نباشد نمیدهند یعنی آنکه اگر

روزه نشستن علی السلام
 درین شب و روز نهار و شب است از زمره کلام نامی باشد
 که از زمره کلام نزار زمره است اینها را در احوال می
 میدادند و عبادت میکردند و در این شب روزه میگیرند

نماز حضرت فاطمه علیها السلام

زانی مشهور دوم بخوبی شرعی کرده باشد باو نمیدهند از جمله
 نیاز حضرت عباس است قدری نان و پیاز و کتاب و ترب
 و احتمال اینهاست که هر کس همه میفرستند و ازین قبیل
 نذورات و نیازات درین کشور بسیارست که اغلب آنها
 مضحکه و محل نفیست فصل اول از جمله عادات هندو
 چون در هر صوبه سکه علییه است که در صوبه دیگر رایج نیست
 چنانکه هرگاه ببرند ضرر فاش میکنند باین سبب بنای حواله
 و بیات نگذاشته اند از اینها و میگویند و طریقه ای است
 که در هر جا قدر که زر باشد بصرافان میدهند و در هر جا که
 حواله میکنند و در ازای آن مبلغی بصراف بختیاری
 بده میدهند و آن مبلغ را باند اولی میباشند و از آنجا دفعه اول
 که بجهت شخص ساعات روز و شب معین کرده اند و اولی باین
 پنج است که شب و روز را هشت قسمت منقسم ساخته اند و هر چه را
 پیر بیای فارس برون نهر من مند و باز روز و شب را هشت
 کنند و هر چه را که میگویند بکاف فارسی برون نهری و بادی
 تلفظ سلف است و غیر ظاهر نمیشود و هر کس است و چهاردهم
 پس که میگویند یک است بخوبی است و با اختلاف فصول هر کس را
 از روز یا شب چند که میگویند که در آن فصل مقررت حساب کنند و
 بر این عمل چهار کس را مقرر نمایند و در مکان مر لقی صفی نازک
 و مدور از پنج برسمان لایقته و یکش از چوب دارند و پشت از
 آب کنند و در آن پیاله از برج که در کعبه آن کوراج کو می است

نیاز حضرت عباس علیه السلام

در از علی از رسوم عادات هندو

هندو ۲
 طوفی

کربال

و بنوعیکه هرگاه آب در آن باطله بر نشود و یک کس بکند و تا آنکه
 باطله را از او بریزد و برکنند بنوعیکه هرگاه تمام آن خالی شود
 و از آنجا که آب آن بر روی رود و یک کس که یک کشته باشد پس
 چون یک کس که یک کشته باشد چوب را بر سر خود بندد و او را از آن
 تا بهشت بیاورد و اطراف آن مکان تا بهشت ببرد و در آنجا
 از صبح شروع کنند و در هر کس دوم و هفتم و در هر یک سه تا ده
 یک بار تمام شود پس همان عدد را که از صبح کشته است مگر یک
 و چند بقیه و در هر یک که نماند که نماند و بعد از آن کمی بقوه تمام
 میزند و بعد از نالی کمی بقوه میزند و این عمل صفت است که از
 یک بهر طایفه عدد که یک کشته است و همچنین تا دو بهر شود
 پس به دستور سابق عدد تمام آنرا مگر کرده بعد از نالی و در
 میزند و در هر یک سه تا ده میزند تا آنکه روز تمام شود و آنجا عدد
 که بر پای روز را تمام اعاده کند و بعد از نالی چهار بار بقوه
 بقوت فارزد و این دلالت میکند بر آنکه روز تمام شد
 این اگر میگویند بر وزن سحر و خشت نیز بهین و سحر و خشت
 کنند و گفته است که این عمل نهایت خوش است زیرا که در محله
 هرگاه بکند از رؤس باشد اهل این محله تمام در معرفت ساجد
 و اوقات در رفاهیت و راحتند و در هر عدد و این و این
 عالیات نیز رسم میزند خصوص در ساجد و این نیز رفعت
 مومنین و مقدسین کم نصیحت نهایت ابرام در تنقیح امور
 در لباس و ابرام حاصل میزند و در آنجا بهشت نذر و ابرام

و در هر عدد که یک کشته است و این عمل صفت است که از

نذر دادن
 است

بزرگانی در اعیان و ایام بزرگ و اوقات خوش مثل آنکه بزرگ
 از بزرگ شفا یابد و یا آنکه دشمن او مقهور شود و یا آنکه در خانه
 او آید و یا آنکه او را یکی از منافع کند و یا آنکه باو خلعت عطا
 نمایند که در این اوقات شخصی که یک زر نقیصی مثل روپیه
 و یا شرفه قدر قابلیت خود و انکار بر روی پاره رخصتی کند و
 بر دست نداشت و به پادشاه بزرگ بگوید و آن بزرگ
 بر خیزد و در پادشاه دست بر آن گذاشته معاف میکند و در این
 هم بسیار وقت میکنند و این را از عیال و اهل کوه علی
 و بزرگ میدارند و علت نمیدانند این بوده است که هرگاه
 یکی از سلطانین ملکی را منسوب خود میکردند صاحب آن ملک در
 بساط راه سپرده پیش روی ایشان می آورد و این دلیل
 بر اطاعت و فرمان برداری او بوده است و عالی علم شده
 و احتیاجی بر وسایل و حکام ندارد بلکه اگر کوهی بزرگ خود
 این رفتار را در اوقاتیکه ذکر شد معمول میدارد و دیگر از علما
 بزرگ است که کوچک در وقت و روز و شب بر سر میبرد
 خم میشود و دیگر خبری بزرگان نمیکوید و بالنتیجه حکام و اعظم
 زاده خم میشوند و بزرگ و زیاده از آن مثل کوفتش کردن اهل
 و آن بزرگ نیز دست بر سر میکند و در هرگاه بزرگ کوچک
 چیزی را خواه در قسم یا کلمات و خواه مثل فلان و غیر آن
 و یا آنکه او را تعریف کرد که خوب نوشته با خوب تمیز نزدیک
 مشاهده آن وقت که یکی از آنست که این خم میبندد و میبندد

در هر

در بزرگان
در بزرگان

در میگویند که این بطرز سلام بایزیدگان از مختصات چنانست
 و از سلطان مغول در این ملک شایع شده است و بحدیست
 و رواج گرفته است که اگر کوچک بزرگ خود سلام علیکم بگویند
 او را تا ادیب میکند و نهایت از او مکدر میشود و از علم و ادب
 و اکت است که بجهت ارسال خطوط با طراف عالم هر جا که گذر
 ایشان باشد خواه ملک و خواه دیاری بشرط آنکه رئیس آنجا
 مانع نشود معین کرده اند و سابق بر این نیز در هند بود
 و لکن مخصوص بوده است بسراکار سلطان از برای رساندن
 اخبار از انواع مملکت و در هر ملکی اخبار نویسان بوده اند که
 در خیمه و اشکارا حاضر بحضور پادشاه مینوشته اند و لهذا احکام
 ظلم و تعدی بر عابا کمتر میتوانستند کرد و بر خبر نوی و کلی اخبار
 ملک مطلع میبوده اند و الحال جماعت لکن شایع از اعام کرده اند
 که هر کس خط بهر جا که خواهد میفرستد و طریقه آن چنین است
 که بفاصله دو گروه که فترت با یک فرسخ است در تمامی آن راه
 که آید در فترت خطوط را با بنای منظور دارند خانه های ساخته اند
 و چند کس را با یک نویسنده در آنجا نهاده اند که کسوت داده اند
 و خطوط را در کسب از مردم برکنند و مردمی که در مرحله اول
 نشسته اند بکنند و او را بدو بخش گیرد و یک بخش میدود و طبل
 کوچکی در پیش گرفته است و او را میخواند که سماع مردم کنند
 و مردمان هر چند مردم مطلع شوند و بحد و شنیدن او را میخوانند
 چون رسیدار او بدو در توقف شخصی دیگر گرفته روانه میشود

وضع در
 ۲
 نود

و همچنین تا تمام راه را طی کنند و در شب یک نفر مشعل در بر آید
و او میرود و در شب در روز چهل نگاه فرسخ را طی میکنند و در
یک نفر و احتیاط و همراه میشوند که اگر در راه یکی را مرضی عارض
شود دیگری کسی را باز داشته بمقصد میرسانند و چون بمنزل مقصد
نرسید کسی را کشوره عمل چند معینند که خطوط را با صاحب آنها
میرسانند و یک شب و بعد از آن اجرتی قرار داده اند که کاغذ را
وزن میکنند و دو مثقال و نیم را تقریباً معیار قرار داده اند
و در روزی یک شب آنکه تقریباً یک شب است اجرت حمل آن
میکند و اگر یک غیر اطراف آن زیاد شد اجرت مضاعف
میکند تا پنج مثقال شود و اگر از آن گذشت باز اجرت دو
مثقال و نیم را بر آن مضاعف کنند و همچنین تا آنکه به دروازه
وزن برسد و بعد از آن او را قیمتیت علمه و بطور حمل و نقل
آن طور دیگر است و از این کار سالی صد هزار و پست
بعد از وضع این اجابت عمل عاید سرکار آنکس قرار میگیرد
الحد اکثر حسن تدبیر آنرا باید دید که خطوط سرکار گنج
به اجرت رفت و آمد میکنند و از احوال هم ملک مطلع میشوند
و کار را بر خلایق آسان کرده اند و در سالی مبلغی کلی سرکار
این را برسد و امید که حضرت جلالتنا توفیق تدبیر روزی
دیگران کنند و هرگاه خواهند که بتجلیل حکای روزی بر تخته قرار
شوند و شست کس آنرا بردارند و دو کس از وقت و در وقت او را
برد داشته باین محل در این کتاب و بکتاب تمام روانه شوند و دو

نرسیم و در آنجا نیز از بقدر آدام معین کرده اند که از راه محض را
 بر دوش آنها گذاشته و سامان او را بر داشته بمنزل دیگر
 روند و همچنین تا مقصدی که دارند میروند و مسافت بعید را
 در اندک مدت با آرام تمام طی میکنند و روزی یکصد و بیست
 فرسخ میشود و عمل اینکار همیشه معین نیستند بلکه هر کس در هر
 وقت که خواهد زوداده بخت او معین میکنند و در اینکار
 نیز فرایید کلیه است و از اینجا است وضع نعمت خانه باین
 نوع که هر کس در خانه خود از برای مجالست و صحبت مکان را معین
 کند و از آنقدر یک در قوه او است با انواع چراغها بطوری و غیره
 را راست نماید و در جنب او مکان دیگر معین کند که اطعمه را در
 آنجا خلوت مردمان اولی یعنی که حاضر خواه او است در آنجا
 نشو میسند و از برای هر شخصی یک تخت از هر قسم طعامی که دارد
 میکند از آن و چون بعد و مهمانان خود نمای او بیدار شد مردمان
 آنده اطلاع میدهند صاحب خانه مهمانرا بر فتن با مکان تکلف
 میکند افتابه و لکن دارد و سر راه ایستاده دست هر یک را
 میشود و صاحب خانه هر مهمانی را در موضعی که لایق او است
 مینشاند چون هر کس که از طعام خوردن فارغ شود درخواست
 مردمان دست او را میشود و نیز رفتن در مجلس اول که محل صحبت
 مینشاند و انتظار دیگر بر آید و چون تمام مهمانها از طعام
 خوردن فارغ شدند ملازمان آنها در امکان رفته مشغول
 باکلی میشوند و چون همه فارغ شدند مردمان صاحب خانه بخانه

نعمت خانه

و اطمینان دل طرقت خود را جمع میکنند و این عمل محبت است
 و کم نشدن طرقت و در صورت قلیله ملازمان کمی است اما
 خوب است و اگر در امکان دیگر نیز معمول شود مرغوب خواهد بود
 و بعد از آن بهمان کار رخصت کنند پس صاحب خانه طرقت را
 که در آن پانزده است و آن بیست و شش برگ تاریخ و نهایت
 خوش طعم است و اکل آن نور از آب بار و با انواع مختلفه مجرب
 یا شنبه عطرسه بی روی بهمان کنار دانا و خود بر دارد و اگر اینقدر
 ندارد از درست خود با و دهد و است که کم تر نیست و با و عطرد
 بمجله در این مرحله نیز مراتب چند قرار داده اند که دال بر مراتب
 احترام و اغزاز است و هر هنگام رخصت شدن چون هنگام محول
 در ادب و تسلیمات و با است که سلام میکنند چنانکه در بعضی
 از اخبار شریفه نیز وارد شده است و علما نیز در وجوب رد و جواب
 آن سخن نیست و اقرب و جویست و از آنچه تشخیص هر کاره است
 باین نوع که مردم لببازی در کوجه و محلات بلکه در خانه های روسا
 معینند که هر کس وارد شود هر امری که در شهر صادر شود آنان را
 به حسب کار خبر میرسانند و یا آنکه پیش رئیس که بر ایشان معین
 رفته احوال را میگویند و در طوماری نوشته در وقت شب نظر
 صاحب کار میرسانند و اگر حاضر نیست و در شهر و مکان دیگر است
 از برای او میفرستند و فائده این عمل آنست که رئیس از غرضی
 و کلی احوال شهر و رعایا مطلع میباشد و این هر کاره واجب است
 که با طایفه کناسان نیز که در خانه ها راه دارند و با خدمه و اهل و عمار

هرگز عله و رسم دارند و احوال مخفیانه داخل خانه او را از ایشان
 دریافت کرده محصور صاحب کار میرسانند و بسیار است که تبدیل
 لباس کرده در خانه امرا و بزرگان میروند و بر کلمات و افکار پسر
 مطلع میشوند و حق است که اگر چه در این باب امر مردم تنگ
 میشود ولیکن بجهت بادشاه و صاحبان حکم فواید کلیه دارد
 و بسیار است که بسبب این از مهاجرت عظیم نجات یافته اند
 و مردم را خیالات فاسده کمتر میسر شود و از انجمله وضع کولها
 مختلف است از قبل محفه و مرکب و اطوار و رسم علیه است
 چون تخت و نالکی بنون و بالکی بیای فارس و سکه مال و کمره
 و بنس و تمام جام و بوجه و میانه و جو بهله و دوله که بر آنها کار
 میشوند و مردمان او را بر دوشش بر میدارند و آنانی میان
 آنها به نفع که خواهد بارام تمام میشوند و در سفر و حضر هر جا که
 خواهد میروند و از کرامت و سر محافظت و این نوع سوارها
 بجهت مستور ماندن زنان و حمل و نقل مرصا و اطفال نهایت نفع
 و انواع دیگر است که آنها را بر کاه و اسبی بنهند و یا نهال
 عاده دارند و با انواع نهنه و با تکلف ساخته میشوند و کار
 درت و کهرهیل و یکی و غیره می نامند و این نوع کواری اگر چه
 بجهت محفوظ بودن خوب است ولیکن در راه رفتن نگران
 بسیار دارد و قبل از اینها انواع مختلفه مثل غاری و حوضه
 و غیره آن را بسته سوار میشوند و از انجمله است که در تبلیغ
 پیغام مراتب مختلفه قرار داده اند بهنگام و بهمسران سلام

انواع سوار

پیغام
 انواع مختلفه در کیفیت
 بردن و خطاب کردن بزرگان

و اگر قدری بالاتر است سلام نیاز و اگر بزرگتر است بخت و اگر
 از قبیل حکام است آداب و تعلیمات و کورنات میگویند و اگر
 بخت تر است و عامیتر است و بعد از آن مطلب را بیایم
 بشخص واسطه آمده میگوید که فلان شخص سلام گفت و یا آنکه
 سلام نیاز و یا آنکه شد که و یا آنکه آداب تعلیمات و کورنات
 عرض کرد و یا آنکه دعا فرموده چنین و چنان گفته است او نیز
 موافق مراتب آن جواب میگوید و دیگر آنکه در حکام نامزد
 و دیگر لفظ صاحب را با خراسان یافت از اضافه میکنند
 تعظیماً و میگویند فلان صاحب یا افاض حب و یا میرزا صاحب
 یا خا افاض صاحب و یا صاحب و اگر زیاده تعظیم منظور است لفظ
 قبله را نیز بر آن اضافه کنند و اگر از این نیز زیاده منظور است
 لفظ کعبه را نیز زیاده کنند و به بزرگان خود چون پدر و پسر و
 و خویشان و حکام و اعیان آنها خد لوفد نعمت و میر و مرشد
 و قبله گاه خطاب کنند و حق است که این مراحل نیز مجتبه
 حفظ مراتب بدست و در آنجا است که در شان و رتبت
 بالبل بر ماه ملازمان را بجا نه یکدیگر میفرستند اعلیٰ نادان
 و بالعکس و همچنین هم و مبارکباد و منیدهند و میگویند که ماه نو
 بر شما مبارک باد اللدر محرم الحرام و صفر و از آنجا است که
 در هنگام غروب چند روز قبل از شب شامهائی بر بدن
 و اما در غروب زرد جو به بار خوران میماند و لباس بدو
 میپوشند و در مکان خلوت میبایستند و در این اوقات

هنگام رتبت بدست

کردن
 کیفیت غروب
 شامه

گفته اند از آن مکان بیرون می آیند و این ایام را مایهون مینامند
و بعد از تمام شدن آن چند روزی است که تراغسل میدهند
و لباس فاخر میپوشانند و بعد از آن روزی که معین
کرده است بایچه که بجهت عروس در خانه داماد میباشند تا
با انواع شیرینها و تکلفات بسیار بقدریکم مقدور دارند بر
مردمان میکنند و داماد را بر اسب بخوار کرده با جمعی که
دارند با رفقایان و سازندگان بخانه عروس میبرند و در آنجا
مردمان عروس ایشانرا شربت میدهند پس هر کس بقدریکه
مقدور دارد از قسم رویم و از شرف در کاره شربت بخور
می اندازد انگاه پدر عروس و اگر ندارد کسیکه متکفل امر
است بقدر مقدور بداماد خلعت و زر میدهد و داماد
بزرگان خود و بزرگان طایفه دس از قسم رویم و از شرف
بخوبیکه سبق ذکر شد نذر میدهد و مراجعت میکنند و این
روز را ساجنی مینامند و در عدد و نیکاله این روز را بر اعمال
سابقه مقدم میدارند و در شب دیگر از خانه عروس خجانه
نخوت بجهت دامادی آورند و در شب دیگر که بجهت رفقا
مقرر است داماد را ایستاده میکنند و بر روی او از قیل و پایا
پانزده شنبای مردار بد هر کس بقدر مقدور خود خیری مانند نشسته
بند اسبی بندند و آنرا سهره می نامند مثل لنگه و در این
بر روی عروس می بندند و بایقی می نامند و بدین این بزرگو
چنان نیست و اگر شد این بزرگو هم نمی نامند و در نظر حقیر بسیار

بسیار همین وضع دایم را برابر استوار میکنند و با جمعیت آن
در قاصان و دوف و دهل و روشنی بسیار و با غنای کمال از
کاغذ با انواع مختلفه بقدر مقدار ساخته نصفه نگاشته
بایست که باین هیئت خانه عروس میزدند و داماد را بهمان
وضع میزدند و در صدر مجلس می نشستند و قاصان برقص
مشغول می نمودند و بعد از آن قصات و علمای حاضر شده بعد از
حصول اذن از عروس در مجلس بهلولی دایم می نشستند
خطبه و صیغه نکاح را جاری می نمایند و هزار یا ده از قدر
حوصله میکنند شخصی که قادر بر هزار ردم نیست چهل هزار
و پنجاه هزار و یک صد و یک نفر که یک ردم بهر را قبول میکند
و ازین جهت است که زنان در این ملک بر مردان سلطند
مگر قلیلی از نوع ذات خود اطاعت شوهر و رضا جوئی او میکنند
و مردان را با زنان چندان الفت نیست زیرا که هیچ مجلس با
طلبکار خود الفت نمیکرد و همیشه در دل از او نفرت دارد
مگر نادری و شادی و اگر کسی بر فوت کرد غالباً همه تر که او را
مستقل می نمود و اولاد او خصوصاً آنانی که از وطن غیر آن زن
باشند غم فقیر و محتاج فوت را بکوت می نمودند و محله چون نکاح
جاری شد میزدانی که همراه داماد آمده بودند قلیان و شربت
و بانی و عطر میبندیدند و قبل از آن چیزی حتی آب نمیدادند
و مردان دیگر نیز شربت می خوردند و بقدر مقدار مردان آمله
چیزی در کار شربت نمیکند و بقاضی بقدر مقدار

و صنعت و انعام داده میشود بعد از آن دامود را بینهایی در محل سراسر
 عروس میبندد و هر دو را بر یک بند مینشانند و در حدود یک کاله رستم
 که در قفسه داخل شدن داماد و گمان عروس او را با سمی در حیوانات
 میخوانند و شال یا رشته کله بر گردن او انداخته میکنند و داماد باید
 مثل آن حیوان او را بکشد و الله آنکه مادر عروس و گمان او معاف کنند
 و چون نشسته در مواضع سبزه که در سجده بر زمین میرسد که عبارات
 از پیشانی و دور آفر و کف و دست و روی با بای عروس باشد
 حب های نبات میکند و داماد را تکلیف میکنند که بدین خود
 آن چهار بار بردارد و منظور این آنست که داماد با بای عروس را
 و سیده باشد و بعضی از مردمان که اندک غیرت دارند با قبول
 نمیکند و بعد از اصرار انعام معاف میشوند و بعد از آن معتقد به اشراف
 و غیره بر سر بر روی اندازند و اینینه و در مصحف سوره توحید را نخوانند
 پیش روی ایشان میکنند و سهره داماد و عروس را بر سیدارند
 که صورت مکرر را در اینینه بنیند و در آنوقت سوره توحید را تلاوت
 میکنند و در گهین معمولست که بعد از آن داماد و عروس قدمی تا آن
 بنیزند و قدمی از آن بخورند و محله بعد از آن فریب بصریح یا صبح
 عروس را برخص میکنند و داماد و عروس را در بغل برداشته می آورند
 و در کواری او مثل حیانه و غیره که بسین ذکر شد و مستودست سوار میکنند
 و اگر عروس سیم و مسافت بسیار باشد عجب رنج و مصیبت و سختی
 از کشیدن او میکند و در دل میگوید مصرع رنج راحت دلت چه باشد مطلب
 بزرگ را پس مردمان عروس جهیزی که برایشان خوانده بدر مقرر شده است

با بلیک خناب و سایر اسباب او بر سر کوفته و اگر بسیار است بیشتر
و بخوان حمل کرده داماد را بهمان هیئت که آمده بود بر اسب سوار
میکنند کواری او پیش میرود و سواری عروس پشت سر او و مرد و زنان
همراهی از عقب و قفاللن و رقاصان در پیش با رانم تمام شغفند
میرود و ساعت با کم و زیاد از روز رفتن بخانه داماد میرسند
زنان عروس را پاده میکنند بر راه او کوفته یا گاوی زنج میکنند
چون عروس داخل شد و بر سر نشست داماد آمده بر پهلوی او بنشیند
و اگر قدری متشنج است امورات شرعی را نیز معمول میدارد و بعد از آن
اگر دوست زفاف میکند والداه حست کشیده بلبس مناسب
میکند از در و مورد نوبت طرین میشود و شهرت که از غلب
این احوال مخصوص طایفه هندو بود چون اکبر شاه بامیری از راه بدر
هنود خواهرش موصلت نمود بعضی رسانیدند که این مرحله موقوف
بر آنست که با دوش در رسوم مارا بعل آوردند اکبر شاه قبول کرد و
از آن روز در اسلام نیز رایج شد چنانکه بخوان طرین نخستین
پادشاه زاده کان را نیز معروف داشت و بعد از شاه جهان
این رسم الی اللہ منتهی است و کسی از اولاد بامیری نرفته نمیشوند
بجمله بعد از شب زفاف تا چهار روز طعام از خانه عروس است مگر
این که بلکه زیاده تر بخانه دامادی آید و این رسم بپوزه بفتح باء
باء موحده و ضم هاء سکون و او دفع را وء ساکن مینامند در
روز چهارم داماد عروس را بر در آستانه بخانه پدر او میبرد و در
اجتماع زنان از طرفین میشود و بیکدیگر از میوه که در آن موسم است

میفروشند و اگر ایاکم حیاء باشد در آن روز و خود زن تنها بر والد
 متقی بخورد و این روز را چوبی مینامند و ماد خلعت میپوشد
 و بعد از آن فضای این روز در وقت عصر داماد و عروس
 بخانه خود بر میگردند و بعد از آن چهار جمعه را عروس در خانه
 پدر برود و در هر دفعه هفت روز در آنجا میماند و باز میگرد
 و هفت روز در خانه شوهر میماند و باز در هر جمعه دو روز
 و همچنین تا چهار جمعه تمام شود و در بعضی از مواضع مخصوص
 در نکاح صبح روز جمعه رفته وقت عصر معاودت میکنند
 تا چهار جمعه تمام شود و در این ایام که در خانه پدر است اغلب
 است که شوهر نیز در شب پیش او میماند و لکن در روز
 لازم نیست و بعد از آن در خانه خود میماند و در ایام عمل
 نیز رسوم و عادات چند دارند بطلل همراه عروس در خانه
 خود میماند و حرکت نمیکند مگر بقدر ضرورت و بعد از وضع
 حمل اگر امیر است بر در خانه او نقار خانه آراسته میشوند
 و سعلقان او با او میپوشند و پدر عروس داماد را خلعت
 میدهد و از قواعد این نکاح است که مادر زن از داماد حجاب
 و در بر وی لازم نمیشود و در عرب نیز چنین است و عروس از
 برادران شوهر محجب نمیشود مگر اینکه بسیار متشدد باشد
 و من در نکاح میگوید رادر مرشد آباد نکاح کردم بغیر از روزه
 کلام الله و آئینه هیچ یک از رسومات را بعمل نیار و در دم و صفی
 نکاح را منعی نیز خود جاری کردم و از آنجمله است که زن بعد

عادت زنان بعد از
 نفوس

شوهر حلقه و در دماغ نمیکند و در خانه معطل و حیران بماند و دیگر
 شوهر نمیکشد بلکه در عین شباب باشد و هر چند که موافقت
 نشده باشد بلکه مجبور نامزد شدن از نکاح است و بعضی از بعضی
 فلان کسی اصحاب نام داشت قاعده عرف و موافقت شرعیست معذور
 کرد و شوهر نمیزد تمام اقوام و عشیره و اشرافان بلکه میکان
 نیز از او ملاصقت میکنند و در خانه او آمد و رفت میکنند
 و از جمله اراذل محسوب میشود و یکایک این مرحله در میان زنان
 این ملک قبیح است چیزی که قبیح نیست حتی آنکه در از نکاح بنا
 در خفیه و آشکارا القدر توبیخ مذمت که در این است و این است
 قواعد بنود است که در میان اهل اسلام نیز رواج کلی یافته است
 و از آنجا است که بادشاه حکام و امرا و اعزّه خطابات میدهند
 و آن سینه در صدارت دوله و ملکی و خان و جنگی مثل اسدالدوله و هم
 الملک فلان خان بهادر شیر خنک و همچنین جوانی منوال تبعات
 بنمایند و هر کس را خطابی خوش میکنند پس هرگاه خطابیست
 در دربار عالم باو است و میفرماید که جویدارانی و ب و الملک شخصی را
 نادانگاه که در باین صدارت مقابل سلطان مقرر است میرند
 و میگویند که فلان شخص بفلان خطاب کرده و فرموده و یا آنکه باو از
 بلند میگویند که اسدالدوله فلان الملک فلان خان بهادر
 فلان جنگ جهان پناه سلامت پس شخص تسلیات بجای آورد
 یعنی سه دفعه در دست بر زمین میزنند و میبوسد و بعد از آن آمد
 نذر میدهند و باز باین محل رفته بهمان پنج اواز میشود و لو تسلیم

صاحب
 در این
 سید صاحب

میکنند بعد از آن موافق مرتبه او پنج قطعه خلعت غایت مشهور
دوش که در مال و جفته و سرچ و با هفت قطعه با صافه مال
مردارید بخت کون و دستان و گاه است که ششمین و سپهر و پنجم
نیز انعام میشود و این نهایت مرتبه است و گاه است که دو
یعنی دوش را باللی هم دوخته بدوش او میدهند و گاه است
که در مال بران اضافه میشود و به حال در این مرد بسیار و فعا و تاج
که داده اند باز بانی محل رفته تسلیات میکنند و نذر بخت بخوار
خلعت را میکنند راند و باز رفته تسلیات میکنند بعد از آن همان
خطابات از سر کار بادشاهی بر صفحه فقره یا زمره و بخوان کنند
شد و بانی غایت میشود من بعد بادشاه و مردمان او را بهمان
خطاب میخوانند و در مراسلات و مکاتبات می نویسند و بسیار
که اسم اصلی او موقوف میشود و از خطابات مردم او را می شناسند
ازین خطابات بالاتر نیز میدهند مثل فرزند خان و خان خانان
و یار و خادار و از سطوح و سکنه و فریدون جاه و سلطان
و دارا شکوه و امثال اینها و این خطابات مخصوص مردمان بسیار
عالی دوش در لاکانی است و بمثل علماء شریعت پناه و شیخ الاسلام
خان و صدقات خان و امثال این خطابات میدهند و باطنی
و شغائی خان و بخت فلان خان و علوی خان و حدادی خان
و بخوان خطابات میدهند و بسیار است که بادشاه بوزراء و حکام
صوبه حاجت که بسیار مشخص باشند اجازه میدهد که مردم خطابات
بدهند در اینوقت خطابات التین نیز معتبر خواهد بود و در این

نوبت دادن
کتاب

اوقات خطابات باقی است و لازم آنها در میان نسبت و اگر
شخصی بسیار مقتدر باشد و یا در ده و یا منظور باشد که او بر
خود نوبت و تقاره بخوار و در بار عام حاضر میشود و تقاره کو چکی
از نفره و خسته اند بر پشت او می آید و در ادایک برده
چمدان را و یا و لای چند خوب برای تقاره میزنند که اواز
دهد و بعد از آن با دوازده میگویند که فلان کس از حضور
نوبت خانه و تقاره خانه سر فرار شد بعد از آن با نوبت که گذشت
نزد میاید و در در خانه خود نوبت میزند و قبل ازین که بیست
روغنی بود هر کس را بر هر قسم سواری سوار شدن و هر عام را بوی
و هر رفتار را بر سر خود و موقوف بودن بود و در ایام انگریز
که دولت است و تمام شده است و منظور این خضیف شد
اعظم و دلیل شدن بزرگان و امیر زاده کان است این امیر
تمام مرتفع است و هر کس بر وجه میگوید و قلیلی از کرم
و اینم در اختیار این است دار الحکمه نسبت که در کیفیت
رهن حضور حکام تفاوت بسیار است اعوه مثل علماء و دوات
مقدسین که داخل ملازمان نباشند از در داخل مجلس شده
باینکه بر سبب ذکر شد سلام میکنند و بعضی که بسیار عمو باشند
سلام علیکم میگویند و جواب میشوند و بعضی است و انواع
و استقبال بقدر رتبه میشود و هر چند میباشند و است
که خود خارج شدند و میباشند و یا آنکه جهت او عطره میکنند و
میکنند و حق است که علماء و دوات و اولاد و پسران این ملک

طریق نوبت

نهایت احترام میکنند و بعضی چون داخل مجلس شدند چویدار
 یعنی پادشاه را میگردانند و میگویند نگاه رو بروی پادشاه
 پس شخص نیات بجا آورده حاکم نیز دست بر سر میکند و دیگر
 که بجهت او معین شده است رفته باز سلام میکنند و میبینند
 و بعضی در قوی حصار و آداب گاه پهلوی چویداری ایستد
 چویدار جهان پنج اول از میدان حاکم ملتفت شده دست بر سر
 میکنند پس داخل مجلس شده باز آداب میکنند و بیکان خود رفته
 آداب کرده میبینند و بعضی را چویدار نام میکنند و میگویند
 جلالت خان ثواب نامدار سلامت و بعد از آن جهان پنج رفته
 بیکان خود فرار میکنند و این قسم از همه نسبت عزت و هرگاه
 بجا کم یا بزرگ نکند بکف و دو دست را بالای هم میکنند
 و رو با او بلند میکنند و در این نهایت آداب است و هرگاه حاکم
 از تکلم ساکت شد و با آنکه عرض خود را تمام کرد نیات بجا می
 و اگر قلبان از برای او آورند اگر چه از خود آن شخص باشد اول
 بر خواسته نیات میکنند و بعد از آن میکنند و همچنین است
 در قهوه و امثال آن و از این جمله است آنکه کافران و انرا
 بهندی و بی میگویند و در هر شهر و قریه بسیارند که رنوت عالی
 و ادالته را در هر نهایت خود میخوانند بکدی که از روز نوی
 بهتر و مفیدتر میخوانند و بر آن اجرت قلمی میکنند و شستن بود
 و سوان رنوت را معمول نیست و اگر کسی که در نهایت ادرا
 توبیج میکنند بلکه اغلب زنان خاصه از طایفه بزرگان رنوت خود

ذکر کاروان و رنوت زنان
 و شستن آن را رنوت خود
 سوار

و نوهر داد و داد و رانید و زند بکامه اگر باره شود وصله نمیکشند و بجای
 غب میدهند و برای اینکار زنان دیگر را اجیر میکنند و این نیز
 مختلفه تا مندر الحمله است که در خانه در مکان خلوتی اجیر
 بلند بجهت بول و غایت کردن ساخته اند و پیش روی آنها
 چوب کوچک و در فتهای آن کوچک یکی بجهت فاضل آب کشیده اند
 و جماعتی مقرر اند اجرت گرفتن در روزی یک دفعه یا دو دفعه صهار
 جابروپ میکنند و بجهت را بر داشته بر وزن میزنند و با
 سبب در بیت الحله غفوت کم است و مثل ایران و عنایت
 عالیات نیست که جاه های عمیق کنند و باشند و بعد از آن قصه
 مدتی استراحتی کنند و اینجا است را حلال خود میامند و حق است
 که این رسم با سببی و طور مدی نیست از اینجا است که زنان
 فاحشه و بزبان هندی آنها را بختی میامند و انواع مسکرت در
 بلاد و فریه های این ملک که حد افزون است علانیه بر مضطر و عفا
 و بالخانه ما کوچه ما در عین حسن و زیبائی و راستی که نشسته اند
 و در کوچه ما و بازار ما میفرودن نشسته میفروشند هر کس در
 وقت که خواهد مبلغ قلیلی زن بسیار حسینه جمیله را طلبیده و مجلس
 شرب از راسته و هر قدر که خواهد بعیش و عشرت مشغول میشود و افزوده
 نه از رسول و نه از حکام شهری و خویشی است حقیر این انداختار
 مردم مگر جمیع قلیلی مرفوع شده است و متعجبی و بد رجای از آن
 اقیح است بلکه بان فخر و مباهات میکنند مخصوص در مرشد آباد
 فسی بنیاد که همیشه اغلب امیر زادگان و امثال ایشان و بسیار

حلال
 سزایان که این را
 می زنند

نمبر
 است زیاد و لواطه و
 در این مملکت

فرا دست و از ازل ناس جهان شسیم اغلب سیاحت لیل و نهار
بسته و بهوش میگردانند و دست قافله را بیکدست و شسته
شرابی را بدست دیگر گرفته مت و لا یعقل در شوارع و طرق
عامه خلایق افتاده اند نه شبست و سحر نمی توان نام حب و ما
بوقت خود را تمام بهین مصارف میرسانند و اما آنکه هر یکی را
در این مصالح خطری مداخل از تفصیلات سرکار مکنی بهادر
مقررست همیشه مفروض و در امور اکل و معاش از افزاین ناس
کمترند و اگر معرفت با معرفت سابقه نباشد کسی نخواهد دانست
که ایشان از قسَم بزرگان و همرازانند زیرا که اینهمه را بر سر
کسی ننوشته اند بلکه دلیل آن ترک و سامان است و آن بگوید
مفقود است و اگر کسی از ایشان فاحشه سیاه سوخته کند بده را
مسخر کرد و بغیر و غلبه بر آن مسلط شد و بر فرض محال بهر آسای
بلوغ با او جماع ^{بسیار} کند و در نظر بختش چنان میباشد که ملک
سلیمانی را مالک و متصرف شده است و با مصاحبان خود با انواع
مختلفه از روی فخر و مباهاة این مرحله را بیان میکنند و ایشان
دست جوهر کرده عرض میکنند که واه بر و مرشد اصدار این
مقدمه که از خداوند بظهور رسیده است در قوت قدرت بشیر
و بعضی که از نایب دولت انعام شریفه انحر و در طالع مشایخ
حضور است که ^{بسیار} این امر غلطی است و اسلانی توقع آمده است
بنی عالیشان معنی مکانی عمدة الدعیان و فخر الدعیان و نواب
میر الوفا هم خان بهادر شهر نواب منکلی و چند کس دیگر که

والده اینان نکاح شده است در این مراحل از بابی خبر خود
 ممتاز اند اگر متوجه امور فیه بشوند باین روشی واقف
 و بالمره عبادات و طاعات را موقوف نکرده اند خلطوا غملا
 صالحا و لخر نیکو و در امور معاش و گذران و معاشرت با خلق
 نیز سلیقه دارند بحدی که اگر کسی از این طایفه زبان بتوفیقات خالی
 سبحان از امورات فاشه قوی کند همکاران و در رشته داران
 این فرقه مانع میشوند و حکام اسلام نیز در هر جا که مستقلند باین
 اعانت میکنند و در حدودی که جماعه الکلبیه مستقلند چنین نیست
 بلکه هر کس در امر خود مختار است و علاوه بر این زنان جماعتی از
 مردان نیز در این ملک هستند که چون زنان خود را زینت و آرایش
 میکنند و این قوم را چه مینامند و علانیه بر ملا هر که خواهد را
 طلبیده با ایشان لواط میکند و در سالی مبالغ کلی از قیمت فرج
 و مقاعد و شراب و اجرت رقاصان بکار حکام اسلام عاید میدود
 و جماعت الکلبیه یا اینکه کافرند و شب و روز در بی تحصیل زرند
 این مرحله را بر خود عار دانسته اند و از این عمر منتفع نمیشوند
 و کفن شراب خانه بار با جاره داده اند از داخل آنها چیزی میگیرند
 و اب و در بر الممالک سعادت علی بنیان بها و نیز با فقره قلته مدخل که
 دارد ابواب انتفاع از این عمر را موقوف بر دست نیست بلکه علاوه
 بر این قوی بلع کرده است که در پلده لکن که غریبی است نسبت
 و در تمام قطر و دلو شراب را علانیه نفروشتند و قمار بازند و شراب
 در کوچه و بازار راه میدهند و مدخل این امور در ملک زیاد و کم

در شرح نواب زیر و کتب

بود و در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 درین طایفه که در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 بخت بعضی ازین طایفه که در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 و گرنه انصاف و حق است که در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 در بر و در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 دیگران و در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 شرح و در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 از آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 خوب صورت در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 بدست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 حضرت رب العزت فرمود بود و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 الفضا و سیئات اعمالنا بحمدی و الله الطاهر صلی الله علیه و آله
 در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 که با آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 بخت شفاعت کند و گناهان و گناهات و ادان با عاصیان بدیده
 نیاید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر
 سیئات و گناهات و گناهات و ادان با عاصیان بدیده
 نکران و گناهات و گناهات و ادان با عاصیان بدیده
 خیر و در آن حرف بودید و دست اگر چه بولاب مغظم الهی را بر

در سخن بعضی از کاتبان
 شد از بولاب

و صبح اول

چونکه اسبکایم بخفت در دل بعضی از مردمان ضعیف و فعی گرفته
لمذ اجنان که راغی الهیه است بیان بطلان و نقایس اهل معطر
میباریم و من الله التوفیق و ما نکه من سخن از چند وجه مردود است
و محالست در وجه از آن بیان میشود وجه اول آنکه مقتضای امارت
شرعی نیست کماثر و انعام از قبول فرمودن شهادت صاحب
مقام و مرتبه شفاعت شد هر که را خواهد شفاعت میکند و هر که را
نخواهد نمیکند نه آنکه شفاعت کردن برادر از جمله طعنه است و هیچ
شده است و نه آنکه امرزش کنکار آن لایم شهادت شدن از
شده باشد که خواه مجزاد باید عاصی بود از این قسمه امر
مستوفی خواه شفاعت کند خواه نلین پس عاصی است که میگویم
که عاصی باید انقدر ترک معاصی شود که در خدمت و سبیط
و شفاعت در بار صاحبکار زوی الهی داشته باشد و آنرا
نیز راه شفاعت و سخن در پیش صاحبکار بود و بارزگان جمع
لواهی و ترک شدن تمامی واجبات ازین بنده عاصی است
سردر شهادت که عارف بمرتبه الوهیت است چگونه شفاعت
خواهد کرد بلکه خود بالکمال غدا حکم خواهد فرمود که این ملعون
با جانی بچون خود چنین رفتار کرده است و از شکر نعم بانی
او دانکه مولای او فی ذات مستحق طاعت و عبادت است عاقل
شده است و محالست در زبده است این را با سفل در کات
جیم بحال و باقی عفت معذب بد از بر الیه بر قدر که عمرته
بذلک و صفات حضرت سبحان بیشتر است ظهور و غیاب علی قیوم

تخیل می شود و چون عوام الناس مطلب را از تمثیل بهتر می دانند
 تمثیل بچشم می بینند و تفهیم کون مطلب پیدا می
 و فهم ایشان آهسته می شود که چنانکه در رویارویی سلطان و پادشاهان
 که نمونه سلطنت و ظل انوار الهی هستند شفاعت از قسم در بر آید
 غیر هم شفاعت و التماس را باید از وی می کنند و کسی را که همیشه
 کسین نفاق و مخالفت را گوید و عدم اطاعت را مدت العمر
 منظور داشته است و از انفعالات بقدر کمندان بادشاه مبتلا
 شده باشد اصلا و قطعا شفاعتش نمی کنند و خود نیز از اعلاء
 عدوان مردم مخالفت خواهند بود و برایشان در ترک شفاعت
 تمییز نیست نخواهد بود و همچنین در رویارویی پادشاهان نیز
 چنین است و در این مرحله قابلیت را ملاحظه نمایند مجله قابلیت
 فیضان فیض شریعت و الله هر خار و خشک تر کس و مکان می رود
 و وجه دوم آنست که میگوئیم که موافقی عقیده فاسده این شخص
 المعاصی بعد از شهادت الشریع الذمیه آید که کالیف شرعی از
 شیعیان مرفوع شده باشد و یا آنکه باقی باشند و لکن از آثار
 اینها ترس عذاب و مخالفت زایل شده باشد و قول اول موافقت
 کفر است زیرا که خلف ضرورت دین و موجب تحریف شریعت
 سیر المسلمین و تکذیب خدا و رسول و انیمه طایفه این است
 که فرموده احکام دین و شریعت و تا بر در قیامت ثابت
 و همچنین ستم و قتل ثانی زیر آیه سادات امام بعد از شهادت
 ظاهر می گردید ملک عالم حلالین خاصه شیعیان را در مقام مؤظنه

وجه دوم

باید که در این کتاب و در باب میرزا علی و در باب میرزا
بیان نماید که این کتاب در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث
عادل خود میزند و در این کتاب کلمات سادگی که در جمیع
نماید و در جمیع کتاب که با طاهر میرزا این است که حکیم علی اقل
یعنی این کتاب مقدس در ضمن این کلمات خواص و مفاد و مضار
هر یک از ادویه مفروضه عبادات و معاصی را اینجی که باید از برای عباد
بیان میفرماید چنانکه اطباء در کتب و دفاتر خود می نویسند که
نمایان می کنند که است و خوردن شیر مثلاً بحجت دفع سم لای
نافع است و بهین سوال در نمای ادویه متواتر و متضاده و به
صفات و خواص آنهاست بیان میکنند پس بعضی میفرماید
در میان ایمان و ایمان باید توافق و تناسب باشد
استعمال این ادویه منظور نماید و در هر مقام معالجه تیره و ضعف
مرض را نیز ملا حظ کند نه آنکه عبادات و طاعات را بلکه
ترک کند و بر سر میهد و گوید و این مطلب از مرض کشنده است
باین تر باقی بگوید را بخورد و خوردن شیر معالجه نماید پس نباید
علی ذلک میگوئیم که ظاهر است که عرض کنیم اطباء و دستاورد
این را در بیان این نوع کلمات این بود که است که عباد
در میان خوف و طاعت باشند و از شرک و ایمان و طاعت
امید و از ترک طاعت بکنند و در این باب سخن افغانی است
مرغی فرموده اند و در این مقام و جویات بسیار است و در این

برین بن ریش

منه بعد وضع این رساله نسبت به در خانه کس است یک حرف است
 و ایند الی جمله و از آن جمله نسبت که اغلب اعلی و ادانی حکام
 و امر او بلکه اعلی طالب علوم و دین ریش را میترانند و اگر کسی
 اندک مقدس باشد مورد به می کنند و اگر لذل نیز زیاده مقدس
 باشد فی الجمله خواهد گذاشت مجله در زمره شیعیان حتی در علماء
 ریش کامل شرعی ساز و نادرست و از بعضی از منصفان شنیدم
 که منظر را اغلب مردم در ارتکاب این عمل رضا مندی تیان است
 و در مردم نیز این عمل شایع است الا آنکه در اینجا مخصوص بغیر
 حکام و اعیان است و در این ملک عام است بلکه شتر عیش شربت
 و عجب است که در این کشور بسیار از اصحاب فقه ملکه علم را داریم
 که بر خیزت این عمل مطلع نبودند بلکه اصرار بر ایاخته ان داشتند
 و می گفتند که گرامت و در نسبت و این فقر چون چنین دیدم در
 جوان مسایل فیض اباد این مقام را بروجه اتم بیان کردم و بعد
 جمعی از عوین اطاعت کرده در نسبت از ریش خود برداشتند
 امید که حضرت بار و یل از این رفیق قبول گرامت کند و از آن جمله
 نسبت که اولاد و یکایک را بر ویش میکنند و بغیرند و خود نیز
 میدارند و مثل فرزند حقیق خود میدارند مخصوص بک نیک اولاد
 نظرند و حجاب از وی میکنند و بوی میراث میدهند بلکه در
 نظر اکثر خواص الناس چون فرزند بر سایر اقارب مقدم میدارند
 و ضایع با او را میخوانند میدارند و اگر کسی در فقری یا فقرند خود
 گرفت و بعد او را نکاح کند او را پنج می کنند و نسبت که شیعیان

در این

برین کردن اولاد و یکایک

درین کشور را نیز نامی دارد و گویند که از مقتضیات آنست که
 او است چنانکه من نیز در بده فیض آباد و در چشم بر خور در کمالی
 مختار و الانبار میرزا محسن مشهور بسیار میرزا حفظه الله تعالی که خلف
 عالیجاه شوکت و سنگاه برادر صاحب عظیم المناقب مفتی بسیار
 مهربان میرزا ابراهیم علیخان بهادر مشهور میرزا اسید و صاحب
 دام اقباله است از طبقین همشیره معظمه نیکان عالیجاه اسد الدوله
 رسم الملک میرزا محمد تقی خان بهادر فیض جنگ دام اقباله
 بغیر زنی گرفته بودم و آنحضرت اولاد حفظه را از طرفین بدو
 میبرد و در آن وقت سن آن نور چشمی هفت سال بود حفظه الله
 فی العیش و الریح و اعرفه فی الدارین محمد و اله و این فضیه در عز
 نسیم مشهور و وجه است چنانکه از مقدمه زید بن حارثه معلوم شود
 و شاید تا حال نیز باقی باشد و در ایران مشهور است فصل
 و سبکوبایی فارس روزی بهلواز زیر باد است و است
 و از یکطرف به دو جهانگیر مکر من اعمال نیکاله و از طرف
 دیگر با رضی حین متصل است و راجعه الملک سوره قلاده
 است درینا در ده است و خود را مالک ریایان دانند و ماه
 راه از هر طرف وسعت ملک است هرگاه در بند و دیگر
 خطوط از حکام بلکه از سلطانین نیز و بادشاهان میبود
 وزیر عرض میکند که فلان غلام بالا باد که از ملک
 باو مرحمت شده است و بعد از سال دارنده است خود جواب
 چنین گوید که از یاد شاه سبک و صاحب فیض عید و معین باد

نبی فیض
 در فیض

احوال سبک و بادشاهان

و لاس و طلا و نقره بفارین غلام بالک باد و عذاران
 نگار و خنجر سفید بجز سرکار او در جای دیگر نیست و اما آن
 در صورت بروم چن و خطا در کوچه چن چشم شبیه اند و اغلب
 زنکند و معادن بسیار در آن است مثل باقوت و لاس و طلا و نقره
 و سرب و قلع و خانه تمام از جویت سواهی تنجانه و خوانه مادر
 که از سنگ و گل است و با این نسبت انش در شغل راجی می شود
 علمه حکام در کوچه و بازار میگردند و اگر در خانه کسی انش یا
 چراغی یافتند انجانه را غارت میکنند و وزیر راج المعامله
 این کارهای نقره منقوش است عیار و سکه ندارد محلی
 از ترویات و انشاده خاصه انکار نکاش می شود از جمله
 آنست که هرگاه بادشاه در کوچه و بازار بر آید مردم همه بر سر
 در افتند تا او بگذرد و کسی جرئت نگاه نکنند و هنگامیکه در دولت
 عام و در مجلس است مردم بر روی میخوابند و هر دو دست زیر طاق
 خود میگذارند و نفاذ حکم میبندند که اگر در حال همه را
 نقل رساند کسی سر بر ندارد تا گشته نشود و هرگاه با کسی حکایت
 جمیع مردم از صغیر و کبیر مجتمع شوند و بلند افواج او بسیار بدست
 انکبوت میگردانند که در انظار مکانی میبند آورند و در صحن
 انظار انداخته و در پای بسیار فرستادند که فرستادند و در بعضی
 قدمی کار می بین دادند و قتل کردند که از سر کار است
 و کتبی در آنجا شد و از جمله آنست که اگر کسی بدلیگری در
 کام نزار میبندی بایستی با حوچه زدن و نیزه حاکم شکایت شد

مرقع اعزاز سند حسن و قبیح

سازه و سبک

پیشه عالیجناب سلطنة للطیاب آفاسید تقی اصفهانی که از عمده
 تجارتگر گشته به آنجا بود استقبال کرده منزل خود را در پیشش اطاق
 و لکائی و طریقه و داد و در لکائی بدقیقه فرو گذاشت نکرد به آنکه
 بمی نوع بیم اول در سکون ناز و فتح با و موصه و سکون با و منین
 نخیانیه جزیره از جزایر مشهوره و کهن است و بمبائی از اقله کوه
 و جزیره قطع از زمین را گویند که اطراف آنرا آب فرو گرفته
 باشد و بدین گشته بدان توان رسید و آن جزیره از مدت بدیده
 و در دست جماعت آنکه جزیره است و بغایت معمور و آباد است و جدا
 از این اطراف با آنجا بسیار میامیزد و شهر آن دو و علم و دو
 خندق بسیار عالی دارد و بر اطراف قلعه انواع توپها گذارده اند
 و سحر آن بزرگ و ممکن نیست و روزی تغییر با تپا به هزار
 بلکه زیاده حاصل میگردد است و در خارج شهر نیز آبادی بسیار
 و طول او چنانکه مسجوع شد و در سرخ و عرض نیم فرسخ است
 و هوای آن بسیار خوب و در نهایت لطافت است و وصول
 آن در ایام سینه چون اغلب بلاد و کهن هشت است و در آن
 دو بار نمردند و بعضی درختان چون نارنج و سایر مرکبات
 در هر وقت الابدیت قلیله بار دارند و آب خوردن آن
 منجم است بجا و در شهر آن سوزره است و در بعضی از رود ای
 نیز آب بدان جمع شود بناچار از آن نیز میخورند و بعضی است
 که مرض شپوره و در بلاد نیز بسیار مبتلا میشوند و از آن
 در بای آنجا است که ماری سمی در آن بسیار است و فاعدا

سکنت مار در آن جزیره

در دریا بر کاه مار و دیند میدارند که مبنی قریب است و چون به صبح
 در ایام باران از دریا بخیزد و ایند و مردم ازین صحنه را
 و مردمان در دفع آنها تدبیری که کرده اند است که صفت
 گویند و خانه با و باغبان را راه با و باغبانها فرست کنند چون باجها
 رسد صدقهای نکسته بدن او را مجروح سازند و از زقنار
 بازماند پس مردمان آنرا ملک کنند و از او صاع پسندیده که
 جانوت بگیرند و در اینجا بنا نهاده اند و راست که مردمان
 ساخته اند و در شب بالای آن چراغها روشن کنند تا خدایان
 در دریا چون از آنجا بگذرند که خبری از آنجا است و از مکان
 خود در شب حرکت نکنند چون در اطراف آن کوستان بسیار
 در زیر است و بغایت خطرناک است و آگاهی آن اغلب است
 انش برستند که آنها را بشناسند و گویند که در ایام خلافت عمر
 انابیران بانی خبری را فرستاده اند تمام چون آگاهی آن سفید بود
 و خوب بود و از اصلا با مردم بیکانه وصلت نمیکند و خوشترند
 و نه میکنند و بعد از آنکه طوری از ضلع خود باقی مانده اند و با هم به
 اتفاق دارند و اغلب امورات صاحبان دیگر و تجار معروف
 آن را میشوند و لغایت این و دی هوشند و با قریب است نه است
 با وقتند و خود را از اولاد و کسان دانند و گمانند که در نزد خود
 و باز دارند و مستأفروشت حکم را پیغمبر دارند و چون از آن شاه نامه
 بسیار شوق دارند و صاحبان مایه خطری آن ملک است و در مدینه
 و دولت آن بسیارند و در یار آردن خبری و سایر خبرها در خبر است

مبنی

علامه خبر در کتاب

در وقت خواب می کنند و بلند شود و دفعه کم شود و غیر شود
 چون بصره و غیر آن و در غلته آن حکم را تا مل بست جمع ازین
 و غیر هم بلا اعتقاد است که در قدر بابت کسب باریست چون
 قمر مجازات قمر بحر رسد و نور او در آفتاب افتد و شعاع آن
 بدان سنگها رسد و از آنجا متراجع منعکس گردد آب را چنین
 کنند و چون گرم و لطیف گردد متخلی شود پس مکانی زیاد شود
 از اول خواهد بلند آمد شود و آب اندک محل خود با طواف بالددور
 و در انوقت آب رود خانه ای که از اطراف بدریا میریزند
 متراجع شوند چنانکه در بصره و کلته و امثال اینهاست و چون
 قمر غروب کند غلیان آن ساکن شود و بحالت اولی برگردد
 و در در خانه با باز جاری شوند و بلند آید و حواصی انگلیسیه
 و غیر هم را رای آنست که هر گره که اندک دیگر اعظم باشد چون
 مجادات مرکز یکدیگر رسد گره اعظم اصغر را بطرف خود
 کشد و گره قمر اعظم از گره آب پس هرگاه قمر مجادات گره
 آب رسد آنرا بخود کشد و آب مانند قصبه بلند شود و از اطراف
 آن زمین خالی ماند و این است حالت جزیره و چون از میانه
 گذشت قبه آن فروریزد و آنهار متراجع گردند و این است
 حالت مدوین میگویم که رای یونان و قول ایشان بحصول
 غلیان در یکسب قمر خلالت محسوس است زیرا که در نور قمر
 برودت است چنانکه در شستن در راه تاب در فصل تابستان
 حس می شود و غلله بر آن میگوئیم که بالبدیهه حرارت آفتاب

زیاده از آن است پس چرا در عین سعادت که ما میفرمودیم فیانی
 از دست اگر ناپسند شود که گره ماه از آب بزرگ میخورد و هیچ
 ریاضی را در آن خلقت و عالم عند الله و در کلکته دریل
 و واسطه و او خواه مدینه شود و یکی که شنیده ام که اکثر
 چهارات را غلط اندیده است و در فضل رستان بالکینه
 بنام باران و ناستان کمتر است و کو با عله ان است که چون
 در یاد سمت جنوب کلکته واقع شده است و در این اوقات
 هوای جنوبی زیاده از اوقات دیگر در آنجا است میوزد
 پس در اعانت نماید و لهذا لایست است آمد و الله اعلم
 و فرمان فرمای آن خبره بود که روز دین بهادر شنیده ام
 که نیکو خلق و حکیم مشرب و اما می از خبره از او بهایت
 رضامندی داشتند چون چند روز بود که وارد شد بودم
 از آمدن من مطلع شد و واسطه عالیجناب اناسید تقی سبانی
 الذکر خواش کرد که ترک مرقوم مهدی عالیجناب خراسانی که چند
 وقت حاکم غازی بود از حدود با رس بود و از جانب کلکته
 بعنوان سفارت به مبارکتی مدار با دشت و حجاب حکم نامه
 ظل الله رفته بود و ما بهین ورشده بود که دو نفر یکی محمد حسین خراسانی
 و دیگری میرزا محمد جان و والد محمد حسین خان با نداشتیم
 حکم انرا نوشته و بحضورش بر فند برای عمل کرده و عله ان این
 بود که مهدی عالیجناب در هنگام وفات میرزا محمد جان را که فرزند
 کوچک بود و بسیار عزیز و از بطن متعه بود و بگویند که در ده بود

شبیه مدرسه کلکته

احوال سید علی خان خراسانی
 و اولاد او

و چون در این حد و در احکام تمام بر منتهی جایی بود
 و میخواستند تا اهل سنت با ولاد منتهی میراث غیر سه و طر
 او متعلق بان طفل بود و میخواستند که از میراث پدر بهره ور
 شود باشد گفت که این شیعه اند و باید بطور شیعه تقسیم
 میراث فیما بین ایشان شود و کسی از علمای شیعه در آنجا نبود
 چون مطلع بر احوال من شد در این باب از من استفسار نمود
 و حکم من عمل کرد و لغزش مسک علیخان مرحوم را چون خدمت
 بزرگوار گشته کرده بود انجاعت رافعه الهی که عادت
 حق خدمت را بسیار منظور دارند بر جهازی از سیر کار خود حمل
 نموده بغیبات فرستادند در انشای راه جماعت و تکیس ان
 چهار زیارت بردند و حسب اورد در ریاض اخشنه و اولیاء
 گشته بهادر و واجب که در بانی با نصد رو به بود الی اللان
 بان دو فرزند او میدهند و انبه که از خاک لندیدند است
 و در سقط و شمیل و منیا و افعال انها از بنا در ایران نیز هم
 میرسد در آن خیره در نهایت امتیاز میشود و بنده فایده
 انجا نیز از اکثر مالک بند بقدری که دیده است بهتر است
 بجلد مدت چهل و پنج روز در آن خیره بودم و در بوم شبیه
 با نزدیم شهر ریح الاول بعزم حیدر آباد برگشته مسوول شدم
 و به بومی که دوله بوسیله ان خیره است رفتم حیدر در
 بخت درستی امیر سقر توقف کرده و انبه شدم و در
 انشای راه بسبب این و صعوبت طریق بدست بعد از

سبب منجی

ذکر بوی و نخب آن

چند روز وار و بونه که شهر وسیع و مقرب است چنانچه در
ششم و الهه ربانی بر این بسیار باد و بوده است و یکشنبه
نقطه و غلله و ستم اعادی بسیار و بران شده است و مذکور
میشد که مسانی بر این روز هفتاد هزار روپیه بستر دران
بمصرف میرسد است و فرمان فرمای از اینخواه و
جمع بنود او را بزرگ میکنند و دران بخانه است که براده
از کز در روپیه جواهر و اسباب دران است و بسیار محترم است
و چند سال است که جماعت انگریزیه دران شهر نیز داخل
کلی کرده اند و با ستم و کوری انجا را نیز با حاطه خود در آورده اند
و دران شهر بود عالیشان معامکان میرزا علی اگر خلف
مرحمت و غفران بنیاه حاجی آقا محمد نعم استر آبادی که در حد
انگریزی که صاحب کلان انجا بود بخیرت ایشان قیام داشت
بملاقات آمد و ضیافت و رسوم ادبیت را معمول داشت
جوانی است نیکو کردار و خسته اخلاق و ظریف و چهار نه روز
روانه سمت مقصود شدم و در انشای راه بلاد و قریه محوره
بسیار دیدیم و از انچه بود تلمی بود که دران بخانه محترم
که نگه دار و بیه خرج آن شده است و از اطراف عالم بنود
بر تبارت آن می آیند بنمایش آن رفتم در عمارت بسیار
عالی بنکی را بصورت ان ساخته زینت کرده او را
بر نشن می کنند و از انچه بود قصه این ایاد که قریه را آباد
و معتمدی و بلاد بسیار خوب در نواحی او است و انجا بنابر آن

ذکر میرزا علی که

بستر پنج بوی

و سایر لطایف میبرد اکثر انالی آن اهل سنت و جماعتند
 لهذا چند روزی که در اینجا بودم تقدیر میکردم و باین سبب علماء
 و اعراف اینجا در نهایت شدت احترام مرا بمنظور حدیث داشتند
 بهر حال منزل بمنزل میرفتم و در هر فرسبه و فسیح که خوب بود یکروز
 و دو روز توقف میکردم و غسل بعد از انقضای غسل
 روز در روز دوم شهر مجادی الاصل دارم نیم فرسخی حدیث
 شدم چون علییاه معلی جانکاه رضوان ارامگاه میر الواعظ
 خان بهادر فخر طاعت میر عالم خلف مرحوم سعد رضی بن الفاضل
 الکامل السید نور الدین بن السید الجلیل و الفاضل النیل السید
 نعمت الله الخراسانی قدس سرهم که مختار سرکار نواب سکنده
 فولاد جنگ خلف نواب نظام علییانی بهادر و حاکم آن بلده
 بود مطلع شد عالیشان معالی مکانی عمده الدعیان علی یک خان
 کرمانی را که بزرگ جماعت قزلباشیه و در خدمتش نهایت محترم
 و معزز بود با جمعی باستقبال فرستاد و یکم از راه مذکور وارد
 شده در باغ خان مزبور منزل کردم و در روز دوم از دروازه
 و بزرگان چون مرحمت و غفران پناه میر عبد اللطیف خان
 خوشترکی که بسیرم میر موصوف و نهایت معزز و محترم و
 مقدر بود و غیره ملاقات آمدند و در سیرم باز میر صاحب
 مرحوم از جانب میر عالم ملاقات آمده معذرت خواست
 که بسبب مرض خدایم تاج در محنت و سوار شدی نیست
 و بعد با رضا خان میر از طریقی که میرود در نهایت محبت

ذکر در حدیث یاد کردیم

ملاقات اسیر السلام

میکند رانند و خواهش نموده که تو بملاقات منته باشی قبول کردم
 و از منزل خود اولیخانه میر صاحب موصوفی ششم در ایام
 الملک علیقلی قلیخان جهاد نظامی را چونکه کسر خاتم عالم
 از جانب اعلیٰ باستقبال آمد و اتفاق روانه شدیم چون داخل
 بنامه منظم شدیم میر صاحب با جمعی از اعیان تا وسط صحر
 استقبال کردند چون بکنار فرشت رسیدیم دو کس زیر بغل میر عالم را
 گرفته باستقبال آوردند چون دیرش این شریفه تفرقه نشاء
 و تملک نشاء بیدک لایزال علی کل شیء و غیر
 بنیاط رسید زیر اگر مرض خاتم تمام اعضای او را فرود گرفته
 و صورت و چشم و دهن و دماغ او را متغیر ساخته بود اگر چه
 در اخبار حکم بفرار از مجدم رسیده است و لکن ملا علی با هم
 دست و بغل شدیم و در بهلولی یکدیگر نشستیم بعد از کمی
 متعارف بنا کردن قلعه مبارکه کر بلائی معنی را از او خواهر کردم
 در اول امر فرمود که قنادیل بسیار است که در سر کار حضرت
 فروخته بمحض رسانند وقف بودن آنها را عهد کرده بودم
 در جلد توقیف کنی کرد و بالآخره بحجته کلام الله و محبت طریقه
 مجتهدین اسبی رسید هر دو را ثابت کردم و بایه بلند اعتبار را
 بر ملا علی رسانیدم چنانکه در جواب مسائل این مذکور است تها
 خوش شد قبول کرد و وعده نمود و بعد از وفای فرمود این افضل
 و اعظم فرایند این سفر بود که جناب امر عظیم که بابت اطمینان
 جناب این کس از مومنین و مقربین و مجاهدین است بواسطه

بانی مبارکه که بایستی
 زین قلعہ بحضرت
 رسیده است

این فیض بعل آمد و حق جل شانہ علم است کہ عمره علمه غایت حرکت
 کردن من از عتبات عالیاات نیز همین بود و الحمد لله العالی
 کہ حضرت قادر متعال فقیر را مایوس نفرمود بلکه علاوہ بر آن قلعہ
 مبارکہ بحف اشرف نیز بہمت انحر و جنت ارا مکارہ تعمیر شد
 پس بعد از صرف قہوہ و ظلیان رخصت شدہ بمنزل خود رفتیم
 و تا در آنجا بودیم نہایت اغزاز و مہربانی میفرمود وی صاحب
 فضل و کمال و عظمت و جلیل بود از افضال حضرت ملک متعال
 در او اخر عمر کوی مہر دی و نیک نامی را از ہمکنان خود در بود
 حسن خدات و لوازشات و سلوک یا من در دین و بنای آن علم
 مبارکہ مشہور افان کردید در مرشد آباد خبر رسید کہ در شب بیستم
 ثوال المکرم شدہ بگذارد و دو صد و سیست و سہ از این دار فانی
 بسر کاود نے از خیال نمود دل خرم و خاطر جمیع مومنین از
 استماع این خبر و شست اثر بسیار افتدہ شد تعذہ اللہ تعالی
 چون مدتی در الشہر توقف شدہ بہستہ الجملہ از اتوال انجا طوار
 انامی آن نگارش می شود بدانکہ حیدر آباد و اکثر ملکہ در کین
 نظر بقرب انہا بخط استوا الہوی با اعتدال دارند طول ایام
 و لمایی در جوزا و قوس بسیرہ ساعت میرسد و در ایام تانی
 باتش در خوت پنبہ دار و شمنہ و در تابستان بسر دایہ و کویہ
 بر احتیاج نمیشود و قریب بانت کہ بہشت فضل در آن باشد
 اگر چه بغیر فضل و تمیز موسم در تمام این کشور دشوار است
 ہوا و لکن در کین تمیز مین الفضلین از لایکن دیگر واضح تر است

تاریخ فوت مبارک

محلی از اتوال حیدر آباد

در آنجا بلکه در تمام هند وقتی را ندیدم که زمین و درختان و گیاهان
 مخصوص نایب و انواع مرکبات که در درخت آنها عجب میوه
 و نیم رس مشکوفه موجود است و در درخت این آنها جگر شیرین است
 و بعضی از بلاد طین قطیفه در ایالت دور کو بهار البسته آب
 انبارهای عظیم ساخته اند و از هر یک در تمام سال آب روان
 جاری است و در تالابان زراعت را از آب یاری و در موسم
 دیگر از همان آب انبار را بعل آرنند و طول و عرض شهر حیدرآباد
 نیم فرسخ در نیم فرسخ تمام معمور و آباد و باز در آن کوچه ها یکی با
 رفیق و داراسته است و در خارج شهر زیاده از داخل آبادی
 و غلات و روغن و سایر دریاات نظر بکثرت مردم در نهان
 گرانی است و لکن حسن صورت در مردان و زنان و فور تمام بلاد
 در بلاد دیگر یان و فور بنظر رسیده است و سببی برای وقت
 فرمان فرمای انچه در دودواب نظام علیخان بهادر و ولد نظام
 اصاف جاه و وزیر محمد شاه بابر در ایامیه بادشاه چهار نادر
 افشار پسند آمده بود بالنسبه با و نظر لطف و رحمت میسر است
 و ای از اتحاد و اجتماع عبدالعزیز در در علو خاندان از غایت شهر
 مستغنی از اظهار است و در بدو امر رسمی بود با عمل داد و
 فرمان فرمای بود حجت نهاد چون مرض خالجه و کمر سن
 بر راض عارض شد از نظم ریاست عاجز گردید امر را با کار
 کنان خود گذاشت و چنانکه سنی ذکر یافت اغلب امراء و اعظم
 این ملک هر یک در بی نظیر و سنگت کار دیگری است حتی برادر

— سفت
 احوال نظام علیخان بهادر و
 نسط است در سنین

فخط اند برادر خود را در آسایش و راحت بند و همیشه نظر کن
 ذلتی که دارند از یکدیگر خافند ایند امیر الملک مختار امور
 سرکار او بود چنین خاطر خود اندیشید که باید معنی از خارج
 بجفت خود داشتند باشم که در وقت کار یکاز آید از لافان
 ای بونه و صدر نایک حاکم سرتک بن بدر شیوسلطانی که
 از کوکران و جاگران آن سرکار بودند شراطاعت بمشیر الملک
 فرود می آوردند و او را چنانکه بایست بخیال خود می آوردند
 خوف و اندیشه از این باعث آن شد که میان نظام علیان
 و آن کوکران را بر هم زد یکی که کورس مخالف و نفای را
 گویدند و سر نزاع و جدال پیش کردند و چند دفعه مبارزه
 افتاد و طفر عاید مخالف گردید و جماعت فرنگی که در آن
 سرکار ملازم بودند و نظر بقدامت با همه امر او غره دوستی
 داشتند و این معنی نیز بخاطر کار فرماگران بود تا
 بالاخره بمشوره بعضی از فرماندگان دولت خود چنین صلح را
 که استمداد از جماعت انگیزیه کند و این را انجید را با باد
 طلبیده معین و با خود کرد و اند چون بر این غم مصمم شد
 نظام علیان فقیر را که خالی از خواش و اجداد گشته بود در
 دولت داشت که خطوط صاحب کلین کلکته نوشته از این
 طلب استعانت کند قبول کرد و انگریزان که همیشه طالب و جویا
 این معینند که گس ایشان را بملک خود راه دهد تا بطلبیدن
 آن رسد چون این خبر بایشان رسید اینمغنی را فال نسج کردند

سرمقدم ساخته مجید را با در رفتند و در سلک ملا زمان ^{باشند} ^{الکهار}
و جماعت فرنگیین را اخراج کردند و چنانکه عادت ایشان
مکانی در خارج شهر قریب بقلعہ گرفته مکانات از برای خود
و همکار خود ساختند و در این اوقات حمید رفعت شد و نزاع
با خلف و جانشین او شیو سلطان قرار گرفت لهذا دو دفعه
بجنگ او رفتند و در این دو دفعه بجهت بعضی از مصالح صلح کردند
و در آن سرکار مد اخذ کلیه همپا شدند تا آنکه در عوض زر
مواجهه که ملک سیکر را از آن سرکار گرفتند چنین فتنه و شوکت
ایشان زیاد شد و شیو سلطان در حدود دکن حکم کرد و دید باز
عزم بر محاربه شیو سلطان نمودند پس با اتفاق عسکر نظام علیخان
سردار سر عالم سابق الذکر بمسراور رفتند و در این دفعه خلق
سبب از آنکه بزرگو عسکر او کشته شدند و زیاده از چهل دفعه
میدان جنگ از دسته شد و در هر دفعه طفره از آن مخالف بود
تا آنکه شخصی از بدداتان قریب باشه که صاحب کلبه و مختار خانه
شیو بود نمک حرامی کرده قلعہ را بدست داد و عسکران بزر و نظام
داخل قلعہ شدند شیو کشته شد و اولاد و عیال او اسیر شدند و بعض
نمک بگرام نیز محمد قلعہ گشت شد و مراد دلی خود رسید جماعت
از آنجا که عادت در رسم ایشانست که بر دشمن در عین غلبه رحم
و مروت میکنند نفوس شیو را با جترام تمام دفن نمودند و عیال
و اولاد او را بعزت و حرمت نگاه داشتند و در حکام ملای
بالر ادا آنکه تحت سیار در مراتب ایشان رسیده بود منتهای توقیر

. و عظیم و در منظور کردن و بجهت آنها بقدر کفاف از اجناس
 ایشان بیزی مقرر نمودند آنچه مال اسباب از آن قلع بود
 آمد زیاده خود متصرف شدند و بسیار از مملکت او را نیز خود
 مالک شدند و بجای آباد مراجعت کردند چون چنین شد
 اخلاص شیر الملک ایشان زیاده از حد شده و استقلال
 ایشان نیز در وجه کمال رسید و حاکم محلی بندر حسنعلی خان که
 اصل و ابا او از اهل مازندران بود چون دید که در آخر کار
 تمام این ملک عاید سرکار گشته بها در خوانده شد تمام ملک خود را
 بایشان داد و در عوض آن مبلغی را مقرر نمود که هر سال باو
 و اولاد داد و نسلا بعد از او برسانند و همیشه اعزاز و احترام او
 و اولاد او را منظور داشته باشند و این عهدنامه را بر صفحه
 منقوشه از ایشان گرفت و صفی ملک خود را بایشان داد
 و با کمال انجاست نظر بعدی که کرده اند یا اولاد او که درین وقت
 رئیس و بزرگ آنها نواب مبارک الله خطاب دارد و خوش بود که
 میکنند چون اطراف و نواحی حیدرآباد در تحت تصرف ایشان در
 آمد خوب مستقل شد نظام علیان در هفدهم ربیع الثانی سنه
 یک هزار و دویست و هجده هجری فوت شد شیر الملک فرزند
 اکبر او نواب سکندر جاه فولاد خاکی بنی الذکر را که داماد
 او بود میرساندش انید و یا شیر الملک در حیات بود باز بنی
 الحمله آثار حکومت در انجا بود انگریز را از نواب معظم الیه تبریز
 و او را نیز از انگریز خلیف میداشت و خود در استراحت بود

نواب علیان
 شیر الملک

بعد از یک سال او نیز فوت شد و حسب الحکم جماعت انکیز مر عالم بهادری
الذکر که با ایشان نهایت دوستی و امانی داشت صاحب کمال و محض خواجه
فولاد خان که در بدو باین سبب قوت ایشان مضاعف شد
با هر کسی که حاکم سرهناز غیر بر میدارد ایشان حمایت او میکنند و
مانع میشوند اگر ایشان از کسی مخوف شوند و قوه خود را در آن
مثابره نکنند و در آن واحد بنیاد او را خراب نمایند و حاکم نیز
با ایشان موافقت میکند و مخالفت نمیتواند کرد و از این جهت
که تمام بزرگان و سرداران ایشان را بالفعل حاکم خود دانسته اند
و حاکم اصلی را چون جویشت در می میدانند و اگر فی الجمله او را
اطاعت میکنند ایشان نیز از خوف این جماعت است بجهلا باین جهت
و اسانی ملکیت در کهن را دارند که بی تصرف خود در او درند
و بطاهر حال هر کسی چیز ندیده اند و ملک را بنور خود نگرفته اند
نزدیک است که حکومت در کهن نیز مثل نظامت بکمال شود خبری که
باقیت شد ملک ایشان در حیدر آباد جاری شده است و مال خراج
ملک ثواب فولاد خان را کما شتکان او تحصیل میکنند و با وجود این
هر تسلی که این جماعت را حاصل شده است با حاکم نهایت کوچکی
و فرودینی و تملق میکنند و سرشته رفتار را از دست نداده اند
و اگر احیاناً اندک کوچکی بکنند بکوشش او میگویند که نواب نظام علیا
حرم را اولاد ببارست و مقرر در حیات عالی میرت از میان
سخن عاقبت احوال را دریافت کرده ابرام میکند و این را بفر
خود مشغول میشوند و بر ناظران مخفی نمایند که شرح موجبات و راجع

طحالی عنوان تفصیل از خواص و تحریر لغز و مست و آنچه بقلم و قلم
 تواند آمد اگر دان مسامحه نشود و دفتر بایان سخن کرد و ویر
 در آن فراخ حاصل نیاید و در این یکدست فرصت مجال الی کتب و تحریر
 اند که اغلب بایر و یکی از بزرگترین تذکره و تنبیه اولوالبصار در این
 دفتر اقتضای منیاید مطالعه کنندگان نمکته نگیند و اعزّه و امراء و زوی
 الاصله در آن بلده بسیارند که اسامی مشرفه بعضی زینت بخش
 این اوراق میگردد از آنجمله بود حجت در ضوان ارامگاه حجت
 و غفران پناه مرحوم میر عبد اللطیف خان شوشتری سبلح الذکر و بر
 بامن نهایت دوستی و اتحاد بود و اغلب لیلی و ابابم را مصاحبت
 و محالست با او میکردیم بغایت خجسته گفتار و نیکو اطوار و از
 بزرگتر منشی و مبادی اداب بود کاهی نشد که در خوانه خود یابد
 خوانه من یامن بر مسند مقابل بنشیند و با آنکه تمام امراء و بزرگان
 احترام و اعزاز او را منظور داشتند و ثواب قول و فعل را نیز
 بدرجه کمال با او لطف و مهربانی بود و فروتنی و کوچکی دلی را از
 دست نداده بود در تحریر و تقریر نیز سلیقه تامه داشت و در
 بدو امر فی الجمله از مراعات علمیه را نیز تحصیل کرده بود و در روز یکشنبه
 پنجم ماه ذی القعدة از سنه یک هزار و دویست و هشت و بیست و پنج
 غروب آفتاب در آن بلده بر حجت ابن ذی جیوت و خاتم غفران
 بر دل و ستان نشست اعزّه و اعیان بر جنازه اش حاضر شدند
 و با دستگاه تمام تشییع کرده در داوره میرد فون کردند و بعد
 بغفرانه و در تمام حدود هندوستان چون دایره میر و قرستانی نیست

در اعزّه و بزرگان تبرکات باد
 در عبد اللطیف خان شوشتری
 دوست خندان او

در تشریح این حدیث بسیار
مستوفی است

چنانکه شنیده ام سید بزرگ قبل از آنکه مقتدری در سنوات سلطنت
خاک پاک بسیار از کربلای معلی بر جهازات حمل کرده بجهت رابلو
برده است و قطعه زمینی را بقدر دو هزار قدم در دو هزار قدم
تقریباً خردیده صفه بالایی آنرا برداشته از آن خاک متفرقش
کرده و بر او احاطه از اجردینک محکم ساخته و غسالخانه می
نیز بر او بنا کرده است و کنیزان و غلامان بسیار خردیده از حکم
اموات را باین تعلیم کرده بجهت متوجه شدن اموات
وقف کرده و از برای اخراجات اینان املاک بسیار نیز معین
بوده است و لکن حال ظلمه املاک را عرض کرده اند و ما بقی
بر احوال خود باقیند و بجز شیعہ اثنا عشری در آن از طوائف
دیگر مدفون نمیشوند و میر صاحب مرحوم در هنگام رحلت اینان
معلی مکان خاصه از بلاد مناقب محمد علیان را که با او یار جان
بود و از قدیم با هم شریک و رفیق بودند و صی خود نمود وی نیز
بسیار کریم النفس و فحشته الطوار و متواضع است در هنگامیکه
در آن بلده بودم بپوسته این مومن من بود و در دلجوی من
و فقیه از خود تصور راضی نمیشد و از اتفاقات در آن بلده
مرض صعب بر مزاج من عارض شد بحدی که امید زبست نبود و
اغلب اطباء الشمه از اهل تن من بودند جرات رجوع بان
نکردم و بآنکه از آن رجوع کردم مسترحان نامی از قوم آنکه نزد
معالجه مشغول شد بعد از چهل روز تقریباً جناب را به عفت
شفاعطا فرمود و از غرائب امور آنکه مرحوم میر صاحب موصوف

چنانکه من و وصیت کردن
بمیرتوف

مدد ذری بعبادت من آمده بود در انشای سخن و ذکر و صایا
خود با و گفتم که هرگاه من فوت شوم جنازه مرا بمعظمم دارند
خود بپایده تشییع کنند انحروم در مقام دلجویی من فرمود
که من نخواهم مرد و شما نخواهید مرد خاطر شریف جمیع دارند
پس بعد از چند روز من شفا یافتم و آن مرحوم مریض شد و
بروقت ایتری پوست من در توجیه با مور او نهادیم الحاح
و دوادر را منظور کردم و با آنکه در دکن از اموات فرار میکنند
و اگر کسی اندک متوجه امر او شد او را مرده شوی میدانند
من خود چشم و دهن او را بستم و جنازه او را از داخل خانه
پروان حمل کردم در نه کام رخن بدایره میرحون مسافت بسیار
بود امر او اعیان تکلیف کردند که بجبهت در و پا و بحر از راه
رختن سواره رفته باشم چون فریب بسوگند رفتم و حتی که
من با و کرده بودم که بر جنازه من پیاده خواهد رفت بخاطر
من آمد عبرت کردم و همراه او پیاده رفتم و تا در آن شهر بودم
هر شب جمع بر قبر او میرفتم و فاتحه میخواندم و با آنکه مقصدا
وقت و موافق مصلحت خود چون در ایستاد ایستادی او
نهایت ترقی داشتند نظریه دوست را از دست ندادم
و چون صفت خوبتر خوب هر ذی هوش است بهین حله
باعث از و یاد محبت آنها شد و مبلغ کلی از ایشان منتفع
شدم و با وجود این حال ایشان محالطه نکردم و حفظ الغیب
انحروم را که با من تازیت خود یار و قادر بود مراعات

نمودم و حق است که انحروم نقاوه دودمان وزیده کی
 منتخب خاندان و سلسله خود و مایه افتخار ایشان بود
 و علامه بر این خبر که در هنگام فوتش موجب عزت و
 عزت من شد این بود که از مفارقت انحروم دوری و
 دشمنی و فویش و بیگانه همه نالان و کران بودند سوای
 یک شخص که بواسطه انحروم عزت یافته بود و آن شخص
 لاف و کذاف در دوش مجلس محافل مزدی می میگفت
 که من در دربار رحمت و غفران بنامان جعفر خان و علیر خان
 و صادق خان و پادشاه حجه آقا محمد خان قاجار که از حکام
 ذری اللفقده و سلسله طین نامدار بودند بیکانه و ممتاز بودم
 و در هنگام اضطراب امر اکابرین النجاشیه می آوردند
 و در مقام مشورت آنجی من میگفتم مخالف از آن نمیکردند
 و حاجی ابراهیم وزیر اعظم بادشاه در مقابل من خود را
 یکی از ادنی جاگران میدانست و جریح علی بن حاکم شهباز
 بر خنازه کنیزان من پیاده با حاضر میشد و سلیمان پاشا
 حاکم بغداد چون ادرا من از قید صادق خان نجات داده
 بودم از مخلصین و جاگران من بود و همچنین از این جناب
 بلند سواران میگرد و جمعی از اشراف و اعیان که مطلع بر حقیقه
 احوال بودند نظر باین خاطر انحروم قصد بغض میکردند
 و در آتش دروغ کوبی او را طایفه می نمودند و با این
 مراحل بغداد را در محمل اوصاف حقوق او را بخاطر خود میاورد

و قد فی بالا قوزان بود که با مورات سعادیه نیز بسیار
که اعتقاد بود در باب بهشت و عور و علمان و
جهنم سخنان چند بر سبیل استنباط میگفت که
قابل بیان نیست و این سبب مضحکه عام ذوال
کردیده بود بحمله در ^{مجلس} و لوازم سفاهت
کاملش دیدیم اغلب با این فقیر ملاقات میکرد
و طبیعت را نهایت متالم میداشت و از این
بود غالباً شگفت و سنگاه نواب مستطاب
شهریار الدوله بهادر داماد حجتیه نهاد
نواب مشیر الملک از سطوحه سابقین الذکر
دی بغایت زاہد و مقدس و بلند مرتبه و نیکو
خصال و قلیل المثال و شهره دوران و یکانه زمان
دستی دارسته و کویک دل است با همه جا
خطیر می که حضرت با وی باو عنایت کرده است
با اعلی و ادای نه وزیر درستان بفرستنی و کمال
ادب رفتاری نمود با من سعادت و محبت
یکمال داشت و بجهت بعضی از موانع زیاده
از یک دفعه با او ملاقات نشد و او را ب تحقیق
مسائل و احادیث مشکله بسیار باقی دیدم و
دو برادر عالمیقدار و اللہ تعالیٰ تخبته کرد و این
دارد که هر یک در صفات حمیده بدرجہ کمالند

و از اجنامه بود عالیجاه عظمت و شوکت و شکوه
 نواب کامیاب مقدس القاب شیر الملک بهادر
 داماد فرخنده نهاد مبروم میر عالم بهادر سانی الذکر
 وی نهایت آرمیده و خجسته مغال و منظر الطاف
 قادر متعال بغایت مدبر و ذی هوش و عالی فطرت
 و نیکو هستی بجست بعضی از مواعع زیاده از بکلیف
 بدو نخواستند او فرستاد و اغلب اوقات که با وی ملاقات
 میشد در حضور میر عالم بهادر بود و با منش محبت
 تمام بود و از اجنامه بود که ام الدوله نواب عباس
 قلی بیگانی بهادر نظام یار خجسته سانی الذکر خاله زاده
 میر عالم وی جوانیست خجسته اطلاق و خوش مشرب
 و ظریف و نیکو طبع با منش نهایت انس و دواد و
 اتحاد و ملاقات بسیار بود و فکرش دراز و دستش
 کوتاه است و از اجنامه بود عالیحضرت سانی مرتبت
 و الا منزلت خجسته تفضلت نواب معالی القاب معین
 الملک بهادر وی با اولاد امجادش همه نهایت
 مقدس و صالح و پاک نژاد و نیکو نهاد و ستوده ظهور
 اند و با منش دوستی تمام بود در هنگام خروج از هند امار
 حب الاسند عای او بدولت سراسر ایش نقل مکان
 کردم و سه روز توقف نمودم مراتب مہمان داری را
 بعمل آوردم و در شرایط و داد و دقیقه فرو گذاشت نکرد

نواب کامیاب

نواب عباس

نواب معین الملک

علیه سبک کرمانه

در انجمله بود عالیشان علی مکان عمده الامایان و نقادان
 و غیر الاقران علی بیک حال صاحب والاصناف وی از انظم
 کرمان است و در ایام نواب ارسطو جاده سابق الذکر در سلک مقربان
 بنرم حضور وی گردید و در وقت حکومت میر عالم بهادر نظر کوی
 دانی و کثرت فطانت در میر که وصفای نبوت و بیک طویرت در
 سلک مقربان بنرم حضور فیض کجور نواب مستطاب ملک رقاب
 سکندر جاده فولاد حساب بن الذکر شد و امین دولت و مشیر خاص
 میر عالم بهادر گردید و جمعی کثیر از قزلباشینه که در آن سال کار و کرد
 همه در علقه او شدند و حق الت که با متر دین و سکینه الشیر
 با آن قدرت و توانائی که داشت نهایت خوش سلوک و نیکو قرار
 و فروتن و متواضع و نجیب که در او بود و بکفایت شعور و راستی
 تمام دارد و نیکو میگوید با منش ازید و در وقت او آن خروج
 در حضور و غیاب نهایت دوستی و یگانگی و انجی بود و در هر
 امری که با یک گفتیم در انجی ح ان از خود بقصور راضی نمیشد و مدت
 دو سه ماه در باغ او منزل داشت و از انجمله بود نواب مقدر القاسم
 انصالح الدوله بهادر وی با اولاد او مجادش نهایت مقدس
 و صالح و عابد و زاهد و مهم را با من محبت یکدکال بود و خدمت
 انش در کار حساب عالی قیام داشت و از انجمله بود عالیشان
 معالی مکانی خدا بخش یک خلف جامی قربان تبریزی که در آن
 بلده تجارت مشغول و صاحب سه مایه خط و بلندی است و در امور
 خود نهایت مضبوط بود و در طریقه جوانمردی یکبار در دینی و انکار

انصالح الدوله

ثبات و بی همتا است باینش مودت و اخلاص بسیار است و در غایت
 و حضور در انجام خدمات من از خود تصور راضی نیست و از انچه
 بود فاحش خراسانی که او نیز تجارت مشغول و نهایت من
 و صالح و این است و در نظر دوست قدس من اعتبار کلی دارد و همیشه
 از روحی مهاجرت از آن بلده و رفتن بعبادت را داشت و از این
 اوقات شنیدیم که از آن شهر رفته است باینش نهایت اخلاص
 بود و ازین قبیل مقدسین در آن شهر بسیارند و همه اوقات برفا
 دارند و شاید بر مرفه بودن خلق و خوش رفتاری حکام است که
 در آن بلده ضعیفه است از طایفه فواحش چند انام مشرک
 بتقریبی او را مورد غضب خود کرده قریب به شتاد که از وی
 از نفقه و جواهر و اجناس از او گرفت و باز حبس اللیس است
 تمام را با او بسته نموده بود و نسبت زنجیر فیل بر در خوانه او
 و قریب بیانشه نفر دلدان و جاکران و در دوشی نیز از رقی
 اجرت رخص میگیرد و اراده کرده که بملاقات من بیاید قبول
 نکردم از این معنی بسیار متعجبم زیرا که همه امر اقدم او را
 از معنات میدانشند و بجز خاتم که را بنظر نمی آید و در
 مجلس میر عالم بجز او که از امر اقلیان نمیکشد و نهایت محترم بود
 و از عبادات خبر نگار همیده است اخلاص بخدمت امیر است
 و بس فتنی است که در این امور احمق و دراز باده از حد و دیگر
 بی غیرت دیدم و مثال صلفی در این از زمان فاحش و امردان
 و شراب عامی سر کار میبود و آب درخت خرد و درخت تار

احوال فارسی است

بیشتر از مواضع دیگر بمصرف میرسد و مبلغ کلی داخل اوست
 و طریق گرفتن آن آنست که در وقت خفا پذیرا از خیمه
 و بر آن موضع کوزه می بندند تا صبح قدری آب از آن جوشیده
 داخل کوزه میشود چون حرارت آفتاب باور رسید و جوش خود
 بقیه بگذرد بدتر از آن میشود و از بعضی شنیده ام که در اول صبح
 بیش از آنکه حرارت آفتاب باور برسد چوب آب انگور است
 و مسکریست و بعضی میگویند که مسکریست و لکن در این وقت
 سکه او کمتر است و در این آینه بر کس از این فقیر از حکم آن استغفار
 کرده است نظر با اختلاف مردم در بیان کیفیت آن نیز دید
 جواب داده ام و حاصل آن آنست که حرمت آن دایم دارد
 صفت مسکریست هر وقت که متصف باین وصف شد حرام است
 و الله اعلم و در آن شهر بود محمد علی بن خلف علیم خان
 زند که مشیر الملک چنانکه سبق ذکر یافت نظر بدو را بدیش
 و کثرت خود که از بزرگان داشت همیشه در این فکر بود که
 اعیان و انصار بسیار از جهت خود مقرر نمایند چون محمد علی بن
 در ایام اصف الدوله مرحوم که فیضش بهر حسن و عبادت میرسد
 بحال تبار سمت لکن و بنکاه مراجعت کرد و بزرگان را کاطم نامی از
 اهل اصفهان که بسیار صاحب خوش و مدبر بود بجهت گذرا
 کار از برای او سامانی و دستکاری جدید روانه سمت داشت
 چون قریب مشیر الملک رسید بیشتر رفته از زنهارها و حیل
 اهل اصفهان اند که را بکارش بردارایا که مردم بد تمام

+ احوال محمد علی بن زعفران و علت سکونت
 او در کربلا

غریب بر در اند خاصه آنکه بعضی از ارباب دستگاه را خواه
 باشد و خواه دروغ بر خود بچیند و علاوه آنکه مشیر الملک تصور کرد
 که این را شخصی خواهم کرد و جماعت قزلباشیه را مدبر او جمع کردم
 نمود و در این وقت اگر تمام دکن برادر دشمن شود معاينه
 مایمن نمیتواند کره پس این علل و اسباب در نهایت اغراض
 و احضام او را طلبیده با فواید مستطاب غفران مایمن علی
 ملاقات داد و چون سخن رکل امور و در صید بر صید فواید معظم الله
 که با فواید فریدون جاه در بطن متحیرت با او مشورت کرد
 و مایمن در هزار رویه مواجب محبت او در هزار رویه محبت
 متوصلان او مانند برادران و غیر هم مقرر نمود و تا آنکه
 در ترقی دادن و ابوج رسانیدن او کو تابی نکرد و جماعت قزلباشیه را
 با جماعت او حکم نمود چون لا علاج بودند جمعی مدبرش مجمع
 شدند و لکن چون آن بچاره دولت را کم دیدند بود و طریقه
 نداشت در بر و امری از خوشی آن خود را که بسیار شجاع و دلور
 بود از خوف آنکه مبادا ترقی کند با او مقابله نمایند و خدمه
 و قریب کشت اینمغ بر مزاج مشیر الملک بسیار گران آمد و
 دانست که لیاقت این مطالب را که در نظر او است ندارد
 مقدمه اجتماع قزلباشیه را موقوف کرد و چون خود بلند
 کرده بود انداختنش را عار دانست و بچاره در حد وسط
 نگاهداشت بعد از چند مدت میرزا کاظم را که باعث و سبب
 امر او بود و بیخ زبان او را بر مردم مشتبه ساخته بود از

پیش خود اخراج نمود و شروع به درس و کلام نمود که با جماعت فایز گردید
بیت جوینده بشود و در روزگار که همه آن کنندش نیاید و کار
در این وقت در انظار خلائق نهایت پشت و کین نیاس
حسرت صبیح نوبت عظم الیه انچه بحسرت او مقدر شده بود یاد
میرسانند و در ایام مبر عالم بهادر میبیدیم که در خصوص اخ
مقدوری خود این کار گمان سرکار او امانت و حفت بسیار یاد
میرساند و چیزیکه از یاد داد ای میرزا کاظم ندکور بخاطرش گانده
ذکر کیفیت تسخیر مملکت ایران است که هندیان فقیر در
و امر این مرحله را دلیل بزرگ او میدادند و رفته رفته مکتبه
اجوالش مطلع شدند و دال شدند که در این شهر
صفتش داشته اند که انچه استادان گفت بگو میگویند چنان
هنگام رفت و آمد خانه اش را موقوف کردند و یکبار از در
فرمایید نیز که بلافاصله خبر رفت و بزیان حال میگفتند که
سه کرم که مار چوبه کنندن بشکل مار کوزه هر دشمن و کوبه
هر دوست که چو این فقیر وارد شد اغلب اوقات
ضیافت میفرستاد و احوال او را مکرر میپرسیدم در او اخ
چون کار من سیاحت دریافت احوال هر ملک و دلیل عجب
بسیار میکشید چنانچه اش رفتم مرا مانند هندیان تصور کرده
صحبث ایران و کیفیت تسخیر آنرا بمیان او و دولتم را عرض
نمودند و گفتند که در این وقت که جائید عتاب بهر بزرگوار
که از این لایحه چه خبر و چه کوشه عاقلی را که جناب باری تعالی

قسمت شما کرده است غنیمت شمارید و عبادت و طاعت و شغل
و ايام سابقه را بگذرانید و سجدات شکر الهی را بجا آورید
بعد از این مقوله کلمات در حضور واقفان بر حقیقت کاربرد
زبان جاری نخواهد و نیز در این شهر بود عبدالحق خان برادر کوچک
او که با نواده دختری نواب معظم الله مشغول بود و در این ایام
رو به موافق بود و میرسد اگر چه او نیز جوانیت کم تجربه و کلن
احوال سابقه خود را فراموش نکرده و نیز اقتدار ساده مزاج و
سبک روح واقع شده است و اغلب فیما بین ایشان منازعه بود
و در خدمت برادر کوچک طلبه برای اسبابی که نامش در
خیاطیه است ملزم بود و در حجت ایزدی پیوست و در حجت
نیکان و اختیار دینارگان ابرار آن دیار بودند اولاد امجاد
و نهران بنایه سید احمد علی نازند رانی که روز کاری را بغزت
سیکند را میداد و در سبک فقران و کار دایم سر کار جنبه
بودند و حجت ایشان سه چهار ماه در خوانه آنها مقام داشت
در شرایط مهربانی و اخلاص از خود تقصیر راضی نشدند و اغلب
اوقات اندیش طلبین من بودند و مختصر نافع و الفیه ابن مالک
نزد من میخواند طبع سلیم و ذهن مستقیم دارند و در این اوقات
عالمیناب فضیلت ماب مقدس کامل و عالم عامل فیاض علی
که از مشربان مشیر الملک است در اغلب اوقات بجهت تحقیق مسائل
و مصاحبت نزد من می آمد و همیشه خاطر فرین را از نظر افعی
کلمات پسندیده خوش میداشت و میرا صاحب طبع عاقل و فکر مستقیم

عبدالحق خان زند

اولاد سید احمد علی نازند رانی

فناجی

و طالب راه نجات و سالک مسلك احتیاط و نهایت كوچك دل و
 متواضع و زیاده و متقی دیدم و در ان شهر فعل یاره هست كه برغم
 انالی انجا فعل ذو الجناح است انرا بر خننه نصب كرده اند
 و فعل صاحبش گویند در شب تا سوعا بنجلی تمام و عظمتی مالا
 كلام آنرا برون آورند و بدوشش خود برداشته بخوابند
 اش برند و بقدر سه چهار لك ادم از اعالی و ادالی معل
 بسیار همراه او تا بخانه روند و آنرا در حیره گذارند تا قدر
 اسایش كند و مردم بر اطراف حیره منتظر شنیدن اواز
 خواب او شنید و گویند كه هر كس نشود از دیدگان ان
 لا جرم همه میشوند و هر كس وضعی بیان كند بكي گوید كه مثل
 خوابیدن شیر اواز دهد و دیگری مثل خواب فیل گوید
 و دیگری مثل خواب آدم گوید و بعد از لحظه كه از خواب بیدار
 شد مكانی كه دارد بر میگردد اندهش و عجیب تر از انست كه
 در سالی بگذرد و فعل میراید و مردم بعظمت تمام اطفال لوراء
 باطراف میبرند و حق انست كه صدور این امور از این مردم
 از حسن اعتقاد ایشان بخصرات ائمه اطهار است چنانكه
 در حدود هند وستان در بلند و قریه باكوای انچه مردوش
 مردمان دیده ام زیاده از موضع بنظر آمده است كه قیه و بارگاه
 ساخته اند و در انجا صندوق گذاشته اند و میگویند كه از
 موی ریش مبارك حضرت رسول خیری در او است و او را اطوار
 و احترام میکنند و از معجزات او چیزی كه بیان نمكند انست

بر سر فعل یاره

که هرگاه آب باد میرسد حرکت میکنند و آنچه من فهمیده ام و
 اغلب دانایان این ملک نیز دانسته اند آنست که این ریشه
 کبابی است که این خاصیت دارد که بر سیدن آب متحرک
 میشود و شاید این مدعا آنست که در مدینه مشرقه و اندک دور
 که آنحضرت شریف داشتند و حداد ایران با آنکه بعضی از
 حضرات انجمن اطهار با نجاشریف برده اند بگو در نزد
 بنیت و در اطراف هند باین کثرت و شیوع شده است
 که در کوه و بازار و قریه و دیار از آن بسیار است و در بعضی
 از اخبار وارد است که بگو از ریش مبارک حضرت رسول
 نزد ام سلمه بوده است و معلوم بنیت که چه شد و انار قدم
 شریف نیز در این بلاد بسیار است و تحقیق آن نیز
 معلوم بنیت و طرفه تیرالت که مسلمانان و هندو در ایلم
 عشره محرم صورت ضرایح مقدسه از جوب و کاغذ مبارک
 و در نزد آنها بسجده روند و طلب حوائج کنند و بعد از آن
 عشره آنها را بدینگاه نام برداشته بخارج شهر برند و در
 آب غرق کنند و با درجای معین که او را که ملا نامیده اند
 دفن نمایند و در سمت مجبلی هند مردمان صورت خود را
 تبدیل کنند و در پوست حیوانات روند و حرکات غریبه
 کنند و در غیر ایام عشره اگر مبلغ خطیبی باین دهنده خان
 افعال از آنان صادر شود و در روز عاشورا
 کوفی بر در تقریه خانه نامی کنند و آنرا از هیچ پر کرده آتش نمیزند

و با علم بدو را و میکردند و قدری بر سر سینه میزنند و بعد از آن کود را
 از خاکسپاری کنند و این علامت تمام شدن ایام مصیبت است و
 میگویند که این شبیه خنده است که بر در درخت کاه در روز عاشورا
 در کربلا می نمودند و در شبیدان کنده بودند و در قریب راه
 کوهی است که او را چهارموسا میگویند و مدعی اند که حضرت امیر
 در آنجا تشییع آورده است و در معنی است که در آنجا اجتماع صغر
 و کبر میشود و زنان بر قص و انواع طرب غزل میخوانند و عظیم آغوا
 با و دارند و در داخل شهر مسجد است که بطوریکه معظم کلمه را در آن
 قطب است به بنا کرده است و جمعی مسجد موسوم است و بر الس و آوازه
 مشهور است که کمال بنی اباد است که ظاهر اسطغان می باشد
 حکم کرده بوده است که کسی که از اول تکلیف تا بحال نماز نهی را از او
 نشد است اول سنگین میسوزانند که در از علماء و فضلا مثل
 شیخ محمد ابن خاتون و سید علیان حجازی و مومنین بسیار در آن
 عصر از اطراف در آن شهر مجتمع بودند و کسی متصفیان و صف نبود
 و سبقت بر گذشتن سنگ بگردانیدن شاه خود را می بردند
 گفت خداوند تو میدانی که از اول امر تا بحال نماز نهی را از من تو
 نشد است و سنگین بر زمین نیامد و بعد از آن بنایان شروع
 در آن کردند و حق است که بان خوی و امتیاز و شکوه مسجد
 ندیده ام و در این اوقات احوال او است که دور او که شبیه
 مسجد الحرام ساخته اند سلاح خوانه است و کوه سفید را با آنجا میزنند
 و فضیلت بسیار در اطراف است و نظام علیان و والد

کوه موسی

کوه مسجد

بر کوهی که متصل مسجد بود کاه تمام در نیت لبه ای از سنگ مرمر
 نه خولی نموده اند بجان الله که بیدار و لا یغیبر در امور است بی اصل
 انقدر دقت دارند و در هر چیزی که شرعاً مجرم است بینه جمع
 میکنند و در این ایام سیاحت اهل کای این ملک را چنین
 دیده ام که در جزئیات مثل استاک و در خود عاشق را و علم و مبهر
 و شبیه ضرایح مفهومی را زیارت کردی و با گفتن داخل غیبه خوان
 و بش منبر و صرح نرفتن و قلیان در دست کشیدن و خاک پاک
 در حیب و فعل گذاشتن و تشیع شعی ته دانه در دست داشتن
 و روز و شب از خوانه پیردن نیامدن و امثال اینها بسیار است
 و تجسس میکنند و هاین اشخاص غالب است که نماز نمیکنند
 و روزه نمیکنند و مطلقاً از فرع و احکام خبری ندارند و اگر کسی
 در امورات مذکوره مباح کند او را فاسق و بدین میدانند
 و اما نه راصل کار و پوسته فرع که معتقد خدا و بسیار شرع است
 فصل در آن بلده بودم که عالیجاه معلی جایگاه موتمن الدوله
 مقرب الی قان سفیر و شهنشیر محمد بنی خان دام غره بعنوان
 سفارت از حضور مرور فرمودند تا آن بادشاه حمزه عالم بنه
 با اتفاق عالیجناب فعله لاقاب سلطنة اللطاف میرزا
 محمد بن خلف مرخت و بعنوان بنه میرزا مهدی شهنشیر
 و عالیحضرت آقا حسین خلف مرحوم سید عبد الله عطار در راه
 حواله جب سنده بکنار رود و صده و برت سحری و از خبره مجی
 شدند مجلی از علمه بنای راه و در سمارت میان انکیران و

در روز چهارم

تاریخ ورود محمد بنی خان الی ایران
 بخبره می و علمه راه و در سمارت
 میان بافت انکیر و بار

و حضرت ظل الله جل جلاله از معتمدین شنیده امر آن بوده است
که جماعتی باطنی که مال اندیش و ذی بخش و عادت
بیش و علاج واقع را بخش از وضع میکنند بنظر محمود
که باید نوعی نمود که حکام افغانه کابل و قندهار و شیرمالک
هندوستان و متعوض شدن احمد در دربار امین
خاطر خود بنیاد و رند و سبانی بر این بسیار بر سر این
مملکت می آمدند و خرابی باین کشور از ایشان می رسید
پس کوز و رنگین حاکم جزیره محلی در اول امر میرزا احمد
خراسانی را که مدتی در حدود هندوستان حاکم غازیپور
بود و با او نهایت توسل داشت با انواع تکلفات
از نقایس چین و فرنگ هندوستان بیایه سلطنت
در دار السلطنت طهران فرستاد که اطوار و احوال آنجا
در بار کینه مدار دریافت کرده افلپای سر کار کینه را
از آن اطلاع و اکاهی دهد و جهان کرد و مراجعت نمود
چون در الحاح بر احوال آنجا مطلع شد و مشیر خاص پادشاه
انگلستان کوز و رنگین را در و لوله بهادر که فرمانروای
نکاله و تمام کشور هند بود و در کلکته که مقر ریاست
نژاد داشت مستر مال کم بهادر را با مستر استرچی
و چند کس دیگر از اغرض صاحبان هوشی در دستگاه تمام روان
حضرت معتمد کتبی ظل الله که در مطالب چند از کار فرمانان
آن دولت علیه عالی است عاود در خواست نمود و از الحاح

و در کلمات شریفان شاه ایماک این نحو که نگاه از عزمیت
نشد که یکی از ملازمان حکم شود که این کلمات را بر سر
و کابل متوجه شود که دی با طرف مشغول شده هند و بخارا
بخمال خود بخاورد و پس خیران با غوثشان وارد هند و در آن
شدند از حضور سر داران فارس و سلطان سوار و طرق
حکم جهان مطاع رسید که البته از با عزت و حرمت روانه دار
السلطنت گامد چون رسیدند بعد از چند روز بر فراز سعادت
ملازمیت بایر سلطنت شدند در هنگام ورود بدربار عام
چون کاتبی چنین عظمت و دستگامی را ندیده بودند ز عجب
بزدل این مرتبه شدند و چنانکه بایست جواب سوال نتوانستند
نمود و حضرت ظل الله را بر احوال این ترحم آمده ایشان را عرض
فرمود و از بعضی از اوقات شنیدم که میگفت از دست ما کیم
که در بار سلطانی را در این حق که وضع مشاهده کردید
گفت در بار سلطنت ندیدم بلکه در بار الو می شنیدیم
و حق آنست که درین مرحله حق با ایشان است و مورد ملامت
نیستند و اگر شایسته و دست از تخرج ایشان بردار
بود که ملامت کنی زبانی را از جملة اعیان چند روز در حلقه
ایشان را طلبیده از این حکومت و سلطنت خجاست
اگر نیز به استغفار فرمود ایشان رسم عدالت و مردم تسلط
سلطان بر رعیت را دانند و قل حکم اصحاب عدالت علی
صاوری نمود و خوف عرض رسانیدند این خط را از

ما رفع اعلام شد و فرمود که ای محمد سلطنت بنیت پس از من
 و مطالب دیگر استغفار فرمود آنچه منار مقام بود بعضی را بد
 و مطالب و مستحبات خود را معروض داشتند مستجاب کردید
 زبان شاه بعد از آن قادر بر بعضی باین صورت شد و در حکام
 رخصت استعدا کردند که اگر بخت سرفرازی باد شاه بگلستان
 سفیر نیز از حضور سلطان هندستان آمده باشد بسیار
 است چون آمد و رفت سفیر در سرکار سلطان همگی از قبول
 دید و باز دیدت با حاجت مقبول گردید و عالیجاه حاجی خلیل کار
 که در سلک نجار دومی الانقدر بود بخت ملاخطش بهتره و
 مناسب است آن بامیرسل الهم باین خدمت سرفراز فرمود و سفیر
 انگیزه روانه سمیت بغداد شد و چون همیشه اینجا طالب
 و جوابی ملاقات با بزرگان و نام اوران و اصحاب معرفت و کمالند
 در ملیده کرمانشان که رسیدند استعدا کردند که بدولتخانه
 والد این فقیر آمده فیض یاب ملاقات بجناب شده باشند
 قبول فرمود و حکم کرد که در آن در و در آن جماعت جمعی از اهل اسلام
 حاضر باشند و با ایشان داخل مجلس بشوند که فواضع عمل آمد
 و خلق و خالی بر دو خوش باشند و مسلمانان یکطرفه ایشان
 بطرف دیگر بنشینند که تعظیم ایشان و توقیر اسلام هر دو باشد
 چون نشستند سخن از هر حادثه میان آمد تا آنکه بمدرسه رسید
 ایشان عرض کردند که ما را از دین و ایمان انقدر اطلاع نیست
 جناب امی این مطالب را در رساله علمیه نوشته عنایت فرماید

ما زانست که در فقهی او و والد
 توقیر ایشان را در رساله علمیه

که جواب اورا از ولایت ارسال خواهیم داشت آنجا در رید
 یک هفته رساله نبویه را در اثبات نبوت خاتم اللہ بنا شرح
 و تبیض تمام نوشتند و آن تقریرها پنجاه رسیده است و بایشان
 دادند و تا بحال جواب آن رسید نیست پس از آن بلده روانه
 بغداد شدند و در شهر ملک صاحب الملک سلطان ایشان را اعزاز
 و احترام نمودند تا آنکه از راه بصره بکفریارت خود رسیدند
 پس بایشان حجه عالم بنام مرحوم حاجی خلیل خان را بدمشگاه
 تمام حسب الوعدہ بسفارت فرستادند و در وقت و پیش از
 شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دویصد و هفتم هجری وارد مدینه
 کوهنزد اعظم در کان و قنای سرداران بعضی تائب دریا و بعضی
 تا بهانہ ادراغیات و احترام تمام استقبال کردند و در محل
 لایقی مکان و منزل دادند و روزی دو هزار روپیه بجهت
 اخراجات او معین کردند و از جانب خود جمعی از بیلوکان
 از برای حفاظت و حرارت و علاوہ اعزاز و احترام برادر
 خوانه او مقرر کردند از اتفاقات بعد از چند روز میان
 ان جماعت متعینہ از جانب آنکس رجوعت قریبا شده که
 از ابرار همراه او آمده بودند منافیہ اتفاق افتاد و
 در آنوقت حاجی خلیل خان را حالت بخلت و سرور و دست برد
 چون او را ایشان تراشیدند لایعین شعور از خانه بیرون آمد
 مقارن آمدنش کولہ تفنگ که فیما بین فئین رز وید شد
 باور رسید و الفور داعی حق را بیک گفت آنکس از آن موقع

درود حاجی خلیل از نجیب
 داشته شدن او

بدیه عظمی غایت مضطربند که ایام بوقف عرض واقفان
 کعبه حضور سلطانی این قضیه بجه وضع عرض شود پس مجله
 دانش نهادی بجه اعزّه و اعیان تجار و قزلباشیه و غیر هم
 مشتمل بر حقیقت احوال درست کردند و نقش حاجی خلیل خان را
 با دستکاه تمام بنحیف اشرف روانه کردند و در آن ارض اقدس
 در حجره متصل حجره که سید ابوالحسن خان که یکی مرتضی طایفه است
 مدفون است در سمت دروازه که بمسجد شیخ طوسی میروند
 مدفون شد و از سرکار گیتی جمعی از افراد بفرموده او بودند بقدر
 قابلیت مبلغی دادند و از تبرلی در رتبه او نیز مبلغی خطیر
 فرستادند آن استنها در امانت صاحب بستر متکلمین یا نور
 بعبره که در اینجا متوجه خدمات بسرکار گیتی است با شرف و کفایت
 بسیار و عراضیه مشتمله بر عجز و انکسار و مخذرت از این ساجده
 که روی داد شده بود و عدم تصور خود و حضور اقدس ارفع
 اعلی فرستادند و در خواست فرستاد و بی هیچ دروغی بخود نمودند
 میرزا منتهی از راه بند را بپوشید و بنشیند و در ارض سلطنت یافت
 و شکرش بسیار گردانید و در روزی که بحضور میرزا رفت از تمام
 لباسهای پوشید حضرت ظل اله بر احوال او تفقد نموده حکم شد
 لباس فرمود و عالیجاه علی حاجیگاه محمد بنی خان سابق الکرازا
 که عمده تجارت روی الله قندار قزلباشیه بعبره بود و با حاجی خان
 مرحوم نیز نسبت خویش داشت و نهایت صاحب نمکین و وفار و
 همدردی هوش و عالی مقام و خجسته کلام و بلند همت و صفات

حشمت منتهی

۱۲ بحسب قیاس کلامی است و در این کتاب از صاحبان و اشیای که بر او آمده

و مجتنب از انواع مسکرات بود طلبیده مورد الطاف و عنایات
سلطانی فرمود و بخدمت سفارت سرفراز گردانید و در آن
تخلص الی عالیجاه حسب العنایت سلطانی سفیر مقرر شد و بقی
برای قطره بود پیش مستر منسین از سمت ایران روانه
نهادند و در دارالمومنین قم و قصبه همدان این فقیر را
با عالیجاه ملاقات اتفاق افتاد و سابق برای آن کرامت
نیامین بودی نهایت خلیق و ادب و متواضع و کوچک دلت
و اینکه از بدو امر تا الوقت تجارت مشغول بود عنایت
عالی بهمت و سخاوت صاحب جود و بخشش و بخشش رشته دوستی
و دواد فیما بین همان دو ملاقات نهایت محکم و مضبوط گردید
که گویا سالیهای بسیار و قریبهای بشمار این چنین مکرر بودیم
محملاً مستر منسین روانه بصره شد و عالیجاه بعد از بعض
غیبه و بی حضرات انیمه اظهار روانه ابو شهر شد و از آنجا با
دستگاه تمام و طوطی مالک کلام و خدم و حشم بسیار و کوشش
و کرم و مظلله و فقره عازم کلکته شد در آن اوقات عالیجاه
مقدور القاب میرزا محمد حسین سابق الالقاب و اقامت حسین
عطار نیز عازم هندوستان بودند بر طاقت ایشان بر چهار
و یک سواری شده روانه گردیدند قریب بدریای سبیلان طرفائی
شدیدی اتفاق افتاد و باینکه هفته طول کشید و این سفر
از چهار استراحت و رسیدن بجزیره الام شد لا علیج روانه نمیشد
و در تاریخ مذکور و آنانی خبری و گردیدند اعیان و غیره کانی و

و کبر و دلان انعامی را استقبال کرده و در مکانی که ملائکین بنا
 او بوده در خارج قلعه منزل دادند و در هر اسم جهان نواری
 و نطقه فرو گذاشتند و انداختند انعامی را بسبب عدم محرم
 کلمه در آن خبر به توقف فرمود و عاقلین را نیز از این ذکر
 با اقا حسین روانه حیدر آباد شدند و در ماه مبارک رمضان
 از آنجا مذکوره وارد گردیدند و باین با استقبال ایشان نفی و در
 اوقات فراغ میر عبد اللطیف خان مرحوم سابق الاحوال علین بود
 لهذا با این نشان ایشان از اعزاز و احترام بود و عمل نماید
 میر موصوف با عاقلین را نیز از نهایت دوستی و اخلاص را
 معمول داشت و با اقا حسین چنانکه دل او میخواست رفتار
 میکرد و میگفت فرق نگذاشتن میان خلیف جباری با امیر
 شهرستانی و خلف سید عبد الله عطار از عین حماقت است
 برخلاف اقا حسین که آن آمد با دستهای خرمیت سمب مجله
 بند نمودن مانع شدم تا آنکه با نیکه مقدر او بود و رسید و در راه
 ذی القعدة الحرام با اتفاق حاجی محمد علی رانی اصفهانی مجاور
 گردید و معالی روانه بندر مذکور شدند و جناب میرزا توقف
 فرمود و از میرزا ابوبکر اقا حسین تعجب کردم که گفت میر
 عبد اللطیف خان را که قبل از ورود ایشان منریض بود و با شیخ
 از سوء رفتار با او عهد داشت و در آن کوکب رحمت و عطر
 پناه ملا اسماعیل مرشدی که همراه من از کربلا شانه آمده بود
 در شب جمعه در چهارم ماه ذی القعدة الحرام از آنجا مذکوره

در روز نایب محمد بن
 حسن عطار حیدر آباد

تاریخ وفات ملا اسماعیل

بر حمت این دلی پست و در دانه میرد فلان و فلان
 که من ز صبی او شده باشم قبول نکردم پس برادر کبر و الا
 عالمقدار مراد صبی خود نمود و متروکه او را جمع نموده فرو ختم
 و زرا او را بمعرفت عالیشان افان محمد جعفر خلف مرحوم
 حاج اسد الله اصفهانی بخدمت الجناب مرستادم و رسید
 آن بمر و خط مشرفش در پلده فیض آباد بمن رسید و طر
 بوم شنبه دوازدهم شهر قی الحجه الحرام من از خیر آباد
 بخارج قلم در خوانه نواب معین الملک سابق الذکر نقل مکان
 کردم و بوم شنبه چهاردهم جناب میرزا احمد حسن شهنشاه
 با اتفاق ایشان و جمعی از اعراف قریلباشیه روانه محله شدیم
 بعد از انقضای مدت سیزده روز بوم چهارشنبه شب هفتم
 شهر مذکور وارد بندر مذکور شدیم حضرت تبار قریلباشیه
 چون عالیجناب میزبان بن لک و عالیشان رفیع مکان افان
 محمد جعفر خلف حاج اسد الله اصفهانی سابق الذکر و افان
 خلف حاجی عماد و حاجی افای دبدشتی و افان مهدی دبدشتی
 و جمعی دیگر تقریباً ناسته کوس راه با استقبال آمدند عالیشان
 معالی مکان فخر الاقران افان محمد جعفر سابق الذکر خوانه بسیار
 عالی بجهت من گرامی نمود و آنچه ضرور میشد از خجری و کلی بدو
 تمام حاضر میساختند و در لوازم جوانمردی و حقیقه زلف و ملبه
 و عالیشان میرزا حسین لک بکرم کرامت جناب میرزا احمد
 مشغول شدند و انجناب از این بندر بمر که بنظر آمد آن بند

خروج از خیر آباد و ورود
 بمحله بندر و مراجع الجناب

دهند و مشغول آفرین و کد کشیدیم و از خواص شهرت که در این
 عشره که را مقدر نیست که در کوه و باران سواره عبور نماید
 و اگر کسی سوار شود خواه اعلا باشد و خواه ادنی هم در آن طحال
 منهای شود و غیر هم او را اولیل هزار سوار یک پیاده میکنند
 فصل اول یوم یحشینه چهارم صفر از سنه مذکوره باج نوا
 مبارک الله و له سابق الثقاب نقل مکان کردیم تمام اعز و
 و تابا بجا شایع نمودند و صبح یوم جمعه با تعلق جناب میرزا
 و حاج محمد علی زمانی سابق الذکر و حاجی اسماعیل احمدیانی و حاج
 بیک بنیاد و حاجی دیگر روانه شدنت کنگشیم محمد علی
 یکت در سبنا کل توقف کرد و ما بعد از سی یوم و اندک کنگشیم
 و در آنجا مقام عالی بود که بموضع قدیم رسیدیم و در آن
 منزل کردیم چند حیوانی با کشتن عقیقه احتیاج در آنجا خریدیم و
 بعد از آن روز نسبت کلکته روانه شدیم چون موسم بارش بود
 بسبب کثرت آب و رشوار و طوفان قدری که بد کشتن کلکته
 از فضل الهی در بنکا میگردیدیم و راه بودیم بارندگی کثرت و طوفان
 منزل میکردیم بارشی میشد که از آن رودخانه ای غنی عظیم جاری میشد
 و در آنسای راه فرس و قضاوت عظیم دیدیم چون مستطاب و کنگشیم
 و بکن ناست بدوئی و در آنجا منزل او غامض و شوم و قصبه جلین نام
 قصبه بسیار بزرگ است که در آن بنی است که نام او جلین نام است
 و حاجت نمود و ما در آنجا دیگر متوقف نمود و از اطراف عالم
 بعد کردیم فقر و محنت و بی نصرت و بی امید و بی کس که خدا

خروج از حیدرآباد
 کلکته

احوال کلینات

او را خلق کرده است و تربیت و نظام عالم را با او گذاشته است
 شنیده ام سنگی است شبیه آدم چهار دست دارد متوسط
 الخلقه از برای او غارات عالمیه ساخته اند که زیاده بر جاه
 کب رو به خرج آنها شده است و در سالی یکبار و به بنود
 نذر با می میرند و در این اوقات در تصرف جماعه الکبریا
 و ایشان نیز در سال مبلغی را با اسم خادمی از از برای منتفع می
 شنیده ام که در آن شهر طوایف بنود از یکدیگر و از مسلمانان
 احقر از میگیرند چون به عهد پور رسیدیم سعه و شش که با را
 سه کوکب بنده کمان محمدی خان ایلچی سابق اللقاسم
 ماه فرستاده بودند چون همراه داشتیم با آنها حاجت شد
 و گه از قوم خاصیت که مثل کهر کبره و بالکی و غیر آنها از اقام
 سوار را که سبقت در کشید بر دوش خود بر میدارند و بهر مکان
 خواه فریب خواه بعید که این شخص بخوابد میرند و فصل
 یوم بخشنه یا نزدیم ماه بریح الثانی از سنه مذکوره وارد بندر
 شدیم عالیشان را ایوالمعین سیم کار شمع الیه و عالیجناب
 حاج حیدر خلیف امیر احمد بنده ایلچی و عالیجناب
 سید عبد اللطیف خانی و جمعی دیگر تا انظراف شرط استقبال
 آمدند خان معظم الیه خوانه بکرت جناب میرزا محمد حسین
 مقرر فرموده بودند جناب میرزا با خان منزل کردند و درین
 خانه که عالیجناب اقامت کردیم از پیش من یکماه قبل گزیده
 بود منزل نمودن از کنگر با نوشته بهم و انخر غیره

و در دهکانه

که بیهوده بود در این وقت ملائین عالی خود ندیدیم که او را از آنست
در خوانده و یک مقام کرم مدت نه روز در این توقفت کردیم و نگاه
و بهفت رویه که این امر او آدم حضرت اعزه بملکات می آمدند
و جناب میرزا بملکات عالی معظ البیر رفتند و من شرفم و معزز
خواستیم از جمله از احوال آن بندر نگارش شود کلمه بزورن البه
در این اوقات معمرترین بنادر بنکاله بلکه بندرست و مقررت
جایست انگلیست و قبل از این بندر بنکاله همگی و بجهت بدو هم
بوده است و الحال هر دو از رونق افتاده اند و بندرست و مقررت
و انگلیست در این جای می رود و مکانی که الحال معمره کلمه کلمه
در اول کودالی بر از آب کثیف و غلیظ بوده و چند خوانه از بندر
و فقره در جوار و قرب او منزل داشتند جماعت انگلیز بنیران
چراختند و در این احوال شهرست در غایت شکوه و صفاد
عبارات عالی و اماکن بافضا و ران بسیار و از آب در اول از
هر قریه از اطراف عالم و این مجمع اند و در این تمامی کوه و محله
و اسوان و صحن اغلیت به نام اینقدر یکقامتست تقریباً گفته اند
و از اجروا بهت بر این زمین کا و دم ساخته اند که آب مایران
از دو طرف بجد اول ریخته بود و خانه عظیم که متصل بشهرست
می رود و در کوه مطلقاً کل کشتن نمیکند و بعضی سفینه
نایب کا و در اول کشتن نایب کار کشتن مقررت که هر روز و علی
اصابع کثافات و طاف کثرت بر غلوه حاصل کرده کاج شهر
برده در کوه این شهر نیزند و جمله نام هند و ستانی خراب شده آ

نمانند ربابا و کردید بهشت بر در هر خانه اسم حبس آن خانه و کربان
دانکه این خوانه چندم این کوچه است نوشته است هر که خواهد
از این قیمت و اسم مالک را فریافت میکند و محتاج بسوال
دور هر کوچه نیز نام آن کوچه و اینکه کوچه چندم است نوشته است
چون شخصی متغیر خوانه که باشد اسم محله و کوچه را و آنکه خوانه او
در چندم واقع است دریافت کرده بدون دلیل و بادی خود
یکانه او می رود و اغلب عمارات سه طبقه و چهار طبقه بالای هم
و بنایت بداب و هواست و در فصل گرما و موسم باران اشته
در آن بوفور است چنانکه بدون اشته بند خواهند و در شب
شکل است و در روز از انقدر غنیمت و بقربه میب که در چهار
فرسخی ارض افراس که بکام علی واقع است درین باب بسکت
دزد و خوانه های عظیم که در حدود نیکاله و مذمت اغلب آنها
چون کنکه و کها گره و گومی و لکویه و برم بقر تمام در فرنگ
یکی میشوند و از منصل این گذشته داخل دیای شور میشوند و
نسب جزو مد دریا نقیل و بدفره اند لهذا درای انصرف
نشر کمره می کنند و مواضع چند ساخته اند چون غدر کر که
آب یاران در آن مجتمع میشود و از آن مالاب قیامند و
چاه های شیرین تر بسیار است از آب آنها خیارشامند و
در تمام حدود دهند و در کهن و نیکاله که در آن مردم خصوص شیعیان
که در آن مشطوط مقام بنده ایجا و غدران است که خود
یا خدا سازند و قلمو این بند مذکر یک طرف شهر واقع است و

که بوضع هندس پنج در پنج خسته شده است که اکثر مردم میگویند
 نیز در آن راه را کم کنند و دروازه آن تختة السبب که در آن
 چون انرا بالکشت حکم دروازه دارد و چون دانند و بر روی
 خندق افتد تختة بل شود و قلعمان باز من یکسان است
 که از یک تیر بر تیر از قلع و عمارات بنظر نیاید و چون
 نزدیک روند اندک اندک معلوم شود لهذا توب که تفت
 و بر اطراف و باللی قلع و اندرون آن توبها از حد شمار
 افزون گذاشته اند بی آنکه گوید و دیوار و خشت عمارات
 تمام از توب است و مع ذلک دایم چند کار خوانه توب سار
 در آن هست که تمام ایام با خن و ریختن آن مشغولند و در آن
 هر توبی بار و دو کوب بسیار نهاده اند و مردمان جنگی ایستاده
 چنانکه هر که بنید خیال کند که غنیم حاضر است و آن من مستعد
 حرب اند و در آن ایوانهای مرتفع بسیار بر یک خسته اند
 و تمام آنها را از بانی تا باله تختة بندی کرده اند و وضعی که
 بدیوار اتصال ندارد و فرست یک تفنگ بر آنها گذاشته اند
 بنوعیکه هر کدام را که بخوانند بردارند و اگر مجموع را بخوانند ملایط
 کنند میرست و بر هر بنجاه تفنگ چند نفر معینند که هر روزه
 آنها را صاف کنند و خالی نمایند و باز تیر کرده بر جای خود بگذارند
 و آب آن قلع از جای است و از جزر و مد شرط که خندق آید و چند
 حصه غراب جنگی علی الاتصال در شرط مهیا استاده است
 مجملد اگر از قوه نمی نماند افواج سلم و نور بنمادی انحصار

و در هر زمان استیلا نمیشوند یافت و امر او مردمان حساب
شوکت را در آن قلعہ قید کنند و در طرفه فید کردن اطوار
مختلفه دارند که این وقت مجال شوکران نیست و برالافواه
مشهور است که در اول آن که عالمگیر موضعی بجهت بیت التجارة
باین جماعت داده بود ضیق بمانندی موقوفی کند و بود
چون این خبریان بادشاه رسید حکم کرد که او را بر گشتن بخت
از بیم و خوف سلطان مجری تعجیل در برگردان آن نمود و حکم
رکن و سزاکران خاک را در کلاه خود بر کرده در آن خیز
بر تخت ناکه در طرفه العین بر شد و حال جمادی ایام است
سلطین و نفاق حکام کار با بنی رسید که که چنین قلعہ و
دستکاری را مهابا و بر با ساخته اند و تکالیف ایام ماضیه
و حکام را از خوف ایشان قدرت نیست که قلعہ یا خندق در
مالک خود بزنند بلکه میگویند در آنرا استقامت نماید
چنین است این است این کوفه که گوی بخت زنی ای زین بخت
سیاحان الدی یعنی و لا یغیر مجاهد در آن بندرنه روز قاف
اگر چه اعیان و اغره آمد و رفت میکردند و لکن از بدی آب
و عفونت و دلگرفته که هوا کثرت بشد و کربا و علاوه آوا
طافوس که در صبح و مغرب در آن دار الکفر عالم گیر میشد و لذت
حسن بری مردمان بی ناموس انقوم ارامنه و یهود و غیرهم
که با روی و موی کشاده و زینت تمام در شوارع و طریق بجهت
و خود دارند که اجتناب از ایشان میشد و در دل داشت تمام

روی و لایق و زاید و نامند و از دوستان مغرور و بخت
 جناب میرزا محمد حسین بسبب بعضی از مطالب و مهمات و
 فصل اول و من روز شنبه بیست و چهارم ماه ربیع الثانی
 روانه سمت مرشد اباد شدم جناب میرزا ابا تمام اغزه و کلبه
 و تجار تالپ آب شایعت گردید پس بر کوه کفوح خاخی
 از کتب است و نهایت با تکلف و غکوه است سوار شده روانه
 مرشد اباد شدم و البته آن مرا خفت نمودند در اثنای راه در
 اطراف آن خط نری و قصه جات عالیله بسیار قریب بهم
 بنظر آمدند محسوس که بر آن معلوم نمیشود که در حضور سیر و
 مشغول است و با آنکه در سفر است و حق الت که در اینجا
 حدود نیکاله رشک تمام ملا دست چه در خشکی و چه در
 بفاصله نیم فرسخ بلکه کمتر ابادی است و در اثنای راه از
 کثرت مزد دین مسافر غربت مخیج بر فراق و دلیل طلبیت
 بلکه اغلب راه کار از سار زمین بلند کرده اند بقدریکه قبل
 و غیره از روی آن بجوای عبور مینمایند و در ایام بارش
 مسافری از کثرت آب اصلد رحمت نمیکشند و آنرا
 شرک مینامند و شنیده ام که بعضی را علاوه بر این از ارجح
 و آبکاف خسته اند مجله در دو فرسخ کلکته قصه شیوراکم و
 بشین معجمه مگوره و باو متنبه تخینه سکنه و واد و روالف
 و میم ساکنات و پور سیا فاکس بر وزن خود و در السی تمام
 بسیر ام پور شهر است که از نگاه سلاطین سلف بجای

خروج از کلکته نعیم
 مرشد اباد

نصیبی از امیر

بزرگ ببال کسوره و باد خسته نخسته ساکنه و فون کنه
 و بیم مضومه و راه و کاف ساکنین که قومی از فرنگا بنده
 مرحمت شده است و چون با قوم دیگر صلح داشتند
 مقرر بوده است که هر که با آنها فرار کند و قرار گیرد که بر نام او
 نشود و لهذا در در خانه و در زیر گاه جاعت او باش و فرار
 هر فرقه بود از قوم دیگر یا مسلمان یا یهودی هر کس از هر مملکت
 مال مردم را میخورد و با کجایا میبرد و بجز عا از او میگردند
 و او را پناه میدادند و دیگر کسی متعرض او نمیشد و در این
 اوقات عهد قیامین با دشمنان و با دشمنان و دیگر
 شکسته شد و حکومت انجمن از آن قضیه مرفوع گردید
 و در تصرف دیگر آمد و مردم بیداد از این مملکت نجات
 یافتند آب و هوا آنجا با النسبه بکلکته بهتر است و در
 فرسخی آن تقریباً حجره بدو جیم فارس واقع است و از
 بالنسبه بکلکته و بنورام پور بخوبی آب و هوا مشهور است
 و در آن جمعی از فرنگیانیست و قوم دیگر غارات عالمیه دارند
 و خویش گذرانی میکنند در جای قریه و دیار مردم و منزل
 بمنزل میر فتح نالیکه بوم در شبته نجم شهر ریح النافذ
 تسعید آباد شدم و آن تقریباً سه فرسخ از مرشد آباد
 دور است عالیت آن میرزا ابوالحسن خلف مرحوم حاج میرزا
 باقر اصغری و جمعی از اغره و دیگر تکلیف نزل کردند
 و سال را در کشتی گذاشته خود بجای میرزای موصوف رفتم

عالیشان معالی مکان میرزا ابوالحسن داماد حضرت شاه
 میرزا داود صفوی آذر مرشد با درخون مطلع شد با تقبال آمد
 فضیلت پس با اتفاق ایشان و جمعی دیگر از اعز و یوم ششم
 شهر مذکور در دلدان ملیده شده در خوانه محیی الیه انروز را انعام کردیم
 و اقامت حسن خراسانی ناظر من اسباب انخوانه عالیها بسلامت الله
 میرا محیی برادر شاه اسدالدین کوفی مرحوم بر دو عیال ازادی مارغوب
 رعش و عیال ملک نقی بختیاری مذکور رفتیم دوستان و اعز که قابلیه
 داشتند ملاقات می نمود چون خبر در آمدن بختیاری می کردیم
 صاحب صبیحه ستمن زوجه جوهر علی خان سابق الاحوال رسید
 خود را بجهت بر سرش احوال و تبلیغ سلام فرستاد و بعد از انقضای
 شش روز خواهرش ملاقات کرد از کیفیت آن تحقیق کردیم
 که بپرخانه می روند و در اینجا موضوعی است می شنیدند خواهر سیرا
 تبلیغ سلام و بجام می نمایند و عالیها اناسید حسن عطار و سایر
 مردمان و مزدورین این دیار همه باین نوع رفتار کرده اند و می کنند
 من گفتم که از من این عمل بوقوع نخواهد آمد و ما کمال سیر خوانه
 گشته شسته ایم و هرگاه ملاقات ان ملاقات نمیشود من در خوانه
 خود نشسته ام خواهر سیرا تبلیغ سلام کند چون این جوابات
 رسید عالیشان معالی مکان فخر الامثال الاقران رنده خانه دا
 نواب میر ابوالقاسم خان بهادر معروف بنواب منکی خلف مرحوم
 نواب مبارک الدوله بپرخانه خود را ملاقات فرستاده خواهرش ملاقات
 طلبه واسطه نمود و اتفاق نواب معظم الیه در یوم مذکور ملاقات

تاریخ در روز و شب
 مرشد آباد

مذاکرات بپرخانه

حلقه در حلقه
 حلقه در حلقه

خود در پیش مرده نشسته ملا و واسطه سوال و جواب نمایان
 افتاد بعد از طی رسوم منعارفه و سیر الکلیف نادانی خفته اللم
 کردم عدم قدرت متابعت جماعت انکه برادر عذر خود نمود
 گفتم پس نابلی از برای خود معین نمایند قبول کرد چون خانه
 مراجعت کردم مبلغ پنجه از رویه فرستاد که بخت وی بخار
 حج و زیارت بنامیم عالی حضرت میرزا اسماعیل را که نهایت معین
 و صالح و دیندار و صلح جیت شعار دارا اهل لکنو بودا بر کردم
 و در راه سیرت معصودش نمودم بعد از این خواهرش نمود که بخت
 توقف کرده باشند بعد از نامل بسیار قبول کردم تمام از اجازت
 منحل شد پس بخت تنهای اراوه شد که یک سالگی کرده باشند
 بیکم حاجیه اراده داشت که یکی از دخترانی امرا را نکاح کند صلح
 خود را در قبول کردن ندانستم و صبیحه مرضیه عالیه ن معالی
 سید نصر الدین حیدر معروف به سید و همشیره اراده عالیجا
 میرزا اعلام حبیبی خان را که در اکتان در اولاد افغانه بسیار
 تمام العالم الکامل و ملایم صلح مازندانی قدیس سیر بها کشت
 حبیب لکنو امش اکتان در نظر بنسبت قدیمه که فیما بین بود
 ترجیح دادم و در روزم ماه جمادی الثانی از بنده مذکوره که
 که برادر و دو و در دست و یکست نکاح را اصداف و همشیره
 خود را کار کردم و در شب چهارم زلف نشد چون این حجر در مکه
 معالیجاه عظمت در نگاه بنفیر و درین ضمیر نالی الذکر کرد
 مراسم شعیلی بر تهنیت با قطعه تاریخی که خود مرده بود و کار

نکاح والد و نور بنی
 در شهر اراک

پانچ سو اربعہ مشہور راہِ درویش
راہِ امانی پر سبیلِ احوال

۱۰۰

سنت هم میفرماید و در ادب است و اگر مراد است و اگر مراد است و اگر مراد است و اگر مراد است
نکته ای و موجب کذب و غضب حضرت باری است لهذا از آن
در حله اغراض نموده بچلی از احوال و اطوار بزرگان و اغراض
آن خاندان بنوعیکه بنظر آمده اشاره میشود و این انبیت که
در این شهر هر که را بنوعی در مجلس شیشه و کنایه طرف
همکار و حریف و محتاط و متقی کنایه کس کف و در دو جانب این
خزاین و صلوات و این در دو جانب و محتب یا به نوبت و مفتی
ایمان فروش و خاموش و از گوش و مفید صاحبش و در
همایه عتقا و فالس که میا مقرب خالی آرد های خطای و قو
بومیه هم دروغ و راسته شمع بی فروغ و قوال ندیم و نقال حکیم
و در فال صاحب حال و طحال جزو جلال و ربار و زری و حاجی هونو
و شراب و بنک موجب عزت و قرب امیران الذکر و فاضل
مفضول و عالم مجهول و فاضل مجهول و فاسق و فاضل و حق
بشاش و محدث نامه اعتشاش و ساده پیرت با کبار و اولاد
فرصت صاحب اعجاز و فحاش زینت محفل فحش کره کش دل
و قلاش در فحش فاضل خرمکش مسی و هزار و خرابات کلدار
و میان ملای نامهان و مزبانی قضیع زندگانی و یوچین
حلال و خورافا حصار حال نماز اسم به سببی و در زره بالقوه
انبیاء و قرآن طالع نامه کلش و نه نه و کوچه خرابات مغال
قبله و کعبه و سکران پیام او را از جانب زمان چون سکران
کعبه بابر مدانی و تحصیل نمودن قرص تان او و قول تسخیر آفتاب

و شکستن گوشه آن در خولان خوانین و بزرگان از متوکلین
 نمودن است محمل آنکه قدما در مذمت هند گفته بودند همه در شهر
 معاینه دیدم و گویند منظور ایشان نیز از هند همان بلده است هر
 این فقیر را در بیان اموریات و احوال مذکوره معلل اغرض دارند
 خود بان بلده رفته دریافت کنند و یا آنکه از منزدین دیگر
 استفسار نماید و جل شانه میداند که موافق این وقایع باشد
 آنچه نوشته شد و همه خالی از اغراق و زیاده گویی است در بیان
 وقتی بحسب التماس بنیم صاحب مذکوره چند ماهی را در ایام توقیف
 کردم و بنیم موصوفه نیز به چند خان دل نجابت و اصالت
 که حعفر علیخان او را نگذاشته بوده است و لکن فیاض متعال
 در او اخر عمر ابواب خیر را بر روی او گشوده بخود و سنی و تقوی
 از مردان آن خاندان بدرجات عالیہ بهتر شده بود بخواندن
 قرآن شریف و گرفتن صوم سه ماه مشهور و انواع طاعات
 و عبادات شوق بسیار داشت و ذوالالحاجات و تحقیق
 بقدر مقدار مردم نمیکرد و هر غریزی که از سمت عقبات
 بان بلده میآمد منت خود را بر پیش احوال او فرستاده و روز
 دو وقت از سر کار خود طعام از برای او میفرستاد و در تمام
 رخصت بهر قدر که میسر می و قسمت او بود و او سلوک
 میکرد و نشینیدن سرود و دیدن انواع لهو و لعب می نمود
 و حق اینست که بسبب جوانی بلده و الحمله روحی و جسمی
 امید که تحقیقا و بیرون از شهر باشد است و در حال خفیف می

احوال بنیم

که صحبت بدر نهایت موثری بینم خاصه در این ملک آب و هوا
 نیز منفعتی آن است و در وجه دیگر جعفر علیان منی بیکم است
 مشدد و بالیتها کانت مخففه وی در امور ریاست و حکم را
 سلیقه تمام دارد و یکباره شور او در اغلب امور مملکت با او قرار
 میگرفته است و انکه نیز آن نهایت احترام او را منظور دارند و او را
 بویز تمام صرف رضا جوئی ایشان است و با امورات خیر
 سر و کار ندارد و بجنب و بجانب از یکم موصوفه اگر چه کوچکتر
 و لکن بسبب کثرت میل جعفر علیان و محبت جماعت انکه نیز با او
 از وی بغایت بزرگتر و مختار امور نظام است و با مجال نیز
 ناظم از حکم او می یافت نمیتواند کرد و مجملد در آن بلده با بعضی از
 امر او را غرض ملاقات میشود و در یکوم است و بنفتم ماه ربیع الثانی
 ناظم الملک ملاقات آمد و من نیز ملاقات ایشان رفتم و آنچه
 از من متوقع بود در کیفیت ملاقات بعمل نیاوردم نظر عدم قیام
 و توفیق در شرب خمر و ارتکاب منیات و ترک واجبات و از این دو
 ملاقات نظر بنابین احوال نفرت حاصل شده باز با او ملاقات
 نکردم و جمعی از فقرا و نهبدستان که بر بزرگوار و صلح محلی بود
 بجهت تحقیق مسائل حاج میشدند خاطر خیرین را بصحبت ایشان
 خوش میداشتند و حسب الخواص ایشان در عزه شهر جلای الاول
 تبادل رسالت قوت لایموت در بیان واجبات عبادات
 مشغول شدم و الی اللہ تکمل بدان باشد شش اقسام رسیده
 امید که تحقیق توفیق انعام کرامت فرماید و بعضی اوقات بجهت

منه یکم

ملاقات با خیم

تاریخ شروع در تدبیر
 قوت لایموت

قوت بیکم

تفریح و ماغ بخواند عالیشان فیض القرآن و الامثال و نواب منکلی
 سابق اللغات میفرم و برادر خاندان و اقران و امثال
 خود ممتاز دیدیم و گاهی در محله داوود باغ بخواند عالیشان
 معالی مکان رفیع بنیان میرزا ابوالحسن سابق الذکر که از
 دارالسلطنت اصفهان که نصف بلکه کل جهان است دور
 افتاده و از صحبت اصحاب بحال و محالست ارباب فهم و ذکا
 محروم مانده بگوشت آن طایفه مبتلا بود میفرم و در باغی که در آن
 بتفریح و سیر مشغول میشدیم و گاهی بمصاحبت غلثان زنده خا
 اللعیان فخر القرآن میرزا احمد خلف مرحوم معفور میرزا احمد
 ابن میرزا احسان کلاستر دارالسلطنت اصفهان که متوجه بود
 بامور حسینه که نواب غفران ماب سراج الدوله شهید در آن مشغول
 بنا کرده است مشغول میشدیم و بعضی از اوقات را با عیال
 سلطنته الاطیاب میرزا سحیح کرمانی سابق الذکر که نهایت مقدس
 و زاهد و صاحب معرفت و کمال کوشش میکرد با حال است صحبت
 میکردانیدیم و میخلف مرحوم میرزا اسماعیل کرمانی است و یک
 برادر او مرحوم شاه اسماعیل بود که مدتی را در حدود هندو
 نجی کدرانید و در مرشد آباد بلاد خلف فوت شد و برادر
 و گیش مرحوم میرزا شهاب الدین بود که در نجف اشرف
 صیغه مرحوم آقا باقر بن ارجیس را نکاح کرده بود و در اینجا بمیر
 انزلی بویست و از لولیس و دخترهای مختلف و میرزا
 یکسر پسرش ملقب بمیل و بغایت ارمیده و نیکو خلق است

میرزا ابوالحسن
 داوود باغ

میرزا احمد
 اصفهان

میرزا سحیح کرمانی
 و در برادر او

و اغلب اوقات اولاد را مجاد و همیره مرزا غلام حسین خان که
 دیگر ایشان در اولاد ملا محمد صالح مرحوم گذشت حاضر نمید
 دل رصیده و خاطر خرب را تسلی میدادند و حق است
 که اینها را در آن بلده در زهد و صلاح و تقوی و برهنه کار
 عظیم انظیر دیدیم و مرا افسوس است از اینکه اوقات خود را
 از راه اضطراب از روی اختیاری در آن بلده میگذرانند
 و جمعی را در این کشور دیده ام که بجهت گذران امور دنیوی
 صفت علم را بر خود بسته اند و اصلا و مطلقا از فقه سنی
 نااستدالی چه رسد خبری ندارند و چند کلمه از طرف لفظ
 و اشعار عربیه و فارسیه و بعضی از فقرات جمیع السلیقه را
 بجهت فریب دادن عوام حفظ نموده مرجع انام در بیان تریلع
 و احکام بودند اگر نیک رفتاری ایشان که در باب احکام داده
 اند سپردارم هر آینه گمانی خواهد شد از کتاب قالی سؤل اقلت انا
 ابو حنیفه بزرگتر و بطول خواهد انجامید بمجمله ایشان را با جمیع
 فقه و با فقه حکم و با هیچ هر دو با هر دو هیچ و ماصد و الله لکریمه
 خسر الدنیا و الاخره و ذلک ما تجسسان المبین دیدم حق این
 فقیر را عدم تقیه از امثال این اشخاص موردی است بدون تقی
 و هر اس و عدم رعایت حائز طریقه زمانه سازی بر ملا و اشکلا
 مراتب عدم ادراک ایشان از قرینه لی الله و طلبا اعتنا به بیان
 کردم و موجب طلل و عداوت ایشان و خوشنودی ملک سحان و
 ارشاد و هدایت جمعی از طالبان راه نجات گردید و در هر

ان شاء الله تعالی
 از بلده و غیر آن

که رسیدیم بقدر امکان در این باب کتب نایب نگردم در ضایع خلق را
 بر مخلوق مقدم داشتم و خوف از خدعه و مکر و صید ایشان نگردم
 و باین جهت محاذین من از این طایفه در این کشور بسیارند
 و در تحریک امور من نهایت طاقت خود را مصروف کردند
 و از زبان من فتاوی کاذبه و سخنان جعلیه بشنیدم و عوام فقیر را
 کردند بلکه قاطعت من شدند و گفتند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ این بیگم گوییم
 و عاقل کبد الکافریه الانی بخدعه و با وجود این مراحل ما من در
 مباحثه و مکالمه در سبیل شرعیه رو بر و نشاندند زیرا که میدانند
 که لیاقت و طاقت مقاومت ندارند و اگر اصابتا یک دو کلمه
 بنوع عام فریبی در مجلس سخن میکردند منهم بر طرفه ایشان بوقار
 میکردم و طرفه العین خار و ذلیل میشدند و تحمل مدعای آن نم
 میکرد و در نظر حدیث الحق يَعْلُو وَلَا يَعْطَى عَلَيْهِ قضیه که از آن
 شکل در نظر داشتند بر عکس تنجیم می بخشد و در بوستان خیالی
 بجز خارند امت چیزی نمی رود و در گفت فَضْلُ اللَّهِ بِيَسْبِيَةِ
مَنْ لَسَاءَ وَاللَّهُ دَوْلَةُ الْعَصْلِ الْعَظِيمَةِ و در آن بلده و اطراف آن
 طایفه هستند که هر یک نوع تقریباً یک حب از کل و جوان ساخته اند
 و در هنگام غایب از آنرا بمقتضی خود کرده بعد از آنکه بیرون آورده اند
 میکنند و بدون اعانت آن غایب کردن میدانند و این نیست
 و بر این مشهور است که مرد خدای ایشان از آخرین کرده است که این
 در و مبتلا شده اند و در آن بلده دیدم فریاد رسر کار را بکم مقرب
 و خدمت نیابت خان مالی نظامت اسمعیل مضموب بودند

احوال جماعتی که فقیری بایشان
 نفرین کرده است
 در محله و کتبه در این طایفه بسیارند
 و در محله و کتبه در این طایفه بسیارند
 و در محله و کتبه در این طایفه بسیارند

بدین تخت فی نمود بود در مقام نفیشت مذہب او ^{محقق} بر مردم و
آن بی مردم بجهت ترصه اصحاب بصیرت ثبت میشود و این
از جمعی از ثقات و از کتاب سیر المتأخرین معلوم گردیده است
که محمد بن نامی از سکنه مشهد مقدس رضوی که در طایفه مشهور
بسادت بود بامید تفضل و احسان نواب عمده الملک
امیرخان صوبه دار کابل که از احفاد میر میران بود از وطن
مالوف برگشته بکابل رسید چون در علوم ادبیه مثل منطق
و نحو و صرف خالی از معرفت نبود در اندک زمانی مشهور
گردید بکسب شخصی از مشایخ امیرخان کندی و در غایت
نمود بابتفاده مشغول شد و باین تقریب در محل اقامت
یک روز نامش مذکور گردید چون بر احوالش مطلع شد و چون
خود را که صبیہ علمبر آفتاب بود بر مقدم ادا کاهی داد و در
مذکوره را بچهل اولاد بخشید دختر سید را بطوری که عادت
این کشور است برادرش کرده بفرزند بی خود میداشت و در
خاطر خود محرم کرده بود که بشخص فاطمی و بر انکاح کرده باشد
آن دختر را بابا مان بسیار حواله محمد بن نمود و باین وسیله آن
سراسر حلیه را رفعت و مصاحبت با امیرخان میسر گردید و با
مردم آن در بار راه و رسم دوستی استوار شد بعد از مرد
چند سال بواسطت امیرخان داروغی خوشبوی خانه بکاهی
نام او مقرر گردید و بعضی از اولاد امیرخان را که از طبقین
دیگر بودند مثل دی علیخان و غیره بعمل بعضی از شعبه بارها

مرید و معتقد خود کرده اند و نادعلی بن زباده از دیگران .
 ارادت بهم رسانید و این اثنا امیرخان بر حمت ازین بی تو
 و متعلقان او را کابل بحضور حاضر شدند محمد بن مذکور فوق
 کار بادی قاصد ملذذت بادشاه شد و با سرانجام بسیار
 لاهور گردید خبر حلت عالمگیر بادشاه را در انجا شنید و اتفاقاً
 در آن ایش چاه واقعه ارداشت منقطع دید عطر و اسباب
 دیگر را که همراه داشت در آن مله بقیمت اعلا فروخت مبلغ
 شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانید و بهانرا بیه توکل
 خود گردانید و دید که در تمام این کشور کما هو الا ان که فلفله
 از خط و تمیز درست از غلط نمیکند اگر کسی نیز تمیز دهد در هیچ
 مفاسد نمیکوشد خصوص اگر مفیده متعلق بامور دین باشد
 و لهذا هر که هر قسم صناعی را که در بازار آورد را بلبهان تشویق تمام
 آنرا بجان و ایمان خریداری مینمایند پس همه ابله فریبی را بچو
 در خریده درویشان داخل گردید و با بهمان منش زاده شد کرد
 خود که با شعورش یافته متفق شده مسلک جدید و این نوع
 اختراع نمود و با تفاق یکدیگر شروع با کجا در میان بحقیقت
 غریبه کردند و یکایک اصلاح همه دیگر کتبی را تالیف کرده آتوزه
 مقدسه نام نهادند چون اندک علمی داشتند و الفاظ غیر
 مانوس فرس قدیم را که کمتر کسی شنیده بود در لباس عربی در
 آورده بودند لهذا در دل عوام جای گرفت پس محمد حسین دعوی
 مرتبه بیکو کتب نموده گفت که این مرتبه الیت باین بنوت

و امامت بر ابرهیم اولو العزمی نه میگویند و در نزد
 امامیه میگویند که اول میگویند خاتم الانبیاء حضرت امیر المؤمنین
 و ششم حضرت امام رضا است و تا امام نهم امامت
 و میگویند هر دو مجتمع بودند بعد از آن میگویند من انتقال
 یافت و امامت بخیرت امام محمد تقی ع.نا حضرت صاحب
 الامر و من خاتم البیگویم و در نزد اهل سنت میگویند که چهار
 از میگویند خلفای اربعه اند بترتیب که نزد ایشان است
 چهار دیگر از خلفای بنی امیه و عباسیه که فی الجمله هزار
 و یک سال نوده اندی نمود و میگویند هم خود را حساب میکنند و
 میگویند که ما ما را بهر طریقی مردمان کاری نیست مازون
 کنند چراغ هر ملتیم و میگویند هم صاحب کتاب و دعوت دینی
 مرا رسم نیست و مجید بعضی از ضوابط و طرقه میباشد
 لهذا بمن وحی و الهام میشود و علاوه بر آن میگویند من حسن
 فرزند حضرت فاطمه ام که از شکم آن سرور سقط شدیم و این است
 در بهشت بودم و حال حکیم حضرت ماری بجهت ترویج دین و اراد
 خدایی آمده ام و نام خود را نمود الله و نمود مقرر کرده بود و
 چهار خلیفه مقابل چهار خلیفه اهل اسلام داشت خلیفه اول
 بجای آنکه گردنارشید میفرستاد بوده اسم او را وحی یار گفته اند
 بود و دیگری میرزا فرید الدین بود که الهام یا نام وی را
 گذاشته بود و این دو کاتب وحی بودند و دو نفر دیگر نیز بوده
 که نام ایشان معلوم نیست و ششم پدر است اول نام خود دهم

فغارسیم دید و فود دختر اولی نامه کلیدن و دوم نامه خوردنم
 بسرفار را نمود دید و اسامی خوشن زلفش را یکی راجتی نام
 اوشت و دیگری ناما بار و دیگری نمود بار و دیگری ناما فر
 و دیگری را نمود فر گذاشت و بهمان طریق هر که در دین او
 داخل میشد او را بغیر نام اصلی که داشت نامی میکرد داشت
 و امت خود را جمیعاً فر بود نام نهاده بود مثل لفظ مسلم در
 مقابل کس بهین طریق مردم را در دام خود میاد و در دینی
 خود را رواج میداد و از کس خبری قبول نمیکرد و مایه توکل
 که از بابی داشت بآن گذران میکرد و این مرحله موت را زیاد
 ارادت اهلان میشد تا آنکه جمعی و کثرتی در مریدانش ظاهر
 میشد به افوت که بهادر شاه بود فوت نمود و اختلالی در
 احوال مردم حاصل شد و آن مفعول موجب از دیار استقلال او
 و وفات و تصانیف خود را علانیه و بر ملا ب مردم می نمود و خود
 بدین میکرد تا آنکه فویت سلطنت بفرخ سیر رسید و آن فقیر
 بغایت ابله و نادان بود و امر الله را حسن علی خان نیز اغلب
 اوقات در جوب و اسفار میکرد راست و قطب الملک نیز
 بعین مشورت مشغول بود و گاه کاهی از خوف بادت متوجه
 احوال خود میشد و بنا بر این که متعوض دفع آن مفسد
 نمیکردید تا آنکه فریب به مبت و چند نفر او کس بآن مطیع
 گردیدند و شهرت واقعه را یافت پس فرج سیر ابله نیز
 باغوازی بعضی از صاحبین خود که مرید او بودند به بعضی از

ملاقات فرخ سیر بمقتبت

خواص خود مخفی از نظر اصحاب معرفت بملاقات انکار داشت
 آنمرد چون واقف بر مراتب اخلاص و رسوخیت بادشاه
 بود در حجره نشسته در را بست و اندک مکث نمود و از طلا کا
 امتناع کرد و بعد از الحاح بسیار در را کشود بادشاه بتواضع
 و فروتنی سلام کرده پیش رفت پوست اموی بر تخت بگفت
 او فکند گفت پوست تخت کدائی و شبائی داریم آنچه میخواه
 بخواه فرج سیر که خالی از ادراک بود استغای ظاهری او را
 مشاهده نموده زیاده معتقد او گردید زیرا که استغنا در این
 مملکت کم بایست و اگر کسی دیدند از کرامات میداند پس
 چند هزار روپیه و الاشراف بر سر بند گذارند موافق تدبیر قبول
 نکرد پس هزار سماجت مصحف نوشته خود را ببادشاه داد و در
 عوض اجابت کتابش بنقد روپیه گرفت بادشاه بتعظیم
 قول آن بفرموده بر سر گرفت و مرضی شد بعد از خروج از حجره زر
 نذری را بجهت بیان او تفکیم کرد و اینجی زیاد تر باعث ارادت
 اجماعان شد بعد از آن زیاده از سابق در کعبه و بازار بجهت و
 اهل اس اعمال مختصر نم خود را بامریان بعمل می آوردند و اقل
 باطله را بیا نکلند بر زبان جاری میباشند چون سلطنت
 فتح سیر و زمان دولت حسین علیخان و عبدالعزیز خان منقر
 و توبت سلطنت فتح سیر و وزیران بجهت رسید وزارت
 منتقل بجهت این خال گردید بعد از دو ماه و چند روز از اتفاقات
 مرض قویج مبتلا شده بود و در جان و زر غنیمت بر هم زدن

احوال و در سلطنت
 دولت محمد علی خان

دستگاہ آن مفسد نمود و جمعی کہ حاضر بودند حکم کردند اورا کہ نہ
 بیاورند و اگر البتہ کہ کند بقتل رسانند در انوقت
 آن مفسد مشغول حرف طعام بود بجزو استماع این خبر متحیر
 و لکن چون کمال استقلال داشت تدبیرے کہ بخاطرش رسید
 ان بود کہ بسر کہتر خود را کہ حال و سباحتی مالغزید داشت بادیگر
 نان و خورش بجهت ایشان فرستادہ گفت چون یاران بخانہ
 فقیر آمدہ اند خبرے بخورند تا فقر ہم بخد مت برسد مردم چون
 بسر را دیدند بر حال او ترحمی نمودند صبر کردند در این اثنا خبر
 اشتداد و قویج محمد امین خان تا بجا سخت رسید متحیر گشتہ
 معاودت نمودند چون ویران خانہ شد و ہوش آمد استفسار
 نمود کہ آن مفسد را کورند یا نہ عدم اوردن انرا بجهت
 اشتداد مرض معلی داشتند از رده خاطر شدہ ناکیدہ اوردن
 نمود کہ فردا اورا بستہ بیاورند مرض او انا فانا اشتداد نمود
 و صبح مشرف بر ملک گشت دلی مفسد داخل امر ارادہ فرار
 داشت چون محرم او خبر اشتداد و ظہور اثار موت ویران تو کہ
 با و میرسانند مطمئن شد و مردان خود را جمع نمودہ در مسجد
 کہ متصل خانہ اش بود نشست و بال بلند بر داری راکن
 با حاضران می گفت کہ تیری بر جل این کافر زدہ ام کہ زندہ نماند
 و من بارادہ شہادت حق خود کہ در مسجد شہید شدہ او بجا
 نشستہ ام اگر جسم بدلم کہ شہید شدنی بستم زیرا کہ نیکارید
 شدہ ام و گویا کہ مراد او اسقاط حمل محسن بود و لکن منافی

باجه بودن حضرت امیرت پسر قمرالدین خان پسر محمد امین خان
 چون احوال پدر را در کوفتن دید بنحویعفت زبان و مردانی که کمتر
 از ایشان بودند مضطرب گشته دیوان یعنی محاربه را مورد خود را
 با پنجه از رویه بعنوان نذر پیش آن مفید فرستاده طلب
 عفو از تقصیرات پدر و استغاثه تقویری نمود چون دیوان
 رسید و اظهار مطلب کرد و زر را گذرانید در جواب گفت
 که نیز از کمان بسته و آب از جوی رفته باز نمی آید چون مبلغ
 و الحاح نمود روی بآتش کرد بزرگ خود کرد که خلیفه اولش بود
 و گفت که بنویس و بنزل من القرآن ماهی شفاء در حقه لکونی
 و لا یؤید الظالمین الا حساما و او را بپست دیوان داد و
 گفت برو اگر چه میدانم که تا نو برس او زنده نمی ماند دیوان
 التماس قبول زر کرد و گفت که من نمی خواهم اگر فقر امینخواهند نصرت
 شوند که دایان که از برای بکفیلوس جان میدهند آن مبلغ را باهم
 قسمت کردند و دیوان در راه شنید که محمد امین خان فوت نمود
 چون این خبر بان مفید رسید خوشحال و فارغ البال از مسخره خوانه
 شتافت و در آتش در شاه جهان آباد استنهار یافت و موجب
 رغبت اهلบ้าน شد و بعد از دو سه سال المنفیه بمقبره سقر حلت
 نمود پس بر گشت در مکان اضلیل نشست و بعلت کثرت طمع با
 خلیفه اول و دو کس دیگر که محرم پدر و همکار او بودند منازعه نمود
 و حصه ایشانرا کهم کرد ایشان در اهل بیوع کوچکی درخواست کردند
 که این بیوع رفتار را بوقوت کند نظر بکثرت مریدین و تسلط او

و خصل
 فوت آن مفید شروع
 در امر ایشان

برایشان معذور شده قبول نکرد پس خلیفه اول که در تالیف آن
 کتاب که نزول از اسمانش را ادعا میکرد و شریک بود در روایت
 که بسیار از معتقدان و مريدان مجتمع بودند در میان آنها استیلا
 بر سید که باران خط نمود و خط این فقیر را میث نامید انری
 که حاضر بودند اعتراف نمودند پس مودلت آن کتاب را که اثر
 قلم اصالح است لا و ش کرد در آن بسیار بود در دامن خود برگزیده
 بحضور حاضران آورد و گفت که این مذهب با جهت و نمود و
 اعانت من است حکام موجود یافته است و اگر از جانب اسمان
 بود حاجت بکمال اصالح نداشت مردم چون بر حقیقه احوال
 مطلع شدند که اندک شعور داشتند متنبه شدند و مغرور
 شدند و حاضران تقایمان رسانیدند راه انحراف را بستند
 و بازار اعمال عین روی ملک نمود پس بالضرورة بایشان هوا
 نمود و لکن چون امر ظاهر شد بود چندان سود نخبید بعد از آن
 نماند که صاحب ند بود بقریه که ناد و بعلجیان باور داده بودند
 نشست و با نجا رخت حیات از دنیا بر بست و شاه فقیر
 که بر دوم بود بر مسند خلافت نشست و مردمی زبان او را قبول
 صحبت بود و بعلوم مستد اوله نیز انشائی داشت و بعد از
 رخت نادر شاه از هند چون محمد شاه را ذوق مصاحبت با
 فخر ابرهم رسید بود پیش آن بادشاه راه آمد و در وقت بهر میزد
 بود و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان
 تفرج جنبه در تالیف الهامات جاویدی که چند کس با تقاضی

بنا بر خوش آمدن و دیدن خان می نوشتند شریکی بود و دید قبل از غار
 مرد و غار هم در او اسط دولت احمد شاه در گذشت و بعد از
 از آن احمقان بران مسلک می بودند بعد از رحلت غار و غار
 شاه جهان آباد چند کسی از اقربای محمود مثل بقیه قوم عادی بودند
 به نیکام آمدند صادق علیخان مشهور بمرن خاوریغ شفاقت
 جعفر علیخان که برقی او را بملک محمود و از او ضاع در بوم
 چون بدر بیکانه بود چنانکه مفصل در کتاب سیر المتأخرین نگاشته
 شده است بجاقت خود و وساطت بعضی از مصاحبان
 که شبیه صاحب خود بودند بر احوال ایشان مهربان گردید و
 قولیت قدم رسول را با آنها مقوض داشت و روز پنجشنبه
 پنجم است اخراجات مقرر نمود و اکثر آنها هم بدار البوار
 شتافتند و از مردان ایشان نما نمود یار یا بعضی از نسوان
 باقی بوده اند و در آن اوقات که من بمیر شد آباد رفته بودم
 و دیگر که در اول کلام نامش ندگوشد از انقوم موجود بود و طویل
 معرفتی داشت و ظاهر از زیاده از دوستی کس از مردان این
 طایفه ضایع نموده اند و من بر اساسی آنها بسبب کم نایبی
 مطلع شدم و در شاه جهان آباد و بلده دیگر محمد قیسه سجانه از این
 قوم و از این تیره بهب اشتری نیست و نواب ناظم را قند از آن
 سلفه با دید فرزند کمال مهربان و اشفاق است و اغلب
 در مجلس انس و محاجت حاضر است و چنانکه سبق ذکر یافت شد
 خیانت خان مانی نام نظامت در غمده او است چون احوال

که در میان دین و مساکین و بیگانه بودم

کیفیت معبد و منتهای این مذهب بنگارش شد بعضی از حالات
 و عبادات اینان نیز اثر و میشود آنحضرت زشیما حضرت
 خاتم الدنیا مدعی آن بود است که نزول وحی بر وی بود طور
 میشود یکی آنکه قرص نورانی چون آفتاب باشد که گستره در آن قرص
 کلمات و احکامی را که مدعی بود بنظرش می آید و در آخر آن
 نور محیط او شده از روشنش معرفت و مشقت اینقرص بسیار
 بوده است که تحمل آن سوای او را مشکل بوده است و قسم دوم
 آنکه آوازی از جانب آسمان می آید و آن کلمات بگویش سرگدا
 و در وقت سلام که بخدا اهل اسلام است السلام علیه و آله و سلم
 کلمه خفین نمود بود الی بران می افزود و الی کسر الف بران پس
 قدیم خدا را گویند و معنی این عبارات چنانکه شنیده اطمینان
 که نشان خفی برورد کار که از الی اللذال بود نمود ظاهر میکند
 مردم خفایای صفات او را هر روز گویای نمازهای بخانه
 سه نماز مقرر کرده بود و آنرا دید می نامید یکی در اوایل طلوع
 آفتاب دوم در هنگامیکه آفتاب در نصف النهار باشد و سیم در
 غروب آفتاب که هنوز سرخجادر شرق موجود باشد و کیفیت
 آن نماز چنین است که خود یا خلیفه او در میان می ایستاد
 و هر قدر از مردم که حاضر بودند جدا و صف مربع مثل چهار
 دیواری بستند و هر صفی رو بطرف مقابل خود می ایستاد
 و کلمات چند که بافته بود میخواندند و آن تمام میشد و سر را به
 طرف مقابل خود فرود آورده بطرف دست چپ خود

کیفیت نزول وحی

کیفیت نماز پنجگانه

میگردیدند بطوریکه نصف شمال رو به مغرب نشود و نصف
 رو به جنوب و نصف جنوب رو به شرق و نصف شرق
 رو به شمال پس بطرف زین منبک استند و بعد از آن نظر
 آسمان و هر بار آن کلمات را تکرار میکردند و بعد از ملاحظه
 شش جهت دید تمام میشد و جمعیت متفرق میکردید و
 در سالی دو روز را عید میکردند یکی هفتم ذی الحجه و او را روز
 جشن می نامید که روز لول از لول می بر او بوده است و دیگری
 سولان نام داشت که در راه دیگر بود و این روز یکی از اعیاد
 قدیمه فارسین است قبل از روز جشن انبفکاشش روز را
 روزه میکردند و بایک سخن نمیکفت بنوعیکه در مل سابقه
 مقرر بوده است پس در روز جشن تمام امت او مجتمع میشوند
 و بر روی یکدیگر عبور و دیگر خوشبوئها میافندند و مسرور میکنند
 و دو علم همراه گرفته و خود کلابی نشسته بکلاه ارامنه اند که بلندتر
 از آن بر سر گذاشته با امت بطرف گویی که در شاه جهان آباد
 و مدعی آن بود که اهل انزال و می بر او در اینجا شده بودند
 و باز بمکان خود مراجعت نموده بایکدیگر مصافحه میکردند و
 در این کشور مهاجران یعنی عراقیان بسیار هستند که اصحاب سیه
 خطینند و از حکام فرامان ایشان نمیشود و روزگار را
 با سود میگردانند و از آنجمله بودند اولاد جلالت که همواره
 که از قوم هندو در آن بلده بودند متواتر شنیده ام که دراز من
 سابقه قریب بیست هزار نفر از قوم سیه بخوانه او داخل مشیده

احوال تباری منجلیت
 کتب

تمامی اجزای پهلای خود روپیه حمل کرده بغارت بردند و از
 اتفاقات بعضی از ایشان بخزانہ اشترے رسیده اشترے
 حمل کرده بودند چون دیگران در آشنای راه برانمیفتند آگاه
 یافتند روپیه را در محرابی مراجعت کرده اشترے حمل نمود
 پس بعد از آنکه رفتند و استوده که حاصل شده ناظم وقت
 بحکمت سینه در مقام دلنوازی فرموده بود که شنیده ام
 درین قضیه شما حاضر بسیار رسیده گفتند که است که این
 شد خضر محبوب نمیشود زیرا که در حساب سود دیگر و نه نقصان
 من شده است و الحال نیز اولاد او مالک کرد و را میبند
 و جماعت اندک نیز به اصلا منعرض احوال ایشان نمیشوند و حتی
 که در این مرحله این ملک را نسبتی دشمنی بحدود دیگران بران
 و مردم نیست و لهذا ازین قبیل اصحاب دول در این کشور بسیار
 بوده و هستند که سلاطین و حکام اصلا و مطلقا نراحم ایشان
 نشود و نمیشوند و اگر ایشان را و جی ضرور شود چون دیگران از
 این جماعت قرض میکنند و سود میدهند امید که قرض کرده
 انصاف بدیگران نیز گرامی نماید و عهده به غل ایشان
 آنست که زربردمان قرض میدهند و سود میکنند و اگر مال ایشان
 کسی از ملکی بملکی رود و ضامن افتد سعادتی ندارد و نمی شود
 عوض بقد قیمت آن مال مبلغی را میکنند و اگر مال غرق شود
 یا در زبرد یا بکافس میدهند که در قیمت آن دروغ نگفتند
 چون قسم خوردند و یا به یا بلو میرسانند و شنیده ام که است

که انبیا نیز پیغمبر می کنند و اگر در این سفر ولایت سقیمت او را
 که معین شده است بواسطه بیست و نه الف قصر قدس بلیه
 مدت هفت ماه و الا شش روز توقف کردیم که در راه
 گذران امور و موی خوش میگذشت و لایسب غلبه وجود
 بهرمان و کی جوان نکته دان و معاشرت با بعضی از دوستان
 که طبعیت از مصاحبت ایشان وحشت تمام داشت و یکی
 در مردی ایشان میسر بود همیشه خاطر محزون و مغموم میماند
 و در راه رجب عالیجناب میرزا محمد حسین سابق اللغات
 واردان بلیه شدند من باستقبال ایشان تا کما رشتن غم
 در خانه فقیر منزل فرمود چون تعویذ داشتند فیما بین ایشان
 و یکم موصوفه چنانکه باید رسنوم متعارف بعملی باید بود از شش روز
 بهست عظیم اما در شرف بود در آن بلیه شخصی از قوم ایشان
 که فارسی شهورند و در قمی سکونت داشت و او در شهر
 به قریب ایشان من راه آمد و رفت حاصل نمود و در راه مبارک
 رمضان بهتر عین من بهر ایت یافت و سعادت اسلام
 کردید احکام اسلام را از خندان و غنچه بروی جاری کردم
 و ملا او را عید الله بهادرم پس چون دل را زده کی رسید
 عازم سمیت عظیم ایام شدیم یکم موصوفه معاشرت کردیم
 که در وقت آن و در روز یکشنبه تقدیم شهر شوال
 المکم از سنه مذکوره اهل طایفه را نسبت حمل در ایام گذاریم خود
 با اتفاق عالیجناب میرزا اسفندیار که از اشراف طایفه

ورود میرزا محمد حسین
 بهر شاه آباد

سلام عبد الله فارسی

خروج از شهر آباد
 عید الله

قدیم و از ساکنان آن بلده و از نسل قزلباشی خواست
 برکشید و سوار شده عازم عظیم آباد شدند و در عرض راه
 قصه جات بسیار دیدیم از آنجمله بود راج محل که آخر صوبه
 و ابتدای صوبه بهار است کوسانی بر این محل سکونت یافتند
 بنکاله و مقر ریاست شاه شجاع برادر اورنگزیب بوده
 بوده است و آثار عمارات عالیله آن بر کنار دریا می کشید
 و نهایت خوش آب و هواست و چون قریب یکوه واقع است
 شکار مرغی مثل اهو و گوزن و خونی درویشی آن بسیار است
 و در اینجا ظروف کلی را تکلف و خلعت تمام می کردند
 که از اینجا بر سر تخف با طرافت میروند و از آنجمله بود بهار کلیه که آباد
 و معمور است و با رجه شیر و شکر که مرغوب رومیان و باب بصره
 و بغداد است در آن بوفور است و جای خرید کرده با طراف
 میفرستند و در آشنای راه قطعه سنگ باریزر که از آب
 برآمده است و یکی از فقرای هند در آن عمارت ساخته است
 و آنجا است و میرا احترام می نمودند و تعقیب احوال آن بر من
 معلوم نشد ابلهان بعضی سخنان از وی نقل میکردند و از آنجمله
 بود منکر و آن قصه باشد که است و قلعه بلند اساس مستحکم
 عمیقی دارد و چون جماعت آنکه نریز به بحر کلکته جای دیگر را آباد
 نمیخواهند متوجه تعمیر و تعمیر شوند و این امر شرف بر خراش است
 و از آنرا وضعی ساخته اند که اصله کوب کبریت و در داخل
 قطعه چوب خوانه از آن قوم است بامردمان بسیار ایشان و

قصه جات

بهار کلیه

منکر

و باقی است و در خارج قلعہ آبادی و محل سکونت مردمان است
 بخارلن با بقوف بنویسمند و بان بسیار اند و از جهت بسیار
 سنگین و بادوام و خوش رنگ است از قسم صندوق و کرسی
 و غیره تا انواع مختلفه در نهایت تکلف و صفا می سازند و
 از آنجا می کنند و بکر می بند و بان خوبه در حد و دیگر می کنند
 و چون بکوه نزدیک است در غرب و لواجی آن چشمه بسیار
 و از آنجا چشمه آب که سینه کهنه ریش می نامند و از سمت
 بنکال که می روند نرسیده بکنکب فریب می کنند واقع است و آب
 آن بمرتب گرم است که دست را در آن نهاده مشکلی است
 و وجه تسمیه آن است که سینه ازنی بوده است که هنوز ویرا
 از مقدسات چون بریم می پاشند و کنند چشمه را گویند و می گویند
 که سینه ازنی محتاج بغسل شد و هوای بسیار سرد بود و این
 چشمه سبب کرامت او موجود شده است و در آن غسل نموده
 و بعد از آنجا می رود او را احترام می کنند و غسل کردن در آن
 موجب ثواب می دانند و آب آنرا تیمنا و تبرکات با طرف
 می برند و بالی شده گرمی که دارد برج و غیر آن را از اطعمه در آن
 بخته نمیشود و می گویند که آب آن بسیار سنگین و کوارا و یا صم
 خون از موضعش خارج شد بسیار سرد و لطیف میشود و در
 بالی بعضی چشمه است که آب آنها نهایت سرد است و
 از این قبیل چشمه ها در حد و در تغلیب و ایران نیز بسیار
 و در میان ذهاب و قصر شیرین نیز است که من در آن نیت

چشمه

رود و بلبه عظیمه

مرضی جویب غل کردم و نفع دیدم چنانکه سبق بابی است و
و در این کوه آن انواع طیور و خوش بسیار است و
در ازمنه سابقه صیدگاه سلطانین بوده است و در این
یوم هفتم شهری القدره الحرام ازمنه مذکوره در این
شدیم بعضی از دوستان استقبال کردند و در این
اولاد همشهره جناب میرزا غلام حسین خان سابق الذکر که
تقریب و صلحت غالبان امیر علیخان برادر خود با صید و
~~بسیار~~ بهادر مشهور بهماراجه بها و لعل بان
بلده رفته بودند منزل کردم و آن اعظم بلده ضریه بهار است
و نام آن بشنه چا فارسی و ناء مشینه را گفته و نون مفتوحه
و ما و س گفته بوده است عظیم الشان خلف عالمگیر بادشاه را
اراده شده که شهریک را بنام خود بناموده باشد چون اخراج
انرا بکنین کردند زیاده برگرد و روبرو میشد بادشاه ان بلده را
بنام او موسوم و عظیم آباد مشهور فرمود و لهذا ان شهر را با در افضل
بهار خراب و بمنزله بقعه شده است و حال بشنه نیز خوانده میشود
شهر است فقرا برود و نهایت رنگین و خوش آب و هوا
و انواع ملبوس و ماکول در آن متبذل است که از این ماباطراف
و نواحی میبندد و در حد و سنگالنه بلکه هند شهریک نجای معیت
ان کم است و اگر بنیبه الهندش بنامند و ولایت طول آن
قریب یکصد فرسخ و نیم و عرض آن نیم فرسخ است و در کنار
نورخانه گفته که بخوبی و لطافت صعد و بت مشهور است

واقع است و بازارات باشکوه و عمارات و ابنیه عالیه در
 بسیار است و در کناره دریا مسجد و مدرسه بسیار عالی است که
 در ازمنه سابقه نواب سیف خان بهادر که یکی از حکام و پیران
 قزلباشیه بود او را بنا کرده است و بجهت اخراجات
 آن نیز بعضی از مکنه مقرر کرده است و عدد حمل آید بشماره
 ان المساجد الله فلاتنكوا مع الله احلوا معي ما ربح
 بنای او است ولی الله مضبوط و مستحکم است و فی الحقیقه آثار
 خرابی بسبب عدم تعمیر در این ظاهر شده است و در این
 اوقات بعضی از جاهل نامیده اند که در قریه نواب
 الله و شیخ بهائی الذکر مدرسه اخلاص نصب کرده در این ظاهر
 ساخته است و مومنین بسبب عدم قدرت ممانعت نمیتوانند
 بمحمد احمد و فرزند او در آن بنیده مانند حضرت اعزه و تبرکات
 و فضیلت و مومنین بملکات آمدند و تحقیق مسائل شرعی و
 استدلالی در این مرحد نیز ویرانند سایر بلاد و نیکوکاران
 در این شهر است اما در مختار دیدم جمعی از بزرگواران و دکان داران
 او را قزلباشیه و غیر هم در آن بنیده ساکن و بزرگوار است
 میگردانند اما جمله بود عالیاه شوکت و جلال و نگاه
 رسیده و این دوی الله حرام و محمد امراء عظام نواب
 مقرب السلطان مبارک الله علیه و الله خاں خاں الله
 قلیان بهادر حضرت حکیم دام اقباله خلف برکت و عزتی
 باب نواب شطاب میرالک میرالدوله رضا قلیان بهادر

در نواح ان امارت و قضا ارام

نواب سیف خان بهادر

خرابی که در اولاد زنده بقیل احمد جام است و چنانکه شنیده ام
 اباعلی حیدر زمره امراء سرکار سلطین صفویه رضوان الله علیهم
 بوده اند و خواب مرحوم خود در خدمت شاه طهماسب جلوس مکان
 بود و بعد از انقلاب آن دولت و انتقال آن بنادر شاه
 بیاسی که خدی منروی شد چون نادر شاه بر مرآت عقل
 و ادراک او مطلع گردید و سیرا طلبد در سکا امراء دولت خود
 منسلک گردانید و بعد از چندی بفرار نادر محمد شاه پادشاه
 به فرستاد و از او وقت در این کشور در نزد سلطین بایر
 مغرور و محترم میباشد و در خدمت بن عالم پادشاه عزت
 و احترام بسیار داشت و از امراء مادران دولت بود و در کما
 مطلقه ذات پادشاه غیر فرار بود تا بر خدمت آید و بیست
 خواب معظم الله علیه امیر است و در پیش خدی و ملکیست و عالی مرتبت
 بیکو خلعت و با وفاداری دیندار خسته کرد و صاحب دیوان
 و طبع مستقیم و در علوم رسمیه نیز عالی از ربطی نیست و تحصیل
 آن بسیار آسان است و با من مودت و محبت اخلاص بدیده
 انجا دو برادر رسید که اغلب بملکات شریف میاورد
 و خاطر خیر را بصحبت کارکن سرور خدمت و اولاد اتحاد
 نیز به صاحب کمال از مقدر و طالب راه نجات و نجاتی پس
 خود نمائند از جمله بود عالی مرتبت و عالی الطیار و اللطایف
 نعمه خاندان فزیده و دو مان فخر الاسلام و الامثال سید
 کاظم علیان بهادر و خلعت ارشد از خنده مرحمت و غفران

سید کاظم علیان بهادر

مآب نواب فخر الدولہ سید نفی علیخان بہادر ظفر خاں خلیف
 مرحوم بخش الممالک نصیر الدولہ سید بہایت علیخان بہادر
 اسد جنگ بن سید عظیم اللہ بن سید فیض اللہ طباطبائی کہ در
 علو خاندان کاشمیر فی رابعۃ النہار مشہور و مستغنی از اظہار
 دی بزرگیت عالی مقام و سیدت خجستہ کلام و کوچک دل
 و شکستہ نفس و فروتن و متواضع و مجاہد و مصاحب
 علماء و اصحاب کمال شوق تمام دارد و در لحاظ طریقہ
 آداب دوستی و ودلہ در غیاب و حضور قلیل النظر است
 روزگار بے را بخوبی و اسود کے میکند راند و بامشاش نشی
 و مودت و ایجاب و بدرجہ کمال است اغلب انبات بہنوہا
 و خوبان خود کہ اغلب انہا از نیکانند بملقات تشریف
 میآوردند و خاطر خیرین را خوش میداشتند و والدہ
 ماجدہ خان معظم الیہ صبیہ مرضیہ مرحوم نواب اسماعیل علیخان
 بہادر است از بطن صبیہ مکرمہ منجی خانم صبیہ و سرطی مرحوم
 حاجی احمد برادر والد کبر نواب مسنطاب غفران مآب
 بہایت جنگ ہو بہ ولد نیکالہ نژاد از دو کس دارد این
 نیک بے ز بہرام کوروز کاوس کے و عموی خان معظم
 رحمت و غفران بنیاد سید غلام حسین خان مصنف
 کتاب سیر المتأخرین است و با عالجیاب میرزا غلام
 حسین خان منصف حاجی اسماعیل بن افاغلاہ آلدین محمد
 کہ ذرا این در اولاد ملکہ محمد صالح مازندرانی گذشت

فی الحقیقت نسبت خاله زادگی دارند از اجداد ایشان چنانچه
 ارامگاه مرحوم میر فیض الله قدس سره نهایت مقدس و صالح بوده
 و مشهور است که ملاقات فایض البرکات حضرت صاحب الدرع
 مشرف شده است و در البشیر بود سلالة السادات میر محمد مؤمن
 خلف میر محمد یوسف بهمن دی از سادات عالی درجات
 طباطبائی است و مدعیت مدید که از دارالایمان اهلان مابین
 مملکت افغانده است و سالی بر این فی الحکم مایه معیت و شرف
 و در این اوقات نهی دست کمر دیده روز کاری را عبرت و
 افلاس میکند زاند و اولاد چند دارد و نیز در ای بلد بود
 عالی حضرت رفیع منزلت خجسته رفتار سوده کردار آفرینی
 العابدین کل کلاب خلف مرحوم حاجی محمد تاجر قزوینی حیات
 نیکو اخلاق و مبادی آداب و خوش صحبت مدامیکه
 بود و اعلیٰ انیس و مؤمن بود و در خدمات مرحوم
 از خود بقصور راضی نبود المتی وجودش بحسبت سرور دین
 در انجام مهمات نهایت مغتنم است و از سالی که در
 که بعد از معاودت از فیض آباد بایران ملاقات
 میفرموده است من بعد نکارش خواهد یافت مجلد
 بعد از چند روز روزنه سمت فیض آباد شدم
 در منزل دانا پور که تقریباً سه فرسخ از عظیم آباد
 دور است نصف شب گذشت من
 و حبیبیغ همراهم

در خواب بودیم چنانکه طالع الطریق بگوشی و بخت بدیضا را طالع
اندک مدافعه شد چون بسیار بود طاقت مقاومت نبود
غالب شدند و در غل گشتی کردند و در دوزخ و نیرانهای بی سر و پای
سوزن و آفات محسن خرابانی نظیر من استاده بودند و انا فانا مرا
خوب خنل بود و تمثال الی تمام که باب را عارت بردند و بجز
رعی که کشیده بودیم و گشتیم و طالی مانع نگذاشتند و علاوه
پندیدند و تو عید از ما شراب میخواستند چون کتب را دیدند
بگفتند که گفتند که اینها اهل شراب نیستند و از برکت کتب
از آن امر حله نجات یافتیم و گشتی را زرد و زرد گشتید و از
قسم را به بهتری تحفه کرده با شیم و تمام طالعهای را برهنه
کردند و سواي افات محسن را ویم بر بخت تقریباً اصبح باقی ماند
و او که رفتند صبح آن شب معاودت اعظم آباد و بودیم در میان
آن چون مطلع شدند اول یکی انقوم بود که نام خست نام خست
و در رسیدن در یکایم بودیم با اختلافی تا صری را بر من من میجوایید
و در طایفه خود روی خوش و صالح بود پیش اند و اطمینان
غصه و اندوه و ابروس کردن و دستان رسیدند و در خوانه
علی بن رسید کاظم علی بن نهادر و سابق اند که بر کنار در
در منزل کردیم و از فضل الهی و محبت جاوید و دروستان
در سه روز تمام اوجاع من را از اول منقح کردند و خاطر
من را از یودن بر من منوش بود که من منوش غمناک که یکی
از مشایخان جماعت آنکس بود و بامین از دهن غایبان در

روح از عظمیم
تاریخ

میداشت و از دوازده شکی باز نماند بود نصیب
پس در عشره ماه ذی القعدة الحرام با اسباب و اسباب نام
که باران بجهت ساری خود و هر یک و کاری بجهت عمل متعلق
و سایر لوازمات و چهار نفر نفیجی از بی بی محافل استیجار
نموده با اتفاق منتهی سابق الکلیه و آنه بار سیم اگر چه
دی از اهل سنت و جماعت بود و لکن در لوازم اعزاز و
واجبام و مهورانی در اثنا راه کوهایی نکر و بعد از چند روز
بقصه شهر ساری که دلائل غلام بسرام مشهور است رسیدیم
و آن قصه البیت در نهایت وسعت و آبادی و انار عیار
و ابنیه عالییه در آن بسیار است و یکی بمقادیر شهر خواجه
علی عروشه خراب و میران است و شیر شاه معاصر بایران بنیاد
خلف بایر بادشاه و بر امیر سلطنت خود کرده بوده است
و مقبره اش نیز در اینجا است بر که آب بزرگ را باخته است
و در وسط این محارت عالییه و مقبره و بایر که در غایت ارتفاع
متنهد و در آن قبر است و سابق بر این بلی بجهت عبور
دانشه است و حال آن بلی عبور در خراب شده است
و عبور در آن بکمر گشته و بچوای میرعلیت با بکار قدم خدیده
در آن بود که بر پایه اعتباری نوینا و در ایست و سلطنت آن
کوهی میدادند و بر بام آن رفعم نام داشت و در آن فرج
راه همی سینه و خرم بنظر میآمد و در این مدت عمارتی بانی
علو شان کمتر نظر کن آمده است و این شیر شاه از جماعت

نصفه شهر

نصفه شهر شاه و سوال آن

از آنکه است و در بدو امر یکی از سبایان و کثیر خاندانی
 بایر بادشاه بن عثمان بوده است روزی بادشاه مذکور را
 غضب فرموده امر بکنس و قیدش نمود وی مجبور شد
 بر آنست که داشت سوار شده به سمت نیکاله قتلش نمود و جمعی
 تعاقبش رفتند و بر آنجا فتند پس در صوبه بهار بمکده
 سلطان محمد که داعیه نیر که بلکه سلطنت داشت رسید
 و از جمله سرداران عسکرا و گردید بعد از چندی با سرباد
 فوت شد و سلطنت بهایون بادشاه رسید و در آن
 سلطان محمد نیز سیری کرد بدین شهر شاه چون میدان را حاکم
 دید خروج نمود و صوبه بهار و نیکاله را تصرف نمود و آورد
 بهایون شاه جمعی را بدفع آن معین نمود شیر شاه چون
 این را متفرق و منهدم ساخت این شاه خود بعد از
 آن متوجه شد و در نواحی نیکاله ملایق و فتنین و شکست
 روی داد شکست بر فوجش ای رسیده به محبت نمود و شیر
 از تعاقب میرفت و شکستهای عظیم روی داد و شد و در هر
 شکست پیر شاه میرسد تا آنکه ویران از مملکت اخراج نمود
 و خود به محبت سلطنت ممکن کرد و در آن مدت که
 سلطنت نموده است از وی از نیکاله بسیار بدید و اید
 از آنکه است وضع سرانای بسیار که بجهت مسافرت در خواج
 و طرق ساخته بوده است و در آن خدم و حشم فقیر را حجاج
 مقرر بوده اند که هرگاه مسافری دارد میشه است عالم و آرا

وضع سر دیار

ضروریه او را از اکل و شرب و علقین و واب از کمال
 بادش امیدوارند و درین اوقات ان وضع باقیست
 و مردم خود در سر کار هستند و لکن طعام و شراب
 متوقفست چون مسافر میرسد ایشان آب و هم میآورند
 و خدمتگذاری مینمایند و در هنگام رفتن هر کس هر چه
 بایشان میدهند و تعمیر و متوجه شدن آنسران را هر وقت
 و در بعضی از مواضع خود را میساخته اند و بهمان نوع
 و خدمات میباشند و این قوم را به پاره مینامند و در
 به شرمی و بجایانی بایشان مثل میزنند و مجله جان باده
 ایشان رفت بقصد بنای بردن بادش که کتی بنای عنت
 آر امگاه و شاه علم است یعنی تخته اسماعیل صفوی و از کابل
 بان بادشاه فی حاجه مرسله مشتمل بر غنچه و زاراده رسید
 بملاقات نوشت و در آن این شعر را مندرج نمود
 مادرین در نه به خیمت مجاه آمده ایم و ازید حادثه اینجا بنیاد
 آمده ایم و چون آن مراحل به صورتش می رسید در پیش
 نامه ملا طفت امیر مشتمل بر رعایت ادب و طفت کونه
 و زبان این بهت نوشت به همای اوج سعادت
 بدایم ما افتند و اکثر کندی و مقام ما افتند و بخند
 فرستاد و با طراف و حدود ملک خود در این مقصود
 بر کیفیت و دستور العمل خدمتگذاری بان بادشاه کردگان
 و اعمال نوشت و کوا و ادانها و کتب مفصله و در حق ایران

و چند سورت بحکمای بفرستادند و حکم می رسید و ارکان دولت
 تا در سوره منزل و شاه زادگان تا بکنزل و خود تا کنز و فرشتگان
 نبودند و دست آن بادشاه را گرفته بر بند جان و همت بن خود
 ساخت و بوعده استر داد و ملک و قلع و قمع دشمنان بزرگ
 از اینها خاطرش فریش زد و در آن بادشاه و در آن مملکت بود
 در فراین حکم جان می نوشتند پس از غنای قوی از فرزندان
 ملتزم گاب او ساخت که بزرگوار و قوت بخشنیدان مملکت را
 از وجود عد و صاف کرده جان و بادشاه را برکت جان و بی
 نشاند و در آن فرمانی و سلطنت بود و بی مقتدر شد
 فصل بعد از روز در راه قری الحنه الزام وارد بلده جان
 بنیم وی از اعظم بلده صوبه برآید و کنار رشت کنگر واقع
 و در نزد جامع عرف خود از راهی مقدس میسر که است و معتقدند
 که چهار فرسخ در چهار فرسخ این در جهات اربعه مرده کانرا
 پرستی و سالی نیست و هر قدر که این شخص بدو کار باشد و بی
 در آن میرد و سوزد از نیکان قولید شد و در صید جان و بزرگان
 بار دیگر بوجود آید و باین سبب در آن اجتماع و از دهان
 از بلده و یک شتر است و غایت در وظیفه و سلم طبعه باله
 هم از سنگ صاف و ملک ساخته اند و گفتند که کوه نام بسیار
 نیک است که عبور و کسب نیکین در اینها نهایت مشکلات
 لهذا در خارج شهر مقام گرم بعد از ده روز جمعی از بزرگان
 مطلع شده آمدند و بالتاماس تمام مراد در داخل شهر بردند

و احوال این بلده
 بزرگ و در آن بسیار

و نیز در روزی که بوضع یک اجتماع میسر و مومنین جهت تحقیق
مسائل حاضر می شدند که بر مردم راه گذر اکثریت خدمت و
دو سوار بر در خوانه اطراف بسیار مشکل شده بود و چون در میان
کردم زیاده از آنکه خوانه از طایفه مسلمانان است و شیعه
در آن یلده میباشند و با آنکه بنظر هر انشهر دار الکفره
انالی ویرانیها از در الشرب مرشد آباد در تحقیق مسائل
شرعی و در مراتب و مدارک بهتر دیدیم چند روزی بوضع
منب و روز آرام نداشتیم که قوال لغت داروغه انجام می دادند
نامی بود با وجود آنکه از اهل کت و جماعت بود چون مطلع شد
حاضر گردید و در تنها و در سنی امورات و لوازم سفر و حرکت
کداسی از خود بقصور راضی شد و در ان شهر بود عالیشان حاجی
محمد یک و علی اصفوی که سنی و جمعی دیگر از قریب ان شهر
اوقات حاضر شد و قریب بجای شهر واقع بود مقبره شیخ محمد علی
جیلانی متخلص کبرین که از اتحاد عادت ربانی شیخ ابراهیم معروف
بزرادر جیلانی مرشد و مطاع است و صفی محمد اعلمه صاحب الطبع اصفوی
رضوان الله علیه است و او صاحب این از غایت اعتبار منفی
از اطهار است و شیخ مذکور مسلمانان و مسلمانان و فرزندان
دو دکان بود و ولادت با سعادتش در روز و در شعبه است و به هم
ماه ربیع الاول سنه یک هزار و یکصد و بیست و هجری و اصفهانی اتفاق
افتاده در خدمت جمعی از علما و عالیشان چون والد خود شیخ
خلیل السبط الهادی و مولانا محمد صابری اردستانی و انما در یک

احوال شیخ محمد علی

بن ملا محمد صالح ما نذرانی شرح اصول کافی که ذکرش گذشت
 و مرحوم میرزا جمال الدین محمد فی داما و مولانا محمد تقی مجلسی
 الذکر فاضل محدث حاجی محمد طاهر اصفهانی و قدوة العلماء
 عنایت کیلانی و سید المتعین امیر سید حسن طالقانی و فاضل
 مدققی میرزا محمد طاهر خلع میرزا ابوالحسن قاضی که در ریاضی و
 زمان بود و استاد العلماء مولانا هاشم محمد شیرازی و جامع
 المعقول و المنقول اخوند سیاحی قزوینی تلمیذ استاد الکاف
 حسین خوانساری و مولانا لطف الدین شیرازی تلمیذ فاضل
 محدث مولانا محسن کاشانی و فضلی دیگر تحصیل مراتب فضل و
 کمال نمود و باندک زمانی مقتدای امام و مرجع خاص مقام و در
 اغلب علوم امام تمام کرده و در تفسیر و البیان فارسی و عربی
 عربی و خراسانی و طبرستان و حجاز و یمن و برهان گذرانید
 بملاقات جمعی از علماء و اعیان رسیده است حوالی فاضل
 میرزا علاء الدین محمد کاشانی و فاضل متبحر محمد افاجال الدین
 محمد طیف اگر علامه بخیر استاد الکاف حسین خوانساری
 و افاضی الدین محمد طیف دیگر انجمن و اخوند سیاحی کاشانی
 تلمیذ داما و انجمن و فاضل متبحر خضر فاضل اصفهانی و فاضل
 محقق میرزا حسن خلع مولانا عبد الرزاق الدیوبی ساکن دارالکون
 قم مولف کتاب شمع التوفیق در عقاید دینی و رجال الصالحین
 در اعمال و مسائل دینی و مولانا محمد کیلانی مشهور بربوبیت
 کامل مولانا بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور بفاضل بهدیه

در سید فاضل کلل سید ششم همدانی و فاضل منیر کابل میر صدر الدین
 محمد قلی اصغری مدبر مدرس مدرسه همدان استاد جدا متقی و مولانا
 ابوالحسن اصغری ساکن نجف اشرف و فاضل مقدس شیخ یونس
 نجفی و عالم زاهد شیخ احمد خرابره و شیخ مفید شیرازی و مولانا
 محمد زاری و سید الانقیبا و رئیس العلماء و الصلح سید محمد نجفی
 و مولانا محمد علی شیرازی مشهور بسکاک و فاضل اعیان علمانی
 بن سید نظام الدین احمد حسینی مشهور بحجاری شارح صحیفه
 که از اصفا و امیر غیاث الدین منصور شیرازی است و عالم اعلی
 مولانا عبد الکرم اردکانی و فاضل محقق و میر عبد الغنی اصغری
 که در میراث رساله دارد و شیخ سلام الله شولستانی خیریه
 که از خلقت انزو و اکزیده در کوه مقام داشته است و میر
 سید علی میرادرش میر سید بن ولد بن سید الفاضل منیر
 عزیز الله خرابره که در خرم آباد فیلی ساکن بوده اند و او
 و خیرایم فاضل محدث کلل استاد المجهدين و رئیس المتأخرين
 اخوان المجدد باقر مجلسی و در سن طفولیت در ریافت است و از
 تذکره انی مرعوم که در مجمل از احوال خود نوشته است معلوم
 میشود که بمرتب علیه عالمیه اصفا در سیده و اشرف اجازه
 جمعی از علما و اعلام مشرف شده و مولفات و رسائل
 بسیار از کتب بایع افکارش در صنف روزگار بسیار است
 چنانچه رساله و جواب مسیح رحمان در رساله و در خلاصه و در رساله
 حدیث عالم در رساله توفیق که در فانی حکمت و شرح نوشته

و تفتیش کامل در شیخ کماله و از هر همدان و صوفی و سید نور الدین ابن سید
 نعمت الله خرابره ساکن شیراز است

و روشن شرح حکمت اشراق در سوره البطل تاسخ و حاشیه الیه
 شفا و رساله در مدارج حروف و حاشیه شرح به کمال انوار و شرح
 رساله کلمه التصوف شیخ اشراق و فیرس نامه و رساله مدت العمر
 که در اوقات تحصیل هر مسئله مشکله را که حل نموده در آن ضبط نموده
 و غیر آنها از رسائل بسیار چهار دیوان رفیع بنیان متضمن شیخ
 بیت غم که هر یک بحجری است لبالب از لطایف تین و کدورت
 بر از گهای رنگین مرآت فضیلت و عکس ضحایت فصاحت و
 بلاغت و مینا و خلقت کلامش از مطالعه آنها بر می آید
 و علمای بی مرض و مصالای خالی از غرض ظاهر و پدید می گردد
 در دارالایمان ایران روزگاری را بعزت و حرمت و احترام
 گذرانید و در خدمت سلطان حسین و شاه طهماسب بگذرانید
 قدر ممتاز و چون قره باصره باغزار بود در ایام تسلط افغانه
 بان کشور و سلطنت نادر شاه افشار و ویران شدن خاندان
 معدلت شعرا از فرط علو همت و یاس حقوق آن دولت و اطلاع
 بر حقوق صفویه بر سلاطین با بریه و عدم اطلاع بر رسوم و
 عادات مردم هندوستان بقصد استمداد از محمد شاه وادار
 این کشور گردید چون بشاه جهان آباد رسید و از اوضاع
 و اطوار پادشاه و گرفتاری وی بدست امرام مطلع شد
 بغایت پشیمان و نادم شد و لکن از سطوت پادشاه قدر
 بر معاودت نداشت شاه طهماسب قبل از گرفتاری خود
 بوی مکتوبی در کمال ادب نوشت و تکلیف بر معاودت

نمود و چون بر تحقیق عاقبت امرش مطلع بود قبول نکرد و معذرت
 خواست و در این کشور شهر بنارس با مسکن خود نمود و از معاصرت
 خلق دامن افتاد و در آن یلده در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد
 و یکت رحمت ایزدی بپوست بارگاه او مطلق زمره امام و خوار
 خاص و علامت در زبانه و پشینه بر مقبره او عجب ایوبه و از کجا
 میشود این رایج بر سنگ از نقش است زبان دان محبت
 بوده ام دیگر نمیدانم که این دایم گوش از دولت الهی شنیده
 بخرین از بایره بباله فرستاده دیدم که سرشوریده بر بالین
 اسبش رسیده اند و با آنکه از خلق گوشه گرفت باز از نشسته
 طعن همکاران تمام رانی نیافت بعضی ویران بوقال و حدت
 وجود نسبت دادند و غافل شده اند از آنکه نصیحت در کرب و
 این مذهب بر کس از اصحاب شعور مخفی نیست تا بحین عالم
 زبردست جرس و ضلکامل و مصدر الدین شیرازی در مدینه
 و معاد گفته است ان الارباب من الواجب والمکنت لیس بکونه
 محلا لها تعالی الله عز وجل علی ما یفهم من الامثلة
 الخبیه المملکة فی کتب العرفانها و الکماله مقربة
 من جهة لکنها معتدیه من حجابات اخری کالمثل
 بالبحر و الامواج والنور و الکماله انتهی کلامه بر اندک غافل
 پوشیده نمی آید بود که شیخ فقیر بر پنج عرفا محبت تقریر افغان
 بعضی تمثیل است در باب وجود و در تحت ارتباط خالق و مخلوق
 از قبیل از زبان و قطره و ما و کما و امثال اینها در رساله

پیغامی
 در سخن بعضی از اصحاب
 و در آن

فرموده است بعضی از افاضان خصوص بعضی از علما و بلده که بنظر طایفه
الکلمات را گرفته بدون تدقیق و تأمل و برابر و جمعی دیگر از علمای کرام
چون فاضل مقدس بانی ملا محسن کاشانی و شیخ منیر بحرانی بلکه شیخ
بهائی عالمی و امثالهم را منتهی بقصوف و قول بوحمدت و جود کرده
و فاضل محقق مدققی ربانی ملا محمد باقر مجلسی نیز از این قبیل کلمات
در حق الباقین و امثالهم فرموده است الا آنکه چون بر احوال افاضان
مطلع بود مقدمه مثال و تمثیل باین پنج را موقوف داشته است
و بعد از دست ایشان نجات یافته است و بالجمله از عقاید
این فقیر است که هیچ ذی هوش از ضعف عوام خاصه علما
گرامی چه رسد معتقدان غیبت که واجب بالذات با ممکن
بالذات متحد است و خلدیق اجرای خالق یا جزئیات آیند
چنانکه از ظاهر مسئله معلوم میشود و یقین است که در تمثیل
مراد ایشان از آنها بیان شده ارتباط میان خالق و مخلوق است
چنانکه حضرت امیر فرموده است هیچ کس شیء را بمقامه و غیر کل
شیء را جمیاً نداند مگر بهر آن بود که در باب تمثیلات نمایند و
در این مرحله عمل محذوب شریف است که اعماست الله
تا چون فاضل مجلسی و عرفای دیگر از طعن زبان تا اقصای نجات
یابند و این مرحله پس نبود که شیخ فقیر را منتهی بتبرکات صلوات نیز
کرده اند و میگویند که تارک الصلوة نوده است زیرا که کسی نماز
کردن او را ندیده است و حق است که تارک اصل دلیل قوی است بر
علوثنی و کثرت فضل و علم ان رفیع مکان زیرا که این فقیر

تجدید برپایه است که در این کشور هر قدر که هنر و کمال این شخص
بیشتر است حاد و اصحاب کبید و عباد وی بیشتر اند و عجب
است که بعضی از جاهلین گفته اند که شیخ قائل بمعاد نبوده
با آنکه در رساله خود بر وجه اوضح و اتم بان تصریح کرده است
محمّد معلوم میشود که شیخ فقیر حوی این بنده فقیر بلکه زیاده تر
با آنکه علاوه بر مراتب فضل شعر نیز میفرموده است در این کشور
به است همکاران ناقص مسئله و گرفتار بوده است چنانکه از یکی
از قضایه او معلوم میشود و من ان قصد مرا بعینه در خانه رساله
تحفته الهمین در وصف الحال خود ذکر کرده ام و در آن بطه مسجد
عالی است برب رودخانه کنکوه راز مندر ساقه بخانه بوده است
عالم گیر تادش از آنرا خراب کرده در مکان این مسجد و این
دور دولت انگریزیه و بران است و بعضی از سببهای آن قوم
هنر و غیره در آن مقام گرفته لشرب مسکرات و انواع معاصی
مشتولند محمّد در آن بلده مرأسله خدمت علیا جا به و الا جا کجا
مهد علیا مقدسه مکرّمه محترّمه کنیز حضرت زهراء جناب عالیّه
متعالیه والده ماجده مرحمت و غفران پناه جنبت و رضوان
ارامگاه و اب وزیر الممالک اصف الدوله هاد در طاب نراه
و بعضی دیگر از متعلقان و اربکان و اعیان آن دولت مشتمل
بر اطهار شوق ملاقات و غم رفتن بعضی ابا و نوشتن و کجا
حضرت علی اصغر یک سمنانی سانی الله کرد ادم که چلی هداید
سلیمانی در شهر سبایان بلقیس نانی برسانند و فصل و خود

سجده

خروج از این شهر

در عشر و سبط شریفی الحجة الحرام از سنه مذکوره غنیمت آن طبع
فیض بنیاد نمودم بعد از چند روز وارد جوینور شدم و آن
از بلاد قدیمه است و در سابق زمان بغایت منعم و مکران و
مفر کونت سلطان محمد فخر الدین تغلق و دارالعلم بنده
بوده است و طالبه علوم از هر شهر و دیار با آنجا میرفته اند و
بجصل و تکمیل میگوشتند و از فضلای مشهور آن مکتبه
مولانا محمد جوینوری که در عصر خویش افضل و علم و دانش را
داشته است و در نزد شاه جهان بن جهانگیر بغایت
مغرور و محترم بوده است و در آن مسجدی است در رعایت
علوم و سحت بر یک شنبه که در آن نجف ~~ص~~ دو هزار
کس کفایت می نمود و الحالی الشبه خراب ویران است و از
علم و دانش و در آن نشانی نیست و لکن بسیار خوش
آب و هواست و کل مایمن و شترن و رازق و انواع
رباچین در آنجا وفور دارد و حدی که از در و دیوار آن هوا
عطر امیر معبود و عطاران عمارات عالیه ساخته اند و
گنبد را از گل فرش و لطافت میکنند و تا چهل روز اطفالها
تازه میکنند و بعد از آن روغن گنبد را میگیرند و فاعلا
ان قائم مقام عطر است زنان و مردان بر خود بدن مالند
و خالی از کیفی طپ و از قسم رباچین نوع دیگر است شنبه
بکادی فرما بایل سفید و آنرا کبوره گویند عرق آنرا نیز
میکنند در خواص گرم و تر است و در نقو قه قلب و اعصاب

روغن جوینوری

سکینه

رسیه آنرا عرض به پیشک السهمال کنند و رود خوانه در وسط شهر
 جاریست که آنرا کومنی نامند و بر آن بل محکم بسیار عالی است
 غلام خانهایان که از امرای دوی اللغندار قداهند و در آن
 و در خسته است و عدد چهل لفظ صراط المستقیم موافق تاریخ
 بنای اوست و تا بحال بان خوبی و انضباطی در این حدود
 ندیده ام چون در سر منزل کردم عالیجناب سلامت الله الاطبا
 مقدس صالح سید امجد علیخان که از خاندان قدیم و از اعیان
 و اکابر شهر بود بملاقات آمد و التماس نمود که در خوانه دینی مقام
 کنم بعد از الحاح بسیار قبول کردم و در روز در آنجا حراتش
 آن سید بزرگ توقف نمودم در شرائط اعزاز و مهانداری
 قصور نکرد و از ملازمان خود کسی را بجهت اطلاع و اخبار فیض
 فرستاد و در آن حدود بکنوع درختی است که آنرا بر کوه پنجه
 بدوخت کرد و شاخهای آن بقدری که باید بالا میروند و از آنجا
 شاخها بشبه ریش منفرشته بر زمین میرسند و فرو میروند و از آن
 این همان نیز بر وید و همچنین بالا میروند و دایم حیات دارند و
 که از نوع درخت در بعضی از جنگها گفته دیده شده است که
 فریب بیک میل راه گرفته است و تمام آن مسافت مدام به
 زیر آن در این کشور خزان کم است خصوص این درخت را
 که همیشه سبز و تورم است و شاخ در آن قریب بهم است و از
 بعضی از معتمدین شنیده ام که هرگاه از آن ریشها خبر را بگویند
 و در این کجاست از آن آب مورال بنویسند باعث تقویت

بل مجبور

سید امجد علیخان

احوال درخت از جانب این

رسیدن خط با کاره فیض آباد

دیری دراز می شود بعد از چند روز در دلا در سلطان نور نام
در آنجا امر اسامه عالین بن معلی مکان رفیع بنیان خان صاحب
عظیم المناقب نواب ناظر محمد در ارب علی بن بهادر در آن
ناظر سرکار و مختار نام امور خواجه الدین متعالیه سابقه الملقا
مصاحبه هر کاره خاص حضور به مشتمل بر اظهار سرور و حضور و
و تعارفات رسمیه سید نوشته بودند که وقت در و در
بلده فیض بنیاد را از قام نمایند که اخیره و اعیان حرب
حضور مقدسه محترمه مکرمه بابت تقبال آیند از این دو سرور
دارد بهر رسم که تقریر در رسم فرسخی آن ملده واقع است
شدم و آن منعلق با ولید سادات عالی درجات از
اهل بیت نورست که نواب غفران ماب برهان الملک صامی
مردم اصف الدوله بها در بخت گذران آن منجا
فرموده است و الی الان حکم ان جاریست و کن منعرض
اینان می شود و بزرگ الشان است عالی حضرت سلالة القاد
میر سجاد علی وی خواست عجمه نهاد و نیکو اطوار و عا
بخت و مخلص اصحاب معرفت در طریقه دوستی محکم و با وفا
و در مدتی که در این شهر بودم با من نهایت اخلاص و ا
و حقانیت که اینجامعت بهم دیدار و با مروت و محبت
و عالی همیشه بمجلس جمعیست و به فتم ماه ذی الحجه را
در آن غریب توقف کردم و مرا اسامه بخت اطلاع بحضور
مقدسه و نواب ناظر نوشته و با هر کاره مدتی در آنجا

بدر

علی
سید سجاد

و در مدینه قضیه را بدین بیان

و خود بعد از طلوع آفتاب روز مذکور سوار شدیم فصل
چون تقریباً نیم فرسخ از آن فریم دور شده بودیم که عاصمت
مرآتیه سلطه السادات میر میکارم علی که از یک دوات عالی
حد و وفای یورست و بمنصب بخش گری در آن سرکار منصوب
بود رسید و قدری راه رفته بودیم که جناب معلى القاب میرزا
محمد بن شهرستانه رسیدند و چون بدو فرسخی آن بلده رسیدیم
نواب مستطاب کامیاب اسد الدوله رستم الملک میرزا
محمد تقی خان بهادر فیل جنگ که عمده امیرزادگان و زبده اعیان
و مقرب حضور مقدس متعالیه و خلف مرحوم مغفور میرزا محمد
باخلف ارجمند خود عالیشان رفیع مکان عمده الاعیان فرزند
مقامی دیر الدوله دلاور الملک میرزا محمد علی خان بهادر فرزند
مشهور میرزا حمید که در حضور محترمه مکرمه زیاده از فرزندان تحقیق
مغفور مکرم و محترم است با اتفاق عالیشان معلى مکان خالص
والامتناف نواب با ضرباتی الالاف با جمعی دیگر از مومنین
رسیدند بعد از ملاقات و طی رسومات با اتفاق روانه شدیم
و قرب نظهر یوم مذکور وارد آن بلده گردیدیم حرب الحواشی
جناب عالیّه از عرض راه بدولت سرای عالیّه رفیقیم مرآتیه خان
و وزارت و محاسن اخلاق و الطاف را معمول فرمود و حق
النسبت که الی اللان در زیره مردان و اغلب سر داران این
مملکت که را بمراتب حسن آداب و خلق آن مجذوبه و مکرمه بنیده ام
تا بنیان جبهه بعد از طی رکوم متعارفه با اتفاق جناب میرزا محمد بن

نواب ناظر از حضور رخصت شده بخوانه که بجهت نزول من مقرر کرد
 بودند رفتیم بعد از صرف قهوه و قلیان نواب ناظر بخوانه خود رفتند
 و چون اکل لعل آمد جناب میرزا نیز بمنزل خود شریف برود و در
 هر شب در روز دوم وقت طعام از سر کار میاورند و اعیان کابل
 و موافقین آمد و رفت میفروشند پس ماه محرم الحرام سنه یکم اردو
 صد و بیست و دو رسید و امانات دگور و نیز از کوه کجک بغیر
 داری مشغول شدند بد آنکه ملکه مذکوره را نواب مستطیع غفران
 باب برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر خجک شاهاده
 و انالیان از عمده زادگان نیش پور است و در عهد دولت
 محمد شاه هندوستان آمد و بسبب خویشدانی دران سکر کار
 از سر دران و امراء دوی الاقتدار گردید و در اوقاتی
 که بادشاه قهار را در شاه افشاریه جهان آباد آمد و بر
 محمد شاه و مملکت او مسلط گردید چون واسطه جواب حال
 میان آن دو بادشاه بود در حضور نا در شاه نیز غرض و
 احترام بسیار بهر ساندید محمد علی چون صوبه او ده که اعظم صوبه است
 هند است و محل سکونت رلیان باغ غرض آن بود و بیاید
 سرور اطاعت بادشاه در نمی آوردند حکومت و نظم
 انجا از حضور سلطانی نواب برهان الملک خرد گرفت و بسبب
 بزرگ شمشیر حسن ندیران مملکت را متصرف گردید و در
 مطیع و متطوع خود گردانید و چنانکه بآید دران عمل نمود و چون
 نواب محکم الیه محض سلطان در سنه یکم اردو یکصد و پنجاه و یک

در روز بدو
 الحاکم
 و بیست و یک
 در نیش پور

در احوال فیض آباد از نیش پور
 تا دوازده فرسخ

فوت برهان الملک

بحر می در شاه جهان آباد در ایامی که بادشاه قهار نادر شاه
 در آن بلده بود بر حمت ایندی بهمت حکومت ایلی بنواب
 غفران مآب خنت ارامگاه صفدر شک و بر براجمده که داماد
 نواب مرحوم همیشه زاده اش بنیر بود قرار گرفت و او نیز به
 سابق تمام اتمکلت را در احاطه تصرف خود داشت و از هر دروا
 شر یک که باقی مانده بود خار و خجیر و دلیل دور تکیه نمود و چون نواب
 بزرگ بهت حکومت خود این موضع را که سابق بصل و خالی از
 آبادی بود در یک فرسخی شهر او ده که از بلده قدیمه الفویست
 مقرر کرد و معمر خود نمود و اول عمارت چهار سوی که در جهت
 انرا بنکامه مینامند در کناره رودخانه که با کوه جهت شمال
 ساخته بود آن بلده در بدو امر مشهور به بنکامه شد و لکن چون
 بیاد قریه فیض آباد بنا نهاده شده است و آن قریه بزرگ است
 که در ارض خراسان قریه بنیت جدیدیه واقع است و بهت
 خوب آب هویت و خرم نوز و انواع فواکه در آن بسیار است
 و بوفور میشود و این بلده نیز شباهت کلیه با بجا داشت اسم
 حقیق انرا فیض آباد گذاشت و حال در این هر دو نام یک
 و در این مدت که در این کنو بودیم شهری بخوش آب و هوا
 و فرحت و روح و فضای آن بلده و صحرای آن ندیدیم
 و حتی آنست که فیض آباد و فیض بنیاد است مجله حوی
 نواب صفدر جنگ در هفدهم شهری الحرم شریف
 دیکصد و شصت و هفت هجری بمقتضی سلطان بخت اینزد

قریه صفدر بنکامه

چو است رب ابرت و حکم دانی انصوبه تعلیق بنواب غفران باب
 وزیر الممالک شیخ الحاج الدوله میرزا جلال الدین خیدرخان بهادر
 ارشد دارچندوی گرفت نواب معظم الیه ان بلده مقهور
 خود نمود و زیاده از سابق متوجه غیران گردید و مله و خندق
 و برابزرک و حکم و مضبوط نمود و قریب به بیست هزار خوانه
 از قوم قزلباش را در این سکونت داد و ارشد شهر را به حام
 و اجتماع قزلباشیه نظیر یکی از بلاد عظیمه ایران شد و اصحاب
 کمال و سرداران با عز و جلال از اطراف بجهت حسن سلوک
 و رفتار نواب کامیاب معظم الیه با نجا میشتند و ولادت
 و رونق این بدرجه اعلی رسید و اصل شهر که اوده باشد جزا
 و در جنب ان بمنزله قریه گردید و در این آسمان عالیجاه نواب
 یقاسم عثمانی داماد محمد جعفر خان صوبه کشکاک که در کش در
 احوال مرشد آباد گذشت با جماعت انگریزیه سرحد و سنتر
 در کشکاک برداشت و سبب قی سرداران عاقبت و میثاقه
 با اینان در وی باقی نماند و شکستهای متعاقبه بر گردید
 مالی و عز این خود را بر داشته بجهت استمداد بجهت نواب وزیر
 رفت عهد و میثاق و ایمان مغلطه فیما بین اینان در نجات
 مهم او حکم گردید عالیجاه روزی یک روزه بجهت انرا حاجت
 در کرج و نجاه هزار روزه در مقام از برای نواب وزیر مقرر
 نمود پس نواب وزیر باز زیاده از یک ماه قزلباشیه و غیره از
 کوار و زیاده و نوجانه و در شکاه تمام با عالیجاه متوجه عظیم آباد

سبب غلبه نواب شیخ الدوله بهادر
 بازگشت و شکست او در راه باغین
 از قسطنطنیه

شدند انگر نیران چون آن خست و عظمت و جاه و سامان را
 دیدند چنانکه از رسوم و عادات ایشان است اول در صلح را
 کردند از راه غیرت و غرور قبول نمود انگر نیران عازم فرار
 شدند و نواب وزیر طمع در عالمی عاجز گردید و بیانه او را مقید
 نمود و اموال را اسباب او را ضبط کرد و در این اثنا که انقوم
 اسباب و سامان خود را بر چهار چرخ حمل کرده عازم فرار شده بودند
 مصر چون کلوج انداز را با دوش شکست و بینه نهاد که بر
 عکس وزیر بود و سایر سرداران فرزلباشیه بطمع نزد انگر نیران
 سازش نمودند و در روزی که صفوف حرب اراسته شد
 آن نمک بخرامان بد ذات عار فرار را بر خود قرار دادند و خزینه
 و اسباب خداوند نعمت خود را بغارت بردند و وزیر چنان
 دید فرار نمود و پیش احمد خان بنکش رفته از وی استمداد و طلب
 اعانت کرد احمد خان گفت که اصلح آنست که شما با انگریز صلح
 کنید عالی گوهر که وزیر او را با دوش انگر نیران
 و در این اواخر شاه عالم با دوش مشهور گردید در آنوقت حسب
 الطلب نواب وزیر از شاه جهان امانت کار شرط کنایه
 چون خبر شکست وزیر روی رسید در آنجا توقف نمود و نواب وزیر
 بزمش رفت و بواسطه آن با دوش و حسن تطبیق
 نواب محف خلان صفوی که الی اللان او از شمشیرش از
 جنگ و بیابان هندوستان بسامع هندیان میرسد با نهایت
 انگریز صلح کرد با انکه وزیر پنجاه رک رویم فقده در عوض

که بایشان رسیده است باجماعت بدید و علاقه بران
برسانه از داخل ملک از رویه که نشانه است نشانه
بایشان برساند و بکنفر وکیل از جانب ایشان در خدمت او
باشد و حدود نکاله و بهار را نیز بطاهر از بادش به مبلغ خبری
اجاره نمودند و اب وزیر در ادای مبلغ پنجاه لک نقد
متخیر بود و بهر یک از مادر و خویشان منسوبان خود که مذکور
در خوان احسان وی برورش یافته بودند در ادای این
استدرا نمود و همه تسهیلاً مغفله و ایمان ندیده یاد کرد
که ما را قدرت بر مبلغ قلیل نیست تا بکثیر چه رسد چون
جلایه جلایه وی جناب عالی منعالیه سابقه اللعاب
حنین و بدحمت کرده آنچه از زرینه والای و نقد و
جنس داشت همه را بخنوری حاضر کرد و از آنها کار و را
شهر خود نمود پس ثواب وزیر لقیض ابا در اجعت نمود
و مملکت خود را تصرف شد یعنی بهادر طبعون ملک کرام
گور نمود و قزلباشیه اتفاق همیشه را بذلت و خواری تمام
ازان اوج رفعت بخصیض حقارت انداخت و مال و کسب
و خانه ایشان را ضبط نمود و بازمان و اطفال اخراج السکین
نمود و در آری احسان و مرفی که جناب عالی کرده بود مقرر
کرد که از داخل ملک آنچه از خرج ضروری زیاد آید تمام را در حل
جرم کرده بجناب عالی تسلیم نمایند و پس بزبان منوال الله
و ثواب وزیر امور ات خانه خود را تمام کجا به سر لیان و

تغافل
الدوله
فوت نواب شجاع الدوله
ياست نواب اصف

و غلمان خود محمول کرد و متوجه عسکر ارانی و غنایت امور خود کرد
و در اواخر کار جماعت انکس از صلی که با وی کرده بودند نیرمان
و نام شده بودند و لکن بطاهر مناشات و کجایار و مریزی از طرفین
میشد تا آنکه نخل بر لایق آن بار و کردید و در فیض آباد کوا
و زیر در و درختیه بیت و دوم ذیقعد الحرام سنه یک هزار و یکصد
و ششاد و ششم هجری بهجت ایروزی پست و ریاست خلف اکبر
وزیر الممالک نواب اصف الدوله اصف جاه پچی خان نهاد در
هزرت شک که از بطن جناب عالیه متعالیه بود فرار گرفت انکس را
پیش از پیش لبب نقاشی سرداران و کار فرمایان و کیم پوشت
صاحب کار در آن سرکار مدافعه حاصل کردید بجای که نخل
و لصب اصف بدون منورت البان نمیشد و امراء جنانکه
بکر بکارش شده است بجهت خوف از یکدیگر باین جماعت
در خفیه و از کار راه درستی و رابطه و اضلاع حاصل کردند
و این جماعت نیز بنفایس الجیل دل هم را بایل خود نمودند و بجای
میر مرتضی خان محمدرالدوله که مردی مجیل و مکار و شریر و بد
و از اهل اصفهان بود نواب نواب اصف الدوله رشده
چون در مله فیض آباد نواب یکم مرحومه والده ماجده نواب
شجاع الدوله که زن شیرمزی بود و تمام اعیان و امراء
و رایان و زین داران رشته اطاعت ویرا در گردن خود
از قدیم داشتند و بعد رسر می از حکم وی تخلف نمیکردند
و او نیز در امور ریاست سلیقه تام داشت و علاوه بر آن:

جابر عالم

جناب عالیہ متعالیہ واللہ نواب معظم الیہ نیز در طلبہ فیض آباد
 بودند و باین سبب مختار الدولہ چنانکہ باید شہزادہ و صاحب
 دانت خود را در ان بلکہ ظاہر مکتوبات است نمود بحال قدس
 بسیار نواب اصف الدولہ را کہ طفل و کم تجربہ بود و باین
 داد داشت کہ لکنو را کہ در مہبت فرسختی آن بلکہ دور کنایہ
 کوئی واقع است مقرر بایست خود کند قبول کرد و باین سبب
 روز بروز بلکہ فیض آباد خراب و لکنو آباد گردید و باین
 وقایع کہ در این خاندان از ستم عللہاں نمک بگرام و از ارباب
 کم نام کہ بدولت این دو دمان صاحب نام داشتند و باین
 رسیدہ است در بیان ذکر وقایع لکنو نگارش خواہد شد بعد از
 فوت نواب اصف الدولہ مرحومہ در زمان وزارت وزیر
 علخان کہ ذکرش خواہد آمد حکومت فیض آباد و فوجی آن کہ
 شش ہزار نفر و یک ہزار و سیصد نفر ماید اخل اوست متعلق بکار گذار
 و معتمدان سرکار و وسعت مدار بجا عالیہ متعالیہ گردید و
 جناب عالیہ موصوفہ در علو خاندان و بلند ریختہ و شہزادہ
 این کشور در عصر خود قلیل النظم است وی دستور خواندہ و بکار
 ذی جاد محمد شہ و وجہ مہضیہ مومن الدولہ نواب محمد خان
 بہادر است کہ از مغولی خاص حضور ان بادشاہ و بخدمت
 دولتی حالہ کثیر نفیہ سرفراز بود و ہمیشہ بکرہ معظمہ میرزا محمد نجم
 مشہور یا سحانی خان ثانی است کہ نہایت تقرب در حضور او
 بجای کہ عام نامہ ناس تصور میکردند کہ ان بادشاہ را باین امیر

بزرگ صاحب
 عالیہ

زیجا نقش است و بر تخت سلطنت با خود رو نشاند
 و غرض نواب وزیر الممالک صفدر جنگ و قتله نواب وزیر
 شجاع الدوله و ولده نواب وزیر اصف الدوله است
 و کیفیت عروسه اواله الان نقل محافل و مجالس است
 که مثل آن در شاه جهان آباد شده بود و شد است مگر عروس
 لبراجه جنگل کشور وکیل نواب بهایت جنگل صوبه دله و کماله
 در حضور محمد شاه و علاءه سر علوشان در نخستین صفات
 و حسن سلوک و مقدار و کفایت کوچک دلی و تواضع و فروغی
 و رعیت پروری دیده و در این فلک چون وی در زیر
 زمان بلکه مرطبان ابن کشور سیما آن خاندان کم دیده است
 در مدت زیاده نزدیک سال که بهمان انکار بودم هر روز از
 بیشتر شتر مرمان و الطاف میفرمود و در هر ساعتی
 زیاده از قبل در رعایت و لحاظ مراست و اعزاز و احترام
 میگوشتید چند دفعه از راه کوچک دلی و بهمان نوازی در در
 طلبیده ملا و واسطه نوازش و اشفاق فرمود هر قدر که در ذکر
 محامد و خلق آن زیاده افاق مبالغه رود تا گفته ماند محمد
 و کار فرمای انکار بود خان عالیشان معلی مکان رفیع نشان
 نوابان طریم در ارباب علیمان بهادر بنی اللغات که نظر بر
 الناس علی دنیا و ملکهم وی نیز نهایت ارصیده و محبت
 و نیکو فعال و عالی همت و طالب محالست و مصلحت بلاد
 و نجبا و موالت با خرافه و شعرا و علماء و محصل اصحاب فضیلت و

نقاب نامه
 محمد نواز ارباب علیمان

و کمال در سر آمد امتثال و اقران است در میدان و در تحصیل مراتب علم
گوشیده و لبیک از جانب معقبات او بیه را دیده و طبع پیش
در ذره بیک دست عدلیان خوشنود اینست بهار و مس مرتبه مستفاد
و دانشوران از آکسیر تربیتش طلای دست اف است وضع مجلس
و صحبت و برادر خلافت اغلب امراء این ملک منظم و منس دیدیم
بامش و دوستی و دو داد در نهایت بود و در پاس ادب و لحاظ
مرتبه از خود می راضی بود و از روی در باب دوست
الحاج انماس میکردم خواه از قسم معاملات مالی و ملکی و خواه
از غیر آن فی الفور و در آن عقد قاطع قبول میفرمود و ما را همیشه
در التماس بودم اغلب ایام مرا البیروت صحرا و باغات همراه
میرد و خاطر خرم را انحطوط و خوش میداشت و امور را با کمال
بنوعیکه بابت و شایسته با انجام میرسانید که بعضی از شقیات
ذیل کار او باشد در رعیت بر روی قلیل النظر و تمام رعایا
از کبر و صغیر از روی راضی و خوشنود خواهند بود خود در بی مردم
ازاری نیست اگر بعضی مضرت میرسد از بعضی از کار داران
او است و در رسوای چند کس از خیابان بودند که اغلب
رعایا را از این آن راضی دیدیم از کجانه بود عالجیت وضع
منزلت مجسته کرد از ستوده اطوار صلاحیت شعار مقدس
صالح مرزا حسنعلی که علاقه دار را ط حویلی و مالکدار زیاده
از چهار لاک رتبه بود و در نهایت فو تن و متواضع و فایض
و بهر قدر که دست بس داشته باشد از فقر و و روی الحاجات

دروغ نمیکند و خود در ظاهر در لباس فقر بلکه انقراض است
 از وی و کلمات غریبه و عجیب در سلوک بامدم و رعایا و فقرا
 شنیده و دیده ام بامتنش اخلاص و ارادت بمشیت القادر
 و اگر بگرداسای همه بر دارد و طوماری شود و طویل الذیل و سرز
 سخن از دست رود و همه را بامن خودت و اخلاص و الفت
 تمام بود اخلاص و الفت حاضر میشوند و خاطر همین بر امیر و مرید
 و حق است که الی اللان شهرت بسیار نیکان و اخبار و حقا
 بهوش و فراست شهرت کم دیده ام و اغلب ام از وی و مرید
 و بزرگ زاده کان و اللبتار اخبار اما اغلب اهل کتب دیگر
 نسبتی نیست با این سروده و بزرگ و نجابت و علوتی
 که دارند در مرتبه تواضع و کوچک در وفروشتی و بیانی رسیدند
 که منافی با این حکومت و امیری است و مصاحبان و طایفه
 از ایشان چندان بهم و هر اربع نیست و همه را بامن نهایت
 و اخلاص بود و انجا و بیکانگی با ایشان بمرتبه اخلاص رسیده بود
 از اهل کتب بود سلالة الدطیاب و نقاوة اللطایب جامع کمال
 صوری و معنوی و اب معنی القاب سراج الدوله میرزا عیاض
 الدین محمد خان همدانی حضرت دام الطافه خلف اصغر احمد مرید
 و عفو ان بنیاه حجت در ضوآن اراکگاه میرزا ابوبکر موسوی
 مشهور که پادشاه چهارم در شاه افشاریست همدان
 شجاعت و دلیری در آن دیر از مایه محمد کرده بود و
 امیریت و شجاعت و مبادی ادب و نیکو اخلاق و تواضع

ذکر امیر از کاتبان آن بلد

نویسنده از عیاض

و کویک دل و خسته مقال و در خنده احوال در گفتن شعر طریقت
 و فهمیدن آن سلیقه نامه دارد بغایت نکتہ دان و دقیقه باب و
 خرد بین است و در نزوج با بعالیه و امر آراء و اعیان بغایت معزز
 و محترم است و در طریقه دوستی نهایت و راسخ و بی غش است
 با من نهایت محبت و الطاف داشت و ما بودم اغلب اوقات
 بطور یارانه فیما بین ملاقات و آمد و رفت میشد حلف ارشد
 اکبر الخداب عالی شان عمده الدعیان زبده الافران میرزا اسام
 حیدر صاحب دایم غره در شاه جهان آباد داروغه دیوانی نهاده
 وقت محمد کبیر شاه است و با وی ملاقات نشد و با خلف و دیگران
 عالی شان تو چشم بر خور دار رفیع مقدار میرزا سید محمد که از طبق
 صبیحه مضیه نوایک نجف خان صفوی سابق الذکر است در این ملقب
 ملاقات نشد در آنوقت ده سال تقریباً از عمرش گذشته بود
 طفلی است ذی هوش و مبادی ادب و سلیقه اطوار و آرا از جمله
 بود زبده در دمان و نقاد و خاندان فخر الدامانل و الافران
 حاوی فضایل صوری و معنوی نواب مستطاب اسد الدوله
 رستم الملک میرزا محمد تقی خان بهادر فیض جنگ دایم اشفاقه
 خلف ارشد از چند مرحمت و غفران پناه میرزا محمد امین خان
 خلف مرحوم مغفور میرزا یوسف سابق الذکر وی امیر است
 بغایت دلیر و شجاع و صاحب همت و شوکت و فروتن و خسته
 و رجم بر در شعر فارسی و هندکارا در نهایت سلامت و خوشی
 میفرماید و در فهم آن نیز سلیقه بسیار سائی دارد مسجع شد

که در شکارگاه در بنکامیکه در رکاب نواب غفران ماب وزیر
 الملک اصف الدوله بها در طاب شراره حاضر بود از ان مقامات
 قبل مست جنگلی با قبل می مقابله کرده الجناب را از قبل بر
 می اندازد و مدت دوسه ساعت را بادی بجدال و مبارزه
 مشغول میشود چند دفعه قریب بوده است که ویرا الملک کیند
 که شمشیر خرطوم ویش نه وی میزند و او را ضعیف و سست
 میکند بجدی که قبل فرار نماید پس نواب غفران ماب چون آن
 را باز فرمود و اطاقی از وی شد بدو نمود بخطابات مذکوره
 باضافه قبل جنلی سر فرارش فرمود خطاب اصل داری که در این
 کشور دیدیم همان بود با این فقره نهایت دوستی و اتحاد و دوست
 ووداد داشت و از بدو ورود تا اودان خروج دقیقه را از حفظ
 مراتب و ادواب فرود داشت فرمود و خلف الجناب مختصر است
 در عالیشان معالی مکان سلطنته اللطیفه فی ذبده اللذیاب
 فرزند مقامی دیرالدوله دلاور الملک میرزا محمد علیخان بهادر
 فیروز جنگ دام غزه مشهور بمیرزا صیدر و همیشه مکره معظم او
 در ماه ربیع الثانی از سنه مذکوره که سنه یک هزار و دویست و شصت
 و دو هجری است همیشه معظم او با عالیشان معالی مکان میرزا
 شاه میرزا خلف از چند علم نامدار و الدتبارش میرزا نصرخان
 منسوب شد و میرزا صیدر در آن وقت هفده سال عمر داشت
 و در ماه جمادی الاولی از سنه مذکوره همیشه مکره میرزا شاه میرزا
 بنکاح خود در آورده و من و عالیجناب ضنایل طاب جناب

عروس میرزا صیدر و همیشه او

مخدومی میرزا محمد حسین شهبهستانی که ذکر ایشان بیکر نکند شد
 صیغه نکاح را اصداف و مهر سنه نبویه جاری کردیم و بعضی
 از جهله این بلده که صفت علم را بخود بسته در عین حماقت
 و جهالت و ضلالت منبر و محراب حضرت رسالت را غصب
 کرده با مامت جمعه مشغول بود چون از صله و انعام نکاح خوان
 محروم شد و با آنکه دید که مانع از این مفسد نیستیم و
 صله را چون نقص خود میدادیم قبول نمودیم که عداوت
 ما را بر میان بر بست و کم و صلیه و خذعه بسیار در کار کرد
 چون امانی و اعیان و امرا را این مله صاحب دکان و خوش بود
 نظر بایش شرف و لایحیتی للکمر السیء الا باهله ایچه گرداغت
 از دیاد خفت و ذلت و خاری او گردید و با اصداف منقصتی
 رسید و از الحجه بود مخدوم قدر دان و مشفق بسیار بمان
 فخر الامثال و الاقران جامع اخلاق حسنه و حاوی فضایل
 مستحسنة میرزا علی نفی خان بهادر مشهور میرزا جو برادر کوچک
 مادر ارغالمقداد نواب میرزا محمد نفی خان بهادر سابق الالفا
 و داماد محسنة بهادر نواب غفران باب شجاع الدوله بهادر
 امریت بلند همت و عالی مرتبت و محسنة خصلت عالیشان
 و رفیع مکان و صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم با منش و منش
 و بدوت از درجه اعلی متی و زوایای درویشانی رسیده بود
 حضرت الشیخ بهادر از دربان هندی خوب سلیقت و نیکو خوا
 و خلف از جنبد او عالیشان رفیع بنیان نور چشمی میرزا محمد شهنواز

میرزا محمد حسین

میرزا اسد و صاحب

بسیار جوانیت آرمیده و ذی هوش و دستان زمان چهارده
سال فقر بیاغم داشت و از آن جمله بود جامع الفضائل و صاحب
الفواضل سلانه و دو دمان مصطفوی و نقیبه خاندان مصطفوی
کل بخار و در عالم مقدار عمده الایمان صاحب میرزا ابراهیم خان
بها در مشهور میرزا اسد و خلف مرحمت و غفران سینه است
و در خوان ارامگاه میرزا ابوالنور خان حسینی مشهور ازطن
همیشه مکرم معظم خباب غفران باب خواب محمد طایب بن بهادر
صوبه دار الله آباد که از اقارب و خویشان دینی اعمام و آب
شیخ الدوله بهادر بابی اللغات بود و خواب امیر معظم الله
چون بسیار شجاع و دللور شش دید از راه شدت خوف
مذت یک سال دیر از قلعه جلال آباد مقید و مجبور شد داشت
و بعد از آن بترغیب والده خود خواب بیکم و بعضی دیگر شهید شد
نمود و از خرابی مان شد و لکن بودی و داشت وی امریت
با وفار و متواضع و محبت رفقا و بلند همت و تقدیرش در
جامعیت محاسن اخلاق یکانه افان و در حسن لوک و قنار
با صغار و کبار به همتا کا و طاق است اگر اشهب سبک فکرم را
سالهای دراز در میدان مدتش جلوه کر سازم مرعله از مر اعل
فضایلش را طی خواهد نمود و قوتها ماید که چون انعالجی باب
اگر تم عدم بوجود آید از خورد و بزرگ گن را ندیدم که منکر فضایل
و خصال پسندیده اش باشد و احد را بر نخوردم که بزرگ محامدش
رطب الحسن نباشد یا بنش انجاد و دوستی از مرتبه برادر است

گذشته کم شیب بود که تشریف بخانه من نیاورد و یا آنکه من بخانه
او نرفتم اغلب با یقین بر سر کثیف صحرا و باغات میرفتم و
در آنجا آنجا و ناموجب تعجب انانی این صوبه کرده بود و خوشی جان
کواه است که این مدتی را که با این صاحبان عالیشان و بزرگان با
نام و ثلثی خصوص این برادر با جان بر این موضع مکان بر سر دم
مطلقا الم عربی به من کار کردند و غم بجهت از برادران بمن
نیمه و در این زمان که از ایشان دور و همجو را فدا ده ام
نیز چون صید میخورد و صیاد از قضا که من بچار و یا از من بچار تر بود
با انواع کوز و محن و درد و الم و رنج و تعب مبتلا شده ام بگری که
مصحح ملن داند و من دانم و داند ملن که اسید که جامع بین
المتفرقین بسبب سازد و بسبب آنکه هر که بار دیگر سعادت ملاقات
فایض الیکات بر وجه این من سرگرد و اولاده ایما ذکران
برادر حجتیه نهاد از بطن همشیره مکرمه معظمه محترمه مقدر صالحه
نواب میرزا محمد تقی خان بهادر سابق اللقب ابی عالی خان
رفیع مکان نور چشم بر خور دار میرزا محمد ملقب سلطان میرزا
که در الوقت معارده سال داشت و نهایت ارضیه و باوقار
و در وقت تحصیل کمال و عبادت و از اقربان خود ممتاز بود و در گذشت
نور چشمی فرزند مقامی عزیز از جان میرزا محسن ملقب بهادر
میرزا است که او را من بر سر خانه بودم و در الوقت بهیت
سال داشت و دیگری نور چشم بر خور دار ملقب برادر میرزا
و در الوقت شش سال داشت و دیگری نور چشم که از غرض

میرزا است و در آنوقت تقریبا چهار سال داشت اغلب اوقات
 ایشانرا میطلبیدم و دل محنت منزل را به صحبت ایشان خوش
 میداشتم زیرا که هم الله بنیل السادات و آریقاف الدمرجات العالی
 محمد و آل سادات البریات علیهم افضل التحیات دارالکلمه
 بود و عالجیات محمده اللعاب نقاوه اللطایب میرزا محمد علیخان
 بهادر خلف کوکب کتب سعید عرفان باب محمد فی خان شهبان
 الذکر و بی نهایت شوک و دل و منو وضع و فروتن و شکسته نفس
 و کون کیمت اغلب علقات تشرف میآورد و خاطر خیرین را
 بصحبتی رنگین و کلمات شیرین سرور میداشت و از امر او
 اعیان انشهر بود عظمت و سنگاه میرزا محمد نصیر خان برادر اکبر
 میرزا محمد تقی خان بهادر جوان سابق بر این بر مص سودا و اما و
 متبلبل شده بود و هنوز از این اثری باقی بود که کمتر معاشرت
 با خلق را غرض بود و لهذا چندین سال این حاصل شد و از آنکه
 بود عده الدماء حمده الماک طهر الله و له میرزا سنده علیخان بهادر
 که خلف مرحوم میرزا علیخان برادر اکبر صاحب عالییه متعالیه و
 در حضور مقدر بنایت معزز و محترم است و علو دماغ الهی
 که احد از امراء را نظر نمیاورد و بسیار کم خانه ایشان تردد
 میکند و کم از ایشانرا تواضع میکند و بر تخت که از او
 خاصه بادشاهی است سوار میشود و اینرا اغلب مردم ویرا سودا
 و ما خلیفای میدانند و از کثرت آمد و رفت آن پیش من
 تعجب میکردند و با وجود این مراحل بسیار رسیده و چه از کثرت

میرزا محمد علیخان

میرزا نصیر خان

نواب خلف اندام

و سابق بر این شراب میاشامید و در این اوقات که من بودم
 مشهور بود که موقوف کرده است و از این سلسله بعضی دیگر بودند
 که بظاهر در سلسله امراء اند و لکن حرکات و سکنات ایشان با ارباب
 و اوابان شبیه است بعضی اوقات حاضر میشدند و ذکر احوال و احوال ایشان
 بر وجه راستی و لایق این دفتر نیست و در سر کار جلاله خواجه را
 بسیار غم که عقیقه ضای الناس علی دین ملوکهم همه نیکو فعال و غنیه
 مقال اند و از انجمله است عالم حضرت ساهی مرتبت نیکو خلعت
 رفیع مکان طریقی علی وی نهایت آرمیده و مقدر صالح است
 در ادای خمس و زکوة در امتثال خود ممتاز است و در کار ساهی به
 ایشان موجب اطناست و در این بلد جمعی از طرب و فضل
 بودند و از انجمله بود عالم حضرت فاضل الکتاب فضیلت عالم
 ملا محمد جو بلاخلف اکبر مرحمت و غفران بنام عالم فاضل و فقیه کامل
 اخوند ملا علی بابا که کشمیری بانه جمعه و جامعیت در الشریعیه است
 فزون و صاحب اخلاق و طبع سلیم است و از انجمله بود ساهی مرتبت
 سیادت منزلت فضیلت مآب میر محمد فاضل وی در علوم ادبیه
 مشهور و نهایت تجتد اخلاق است الموس که تبراشیدن
 ریش مستبد است و افضل و اعلم و اقدس علماء اخوند بود عالم حضرت
 سیادت منزلت عالم عامل و مقدس زاهد کامل میر محمد علی
 فاضل که از غایت زهد و کورع و تقدس که داشت همکاران از
 راه حسادت ویرانتم تصوف کرده بودند و در این طول است
 بجز تقدس از او چیزی نفهمیدم و از لوازم انجمله دانست که بعضی

سید محمد علی بابا

حوال باجمعه در عین محبت
از این محبت

از علماء و طلبه جاه و مرتبه عوام اند اگر دیدند که عالمی در میان مردم
مشهور شده است و فریبست که مرجع عوام شود و بر کاه بی اختیار
و کاهی به خوف نیست میدهند در آن مملکت امیر که موجب تحسین
و لذت مراتب فهم و ادراک بزرگان بسیار بعید بود و شبانه
بسیار با یام خلفا و ملایک داشت آن بود که با وجود آن رسیدن
عالم صالح عبد العلی نامی را از اهل غزوی غازی پور به جهت امانت
مجموعه معین کرده بودند که قادر بر ادای خطبه شود سهلت که خطب
دیگران را نیز منتهی نمیشد و خواست بعضی از طلبه قلیل العباد
از امر معرب میگردد و مع ذلک با غلط میخوانند و با آن طول امت که
امانت میکرد هنوز از کار نمانست حفظ او شده بود و
در دست گرفته نمانست را با میاورد و چون منفی جمیع جواب
سلام را از حفظ داشت و همیشه را دیده رد سلام میبود
و مع ذلک منفی احکام اعدا بود و جمعی که از وی بد رجالت علیه
اعلم و افضل بودند که ویرا قابلیت شکر وی این نبود هم
از خوف آنکه در نزد حاکم شیطنت و بد زنی کند و کلامی
بگوید در حضور او حاضر شده با وی از روی نفیته تبواضع و
فروتنی رفتار میکردند و لکن حتی المقدور در نماز با او شریک
غیبتند در این باب معامله صحابه را که ترک اطاعت حضرت
امیر نموده متابعت خلفای جور کردند معاظمت نمودیم بلکه
حوال این مردم را از آن جماعت در هیچیک بدتر دیدم زیرا که
در آن وقت خوف حال و مال و جمع جاه و جلال بود و در آنوقت

هیچ یک از اینها نیست بلکه قضیه محکوم است چون چنین دیدم
 وقتی را بهیچ اعتباری که این معین تمام بسیار حاصل شد پس
 قریباً الله تعالی فیما نکه از عدالت من است بر ملا و علانیه
 مراست که نمی و عدم عدالت او را نشان مردم کردم حکم و غلب
 ناس بهایت یافتند و افتد از موقوف کردند و تقیه مرفوع کردند
 بدینکه در بسیار از جماعات زیاده از زده و دوازده کس که بعضی طعن
 چند قلوب و احید از صوم و صلوات و ختم قرآن ترغیب میفرستند
 که دیگر در نماز جمعه می حاضر نشیند و جمعی مرا ترغیب بنماز جمعه
 کردند بجهت بعضی از مواضع صلح خود را ندانستم و قبول نکردم
 محله در آن بلده فیضی بنیاد و تبرج و تقش و خوش گذشتن
 زانلیف مشغول بودم و جمعی از صنف بزرگ زادگان و طلا
 و اصحاب معرفت و طباب و نقاش و صلح چون عالیشان است
 نشان فرزند مقامی میر محمد علی خلیف مرحمت و غفران مآب
 میر شاهر علی معتمد سرکار ضابطه عالی و عالی حضرت میر علی نقی بن میر
 بیاد الدین و میر نواب و ملا محمد نقی برادر زاده اخوند ملا محمد حواد
 سابق الذکر و میرزا احسان علی بن میرزا رمضان علی و جمعی دیگر
 حاضر میشدند و الفیه شیخ شهید و رساله قوت الاموت و کتاب
 معالم الاصول و شرائع الاسلام را میخواندند و فی الجمله علوم شرعی
 رونقی حاصل شده بود و این اثنا در ماه جمادی الاول امجدی
 که در دست خاطر نیست عیالهای مخدومی خدای میرزا محمد بن
 از آن مله معقم رفتن عیالهای در خانه سمت کلانند

بنحیل
 در صنفی را با دوازده نفر
 از عیال مشغول بودند
 معلوم

خروج از زمین آباد و قصد کهنه

و بخاطر من رسید که بنده لکهنه پاکه دلد را بابت آن خود است
 نیز سیاحت کرده باشم و در تمام این مدت در حبس و محبوس
 آنی سمیت شدم تمام شب بیدار بودم و نفرتی از حضور
 مرگت نشد و در اوان رخصت چنانکه از تو گفتم تحسین ملک
 کیمه نازدی مسافر می که بسیار غریب باشد در وقت رخصت از من
 رو بگردان و در جهت سطلی از اوقات بنده و حضرت با من
 علیه السلام می شد و خدا تعالی از راه اشعار و افعال
 و سایر متعلقان الشکار و اغره و اعیان و شرف و ربه برادر
 من است و در این مکان بی هیچ چیز از دستم که متعلق بانی سرکار
 بود و تو هم در وقت در اینجا توقف کردم و اب میرزا و خان
 و میرزا محمد تقی خان و فواید ناظر و میرزا محمد و میرزا اسید
 و صاحب و جمعی دیگر از اغره و مومنین تا ما کائنات حق را دیدند
 و شب طعام از سرکار فواید ناظر بخدمت کفایت تمام هم را بیان رسید
 بعد از صرف طعام جمعی در شب مراجعت کردند و بعضی تا صبح
 ماندند چون روز است نزد من مشا و دل نوزیده و خاطر نرولیده
 تا که کنای از طایران رخصت شدم فصل ۱۹ روز چهارم
 منزل اسما محل که در علاقه بجا بعالیه و در دو فرسخی که واقع
 منزل کردم و در روم چشمت به شرفی که در میان آن فرسایان
 و لشکر و مردم علاقه بجا بعالیه و در دو فرسخی که واقع
 الاطیاب و اهل فهای سید و اهل ملک سید و اهل
 سکن نصیر آباد از خراسانی بنده مذکور تمام جمعی و باقی آن بنده

در ورود کهنه و فایز و احوال
 آن بنده

با عالی حضرت سید محمد خلیف اکبر ارشد خود و جمیع کثیری از زمین
 و عالی جناب بر سرانجام یافتن دانا و همیشه و زاده مرحمت و طلال
 مآب خالینوس الزمانی میرزا ابوطالب اصفهانی متولی سرکارین
 فیض انار شده مقدس رضوی و عالی جناب اخوند ملا محمد کمال
 شوشتری با جمعی از فرزندان باستان قبول آمدند و چون دارم
 اول در خوانده که عالیجاه عظیم دستگاه جامع الحیاسن و الحیاده فخر
 الاکابر و الداماد اخوی مقامی میرزا ابوطالب خان بهادر برادر
 والا اکبر جناب میرزا سید و صاحب بنی الاموال مقرر بوده
 بود منزل کردم و در راجی مآبی اخوی مقامی ملاقات شد
 و برادر حمید احسانی و صفات ثانی و ثانی برادر خود دیدم و در
 همان روز بابت سنگی مکان و دعوت کفیدن سامان و تعلیق
 در آن خانه مرقوم زبان بیک دریا تله تاله بود در فتنه مقام کردم
 ز در دردم و در فتنه کاره از حضور معدلت دستور مندرج
 شریک مکان ضمیمه الملک هندستانی بین الدوله ناظم
 نواب سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ دلم اقباله خلعت
 ارجمند ارشد نواب فخران مآب شیخ جمیع الدوله بهادر
 سابق الذکر مقرر شدند که همه اوقات در خوانده من باشد
 و احوالی را در محل روز بروز بحضور اطلاع دهند و علی الان
 خانه مشهور بود و معلوم شد آن بوده است که سکه
 الاطیاب قصابی اب اقا حسین عطار که ابی تار
 من بان بلده تشریف برده بودم چند صوفی کاغذ مسمیه

علقه بر کوه معین فرمودن نواب
 بر در خوانده من در بیعت سکوت
 اقا حسین عطار در آن بلده

و شوکت با این آمد شروع ب تحصیل نمود و بهر نوع که میسر بود
در آن کوتاهی فخرمود از نزد وراثت و وجه قندیل و علم در تجر
و غیره آنچه میسر آمد از مردم گرفتند و با فرزند علیان سخنهای
بالذاتی می گفت پس آن مرد مقدس صلوات الله علیه خدمت توابعه و بر
زنده بجز و امثال و التماس بسیار بجزار روید و یک تحصیل نمود
خواب افاسدین مکر میفرموده اند که چهل هزار روپیجه بخت
من مقرر شده بود و فرزند علیان است هزار را خود خورده و ده هزار
بمن داده است و بعضی از کلمات ناشایسته نیز بالکتابت
بنواب وزیر میفرموده اند و نیز کمال بند را چون صبر و تحمل خصوص
از سادات و علماء بسیار است که جوابی نمیگفتند و فرزند علیان
پیاره خواه میخواست بخت حفظ ابروی خود و خواب بیداری
از آن شهر روانه کرد و با یکی و اعیان از سلوک و تعظیم مجاورین
عنایت عالیات تائب و نادم شدند بعد از رفتن ایشان
مقارن این احوال فقیر و در دست خیر و کوه چاک میگفتند
که بعد از جناب افاسدین احوال مردم وضعی شده بهتر که
اگر جناب میرسد علی درین اوقات خود تشریف بیاوردند
با ایشان سلوک نمیکنند و در آن ایام بعضی از مومنین چند
مراستله از جناب سید بخت نواب وزیر رسانیدند اصله
با آنها اشتیاق فرمود و بعد از من بقا حله دو سال تقریباً با آنها
معا فی القادسیه دایم فضل و امانت از اسکا میرزا محمد
شیرازی قدس سره و بانی بلده تشریف فرما مدعیان

تقریباً هرگاه احد در حضور نواب و برادران ایشان از اظهار میکرد
میفرمود که منیر که حسین برادر حسن باشد پس بایمان مغلظه این
معنی را از خاطر خاطرش بیرون کردند محمد بن و ولد و شدم
دو نفر هرگاه را مقرر فرمود که طلا و صاف عیار را یکی از ایشان
زنند و بجزایند سینه از بیکت این طاهرین از اول تا با خرد
و قال الرسول و تحریر فتادی ازین بحضورش خبری عرض نشد
چنانکه دوست و دشمن تمام بر این معنی است و مطلعند و در آن
تندر پس کتاب معالم الاصول و شرح لمعه و رساله قوت للموت
و تالیف و تصنیف مشغول شدم همچنین و محتاجین روزی صد
زیاده تر و کمتر میآوردند و جواب میر رسیدند و مومنین و مقیدین
بملقات می آمدند و امر او اعلی بهجت مقدم هرگاه چنانچه
از حقیقه امر نبودند خایف شده خود بملقات نمی آمدند و لکن
ضیافت میفرستادند و در کوم و اداب رعایتی به عمل می آوردند
و عالیجناب سید ولد ار علی نیز اغلب بملقات تشریف میآورد
و طعام ضیافت چند دفعه فرستاد و وعظ در نگاه جامع می آمد
صوری و معنوی و تحریر در آن خاندان خود نواب قاسم علیانی
بهادر قیام حکم خلف نواب لاجل که از برادران خاندان
متعالیه بود بملقات تشریف آوردی نهایت مقرب
و صلح است و در خاندان خود و حید و فرید است و جمعی دیگر
از برادران و هموایان انعام است که بعضی دیگر از امر او بدین قرار
تقدیرش خارج کرده اند و از حد خوف اند که نداشته اند بلکه

جواب سوالی که فیما بین من و جواب
در بر بند و علت عدم توجیه آن است

داشت کار الشرف می آوردند و خط خطی میکردند بعد از چند روز
رفع بحضور جواب و در بر بها در نوشتن باین مضمون که منظرگان
حضور معدلت دستور جناب عالی متعالی اما بن جدر بر سر هر یک
طایفه شیعه آتیا عشریه بوده و میباشند و این نیازمند درگاه
آله نیز اما بن جدر مروج دین مبین و مشید شریعتیه رسید
بوده و میباشند پس مع ذلک اسم ملاقات و دوستی فیما بین
نسبت از حجه راه است در جواب فرمودند که شما سفت
نقیض اباد از حجه راه نمودید و اینست را در اینجا برانوقت
کردید و دوستی چنین صلاح دادند که باید در جواب چنین
عرض کرد که من غریب بودم و واقف از حقیقه نبودم مزاج
فیما بین نبودم مرا این مصلحت پسند نیامد و در جواب بیغام
دادم که چون جناب عالی به همه معق مالتسبه بحضور برزگرتر
بودند سفت ما بنی را لایم دید و چون بیرون آمدن
موقوف مجازت ایشان و در بطول کشید این جواب بر مزاج
شرفش ناگوار معلوم شد و چندین مباحثه و مسایله رفتار
فرمود من نیز سکوت کردم و بعد ریس و مالک و اتمام جزو
اول رساله فوت لایموت مشغول شدم چنانکه محمد احمد در آن
بلده با تمام رسید پس بعد از مدت یکماه تقریبا چند مسئله
استفسار فرمود و از آنجمله بود بیان مقدار مهر سنت فوری
بند و ستان و حجاز صدق زباده بر مقدار شرعی و چند مسئله
برای جواب نوشتن بسیار سرد شد و از میان و زل میزد

نماز من خوار و فوت لایموت
در یکم

بسیار نوحه کردند و در مجلس شروع بتعریف نویسنده فرمودند و
 هر گاه نیز بحضور برسانند که هر روز صد مسئله زیاد و کم در دست خط
 جواب داده میشود از این معنی دار استغناء من زیاد و نور
 در این اثنا صاحب سید دلدار علی را مقتنین و مذنبین از من
 رنجانید و خاطر نشان او کردند که عدم اعتناء و ملایمت و استغناء
 مزاج او میل حضور خواهد شد و هر گاه فیما بین او و حضور مطلقا
 امر مشکل خواهد گردید و منازعه میخوابش نکرد من بایست این بدین
 اذن من در مسئله فقیه و غلب شدن وی بران غالبان زیاد
 موجب تشنگش و موید حق مقتنین شد و علاوه بر این ارشد
 نالیده اش که میرزا کاظم علی نامش موجب غلبه ناس و خود نیز
 و برانانی وی میدانستند در مجلس حاضر شد و سخن از تالیف
 در میان آورد و گفت که من در امامت خبری مینویسم این خبر
 برسد که امامیه معتقدند که بنی و امام از اول عمر تا آخر از گناهای
 کبیره و صغیره معصومند یا مراد این از اول عمر به دقت
 دار گناهای کلام است و ظاهر لفظ این من مقتضای است که را
 حضرات از اول ولادت صوم و صلوات و حج و غیر آنها از روزگار
 نکرده باشند و نظر بنا محرم و افعال آن از محرمات را نمیکشند
 نشده باشند و از آنکه و اخبار خلاف این معلوم میشود و دیگر آنکه
 جمعی از علماء و خوب عصمت ایشان را از سهو باین مدلل میکنند
 که اینانی واجب اللطاعتند بالضرورة و الاجماع و این امر
 منافق و فاسق است زیرا که در محلی که سهو کرده اند در واقع و ما

علقه سید دلدار علی که فیما بین من و صاحب
 سید دلدار علی باشد

دو سوال که من از بعضی از فاضلین
 مکتوب کردم و با کمال جواب رسید

مطلع نستم اگر اطاعت لازم باشد لازم میاید که ماطل
خی شود و اگر نباشد لازم آید عدم وجوب اطاعت ایشان
و هو خلاف المفروض و علاوه تکلیف بالادبایق للزم آید
و ان قبح است عقلاً و نقلاً و من میگویم که اینجور منقوض است
بوجوب اطاعت مجتهدین با وجود حوازی صدور و سبب ایشان
این دو مطلب را فقیر بیان کرد فرمود که جواب را نوشته بخنور
میرساند الی اللہ ان اثری معلوم نیست پس این سخن
در میان مردم شهرت کرد و زیاده موجب اضطراب ایشان شد
و ملاقات را لیکر فرمود و بعد از چند روز بواسطه عالیحضرت ملا
حسن مشهدی که از جانب ورثه مرحوم میرزا ابوالمعالی خانی پور
بتحیل ترکه او بان بلده آمده بود پیغام دادند که اگر سرد باب
برش مسائل میشود من حاضر میوم و الا فلا زیرا که موجب ذلت
من خواهد شد فقیر جواب داد که از عادات من سبقت کمال
و لکن بشقشقه قله دست تقدیرت دیگر فتح این باب نخواهد شد فتح
باب ملاقات نمود و منم از استاء تا ما خرابام توقف این بلده
بکدفعه نخواه این رفتم نهایت مراتب اداب را معمولی دارم
و لکن مفتنین و مفیدین از برای خوش بعد و کند لکن معصیت
و نبوت رسوخت و ارادت خود سخنان چند میباش خستید
و بخدمت ایشان عرض میکردم و مزاج ایشان را متوجه نمود
و من در آنوقت ناچار بودم و علاج آنرا نمیتوانستم نمود و راجی
به سخن چینی را توانم طبع کرد که نامن خود میگویم از چه چیز

یکی از مفتی‌ها می‌توان برآمد که از خود او سخن می‌آورد
و بعضی از مریدین ایشان متوفع داشتند که چون سید حسن
بنماز جمع حاضر شده هفته یک دفعه بعتبه بوسی ایشان شرف شوم
چون نمیشد خاطر کران بودند و لکن لاعلاج مامانانی از طرفین
میشد تا آنکه ماه مبارک رمضان با خبر رسید و در رویت ملل
توالی فی الجمله اشتباهی حاصل گردید جمعی از مقدسین و
مومنین پیش می‌آمدند و شهادت دادند که در حضور و در وقت تمام
رویت نموده اند من حکم کردم که فردا عید رمضان و غرض آنست
هر کاره این خبر را حضور رسیده در ابتدا قبول نمود و بعد از
تأملی فرمود که ما پس فردا را عید می‌کنیم و در حضرت سید معظم‌الیه
نیز موافق آنجه من حکم کرده بودم ثابت گردید چون صبح شد
من عید کردم و ایشان بعضی از باغات خارج شهر رفتند
و حکم راست باغ بفرمودند و دوستان بمن گفتند که چون خالص
عید نگردانند شما اگر متابعت کنید بهتر است و در مجلس عام گفتم
که در این امور ما مطاعیم و مطیع و محمد الله سبحانه و تعالی شیعیه اند
و از ایشان در باب احکام تقیه چنانچه است و در احکام شرعیه
دنیا داری جان برضیت پس در روز دوم جماعتی بحد کاه رفت
برند مردم با سید باقر و اعطی شهر نماز صورت را بعمل آوردند
و حضور خود نمائش میفرمود و بدیده عبرت در مراتب بیداری
علما و شعیان نظر می‌نمود و رسید بنزله مریدین عسجد رفتند نماز
سنت را که در روز دوم حرام است بجا می‌آوردند و علمای اهل

بمن بگرام دادند که تقیه که شیعیان میگویند و بائم اظهار نسبت
 میدهند به این نسبت انش از حکم من برخاست و دو هزار کلمه بن علی
 گفته جایش و کلام این تقیه نیست بلکه این را دنیا داری و خلق
 حکام بنیامند بن محمد است این از سوز دل بگرام و ادم که چرا
 چنین فرمودید و فتح باب طعن مخالفان نمودید خدا تعالی را بطلان
 ما این امور کاری نیست چنانکه عامه اهل عامه و سایر مومنان
 عید کردند کسی را مواخذه نفرمود و ترک نماز در روز عید سهل
 بود در روز دوم کردن آن چه ضرر دارد و میشد که تهاضر و معی
 دیگر نگزینید که حرام بعمل نباید و دنیا داری نیز شده باشد در
 جواب احادیث و آن بر تقیه حضرت امیر معصومین علیهم السلام
 از خلفای حوز بنی امیه و بنی عباس را تقریر فرمودند مجمل
 عبارت وقوع این واقعه بالمره رسوم اشنائی و دوستی نموده
 چون فقر خود را محض مبداء است مطلقا از انجمن ملول شد
 و چون در آن بلد لعن و طعن بر فاضل مقدس ربانی اخوند
 ملا محمد کاشانی و امثالہ اشوع تمام داشت و علاوه بر آن فقر
 چنین دانسته بودند که اجازه که علماء بیکدیگر میدهند و مایل
 کردن چند ورق اگر چه بتغیر دادن کتب دیگران باشد از
 علل مات اجتماع دست و پا بن سبب باجتهاد بعضی فاضل
 شده بودند اند ار ساله تنبیه العاقلین را حسب التواضع
 نوشتم و در آن حقایق احوال را بر وجه اتم مایل نمودم این امر
 را بالا قوز و موجب طلل انجذاب گردید و تصور نمود

علل صدق
 العاقلین را

که من در این باب ایشانرا منظور کرده و طعن بر ایشان زده ام
 و حضرت دب الغرت جل شانہ کو آه است که در این مراحل این فقر را
 بجز اظهار حق و البطل باطل چیزی از غرض و مرض و نبوی منظور
 نبود من انما بضررت را رب النوع تمام علما دهند میدانم زیرا که
 از حد صوبه دکن ناصوبه او رده که بنظر فقیر رسیده است بی محبت
 ایشان عالمی ندیده ام بمثل جناب عالی متعالی بعد از دریافت
 مزاج و احوال این فقیر چون بسیار دلی و صاحب خوش فطرت اند
 فی اللہ مایل سلوک سنگ دوستی شده بودند که جناب عالی متعالیه
 از کیفیه جواب و سوال من با حضور مطلع شده غیرت فرموده
 سواری و لوازمات سفر را با چند نفر تفکیک و مرا رسد شتم بر
 طلب یافتن عالیقدر میرزا سید علی بابی الذکر فرستاده
 مرا طلب نمودند یا ران و دوستان گفتند که در بیوفت جناب
 نهایت اظهار مودت میفرمایند مناسب است که متعلقاتی را بفرستد
 جواب داده مخدرت بخوانند گفتیم صریح اخر بمن و اهل بکار دل
 انحرکت بسیار قیم است و از من نخواهد شد پس در روز بیستم
 ماه شوال رو به بسیار در میان کمر کمریه گذاشتم و از دست
 فقرا و ضعفا و ادم تا از شهر سرون شدم فی محل شانہ
 کو آه است که اگر چه در مدت سی ماه زیاده از هزار روپیه خرج کردم
 و لکن حرمت و عزت خود و تمام علماء و عتبات را از دست
 ندادم و آن خرابی که از عالیجناب مخدومی آقا حسین عطار
 بنام و اعتبار مجاورین و علماء و الدائم رسیده بود فی الحقیقه

حضرت
 حبیب بن علی

کردم در یاده از آنچه در آن شهر منظور بود بحدی که در فیض آباد
 مسیر گردید و بر آن سن و افواه عوام شهرور شده بود که عالیحضرت
 معظّم الیه باعث خرابی اموری در آن بلده شدند و متعلقان
 و نوکران و صاحبان مثل امین علیخان خواجه سراد و دیگران را اغوا
 نموده است که آفای خود را منع از ملاقات کنند و این فتنه شهادت
 میدهد که این معنی را عوام غلط فهمیدند و اصل در این مرحله
 سید معظّم الیه قصوری نکردند زیرا که از محاسن نیکی ذات اخلاص
 ایشان و طریقه علماء و کرام سیایشان که بسبب این خاندان
 شهرور شده اند بعد است و علاوه امراء مخصوص بجای عالی را
 بالنسبه ایشان چندان اخلاص در سوختی بود که منموج الکلمه
 باشند و او جل شانه میدانند که در این باب فقیر را زبان سید
 و از سایر مومنین آن بلده مطلقا و اصلا کلمه و شکوه نیست
 آنچه بشد از سبقت بفیض آباد و از جوانی که من گفتم شد و اگر
 چنانچه اقبال منفرمودند همه سر قدم ساخته حاضر میشوند و کج
 تخلف نمیورزند بجز بعضی از اخیاران بلده مزمین این اوزان
 میکردند بدانکه اخبار و نیکان در آن بلده سوای سید معظّم الیه
 و اولاد و مجادش نیز از هر صنف بسیار اند از انجمله بود عالیجناب
 معلی القاب فضیل باب اخوند ملا محمد مفیم کشمیری که از غریب
 مخالفین از کشمیر فرار نموده در آن بلده استقامت داشت
 وی عالمیت عالیشان و فاضلی است با علم و ثبات و حجتیه
 و از اوضاع گوشه گیر و فروتن معاندین بحدی که کلام او بدنی

اهل عدم نصوحات سید و حاج
 در دست و ان نیه با این فقیر

سید
 در بعضی از غرض

اخوند ملا محمد مفیم کشمیری

حکیم ظفر علی و میرزا علی

زفا باقیست بهر زفا

میرزا صفی قلی و خلف از

باز از خود و میرا با خبریه منتم کرده بودند از انجمله بود عالیجناب
معلى القاب سچ الزمانى حکم ظفر علی خلف عالیجناب حکم محمد
و دیگر عالیجناب ضایل باب جالبینوس الزمانى میرزا علی شریف خلف
و دیگر عالیجناب هر دو برادر بچون والد خود جامع تضایل سور
و معنوی و متواضع و مذهب الاطلاق و در محامد اوصاف
یکانه افاقت و در ظاهر و باطن با من در مودت و اتحاد و دوستی
و در ادب درجه اعلا رسیده بودند از انجمله بود عالیجناب
سلالته اللطیاب عالم زاهد متقی سچ الدوران و جالبینوس
الزمان اقا باقر مشهور با قاضی خلف مرحمت و غفران پناه
میرزا خان وی در فضل و کمال با علی ملایج علیا رسیده و در
تواضع و فروتنی و عدم توقع ریاست و جاه بجزئی کوشیده
که معاندین و میرا منتم منصوف و اخباریه کرده بودند با من
معاشرت نامه داشت و بر ازم هر دو صفت عاری بودیم
الا انکه چنانکه باید سر در کند ارادت طالبان مرید و قائم
پل من نزدیک در دنیا و در دین و از عادات این مله
بجست و ذیل یکم نام کردن و اعمال و بزرگان از انجمله
نمودن منتم با من دو صفتش کرده بودند و لیکن کسر و حمله
الشان اثری بجست و دو دوران نلبد و عزت و احترام تمام
میکنند را خند از انجمله بود عالیجناب معلى القاب خسته ادب
نفاوة اللطیاب میرزا صفی که از خدام خدای الاخریه ام شانه
حضرت فاطمه معصومه در دارالکومین قم میبود و در ایام

و غفران مآب نواب ستاپ آصف الدوله بهادر و اردان بلند
 نواب غفران مآب ویرا از اعزاز و احترام فرموده بجهت نواب
 ظفر الدوله سابق الالقباب منسوب نمود و اردان زبان تا کمال
 در انجا سکونت دارد جامع کمال است و حکم و فضایل است و حلفت
 اکبر ارشد ارجمندش عالیشان ملقب میرزا جان جوانی است
 سلیم الطبع و ذی هوش و مبادی ادب و در علوم مقدس
 و حکمایات سلیقه نامه دارد و در نزد من کتاب معالم الاصول
 بدقت تمام بشرکت جمعی از علما و اعلام میخواند اگر در تحصیل
 علوم چنانکه باید چند وقتی کوشش نماید از فضل و نامداری خواهد
 از انچه بود عالیجناب سلطنة الطباب مقدس القاب
 سیف بنوشتری برادر بزرگوار من میر عبد اللطیف خان بنی
 الذکر فی سیدت بزرگداشت و مقدس و متواضع و خوش
 اخلاق و در علوم خاصه علم طبائی از ربطی نیست با منش
 مودت و دوستی بدرجه کمال بود و اردان ادان خلعت کوشش
 با صبه تحمل حسین خان حلف افضل حسین خان کشمیری موصلت
 نمود و او پیش نموده که من صیغه نکاح را بخوانم با شتم بجهت بعضی
 از مواعق نتوانستم و ملا اسد الله بر جودی را که پیش من میام
 اجازه دادم که جاری نمود و از انچه بود عالیجناب سلطنة الطباب
 نقاوة الدیاب میرزا محمد باقر اصفهانی سابق الذکر که در کار
 برادر مشهید مقدس رضوی عزت و احترام تمام میکند و امید
 چنانچه و الله دش عالیجناب غفران مآب میرزا محمد علیخان جدید

سیف بنوشتری

میرزا جان

در کشمیر ریاست و چندی در صوبه اله آباد و اکبر آباد که غایت خلط
بکومت گذرانید صاحب سرمایه خیره شده بود انجا پنجاب است
این مقامات جلای وطن نموده عزیمت حدود هند کرد و چون
رسید معلوم شد که والدش مرحمت بیزدی بسته و مال وصال او
بجوادش ابام تلف شده است لابد به الجمله با مالی که همراه داشت
فروخته بمصرف رسانید و هر روز با امید بهتری توقف نمود و در
در راهی که من و علیجناب محمدی میرزا محمد بن سانی اللقا
در فیض آباد بودیم قریب بامیرزای موصوف علاوه بردستی
نسبت خویشی نیز داشت نفیض آباد شریف آورد و رفته
دوستی فهاین داشت نیز استوار شد ما دامیکه در آن مکره
بودم اغلب آنرا می بینم بودند نهایت مبادی ادب و محبت
اخلاق و خوش تقریر و نیکو تحریر اند در طبابت نیز نظر و شیب
شرف الولد للعلل ریشه باقی الی حدیث و سر رشته کامل دادند
اعزیه و امراء احترام و برام منظور دارند و در سلوک زلفه تصور
نمیکنند و لکن افسوس است که مطلقا از طالع بهره ندارد و زمانه را
با دوی سار نشینیت و از آنجمله بود علیجناب معالی القاب جامع
الاوصاف و الحمد را خواند ملا محمد خوشتری کتاب خوان تخلص
خطاوی شاعریت نغمه گفتار و مصاحبی است پس بدیده الطوار
و در شیراز نیز در خدمت فضل الله شعرا و سخنوران غرایب
این کتاب دهر و در شرف یافته است در مجلس آن هر قدر که علم
معموم و مهموم باشد سرور و خرم سازد و در وقت محبتند

ملا محمد تخلص کمال خوشتری

در میان آورد و در محفل تعزیه و مصیبت حضرت الشیخ سید علیکم السلام
اگر چه حضار غنی القلب و متفرق الاحوال باشند همه را یکدگر
اندازد و یکدگر یکدیگر شنوند در عهد نواب اصفالدوله
بهند مبتلا شده از آن سرکار اعزاز یافت و بروضه
خویش تعزیه خانه و حسینیه که در آن ملیده بنا کرده است
و ذکر آن خواهد آمد مفتخر گردید و نا محال در آن دیار
و بان خدمت افتخار دارد و با یمن شایسته و اخلاص
دل با انجام میرساند تا در این شهر نویم اغلب اوقات
بملکات آمده بصحبه های زیلین زنک کلفت از کلان
سینه میزد و دو در سینه بکند از دو صد و بیست و یک
عالم حضرت نجسته خصلت ملا حسن برادر او و عالم بقدر
رفیع مقدار میرزا علی خلف از جندش از غنای عالم
آمده و الحال در خدمتش میباشند بسیار ستوده اطوار و
اخلاقند و از این قبیل اصحاب کامل و معرفت و شان
و صاحبان فضیلت و شان از عهد اصفالدوله و در آن
ملیده مجتمع شده اند و در اوقات بسبب قدر دانی انعم
روزگار بر اینجوی و غرت میکند رانده اند و حال که مقتضای
زمانه منعکس شده است بسبب علل این قدرت برقرار ندارند
امید کنی سیاحتی همه را نجات دهد و هیچ مونی را بکویت
این کشور مبتلا نکند و اند محمد داله در فرنگی محل از قوم سنت و حیا
عالم و فضلا بشمارند که اغلب آنها در علوم مقدمات و معقول

خالی اندر شعور و سلیقه بوده و در محل ناهموار واقع است زمین
 رسیده عمارات تمام نیست و بلند است بعضی آکنه و در اعلا
 درجه بلندی بعضی دیگر باغی درجه پستی است و بسیار است
 که در کف خانه مقداری از زمین آن نهایت ارتفاع است و مقدار
 از آن نهایت پستی است و در دو خانه کوهی در وسط شهر بنا
 نهی که بلندی و قباب آصف الدوله بر آن بلندی عظیمی درجه
 سه ماساخته است و از غرایب اتفاقات است که عدد
 جل اسم آن بلندی یا کوه برادر است و طرفه تر است که اغلب
 بلای آن در جو فانی باطل گشت است بسیار دارند اتفاق
 اگر چه در تمام هند عالم است و لکن ظاهر است آن بلندی
 با اینست است که چنانکه سببی ذکر یافت نواب غفران
 بشیر محمدی که آن بلندی را مقرر است خود فرموده و آنهم
 اگر چه در ریاست و ضابطه است و ندید بر امور حکم رانی چنانکه
 و بلکه می یابست خود دکن در سخاوت و همت و عطا و بخشش
 مانع روزگار و کار و بندل بهر وضع و شریف بهر احتیاج بود
 و در نظر جمعی که کلان عالم را قدر بر یک کاری و خرابی در
 زبان را مقدار سنگینی نبود و از مبداء فیاض حسن خلقی بود
 رحمت شد بود که از آن دو عالم مجزیه و در مانده کلان و مستطین
 و نجوم در باب جوامع و جمع کلان گاهی از خبر و نمیشد و یک
 و آنست که بسیار عالی مقام بود که از زوایا و سکنه عبادت
 خوش فرجات بدام جمیع کنیز کار و بی جمع بودند و از روز و روز

از احوال آصف الدوله در حرم

بعد مرثیه بجهت اخراجات هر یک بری معین میفرمود و در
 اوان رخصت بقدر قسمت باو چیزی عطا میمود و در آن
 اوقات که من در آن شهر بودم جمعی از قزلباشیه در آن مکان
 سکونت داشتند که با من عطا و بخشش میفرمود آمده بودند
 و از کی طالع ایشان فواب غفران ماب بر عمت از بی بی
 و خیری عاید ایشان شد از آن جمله بود عالیجناب میرزا محمد
 خورشید میرزا رابع وزیر علمیر ادرخان زند و طبرستان میرزا محمد
 محمد علی نام و دیگر عالیحضرت ملا باقر خلیف حاجی ابدال شاه
 هم روزگار را انقلابت و افلاس میکند راسته و از آن ملیده
 قادر بر بریدن شدن نیستند اغلب ملاقات من میآیدند
 و علاوه بر این مراحل فواب غفران ماب بجهت منتفع شدن
 بر فقر او رعایا اغلب اوقات در مکان شخصی در بازار مسجد
 خورشید قسم منای که داشت بحضورش میبرد با علاه الفیم از وی
 میخوید و از این علی منظورش آن بود که صاحبان سرمایه قلیل
 در اندک زمانه ترغیب کنند و شهر آباد و بارون شود چنانکه
 و از جمله بنای خیران سعادت مند او در آن اب فوات
 در مسافت کت و پنج فرسخ تقریباً از نواحی قریه سبب
 مابرض اقدش نجف اشرف که سلاطین با شوکت و حکام
 با قدرت بارز و تمنای آن کار از دنیا رفتند و ما من
 فیض نرسیدند و قاضی متعال بر روی آن امیر به حال
 ابواب غیره و فوین را کشود و آن عقد لم یحل انکشت

معامله کردن اخلاص الدوله

نیز اصفیه نجف اشرف

خود را منحل از آن تو قبیح رفیع و اقهار منیع بنام نامی و در اسم کرمی
 او منحل کرد بدو پنج کاک رویه بجیت اخراجات داد و نامی
 بود که بر حمت و عزیزی پوست و دواک رویه بجیت تمام اخراجات
 آن جناب عالی منع الیه دادند و کج رسد ما تمام رسید خاص و عام
 ناز و زینام طلب از سرش و مغفرت در دیر که الله و دانم بکنند
 آن خیر الحکام می نمایند به نام منکی که بماند زادی که به که زو ماند
 سر و زنگار و از آنجمله غصه نه خانه و مسجد عالیت که قریب
 بدو پنجاه خانه نموده است و زیاده از نیست که در پیله خرج این کرده
 و از غریب و لطایف ایندست که در اینج و در مثل آن نظیر
 است باز غصه گزین را بحد یکبار سیده است صحر کرده اند و
 تمام را از اجیر و مالک برگرفته اند و تا محبتی اگر سه عمارت بلند کرده
 و بعد از آن بالای این طرح عمارت انداخته اند این نوع که است
 دالان ساخته اند و یک ساختمان دالان اول که محل نشیمن است
 مقدر است عرض این قریب به بیست و پنج درج است و دالان
 دوم سی درج و دالان سیم قریب به بیست و پنج درج است
 و ساختمان شصت درج است و طول هر یک صد درج است و
 تمام باب یک و اجبر ساخته شده است و مطلقا بجیت است حکام
 خوب در آن حرف نشده است و بخورند آن عمارت صحر و
 شته جان خانه بسیار عالیشان ساخته اند و بر بالای ساختمان
 حوضی شصت درج در شصت درج و در کنار مغرب حوضیه
 بسیار عالی و مرتفعی بنا شده است و تمام را بنهایت صفا و تکلف

نقش خوانده اند

سفید کرده اند و دوازده ضلع بزرگ و مرتفع از طلا مرصع
نموده و در لایح اول کلاه کرده بودند و چهل چراغ بلورین از او بری
زنجی و انواع فانوسها شیشه بکری بوده است که چهل هزار شمع بود
در آنها روشن میشده است بغیر از آنکه در طلا و نقره ساخته بوده
معملاً در تمام سامان و اسباب و اصل آن چنانکه مجموع میشده است
قریب یک در رو به خرج شده است و عالیجات طلا محمد شری
سانی الله بخیر است روضه خوانی امکان عالیشان مقبره است
و در ایام عاشورا مبالغه خطیری در آن خرج میکردند و علاوه
خود کوه بکوه و خوانه بخوانه میکشیدند و در هر نغمه خوانه از بجز
دیگر نغمه شربت تا صد رو به بلکه هزار رو به میکشیدند است
و قریب به دوازده هزار نغمه خوانه در عصر او در آن شهر کوبیدند
و هر کس بقدر حال خود از نغمه و مسلمان نغمه میکشیدند اهمیت
و مجموع شده است که در اکبر آباد مقبره است که شاه جهان
از سلاطین بابر به جهت مقبره ممتاز محل علیاده خود ساخته بود و
تباخ کنج است متر درین از وضع و اساس آن حکایات عرب
کنند اصل عمارت و اغلب متعلقات او را همه از سنک بر
مصفا منبت چشم و عقیق مختلف اللؤلؤ کل کاری کرده
و شاخ و برگ و ساق کل را همه از آنها بیرون آورده اند و گویند
که روزی کل و سنک از طلا خرج شده است و الی الله باقیمت
و اصل تغییر نکرده است و آن جهت مکان در طهمت بسیار
داشت و در ایام دولت او کهنه و فیض ابلا سبز و از نغمه شد

و الحال نیز از آن اثری باقیست و در راه دین از جان و مال
 مضایقه نداشت و در ایامیکه قحط و غلله در آن روز نداشت
 از گز و زرو بهم خرج کرد و جان زیاده از گز و زرو بفرزندان و عیال و
 محافظت نمود و با آن جاه و جلالی که داشت مطلقاً کبر را در
 مزاجش راهی نبود باز در و علما و سادات به نهایت فروتنی
 و تواضع ملاقات میکرد و اگر از او ضایع و ارباب سامان
 و دستگاه او شمه بکار و موجب اطباء و انوسن نگرندگان
 نبود مجلد آنچه در خوانه سلطان عظام بغرت و قدرت خود
 داشت در سر کار او بود و در نهایت استیصال بود سال
 دو که در رویه فقط اخراجات خاص بود و سواي اخراجات
 عکس و امور ریاست و از اطراف عالم تا چین و کنه و قزاق
 و ایران هر کس از اشیاء نفیسه خبریکه داشت بخدمتش میبرد
 و لبر کار او با علل القیم میفرودخت و در فنون بسیار دگری بود
 آداب زرم الله تفنگ اندازی و چو زنک و شمشیر زرمای و غیر
 اندازی به نظیر بوده است و لکن چون از اجرائیت خندان
 بهره نداشت و او ایدانها بظهور میسر میشد و هیچ مهر کمالی بود
 این بود وزیر الممالک مدار الملهام حمده المملک اعطاء الله و تعالی
 بزرگان المملک و المصور خان طغوز خنک شجاع الدوله و صف
 اصف جاه کجی خان هادر نیز جنگ یار و فدا در ششم هجری
 ش و عالم مادر شاه عاقر و هیچ مهر دستی سبقتی ذکر شد
 چنانکه سبقتی ذکر یافت از نظم و نسق حکومت مطلقاً خبری نداشت

در این کتاب
 جمعی از توابع و ارباب
 حکومت ایران

و لهذا امور مملکت همیشه در اختیار انبیاان بوده و در مدور
 مختارالدوله نام بود و مدت دوازده سال بنیابت کرد و در
 ایام دولت او ملک شایسته کم مداخله ای ان سالی بنیابت کرد و در
 بود بواسطه امور و کی صوابی متعلق مجامعت انکثر شد
 و چون بنیابت بدوات و متکبر بود نسبت علیجان خواجهم که
 مالک فوج و سپاه بود بشور و مشورت و اب سعادت علیجان
 بهادر که درین اوقات بر مسند وزارت متکلم مسند
 و برانکشت و بجهت مبارک باد بخدمت انمروم آمد انرا
 این خبر که در در دل بسیار خوش شد زیرا که او نیز حرکات او
 منتهی بود و لکن بجهت استحکام امور و از خوف خود حکم کرد
 که نسبت را انقبل رسانند و اب سعادت علیجان بهادر
 از کشته شدن نسبت مطلع شد از خوف فرار نموده بخدمت
 درو الفقارالدوله و اب نجف خان صفوی سابق الذکر رفتی
 او را بغیرت و احترام تمام نگذاشت و بعد از ان وقت
 بنیابت بکرم رضا خان که مرد مقدس صالح بسیار مومن ساده لوحی
 بود در امور ریاست چون منیب اصلا سلیقه و ربطی نداشت
 بر سید محمد رشید خان کابلی بنیابت وی امور حکومت ملک
 محو و انقباض تمام میکرد و انید بجهت گذران امور و اب
 از انکثر و انکثر و اب مخالف میباشند و خود در ان
 میان بیرونش و انکثر و اب مخالف میباشند و خود در ان
 و تا انده حیات خود تمام امور مملکت موافق قاعده و ضابطه

بنیابت حسن رضا خان

عبدالحق صاحب
توضیح
نورانی

برتوج میر سید و امیر و نایب هر دوسا ده لوح بودند بر فاهت تمام
 و عزت و شوکت و عظمت بر میردند و در آن ایام کورنر تشنگ
 بهاور که صاحب کلان کلکته بود بغرم لکنو بنارس آمد راجه
 چیت سنگ که حاکم الحاکم بود بملقات رفت کورنر او را دید نموده
 سواری دو کرد و رویه از او طلب نمود مردمان راجه چون مطلع
 اجتماع کردند راجه را خلاص نموده کورنر را میهمان کردند و جمع از
 انکسیران را معوض تیغ میدرخ کرده بملک نمودند کورنر رضایان
 ابله را مطلع نمود حسن رضا خان وکیل جماعت انکسیر را همراه
 آورده برای نواب وزیر انداخت و معوض کرد که متارالت
 که حضور خان بخشنه کورنر بغرمایند و او را ازین مهله نجات دهند
 نواب وزیر شقه مراجه مذکور نوشت که مهران مارا نصرت
 کن و خود نیز بغرم کوشمالی راجه بنیارس شرف بر دجول را
 خط نواب وزیر را دید بسبب صفای نیت و ملک بخله
 کورنر را ~~در این اثنا~~ نواب وزیر بر راجه
 بخت خوف از معاندین و بلبهت نایب و منوب قرار
 کرد چون کورنر با نواب وزیر ملاقات کرد بشت دی بجا
 یافتن از آن مهله عظیم و فریب دادن ابله کلان زبان بسخ
 و نمای او و نواب وزیر گشود و سخنان تملق امیر گفت و
 بعضی ان چنانکه شنیده ام دوانه از شش انکه از ملک وزیر
 مسکفته معاف کرد و زباده از بانی فیما بین ایشان و
 دوستی و الفت حاصل شد و بیشتر از بیشتر دیر از شجند میکردند

ندایت شکست رای خود

بجمله چون حیدر بیگ خان فوت شد اموران سرکار زیاده محل شد
و نیابت نایب شکست رای هندو که سابق دیوان بود رسید
و مدتی نیز بر این منوال گذشت و هرگز آن گوشه دست نیامان
دولت خداداد دراز کرده بود و از گوشه و کنر تاج میبردند
و از شخصی صیدار قبیل خواجہ سرا و کمار و قلیان و غیره صاحب
الاف و الوت در دستگاه و سامان بی پایان شدند و در این
اوقات بسبب غرض و خوف هر کسی از دیگری سر و داران کار
داران بیشتر از سابق بجای آمد و آنکه نیز به رجوع میکردند و آن
درانی نه مدخله کلیه میسر میزدند و نایب ابله نیز از خوف آنکه
رای منسوب از او محو شود در باطن بالمره خود را از دست
آنکه نیز کرد و در ظاهر با قای خود رنج میبرد و جماعت آنکه نیز
از ملاحظه این احوال کلاه فرصت را مایه رفت می انداختند
و تسمی نایب و منسوب میکردند و نظر باینکه حال اندیش و تقیم
العهدند زیاده از آنچه فیما بین ایشان مقرر بود ملاحظه میکردند
و سر رشته آقا و نوکری را نظار هر از دست میخداوند و فکس انصار
وزیر را ضعیف و احوال خود را قوی حمایت می نمودند و در هر باب
مرفه الحال و خاطر جمع میکردند و درین اثنا راهی جاهل
خلف الملک کلاب رای مقصدی کا پشته رسد یا از فرق بود
که از اردلیان خاص حضور و اب و سر کرده چند کوار و دیار بود
یا غوای بالکرام مشهور به بر سر بکوان و اس کابنه از فرقه کوزه
که کار و کشتن این این دفتر نیست و در شیطنت است

سبب شکست و نایب
سبب شکست و نایب
سبب شکست و نایب
سبب شکست و نایب

و نهک مجرای وضاحت و انت معروف و ضرب المثل محذو است
چنین تصور کرد که نکست رای را در حضور غایب قرار دهد و بعد از آن
خود مستدعی مضرب او و نیابت حسن رضا خان شود درین وقت
بلایس رای بر وجه جهاد لعلی اظهار کرد که درین بیست و نه نفر از اهل
بستتاری نکست رای مبلغ زیاده از یک کیلومتر و نیمه از مال سکا را
با یکم نیز سبک کار فرض داده است و در حدود از قمار و غیره و سبک کار
میکرد و این عین نهک مجرای است راجع به اولی این مقدمه را نشانی
حصول به عادت است که حضور عرض کرد و بستم داشت مفیدان دیگر
با نیابت رسانید حکم لغز و قید و در یافت محاسبه او شد نکست
چون احوال را چنین دید سبک جری و کلیل سبک کار گشتی را که در دست
و زیر میباید با خود میبرد و مبلغ خطیری وعده نمود و بی در مقام
حمایت او بر آمد و حسن رضا خان نیز حامی او شد و فای قبول
تخفیر نمود و نیابت انیس میکرد که راجع به اولی را نشانای خود
کنند و قبول نمیکرد و میگفت که او مفید و بد را است و
منصف زیاده بیش نیست از ارباب اصحاب مناصب رفیع و
از طریق عقل دور و باعث تنفر طایع بزرگان و عظیم الشان است
و علاوه بر آن که قابلیت شنیدن در حضور من نیست لکن
خیانت من چه گویند خواهد داشت و سبک جری مذکور نیز حمایت
حسن رضا خان میکرد پس وزیر از نوکران خود قهر نمود و صوبه را
گذاشته به پیرای رفت و بجهت نیابت خود عرض کرد که ملک از شما
و مری باشد که ما رفیق پس از آنجا بگذریم و کلامه که در آن وقت سخن

صاحب بود نوشت که وکیل شما زبانی من اطاعت مرا نمیکند که در
نوشت که شما مالک خوانده خود هستید اگر خواهید نایب را غل کنید
و وکیل را اگر اطاعت نمیکند ما و را خواهم طلبید و دیگر بر امر
خواهم نمود پس نایب شهر مراجعت فرمود حسن رضا خان با استقبال
رفت نواب به کورای بزرگ آمده با او ملاقات کرد و بعد از آن
گفت که رضای من خدمت است که شما نذر جهاد و لعل را بگریزید و او را
از کوران خود بداند حسن رضا خان قبول نکرد این معنی بسیار
مراج وزیر کوران آمد چون داخل شهر شد خلعت نیابت نواب
وزیر علیان که بر حقیق یا سر خوانده او بود داد و خلعت بخشید
به رضا علیان که او نیز مثل وزیر علیان بود نوشت نیز در رضا خان
از نیابت و سر او را از بخش کردی معزول بماند از امور سر کار
عابی و ممنوع نمود و چون هر دو طفل بودند و جهاد و لعل از جواب
کردن خوانده عباد الله و تحصیل زرا از این ممر سلیقه نامه داشت
ویرانه مابسم نیابت بلکه مانند مقصدیان صاحب هوش
بجودت که از این ایشان چند صاحبی مامور سخت دست
جبری صاحب بجهاد آورده در خصوص عزل حسن رضا خان از
ناهموار گفت چون بخانه رفت با عیای راجه جهاد و لعل نواب
حکم کرد که هاین وقت جبریر از شهر اخراج کنند حسب الحکم
وزیر موقت ظفر در میان که با موضع داشت است او را اخراج کرد
چون اولیا و کینه جهاد مطلع شدند که در خوانده وزیر شریف
پدرانده است و فرستاد که با عیای او دوستی میان ایشان

وزیر بدشمنی مبدل شود و خوانه وزیر بر باد رود و صلاح دولت
خود و وزیر را در ابقای او ندانستند و در فکر امر او بودند
که بعضی حسن رضا خان نیز در طلب آمد و با ایشان رسید پس گویند
از برای شیت امور و کثرت و بجزیت نواب وزیر رسیدن
عفو خیر آن حسن رضا خان نمود قبول نکرد و حق آنست که نواب وزیر اگر چه
در امور ریاست عیوب بسیار داشت و لکن هرگاه برای غم میفرمود
دیگر که را مجال نمیزدن نبود و بسبب این غم می که با جماعت آنکه
کرده بود با وجود قدرت و کثرت سپاه در میان آنست
همانست میفرمود و صاف جواب نمیداد و تفضل حسین خان کشیده
که سببی معلوم نیست طباعت علی بن بهادر بود و مبلغ جرعی در آرزو
آن خدمت میخواست و همین شفقت و الطاف نواب اصفهانی
بهادر و دانش خلایق شده بمحض کالت از جانب وی در کلمه
میبانه در این معامله همراه کور آمده واسطه جواب و سوال بود و در این
درخواست نیابت از برای حسن رضا خان از جانب کور میبود و چون
کلام بطول نمیبرد و هیچ وجه کور نزدست بر دارا از مطلب نبود و نواب وزیر
بجست آنکه نیابت محسن رضا خان نرسد تفضل حسین خان فرمود که ما
ترا نیابت میکنیم او در ظاهر ابرار کرد و با لاف و طعنت و تشدید پیش کور
رفت کور نزد گنایت خوش نشد زیرا که او زیاده از دیگران توسل
و در ادب و ملی با جماعت داشت بعضی از شعراء و ملایخان
بشیرت این پادشاهی را گفتند و با جماعت تو بایست وزیر می بود
مخبر فقیر که تا به این نیابت این نیست از ای سبز قدم تو کاشمیر

پس بیست و یکمین باب در کورنیا است بمقتضای حسن حال رسید
و حسن رضا خان که در امورات خیر و عزت مومنین و اهل دین
بود خوانده نشین شد و اگر حسب التماس نواب و پیران خود روزی بیست
خود میبخت و بعد از آن بسبب خیانتی گرفته مفید و محبوب من بود
چنانکه مکرر شده بود همه جهت اولی و آخری از این مفسد بود مجید
بعد از تفرار نواب بمقتضای خیانتی که در خیانت نواب کرد و در
که راه جهاد و لعل باباید از شهر اخراج نمود زیرا که وی در عقیده اهل اسلام
و نه بر طریقه کفریم ناز میکند و هم ~~بجای~~ بطرف کفر و کلمات
اسلام و از اولی و از اولی از لعل و کان بجز نور و ف و در بی بوی
نیرسد از کورنیا جان تراود که در ادب کورنیا بر صفتی فعال
انسان اکابر یافته در اول امر با لکرام را که باعث انحراف راجع
مذکور و بانه این ف و بود از شهر اخراج نمود و بعد از آن در
جهاد و لعل معتمد و نواب و پیران است بسته بدست صاحبان
از کورنیا و در آن چون نام وی بر سر او بود عاز خود میدانست و اندک
مستحق میکرد پس کورنیا رنگ بخار می آورد و نیز با نجات رسانید
بلکه این مرحله را کدی قاش و واضح نمود که بعضی نواب تمام
انگلی را که در کورنیا و متفق در او ای که در فیض آباد و لکهنو بود
از کورنیا و صغیر با هر که سخن از آن دو اخراج شده خصوص آن
ام القاسم و بعضی هم اولی در میان می آمد و بعضی طعن و در کورنیا
بخار می داشت و در میان این معتمد بی بدعت است و در اطاعت
دوران و معتمدان و در وی محلی بخیر و نایم خیر حاصل یافتند

یا اول الانصار محمد بن ابی بکر بن ابی قحطبه و نیز بسبب محبت که داشت
 حکم فرمود که راجه نگذارد اسباب عداوت داشته از شهر رود و در این وقت
 نیز آنچه پیشش از آن سرکار در خفیه داشتکار همراه گرفت و پس از
 او را در عظیم آباد سکونت داد و نایب دو هزار روپیه بجهت اختتام
 نام وزیر با هم مواجب بپایان از سرکار گیتی از برای وی مقرر کرده
 و چون انجمن خیریه مقرر کردند خلاف آن نمیکند آن مبلغ را
 عیث و بلافاصله الی الان بوی میدهند و عدد شود سیصد و بیست
 خدا خواهد و اگر نواب خود بطاهر او را مورد خطاب و خطاب
 و مواخذه میشود چنانکه مکرر کرده بود در طریق ریاست و عدم بهتر
 بود و حق داشت که نواب مغفور اگر چه بصفات حسنه بسیار
 متصف بود ولیکن خبری که زیاده باعث خرابی دولت و
 او شد آن بود که از راه پروردادانی دوست بود و جمعی از ضعیف که از
 او دینیل بان و خلایق خود و مقصدی را دوکان از قوم هندی و امثال ایشان
 از آن را بختار امور و صاحب گرد کرده بودند و ایند اشرفا و اعیان را
 چنانکه باید اراده دلی با انهم جمع بود محمد نواب عداوت این ف و تا
 پنج ماه و گسری در حیات بود و در آن سینه یکبار و دو صد هزاره
 از این سرای فلانی بپایان جادو اگر حال خود بدو عزای آن خبر لاکه
 در آن بلده آثار محشر بودید و شد سبیل اشک از دیده پرورد
 جوان جاری و اعلای و ادنی در یکجا و پیقراری بودند جنایه آن
 آمر عظیم آن را با مال و فغان بود از رسوم مجتبه و تکلیف در حسینه
 که از کیش گذشت مدفن کردند مجاوره الله عن سینه و صبح الله

بعد از عداوت

و بعد از عداوت
 برهه ششم اسع اقل

کشته امی از ایشان برخلاف مصلحت واقع میشود پس کورنر
 با او از در ملائمت و ملطفه برآمده از جانب خانی
 انسر کار معذرت خواست و طلب عفو از قصرات ایشان
 نمود و انقدر با او خوشش و بیکدیگر نمود که او مطمئن شد بعد از
 خدی کورنر تراض کرد و اظهار نمود که هوای شهر من موی
 نمکیند و خدی در خارج شهر بغیر هوا میامد و جان گردد
 در جنگ پور که تغیر یافت و فرسخی شهرت نصب خیم نمود
 قدر گرفت و جمعی از افواج سرکار گیتی را از اطراف و نواحی
 طلبید و در ضمن جلالعالیه متعالیه ترا که سخن او نزد اعلی
 و ابلیخی اعتبار عام داشت و قلبا از حرکات وزیر علیخان
 شرمزور بود با خود منتهی کرد و امر او را عیان را نیز با خود موافق نمود
 و از لطف خود را شرف علیخان که خواب غفرا نماند و در حیرت
 او بر روی وزیر علیخان که خواب غفرا نماند و در حیرت
 وزیر علیخان تکلیف کرده بود و باین سبب نام و نشان
 و مالک سرمانه خطیر شده داخل امر او را صاحب حل و فصل کرد
 این ابله نمک بخرام نیز با یاران موافقت کرده مجله و استبداد
 نوشتند بر این معنی که وزیر علیخان را صرف الدوله و اصل
 او نیست بلکه کسیر خوانده او است و وارث و قابل این مسند
 نیست و جنابعالیه و تمام سیرداران مهر کرده بدست کورنر
 دادند چون آن مستحق بدست او آمدند که مطمئن شد و لکن
 بجهت میل جماعت سپاه پیشگان و اصحاب و پجانه خرات بر حلقه

و جامع بی بی پور

و تعمیل و عملدینیه گرفتن او نکردند و بهمان هیچ مماشات و ملامت
 میکردند وزیر علیجان بالمره مطمئن شد و مملقات می آمد و
 میرفت و کرم خویشها از طرفین بطریق و سرسید وزیر بالمره
 مست باده نخوت و سرکش و شراب غفلت شد پس در سلخ
 ماه رجب یا اول شعبان از سنه فوت نواب آصف الدوله هلاک
 کورتر گفت که من اراده معاودت دارم و بخدمت وزیر بعضی
 مراتب و مطالب گفتنی هست که در خلوت باید بگویم مصاحبان
 اتفاق برشته خصوص اشرف علیجان و حسن مصاحبان که وزیر امور
 مسکنت و بجای عمومی خود میدانست و سخن ایشان بسیار
 اعتماد داشت بخدمت وزیر عرض کردند که مناسب است که شما
 با کورتر قدری در خلوت نشینید و هر مطلبی که کورتر دارد بگوید
 که باعث اطمینان او و خورسند اولیا و کجی شود و وحش که از او
 رفتار و گفتار شما بدل ایشان قرار گرفته است بالمره زایل شود
 و با کورتر سازش کردند که چون او بخدمت در آید سپاه کجی دور در
 گرفته مفید و محبوبی کند پس وزیر فحیم کورتر درآمد و چند کلمه بهم
 سخنی کردند و بر دل آمد و کورتر از دهشت سپاهیان خجرات
 بر قید نکرد و هر کاره و بعضی از نمک بحال لال سرکار و صدم بود
 میرسانیدند که اولیا و کجی را منظور قید کردن شماست این غفل
 بسبب نهایت اعتمادی که مصاحبان و بختای عالم بداشت
 قبول نمیکرد و در این اوقات سپاه نیز بسبب خوشش ایشان
 از آن گری که داشتند سرد شده بودند پس دفعه دیگر بغیر

قید شد وزیر علیجان

د فریب اور انجیمه برودند و در این دفعه عرض کردند که کورنر شما
خوف دارد شما الهوت حرب نگذاشته با او ساعتی صحبت
بدارید چنین کرد پس کورنر او را در خیمه گذاشته بهانه بیرون
آمد و سپاه دو در خیمه را گرفتند چون وزیر اراده بیرون آمدن
کرد مانع شدند پس شور در آن کورنر افتاد که وزیر قیدت بسیار
باراده شورش کردند کورنر بخدمت جابا علیه عرض کرد که مناسبت
است که حضور سوار شده از راهی که سپاهیان هستند بشهر
تشریف برند و این امر را خاموشی و ستمانی کنند جهان کرد و
سر دارانرا طلبیده فرمودند که با صلح را در این دانستیم
که وزیر علی را که غلام ما بود و از آن اصف الدوله بود قیدیم
و مسند را یکی از اولاد شجاع الدوله موقوف کنیم و کردیم پس تفرغ
که بود مردم را ساکت کردند و سپاهیان چون امر خود را مقید
دیدند می پرسیدند مراجعت نمودند وزیر اراده کرد که خود را بسیار
برساند اشرف علیخان و بخوان عرض کردند که عرض کنی آن
که فی الجمله کوششهای شما داده باشند و الله مع ما ان
کرده امور را درست خواهیم کرد بعضی مناسب نیست این طفل
فحش بسیار با آنها میدارد و لیکن از فحش همه عاید میشد زیرا که
این آن خود فحش محسوس بودند پس کورنر با ادب و احترام تمام
بخیمه درآمد و وزیر اراده از آن خبر داد و وزیر راتب بدو عرض
این امر اظهار کرد کورنر استیفاء کرد که راتب را بدو داد
و گفت که ما غلام این خانه ایم ما و الله اصف الدوله و وزیر اراده

دولت میکنند که شمار اصف الدوله و لایق این مسندید
 مانیز غلامی گردیم و خدمت نمودیم و چون همه انکار کردند باز
 اینکار گردیم پس فریاد کردند و امارت مایوش شد و دل لغب
 و جس گذاشت و دانست که کار اوست رفت و زمانه در گذشت
 دست بر سر زد و تختی بکمر بست حاصل میداد بکر حبیب
 و گویا میگفت با نواب سعادت علیخان که در خارج از لکنو بود و
 و موافق حبیب دلخواه خود کرده در خفیہ او را تا بکفر سنج
 آورده منتظر وقت بودند نواب جنگلی که خلف دیگر نواب
 شجاع الدوله است در آنوقت حاضر بود خدمت جناب عالی
 آمد و درخواست مسند کرد و عرض کرد که من چون یکی از خواجگان
 و غلامان حضور رفتار نمودم که غلام را سرور فرمایند جمعی از
 خواجگان و سرایان و حسن ضاخان و امثال ایشان بعضی را میدیدند
 که کنار بخت که حضور در این باب دخل کنند که موجب طلب طر
 گوزر میشود و که در دست صاحبان عالیشان مذرا حال و لکن
 حضور نیست اولی است که با اختیار ایشان نگذارند چون سوره
 و در پس برده و غفل از حقیقت حال بود قبول کرد و کون عرض
 کرد که نواب سعادت علیخان بعد از اصف الدوله اکبر اولاد است
 و موافق این است که حضور ایشان عیامت فرمایند و
 او را بر مسند ممکن نمایند حضور قبول فرمود پس بخت تقیبا
 از پشت گذشته بود که خارجیان ملین افلا در کوچه و بازار
 ندا کردند که حکم جناب عالی وزیر محفل و نواب سعادت علیخان

برایت منصوبت عظمای دارکمان و رؤسای وزیرکان و سبایان
 در عیای و بر ایامی ریاست و فرمان فرمای اورا بجان قبول و
 وزیر علی نرا معزول دانند پس صبح آنروز تو اب عادت علیان
 مانده و جلل و دستکاه تمام دارد و وزیر علیان را در صحن
 تنه کذاشتند و جمعی از مستغظین بر او کماشتند و کجی نر
 و اعظم بهر ای تو اب عادت علیان شجر آمدند خبا بعالمی و برا
 خلعت داده بر سرند وزارت و تمکن حست و بر سرند و
 شک تو خجانه و فوختن شادمانه و انواع سرور و عمل آمد
 وزیر علیان خون چشید دید ماندن درالشهر را لایق حال خود
 ندید و بقید کینه راضی شد پس جواب نفیس در سبایان و فیلان
 خاصه و خیرای که نامزد خود کرده بود با عانت کورنر و اولیاء
 کینه همراه گرفته ببارس رفت و بجهت اخراجات او در کانی
 یک دو لک روبیه مقرر کردند که در ظل عاطفت کینی بماند
 بگذرانند و الحی درین مقدمات کورنر انقدر حسن ندید کار برد که
 حق بیان آن دستور است زیرا که چنین امر عظیمی را از بیعت
 تمام با انجام رسانید که یکی را شمشیر از نیام و فوختن از انعام بر نیاید
 و بان بدنامی و بدفعالی که وزیر علیان با کورنر و سرور و اراج
 میکرد و صبر و تحمل کردند و از قاعده و انبیا بیرون رفتند و مصلد
 تعجیل و جلدی نکردند و چون بر دشمن غالب شدند باز در عین فید
 و حسن مراتب اعزاز و اداب راجحانکه در ایام حکومت ادب او
 میکردند بهتر و نیکوتر معمول داشتند و زیاده از یک کرد و نقد

بیان مراتب خلعتی کورنر و سرور و عادت
 انبیا و حسن این بیان تو اب عادت علیان
 در یک کسر مقید شدن او

و جنبه که از اموال اصف الدوله بجهت خود معین کرده بود و باو
 واکذاشتند و نواب سعادت علی خان خواهرش استر و او را بکمال
 کرد و مخالفت کردند و دشمنی را حمایت کردند و باجاه و جلالت
 در آنه نارس نمودند و در آن در و نیز نهایت ادب و اعزاز را
 از استقبال در شکرت قیام سلامی و غیر آن که رسم اعزاز
 در او بزرگان است معمول داشتند و در کلام خطابات
 باس ادب را و دقیقه نگذاشتند و حق التذکره که اینجاست
 در این مراحل و در خرم و تدبیر قلیل التظیف بکجهت میباشند
 و هیچ قومی از مسلم و کافر را با ایشان لیاقت نمیکشید
 و از این جهت است که دولت ایشان روز افزونست و سهل
 و سستی نمیکشت و وسیع النیان هندوستان را تصرف حق
 در آورده اند و در رفتار و کردار بوضع میمانند که صاحبان
 ریاست مدنی و اصحاب عقول را بحال نکته گرفتن و فهمیدن
 نیست و اگر خانه کسی را نیز خراب میمانند بنوعی میکنند
 برایشان بظاهر قهوه و الزامی دارد و نمیشود چنانکه در
 مقدمه وزیر علیخان شد که او را مفید از حکومت نمود
 کردند و هر ادب رسیدند و اصف ملک اصف الدوله را
 چنانکه مذکور خواهد شد تصرف خود را آوردند و اصل امور
 ملازم نشاندند زیرا که بظاهر اطاعت والد و اصف الدوله را
 که مالک و مختار بود کرده اند ملک و مکنای حامی ایشان شد
 و دولت بدینامی بدینکاران رسید و فقط مقابل آن قوم در این

مقدمه
چنان سوختند بر ارکان دولت
وزیر و غل در بر عیانی

مقدمه به بیست و سه فیهت کارکنان و امراء آن دولت
بصیرت واضح و موبدیکر دید زیرا که وزیر علیخان اگر اصف
نمود نواب بیکم و ضعیف بعالیه و تمام امراء ارکانی دولت در حال
او در حرم سرای اصف الدوله چهار اسبم سرور و رش دمانی را که
معمول است بعمل آوردند و امر امدت مدبره باو نذر دادند و او را
ر صاحب را بدو که قبول کردند و حبه بزرگ و کوچک و زنان دولت
از او بخرید نمیشدند و مدت شانزده سال احد آنها را نکر دو بر
فرض آنکه در ایام حیات نواب وزیر این مراحل از خوف بگذره
بعد از اتمات او چرا او را بر سندن نشاندند و کین علیخان
خواجسته سرور و غیر او از خواجسته سران و امراء همه معاضد میگردانند
که او از صلب وزیر است و اگر نبود میخواستند که او را منصوب
نکنند و دیگر بر امانت بکنند و نواب عادت علیخان القدر
دور نبود و عینی حاضر نبود که از خوف او صلبی کرده باشند و
بر فرض آنکه صلاح در تعجیل بود حبه نفر دیگر از اولاد حقیق شیخ
الدوله مثل میرزا حکلی و دیگران حاضر و مستعدی مسند بودند نشان
چرا ندادند و بر فرض تقدیر که وزیر علیخان بر اصف الدوله نبود
و یا آنکه بود ولیکن صلاح را بعد غرض دیدند چرا خود نکردند و دیگر را
و خیل کردند که بالمره دولت و ریاست و حکومت ضعیف و غیر
شود و نصف ملک را بر باد داده باشند که در نزد هر کس زیاده
همراهند از ثبوت تمام امور را باستظهار ایشان بعمل می آورد و اگر ایشان
عزم انجمن نمیکردند و او را مجال هم زدن نبود زیرا که زیاده انجام میبرد

از پادشاه و سوار و هر قدر ضرب توب حاضر و مهیا بود و همه در لب
اول و غل نامان اطاعت جناب عالی میگردند پس اگر سر داران
مبغض بود که ما وزیر علیخان را بجهت حرکات و سکنات ایشانند
مغزول میکنیم و دیگر را ماضوب میکنیم همه اطاعت میگردند چنانکه
دو دفعه عازم محاربه با گوریز شدند و حکم جناب عالی موقوف داشتند
و حتی آنست که در این مراحل جنبدان تصور جناب عالی نبود بلکه سر
و فضل حسن حانی و جمعی دیگر از ملک بکرمان از ضعف خواجسته امان
و غیر هم که طالب بیایست و جاه و کینه این خاندان بودند چنین تصور
کردند که هرگاه این امور زور اولیا و کینهی بعمل آید وزیر در دست
نشد و اینجاست نشود و بر سرند بنشینند چنانکه باید اطاعت
ایشان خواهند نمود و چون ایشان از رویان و اخلاص کشتن دولت
کنند هستند از برای اینها خوب خواهد شد و فی الحقیقت گویا
حکومت بایشان منتقل خواهد کردید و انصاف آنست که زو طالع
نواب خطاب سعادت علیخان بهادر مقتضی این حرکات و سکنات
این امر شد که وی بمسند وزارت و دولت و حکومت رسیدند و
عایدان ملک بکرمان کردند و چون صفای نیست و حسن عقیدت
در ایشان نبود و این عمل را از روی اخلاص بطهور رسانیدند و
هوا بمعظم الیه در مدت قلیله و ما را از روزنامه بر آورد و بحسن خیمه را
خار و ذلیل و نیست و ما بود در و لال اصف الدوله و اما و خود را
نشاند و نمود محمل نواب وزیر علیخان بنابر سر رفت و در اینجا خوش
و احترام سکونت دارا م گرفت باز جمعی از اعاظم و ادا و ما بس

خوار و سزاوار علیخان وزیر

بدو را جمع شدند و باغی ای او که بستند و با مستر صبری که سنی
 ذکر او گذشت در الحمله آمد و رفتی نمود و لکن چندان انتقام
 نجوی نمیکرد و مالی سپاه پشته لکن بسبب مراتب عطا بخش
 وجودی که داشت بجای که بدرجات از مرحوم اصف الدوله
 بالادتر بود از دل و جان مرید و خواهان او و متصل اوقات بدرجات
 او صافش رطب لسان بودند ثواب سعادت علیان بهادر
 بودن او و در بنارس صلح خود نمیداد و سر کار کبیری اظهار کرده که
 از بودن او در بنارس من و صاحبان غالبان از او و
 ایمن نیستیم بهتر است که کلکته رفته انتقامت کنند
 پشته خازین کیمیا میچند و خصم هر چند که افتاده بود و پهل
 انجمن پسند صاحبان شد و لکن اندک نامی داشتند در این
 اوقات عالیحضرت سامی مرتبت ملا محمد خلف ملا امام علی رود
 که از جمله تلامذه جدایان این فقیر بود از کلکته مراجعت کرده و بحث
 وی رسید و از مرحوم در ایام اصف الدوله مرحوم دو دفعه مجتهد
 آمد و در دفعه اخیر زیاده از سابق عزت و احترام یافت و در این
 ان عفو آن مایه سفر فرزند و اعیان و سر داران نیز مانع
 بنایت انوار و ثواب او را منظور میداشتند وزیر علیانی
 نظر باشنای دوستی سابقه با وی ملاقات کرد و چون استاد
 بدیش بود و نیز در حفظ مراتب او کوتاهی نمیکرد پس با این
 جنین صلح داشتند که او نزد ملا محمد عیسوی سفارت حضرت
 زلی شاه ابدالی رفته او را به دستنایی بیاورد و جواهر نفیسه

حواله ملا محمد خائف ملا رام

بسیار که فریب بهیچاه لکت به تقریب آورده است باد دادند و خطوط
 نوشته او را روانه نمودند و خواندند که در جوابی گاهی حکومت دستور را
 ندیده و با حکام و امران بنشیند و در دارالکرم و این ملک داری و ندید
 این امور سرشته نداشت علانیه و بر ملا روانه سمت مقصود شد
 حضرات انگلیز به دفعی مطلع شدند که این حدود و ولای گذشته
 داخل ملک سیکانه و فریب باب انگلیسیده بود پس براجا انگلیس نوشتند
 که غنیمت باطل حد و آمده است اگر دوستی کنی را منظور دهنده او را قبل
 رسانند و مل او را تصرف خود در آورده کاغذات و مکاتبی
 که همراه او است از برای ما بفرستند چو راجا مطلع شد از این
 ایشان بعل آورد و او را بقتل رسانید و بی غسل و کفن در آن محراب
 قنات طهور دودان کردید و راجا اسباب را تصرف شد و خطوط را
 بخدمت گورنر فرستاد و چو کاغذ مهور و مهر وزیر علیان بدست ایشان
 آمد و کلمه طلبیدند در اول امر اباکر در خطوط را بوی نمودند و خوف
 و گشته شدن سفیر را در رسانیدند انکار کرد و گفت که من از این امور
 خبر ندارم فایده نبخشید پس مستحری بخدمت او بیجا داد که خطای را
 رفتن بکلمه خواهد شد و لکن بهتر آنست که با احترام رفته باشند و شایان
 از وی شیران خام چنین صلح را دیدند که باید مستحری را بکشت و فرج
 کو پس بیجا داد که من اول باشم ملاقات میکنم و بعد بکلمه میروم و میر
 قبول کرد پس وزیر علیان با ابلهان چند بخانه او رفتند و چو ب
 القاعده استقبال نمود چو بکنار یکدیگر فرود گرفتند سخن از رفتن
 کلمه در میان آمد و وزیر علیان اباکر و چیری گفت که اگر نزد شما

کنندند شش حسی

خواهند بود با کلام بر مزاج او ناگوار آمد دست به شمشیر آید از نمود
بحیری انداخت و مصاحبان او نیز هر یک انگیزی نمودند
بدریغ کردند و چو شیر نمودند در بار کار و همان کندش
نباید بگفت که در کتب میبایست بهل آورد که شاید مفید
باشد در این وقت که عین مفید بود با این به معرفت و شریک
کم تجربه با و تعلیم کردند پس بعد از گذشتن مهتر جری و چند نفر
و دیگر عیان خود مراجعت نمود در کوه و باران شادی کردند که در آن
دولت الکلیه سپری شد و فوت ریاست وزیر علیخان رسید
کنفرانز انگریزان که در مکان خود پوشیده شده باقی مانده بود از
شهر که خفته بودی را که در خارج بود آورده خواند و محاصره کردند که کلان
چند که در وزیر علیخان مجتمع بودند با و از توب و تفک فرار کردند
وزیر علیخان نیز بعد از اثنای طاقت مقاومت در خود دیده
با معبود زن و فرزند را گذاشته فرار کردند و انگریز به تبعض
عیال او نشاند و آن را با تمام کلاه داشتند و فوجی جرات نداشت
او فرستادند و در دسته بار جنگ بنما واقع شد و در هر مرتبه
شکست بر وزیر آمد پس ناچار با وارت علی و عورت علی و بختی
و دیگر روی چینی که آوردند و بر اجه ای که راج بود با و بردند
آن را لغزت بکاه داشت که در زیر اجه ای نوشت که صد از
دام خسته و مرغ پر شکسته که بر سر آن کوه نشسته است خوب قیامت
کنند تا کسی که رفتن او برسد و عند فراسموع خواهد بود و الا اماره
جنگ لطافه باشند و چند بلین بسردار که در محبت گرفتن او

یقین وزیر علیخان شش حسی
در زنداری او قفس شد او
در کلان

کریم خان

روانه نمود راجه مذکور از خوف و بطمع نجاه لکت و سپه که کور نزد
 کرده بود بعد و ده جواهرانی که همراه وزیر علیان بود با آنکزان
 سازش کرد و بدادن اوتن در دادرش شرط آنکه وزیر انصاف
 نکند که خود قبول کرد پس راجه و خیل خود را بهمانه در محل سر
 برد و بر کمر کهنه سوار کرده اطراف او را محکم بست و بعد از
 سرکار کمی تسلیم کرد و باقیام قیامت خود را خایه و دلیل و بدم
 نزد کافرو مسلمان نمود و بگه او در هر مملکت اعتبار و رواج
 افتاد پس کلن حسب جمعی از مستحفظان را همراه او کرده و بر آنکشته
 رسانیدند و بجهت اخراجات او و متعلقان او مبلغی که کف
 کند معین نمودند و مع ذلک بار از کثرت تحمل و بردبار و مال اندیشی
 که درین قوم هست اصلا سخن نالایق و حرکت ناپسند یا سببه
 باو بعمل نیاوردند و مورد عتاب و خطابش نمودند و از اتفاقا
 ملا علی ناگهان از اهل هسپانیه بآه تمام رفاقت وزیر علیان گرفتار
 و در زلعه کلکته در مکان محکم ببار مضبوطی معید شده بود بعد از چند
 روز با این دقت و احتیاجی که در محافظت او داشتند با دقت
 نو که خود فرار نمود و اصل راه مفرا و معلوم کسی نشد آنکزان را
 بسیار جستند و کم یافتند و الا اللان درین فکر اند که راه فرار او
 دریافت کرده سدلان کنند که دیگران از این راه فرار نکنند و هر
 بخایل اینان نرسیده است و شنیده ام که ختمی داشته است
 که باعانت و استمداد الهی نجات یافته است و میان خواهر و برادر
 مضبوطی محبس او را بوضعی شنیده ام که فرار از آن در قوه نیست

فرستادن ملا علی به جاز
 کلکته

بر دیوان مکان نوشته بوده است که من خود را کردم و کسی از
 مخلوق معین من نبود چون مستحقین انگریزیه که عقیق در
 تاصح ایستاده بودند در را کشودند بجز نقش و توار خبری نداشتند
 وزیر علیخان الی اللہ در تجربه بسیار محکمی مفید است که تجربه
 ان از آهین بسیار کلفت است و روزی دو مرتبه بجهت فضا در
 او را بر روی میاورند و هر روز مستحقین را بلبخند بر سر
 بدل میکنند و با این حال هرگاه کسی پیش او میبرد باز او را
 مرتبه او را رعایت میکنند و بعضی میگویند که بعضی استغفار
 و بجهت مصلحت مخفی داشته اند و ظاهر این خبر خلاف واقع
 محله ان طفل بچاره کم تجربه از مجالست مردمان فرومایه و درصاف
 از ازل و او باش در شده و ان مردمان فلاحش و اعتماد جمعی از
 نمک بخرامان به سر و پا از سر سلطنت و حکم رانی باین خفت
 و خاری رسید و چون نصه او سر اسرند و نصیحت و محل عبرت بود
 فی الحکمہ کلام را در ان دراز نمود فاعین و ایا اولی الاصله منوفع
 انکه ناظران طلال بگیرند و در وطنی که بخرامان شده است
 نکسته بگیرند زیرا که نه از مرد و حین نفی دیده ام و نه از مطعونین
 مضر نه کشیده ام بلکه در این باب چون قایم نگارانی سالک
 مسک انصاف و مخوف از جاده اعتصاف شده ام و علاقه
 در دیده منی باین خیانت بوی نیت و عدم یاس حقوق خیر
 تا بکلیه صبر از افق قبا و انجمن فخر است و عقل سلیم و طبع
 مستقیم بر این مطلب گواهند پس چنانکه سبق ذکر یافت و اب

اینجانب خلیفان سلطنت علیخان بهادر
 و نه الحکمہ از احوال و قایم ایام دولت او

مستطاب ملک ختاب بپین الدوله فوائد سعادت علیجان بهادر
مبارز جنگ و علم افتاب که در هر باب نقطه مقابل مرحوم ^{الدوله} ^{صف}
وزیر علیان بود داخل شهر مکنوشت و در روز سیم ماه شعبان
از سنه فوت اصف الدوله بهادر که در سنه یک هزار و دویست
و دوازده هجری بود با فرزند و نه و شکوه سلیمان میرزا
فرمانی و سریر جهان بانی قرار و متکلی گردید و بزبان حال فرمود
فوت بمن افتاد بگوئید بدو این که از انشی از نوید هر سید جم را
و چون ملا محمد شوشتری متخلص بختاب این ذکر این رباعی را در
تاریخ جلوس گفت سه سر رشته مملکت هم می چید و از هیچ
سعادت بدو می طلبد و حق تاج اهل از سر مایل برداشت و در روز
جلوس حق بحق دار رسید و بس فواید بیاب نظر بقضای وقت
بعد از تمکن بر سید موروثی حسن رضا خان و سایر اعیان و ارکان را
خلعت داده و سرفراز فرمود بس کوز بر نور بهادر مذکور بخدمت
وزیر عرض کرد که چنانچه تازه مابین مملکت شریف آورده اند
و چنانکه باید بر حقیقه امور و دفع نیستند و معین شدن کار
فرمانی بجهت تمثیل کارخانه ضرورت از این مردم یکی اعتماد
دارند و که را می شناسند وزیر بطرف حسن رضا خان و جمعی
که پیشنهاد بودند ملا خطه فرمود و در دل نامل کرد که اگر فضل خان
یکم او کشمیری است و معین مکر و عیله است و حسن رضا خان ابله
و چاره او سهل است پس این را باور کرده فرمود که میرزا را می شناسم
بدین و بهادر من از او راضی بودند و من نیز از او راضی گویم

که برزانیات شما مبارک یا همان بجا به ابله نیات و آداب
 بجا آورد و پراچون آصف الدوله خیالی کرده مسرور شد وزیر
 روشن ضمیر خود بنده بر امورات ریاست کوشید و مهند علی
 فوجدار و حبیب نیک ریاست هند و داروغه و اصلباف را که واقف
 بر تمام معاملات ملکی و مالی بودند مورد عنایات فرموده کما هو
 حق احوال درازانها دریافت میفرمود و رفتی چند هند را
 که دیوان سرکار اوست و از بنارس کج میگذاری سر فرارید
 متوجه امور نمود و از حبیب را دخیل و مسلط بر ملک نگذاشت
 حسن و علی بن خاں امثال و موم با اسم نیات و مستحق ترانه
 حاضر نمود و بی جهت اظهار حسن ارادت خانه خود را ترک
 کرده اغلب بر حضور حاضر میماند پس خواب وزیر فضل حسن
 کشمیری را مقرر فرمود که در کلکته در خدمت کورنر بعنوان وکالت
 بماند و او را با سامان دستکاه بسیار روانه کرد هنوز نرسیده
 فغان غزلش را فرستاد و بکنفر از قوم انگریز را که با وی نهایت
 دوستی داشت وکیل فرمود و بعد از آن او را نیز عزل کرد
 انگریز دیگر را که اوزل صاحب نام دارد وکیل کرد که از خواب
 او در لندن میماند و تمشیت امور وی در آنجا میشود در محال
 کلکته او را بجز تعارف سر و کاری نمانده است بجملا با بن خیل
 فضل حسن خان از شهر اخراج شد پس آن بجا به لایحه
 کلکته رفته اقامت نمود و بعد از آن درخواست کرد که حضرت
 معاونت عطا شود قنصل فرمود بشرط آنکه دخل در معاملات

از حسن و علی بن خاں
 بنده وکالت فرمود

ملکی نداشته در خانه خود بنشیند قبول کرد در اوان مرا
حم احسان فوار صیف الدوله وزیر علی بن دامن گیر او شد
و مرض مانولیا مبتلا کرد بدیگر که دیوانه شده بود بهمان کت
با یک جهان افسوس و دنیا می از این دار خانه در عرض راه
از کمال نمود و تجمل حسین خان خلیف او مالک سی هزار روپیه
حاکم مقرر شد او شد سه دیدی که چه کرد ابله خرد او مظلم بود
و دیگر کار کرد و بعد از چندی نواب وزیر بعال حکم فرمود
که داخل ملک تمام در خزانه سرکار داخل کنند و حسن رضا خان
انچه بجهت مصرف ملک ضرور باشد از خزانه ببرد و عید
مانند صورت گذشت پس یعنی از خیر خواهان آن دولت تمام
قتل حسن رضا خان کردند چون حسن رضا خان از جناب عالی
برای مطلع شد از خوف بخوانه صاحب کلان که از جانب
بوکالت در آن شهر مانده رفته اقامت کرد وی بجا بیست
در جواب دلول برآمد و از برای اخراجات او از وزیر
کلی درخواست میکرد چون بمصرف بود زیاده از نایده
هزار روپیه قبول نمیفرمود پس گفتم مقرر کرد که از سرکار خود
سالی دوازده لک روپیه بوی داده باشند حسن رضا خان
میگفت که من در این ملک شریکم و ازین ملک میخواهم و
نوکریا گفتم نمیکنم پس چنان مقرر کردند که انچه نواب وزیر بکلی
باید دید در از برای آن ملک داده باشد و این مقدمه در
نارس نیز در عهد الامر با نواب وزیر عهد و میثاق شده بود

و لکن تا این مدت ملتوی بود و مشورت حسن رضا خان
 معرشدند و گویند بگویند و اندر برای استمالیت حسن رضا خان
 چنین مقرر کردند که آنچه حصه سرکار یکجمله میشود تحصیل آن بزرگوار
 حسن رضا خان باشد چون رسیدند نواب وزیر در قسم
 کردن ما با هم میکرد و میفرمود که من با شما عهد کرده ام و لکن
 رضای صاحبان این خانه و سرداران نیز شرط است پس
 بخدمت جناب عالی اطلاع داد که شاید آن قبول کنند
 خواجهمیرا بجنور مقدر عرض کردند که صلح حضور نیست
 که گفته را مکرر کرده باشند بهتر است که در خیل این امر شود
 پس حضور در جواب نواب وزیر فرمودند که شما مالک و مختار
 ملکید به نوع که صلح دانید چنان کنید و ما را دخلی نیست
 و باین سبب دخلی و رعنی که جناب عالی را در ملک و سر داران
 و اصحاب نیست بود بآمره زایل شد بحدیکه اصلا در خانه وزیر
 دخل و تصرف نمیتواند کرد بخلاف ایام سابقه چنانکه حکم
 رئیس علمایان خواجهمیرا را که صاحب فوج و سپاه بود مدعی
 قرار داداران فقیر نیز خجسته نشد و حسن رضا خان بطلب
 مهر بود چون خاتمه بی معین و با ویرانند و لا بد و لا علاج ملک
 تقسیم کرد و نصف را در ازای ششش آنه مقرر کرد و
 خرج چهارده هزار نفر سپاه که از سرکار را مکرر در آن ملک کفالت
 میبایست داخل اجابت دیگر مقرر فرمود و نصف دیگر را خود تصرف
 شد بشرط آنکه آنکس از آن را مطلقا در خانه او دخلی نباشد و در

نقیب بن کاتب

بهمان روز که ملک نفیس می شد حسن رضا خان را صد جهان از کوس و ندامت
 از این جهان فانی ارتحال نمود پس ملک یگینی و دنیا می بگردان
 عاید گردید و چون فوت شد با آن عهد و میثاقی که فیما بین
 وی و اولیاء یگینی بود که بر لوح حس محبت خوف از اندر اس
 نقش کرده بودند اصلاح محمد رضا خان خلف او را حمایت کردند
 سه عیب و جمله بگفت بهر شش نیز بگویند اگر چه در این اوج
 در نیز دخلاتی بد نام شد و لکن ما دام که در حیات بود در امورات
 خیر شوق تمام داشت و محرک نواب آبر اصف الله بود و امور
 خیری که از او صادر میشد است و هر کس از غنایات
 با امان دیکری آمد عزت و احترام او را نگاه میداشت و در حضور
 انجمن سوسی و فارسش او می نمود و در عین خوش خوئی او را رتبت
 میکرد و در بدو امر مرئی ملا محمد خلف ملا امام قلی نیز او بود و چون
 وزیر را از سوسو و فراچی حاصل شد امور زوار و مشاقر خواند را
 ملا محمد گذاشت و در خلافت انجمن با مردم رفتار میکرد و در آن
 وقت قدس حسن رضا خان بر مردم ظاهر شد و رفتار او باعث
 از یاد و نیک نامی وی در این مراحل شد و تا دم مرگ او با وجود آنکه
 نواب سعادت علی خان باو خبری غایت بغیر نمود باو قریب به هزار
 کس از اخره و احیان از دولت او میخوردند و بقدر مقدور از
 سلوک با مقدسین کوتاهی نمیکرد و کار خیر و حاجت بطریق
 در لکن و فیض ابلاسی رحمت باب اخوند ملا علی کرمی
 و اتهام انجمن رواج گرفت چون اخوند مرحوم بخدمت وی میرفت

تعریف مردم حسن رضا خان

مسیحا نماز صبیحه کاتب

فضیلت جمعه و جماعت را عرض کرد و اورا رغبتی تمام حاصل کردید
 اراده ایقاع آن در خاطر مخیر گردید خدمت اخوند اطهار تبرعل
 کردن امامت نمود اخوند التماس کرد که باید از خدمت جناب
 مجتهد العصر یعنی جناب ارامگاه آقا محمد باقر حیدر بنفقیر که در آنوقت
 در حیات بودند استیاضه نمود چون بعضی از علماء در امامت جناب
 باذن از مجتهد را شرط نمیدانند پس از خدمت جناب آقا
 قدس سره درخواست تعیین امام نمودند چون در آن ایام آنحضرت
 سید الدار علی سایل ضروری را از خدمت آنجناب اخذ نمود
 تازه از غیبات عالیهات معاودت کرده بود و بجز ایشان تعلق
 بجنبه دینی در این حدود معلوم آنجناب نبود انموجوم نوشتند که
 سید الدار علی عادل و قابل امامت است ما او نماز کنند پس
 سلطان بخت ترویج دین مجلس ارادت و حکم آقا را برضیر خوانند
 جمعه و جماعت از آنروز در آنحدود رونق گرفت و الی الان از
 همت مدعی آن رسید و الله مقام مستدام و برقرار است و در اواخر
 امر حین امره ابن ملک کوش محضد مرحوم مولوی عسکری آزاد
 مفیدین از خدمت حسن رضاخان محروم ماند و از تر استیدن
 ریش و پوشیدن طلا و حریر و شنیدن غنای و لعبت نشین بود
 و الحقی در آنکس خود از جمله خوبان محسوب بود و خط و اعمالها
 و لهه سیاق اولئک المرحوبین لامر الله اللهم ارحمه و اجنبه
 مع الائمة الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین و در دم قیام
 میرزا جعفر شوشهری ظاهر خود را با نکریران سپرد که حامی و مربی او باشند

احوال میرزا جعفر شوشهری
 حسن رضاخان

چنانکه انگریزان حسب الوصیت او در حمایت و ترغیب و اعلان او
 کوتاهی نکردند و رفته رفته فخر خوانه افضل الملک، جان بلی بهادر
 از سلاطین جنگ وکیل سرکار گین که در حضور نواب وزیر معابد عالم
 جهنم بنم کالی شد و از توجه و الطاف او مشهور صاحب اعتبار
 و سرمانه خطیر گردید سه چون کلنج انداز را با دلاش سنگ بست
 میرزا جعفر نیز در خواب کردن خوانه حسن رضا خان کوتاهی نکرد
 و محمد رضا خان پسر او در خدمت نواب وزیر و جماعت انگریز
 دیوانه و سودائی قلم داد و نظر بانکه ان طفل فقیر هر وقت که شد
 نامه منفش بر لوحه من را ملاحظه مینمود و سلوک و رفتار انگریز
 و بی اعتنائی ایشان را امیدوار سوز دل بعضی از سخنان باقی
 میگفت این مرحله را عدد و مصدق قول خود میکرد و در حضور
 نواب وزیر و انگریزان سائی شد تا انکه با سم قرض خوانی
 اسباب خوانه او را تمام فروختند و آن طفل فقیر را محتاج
 بقوت بومی نمودند و جماعت انگریز به عهد و میثاق دانه
 او را در باره او فراموش کردند و در باره میرزا جعفر علی
 در برابر خبر خوانه غلام جان شمار و ذوقی سرکاران است
 منظور داشتند پس محمد رضا خان در غیبت آمده با فواید
 و انگریز حلقهات نکرد و خوانه نشین شد و بعد از خدیشی الحال
 نمود و ازین انشری باقی نماند و سعادت خدمتگذارانی سرکار
 کینه انگریزها در از او عمید ای موصوف میراث رسید بصل
 چنانکه سبق ذکر یافت ملک را در زیر نفسم نمود و این مابث

محمد رضا خان

راه یافتن جماعت انگریز به جان باب
 و نثاره ایشان با دولت اسم
 و نبوت را ای سرکار جماعت

آن کردید که ملک جماعت انگریز متصل بسرحد شاه جهان آباد
 دارمندی بود که این قوم خوانان و آرزو مند این بودند که بومی
 تخت این مملکت داخل تصرف حاصل کنند و شخصی مسی بباد
 در فضا تصرف نمود در آورده بان حلیه باطراف و اکثاف
 بخوبی تمام عمل کرده باشند و در ایام مرحوم اصف الدوله پیش
 کردند که وکیل از ایشان بخدمت شاه عالم بادشاه باشد و بهلبر
 صاحب را بایسم نیابت اصف الدوله بای فرستادند و حضرت
 غفران ماب شجاع و خضر و هر سردالدور و القادر الدوله کوا
 میرزا نجف خان بهادر صفوی سانی الذکر مانع شد و لکن محبت
 حفظ مراتب اصف الدوله ضمن گفت که من نایب وزیرم
 و بمنجا هم که شما در این شهر با شب بلبس ناجا معاودت کرده مختبر
 موقوف بروفت گذاشتند در اینوقت که ملک این متصل
 بان و مملکت شد و خواب که حرف این بود نیز از میان رفت
 و میلن خالی شد بازار روی انفعی مذکور را نمودند در این اوقات
 دولت رام سینه های جنونت رای بلکه در غزل و نصب بنو است
 اتفاق افتاد پس دولت رام مملکت خود را که عبارت از شاه
 جهان آباد و اکبر آباد و علی که ده نواحی آنها باشد شخصی از قوم
 فرانسس سپرد و بقدر حاجت می کرد جهت محافظت ملک
 پیش وی گذاشت و خود با سپاه بسیار ببادشوا جنگا
 سخت رفت در مقام مقابله و معار که شکست بر دولت رام رسید
 بخواجی معین خود را ضعیف دید بونه که مقر ریاست او بود گذا

مناره ملک سید

بجنبی پش رفت باولیا، سرکار کینه انگیز بهادر بنیاده برده ایشان
 استنداد نمود و در ازای این مبالغه خطیره قبول کرد ایشان
 مبلغ را قبول نموده در عرض خدمتگذاری مملکت شاه جهان
 کم در تصرف دولت رام بود استنداد نمودند قبول کردند
 آن ملک را با ایشان سپرد پس دو کپور از پنج انگیز به همراه پشوا
 روانه سمت پون نشدند و پشوارا بر سرند حکومت نشاندند
 بلکه چون صورت حال را بدینگونه دیدند توجه سمت شاه جهان
 کردند و وضو به اجمیر و نواحی آنرا تصرف خود در آوردند از این
 طرف جرنیل ملک بهادر بلکه بنوا آمده سندیات وزارت
 حضور بادشاهی را از نواب وزیر الملک بهادر معظم الیه
 گرفته روانه شاه جهان اما در دید و انداخته قلعه علی که در
 تصرف خود در آورد و از آنجا متوجه دلی شد شخص مراد
 نایب دولت رام بود اندک ممانعت نمود و سرانجام دلی
 را ضعیف نمود و قلعه شاه جهان و اکبر آباد را خالی کرده تصرف
 لیک داد چون بر مملکت محیط شدند پسوا و وزیر را
 بردست گرفته خدمت شاه عالم یاد شاه کو و عاجز رفتن
 کردند که پشوا که از علما جان آشنایان این دولت است این
 مملکت سرکار کینه بهادر علیه نموده و نواب وزیر که از مذکورین
 خاص حضور پشوا را نایب خود در دلی میفرستاد از جانب او در حضور
 حاضر باشیم و هر حکمی که شود از جان و دل بجا آوریم آن کو را
 نظر حسن خدمتگذاری نازک سینه های در گرفتن علما و مادران

و زین قصص چشم بدارش و از او است حکام امور سلطنت بجا آورد
بودند قبول نمود و بعد از اصرار بسیار و دادن گنج مبلغان راغبونان
نزد و تعهد مواجب یک یک از سیه تقریباً با عاریت که از راه غیر
و اضطرار و عدم معین و باور و بدیل مبلغ خطیر قبول نمود و پسند
ملک را نوشته باین سیر و چون بر مملکت منتقل شدند دولت نام
بر خیزد می تواند یک بجای نماینده گاهی یافت و با بخت و شرف
منازعه و می داد و نمود و در هر دفعه نسبت حمایت اکثر نیزه شکست
بر دولت نام روی داد و از آن بعد سینه مصلحت باین پنج روی
که ملک شاه جهان آباد سیر کار کنی تعلق داشته باشد دولت نام
مملکت خود را که در حدود گنبد بلاد ضارح متصرف شود پس
جماعت اکثر نیزه بعد از فراغ از منازعه دولت نام متوجه احوال
ملک و سیر صوبه اجمیر شدند و چند دفعه بحال فاین اثان
اویدادش و در هر مرتبه نظر بکثرت ملک و خدعه ملک شکست
بر کار کنی رسید و تفصیل آن باعث طول و مناسب این دفتر
نسبت محمل گاهی بنیر رس توب اثان بنامد بلکه در سیر
کنی را گرفته وادی بوادی چنگل بچنگل میکردانید و راه آمد
در وقت ازوغه آب و دانه را بر اثان مسدود می نمود و در
فرصت شش ماه متوالیه بر اثان میزد و گاهی اثان نیزه
می آورد و گاهی تا کنار رود نامک میرد و باین اور و در و در
عاجز و جمیع کنی از سیر کار کنی شکست خورد و حق انت که در وقت
با توب در این حدود که از شمشیر انری نسبت منجر در میان است

داوروزیکه اولیا دکنی ملکوت هند را تصرف شده اند ^{غنی} غنی
 حنی دی دو جارا نشان شده است پس برکناره رودانک
 بواسطه جماعت سکه یا او مصالحه نمودند بر اینکه صوبه پنجاب را
 جایت در تصرف بلکرات و علاءه چند کرد در رو به بادیدند
 و بلکرات بر سرش جهان آباد و اکبر آباد و علی کده و لاهی انبیا
 نباشد و ملک صاحب مراجعت کرد بطا هر اگر چه صلح شد و لکن
 از طرف بلکراتان تعلیم نمیشود و تا حال که مدت هفت است
 اولیا دکنی منوجه تیر قلم بهرت بود که از ملک جایت است
 و مبلغ خطیری خرج کرده اند و جمع گنبری از سرداران نام دارد
 بسیار چنان جارا نشان بمعرض هلاکت رسیده اند و لایست
 بلکرات و زلزل روز اول است چون سخن از طایفه سکه در میان
 آمد فاسد است است که چلی از احوال و مسدود است ایشان
 نگارش شود تا مطالعه کنند که از انتظاری نماند به اندر بعضی
 از کتب چه مذکور است که هند و بجه نامک نام که بصاحت رخ رود
 گفتار موصوف بود در عهد دولت بابر بایشه مسدود است
 از مناجات صوفیه مال بر او فریفته گشت و او را در صومعه خود
 برده بنزد است او که رسته ابواب عرفانی که دارند بر روی آورد
 در رنگ کفر و کوا دیت بر سنی را اگر چه از لوح سینه او زدود
 لکن عقاید صوفیه و کلمات و لایه و دقت زدن و تحصیل
 و اشعار و اشعار و عبارات اهلان و تفهیم را تعلیم او نمود
 ان مطالب اشعار از زبان هندی موزون کرده کتابی ساخت

احوال جایت

و یکت بکاف فارسی بر وزن برزند نام نهاد و بعد از مرشد در لاهور
سجاده نشین گردید و جمعی از احمقان بروی گردیدند و از
اختراعات اوست پوشیدن رخت نعلکون چون و سیان
و نداشتیدن موی سر و ریش و سایر اعضا و هر که مرید او شد همین
طریق رفتار می نمود و کتاب و اشعار او را دستور العمل خود میگرد
چون در گذشت اولاد و اصفا و او نیز معین طریق را معمول نمود
منیات نداشتند آنکه در او آخر عهد او رنگت ب و او ابل فرخ
که در سلطنت ضعیفی هم رسید مقتدای آن عصر که گردو کو بند
نام داشت و گرد و بر وزن و ضو بکاف فارس مرشد را گویند
و گویند نام شخصی است با سنی و جماعت خفته و خروج ایشان
و بلا غلط کثرت اتباع خویش از کله هند و پوست تحت بار و
افسروخت و از جریده و شاخ بغیر هوای گرد و بغیر از ضمیمه
فلندریک با یک گاه سرور نهاده لوای سلطنت بر او داشت
و تمامی مملکت پنجاب و نواحی لاهور را بتاخت و ضعیف و غمر
لکت کوب ظلم و ستم نمود و بر شهر مبلغی خراج معین
و حاکمی گماشت و مکرر افواجش بی بدفع او مانع گشته بآد
مچاره نمودند و در هر دفعه یکی که سلطانی مخزول او و منصور
نام که عبدالصمد خان پدر و کربانان مشهور که صوبه دار لاهور بود
بکام فرخ سیر با فوجی از فرزندانیه و غیره بدفع او متوجه گردید
و بی استماع این خبر بتاخت و تاراج و قتل مسلمانان و تخریب حید
بپرداخت پس عبدالصمد خان در رسید و با زار حرب کرم

دشت گستران کافر روی داد شد علاج با جمعی از نواب
 خود در قلعه از قلاع رفته محصور گردیدند سپاه عبدالعزیز خان
 پورش بر قلعه برده او را با تمامی اتباعش که فقر یافته هزاران
 بودند زنده دستگیر کردند و بغل و زنجیر مقید ساخته بر خزان
 بی بالین سوار کرده بشاه جهان اباد بردند و در بازار نصرت شبر
 آبدار جسم خاکنها دایر از بازار کران سرسبکبار ساخته بست
 اسب هوای که بر سر داشتند فروت آیند و معدود از ایشان
 قرار کرده در گوشه و کنار کسوت خود را تبدیل ساخته تختی نایب
 و بعد از نوال دولت محمد شاه که بایله سلطنت بایمال گردید
 مجدداً جمعی فراهم آورده شروع تجارت و تاخت نمود و بتیغ
 مملکت پرداختند و چون کسی در مقابل نبود رواج امرشان بدید
 آمد و اکنون صوبه لاهور و پنجاب و نواحی و اطراف را بخود
 در تصرف ایشان است و کس را طاقت مقاومت با ایشان نیست
 و در لاهور مکانی را که رئیس شهبان و دایمی عبادت میکرد
 بر بنیت تمام ساخته اند و انحضرت را جگم فارسی میمانند
 و انرا برستش و عبادت میکنند و هندو و مسلمانان که مرید او
 در ابامی که علو اجمیت خیرات او میزنند همه در یکطرف و دیگران
 نایکد یکدیگر میزنند و از هم اجتناب نمیکند و مدعی اند که کرو
 و مرشد ایشان ظهور خواهد کرد و دین را رواج خواهد داد و
 اما مریدان نانک مذکور را چنانکه از معتقدان از فرقه پیوند
 شنیده ام معتقد است که نانک شاه از قوم گهتری سید ولد

عقیده مریدان نانک مذکور
 زور خلقی او

کالوداس در سنه هشتصد و ششاد و چهار هجری مطابق بهیم
ماه بی که از سنه یک هزار و پانصد و بیست و شش از جلوس
بیریکه حاجیت که راجه عظیم الشانی از قوم هند بوده است
در فرقه تلوندی که بست منزل از پنجاب فاصله دارد تولد یافت
و تا هفتاد سال بر لیت و در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری
مطابق بهیم ماه آسن از سنه پانصد و نود و شش از جلوس راهبه
مذکور در فرقه دیو هر که منزل از پنجاب دورست فوت نمود
و از خوارق عادتش آنست که نکارند و از انجمله است آنکه
در پنج لکی استاد خود را علوم لدنیه ملزم ساخته معتقد
و میدوید و نمود الفصه از دی دوایر وجود آمدند یکی سری چند
نام که بلبلد فوت شد و دیگری لکھی چند که اولادش تا بحال
موجود و صاحب زاده پنجم معروفند چون نانک شاه مذکور از
سیران خود که رالایی خلافت ندید این منصب را مردمان
خود کشید و مردمان او بر دو فرقه اند یکی فرقه فقر او درویشان
و در ایشان نیز دو شعبه است یکی ناکا و دیگر کور پوش که موم
خلاصه اند و بسیار از قوم هند مخصوص اکثری درین فرقه اند
و فرقه دیگر طایفه خلاصه مشهور است که اند و در حیات نانک
بجز آنکه از قوم کهنی و مردان که از رقا صان و ربایان و
مطربان از قوم مسلمین بود شیخ دیگر مرید او نکوید و در بد
و خلقای او شیخ ریخت رفق و در راج مذنب او شدند
و نانک بهر حروف و الفاط هندی را با سبب و وضع هندی اچار

کرده آنها را کور و مکره می‌نامند و بهمان حروف کلمات ناانگیزه
و از ناله و آرمیکارند و وی در مذاهب متکثر منش بوده و در اکثر
کلمات او وطن بر تمام مذاهب و طرق از کفر و اسلام موجود است
و نیز ثابت مکه معظمه و مدینه مشرفه و عتبات عالیات مشرف شده
بصیحت اهل عربستان و فارس و عراق رسیده و جمله از علوم
عربیّه تحصیل کرده کنانی نیز بلان فارس تصنیف نموده است و در هر
بر طریق اهل اسلام نماز پنجگانه و روزه بعمل می‌آورده و بنا بر
قرآن شریف می‌نمود و همیشه قرآن مجید را حائیل کرده همراه می‌برد
و بر جبهه اش کلمه طیبه و اسماء الهی منقوش بود و در هنگام وفاتش
در میان مریدین او از قوم مسلمان و هند و در کیفیت تجسّس او
واقع شد مسلمان اراده و فنش داشتند و قوم کهنی را منظور
سوزانیدش بود و مقارن حال شخصی بصورت درویش اجنبی
از فریقین بدید آمد مریدانش گویند که خود ناانگ بود که بدانی
صورت مشکل شده بود پس فریقین گفت که گفتن او را بگفت
اگر خبری یا جید من بعد نزاع نماید چون دیدند بجزیر این چیز
نبود پس لاچار نصف گفتن را مسلمان دفن کرده و بر آن صورت
قبری ساختند و نصف دیگر را نمود و کوز انداخته بر آن صورت
قبره و وی که انرا با اصطلاح خود چهره مناسبت بنا نمودند و هر دو
فرقه بر سر قبر و طایفه او را در می‌خواستند یک طرف کفر و یک طرف
اسلام و گشای که از ناانگ مذکور در میان این فرقه است طلب
ان اشعار هند صوفیانه از اهل اسلام و غیره است و ان کتاب را

گزیده می نمایند و هر صبح و شام میخوانند و خلفای بعد از ایشان
بسیار نیز گفته بان مکتبی کرده اند آنها را متخلص بنام نانا مکتبی اند
و بحسب امتیاز از گفته او در نوشتن مراتب قرار داده اند
اشعار نانا را در مرتبه اولی و اشعار هر خلیفه را بترتیب بعد از
او نوشته اند و آن کتاب را نهایت معزز و محترم میدانند و
اشعار خاصه نانا را که در صبح میخوانند آنرا پودی جب تاجی
میکویند و بجز آنکه در وقت شام میخوانند آنرا سودر جو که مینامند
و بجز این عبارتی ندارند و طریق مسلم کردن قوم خالص یعنی سکه
است چون بهم میرسند میگویند واه که در کف قبح و قوم خالصه بر پیر
میکویند و چون کسی خواهد که داخل فقه باشد آن شود شری از
بنابر که نوع از طوایف هند است سازند و در آن کار دینی را
که در میان خود دارند نشویند پس مریدان ایشانند و بان خاص
این کلمه را تلقین کنند الهوی و اگر و بی الهوی و اگر و درین
رگهی الهوی و اگر و سرت سنگت گویند و ترا صد مرتبه
آن این است که بگو و اگر و بی الهی شد باز بگو واه گرو بخور
قلب بگو واه گرو و قدم و بس نشدم جمله مریدان و جمله حضار او
جماعت میگه هر که را مرید میبازند بصورت خود میکنند یعنی موی
تمام اعضا را کمال خود میکنند از نه والد ناخن خرب از فصلات نند
از الله نمیکند و اغلب اوقات رخت سیاه پوشند و احدی را
بر دیگری ترجیح نیست و بهم بر برادرانند یعنی برادر دینی اند و
غیر از نانا که دده او را را که را که و نمانند و نانا ایشان

بخلاف قاطبه نبود بعد از فوت شوهر باز شوهر کنند و حکام
 دوم را از اند خوانند و در احکام با کثرت شتر که معمول به
 قوم هندو است اختلاف بسیار دارند و گویند که نانک بر
 بدایت خلایق مبعوث شده و او را بر سر و بر شندی
 بلکه او مرشد تمام عالم است و ازین جهت او را گویند که ده اند
 و خلیفه جهت او شمارند و همه را گویند که مرشد اند اول
 که نانک صریح است که از قوم کهنی تهنون و از مردان نانک بود
 چون وی فوت نمود کرد امر داس که از مردان او و از قوم کهنی
 بیخ بود خلیفه دوم شد و چون وی فوت نمود کرد امر داس
 مرید او که از قوم کهنی سودی بود جانشین او شد و خلیفه
 سیم شد و چون وی فوت نمود کرد امر داس خلیفه وی جلد
 مستقر شد و خلیفه چهارم شد و بعد از او پیش کرد و گویند
 مستقر شد و خلیفه پنجم شد و بعد از او پیش کرد و گویند
 خلیفه ششم شد و بعد از او پیش کرد و گویند خلیفه هفتم
 شد و بعد از او پیش کرد و گویند خلیفه هشتم شد و در ایام
 عالم کبریا بدست شخصی از هندو گشته شد و بعد از
 او که گویند پیش خلیفه نهم شد و محل قتل او شهر عظیم
 و مکان ولادت او را بر مندل نامند و قوم سکبه برانی
 عمارت و دستگاہی ساخته اند و بنکست مشهور است و
 بنیامت او را معزز و محترم میدانند و انعام را از بارت کنند
 و اولاد کور و کوبند مذکور در جنگ عالم گیر گشته شد و خود

در آن نمود و بعد از او خلیفه بنی القصب تا آنکه یکصد و بیست و
 فقر در ویش و سخنان ابلهانه انبقوم را منجر نمود و زفته زفته
 امر ایشان با بخار رسید که دینی و انشی علوه حد از مسلمانان
 و بنود اختراع کردند فاعتبر و یا اولی الامر است
 خانه سستی ذکر شد روزی هفتم شهر شوال از سینه مذکوره از ملکه
 روانه مجمع الابرار فیض ابله فیض نبیاد شدم حین تقریباً
 فرسخ شهر رسیدم اعز و اعیان مثل عالیجاهان نواب میرزا
 غیاث الدین محمد خان و میرزا محمد تقی خان و میرزا اسد و صاحب
 و نواب ناظر و طرب علیخان و جمعی دیگر با استقبال آمدند حین
 وارد شدم بجنور مقبره خاتمه تعالیه دام اقبای اهل رفعت
 بسیار فرمود و در باغی که قریب بیرونجا نه عامره بود و در
 جنب آن مسجد و حمامی بود و یکمست سکونت من مقرر فرمود
 بودند بمنزل کردم و شروع بندریس و تصنیف نمودم و بعد از
 چند ای عازم بر رخصت شدم مانع شدند پس ماه محرم الحرام
 سنه یک هزار و دو و صد و بیست و سه هجری کلا در رسید و کبر
 توان بغزاداری مشغول شدند و در آخر و در رسم بود که
 در وقت سینه زدن دلیل دهنه میخواستند من منع کردم در
 حضور مقدر سه و اغلب بزرگان دیندار و قوف گردید و از آنها
 میر علی نامی را از قوم سادات اصغر علیخان مشهور به میر نواب
 سالد خانک مقلید و محبوس کرده بود متعلقان این در خوا
 کردند که من و میرا رخصت کرده باشند التماس نمودم حین از آن قدر بزرگ

در و در مد فیض ابله فیض نبیاد

و بیست و یکم
 و بیست و یکم
 و بیست و یکم

مقدمه میر علیخان و اصغر علیخان

و نیز زکات ده که معاد میراست و بنصفی بر خدا بجا آید و در آن
 که در محل نیکو کلان و اعیان خود را محسوب کند بود و از این سرور
 سر رشته نداشت قبول نکرد و میگفت که آنچه شما بگوئید من میبینم
 الا این مرحله را زیرا که این مرد باعث خرابی جمعی از جوانان
 و خدیم و متعلقان من شده است و برخصت دادن آن
 موجب عظم است و علاوه مرد شجاعی است و خوف
 ضرر جانی نیز در رخصت دادن او هست پس من سکت کردم
 چون روز عاشورا شد والد مجوس که ضعیف شده بود علی
 ساخته مردم را ترغیب بجات دادن پسر خود نمود و با ضحاک
 تمام روانه به سمت خانه او شد از اتفاقات بنیالیه نیز در خانه
 او بجهت زیارت ضحاک مقدس شریف داشتند از خوف
 خانه خود را محکم بست و سپاهیان او بر بام رفته مدافعه مشغول
 شدند فایده نکرد و آخر الامر با قبیح صورتی آن رسید و مردم را
 بجات دادند و اگر حضور مقدس در آن روز شریف نداشت
 خداوند که بر او چه میآمد بهر حال آن ابله فقیر ضعیف تصور کرد
 که من محرم مردم شده ام و بحضور مقدس عرض کرد قبول
 نمود و در میرا تو بیخ کرد بجلد در آن بلده بسر گذشت ضحاک
 و پدرش صحبت با امراء باقی الذکر مشغول بودند و در میرا
 چهار ماه تقریباً شرح جزو اول فوت الکوت را بطعام نمود
 و آن دعا را ده هزار مرتبه است اللهم و تعالی که ماثمه بهجند و اله
 و بعد از چندی اراده کردم که رخصت نمودم حضور مانع شدند

تا که فی شرح فوت الکوت

ولادت پسر محمد بن زید بن عبد الجبار

و در احد الربیعین که درست بخاطر نسبت از سنه مذکوره
 نور چشم بر خور دار عالیقدر ارو الله تبارک و تعالی میرزا محمد طلق
 بنواب میرزا خلف عالیشان معالی مکان میرزا شاه میرخان
 خلف بناب میرزا فیض خان بهادر سابق اللقب متولد شد
 و بفاصله شانزده روز تقویم نور چشم کرامی علیاقد صحر
 بکم خلف عالیشان رفیع مکان زبدۃ الاعیان میرزا محمد علی
 بهادر معروف بمیرزا حیدر صاحب بقی الذکر وجود آمد
 در قیام الله سعادت الدائمین بحمد والله القصد از شاه
 جهان آباد و اکبر آباد و بانه پست که شانزده روز باللی شاه
 جهان آباد است و لکن نورس ایراطراف و کثافت میروند
 و این معنی موجب ازدیاد حدیث علماء میشود و لکن نظر
 جاره نداشتند و بجز غیبت کردن در خانه های خود امری از
 ایشان متقی نمیشد از اتفاقات روزی قریب بغروب
 افتاب مرادل گرفتگی حاصل شد و بخاطر رسید که شب را
 در خانه خود نباشم و بدو پنجاه عظمیستگاه نواب میرزا
 غیاث الدین محمد خان بهادر سابق لللقاب رفته بصحبت
 بگذرانم و استخاره نیز کردم ترک آن بدو بدین باوجود آنکه
 نمومین بصحبت نماز جماعت مجتمع شده بودند از ایشان منع
 خواستم و رفتم و چون مراجعت کردم که دیدم که عالیحضرت اقا
 محمد حسن خراسانی ناظر من و ملا اسد الله بروحی و بعضی از
 ملازمان را اسهال شدید شده و نیز متولید میباشند میفرمادم

این معانی در این
 دفتر ثبت گردید
 و این معانی در این
 دفتر ثبت گردید

این معانی در این دفتر ثبت گردید

و چون صبح شد معلوم گردید که جمعی دیگر که همراه من طعام می‌خوردند
 و حسب العادت آنشب را نیز در آنجا طعام خورده بودند همه
 بهمان مرض مبتلا شده اند و منصرف می‌گردیدم و بعد از اقامت این
 حادثه حکم بقید و حبس طباطبائی و کباران فرمود من مانع
 شدم و ترسیدم که از تحقیق این واقعه برده از روی کار خیزد
 و موجب بدنامی طایفه علما شود پس حکم شد که کوزه آب ظرف
 طعام من همیشه مهیور باشد و از حضور و جای دیگر نیز که طعام
 و غیره خورده اند و آنجا می‌آمد مهیور و با احتیاط تمام می‌آید
 چون که حد و در این مرحله کار گرفت محمد نامی را از قوم ترک
 خود را که علی بن سیر علیخان زند مشهور کرده بود و در قاضی خانی
 نامی را که نیز از آن طایفه بود و محمد نامی را از اهل شیراز و عبد
 الحسین و عبد الفتاح نامی را از اهل کاشان که جمیع صفحات
 از ازل و او باش متصف بودند و از من بایشان احسان
 بسیار شده بود یا خود یار کردند و تطبیع نمودند و برای ولادت
 که با من سر تنیده را پیش کنند و در غیاب سخنان ناشیسته
 بگویند که شاید موجب ذلت من شود چون خبر من رسید نظر
 بعدم قابلیت آنها التفات نکردم پس بایتم قسم و ایمان
 مغلفه خوردند و عهد کردند که در هنگام خلوت مراد دل آلود را
 بچل آورند و مرا بقتل رسانند چنانکه یکی از ایشان در وقت
 غیبتی در پس درختان خانه کجین کرده بود و از آنجا می‌خفت
 او را گرفتند و میخواستند که با انواع مختلفه ذلیلتش کنند بخت

سند معتبر
 و قد شد این

حفظ ابروی دیگران مانع شدم و این مقدمه را مخفی کردم پس
بعد از چند خطی همه بر مثل بر انواع فحش و کلمات نالایق
پیش من فرستادند چون چنین دیدم تاویب این نیز الیهم
والستم و همانی خط را بخدمت نواب ناظر فرستادم حکم فرمود
که این اثر را بسته نزد من آورند چون آوردند حکم بقید حبس
این آن کردم چون حضور مقدسه از این حادثه مطلع شدند حکم
فرمودند که از تحریک پائی این آن کردند و در مقامی که قوم فحش
داران را با قید می کشند قیدشان نمایند و مقررت شد که هر یک
بویقر تفنگ بر دست گرفته بر باللی سر و پائین پای من
تا صبح کشیک می کشید باشند و جمعی دیگر نیز با طراف و در خانه
خللاده بر ساقین بحفاظت معین شدند بعد از چندی گاهی
رضعت کردم و پس از چندی محمد را رضعت دادم و در هنگام
رضعت گفتم که اگر مادران نیز رضعت کنند و حق البت که در این
عرض مدت الله محنت کشیدم و می که خوردم تمام از دست بعضی
از جهات تعاقب برشته نماند بود در هنگامیکه فقر و امن کبر
و دولت دست و کربان این بود مبتلا و گرفتار بودم و چون
بهر از سعی بلیغ در حسن تدبیر اندک آفاقه از برای این آن حاصل
میشد چون قبل با دهن درستان کرده شروع میس و اظهار
خود پرست و حرکات جاهلانه میکردند و چنین میگویند که از این
و کم تا مان این قوم در عین غما و در نهایت فقر و نیاز و
و اف و میشود پس موافق حرم و تدبیر است که همیشه این را

دولت علی بنی محمد در اسلام آباد

در حد وسط کنه دارند از شرف ایشان محفوظ باشند الفقه
و در این باده خطی از مرشد اباء رسید نوشته بودند که خوشتر
بر خود دلد فرزندار جمید گرامی محمد روز شنبه بیست و دوم
ماه مبارک الهی از سنه یک هزار و دصد و بیست و دو بمولد شد
خاطر خیر و امانیت سرور و شادمانی روی و الله اعلم بالصواب

من العلماء الصالحين بهمن والده المظهران وخطي در آثار
متعالی مرتبت سید درار علی سلمی الذکر از برای میرزا علی
امام جمعی که در رسید مشتمل بر آنکه آقا سید حسن عطار از کلمه خط
نوشته است و در آن بعضی سخنان بطلانی یعنی این فقره است
این فقره در کتب اهل الجواب چند ورته نوشته بکنند و سید
و مومنین زیاده از حدی از روی او نوشته و این لغات
مسخری و در آن حدی که در این بر سر و بر سر الله شده است
و آن این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ولا حول ولا

توجه الایمانه و صلوات الله علی محمد و آله اولیاء الله و المستقامین
 علی اهل الدیار من الصوفیین و مجتهدین الله و موکلفیه
 فیقه بر خیز مرشیعیان و مومنان واضح و لایح باو که در این
 اسماء رسید که عالجیاب معنی القاب افاضت حسن صاحب
 حفظ الله تعالی ملکته خیرت عالجیاب معنی القاب
 فضلت باب الملکة السادات علامی خجیاب سید دلدار
 صاحب الله تعالی نوشته است و در این مقام میفرماید
 چندین نیازمند درگاه الهیست و از دست و انخطراست

و چهار دیوار گردانیده و فرستاده اند چنانکه گواهان باین
نیز آمد و لکن مراتب ادراک فهم بر کلان مانع است بهر آنکه
داین آرزو در دل هر سلی در سل ایستاده است چنانکه مفضل
بسیار در ستانی رسیده باشد و در هر یک از این صاحب معرفت
باشند البته چنان خواهد شد پس اوله بر هر زبان پدید واضح باد که
کماله خالق العباد این فقر را جدی خوف و ترس دهم نذر دوا
باشد و خواه و نذر خواه حاکم و خواه امر و خواه عالم و خواه جاهل و نایاب
بعد از آنکه میگویم که کمال قدر الهی قسم است که ای حق اصله از اصول انخط
شرف اطلالی ندارد بالانت که عالیه اب افا سید حسن صاحب
از راه خویش ذات و محسوسه که صفات جعل فرموده اند و یا آنکه
دیگران این تصدیق را کشیده اند و اگر بعد از این فهم می
قبول کنند سهلت با آنکه مراتب رفتار شده کلان افا سید حسن
صاحب محنین خودت بد دیگر بکذب و بهتان بودن افا
و در نه کامیکه سواد انخط را خدمت رئیس این مبدع فیض بنیاد
عالیه رفیع حاکم و خالص صاحب و اللامناقب نواب ناصر محمد
داراب علیخان نهاد در دام غره العالی بر روند مطلقا ملاحظه
اونکه در خبر موزند که افا سید حسن با حائین است و یا کاذب
خط هر یک از این دو طایفه اعتبار ندارد راه و اسفاده در
الشهر که از سواد اعظم هند در شان است از علما و فضلا و امر
که خود که باین نکته میگوید و خبر احمد الله عنی خبر الجملة و بعضی
بدانند که عالی حضرت ساهی مرتبت فضیلت اب مبارک اداب و ایضا

موی الیه از حدیث کبریا این دو دین و پیر و زنیان
این خانه در این است و از شما را ایشان در بلد ملک و از کت
خویش به جات بزرگان این خانه است پس ما را با ایشان بخیر دوست
جبری نیست و بخصوص امورات دنیوی با ایشان نزاعی نیست
و عذر هیچ ما با ایشان در مسائل علمی و عملیه مثل لعن و طعن
بر علماء کرام حوی عالم ربانی ملا محمد کاظمی دامنه است
و این حوزه نزاع در میان علماء و فضلا از قدیم بوده است و
من بعد نیز خواهد بود و احدی از اهل بر عدالت ندارد است و
اگر شرفه از نوع نزاع در مسائل که فیما بین علماء عراقین شایع است
در ملک هندوستان بشود محتملست که موجب عظیم مشوکیس
بر جمال طرفین لازم آید که زبانه از غیبت علماء اند کنند
و تمامی و شیطنت را موقوف دارند و زنی و زور خوردن و
کد زانی معیشت را از این ممر معاف نمایند و بدانند که زیاده
اعزاز و احترام مولود صاحب سلام است بلکه ادنی طلبه موجب در
و خوشی است زیرا که علماء در شرف انباشند و در این بی رشک
و حدوت پیوسته و معین نگذیرند و در ارشاد و عبادت
شریک و متخیر اند و البته ایشان نیز از عظمت خدا و اولاد مبرور
خوانند و وزیر را که محرم و مہر نم شدن عالمی از عزت و شوکت
دیگری لذت شفاست و بی دینی است و باید علماء مجاہدین تسبیح الله
خاصیت و طبیعت شکری را داشته باشند که در عین حال
با خصم محبت ایشان معین و یاور برسد از آمدن عالم دیگر برادر

و خوشنود شوند نه آنکه چون عطار از هم شکست بازار از وجود ^{بهار}
مهرم و مغنوم شوند انحزوب العباد من شر الحساد و ^{الغنى}
عليهم الى يوم النشاد و از زمره طلاب و اصحاب فضل و لباب
استند عالمت که هرگاه در فتاوی و احکام و کلمات این ^{احقر العباد}
شیخ داشته باشند پیش علوم بیان نکنند زیرا که چون در فواض
بر سر اهل قیور پهناید هست بلکه بلا حجاب و مانع از فقیر استفسار
فرمایند اگر جواب بر وجه احسن نیندند فهو المطلب و ^{والا فليس}
حقیر سخن ایشان را حق دانست رجوع خواهد نمود و عار نخواهد داشت
زیرا که علماء فحول را دیدیم که از سخن و ایراد کمتر بشتاد کرد خود
رجوع از فتوی کرده اند و طریقه انصاف مستلزم چنین است
زیرا که منظور بیان احکام الهیست و در این شأنه زوری کردن
نازد است اللهم اني اذبحك واشهدك ولفي ذلك شهيد ^{له}
و بعد از آنکه ما را از زیرگان و اعیان مردم بکنه مطلقا
گرفت و مطلق نیست زیرا که بر ایشان از ادب بی ثبات نبود
که مایل در ادای آن موجب که درت ماسود علی سبب حق
ابا و اجبار و آنکه مانع هر دو رسلک علما بودیم بر ایشان لازم
بود که زیاده از این که کردند بخدمت کنند و مکررند و این نیز
بنود مکرر از سواد طالع احد طریق نیست زیرا که از هم مضایقه کرد
مومنان و خوش داشتند حرمت میبای که بلا و این مرحله
نیز سهلت که تسامع میرسد که بعضی اشخاص که خود را داخل عقلا
میدانند در مجلس خود میگویند که این آمدن در حق موجب نقص ^{مستند}

فلا غش الله اكبر عند انم كه كیفیت رفقا جهال ان دیا و حب
نقص این فقیر شد با ان در نظر اصحاب معرفت کم معرفت
معروف شدند زیرا که از روزیکه از جهار دارد انجی و در
دیر شهر و بلده امر او بزرگان خوش نشانی فرموده اند تا آنکه
مفصله با محمد اسماعیل دوستان رسیده باشد خاصا کابر اعلی
فیض آبا و حجت بنیاد و غیر از جهال مله لکنو همه شیعیان
آوازی حقون و باس آداب علما را منظور داشتند پس با جمیع
این مملکت خالی از اهل معرفت بوده است یا ان مله خاصه
عاقلا ن تمیز خواهند داد بلی بنده کان جلیل الی ان ثریا مکان
جناح متعالی یعنی نواب خطاب فلک جناب مالک رقاب و در
الملك بهاد در دام اقباله العالی را در عدم التفات غدیری
بود که بحسب رسوم دیوبند محقق بودند و این عاصی بر عزرائیل
مطلع شد و بدرفت و همیشه دعاگوی الی ان خواهد بود و
عجب تر است که حضور بر نور مانع احدی نشدند و مع ذلک همه
فصوص خود را بر عدم تفقد حضور داشتند بهر حال سر همه عقلا
واضح بود که شجره از قیمت یوسف نشود و یک سر صوم که هر چند
خریدار بیازار نباشد که دعاوی کل حال از جمله شیعیان را صی صبور
میباشم امید جناب است که الی ان هم از این احقر العباد سرور
و دل ارزوده نباشند زیرا که القدری از قدرت توقف مادر این
مملکت باقی نمانده است ان شاء الله تعالی و مادام العمر در امان شرف
دعاگوی همه خواهم بود و بدانند که آمل ما باین مملکت مقدر بود

که بجهت امتحان شیعیان وان حاصل شد و هم که بشیرین
امید که اصحاب دیانت و بصیرت از این فقیر محنت این
مکدر نشوند زیرا که زیاد کوی بعضی این فقیر را بطاعت کرده
آنچه شوقشقه حدوت فقرت و من بعد بجز این
جواب ایشان گفته نخواهد شد عملاً بقوله تعالی و اولی الامر
المجاهلون قالو سلما و متوقع از ایشان را که دست از ایشان
این فقیر بردارند و غیبت را موقوف کنند که بجهت عاقبت
ایشان خوب نخواهد بود و اصله باین فقیر ضرری نمی تواند
بشدت اندر دوسک غوغا کند و کی ز غوغا ماه ترک منو کنند
عفی الله عما سلف و علاوه بر این مراحل سموع شد که در غیاب
بعضی از رجال در پیش اهل عیال خود نشسته از راه حد میگوید
که مادر اجتهاد فلان شک داریم بلکه اجتهاد و اولی الامر
آه نمیدانم که این اشخاص در ایام بود یا نباش مادران خود و بکار
شرایف داشتند که بجهت تحقیق این مطلب حاضر نشدند
و بهر درخنده جو بنیان شود و شیره بازی که میدان شود
بلی والله فهمیدند و لکن باعث برکتان حسب ریاست است
ولیس هذا الا قلمیة کسرت فی الاسلام و مضحکه است
کمی سر و او درازی دم الف را که در رسایل این عاصی انسانی
افتاده است بنا بر مدعی خود مینمایند و رجوع از فتوی را دلیل
مطلب خود میفرمایند هر که از حلیه عوام الناس نباشد و نه لجمه سواد
عربی داشته باشد و بکنت علماء رجوع نماید معلوم خواهد کرد که این سخن

نامش از چهل تا پنجاه است و اجماعاً رجوع از فتوی موجب نقص
 در قطع اعتقاد نیست بلکه غالباً نصیب تجرد نظر همان است
 و آنکه اندک زمانی در مجلس علمی نشسته باشد امثال این بحث را
 و نکته گیری را از قبیل مناظره ملکی مکتب دار با ملا جامی در
 خوشن شکل مار خواهد دانست اگر اکابر و اعیان را در حضوری
 این مطلب آنکه عینی بود بهم عباد الله و اصحاب و یاران
 حلی و خاطرات آن میگردیم سخن بر که جبهه برافروخت و کبر
 دانستند هر که این سار از سکنه ری دانستند بل ملک فضل الله
 یوثیه من کتبا، والله ذو الفضل العظیم والسلام علی جمیع
 احوالنا المؤمنین و رحمة الله وبرکاته و حرمه و کرامه علیکم
 فیض آباد صانعا الله عن الفساد فی شهر ربیع الاول من سنه
 ۱۲۱۳ هـ من الهجرة النبویه علی مهاجرها الا فی سلام و
 تحية وانا العبد الجانی احمد بن محمد علی بن محمد باقر الاصع
 المشهور باللهجهما فی عصر الله لهم محمد و علی صلوات الله
 علیهما و الهما اجمعین القصد در راه رجوع الحروب از
 سنده مذکوره از حضور جناب عالی تقاضای رخصت خواستم قبل
 نفرمود و چند روز بطول انجامید و آخر الله مردیوم جمعه کرامت
 ماه شعبان المعظم از سنده مذکوره رخصت فرمودند پس بخت
 و دواعی بجنور رفتم و از شش یا فرمود و اشرافه نذر امان من
 علیه السلام چنانکه عادت این ملک است از جانب حضور و
 متعلقان ایشان بخدمت من بستانند و در منزل گشتند

دوازده نفر بحیث محافظت همراه کردند و بخوبی کویته خلیل
لار در شش ماهی که صاحب کلان کلکته است خط نوشتند
نوشته نفرستند که در راه مینایل کار گذاران سپهر کار نمی یابد
در حفاظت و حر است و غرت و احترام گویای نگین جهان خط
لار در درشت آباد بمن رسید مجله در روز پانزدهم شهر مذکور
بجای کش که از باغات سرکاری و در شهر اوده است نقل مکان
کردم تمام اخیره و اعیان من بعت کردند و سه روز در انجا
بودم یکروز و شب از سرکار خواب ناطر و یکروز از سرکار خواب
میرزا غیاث الدین محمد خان بهادر و یکروز و شب از سرکار بهادر
صاحب و اللغات میرزا اسید و صاحب ضیافت بقدر کفایت
تمام خدای که بخت بعت من آمده بودند آوردند و در روز بیستم
وداع کردم و در آن هنگام بمیلیم که گذشت من و تمام یاران باه
و فغان و گریه و زاری بودیم حضور مراد صاحب کور و اولاد
اوسما نور چشمی فرزند مقامی بهادر میرزا که فرزند خوانده من بود
انچه بر من در هنگام مفارقت گذشت مصرع دلم خاندن کنم
و داند دل من مسلمانان از یکطرف باه و فغان بودند و هنوز
از یکطرف نظر مانکه مهنت یغی فرزند آنها را یکی از اعاذی
او را سپهر کرده در جنگل مقید و مجبوس میباشند و بمن التیاف
قبول کردم بشرط آنکه باس این خوش سلوکی کنند و بخدمت نیا
ناظر التماس کردم و میرزا از آن مهلت بخت داده بر مکان تنقل نمود
بیت چنان بماند و به سر کن که بعد از وفات عمری مسکات

بزیرم شویید دهند و بسوزانند پس باین حالت بلفغان افامید
 و ملا اسد الله و عالیحضرت سیادت مرتب میر صفدر علی خلیف
 سید پیر علی موسوی ساکن لکنئو که نهایت مقدس و صالح است
 بکشتی سوار شده روانه سمت عظیم آباد شدیم و در قریه جهانده
 که محل بقید یارچیت و از انجا تجار باطراف میرند هزار و دویست
 روانه شدیم و در عرض راه بسبب خوش صحبتی ز فغان بسیار
 خوش گذشت فسر سبیل و در روز بیست و هشتم شهر مذکور
 دو ساعت تقریباً از شب گذشته وارد جنبت البلاد عظیم آباد
 شدیم و در باین مدرسه مرحوم نواب فیف خان که ذکرش بیگناهی
 گذشت کشته را بنه خود در آن مدرسه مقام گرفته و در همان
 عالیجناب ستغنی اللقب سید کاظم علیخان بهادر و عالیجناب
 امیر علیخان صاحب جمعی دیگر از اغوه ملاقات آمدند چون وارد
 دولت و اقبال همراه بهارچه جواهر لعل که ذکرش در شرح احوال
 لکنئو گذشت با اتفاق بنده کان خواب مستطاب عباس قلجیان
 بهادر نصرت خاکن دام اقباله خلیف از محمد نواب غفران باب
 غیر الله و له بهادر که ذکرش کما در ضمن احوال سابقه عظیم آباد
 گذشت تشریف آوردند چون ماه مبارک رمضان قریب بود
 توقف نمودم اعزه و مقدس بین خاطر سپردمیداشت تیز و تحقیق
 مایل مشغول بودند لکن در آن ماه مبارک بسبب الفت و محبت
 دوستان برین نهایت خوش گذشت و در التشریف قبل از من و آمد
 بود عالیجناب معنی القاب فیاض باب سلاله اسادات علمای بها

در دو عظیم آباد بعد از مراجعت از فغان

احوال عالیجناب آقا سید حسین شریف
 در اعزه

اقا حسین و اما در خجسته نهاد مرحوم مغفور حجت آرا مکاه جناب
 میرزا محمد مهدی شهرستانی قدر سره که عارف و فیض آباد
 و لکنه بودند ملاقات اتفاق افتاد و ترجیح میان آن دو بود
 متدد و بود از من مشورت فرمود فیض آباد را ترجیح داد و عمل
 نمود و غیرت فیض آباد را خرم فرمود و در جهان کنیکه خطای آن
 رسید نوشته بودند که از خیابان سر عالم لکنه نوشته اند خاطر
 خرم را تفکر و تحیر تمام حاصل شد زیرا که این حسین است و آن کوفه
 نمیدانم از مشافقت این محبتش چه خواهد آمد اللهم اضره
و احمقه و غفره بعد والله بحاله عالیشان رفیع مکان زنده
 الاعیان برتر بود و حاصل یکج و محبت یعنی صاحب عدالت
 دیوانه و فوجدار کا آن بلد است و در اینها جنس خود نهایت ممتاز
 و اوصاف حمیده و خصال حمیده موصوف و همیشه اوقات او در
 رفاقت رعیت و عباد الله مصروف است چون برود روزی اگر کسی
 یافت بکنفر هر کاره از سرکار خود معین فرمود که پیش من حاضر
 و بر خد متنی که بگویم قیام نماید و صاحب عدالت اسبل آن بلد بود
 عالیقدر رفیع مقام و عدالت شعار نازم الملك صدام الله
 است بکنفر بهادر است که بخت اشرف و اعیان و اخوه بانامشان
 و عمده امراء عالیشان رفیع انکیر و طالب محالست و صاحب
 نیکان و ارباب فضیلت و نام اوران هر ملت و طریقه و علوم عربیه
 و اطلاق سربازان و بیه سرآمد امثال و اقران است و نیز از اصحاب
 عدالت مذکوره بود صاحب طایل الشان معدلت نشان رفیع مکان

مستتر کنی سمعت حبیب دوی از خلیه اخبار ایقوم و راغب حالت
اصحاب فضل و دانش و طالب مصاحبت در باب کمال و پیشرفت
و حق صاحبین سابقین از لوث ارتقا و طوفانی این صفا
معنی و معنی اند و نکته مطالب غامضه باندک التفاتی میرسند
و در ان شهر اسلمه از محضر مکرر میگویم صاحبیه موجوده از مرشد اباد
رسیده شمل بر اینکه فرج باغ که از باغات عالیه هر کار است بخت
سکونت شما مقرر کرده ایم در نکام بود و باش این بلده و طایفه
منزل فرمایند و اعظم واعیان عظیمه اباد خصوص فی باب طباطبای
فطنانی بها و حضرت حکیم سانی اللغات اخبار بر وقت بر این بلده
داشتند و من در قریح اندک تاملی داشتم و خاطر را بیشتر میل به قطع اباد
بود لبست نفیس و بدین و خوش رفتاری امر ادا اعیان این طایفه بر طایفه
دارالشرف مذکور در این ایستادند و درین بساط رسید که بکسب ضمیمه گاه
فاجیه مایه که دانا مرشد اباد و از صلب برادر میرامن نا صبی است
بالکلیه ابواب خیر در این بلده مسدود و زیاده ارسالی نیز کار از درگاه
اصدیت بیگانگی حاصل نموده است و اسماعیل بن مفید زیاده و موجب حج
عظیم نگار شد زیرا که امثال این فقیر را دوستی با هر که میفرمود زیاده از راه
یک ذات و بخت که صفات اطوار و کردار او است و یا لکه بخت نمیشد
امر و فقر و ذوالی حاجت و هر گاه هر دو موجود بود و نمودش علی السویه
خواهد بود و پس بطریق خود نمی نمودم که در حقیقت و ادل اعیان و مرشدان عالم است
اما محمد حسن خراسانی نمیشد امور ولایت بفرستد اباد و هم بر دوی
مراحتت انقضه بعد از چند روز در باب طباطبای علمه القاب کیم با نایب اباد

نصف از وسط ملکات میوه الله بهادر در علوم خراسان سبانی الذکر علیها
نصف از وسط ملکات میوه الله بهادر در علوم خراسان سبانی الذکر علیها
علایتی و وزیر گشت بنام دولت بن و در وزیر گشت و علم مآثره
که نام سلطنت بالله و غیره و استیارت نام میباید و از این مآثره
نصف از وسط ملکات میوه الله بهادر در علوم خراسان سبانی الذکر علیها
سازگار کرد و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
و مجلس از این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
استقامتی و در این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
سرمه و در این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
فرزند ارشد از جمیع شایسته علی بن معالی مکان میباید و از این صاحب در
مات تقدیر و در این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
ان امیر فخریه داره حضرت سید الشهدا با مبارزه دلیل حکمت اجتماع
خلایق مشهور و در این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
و توانی از این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
تمام دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
خلف از این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
انوالش از این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
میدانستند و در این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
سیالته با این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
از این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره
سرمه و در این طبع است و در دولت بن و وزیر گشت و علم مآثره

دارد بحدی که صلاحیت و فضیلت شعاع عالم محمد علی تر شیرازی
 خراسانی را که حدیث جمیع طایفه بعضی از عینون فقیر از بعضی از
 طلائع انوار و الجده بهتر بود و در خوانه خود سبزه مشکاف خورش و کلی
 اخراجات اوین و و شورش با استفاده تر جمیع شرایع الاسلام
 مشتمل است و نیز علی علیه السلام در عالم بیست سامی مرتبت
 فضیلت شکار نیز است علی علیه السلام خلف مولی محمد طایف کثیر و در علوم
 معقولات در آن بلده و حید و نهایت لسان و خوشنمای و شایسته
 و در نزد من با استفاده مشغول بود و نیز از علماء الشریع بود و عالیجرت
 ستود و مرتبت حمیده فضیلت ضایل شعاع فخریه و رفیع افروز طایفه
 ابوالفاسطی که فی حاجت طایع سلیم و من مستقیم و طایف با غلب
 علوم متداوله و بیاد و تاریخ و طایفه است و چون او که از زیاده از
 آنچه میدانند و با نادر و نیز در این سفر ملاقات شد با عالیشان
 رفیع بیان که علی علیه السلام مخاطب بکبریا صاحب غایت شایسته که در
 از برای خطیب نماید و بعد از حاجت بود و بین القل و مجلس علماء و سادات
 یافتیم و با من اخلاص و مودتش بدرجه کمال است و نیز در این سفر ملاقات
 با عالیشان سلالة الانبیاء میرزا حسین خاں خلف عالیجرت حضرت
 صفوی از اقطاب شریع سلالة الاطباء عالیشان میرزا باقر خان اسلام
 زوی توانی است و حسن صحبت و نظریه و فکر و مقال و تحصیل علوم عقلیه
 و در درده و ملاقات شریف از روی از سالکین نصیبه گاه که از نصیب
 لکن در فضیلت عالیشان و نهایت است و احاطت و تفحص در کتب کثیره و نیز در
 خدمت الصدوق و سادات حکام و عزل و نصب و در طایفه و سادات

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷/۱/۱۰
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۷/۱/۱۰

بودم آن عالیشان نیز در نصیب مذکوره بملاقات افارب و
 ثوبین خود آمده بود بعضی اندک ایل من نظرش رسیده طلباً
 با من محبت و ولاد الفت غالباً به حاصل نموده بودند و
 ان شهر شد بملاقات شریف آورد و مراست دستنی بدیده نکاح شد
 رزقه الله سعادة الدارين چون ماه مبارک رمضان تمام شد غم من شد بسیار
 کردم اغوه مانع شدند و عده مراجعت کردم و در یوم هفتم ماه کربلا
 برکتی سوار شده باران را وداع کرده با تفان رفقای سابقان لک
 روانه سمت مقصود شدیم و در عرض راه از فضل جناب اقدس
 الهی القدر خوش گذشت که از حد تحریر افرو داشت فصل
 بعد از بازده رفرد دارد به کوان کوله که نفری با سه فرسخی هر چند آباد
 شدیم و جهک و کاری گرایه کرده اسباب را حمل کرده بوم هجدهم
 شهر مذکور وارد شهر مذکور شدیم و بعلنی که سبق ذکر شد در
 باغ مذکور منزل نکردم و خود خوانه گرایه نموده در آن مقام گزینم
 روز دوم عالیشان معالی مکان رفیع بنیان خیر الاعمال فخر الابرار
 نوایب میر ابو الفاسم خان بهادرش بهور میر مشکلی صاحب سرزاده
 بکم تعاصیر ساعیه اللغات بملاقات اعد و رفیق باغ راه
 تکلیف نمود قبول نکردم و چند دفعه نیز خواجیه را پیغام آورد و هر
 دفعه را بعد از موقوف داشتیم زیرا که احوال و اوضاع این وقت
 مناسب حال من نبود پس با آن ضعیفه فاجیه ملعونه معیبه صاحب
 که ذکرش گذشت بعضی از مواظط و صاحب پیغام کردم معیبه
 شهر رسیده دل چسب خود را ندان و عطش نبرد و میخ اینی در شکست

خروج از عظیم آباد

در و در از شب از شد یاد دفعه ثانیه
 در اول ال بکره و ذوق و سحر و صبح

افکوس که لعل در آن بلند و صفا شد خیر یافته مانده است
 و بعضی که غلغل از انبای جنس خود امتیازی حاصل نمودند از
 معاشرت و مصاحبت میان عاقبت رفو اموش کردند
 محبتی که شرح آن مناسب حال و لایق این دفتر نیست و بیکم
 موقوفه در شهر نوال سید کزارد و دو صد و بیست و چهار هجرت
 این دوزخانی را و دواع کز القصب در آن مله خط کدیر
 رسیدن مثل بر حکم حفاظت و حر است انفق و عدم موقوفه
 و مطالبه کرک از اموال و اجناسی که همراه من باشد و بیکم
 بزرگ بران کاغذ بود باین عبارت خدوی محمد اکبر شاه پادشاه
 غازی زنده و بختیان عظیم لثان مشیر خاص حضور فیض معزور
 بادشاه کسوان بارگاه گلستان اشرف الدماء اللار و منور کوز
 خیر ناظم ممالک محروسه که بکنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند
 سنده احد یعنی از جلوس محمد اکبر شاه که نام سلطنت را بر او نهادند
 خط را بر من صاحب کلین ان مله استکاث صاحب فرستادم حکم شد
 که بر شنب هند نفر از سرکار کنی از برای محافظت من حاضر میشد
 و قبل از من جناب معالی القاب خدوی میرزا محمد حسین شهبازی
 دام فضله وارد شهر شده بود و در شنب مولای چهار هزار و بیست و
 نفر یا و جنس از او فرستاده بودند و بسبب خط مذکور
 ساخته واقع شد و بسیار خوش گذشت پس در یوم شنبه بهم
 شنبی القعه الام از سنده مکرره عالی حضرت امان محمد خان
 ناظر خود را اتفاق ملاقات نمود و بعد از آن روانه کلکته نمودم و

جمیع برگه کز نوار و منو بیاور

روانه شدن امان محمد حسین شهبازی
 جهت کلکته بفرمان امان شاه

خطی العالیجناب فضایل ابی خیر الحاج حاجی حیدر ابن رحمت شاه
ایمیر احمد بنذر رفیعی که از جمله اخبار و سرآمدی بخند و کلمه است
نوشتم که لایق نمرادانی الجمله نمی آید که نزد آن عالیشان بود
جهاز صالحی سوار کرده روانه نمایند که امور عسکریات علیات و بلد
کرمان شاهان را منظم و منسق نمایند و خود توقف کردیم ببلایکه
خبر رسید که در غره شهر ذی الحجه سوار و روانه سمت پارس
الدهم بقوم و با معهم ملا غاصبه جمیل و با کرم الوالد علی
پس فرستادی محمد را بدو کده اسب در مرشد آباد گذاشته ببلقان
عالیجناب و بعد پس القاب میرزا غلام حسین خان و عالیشان
میر رسید علی که ذکرشان گذشت و سیادت منزلت میر
سابق الذکر در یوم شنبه چهاردهم ماه ذی الحجه الحرام ارسنه
مذکور روانه بلده جهانگیر نگر شدیم و در عرض راه از بسیار
فوجیل رفقا که شب و روز را انهدل طی مسافت بودیم بسیار
گذشت پس در روز دوشنبه بیستم ماه مذکور وارد شهر مکرور
شدیم ثواب مستطاب علی القاب سلاله الطایفه بقاء
الانخاب فخر الاعیان و الحکام و زبده الابرار و ملا علی محمد
با خلق مصطفی و متادوب با دواب مصطفی اخوی مقامی
نصیر الملک انتظام الدوله سید علیخان جواد و نصیر ملک
ادام الله توفیقاً با احتمال آنکه خیال همراه من باشند و در قطع
خانه محبت سکونت من مقرون فرموده بود پس من در یک قطعه
منزل کردم و رفقای سابق الذکر در قطع دیگر قرار گرفتند

از این خطی العالیجناب فضایل ابی خیر الحاج حاجی حیدر ابن رحمت شاه
ایمیر احمد بنذر رفیعی که از جمله اخبار و سرآمدی بخند و کلمه است
نوشتم که لایق نمرادانی الجمله نمی آید که نزد آن عالیشان بود
جهاز صالحی سوار کرده روانه نمایند که امور عسکریات علیات و بلد
کرمان شاهان را منظم و منسق نمایند و خود توقف کردیم ببلایکه
خبر رسید که در غره شهر ذی الحجه سوار و روانه سمت پارس
الدهم بقوم و با معهم ملا غاصبه جمیل و با کرم الوالد علی
پس فرستادی محمد را بدو کده اسب در مرشد آباد گذاشته ببلقان
عالیجناب و بعد پس القاب میرزا غلام حسین خان و عالیشان
میر رسید علی که ذکرشان گذشت و سیادت منزلت میر
سابق الذکر در یوم شنبه چهاردهم ماه ذی الحجه الحرام ارسنه
مذکور روانه بلده جهانگیر نگر شدیم و در عرض راه از بسیار
فوجیل رفقا که شب و روز را انهدل طی مسافت بودیم بسیار
گذشت پس در روز دوشنبه بیستم ماه مذکور وارد شهر مکرور
شدیم ثواب مستطاب علی القاب سلاله الطایفه بقاء
الانخاب فخر الاعیان و الحکام و زبده الابرار و ملا علی محمد
با خلق مصطفی و متادوب با دواب مصطفی اخوی مقامی
نصیر الملک انتظام الدوله سید علیخان جواد و نصیر ملک
ادام الله توفیقاً با احتمال آنکه خیال همراه من باشند و در قطع
خانه محبت سکونت من مقرون فرموده بود پس من در یک قطعه
منزل کردم و رفقای سابق الذکر در قطع دیگر قرار گرفتند

و نواب معظم الیه باتفاق برادر نامدار خود نواب کریم اللہ خان
 فاضل الکتاب بختہ الامراء و زبدۃ الغیا، جامع فضایل معین
 اغوی مقامی امیر الملک شمس الدولہ سید احمد علی خان بہادر
 و الفقار خجک دادم المستغنیہ بملکات شریف آوردند انرا
 در ہر مرحلہ از انچہ شنیدہ بودیم بہتر و جہتمت کہ در این
 حدود و قلیل النظر اند با علما و در نہایت فروتنی و تواضع و با انانی
 دنیا نیابت بزرگ و سروری و قدر مرتبہ و شان باہر کمال
 و رفتار را منظور دارند نواب شمس الدولہ بہادر علاوہ ہر مراتب
 اوصاف بزرگ معلوم مند اولہ خاصہ در کلام نیز موطوبست
 چنانکہ رسالہ در تقسیم عقل و مراتب آن تالیف فرمودہ بود
 بمطالعہ من رسانید الخی نہایت پسندیدہ و نیکو تالیف شدہ بود
 افسوس کہ مدخل ان دوسر کار بقدریکہ باید نیست بجان الحاکم العبد
 جمہ قدر اختلاف در اوضاع و اطوار خلایق است کہ یکہ ہمیت
 و لا یفعل و از خدا و خلق بیکانہ است و احدی از اخبار و اشعار
 از رفتار و کردار وی راضی نیست و در مرحلہ بخل مجدی رسیدہ
 کہ معیشت ان بر چند شیشہ شراب و چند عدد دہای ریزہ و قدر
 روغن چراغ است و ہمیشہ محبت او با ارازل و لباس و مردان
 لوطی و ملائش است و اگر کسی را مالک و در میان مد از حد و رشک
 قریب بہ ہلاکت میرسد و در رشاد باہر برسد نظامت نمیشند و
 مدخل شایستہ کہ رو بہ می شود و شخانی کہ بہر جہت قابلہ و جمع
 کمالست حسنہ و اوصاف پسندیدہ متصف اند تکیل البصا

از سارہ خان

و نه بدست اند سه نه با این بگیری نه با این بکین؛ خود را
 ای احکم الحاکمین؛ و این از عادات دیرینه فلک کج را و عظم
 شاهی است بر این اعتباری ز غارت و تنای بی اعتباری که
 در اخبار کثیره وارد است که اگر دوبار بگذری گاهی در زیر و خاب
 باز بجا اعتباری میسود بر این از آن بقدر لغمه بکا در آن عطا
 نمیفرموده فلک عادت دیرینه اینست؛ که باز او کان دایم
 بکین است؛ اگر احدی این مطالب را خلاف واقع و غیره
 صاحب غرض داند محنت اندک سباحتی را بر خود بگذارد و
 بالکله از عامه مشردین اندود استفسار نماید اگر چه خبر خود
 با این عقیده خوش سلوکی کرده است و لکن چه باید کرد که در واقع بکار
 مقتضی است که احوال بر وجه راستی و درستی نگارش شوند
 المقصود در آنست که در جهان کاینکه بودیم دقیقه از ادب و عادات
 و سلوکی را فرود داشت نگردد و مکرر ملاقات فیما بین اتفاق بی
 افتاد پس لعل ماه محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و هشت و چهار هجری
 در رسید وزیرک که کویک افراداری مشغول شدند و در آن
 مبداء لغزیه خوانه قدیمیست که یکصد و پنجاه سال تقریباً قبل از این
 میرزا دانی که نهایت مقصد و صلاح و دیندار و از سلسله سادات
 اطهار بود بنا کرده است و کسب فی الدنیا مشهور است و نواب عظم
 البه از حسن ارادت و نهایت اخلاص و دینداری مآثرات امور انکساری
 شریف مشغول میشد و در غایت خوبی با انجام میرسانید و در شد
 تقدیر و صلاح فایده خولانی را در عهد خود و برادرانیدار و الامتبار

دست لعل محرم الحرام
 سنه یک هزار و دویست و هشت و چهار هجری
 جهانگیر کعبیت خداداد
 وزیرکان انجا در یکشنبه

خود گذاشته بود و در هر گاه یکی بر منبر میرفت و دیگری شمع در آن را برافروخته
 گرفته در نهایت عجز و انکسار در پای منبر میایستاد و در شب
 بهنغمه خفا که محوم این ملک است اسبی را بصورت ذوالجنح میآوردند
 و در شهر میگردانیدند آن دو امیر معظم دو طرف حمام این اسب را
 گرفته بر سر و سینه زبانه در شهر با دستگاه تمام فخر کنان میکردند
 و در روز عاشورا حسب العادت این ملک شبیه ضریح مقدس را
 با افغان و زاری پیاده بخارج شهر فرستاد بیک فرسخ برده و زن
 میکرد و در مرشد آباد تغزیه خواند بسیار عالی است که خواب
 سراج الدوله شهید بایه آن است و بجهت اخراجات انبلیع محبت
 از افلاک مقرر کرده بوده است و جماعت انگلیزیه اینها را حسب
 بعضی از مصالح تصرف خود در آورده اند و در سالی دوازده هزار
 روپیه بناطلم آن بلده میرسانند که بمصارف مقرره امکان میرساند
 و در ایام عاشورا از دولت سرکار گنجی بهادر فی الجمله یکم تومان
 در انجا بعل میباید و در بعضی از اوقات بندهکان ناظم مستوفی
 لا یعقل آمده بر سرند که نشسته بر تنگای نخوت و بر سر که نمیدانند
 و جماعت انگلیزیه نیز بر سر که در مقابل او بنشینند و در وقت
 که از غایت بهوشی در عقب منبر رفته بخواب میرود و بآنکه
 شراب میاشامد و در هنگام فاتحه خوانی شخصی بر منبر رفته
 بنام او و کندستان او که احوال ایشان را باین دفتر بنیت
 فاتحه بخواند و اصل نام باعث و باقی امکان شریف بعضی
 نواب شهید و بزرگان میخوانند و لکن خاندان را از اینجایی که شنیده

غرض خواننده

حکیم و دانا است محمد اگر مقدمه دو کوزه هزار روپیه و انبیا است
 اگر نیریه بود چون نغزیه خوانه های دیگر اثری له الله ان از ان
 مکنان یافته نمائده بود حسن سلوک و انصاف انجا است را باید دید
 که با آنکه از اسلام بیکانه اند و نواب سراج الدوله و شوالیان
 بوده است الی اللان ان مبلغ را بانس کار میرسانند و در تمام
 قلمرو خود بان تسلطی که دارند املکت و عقارانی که وقف
 معابد مسلمین یا بنود و دوده است همه را برقرار گذاشته اند
 با آنکه مصالح خطیره داخل انهاست امینکه حفظ علی دیده بقیه
 و تقلید با اهل اسلام نیز گرامت کند انقضه در یوم سیم ماه صفر
 المظفر از سنه مذکوره که بنیر اعظم در برج محل طالع در روز عید نوروز
 سلطانی بود و در این وقت حکیمها آمدند در ساعت سعد بدالان بقیه
 مذکور مشرف شده و در هنگام مراجعت بزرگالی که نوعی از سواد است
 و مخصوص امر او دوی الاقند است در بدو اجازه سلطانی هر
 قدرت سواد شدن ان غیبت حکیمها نهاده بلند اراده سلیمان
 شکوه بن شاه عالم بادشاه برادر واکبر با ورت حال محمد اکبر
 شاه و اجازه امر الامراء لار و مستو ناظم ممالک محروسه کل
 انکیزیه و در متعلقه کشور هند سوار شد و الحاله در از منته ساقه
 ناظمان نکال را نیز در ان باب مدخلیتی بوده است و در این اطن
 نظر بوییم قابلیت ناظم وقت احدی اعتنا با و نکرد و از وی
 رخصت گرفت و در احوال دم زدن نشد و در انش رشک
 و حسادت بجز بخت و صبر چاره ندید و در این وقت منار است

جان نوبان سلطان عالم
 عیسی

که بگذرد
فیه الحمد لله علیه نوابان معظم الیهما انکارش شود تا مطالع
انتظاری نماید بدانکه مرحمت و عفو از بنای فاضل کامل حاجی
محمد رفیع که از علمای واعز طالقان قزوین بود بسی اندک است
وارد مملکت هندوستان شد و از حضور بادشاه وقت
که ظاهراً شاه جهان بابر بود است عزت بسیار یافت
و از او مخفی شد مرحوم مغفور میر و رحاجی محمد جعفر و وی
در بند بهو کلی که قریب مملکت است و بقی بر این بند
بنگاه دهند و نهایت معمر و مجمع اعیان و تجار بوده است
مقام گرفت و روزگاری را بعزت میگذرانید و از او مخفی
عالیجاه رضوان ارامگاه آقا باقرویی نیز مدتی را در آن بند
گذرانید و بچهره ذاتی و استعدادی که داشت با امر او حکام
نهایت ارتباط حاصل کرده تقرب تمام در خدمت نواب غفران
باب مهابت جنگ صوبه دار بنگاله بهر سائید بعد از چند
نواب مرحوم ویرا جهت تمشیت بعضی از امورات بعنوان
سفارت بخدمت نواب غفران باب صفدر جنگ بهادر وزیر
احمد شاه بن محمد شاه بابر فرستادان خدمت را با باین
شایسته بالجمله رسانید و نواب وزیر را از رفتار و کردار و
کفایت وی نهایت خوش آمده خواهش نمود که در خدمت
وی توقف نماید و فرمود که از نواب مهابت جنگ رخصت
حاصل خواهم نمود در جواب معروض داشت که این معنی
سعادت و پایه افتخار است و لکن جناب عالی را بعد از این

حرکت چگونه بر این ندیدی اعتماد خواهد شد که محسنی را گذاشته
بجست تحصیل جاه و خشمیت مایل تو رفت در حضور شوم ثواب وزیر
از این ثواب نهایت بهره ور شده و سرا حضور بادش برده کجاست
و خطاب چهارت خانی علاوه بر منصب خانی و سرور از فرموده
رضعت داد این احوال با تمام قبل از ورودی بحضور ثواب محبت
رسیده بود پس خوی نیکو که رسید فوجباری راج محل را بوی خوش
نمود و بعد از خندنی حکومت جهانگیر نگر را با و عنایت کرد و از مردم
همیشه طالب و جوابی آن بود که نس از اشراف و اعیان دار
الایمان ایران و لرز ایچ و دستود که صیه مرضیه خود را بوی محبوب
نماید و اینمغ را بدوستان خود و از آنکه بود حاجی سید که از مومنی
و از این مشک بود فرموده بود از از انعامات و الله رحمت و بخوان
ما بسلامة اللطایب بر بر لطفی و عالجایب معلى انعام سید رضا
و عالجی حضرت سید علی که از غده ملده فروین بود در رحمت ایرد
بیوست و اولاد او و عنایت عالیات عرض در جات مشرفند
سید رضا در کجف اشرف مجاور شد ولی الله در ان ارض
افدس می باشد و اولاد حید می دارد و سید علی بجل عالمی است
و در انجا سکونت گرفت و خلف او عالی حضرت سامی مرتبت
احمد که نهایت مقدس صاحب خلق پسندیده در کج اشرف
مجاور است و دانش مودت و دوستی نبر حد کمال است و مردم
بر بر لطفی عازم مله و سنان شدند و از در مشد اباد شد و حاج
مهمند مذکور بر تقدش مطلع گردید که پیش رسیده و بر اجماع

و اوصاف دیدن و احباب برت خان مرحوم را اطلاع نمودن معظم الله
نهایت سرور شده ان مرحوم را بجا نیکو طلبید و در نهایت اعزاز
و احترام و بلاستگاه تمام با عید مرضیه خود منسوب نمودن از این برکت
و غفران بپناه جنت آرامگاه نواب سید محمد خان بهادر شمت جنگ
و نوابان معظم الله بها مخالف شدند پس کار گذاران و متوسلان
نواب حیات خان مرحوم بر تقرب به معظم الله رشک و حسد برده
از کثرت هوش و ادراک فی خاف شدند که عداوت نواب
مرحوم صواب است و مقام او شده است از ازل دولت محرم
ناید ابتدا شروع بنای شیطنیت کردند و رفته رفته فیما بین
نواب میر و میر مقهور را بر هم زدند و ان الفت و اتفاق را
عداوت و اتفاق مبدل ساختند این معنی بر غیبت میر الله
کران آمده عازم عتبات عالیات شدند و چنانکه شنیده ام در
تحف اشرف بر حمت ایزدی یوست و نواب حیات خان مرحوم
نیز در عهد میر محمد جعفر خان مرشد آبادی که در کش گذشت و در
خواهد آمد در جهان نیکو گذاران سرای فانی بر حمت ایزدی و اولاد
و حضرت ملک و نایب سید حکومت نواب مرحوم را بنواب سید
محمد خان بهادر شمت جنگ که اکبر اولاد میرش الله بود و غایت
فرمود و بخدازان لیس که نواب نصرت جنگ بهادر بنی الا
که فرزند اوسط او است متعلق ساخت و الی الله بزرگوندان
و برقرار است ادامه غرضهم و توفیق الله و دران مله و
واعیان از هر صنف بسیار بوده اند و بنی بر این از بلاد عظمه

مشهوره بوده است و شاه جهان بابک بایگت بر آبادی است
 و هفت کوس هندوستان که تقریباً ستم فرسخ و نیم است
 قطر آبادی و معموره او بوده است و در این اوقات نهایت
 خراب و ویرانی است مگر ستم که جماعت آنکس در آن مسکن
 دارند که فی الجمله رونقی دارد و بار بار اقامت و کشیده و جامه
 و ملل و شبنم و آب روان در نهایت تکلف در آنجا یافته شود
 و تجار با طراف عالم میفرستند و لهذا در این اوقات نیز فی
 الجمله معبر تجار و کدورت غراب است و فی الحقیقت مایه
 رونق و آبادی و رغبت مردم در این بانی شهر است که در فشار
 و آبان معظم البها و وجود چند نفر دیگر از اشراف و اعیان
 چون غالب بن معلی مکانی رفیع بنیان سلسله سالاد است
 اشرف علی وی نهایت آرمیده و با وفار و طالب مصاحبت
 علماء کبار و بلند همت و محبته رفتار است و اگر دیگر همه میر
 بطول میانجی مدوار علماء الشهر بود عالیجناب معالی القاب
 علی زاهد میر محمد علی مشهور با فضل اغلب با اعیان شهر
 میاورد و خاطر را میسر و رسید است و در این اوقات
 که رحمت ابن زنی بیست و نه ساله و در شهر در موسم
 بارش رعد و برق و صاعقه زاده از سلسله دیگر میسر و بان
 شدت در جای دیگر دیده ام اغلب آنها از شدت آواز
 این آوازه نمیشد و در آن مدت غلبه که توقف داشتم
 در دفعه صاعقه در شهر فرود آمد و خرابی رساند و مکتل

میر محمد علی فاضل

مخرج از جای دیگر که در آن شهر است

حسن
نسخه مشکبندی

پس در یوم دهم شهر ربیع الاول از سنه مذکوره بایم از عالم از
فولیان معظم البهاوت بیدروستان و اغره رخصت شد
باتفاق عالیشان معالمان دوست بسیار مهربان میر
معروف شاه متبلا حسین خلف مرحوم معفور سید علیخان
بها در غم نامدار و الایثار سید کاظم علیخان بها در که ذکرش
در بیان احوال عظیم اما در گذشت روانه سمت مرشد ابادی
شاه موی الیه نهایت نیکوای و وفور و مسکن و امان
و در ظاهر اگر چه بجهت بعضی مصالح در لباس فقر ادر و
ولکن در عینت معاشرت خیر از حرکات درویشی چون
میل بچانه و خجاک و پوشیدن چرس و نیک و عدم متکبر
بصادات و طاعات از وی ندیدم بلکه بر خلاف فقر او را
بسیار راعب تملک و قرآن و ادعیه و موطب اوقات
صلوات مشاهده نمودم افسوس که تبارشیدن ریش متکبر
القصه در اثناء راه از حشمت ابادی و اتصال مزایع
و ده که تا یکدیگر و وفور اسباب نعم و موافقت رفقا
بنا بر حد و بودیم و لکن از شدت طوفان خیزد و در
بد گذشت و شدت هوا یکی بود که چند دفعه مشرف
بر غرق شدم بعد از چهارده نوم بنیست و سوم شهر مذکور
دارد بگویند که که هیچ کس در آن شب مرشد ابادی
شدیم عالیجناب میرزا غلام حسین خان با بعضی از درویشان
قرنلباشیه و غیرهم با نجات مملکات آمدند پس با بعضی حضرت

بر صفر علی را بجهت حرکت دادن عیال و نور چشمی محمد روانه
 شهر کردم متعلقان او بجهت بعضی از موانع نمانفت
 میکردند پس للعلاج دفعه دیگر بان بلده میفرستم و دوام
 زیاده توقف نکردم و در یوم شنبه نیت و سقن ماه مذکور
 عیال را از آن شهر خشت بر آوردم و در آن بلده ملاقا شد
 با عالیجناب مقدس القاب محذوی مطاعی جناب میرزا محمد
 یادی خلف مرحوم حنت ارامگاه حاجی محمد بن قدس سر
 که ذکرش در مطلب چهارم گذشت و عالیجناب سادات
 السادات آقا سید علی و آقا حسین که ذکر الکیان در اولاد
 مرحوم مغفور میرزا ابوالعالی بزرگ در ضمن احوال سادات
 کا در وطن گذشت و آن نیز از سوادخ روزگار و اراد خود
 شده عازم فیض آباد فیض بنیاد بودند با اتفاق ایشان
 در قهای سابق الذکر یوم دوشنبه نیت و سقن شهر مذکور
 روانه سمت جنت البقیع عظیم آباد شدیم و در شبی راه
 را بر ما رفت و صحبت رفقا در نهایت سرور و حضور گذشت
 و لکن از شدت باد و طوفان در عذاب بودیم چنانکه در این
 ایام نیز چند دفعه مشورت بر غری شدیم و در شبی در روز
 تفرقه میان من و رفقا و عیال اتفاق افتاد و با آنکه مکرر
 و یک شب قریب بهم بودیم و بجز عرض شرط جزای فاصله نبود
 رسیدن و اتصال گشتیم با یکدیگر بسبب مخالفت باد
 شدت طوفان میسر نبود و فصل بعد از آن

و در عظیم آرامگاه
 از عود و اسرار
 و جانی که شد

روز از تفصیلات حضرت بابر صبح و کرم با جمیع رفقا
 در یوم شنبه چهاردهم ربیع الثانی وارد عظیم آباد شدیم
 دولت و اقبال همراه بهاراجه و لعل و عالیجناب
 سید کاظم علیخان بهادر با جمعی از اعزّه و بزرگان و مومنین
 تا کنار دریا استقبال کردند در دولتخانه سید معظم الیه
 که قریب بود فرود آمدیم و بعد از دوروز مکانی عالی جهت
 سکونت گزینفته شد و لکن بسبب کثرت تردد و آمد و رفت
 مومنین با وسعتی که داشت در رغایت صنایع میگذشت
 چون سلسله السادات و الالعیان عمده الاستیارات
 رئیس التواضعین میر حضرت شاه خلف مرحوم مغفور میر
 قمر الدین علی صاحب صنوی که اجداد او از بزرگان و بهادران
 عالم در جات موسنویه مانند ران بوده اند مطلع شد از عیانت
 محذره کرمه زوجه رحمت و غفران بنابه نواب علی عظیم خان غازی
 بعد از ملاقات استند عالمی که در خوانه بسیار عالیست که آنحضره
 داشت مقام کرم قبول شد و در ماه جمادی الاولی در آن
 منزل نمودم القصه در عین آرام دل و اطمینان خاطر مندرج
 علوم شرعی مشغول شدم رئیس الصلح و الامراء و نواب مستطاب
 القاب عند حسن فلخان بهادر سابق الالقاب بخواندن کتاب
 شرایع الاسلام مشغول شد و زیده اللعاب و نقاده الالعیان
 بنیته الامراء و کجنیه الانقیاء صاحب طبع سلیم در پیش
 فرزند مقای اشرف الدوله معین الملک حسن فلخان بهادر در خط و قلم

حسن علیخان بهادر

و ام غره خلیف اوسط ارشد لجنه سعادتمند نواب معظم الیه
 که بمقتون الولد الخیر لیتبه بابا لکه الغر نهایت با وفار و حمیده
 رفتار و مخلص ارباب فضل و طالب صحبت اجماع کمال است
 بخواندن رساله فوت الیموت و عالیحضرت فضلیت مآب
 مبادی آداب فاضل کامل میرزا رستم علی که ذکرش در احوال
 سالفه عظیم اباد گذشت با اتفاق فواضل انتساب فاضل
 مفید کامل میرزا شریح خلیف الصدق عالیشان استاد
 نشان منش احمد حسین سر رشته دار عدالت و جدارت
 سرکار مستر دکل صلیح ابنی اللغات مرسوده افعال منفی
 خصال مولوی بیون بغا شکر کن بهار بخواندن کتاب معالم الاول
 و اگر امیقدر خجسته رفتار بر خوردار فرزند مقامی نورالحی خان لقب
 بنواب جان خلیف عالیشان رفیع بنیان سعادت نشان
 محمد علیخان از بطن صبیح مرحوم نواب علی عظیم خان سانی التکر
 با اتفاق استاد خود بخواندن فوت الیموت در ساجده
 که فقیر در اثبات امامت نوشته متغول بشدند مصائب
 این صاحبان عالیشان و جناب سید کاظم علیخان بهادر د:
 عالیشان عظیم بنیان جامع المیاد والاد و صاف طایف الکمال
 شفیق بسیار مهربان میرزا مهدی خلیف الصدق مرحوم و معزز
 میرزا علام حسین خان از بطن صبیح مکر مرمضه حنفی و صوفیان
 امکا ه سید غلام حسین خان بهادر مولف کتاب السیر من
 عم واللاتار خان مشار الیه و زبده الدعیان رفیع بنیان عظیم

نواب جان

میرزا مهدی

مقدس متواضع حمیده فعال بسیار مهم بان اسد خان داماد
 نجسته نیا دواب معظم الیه و جمعی دیگر از اعزّه و اعیان و اشراف
 و مقدسین که تعداد اسامی شریفه ایشان متعذر بلکه متعسر است
 در وقت عصر هر روز حاضرین مشغول میشدند و صحبتهای بکین
 ایشان فرج و انشا ط حاصل میکردند بعد از چند روز نواب
 مستطاب معالی القاب بس فلجیان بهادر معظم الیه با جمعی از
 صلی و امرا و مقدسین استدعا و ادای نماز جمع نمودند نظر بآنکه
 علما و جهل را بچند و امامت جمعه و جماعت را بچند که سابقان
 اشاره شد که در ریاضات و باغث جاه و حلال و فحش میباشند
 خوفا من الوباء و السمعه و من لعل السنة و الجماعة قبول نکردم
 چون احرار ایشان از حد گذشت نفی کردم مقام نقیه نمود
 و شامل نمودم دیدم که من قدیم العصر لایق میباشد انما مذکور در طریقه
 امامیه در حد و درنگا که عمل نموده است و ایند امومنین مورد شایع
 منافقین شده اند و ادای آن موجب رونق دین و شکوه
 مذہب امامین در نظر مخالفین خواهد بود پس ثقیه باطن نموده
 قریه الاله و طلباء الصالحه در یوم جمعه بیست و پنجم ماه شعبان
 المعظم از سنه مذکوره که یک هزار و در صد و بیست و چهار هجری
 در مسجد رحمت و غفران پناه نواب سیف خان که ذکرش گذشت
 با اتفاق جمع کثیری از شیعیان نماز و خطبه را بر طریقه امامیه
 تمام با و شاه اسلام خواندم بلغاء شیرین کلام و فصیح و جلیله
 فرخام در آن باب توارخ چند آن نمودند از ان جمله بحیال حکم

اسد خان

ابتدای نماز جمعه در شب
 در خطبه امامیه

این عبارت رسید هزار و دصد و بیست و چهار عن رب
کردم چهار کم بود نغمه در سر دالش که دال است نمودم و عالت
رفیع امکان میرزا مهدی سابق اللقب قطعا و الا ان فرمود
دان اینست قطعه : اقا احمد انکه نذر علم او
بش نقلان بود کامل عبارت : انکه دارد نور رای انورش
نابش خورشید در نصف النهار : و انکه از فیض هدایای او
می شوند اهل یمن اهل سیر : در عظیم آباد ناکه زاتفاق :
شد و رودان فقیه نادر : در میان مسجدی کازین خان
بر لب دریا همیدارد قرار : بهر ترویج نماز جمع شد
مقتدای شیعیان این دیار : پس به تاریخ این امر جدید
نکوه فرمود ان جهانرا افتخار : مصرعی از مطلع رای میر
بجو خورشید از افق شادکار : حسن واقع انکه از روی جل
هم مطابق بدخوش در شمار : سال تاریخ از مردانش بید
در هزار و دصد و بیست و چهار : دبیر میرزای معظم الیه ان نمود
دان اینست قطعه : در عظیم آباد هند از فضل حق
بد جرم غرت رب دود : مسجدی در مدرسه کریم خان
بر لب دریا در رحمت گشود : اقا احمد مجتهد ذی شرف
شهره افاق در احسان بود : انکه زبید در مقام مع او :
گفتش سر خیل اصحاب بود : کرد روی زنده رسم موعظ
نماز جمع را بر پا نمود : در به تکمیل جمیع شیعیان
باشد در رکوع و در خود : سال تاریخش همی جستم ز دل

گفت یافت شرع را رونق فردی و نیز آن عالیشان فکر و عبادت
 انعام احمد انکه ز رای متین بود ۵۰ شیخ شریع استوار درین دهر بی تاب
 ز انقاس روح پروران منبع علوم ۵۱ شکفت در حدیقه عالم گل نجات
 وز اجتهاد آن سر و سرخی القیا ۵۲ سر برشته این جنت آن کاشنا
 ناکه زاری و مدح بخت ابلهانی ۵۳ در ریشه شد در دود آتش ماردا
 بهر نماز جمعه که دارد ثواب باشد ۵۴ شد مقتدای جمیع خلق و جنت
 در مسجد که بر لب یارین خلیف ۵۵ در درجای حکم اسود و طریق
 شد مقتدای جمیع اجرائی ۵۶ و جمیع شیعیان اهل بیت
 دلهای مومنان بر زمین فروخته ۵۷ برخواست این بیداری نیت
 در حال وجد از بی تاریخ این بنا ۵۸ گفتند قدسیان گفت قامت
 و عالیشان رفیع مکان سعادت و اقبال نشان ۵۹ فرزند مقامی آواز
 الدوله ممتاز لاک سید مهد علیخان ۶۰ بهادر مظفر خجسته طایفه بای دایم
 خلف داشت در محرم سید محسن بن جنت ارامگاه سید غلام حسین خاں
 بهادر سابق الدلفا قطع این تاریخ را چنین انش خود و آن شهرت
 از اجتهاد و ادواء احمد در این دیار ۶۱ گردید زنده شرع پس از انقلاب
 در نفس پاک آن سر و سر و دفتر علوم ۶۲ رونق گرفت باغ جهان از گل کجا
 از آب یاری مدد ذات پاک او ۶۳ سیر برشته حله ریاحین کاشنا
 در و عظم و در نصاح آن غیسی ۶۴ درین دمی در مدد انوار آدم جنت
 ناکه ز انقاس حسن نور روی او ۶۵ تا سید محمود مهر بر زرات مکنات
 و امیر ریشه مدینه تعلیم مومنان ۶۶ تمیز ناکند در سنون و در اجتناب
 در مسجد که بر لب یارین خلیف ۶۷ نور برشته است نبایش لصد نباشنا

به نماز جمعه شد مقدرا صدقه با فضل شیعیان مکان با تقی
 کل گفت غنچه دل را استماع این بهر نزدین تقی و از شریف
 از پس بوجیه آمده تاراج این نماز گفتند از معان بکفته عامر
 بر عید ماه مبارک رمضان سنه مذکوره در رسید استند عاقل خود
 که نماز را از اجتماع ادا کنم قبول کردم و بهیچ که در شریعت مقدسه است
 اعیان و بزرگان و مومنین در فقیر خوانه مجتمع شدند و با انکه بیاده
 راه رفتن را امراء این ملک بر خود عار میدادند اطاعت بندگان
 بر بنده نکیر گویان مسجد مذکور رفته بطریق حق تعالی آوردیم از
 فضل حضرت و تاب این دو امر خبر بواسطه این خاک رز دره
 بمقدار دین حد و جاری و برقرار شد اللهم اغفر الدین و هم
 و ائمه من خدله و ائمه من نصره بحمد الله در این ماه مبارک
 عالیجناب محلی القاب الله الاطیاب عالم روشن ضمیر و مقدس
 فیل النظر مولوی سراج الدین علی بن مفتی عدالت عالیه مملکت
 از سمت وطن خود آمده بملکته میرفت بملاقات شریف آورد و برا
 زیاده از آنچه شنیده بودم متدین یافتیم محض از برای انجام
 مهمات مسلمین آن خدمت را قبول فرموده است بس ماه محرم
 سنه یک هزار و دصد و بیست و پنج هجری در رسید و بر دو جوان
 بعد از اداری مشغول شدند و از عادات خفته این کشور خاصه
 آن شهرت نواختن دهل و دف و آلات سرور و شادی در بنام
 سینه کوبی چنانکه در مجمع الامم از فیض آباد منع کرده بودند و از سر
 در این بلده نیز منع کردم اشخاصیکه قریه لا اله الا الله تعزیر دار

عظیم باد
 دست الامام
 و نصیب غزاد را بجز دانسته

بیکرند و از خلد رسول خف داشتند قبول کردند و گفتم انکه عرض
الان نام و شهرت بین العوام بود و در اسلام و کفر مذنب بودند
بر مختلف می شدند و در جواب گفتند که از قدیم العصر این عمل معمول
بود و است و ترک آن بدعت است و علاوه با جوید مجلس علیه الرحمه
نسبت دادند که وی نیز در ایام خود منع نمود و در خواب حضرت
رسالت مآب را دید که این امر ابرای منع و توجیح و تشیع فرمود پس
اخوان خواب بیدار شده دهل میزدند انداخته بغیره خوانه یافته
بنواختن آن مشغول شدند چون چنین دیدیم بر منبر تکذیب انفرقه
ضاله مضله ملعونه نمودم و اینمغی از دل موئین بیرون کردم و یک
دو کا فر صوری و مغوی در این مرحله در غیبت من سکونت
اجتماعه در نو این شریعت مقدسه گفتند و محمد بعد رسوا کردند
در نزد خالق و مطلق شدند لعنه الله علی الکاذبین الی الوم
و طریقه تر است که در هر شهری که رسیدیم جایی را دیدیم که مرجع
فتاوی و احکام آن دیار است و یکی در حالت کوشیده که نمز
نقطه از خط و صحیح از غلط نمیزد اند نمود اگر فتاوی ایشان افضل
نیکارم سر رشته سخن از دست برد و در کتاب قال رسول الله
قلت انا ابو حنیفه بزرگتر شود از انکه یکی خضله کرده را باک میداد
و صحیح سر را در وضو از رستنگاه مونا بالادی و ماغ میکتید و میگفت
که در سن هفت سالگی جامع عباسی را نزد والد خود خوانده ام
و همین مسند فتوی میداد و دیگری را دیدیم که حکام علیه که مرد
شرب الخمر فاسفی بود میگفت که شراب خوردن مضایقه مذلل

موجب و وظایف مردم را بر وقت بایشان رسان و چون
 کسی فوت میشد کمی و زیاده را در اجرت نماز و اخراج روح
 اموات که از بدع این ملک است باو نهد و عمل اموات نزاع
 می نمود و دیگری را دیدیم که میگفت که اگر از کسی و بحال مرص
 نماز فوت شود در حال صحت فضا نماید باید همان نوع برشته شود
 فضا کند نظر بحیث فلیقضها کما فأت الی غیر هذا من المخرجات
 و فانی تا در جام سکوت انقیوم تمام کنم نام را در باب امر معوض
 و نهی از منکر دلیل خود کرده برین طعن منیرند القصه اگر در این
 باب سخن زد دراز کنم مطالعه کنندگان و قانع ایام خلفا و ملائمه و
 امیر و فیلد و قناری صحابه را فراموش خواهند نمود ای دریغا
 دیده انصاف اگر بینایی بسط بیغم حیران در کر بلاد تنهائی
 جمعی بر این منوال گذشت و این فقیر با وجود این مراحل از ملامت
 ایشان اندیشه نمیکردم و نظریه پیشرفته ضعف الطالب و المطلوب
 مرید و مراد را کالعدم انگاشته در اظهار کلمه حق کوتاهی نمی نمودم
 و لکن برانهدام و اندر اس وین تاسف و تالم بسیار حاصل میشد
 زیرا که علما باین طور و امرا باین نوع و احوال زمانه و کرون خود نگاه
 الی جنبی بر این منوال بگذرد و این و این نوی بحمت مسلمین احدا
 نخواهد شد اللهم العن الخیرین للذین البینین من الاولین و الاخرین
 الی یوم الدین بحمد در آن بیده بقدر مقدور در ترویج دین و تشیید
 شریعت سید المرسلین مشغول بودم پس در یوم بخشنه سرت و جلدیم
 منجرم الحرام از منته مذکور و یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته

فرزند ارجمند آقا علی از بطن والده فرزند بر خوردار آقا محمد
 طلی الله عمره تاج العیش الرعید بوجود آمد خاطر خیرین را مریست کام
 حاصل گردید نعمت شش و طابع احوال سراپا اختلال بر این مقام
 والمحمد علی حسن الاختتام و میاید ذابیع غریبه مستقبله مجلد دوم
 بعون الله و حسن توفیق خاتم هر دو کتب در سالی است
 که تا بحال از تفصیلات او جل شانه تالیف آنها موفق نشده ام
 و ذکر صورت اجازاتی است که علماء اخبار از حسن ظن خود این را
 باین سرفراز فرموده اند بدانکه تا تاریخ حال که از راه نامموار
 زید که سطح و پنج مرحله را بنای شکیب و استواری نموده ام
 از قلم این فقیر مجده کتاب در ساله بدرجه ظهور رسیده است
 دل گاشیه صدریه سماء محمودیه است که در کرمان شایانی
 در بدو سن تالیف شده است و آن تقریباً دو هزار و نهصد است
 دوم رساله نور الانوار در شرح آیه شریفه ھبم الله وان ھزار
 بیت است سیم کتاب در الغریبه فی اصول الاحکام الدلایه
 که در نجف اشرف تالیف شده است و آن تقریباً چهل هزار است
 و الی الله از سواد بیاض نیامده و تمام نشده است امید که
 حق تعالی توفیق تحقیق و اتمام کرامت کند چایم شرح مختصر نافع از
 اول تا بحال که در دارالکتابین قم نوشته شده است و آن
 تقریباً شش هزار بیت است این چهار مجلد در حدود ایران
 و عنایت عالیات تصنیف شده اند پنجم رساله فوت
 لا یموت که در واجبات نماز روزه است و هر دو اول از نظر

عذر تالیفات

رسیده است و آن سه هزار و با صد بیت است و شروع در آن
در رشد آباد نیگاه و ختم آن در کهنه اتفاق افتاده است
ششم رساله جواب مسائل مرشد آباد است و آن با صد بیت
هفتم ربيع الاخر از آن که در مسائل متفرقه اصول فقه است و در
هنگامیکه از مرشد آباد به دست عظیم آباد میرفتم در کشتی تالیف
شده است و آن یک هزار و با صد بیت است و هنوز ناتمام است ششم
جزو اول کتاب مخزن القوت شرح قوت اللموت که در فیض آباد
در مدت چهار ماه بوقوع آمده است و آن دوازده هزار بیت
هشتم رساله تحفة المجتهد که در مراد بن فضلت حضرات
ایممه طاهرین و اثبات خلافت بلا فصل حضرت امیر المؤمنین
نیز در فیض آباد نوشته شده است و آن سه هزار و صد بیت
نهم جواب مسائل فیض آباد و آن تقریباً یک هزار و صد بیت
یازدهم تاریخ نیک و بد ایام که حسب تقویمش و آله ماحده اصف
بهادر نیز در فیض آباد نوشته شده است و آن سیصد بیت
دوازدهم تاریخ ولادت و وفات سادات اطهار علیهم السلام
و آن نیز در فیض آباد بوقوع آمده است و آن نیز سیصد بیت
سیزدهم تاریخ بغلی منی بحفنة الاخوان در احوال مشهور انبیا
و خلفا و حضرات ایمه اطهار و غزوات حضرت امیر و مطالب
چند دیگر و آن در کتب نوشته شده است تقریباً سه هزار بیت
چهاردهم عضد الجواهر الی ان در جواب مسائل صدر آباد که
و آن یک هزار و شصت بیت و یازدهم رساله تنبیه الغافلین

که در لیدر لکنه و تصنیف شد است و آن یک هزار و سیست و هشتاد و نه
 رساله کشف الارب و الدین عن حکم صلوة الجمعة و العیدین که در
 ملیده عظیم آباد در سنه یکام بجای آوردن نماز جمعه و عیدین در روزه
 تالیف شده است و آن یک هزار و سیست و هشتاد و نه رساله
 همین کن است که مسی برات الاحوال است که در لیدر ملیده
 هندوستان نوشته شده است و آن ظاهر یا نوزده هزار و سیست
 و هشتاد و نه رساله کشف الشبه عن حکم المتعبدات و آن تقریباً
 هزار و سیست و هشتاد و نه رساله و بیست و پنج رساله
 تقریباً و الحمد لله علی التوفیق دیگر بدینکه اول عالمی که این فقره را
 با اجازه خویش سفر از دوشرف فرموده است و اغلب علوم
 و فقه را بعد از والد ماجد قدس الله روحه الشریف متحمل
 استفاده نموده ام خباب فاضل عالم و عامل و متفکر عابد زاهد
 کامل و حیدر الدهر و فرید العصر المحمّد علی الاطلاق و المشهور
 فی جمیع الافاق جامع مکارم الاخلاق اسنادی و من علیة العلم
 الثقلیة اسنادی المویذ المسد و المظفر الشیخ محمد جعفر بن محمد
 الشیخ نصر النجفی اوام الله فضله است و این صورت خطی
 آنجا است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی الی لا اله الا
 و ارسل للنبی و الانباء الرسل من لیس فیهم من الاطهار
 صلی الله علیهم و آلهم لیل و نساء لغفار و اما بعد فانه لما انزل
 الوحی من السماء و لم یکن الوجوه مشافهة الی خاتم الانبیاء
 و عترته الائمة الامناء لم یبق مرجع الی الاخبار و القرائن

این کتاب در سنه ۱۲۸۰
 در شهر کربلا در روز
 پنجشنبه در ماه رجب
 در سنه ۱۲۸۰
 در شهر کربلا
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سنه ۱۲۸۰

صورت اجازه جناب شیخ محمد
 نجفی دام الله علیه

المرفوف بيان مجملته على بيان الأئمة الأطهار وقد تكرر
الطبقات بيننا وبين الأئمة الهدى وكانت الأخبار
وكتب الأصحاب متواترة مبنية على ذلك في هذا الباب
عن الرواية متصلة بأولئك الأصحاب لكنه مما جرت به
العلماء ونسج على منواله حول الفضلاء الاجلاء وضع الإخبار
في الرواية تتصل العنقة من البداية إلى الغاية طلبا للتكبر
والثبوت وإبقاء للسلسلة ولولي مائه الفسنة ولما كان
لدي وفلي في كبد المريد السدد وقررة العلماء وطول الجهد
المحققين على كل الأنام الكامل لا واحد العالم المفرد ولا واثق
مولى إلا أحمد من لا ينكر فضيلة ولا اهلية وقابلية اجبت له
ان يروى عن جميع ما اخذته عن النبي وأستادى وحيد الدهر
فريدي العصر خاتمي الجهادين ورئيس طائفة اهل الحق البين ذر
العقل الباهر المحل الزاهر وفضل الاوائل والاواخر استاذ الكل
في الكل شيخنا وشيخ الجميع آقا محمد باقر وذو المقام البهي والشرف
والفخر الخي جامع الفضائل والقواضيل من لا غنت لفضله لا وافر
لا وائل شيخنا واستاذنا السيد محمد مهدي الطباطبائي عن مسانجها
الكرام حتى يتصل السند بامام عن امام عن سيد الامام عن جبرئيل عن
الملك العلام من جميع ما روى عن الأئمة الاطهار في الكتب
الاربعة المشهورة استهجار الشمس في رابعة النهار هو الكفا
والعقبة والتهذيب ولا يستجاء وما روى في غيرها من الكتب
الإمامية المشهورة نسبتها إلى العلماء ذوي المراتب العالية

وما اشتملت عليه كتب الدخوات من دعاء او اذكار او طمس
وما برز من تصانيف في الفروع الفقهية او الاصول الدينية
والشرط عليه بان يخلد بجلاوة الاحتياط في الروايت ولا
يعول الا على كتاب صحيح في الغايت والتمس منه لا ينسائي من الدوا
مخصوصا في اوقات الحوائث فلا يجعل في نصب العين على احكام
بوين وان يلزم قراءة بعض الايات ولهذا بعض الاما
اذا بلغه غنى خبر النما فالى قد ضرب من الرجل وما بقي من
عمره غير القليل ومن قريب ان على الله ولا قوة الا بالله اللهم
ارحم من نزع على ولطف على من تطف على ارحم الراحمين
بيده الامم الاحقر المسمى جعفر وريده حيايت تطاب على و
مقدس القاب العالم المريد من عند الله الملك الجبار والمقتدر
في جميع الامصار استغفار الشمس في رابعة النهار ناسر انار
لا نمة الاطهار عليهم صلوة الكلك العهار السيد السن والكر
المعتمد صاحب الفخر الجلي واللقام البهي ابن عمه والدي الامير
سيد علي الطباطبائي دام فضله رب و ابن صورت خط شريف
الجناب سبحة الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوة
على عبادة الذين اصطفى وبعد فقد اجرت ابد الله تعالى
الصبا ووفقه لمراضيه وجعل له كل يوم خيرا من ماضيه الى يوم
عني ما برز من باليقاني في تصنيفاتي ورسالي وما سمعه
مستفحة مني وكذلك كتب الاخبار والانا لا سيما الكتب
الاربعة التي بلغت في الاستغفار استغفار الشمس في رابعة النهار

صورة اجازة جناب السيد علي قبا جبار

بحق اساميد المعرفة المعلومة الى النتائج الثلثة مشروطا
 عليه ادام الله سبحانه توفيقه ان لا يجيد عن جادة ^{حساب} الا
 فانه سبيل النجاة وان لا ينساني من صالح دعواتي عليه و
 دعاءه ولا سيما اعقاب واوبار صلواته ومظان استجابة دعائي
 وكنت الجاني الفقير الى رحمة ربه الغني ابن محمد علي الطباطبائي
 علي في يوم الاربعين من السنة السابعة عشر من الهامة ^{الله}
 بعد الثلاث من الهجرة النبوية علي صاحبها الاف صلوة ومحبة
 وكان ذلك في كريد الشرفه على مشرفها الصلوات المتكاثرة
 والتسليمات المتتالية وكرر حجاب مسلمة الاطياب عالم محقق
 وفاضل مفتي ابوزر العصور وملك الدهر فريد الدين محمد ^{الله}
 والزمان الذي اذعن لفضله وزهده وورعه الموالف ^{الله}
 السيد المجمع جناب السيد محسن بن السيد حسن الحسيني البغدادي
 ادام الله فضله بت مصنف شرح وافيه الاصول وكتاب
 المحصول وغيرهما من الكتب والرسائل واهم ضرورت خط صرف
 الجناب بت سبيل الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
 وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وبعد فقد استجاز مني
 الولد الامجد الموفق الموبد الما قا احمد حرسه الله بعينه ^{الله}
 لا تمام وهو اهل الاجابة وحفظ الامانة فاجرت له ^{الله}
 هذه الاخبار التي عليها الهدى في هذه المجموع الامام عن
 اربابها الثلثة رضوان الله عليهم من النسخ الصحيحة ^{الله}
 بها وجعله خليفة حجة وابيه قدس الله روحها واخلفه

عليه وعلى اخوته حفظهم الله جميعا والتمس منه صالح الد^{عاء}
ولا قوة الا بالله وكتبه الاقل محسن بن الحسن الحسيني في اواخر
الشهر المذكور من السنة المذكورة والحمد لله أولا واخرا وصلى
على محمد وآله وبركاتهما بطهارات نصايل باب مقدس ومعدن
اخلاف مرجع الافاضل ومعدن القواضل كاشف علوم الاواخر
والاوائل جامع المعقول والمنقول وطوى الفروع والاصول عمد
المحققين وزبدة المدققين ونجدة المجتهدين موضع احكام
سيد المرسلين صلوات الله عليه وآله اجمعين مصنف كتاب
قوانين الاصول وغناية الايام ومربد الغوام وعينها من
الكتب والوسايل اعني المولى الاوى والفاضل الامامى الميرزا
ابو العباس الجابلي ادام الله فضله وتواضعت خطه شريف
انجابت قلمه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوة
والسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد استجازني
تاسيا بسلفنا الصالحين الولد الاغر الامجد العالم العالم
الفاضل ذو الفهم السليم النقاد والطبع المستقيم الوقاد
المسد الاقا احمد بن المولى الاعظم والعبد المذنب
العلم الافاضل الاكمل الاكرم الاقا محمد علي قدس الله روحه
الزكية وحشة مع الانمة الطاهرة المصنفة فاستخرجت
واخرجت له ان يروى عنى كلما صحت في روايته وجازت
اجازة ما سألني المصنف الى مولفني اصحابنا صلوات الله عليهم
اجميين التي نشرت بها من اجازة جماعة من مشايخي

صورت اجازة جابت زابو
جابلية وامر

العظام قدس الله امر واحده يصق الوقت عن فكرها
نفقصر بذكر واحد منها وهو ما اجازني به شيخنا الفقيه
النبيه المحدث البارع الورع العالم العامل الاعلم الافضل
الاكمل الصفي الوفي النقي النقي الشيخ محمد مهدي القزويني
النجفي عن شيخه رئيس المجتهدين في عصره المولى ابى الحسن
الشريف العالم النجفي عن شيخه عواصم بحار الانوار
احسان الافقه الاطهار خاتم الفقهاء والمجتهدين وشر
علوم الائمة المجتهدين الاعلم الافضل الاكمل البحر الراخر
والسحاب الما طالعاه والد الفخر البدر الزاهر مولانا
محمد باقر المجلسي والد الورع البارع العلامة زبدة العارفين
وقدوة النقيين مولانا محمد تقى عن شيخ الاسلام والمسلمين
بها الحق والملة والدين محمد العالمى عن والده العفة النبيه
الشيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي عن شيخه افضل المتأخرين
وافقه العفة المنجرب الذي بقصر عن بيان فضله الا لاف
والمعالي زين الملة والدين الشهاب المشهد الثاني
قدس الله قلوبهم الزكية الى اخره هو يد كور في الاخبارات
المشهوره المعروفة لشيخنا البهاى ملبور وعن جميع مواع
اصحابنا من الادعية والاخبار والعفة والكلام وجميع العلوم
الشرعية مراعيه لشرائط الرواية طالبا لتقوى مدارج الايمان
والدراية دراعبالى ولشايحي في مضان الاجابة ومان الاكل
سجابه وكتبه بمناه والدائرة الوازره ابو القاسم بن حسن

كيفيت اتصال شرفين
 ميرزا محمد بهار

وادلا يملن قد حامله مصليا مسلما في ليلة الثامن عشر من
 شهر ربيع الحجة الحرام من عام الف ومائتين وسبع عشرة ودر برك
 عالميناب فواصل الكتاب على القاب عالم فاضل كامل فريد
 ملاخرفه فائتي است كه از ايشان اجازة گرفته ام بجهت تعذر طرق
 بانرا نامه نام عليهم السلام والصال سند روايت بمشايخ عظام كرام
 خدب مستطاب فاضل كامل صنف وعالم عامل متقي وفي جامع
 المعقول والمنقول الفاضل الرياني والعالم الصدائي المرحوم
 الواصل الى رحمة ربه الغني الشهيد الثالث بل الرابع الميرزا
 محمد مهدي الموسوي الاصفهاني المجاور في الشهيد الرضوي قدس
 سره العلي وهذه صورتها بحسب ما الله الرحمن الرحيم الحمد لله
 الذي اسس اساس الدين ودر لنا عليه نور اليقين و
 من عليا البشيرة خاتم النبيين الذي بحسبه الى سائر
 النهي المحاطب بكتاب لولا المخلقت الاقراك النوراني
 والصلوات المستبين صلى الله عليه وعلى اله الاثمة المزي
 ما دامت السموات والارضين وبعد فيقول العفص الحقيق
 لا اله الا الله حمزة ابن سلطان محمد القاسمي الخراساني
 مولد او الطبرسي مسكن هذا هم الله سواء الطريق واذا انها
 من حقيق التحقيق لما كانت علوة مشايخنا واسلافنا الا
 سبجانة في نقل اخبار الاثمة الاطهار لا اتصال السلسلة
 اليهم صلوات الله عليهم اجمعين وكان ذلك مما يتبين كون
 به لذبحهم وكان ممن ناهل لاخذ الاجازة في هذا الامر

العالم العامل الوافع مراتب العلم الى غاية القصور ^{السالمة}
منزلة الى مرتبة الاجتهاد والفتوى فوجد في الفصل
والكمال ووجد في الغز والجلال ما شر احكام الشريعة ابا
عن جد للمولى المعظم ابا احمد رفته الله الى اعلى درجا
الكمال ووفقه الى ارتفاع مدارج الفضل والافضل ابن
الفاضل الكامل العلامة المجتهد في الفروع والاصول
الرحوم المغفور الواصل الى رحمة الله العفو ابا محمد علي
الشهير بصيها في روم الله روجه واجرت له ان يرو
عن الاخبار المروية عن النبي المختار والائمة لا طهار
سما الكتب الاربعة المشهورة في الانصار والامصار
جملة كتب اصحابنا الابرار اسكنهم دار القرار من العلوم
العقلية والنقلية مما رويته عن ملتي ومعتدي قطب
فلك السيادة ومركز دابة السعادت افضل الحكماء والتكئين
اعلم العلماء والمشرعين الشهيد الثالث المولى تدا
السميحي المرحوم المغفور الميرزا محمد مهدي الحسيني الموسوي
للمراسني عن شيخه واستادته الشيخ محمد حسين العاملي عليه
بلطفه الخفي والجليل عن شيخه واستادته اقامها والدين محمد
عن شيخه ميرزا بدر الدين محمد عن الشيخ محمد البحر العاملي
وطريقه الى الائمة المعصومين في الوسائل مسطورين
شيخه واستادته الشيخ محمد مهدي الفتوي البجلي عن
ملا ابو الحسن عن شيخه شيخ الاسلام والمسلمين ملا محمد باقر

المجلس قدس سره وطريقه اليهم في الجاهل هذا وبعين بخت
 واستاده قدوة المدققين اسمي خامس لائمة المعصومين
 حجباً للتبجيل انا محمد باقر الشيرازي بصيحتها انه الله في العالمين
 وطريقه اليهم معروف بشرط رعائنه غاية الاحتياط كما
 شرط على اساتيدى ومشايعي والتمس منه ان لا ينسب
 من الادعاء في مضان الاستنباط مقصودم در بيان احوال
 سلاطين باورنگ و حکام بافرنگ فرنگ و ذکر مملکت و سپاه
 و رسوم و عادات ایشان است و شرح احوال کینه و تسخیر و
 کشور ندر اموافق آنچه دیده و از زبانان شنیده و با آنکه
 در کتب ایشان بملفوظ رسیده خالی از اعتصاف در عین
 انصاف بجهت عبرت و تنبيه مطالعه کنندگان نگارش نموده
 و ميطراز در مملکت فلم نادره سنج با میدیکه فند بکطر از سنا
 سپاه اندیشه بصندیشه جگر میگو و در بگو که روزی بگو که کمر بکن
 امیر که صاحبان هوش و نظر بدیده اعتبار در ان نگردد و بار
 و اف نه طرازیش نگارند و بمضمون خدا صفا و در ممالک
 آنچه را که در سیاست مدن مستحق دانند انتخاب و از قبایح اجتناب
 فرمایند قاعده را با احوال الاصله دان مشتعل است بر مقدمه
 سه مقام و خاتمه مقدمه در تقسیم عالم موافق اعتقاد حکما
 فرنگ و بیان احوال چین و عهد و عهدی که سلاطین فرنگی
 با هم بوده است و اثر ره نمایی از این ان است مقام اول در
 احوال سلاطین فرنگ و ممالک ایشان است سوای جماعت امیریه

در احوال و ممالک سلاطین فرنگ

و ذکر ممالک افریقاییه است مقام دوم در بیان احوال امر است
 که انرا افریقاییه و امریکا نیز گویند و بارض جدید مشهور است مقام سوم
 در بیان احوال جماعت انگلیزیه است و بیان اولی کینی یعنی جمعی از
 تجار انقوم که مملکت وسیع البیان هندوستان را مسخر کرده اند
 و بیان رسوم و عادات و صناعات ایشان است خاتمه در بیان
 نصاب چند است در کیفیت حکومت مقدمه در تقسیم عالم و احوال
 عالم و احوال چین و عهد سلاطین فرنگ با یکدیگر فصل اول
 باید دانست که فلاسفه عظام در فرنگ بارها رسیدند و اندک مدتی
 طبعات عوام الناس ایشان هم فلسفی و طالب ریاضی و طبیعی
 و حکمای یونان را بچو و نسبت دهند زیرا که یونان از اراضی فرنگ
 محسوب میشود و اول شخص که کتاب در حرکات آسمانی نوشت و
 بکوفت و خسوف اگاه شد حکیمی بود از یونان ثالیوس نام و چاه
 سال بعد از حکیم فیثاغورس بوجود آمد و او اول کسی است که حرکت
 زمین قایل شده است و بعد از وی بکصد و سی سال حکیم بولیموس
 که دیر ابطلمیوس نیز گویند بوجود آمد و اقوال او مشهور شد و بعد از
 حکیم کوبرنیکوس از ملایک پولاند فرنگ که صاحب اراده و جودیت
 و معتقدات او اکثری تازی نام دارد و در سنه یک هزار و پانصد و
 سی و سی بوجود آمد و اقوال فیثاغورس را نقویت نمود
 و بنام او مشهور شد و احوال کواکب و تقسیم عالم را موافق
 مذکور او و فیثاغورس حکیم نکارش بنیاید و الله ولی التوفیق
 بدانکه معتقد ایشان است که آفتاب روشنی بخشنده همه سیارات

تقسیم عالم بنا بر مذکور حکیم کوبرنیکوس
 و احوال کواکب و سیارات

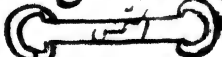
احوال کواکب و ارض بر مذکور حکیم کوبرنیکوس

و در وسط آنها منصوب است و حرکت از جای بجای ندارد و بر کر
 خود مانند آنجا هر گاهی از مغرب بسبب مشرق میکند بخوبی که در
 نوزده در و در طرف الاشی که نمایان بود باز نمایان میگردد و در طول
 و عرض فقط ده کرد و در دو لک مقابل نیز رکاض است و مراد از کرد
 صد لک است و از لک صد هزار است و کرده عطار از دیگر سیار
 با قباب نیز دیگر در ارض هفت درجه خور در سبب و مدت
 دوره او ششاد و هفت روز و مدت در سبب است و نوزده و نیم
 نجومی با خبر می رسد که زهر قدری از کره ارض خورد و در دور
 از اقیانوس چهار کرد و در سطح لک کرده هندی است و مدت دوره
 او دو صد و مدت چهار روز و نیم هفت و سبب است و گروه هندی
 و اکثر ناس انرا کوس نیز گویند چنانکه اصحاب خبره از جلال الکبر
 دریافت کرده اند عبارت از دو میل است و هر میلی هزار و مفسد
 گزین و هر گزی سده فوط است و هر فوطی شانزده انگشت است
 و با صطلح النجوم عبارت از دو لزه اینچ است و هر اینچی چهار
 ده جو متوسط است پس هر کردی سده هزار و چهار صد گزین
 و فرسخ شرعی عبارت از دو لزه هزار و ربع است و هر ذراعی
 بیست و چهار انگشت است پس هر دو ذراع سده فوط میشود
 که بیک بار شد و مجموع فرسخ شش هزار کرد خواهد شد و پس بقدر
 یک کرده و سده ربع کرده و بخانه کن یک فرسخ شرعی است
 و بعضی هر کردی را سده هزار و شش صد گفته اند و بایان گفته اند
 و این گز از گز مذکور پنج انگشت کوچک تر است پس عند الذین

تحقیق کوس یعنی گروه هندی

باقول اول منجد خواهد شد و الله العالم و گره ارض یعنی این دنیا
بر عجم او یکی از ستاره های سیاره است و دوری او از ارض
بقدر چهل و پنج گز و پانزده لک گز و هندی است و گوید اینکه
بنظری آید که آفتاب از برجی به برجی میرود غلط حس است بلکه چون
ارض از برجی به برج دیگر میرسد بنظر ما که در میان آن برج و افق ما
چنین بیناید چنانکه در نظر کائنات گشته رفتار ساحل مرغی میگردد
و گوید که ارض را دور حرکت است یکی بر مرکز خود از مشرق بمغرب
و از آن شب در روز حاصل آید و دیگری از برجی به برجی و از آن
فصول و تفاوت شب در روز سال که عبارت از سیصد
و شصت و پنج روز و بیست و پنج و پنجیل نجومی است
بنظرم میرسد و نقل میکنند که در شش ماهه عبودی جازی از
نیاد فرنگ کنار دربار گرفته بسمت مشرق روانه شد تا
هیچ جانب نرفته در یک هزار و یکصد و بیست و چهار روز و طواف
تمام دنیا نموده بهمان بندر رسید و یک ماه و بیست و یک روز
یک روز زیاده گذشته بود و اختلاف یک روز در نظر ساکن
و بسیار دلیل بر گردش ارض و رسیدن چهار بار بهمان بندر
با وجود مایل شدن بجای نبی دلیل گرویت و استدارت آن
فهمیده است و در تمام آن مایل است و گره ثمر از دنیا خورد
تر است و دوری او از ارض ششصد و شصت هزار گز و
هندیست و او را سه حرکت است یکی بر مرکز خود بنا بر مصلحت
که در گردش مرکزی ارض است و دیگری گرد این دنیا و از

تمام دوره این حرکت ماه قمری بجهت میانی باشد و دیگر یکای همراه از
 کرد افتاب دگره می باشد و نسبت درین صورت از دنیا است و دور
 او از افتاب هفت کرد و در نوزده لک و نه هزار کرد و است
 و مدت دوره او سیصد و بیست و یک روز و چند ساعت است
 و گره مشترک از گره دنیا و دوازده درجه کلانتر است و دوری او
 از افتاب بیست و دو کرد و روسی و هفت لک و سی و شش هزار
 کرده است و مدت دوره او دوازده سال است و گره زحل
 از سایر سیارات کلانتر و بعد از افتاب است بجدی که دوره
 او در سی سال منتهی میگردد و ستاره دوم در این نیز بقول او از
 جنس آنهاست و بسیار اند اما آنچه موصود شده است
 و در وقت حرکت آنها که در افتاب بیضوی شکل است نه
 مدور و دایره که کواکب همه را در حین سیر قطع میکنند و باقیات
 قریب میشوند و بنا بر این حکم میکنند که اگر گره ستاره دوم در
 در حین مراجعت از قریب افتاب بارض یا بهر کوی اقیانوس
 گنبد انرا خواهد سوخت و قیامت مراد ازین است و محبط
 و غلای که در طلوع کواکب دم دار بوقوع آید بهم از آن است
 و بنا بر اینکه طی دوایر سبعه میکنند نفی وجود آسمانها میباشد
 چه در این صورت خرق جسم آسمان لازم آید و آن محال است
 و گوید که این رنگ نیلی مدور و محدب شکل که نظر میاید
 اما شکل آن پس چیست رسیدن نگاه است که هر جانب
 جواهر میرسد و رنگ آن بکثرت آنکه نور افتاب در اصل

سیه است و تا جائیکه معطیق بر زمین می شود سفید است و از
 اختلاج سفید و سه پای زنگ شود بیدار می شود و از خاک
 بر خلاف بطلیموس حکیم تقسیم و دنیای نوزاد نیز داخل رحم
 نموده است و اجزای آب را با این قسم کرده است
 که ابی را که بر تمام دنیا محیط است اوقیانوس نامد و شاهی
 از آن را که ملکی را از ملکی علیحدگی کند بحر گوید و شاهی از بحر را
 که در میان یک ملک نیز دریا و برای شاهان خود دریاها
 بحبشان و مکان جدا جدا گفته است و اما از این
 خاک پس آنچه را که اوقیانوس خود در آن نرسد و ملکها
 کلان کلان در آن بوده باشد و برای رفتن از ملکی به ملکی
 راه خشک بود آنرا کوئنتت گوید بکاف فارسیه بواورده و
 نوبت و تا فوقانیه مفتوحین و فتح لون بنون زده و بیا
 فوقانیه و آنچه را که بدون سفر دریا بدان نتوان رسید
 خبره نامد و زمین باریکی را که بشکل بل در میان دو کوئنتت
 باد و خبره واقع شود بنوعیکه یکی را باد دیگری ملحق سازد
 اینرا استمسمس خوانند بدین صورت 
 و گوید که بر این کره ارض دو کوئنتت لی اللان ظاهر شده
 و ظهور دیگر آن را هم امید میدارند و هر دو را بر چهار بخش
 تقسیم نموده قسمت اول یورپ بر بیا مشنه تختانیه و
 بیا فارسیه و در آن است تمام ممالک قنق و لصف و روم
 عثمانی و ابتدای این قطعه بحب طول که عبارت از جهت

بیان تفکیک ارض و آب
 قول حکیم

بیان اقسام زمین
 حکیم

شرق و غرب است از درجه دهم الی هفتاد و پنج درجه است
 و کجیب عرض که عبارت از جهت شمال و جنوب بود از عرض
 درجه الی هفتاد و دو درجه است و مساحت جانب درازی آن
 یک هزار و یازصد و پنجاه و سه هزار و دو صد و پنجاه و سه است
 و جانب شمال این بخش اوقیانوس است که کناری آن بنام
 بحر است می باشد و شرقی آن بخش اشیاست و جنوبی
 آن بحر است که بخش افریقیه را از یورپ جدا میکند و غربی
 آن اقیانوس است که مابین امریکا و یورپ فاصله است
 و باید دانست که مبدی درجات عرضی از خط استوا است
 یعنی آنجا که هر دو قطب می آویزند و بالذات و مبدی
 درجات طولی بنا بر عدم علامت متعین مختلف است
 و هر طایفه از جای اعتبار نمایند و در نظر حکیم مراد خطیت از
 خطوط مغربی که جزایر خالدات که در کتب اسلامی مبدی و جای
 طول است یا بنام نزدیک است و لندن که پای تخت انگلستان است
 در شرقی آن بمسافت هجده درجه واقع شده است دوم آسیا
 و این بخش بحب طول از جهل دست درجه بیست و دو صد و بیست و
 بنا بر عرض از استوا سمت شمال الی هفتاد و دو درجه است کجیب
 مساحت درازی آن دو هزار و چهار صد و پنجاه و سه هزار
 و یک صد و پنجاه و سه است و در آنست عربستان و ایران و
 ترکستان و هندوستان تا دکن و بنکاله و ملاک شام و چین
 و خط بعضی از ممالک لمحات دوم در روس و در غرب این

بخش گوشه از شمال و گوشه از افریقه واقع شده و در میان
 آن یونان است و سیاه ملک روس و شرقش اوقیانوس است
 میان او و امریکا فاصله است و در جانب جنوب او اقیانوس
 افریقه و در آنست ملک مصر و تمامی بلاد مغرب و شبه
 جزایر و طول این قطعه از درجه اول است الی شصت و
 در عرض از استوا سمت شمال است و هفت درجه سمت
 جنوب است و پنج درجه است و مساحت درازی آن دو هزار و
 پنجاه و هشتاد و پنج هزار و یکصد و هشتاد و چهار است
 مابین نوع است شمالی آن بحری که در میان او و یونان جاریست
 و شرقی آن بخش آسیاست و غربی آن اوقیانوس است که میان
 آن و امریکا فاصل است و جنوبی آن بحر اوقیانوس است که بحری
 است آفریقه که انرا افریقه و امریکا نامند یعنی بر صحرای
 و فضایش خواهد آمد و این قطعه بنابر درجات طول از درجه اول
 الی یکصد و پنجاه و پنج درجه سمت غربی آن خط کج عرضی از استوا
 بجانب شمال است و پنج و بطرف جنوب پنجاه و شش است و
 مساحت سمت درازی آن چهار هزار و پانصد و هشتاد و
 سه هزار و پانصد و هشتاد و هشت و این مابین شمال است شرقش
 یونان و اوقیانوس است که در میان آن و افریقه بخش مغرب است
 و غربی آن اوقیانوس است که مابین او و بخش آسیا فاصله است
 و جنوبی آن نیز اوقیانوس است که بحری است و سرحد شمالی آن
 الی الله معلوم نشده اما در سعی پیدا کردن آن هستند زیرا که

بخاطر
 نام

بخشهای سهیم که در آن طرف واقع شده مانع و شدت بر
 علاوه آنست و قیاس میکند که معنی شود بر مینی که اثر آنست
 نامند و آنرا استمیس ملک روس میگویند و مساحت دایره
 کل ارض مع محیط آن بنوعیکه اگر فرضاً بر کار کشند پای پر کار
 بر هر قطب شمال و جنوب میور نماید و در از ده هزار و چهار صد و
 هشت کرده نشان میدهند و قطرش را ثلث آن عدد دیگر
 بداند که جزایر عالم را نیز بر چهار قسمت منقسم کنند و هر حصه را یکی از
 ممالک اربعه که بان اقرب است منسوب نمایند و در کون جزایر
 اقوال بسیار دارند و بیشتر بر آنند که آب مشطوط و انهار
 مخلوط با جزای ارضی اند و بعد یاریزند و آن اجزایر و در هر
 در قعر دریا مجتمع شوند و بتدریج بالا آیند تا بر روی آب
 رسند و اراضی و جبال را مانند اشجار نامی میدانند پس
 با تقضای شعور و انعام بقدر استعداد نمو کنند و بلند و تنج
 شوند و بتربیت ابا، علوی و امهات سفلی بران اشجار
 و گیاه بعل آیند و اگر اشعه فیض بر یکی بیشتر بر تو اندازند
 کان جواهر باطله یا فلز دیگر در آن بوجود آید و هر گاه دو تا از
 مواد بهم برسند لا محاله بهمی آنها که حیوان است نیز بوجود آید
 چنانکه هیچ یک از جزایر خالی از حیوانات نیست بعضی قابل
 تربیت و تعلم ادبند و بعضی نیستند اولی را از قسم آدمی
 و دوم را از قسم سمیون دانند و گویند که چون متعدد شدند
 با تقضای طبیعت نولد و تناسل کنند و حکایت ابوالبشر آدم

نقشه جهان و جزایر و دریاها و رودها
 و کوهها و شهرها و قلاع و کلاها

مجموعه از احوال ملکات

انکه بگویند و عالم را تقسیم دانند و شش قاره و امکنه را سی و یک تقریباً
 قبل ازین که بحال بقینند از حد خبر میروند و پسند کرده اند و گفته اند
 و اما میگویند که التفاتی بر زمین شده اند و پیشتر که مذکور
 بوده اند و همه را بدین عیسوی در آورده اند و از آن عظیم
 بزرگ عالم ملکات بنویسند و آن وسعت و بزرگ خبر به نسبت تمام این قدر
 خمس پنج شش است و کثرت خلایق در آن محلی است که تمام
 پنج نوع این را که در ریح میگویند بیکصد و پنجاه و پنج کرده اند
 از آنجا که سی و پنج کرد و در ریح پنجاه و پنج کرده اند و باقی را
 در تمام عالم در سلطین و ملکات از اول و آخر چنانچه خواهند دانست
 حال اوضاع چنانکه در اخبار و احوال دارد و لکن از سفک و احوال
 لغایت اعتبار میکنند و اغلب مردم بت پرستند و با
 شیاهی بدینند و از سایر فرق اسلام نیز شاذ و فساد بی
 در آن میباشد و بسبب کثرت مردم و بسیار عمارات و
 بخت کثرت و زیارت کم است و لهذا در باب ماکولات محتاج بخارج
 و در کتاب بعضی از سفیران روایت نموده که باین ملک رفته بود
 و در اوضاع آن تألیف کرده است مرقوم است که چون از
 چهار فرسود آمدیم و کشت سوار شده در آب شیرین که نمنا به
 شطی است و تدارک سلطنت اتصال دارد روانه شدیم
 بعد از آن فصلی سه ماه و کشت با خار رسیدیم و در این عرض
 مدت روزی است چهار سوار عظم بنظر میآید که از دیدن هر یک
 بسبب وسعت و آبادی و شکوه آن مکان میست که آن با بخت

این مملکت ثابت و دیرینه مردم اینجا بدین حرف و مضامین مجید
 و تقیّه اند از اطراف عالم علیه بجا میسرند و در عرض
 آن آفت و امتعه میافزیند و بسبب کمی از دونه مردم بی نصیب
 بیکد و فرزند کثافت میمانند و باقی آنچه شود و در دریا غرق
 میکنند و میگویند که تمام عالم کور و نابینا شد و طایفه فرنگا را
 بیک چشم است و آنچه از مردم آن منظر رسیده است اغلب
 کوچه چشم و بد صورت اند و شنیده ام که در اصل ولایت
 این آن خرد و بی طایفه نسوان بسیار است فصل بداند که
 در قصص انصاری اند گویند که قبل از بعثت حضرت عیسی علیه السلام
 اهل لایپ بت پرست و برنجی بدین موسی کلیم الله بوده اند
 و یکی از قباچه روم بران مرتزوم مسطک شده مردم را بدین
 عبوی خواند و بعد از رفتن روح الله باسماں خلایق و جمعی
 حواریون فرق مختلفه شدند و ملوک طوائف شدند و کارهای
 رسید که در هر گوشه صاحب داعیه هم رسید و طبیل استقلال را
 کوید و ملتی باین منوالی گذشت و آخر الامر بخند ریاست
 عظمی قرار گرفت و با بحال همان محسوبست با یکدیگر عهد و پیمان
 کردند که کسی از عهد خویش تجاوز نکند و بملک دیگری درنگند
 نشود و با هم بر فرق و مدارا منکر کنند و استیصال یکدیگر را
 روا ندارند و اگر یکی بد عهدی کرد و دارا و متخیر ملک دیگر را
 نمود سلاطین دیگر او را نصیحت کنند که عهد غدهنها و الله
 با عهد او ضعیف بر خیزند و با قوی محاربه کنند تا ویرانه شود

اوضاع و احوال و این است
 و بعضی از احوال و این است

سازند و مصلحت در این عمل آنست که کسی زیاده فوت نکند و اگر
 اگر یکی قوی در دست شد محتمل است که بر دیگران نیز تاخت آورد
 و مملکت آنها را نیز انتزاع نماید پس باید که مطلوب فی الحقیقت
 بی افطت ملک خود است و اما اگر یکی مملکت بی صاحبی را که خارج از
 مملکت هم عهد آن باشد بر میدارند و تسخیر نماید بشرط آنکه
 روسا و اهل ملک با طاعت او راضی شوند و از سلاطین
 دیگر نیز نکست عانت بخوبی پس کسی را سخن و دخلی در آن ملک نباشد
 چنانکه قوم آنگزیر ملک هندوستان را چون بی صاحب بود ضبط
 نمودند و آوردند و از نواده ~~کهنه~~ وضعی رفتار کردند که روسای
 آن مملکت ملکه های خود را با نجابت سپردند و در عوض آن مبلغی
 معین کردند که با ایشان و اولاد ایشان برسانند و بسمع
 رسیده است که قوم فرانکس چون چند سال قبل ملک مصر را
 بسبب غفلت مصریان بجای گرفتند بادیثه روم از قوم
 آنگزیر در انتزاع مصر آمد و خواست مدد کردند و گفتند
 که چون بدین رضای سلطان و مالکان ملک در آن نظر
 کرده اید آمد و کردن ما موافق قانون و عهد نامه است
 فرانکسیان در جواب گفتند که اعظم هند نیز ما را التف و توفیر
 در انتزاع ملک خود آورده اند اگر هند را شما خالی نمیکسید
 ما نیز مصر را با لکانش رد میکنیم و لکن این سخن بی اصل است
 زیرا که در هند احدی نیست که لیاقت این امر داشته باشد
 که در مقصوره خود اینچنین تصور نماید و بنود قوم آنگزیر را

درین ملک بخمال خود در آورده و چنانکه بخواهد بپایان آورده اظهار
نماید در کار احبابانک چهرات ایستاده تا نمود و بالائی بنماید را
پیش کرد و او را بیکانه از ملک مشهور ساختند و سخن دیگر را
که بالائی با او بود دست آویز خود کرده و او را ضعیف و دستگیر
کرده بمصرف رساندند چنانکه با جیدزایک و شیو سلطان
خلف او و وزیر علیخان مشهور بر اصف الد و که کردند
و الحال با قوم بیکار میکنند پس این همه نامه در نامه که از
ارباب مملکت بیکدیگر مبادله حفظ عهد است که فیما بین اقوام
خود دارند که بیکه با دوشاه این ملک را با او نیست و با او
نکرده اند و در قضا خود معیار دارند بخت همین است که در میان
برای هیچ که مصلحت ایشان است از وی حکم است و از ملائکه علیان
که برایشان باقی نماند و الله مدتها بود که کسم سلطنت و در آن
و قضا است را بر او نشاندند و فاعتر و یا او را با او است و در این
عصر چنانکه پیشویم از این عهد و مشاق افتد از شری مالتی
نمانده است بلکه نایره حرب در میان اغلب این طایفه مشغول
و دیگریدانکه باریت مملکت فرنگ بر چند نوع است و بعضی
باید است مستقل و با قدر فرمان و احکام است و در بعضی امیران
مستقل اند و در بعضی رعایا و در بعضی که در قضا است و بیکدیگر
خواهد شد و در شریعت ایشان و یا در ملک است و در بعضی
و بیکدیگر میراث میراث و یا در قضا است و بیکدیگر
اغلب طوایف سلطنت و یا در قضا است و بیکدیگر

بشرط آنکه از زن عصبی باشد و غیر او کسی دعوی سروری
 نمیکند و اگر کرد کسی از مردم ملک یافت و امداد او نمکنند و اگر
 پسر کلان در ایام بدر فوت شده باشد پسر کلان آن پسر
 سلطنت مستقر میشود و اگر آنهم نباشد دختر بزرگتر
 صاحب میشود و اگر آن دختر بزرگتر حجت و کفایت
 روح او اگر چه باده باشد و یا نه و زاده ملکی باشد در آن سلطنت
 دخل ندارد و صفات و مناصب ملکی و اموری بپایه متعلق میشود
 و خاطر داری نیست بلکه موقوف بر قابلیت است و امر او بکار
 قدرت سپاه و لشکر نگاهداشتن نیست و از قتل و خونریزی
 بغایت احتراز دارند حتی آنکه اگر کسی بغیر قیاس و اجتناب
 مهاجم او را نمیکشد و مجبوس نمینماید چنانکه بکارش
 خواهد شد و امیران را طرد و باریعت و از ازل ماسخ و قیاس
 میکنند و سباع و هوام چون مار و کژدم و نخوتها در اکثر بلاد
 فرنگ نابایست از جانب پادشاه مردمان از برای دفع آنها
 مقرر اند و کس نیز نهایت کم است و سایر رسوم و عادات
 اینفرقه که میخانه از روش سایر دیار است در مجلس نگارش
 خواهد شد مقام اول در ذکر سلاطین فرنگ و ممالک استغداد
 هر یک از ایشان است و فصلی از جمله سلاطین با شوکت
 در ملک ظهور پادشاه ایمان است دی پادشاه است
 دیجا و دیندگیت پادشاه گویند که این چنین خوان است و
 از قتل نفس نهایت محترمت و از از سر و زالی اللان سلطنت

پسر سلاطین فرنگ و ممالک

پادشاه ایمان و الکرب

در این دو دودمان باقیست و دیگر پادشاهان فزنگ و برادرش
از خود نیز یک مشایرند و او را جانشین و خلیفه یا بایک ذکرش
خواهد آمد و پادشاه روم قدیم میدانند که پیش از این همه ملک
فزنگ و اکثر ملک افریقیه را شاید در تصرف او بوده و لکن
الحال بخیر ملک موروثی اصلی ملک دیگر در تصرف او نیست
و عظمت او بهین است که اگر با سایر سلاطین در یک مجلس
جمع شود وی از همه مقدم و بلند خواهد نشست و دیگران از او
موجر دست قرار گیرند و در بعضی از کتب نوشته اند که هر یک
از سلاطین فزنگ را در آن سرکار خدمتی است از آنکه پادشاه
انگلیس آن ساقی است که در مجالس بزم شراب دهد و اگر اجتماع
همه است دهد هر کس بخدمت خود قیام نماید و نقض هر تنه خود
نداند درین اوقات از جانب هر یک و یکی بیایه سرسلطنت
مقرر است که بخدمتی که موکل او داشت قیام دارد و در سال
مبلغی بنام موکل او مقرر است و دو مملکت در تصرف او است
یکی ایلیان و طول آن سده صد و عرضش دو صد کرده است و دار
الشهر و بندیه است و آن شهر است در غایت خوب و آباد
و غالب اقامت و اطعمه و صلح در آن موجود است و ملک دیگر آن
انگلی است که طولش یکصد و پنجاه و عرضش صد کرده و پایتخت
آن بیوده نام دارد و مالک صد هزار سوار و پیاو و هزار
که همیشه موجود و حاضر اند و در هنگام جنگ زیاده از دو صد
هزار جمع میشوند کرد و چهار زات جنگی نیز قدر ضرورت دارد

بادشاه سپید

و مردم البیان اکثر عالم بخیر و حکیم بنظر انداختند و از انجمله
بادشاه اسپین است وی بادشاهی است معدلت نهاد
و فرمان فرمائی است بالافراد و از بادشاهان کمال محبوب
می شود طول مملکتش در هر پست صد و پنجاه و عرضش در هر
کروه و دایره الحاد فاش شهریار است و علاوه آن بسیار
از ملوک ثنائی نو که لقمه نام دارد در تصرف است و از انجمله بود
اسبنو که که در کشن خواهد آمد و مسموع می شود که در اندک سوار از
ملکات را یکجمله و خدمت صرف شده اند و از مضامین ملک
است ملک بنیسنج فارس و طول آن یکصد و هجده و در
آن یکصد و هشت و در هر وقت هفتاد هزار سوار و پیاده
موجود دارد و در هر یکم رزم یکصد و ده هزار فراهم می تواند آورد
و چهارات جنگی نیز بسیار دارد و شنیده ام که جمعی از زرگران
در آن سیر کار می کنند که در عمارات عالیه می کنند و احدی نزد
انها تردد نمی کنند و این از اینتر حضرت بیرون آمدن نیست
و صنعت ایشان آنست که طلا هر قدر زیست باشد بدرجه طلا
میرساند بیرون آنکه از آن چیزی کم شود و عمل اینکار از زمان و
اولاد انجمله است و فصل و از انجمله بادشاه فرانس است
که فی الحقیقت فرانس مشهور است وی از سلاطین نامدار و عظمت
و انبیا و شیعیان و دلاوری موصوف و به بدعهدی و خلف
کفار و وفای که در دار و رفتار بین الافغان و الامثال مودفند
باقی بر این امور سلطنت ایشان با نظام و انتظام و طول ملک

که هیچ که خصوصاً از این است

بادشاه فرانس

سجد کرده و عرض دو صد و پنجاه کرده بوده است و بهین حال
از امر قمری راد رخصت داشتند و دار الخلافت ایشان شهر
بارسلت و آن شهر است در غایت لطافت و عزت و آباد
و کثرت اشیاء و اجناس از اکثر بلاد و معاصر ممتاز است
و شراب انگوری در آن فراوان است و ملک دو صد هزار
سوار و پیاده است که همیشه حاضرند و در هنگام رزم دو چند
میتوانند کرد و چهارم است خلکی نیز بسیار دارند و از مذهب شیعه
تقریباً قبل از این تا حال از یزید و ممالک سلطین دیگر بلاد
و حدود بسیار را تصرف خود در آورده اند و چنانکه پیشین
در اصل قلمرو ایشان بعد چهار صد و شصت و یک هزار و شصت
فصله بزرگ و هشت هزار و نه و بعد کرد و خلق است
سال قبل ازین از ظلم و ستم پادشاه عاجز شده از روی در خوا
کردند که طرفه سلطنت را مقرر کنند چنانچه جماعت انگلیزیه
مقرر کرده اند و بیان آن خواهد آمد پادشاه از این التماس
ابا نموده فرمان قتل جمعی از کناه کار و سگناه داد و از این خبر
مردم بستوه آمده اجتماع عام نمودند و پادشاه را یازن و فرزند
تقتل رسانیدند و این حرکت موجب وقوع حرب و صلاخ جان
ایشان و جماعت انگلیزیه و دیگر سلاطین شد و در ملوک
الطوائف و انواع فتنه و فساد و هتک اموال و قتل العیال
در ایشان شیوع گرفت تا آنکه چند سال قبل ازین شخصی بنام
نام که نجیب ندر پسر و زین کا انجور وقت و نادره و زکار در

شیعیان و دلاوران امثال و اقران نهایت ممتاز است
 در میان ایشان ظاهر شده در وجه سلطنت و ریاست را
 تصرف خود در آورد از تدبیر و جرات او حکایات غریبه
 گویند در کمتری از محاربات شکست یافته است و لکن
 انوسل است که بدعهدی و خلف وعده و خدعه و مکر و حيله
 در سرشت او مخمض است و عهد و موافقتی آن چون نقش بر آب
 به ثبات و به اثر است از هنگام طلوع آن الی اللہ دولت
 انجمن در ترقی است و سایر فرق که با ایشان جنگ و جدال
 داشتند بکرات و مرآت شکست فاحش خورده اند و جمعی خارج
 و ناچار با وی صلح کرده اند الا طایفه انگریزیه که الی اللہ در
 بحر فیا بین ایشان جدال و نزاع برقرار است و بطریق نزاع
 ایشان خلدنی همواره در رنج و غنا و با انواع محن و بلا مبتلا اند
 و چند سال قبل از این بمکر و خدعه و حيله مصر را تصرف کردند
 بادشاه روم عساکر حربه بدفع ایشان فرستاد انجمن
 قلوب مصریان برداشتند و در هنگام مجادله عسکر سلطانی را
 منبهم ساختند و استمداد انجمن انگریز نمود و بلا خطه آنکه
 تسلط انجمن بر مصر موجب قوت الفرقه و ضعف دولت
 و خرابی مملکت ایشان است باعانت بادشاه روم برآمده
 چند هزار جنگی ملو از افواج کاراز موده از راه ممبئی فرستاد
 از راه خشکی بمصر روان شدند و در قریب بقاهره در بادیه
 سینه بکنار رود و دود و دانه بپاشید و بجزای دو جنگ سلطانی فیا بین

تصرف نمودن قوسم کنان ایشان
 و اخراج شدن ایشان

فین سفری ایشان بایان

دست داد و در هر دو شکست بر جایست فرا نگید آمد و در هر
میشوند و آخر الامر چار و ما چار آن مملکت را گذاشتند
خود رفتند و این نیز یکی از اسباب حرب میان این دو قوم
در گینه بکنار و دو صد و بیست و سه هجری سفیران و بیانی
از جانب ایشان با تحف و هدایای بسیار در دارالایمان ایران
بیاپس بر سر سلطنت شهنشاه جمشاه عالم پناه حضرت ظل الله علیه
ملکه آمده درخواست نمودند که امضاء دولت فایز را با ایشان
سرافت و الطاف باشد و اجازه دهند که از راه خشکی از مملکت
ایران عبور کرده بر سرهند وستان رفته جایست انگیزان را خارج
کنند و از حضورش همی نیز خندند از سیاه جوار بجست تقویت
و اعزاز و اعتبار ایشان مرحمت شود و چون انگیزان از این جمله
اکامی یافتند زوال دولت خود را از هند وستان معاینه دیدند
مستوجبست و مستر مالکم را که در کش گذشت و نهایت کار از بوده
و با تجربه و هوش و عقلند بکرات بدربار گیتی مدار فرستاده امضاء
دولت را از قبول این معنی و ادانتند و بحمد الله سبحانه این
عظمی از سر ایران رفع شد و بر او که بر واضح بود که اگر انقوم بایه
و در سنگاه داخل مملکت ایران میشدند باز بیرون کردن
ایشان نهایت دشوار بود و بدین محنت بسیار و کینه
خندین نه از نفس از مسلمانان میشدند و طریقه عقل و هجوم
مقتضی الشانست که اصلا از این طایفه احدی را در پایه سلطنت
رخصه و امداد و شد ندیدند زیرا که تمام آن فرقه که

نصیحه لطیفه

[illegible]

اگر قبول نکرد و عذر آورد و در مجلس قوم حاضر و دلیل میبود و اگر
میرت بادشاه با حکم با سردار رسیده آمد پیش اینان که با شخص
برسد و میخواند که منع کند و با و نه میباید و اگر با و نه میباید
ممانعت نکرد و او نیز حرب را قبول کرد و در روز و عذر و با یک
رفته هر یک چند کس از مردمان عدول را همراه میبرد که شایسته
که یکی بروی دیگری بکشد و بعد از آنکه در آنجا رسید
نقلیه کشید و بوجیب قصاصش بود و اگر موافق ضابطه و قاعده از
طرفین رد و بدل شد و یکی کشته شد و سرش بیست پس بعد از
اجتماع متنی ضمیمه بود و در اولی از آن ضمیمه دو قدم زمین
بمالش کنند در وسط آن نشانی بکنند و آن را در آنجا
بمالش نشانی بکنند و دست بدست هم دهند و بعد از آن
بهم کرد و فاصله بی آن ده قدم بروند و یکی که فاصله ده قدم
ماند و جهان پنج پشت بر هم داشتند و رو را کرد و این طبایع را
و اگر خاکستری است پنج قدم ببیند و بر گردند و یک کفایت کرد
زند و بعد از آن نشانی طبایع و با و نه و در آنجا نشانی
گرفته که پس بایستد خواه زخم کاری باشد و خواه اصلا نگرفته باشد
و اگر زخم کاری باشد آن دیگری بر مقبول را در کار کرد و با جان بداد
بجان آوردن تا یک کفایت رسیده که در آنجا نشانی
او اسطفاست تا آنکه که در آنجا نشانی رسیده که با و نه
است و یک کفایت رسیده که در آنجا نشانی رسیده که با و نه
از اتفاق است که در آنجا نشانی رسیده که با و نه

داد و کرب هر قوم حاضر شدند و چون مجتمع شدند آن مرد ضعیف
سفت کرده قبل از عرب یک شیلی با نمر د فوی زد و شروع
جرب کردند از این حرکت آن مرد فوی در غیرت آمده و احکا
ان از غضب بر قش کردید و دست او بلرزید چنانکه در شیر
زدن خطا کرد پس آن ضعیف شمیری بر سر او زد و او را بکشت
و دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد و از این معلوم میشود
که مرد شجاع را جمعبت جوان در معارک ضرورت و خطا خوب
موجب زبونگی است و در این فصل از این جهت باید به نکات
و بعضی بر یکدیگر نامند و در این عوام بر بندش مشهور است ملک
مخضر و سلطنتش است تر از دیگران است طول ملکش مکتب و
بجاء کرده است و عرض بجاء کرده و همیشه است و هشت هزار
سوار و پیاده حاضر دارد و چند چهار چنگی نیز مالک است اول
کیکه از قوم فرنگ که بر جزایر ملک است هندوستانی دست یافته است
این قوم بودند و چون هندیان باستان جماعت آنکس بر
آن قوم را اخراج کردند و جمعی از ایشان در آن کشور باقی ماندند
و مواصالت با هندیان کردند و مانند اولاد ایشان تمام بشیم
و دلیل و کم نام و داخل زمره رعایا شدند و فصل در این جمله
باید که پیوسته است که بعضی بگویند که بنده طول ملکش است
و بجاء عرضش سه صد و چهل کرده است و در این خلافت که
در سالت و ان شهر است که مسمیات هر کس در آن موجود است
بادشاهی و سلطنت آن ملک در یک خاندان میباشد و فصل هشتم

که هرگاه بادشاه آن ملک فوت شود بادشاهان فرنگ از اولاد
خود سولی پسر بزرگ یکی را با یکی بدستگاه تمام میفرستند و میران
آن ملک جمع شده یکی از آنها را انتخاب کرده بر تخت سلطنت
می نشاند و دیگران با و طایان خود مراجعت میکنند و در
بادشاه سابق منتهی اموال خود را بحد تمام بجز داشته پول
اصلی خود میروند بحد کویا ای امیرانی حاکم و بادشاه ملکند
و هر کدام ملکی را در تصرف خود دارند و سیاه و یک را ایشان بکشد
بغداد و هزار سوار و پیاده است و در وقت ضرورت زیاده از آن
نمیخرج میتوانند که در فصل و از آن جمله است بادشاه ناری
و در یک بعضی و نمارک میکنند و در آن سن و نمار شهر است
طول ملکش سیصد و هشتاد و عرضش دویست و چهل کرده است
و بادشاه آن دو ملک یکی است و در الحاق آن کوشن آن نام
و آن شهر است نهایت مرغ و گیاه و بعضی از آن ملک سرد است
و همیشه شتی هزار سوار و سیاه و در آن سوار نوکرانند سواهی آنها را
جنگی و از آن نیز بقدر ضرورت دارند فصل و از آن جمله
بادشاه اسوید است طول ملکش چهارصد و عرضش دویست
و بیجا کرده و در الحاق آن است حکم است و آن شهر است
الحاقی و آبادانی و بارهقی تمام و همیشه بیجا هزار سوار و سیاه
و در آن شهر جنگی نوکرانند و زیاده نیز میشوند که فصل
و از آن جمله بادشاه روس است ملک آن در ضلع آسیا و در اصل
هفت اقلیم مشهور است و طولش سیصد و بیجا و عرضش سیصد

بنیاد کار و صنعت و دار الخلافه و پیر زمر که ملک فخر و مکرر است
 بسیار باطن و بیرون و بیحد و بیمنت و ملک که در سلطانین و وزیران
 و عواید و عواید و بیحد و بیمنت و ملک که در سلطانین و وزیران
 کرده و آدم منوبند و سابق بر این چندان نظامی و استقامتی
 در سلطنت و افتخار و عقل و ادب و کمالی که در ملک است
 بنوده است و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 نادر شاه افشار معاصر بوده و با چند کس از مخصوصان خود
 در خارج مملکت بکشت و سیاست مشغول شده و آنچه بکشد
 اعلام یافت و مراجعت نمود و در دست ریاست و انتظام
 ملک و کمال و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 بنا نهاد و با هم خود و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 بزور و رعیت و قهر و غلبه و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 طریق و انگریزان را اختیار نمود و در این اوقات ملک او در دست
 و وفور نعمت و کثرت حکما و کاروانان سر آمد تمام مملکت
 و شوکت ایشان در اینجا که فرقی نصاری نیست و سلطان
 دیگر فرما که استقلال و عظمت ایشان باشند تا حال تمام
 ملک و آدم را تصرف خود و در اول خود سلطان و آدم را در میان
 برداشته بودند و در بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 نشانی ده از نامه قابل بکفر و کفر و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 مقابل که از راه کفر و کفر و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش
 و در تمام کفر و کفر و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش

در تمام کفر و کفر و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش

و چنانکه ملک تاجار و ملای و تفریق و کرد و کرد و کلاسیز
بصرف خود داشتند و در این اوقات بعضی از ایشان
بدر رفتند و بعضی باقیست انقضای عهدی بعد از
وقت آن بخت و مسکنت آن ملک بانی بودی طایفه مجبور
کلاه آبی در و کلاه کرم و دانی مسرور و نفی داشتند چنانکه
بابوش نه مسکنت طایفه ازل عثمان سلطای دراز و نرم کرد
و سار از ملک روم و منصور شد و بالآخره آن عثمان
با وی صلح نمود و در این صلح همان فایده بود که در کتب
ایشان است و اما از ملکهای که منصرف شده بود خبر را
عذر ننمود و علاوه آنچه در حرب و عیال خرج کرده بود گرفت
و در عیال داشت و جمیع و عیال بنا نهادند و خان قاجار را بر آن
چون روم خیال کرده و کشیدند و با امانی آن مرد و عیال نیز در آن
و عیال آن عیال ارجل است که چنانکه که عیال در حد و عیال
نشیند از عیال عیال که در آن است خود سری اخوان شده و چنانکه
عیال برای سوال گرفتند و عیال عیال عیال عیال عیال
عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال
و طغرل عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال
آسمان بود و عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال
معوض عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال
و کفر عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال
از دیگران عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال عیال

بنامه برودند خورشید بر کلاه دولت را میورد و عاقبتش و الطاف
 فرمود و میرایید پادشاه عقولان بنامه نوشت و در تجارت
 است و ادا و مال و اسیران خود و در آن میرایید و میفرماید و در
 زده و نکاشته بود که اگر قبول بکنند مستقر حرب و مصلحت
 پادشاه در جواب نوشت که اگر عدالت خود نشاید کلاه در میان
 رومیان و لیر و سروج و یاری در مصافق آن فرقه بشیرند لکن اگر
 غافلند که بر شمشیرت در رفتن کوش را لیک کشت و در مصاف
 بلکشت و فتنه خواهد بود و بیدار کردن و سرودن و پادشاهان او را
 و غایبان و فزایشند و لیران ایران را عباس بر و میان نمودن
 خالی از طریق عقل و دانش است و همین مرحله را غنیمت شمارند
 که بدینال مرغ بر شکست و صد از دام حسته متوجه انصاف
 و این مملکت را لیک کوب هم مشور و لیران فرموده ایم حاجت
 کریمه از کینه رعایای این سرکار آمد کوش مالی این منظور
 نظر معدلت شعار بود و فعل آمد و این امر و خیل و خون خود و
 لشکریان را بسبیل بکنند این جواب که باید بکنند چهل هزار کس
 برود و چند کس از سرداران روس و ملا که خستنی بودند
 و از السیف ایران با تو بخانه و بیاد کان طراندان و فرنگی را در
 روانه نمود و پادشاه که شکست عهد را از انظرف اندر و کاه الم
 بملت مینمود و جنین و فتنه را غنیمت نموده و توانی در جریان
 هم عالیشان محمد صادق خال شغافه اصدان فرمود که حاجت را
 قدم از خود فرستاد که از دست اندر سه صید و چون اصل است و

این
 نامه محمد خان افغان
 به پسر سلطان

صابر و درویش مجبور و جمیعین فغان واجب الله فغان سروراه ایشان
 کینه و یکی را زنده نگذارند سروراه عظیم الوفا را یاد و از زنده
 هزار سوار جوار خون شیر غران و در عذر خروشان با استقبال
 انفرقه اخل گرفته ز رفت نماند فستین دوست داد و تحت
 فوجیان فرنگی نزار دوست و یار و هنر و دایا باز دیده ماندن
 فوجهای صف شکن مبادرت نمودند قوم فرنگی را بشبه از آن
 که آتش را با نذر شرم کرده قدر پس نشنند و حکم سردار
 و الله تبار بر بنور کجای مرغ مهابت و تفنگ کجای بلنگ صلا
 بر فراز گوی که بر قوم ز رسته مشرف بود بر آمده فوجیان را بر امر
 شیر بلایا سخت خون انقوم حال را چنین دیدند جمعی را با یکوه
 متوجه و بدیع ایشان روانه نمودند معارف اخیال جامعیت ایشان
 سر بر فرو بس زین گذاشته الله اگر کوبان بر فوجیان بهورش اول زنده
 و این جمعیت ایشان را متفرق ساختند و دیگر در این قوم جمعیت
 مقاومت مافی مانند اصلاح فرار را بر قرار اختیار نمودند و بخاطر
 خواص جمله فرنگان الش که مادامیکه این یعنی جمعیت عسکر
 ایشان بوضع که مقرر نموده اند بر جای خود ایستاده و مقرر دارند
 چون رعد غران و مانند صاعقه بر سپاه خصم الش بارند و اگر خصم
 مردی کرد و اطراف ایشان را گرفته بنورش جمعیت و این را
 بهریم شکست دیگر محال ایستادن ندارند العقده سروراه را بر این
 از راه خرم قبل از وقوع واقعه شوارع و طوق را بر ایشان میزد
 کرده بود در اینوقت که رو بفرار نمودند غار یان شیر شکار را

حکم کرد که بنشیند بر ایوان دار از روز کار این بر او دهند و نگذاشتند
 که احدی از ایشان زنده بیرون رود و پس خورشید کماله را نیز بر
 دست گیر کردند و علاج وی را اظهار صلح نمود و حضرت ظل الله نیز
 قبول فرمود بعد از صلح مملکت خود رفت و در روی این
 بر دل بیرون کرد پس از چندی تا در شاه غفران بنامه توهم بنجر
 تابعه بنشیند و آن بر قلعه که در نفعی واقع شد و راه آمد و
 رفت آن محضر راه شکر یاری است که زیاده از یک سواران
 می تواند رفت و بعد از آن سخن آن چنانکه پیش بان ایشان شده
 بود بعضی از ملک حکامان خود را در محنت بیرون می برد و
 حضرت ظل الله جل و الله طاکه که برادر زاده و طاعت تحت و کلاه
 وی بود منتقل شد پس تقربیات چند که مقام کنایه بیان ایوان
 ندارد و بعد از چندی جعفر قاضی خوی بر روی او با حالت تپاه
 از آن دولت آمد مدت خدا داد و حکمران شد چون در دولت
 معارفه نمودند که بجا است در سیم النجا او در دولت انوارا ملکی توجیه
 بود و بعضی از آن نمود چنانکه در سینه بکبر از روز و چند روز در
 سوره الحمد و چند روز در نظر تعلقات حکام و سرداران و
 پادشاهان قلع و باد کوب و در بند و شکنی و کج و بعضی دیگر از
 علاج اخیر و در امتحان نمودند بر در داد و شجاع و ضعیف و زود
 ایل نظر غره با صو سلطنت و جهان بینی ایشان زیاده بلند اراده
 عظیم الوقار عباس میرزا قاجار رضه الله الملك القهار را حضور
 سلطان ناصر و بعضی از آن مقربین شد و بنها چند و قدر ناشره

آن روز رسیدی دفعه دیگر از این و
 خود با جبه سلطنت عباس میرزا
 با بیست

جزبیت متعل و در دفعه اول سبب مهارت انقوم بر حریف شکست
 بر سر که طوکر اثرش هزاره روی و داشتند و حقان این احوال نظر
 خط المانی عاقلیت را متوجه الهیعت فرمود و سباه قوی و کینه
 قبل از رسیدن عسکر سلطانی بر انقوم انشمار را با شمشیر و
 حمله درشت کردند و ان انش قتل را با یک شمشیر طاعون و شمشیر
 کثیری را قتل و چندین هزار کشته و باقیمانده قوی و کینه
 نمودند و بقیه السیف فرار و بقیه کینه حضور شدند و ان قوم
 سران رسید عسکر سلطانی معاونت نمود در این الان سلطان
 جایت فرزند کینه سالن بر این بابها ان در حقیقت و حقان
 رسیدند و تحقیات و در انوقت عرض رسانید و عرض
 داشتند که معار که با قوم و کینه در عهد این قریب ان
 بگذاردند و بعد از ان احوال ان از کدور و حیوانی افتاد
 چون معلوم حیرت و ان ان دولت گردید که این عسکر و کینه
 ان کدور و حیوانی و انکه الله طاعت تمام انفق و است انقوم را
 جواب و ان ملکات احوال فرمود و در انوار و الله ان ان و ان
 خاص با احوال و حریفان خان قمر و بی را کینه و انقوم
 تا فرمود و در بلده جهات کدور و قوم که حریف و است ان و کینه
 و ان در و یوم بهت و یوم شهر رمضان المبارک ان کینه و کینه
 عسکر سباه ایرانی برای قوم و کینه بر دزد و بی از بی ملکات
 نصیب و ان ملکات و کینه و بی کینه و کینه و کینه و کینه
 نمیکانی که جمعی از کینه ای و کینه و ان ملکات و کینه و کینه

نامه مذکور
 با جوابت رسید

۱۴ این سخن قوم را بسیار در میان گرفته بسیار کوشش و زحمت
این است که از مسیری ساختند و بعد از این در دست برانجام
نشدند و بارزده نه هزار کس از آن فرقه را باقی ماندند و کشته
چند نفر از سر داریان عظیم الشان را با جمعی از سپاهیان زنده
و چندین سرباز و کشته کردند و بقیه السیف فرار و کشته
سخت قتل شدند و غره با صحرای سلطنت از تیریز حریف الحکم
اعلام دفع الشان متوجه گردید و انقوم در آن قلمرو محصور شدند
چندین ماه و کین قضا و نواز که را خاص از ذکر را الله اعلم
من بعد از آن محمد و الله و انصاف است که ما را که جماعت قتل شد
در حرب و توب چندان مهارتی نیست در این معارف و مفاصل
الشان استاده داد مردی و مردانگی را دادند و فرس که در سلطنت
ان کشور دوا می و انتظامی نیست و اگر فی الحقیقه نظم و نسق بود
داند که بطول انجام میدادند و در این دنیا تمام که سلطین
نواله خار خوان احسان و مطیع و باج گذاران میشدند و
لقبه شنیدیم که یکی از موشمنان آنکه نیر به میگفته است که اگر
سلطنت ایران از جانب دولت عالیهان بر احدی مقوض
گردید البته در وی بیایقت پادشاهی و فراموشی کل زمین است
اگر خود کنند از تصور است و است و در این جمله با کرده
بلند نیست که مشهور و بلند نیست طول ملک آن به اعتبار
بج کرده و عرض بجای کرده است و در این است ان است و ام
و ان شریعت بسیار را با و در محالیت ان نه زنی بخته جارت

و آنها را بفرستد و عین بر سر خنجر اندک چهار لخت و در آنها در آید
و بر در دوازدهای شهر و در کلان لشکر رسند و چون بکسب
داخل را از آنها بر میگردد بجای که برای ایشان خاندان مختص است
میزوند و بهر دو طوط از بهار در خصال کلان از موی که دار
نشوند دارند و در این تجارت غالبه بسیار است و جمعی
الشهر و دیار تجارت میکنند حتی که امیران اینجا طلبند و تجارت
قیام نمایند و فقر خود میدانند و مالک ایشان در طول عرض
کتر از دیگر مملکت فرنگ است اما بعلیه تجارت در آبادی
و دولت ترجیح بر سایر از ملکهای فرنگ میدارند و در این
ریاست و حکومت ایشان این چنین است که باوین بمیدارند
و ملک ایشان هفت حکمت و در هر حصه مردم ملک امیر
مقبور و انشعبدی را هر سال برای ریاست خود مقرر میکنند
و این هفت کس جمیع شده در ان شهر دار الحکومت که اکثر
وام است می نشینند و بشوهر بیکدیگر کار و بار ملک می گیرند
و تا که همه ایشان مجتمع و بر یک حکم متفق نمیشوند آن حکم جاری
نمیکرد و بگوای آن هفت کس یک امیری است از همه بزرگتر
که در این است که در زمان گذشته اجداد او کارهای ما نام کرده
و این مملکت را از تصرف بادشاه اسپین بر آورده اند
اکنون مردمان آن دیار اولاد و احفاد او را بر بند بزرگ
میدانند و وظیفه بجهت او مقرر داشته اند تا بفرزهای
و عهده که مانند سلاطین در مرتبه اند که کمتر از پادشاهان

و دیگر میکنند رانند و این بهفت امیران را در آخر سال در آن
ملک تغییر میکنند و دیگر از آنجا ایالتان می نشاندند اما
امیر عظیم الشان که مذکور شد بحال و برقرار می ماند و ملک و لشکر
بزرگین بسیار است و اقصای آن چنانچه دریای سمندر و اقصای
دور و وسیع و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم همراه طغیان میکنند
و قبل از این اکثر کینات و بلو که که بر ساحل دریا بودند در آب
غرق و خراب می شدند و سکنه آنجا میگریختند پس بر آن طغیان
آب یک بند سپهر میبونی که ناسخ شد از دلتان قیصر در شوش
و بر همین داستان شد و سکنه رست بنیان نهادند و آن در عرض
نزدیک بیستم کوه و در طول مجاری که بر کینات و اما در ساحل
از سمندر محافظت کنند و آن زمین را چند صد گز حفر کرده اند
و تمام را از این و سنگ و گچ و خوب و غیره انباشتند و جای
مستحکم باز ارتفاع صد گز تخمینا بنیاد نهاده اند و بر این بند
عمارتی بجهت محمولان و فرود و آن هزاران هزار ساخته اند
و آن مردم در هر حال و هر وقت در محافظت آن بند تمام
و هیچ وقت از آن کار غافل نیستند و آن بند استوار باشد
و ملک از آب و طغیان آن ایمنی یابد و این قوم را هیچ
چیز کمتر و چهار جنگی بسیار است نه سوار و نه پیاده و نه
سرباز نیست و آن ملک در طول یکصد و شصت و در عرض
پنج و نه کوه دار الحکومت آن محل تمام دلم و بغایت آباد
و همه که چهارده برکنه می دارد و در است آن ملک چون ربات

و لند زینت نبش آنکه در زبان سابق ملک سویر لاند در
تصرف بادشاه ایمان بود و سکنه انجا فرمان بردار او بودند
بعد مرور ده روز در ملک ایمان شخصی از خاندان او ستریه
که یکی از افراد خرد املاک بود و ابا و احبش از قدیم
امارت اندیار را داشتند اقبالش روی بیخارج نهادند
مهمربه سلطنت رسید و تمام مملکت ایمان را متصرف گشت
و بالاخر دست لغوی و تطلول بر رعایای آن مرزوم دراز کرد
سکنه ملک سویر لاند از جورش بجان آمده در خلج آن ری
شدند و پیش رفت ایشان نمیشد در خلل این احوال حاکم
شهر الطوف بفتح الحف بلام زده و فتح طای برای زده
و ضم فاکه مردی سفاک و بی باک بود روزی در فضای وسیعی
بر حوبه دراز کلاه خویش را نصب کرده امر نمود که هر کس
کرد و نیز امون آن حوب بگذرد ادا بیا این کلاه بجا آورد
روزی دیلم تلای که در شجاعت و مردانگی و شیر اندازی
سرآمد زمانه بود بران کلاه و حوب گذشت و ادا بجا
نیاورد و مردمان به جمع حاکم رسانیدند حاکم برنجید و دیلم تلای
زیر خود و گفت آنرا از زیر ستم و تازیانه کشید حاضرین گفتند
که او مردی شیر انداز و صاحب شجاعت و بیخوبی کس را
را بیکان نباید گشت حاکم گفت که اگر چنین نیست پس بر
پسر خود ترجیح بدهد و بهتر بزند و دیلم تلای قبول نکرد حاکم
در خشم رفت و گفت پدر و پسر هر دو را بکشند مرد دیلم تلای

نمایندند که اختر شسته میشود پس آنچه حاکم میگوید باید کرد
نیز زید و ف مرادش برسد شاید که شنود شده از غل
شمار کند و وایلم تل نیز در کمان کرد و بکشد و آن ترخ را
از سر سیر به نیز زد نظاره گیان متعجب و حیران نمایند و او را
نمایند و وایلم تل سوای آن نیز تیر به دیگر در دست داشت
حاکم از او پرسید که تو حکم این را چنان یک تیر داشتی چرا این دیگر
میداری و وایلم تل گفت بامدیت اینکه اگر زمین از ترخ خطا
کند و به سر مل برسد و او گشته شود آن زمان این تیر را
بر سینه بزنند و نیز تم و قصاص غل به خویش بکنم حاکم از
این سخن در غضب شد و بهم برآمد و امر برندان و وایلم تل
نمود و در قلعه که در میان جهیل خیزه که اطراف از کعبه
آن تابیت کرده و خمینا طول و دو کرده عرض اب داشت
مکان جیس او را مقرر ساخت و از راه خرم که کعبه او را از
بند نهان کند خود در گشته نشست و بسوی قلعه روان شد
چون مبلغی قطع مسافت نمود از اتفاقات یاد تند و طوفان
عظیم و برق شدید و صاعقه و بارش بسیار برخواست
و قریب بود که گشته غرق شود مردمان کاکم عرض کردند
که وایلم تل مردی قوی و بیکل دوزر او رست اگر او را را
گشتند به تیر به از دست او نمایان گردد و باعث
نجات و حیات ما مردم از این طوفان شود حاکم که دست
از جان شسته بود و وایلم تل را کشته ده و را کرد

و غم تل شجاعت و بر دل کد داشت از گشت خود را و قیامت گشت
در کام گشت را بگرفت و مکره برادر کرده است از گشت به جای دیگر
و من بود و ساند و خود را جای دیگر بخت و درسی ان نشد که حکم
طاهره از طین برادر و چون مردم از ظلم او بجان آمده بودند با
او بگریه و بید و بیدم تل با حکم ندیم کرد و طغر بافت و او را بهر بیت
داد و بچین رفته رفته اجماع علی بنی بر و بیدم تل شد چون نورش
بسماع با دشت و البانی رسید بسیار رفیع او فرستاد و بیدم تل
با رفیع شای رزم کرد و طغر بافت رفیع با دشت و البانی رفیع
و بچی خنجر گشت با دشت و البانی مکر بر مردم و سولیدان و افواج
بشمار فرستاد مردم مذکور مردانه بگوشیدند و زرمهای صاحب
و قتلهای فاحش کردند و هر بار بسیار و البانی با هر عبت دادند
و این حالت بطول ایامید و قیامت و بجا سال شید چهر یاد
که بر تخت البانی نشست و هیچ کس بر ملک سولیدان مکر و مردم
مذکور مردانه بگوشیدند و زرمهای رستمانه میفرودند تا آنکه تمام
سولیدان را از دست تصرف نمودند و البانی بر آوردند و بیدم تل
نشستند و بچین از این زمان حاکم در رئیس در سولیدان مکر
غیت و کثرت افواج و حوالی بر شربت با آنکه ایشان را بکشتی
نیت و بر ملک کس دیگر لغزم ملک سنانی میفرودند و بر عبت
انگلس کو یا بک است و تمام در حفاظت ملک خود میگویند
و بر اندک ملکیت قنوت کرده از قات میماند و میگذرانند
و هر یک از بادرشانی فرنگ از ایشان مدد میطلبند و بسیار خود را

که این غیر مستند و بی پایه و درستی سال طلب میدارند و عرض
فرمود که در تعیین میکنند تا ساله اولین یکبار و در سید یکبار
و الاضایات نیز از طریق نسبت که چنانکه یکبار میر و غیره بخواند
موجب قتل و در راه بجا میگیرند و اگر کسی که خلاف اقرار
و تعارض با این کند و یا وقت از او جدا میشود و دیگران میمانند
فرد و طاعتی و در امری چنانکه ثابت است که اگر غیر از طریق
از انقوم مذکور باشند مقام برتری میمانند و مردم میکنند و در
سیکونند و حاصلی و از آنجا که در دست مردم قدیم است طولی
مکش که بعد و نیست و عرضش که بعد که بعد بای که نیست
قدیم را هم نیست که در این سن مردم که مشهور است و در این
دار که در هر یک از این مردم بوده و چنانکه با یکدیگر و با
فایده میمانند و در این سالی چنانکه بعد از این
با این بان اسلام دارند و خلافت و حکومت میدارند
چون با یکدیگر مدعی خلافت علی بن ابی طالب و هم با این بان
فرمان که غیر از این نیست خلافت مهدی و راجع و راجع باین
دین از این است که این فرمان که در دست مردم است که یکی از این
با این بان فرمان که در دست مردم است با این بان که این بان
و این بان از این بان و این بان و این بان و این بان
خود را این بان و این بان و این بان و این بان و این بان
بشمار و در هر وقت باید در آمد و یا در میان که عبارت از مردم
نعمت و شرف و این غیره و در این و در این و در این و در این

فراکش نپذیرد هر که در ای از ارضادی رسیده اند مشهور نموند
که با یابا با یابا خدا است پس هر که از او بگفت میگوید در دعا
معذرت خواهد داشت و هر که از او معاف کند به امانت خواهد
رفت پس شما مردم اگر بایستد خود را در هر کاری که خلاف
مرضی یابا با یابا شرکب شوید به جای بیدارید بدو رخ
خواهید رفت پس رعیت هر پادشاهی را این چنین ترسید
نمودند که هر وقت که یکی از پادشاهان حکم بایابا قبول میکرد
یک بعثت نامه غلیظ و سخت مشتمل بر آنکه این شخص
دور رعیت محضوت یا در میان درجه بلاد و ملک خود
شهرت میداد و بادشاه چار و با چار از خوف خالق در گوا
نیز بخلق ترسیده نمائید بعثت یابا به هر جا که او را
بود این هم تا فرماید یابا میگوید مردم ملک او را و
صبر میدهند و فرمايش را میپذیرند پس همین را این رفقه رفقه
حکم یابا در تمام فرات نامگذشت و آخر اعات نمودند
پس با در دین الهی بوقوع آمد و بطوریکه صوفیه و در
صاحب خلقت در حقیقه ساین در این بس فقر و فقیر
عوام الناس را بایمانی و ستاوه و طاعت را امر میسکنند و در
ضمن با عدم قابلیت و بی ادبلی در علوم عقلیه و نقلیه
بعضی از سخنان کفر میفرمایند از ترک عبادات و از ملک
منیات و لغو احوال آثار و قدرت و معافیت و معاشرت
با امر دان خوب صورت و ذات کار از خلوت و نوشیدن

نیک و فضیلت و قوت و کمال و عظمت و امانت و امانت و امانت
ستغنی است و البته شایسته آنکه در این امر ابرار و بندگان و
توسل بکرم خالق کافیت و بیایمانان اینک ایستاد و امانت
مواضع با اعتقاد به ایمان و ایمان و ایمان و ایمان
حکومت و غیر که میکنند و از هرگاه که میشود که در هر
میرسد چنانکه بجهت صف و اذایل سلطانین صف و امانت
اقتاد و بجهت یا با بهمان منوال خدا بانه فرستاد سلطانین
حضرت عیسی بر تمام سلطانین حکومت میکرد و در دین و احکام
رضه میانداخت و در ظاهر از خوف عوام الناس تمام سلطانین
و اصحاب معروف و مطیع و در باطن از در دین و دنیا ترسیدند
بودند و چند سال بر این منوال بگذشت تا آنکه در سنه یک هزار
و اصد و بیست و هفت عیسوی هفتم که با در شاه انداز
در دهانت راجی ممتاز و عیسی و امیران و دانا یان مملکت
خود را گفت که یا با در لباس شرح و غیر از حکم راجی خوش بخواهد
اگر شما با من اتفاق کنید نه با دانا یان که با واحد و شما
سپرد با در یان کرده اند من از این منست و ساخته شما
میدم و بر شما ظاهر است که یا با بر نوشته انجیل غیر و در و اصل
سپارد و در نهایت شما در دین پیدا کرده است انجیل و عیسی
سبب در دین و عیسی بطبع است و مال و مال و مال و مال و مال
منطق و هم عهد است پس با در شاه با که حکم کرد که تمام خلق
با با را از خطبه بفرستند و محمد را بر سر دین عیسوی در کرده اند

نیز که در حکم خود که در نامه های دیگر نیز در یکدیگر یافت
تکمیل مردم بجهت یاد و یاد فراموشی است که پس بموجب حکم مال
و احتیاجات ملت و سلطنت ضبط کردند و در هر جای که احتیاجات
از پیشتر شنیده است آنها و غیره و میریم و دیگر نیز کان زمین
عمومی را که با در بیان بر خلاف شمع آنها را بجا هر روز و شب
نقد است در محراب نصب کرده و بعد از این پیش از این آنها را
مانندت برستان مشغول نموده بودند و اینها را خدمت کنند
و جواهر آنها را بسکه و با در شاه رسانیدند و جمیع از یاد رانی
که مشایعت حکم یافت و نگرفتند و در داخل اموال و غیره
توقف کردند که این باب است و خواند این امر ضبط کرده
مفاد و بلاد بر جهان است و نیز در بلاد و غیره این
بموجب اظهار داد خود زمین و این باب ضبط با در میان
سازم کرده یکی را بجهت خود داشت و دیگری را با مال
و ستایان و این سیر و در بعضی را با در بیان و موقوفات
دین عیسوی داد و سوگند گرفت که نام با بار آورده بکنند
و تصویر است که در معنی صورت بیان باشند در هر جهانه
و دیگر حکم فرمود که انجیل را که بر زبان سرمان و تورات که
در زمانی که از دست و زبانگری ترجمه کردند تا به مردم
از دین عیسوی با خبر شوند و بعد از آن محتاج بسوال از بابا
و پادشاهان در باب دین جانشینان و از رسمها و احادیث
که با بابایان بنا شده بود و در وقت باز دارند و از دست

بادشاه سلطنت باطنی ضعیف و دین و ایمان عیسوی در عجم
در آن وقت حکم رانی و فسادش ای محکم و فوی و رونق و سلطنت اکثر
روز افزون گشت چون این خبر داشت از ترس بیچاره پادشاه رسید
برنجید و بر دیت معتمدی از پادریان مکتوبه مشتمل بر لغت
و بصیحت نزد آن پادشاه ارسال داشت چنانچه او می رسید
آنکه که غرض از این بود که پادشاه معتمد را از اصل و نسب و
نسب و پادشاه را از این سخن چون ما بر خود بخیم و علم یاد
فرستاد و دست که پادشاه را که سر کار نشسته و از دین و
شما همراه من شده با او غرض کنید و الله اعلم و افعال
پادشاه را که از این اثر از ایشان خواهد پدید و علم روی برین
تلاک خواهند شد بعضی از پادشاهان من از پادشاه و اسیران
و از منی و دیگران با پادشاه من شدند و سر کار را که در بر
و دیگر پادشاهان و کاری از این من شدند و حرف بر صدان
شدند و سر کار پادشاهان و دیگر من شدند و دیگر در دین و
چون رونق سلطنت اکثر نیز را و اینکه بموجب گفته پادشاه
از آسمان آتش پدید و به عذاب آتش رسید و بدین من از
اطاعت پادشاهان زدند و پادشاهان از ملکهای خود و دیگر
اکثر نیز ملکات کرده و خواهند و بر این اکثر نیز در آید ملک
و بنای من عیسوی که کشیدند و در یک اکثر نیز که در دین
سلطانان و رونق پادشاهان و پادشاهان و اکثر نیز که در دین
اینها خبر شد و پادشاهان از این خبر گرفته

[illegible]

بجای او مقبره بکشد بچشم در هر وقت و هر زمان بمقتل او
امیر قایم در برادر میمانند و در هنگامیکه بایا بر حلیت میکنند این
مقتل او و کلاه و مال بعد از تجنیز و تکفین بایا در یک عمارت
بزرگ که در قتل او و حجره زار و در یک در حجره و حجره جدا جدا
در شب نشین و مانده اند بایا مقبره شود و حکومت کشته را بنیاد
چهار امیر که از این مقتل او و در کفن بنشینند و مقتل او این چهار
امیر بکشد بایا این حجره را نگاه میدارند و بایا این حجره را
بر در هر یک از این مقتل او و در حجره می نشینند و بایا بایا
طعام و شراب این مقتل او و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
که بهشت در نشاند و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
سخن با کفانی حجره و بایا بایا بکشد و اگر بکشد بکشد
پس از چند روز بایا چهار امیر بر در و در هر یک از این حجره
رفته از هر یک از این مقتل او و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
خود را که این حجره را بکشد و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
در یک حدیث در بکشد و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
که در کفن بایا امیری بنشینند و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
بکشد و در کفن بنشینند و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
از اهل بیت بایا فراموشند و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
مقبره بنشینند و در کفن بنشینند و در کفن بنشینند و در حجره می نشینند
تا که از این می کشد بایا این می کشد که و بنشیند ملهم مشویم
که نام فلانی در کفن بنشیند و از فلان می کشد بایا این ملهم

[illegible]

با این اوقات بعد از فوت شدن بابا السیر مایه گیری بدرجه
بابای رسید و در نهایت برای وفوی و علم مثل ان که بود
و او را تمام فرزندانش به بیعت رسانیدند حتی آنکه بیعت نمودند
و در ان ایام روح بنی که در قفسه بود بعد از فوت او و دیگری بابا
و اکنون تا کنون بر طایفه جلالت عیسی قیام دارد و قیام است
از معلوم نیست القصد در این دره ملک عظیم و سلطنت
در این دره است از انکه در این دره است از انکه در این دره است
بر کماله بولاند و در کماله است از انکه در این دره است
سویس لاند از انکه در این دره است از انکه در این دره است
و غیر این است جماعت انکه در این دره است و در این دره است
و در این دره کماله است از انکه در این دره است و کوالی این سلطنت
مالک دیگر در فرنگ است که انبار باغ یوزب خوانند کام
انبار باغ و یک حکام جدا گانه دارند و در این دره است
که تمام خود میزند و خطبه بنام خود میخوانند و لکن خود را
نمیگویند و اسم سلطان بر خود نمیگذارند و اسمای ملوک عظیم
ایشان را نیست بمان و نیست و هاین و مو و یوزب و
در این دره و در این دره و در این دره و در این دره
طایفه انبار نیز در یوزب است ملک فرنگ واقعند و هم در
تصرف سلطین عثمانیه بودند و الحال نیز اکثر انبار در
الشراف است و بعضی از انبار باغ در روس متصرف است و
در این ملکها هم فرق هستند و لکن مسلمان بیشترند و مجلد

باید دانست که طول مملکت فرنگ در نیمه پراکنده و عرضش کمتر از
فرود صدها مکره است و سرحد شمالی آن همسایه دریا است
که کج بسته است و شرق آن بخش اسیا و جنوب آن همسایه بحر
که فاصله میان آن دو فاصله است و عرض آن همسایه است که میان او
و ابریکا هیچ عرض ندارد فاصله است شرقی ملک و غربی آن متصل
بجای خودم بجای از جزایر بسیار و نیزه منکاریم که مطالعه کنندگان از آنجا
نماند بدانند که در سمت یورپ گویای این دو جزیره است که در جزایر
بسیار نیزه است و از آنجا که آنچه در دریای شمال فرنگ و آنچه
در بایتن مشرق و شمال انگلستان واقع است تمام این بقع
با دریای و دریا است و متصل است ابلند و بلند و در جزایر
دیگر که در حکومت پادشاه اسویدن است و جزیره او که مجاز
که کفاف فارسی که در سمت رطوبت جنوب که ملک فرنگ را
از آن رفیع جدا میکند در تصرف پادشاه اسپین است و جزیره
دیگر مناد در تصرف انگلستان است و جزیره کاوه که در ملک
فرانکستان است و جزیره بسیار دیگر پادشاه و حاکم ملوره دارد
و جزیره کند که کاف فاندس در روس و لیس و سندس و منلین
و شپس و ساس و تپس و پارس و سر بکو کاف فارس و
بیشتر آن که در آن درخت سرد بسیار است و جزیره همه داخل
ملک بودند و در نزد سبب میسوی مذهند و در تصرف
عقمانیه و در املی ان بایان جزیره میسوی مذهند و در تصرف
ملک افریقیه که بخش سیم در آن ملکهای عظیم است چون بیان

آن خانی نیز غایده کلیه نیست بنابر سبیل احوال ای ریش من شود
چنانکه از این جهت میل بر ملکهای بزرگ اول ملک برافه
که بر او نیز من گویند بطریق دود و دود بخانه و در من آن
در ملک کرده است و در این ملکیت آن شهر من و ریاست آنجا
و خاندان است این اصفاء و طاف و مصر و دیگران نیست که طوش
دود و دود من کرده و عرض آن بجا کرده و در این ملکیت
آن نیز بنابر نام دارد و حاکم آنجا بنابر طرف سلطین عثمانیه
بوده اما اکنون برای خود است خطبه تمام عثمانیه می خواند و راج
به یکس می دهد و سکنه ای مسلمان اند و دیگران که من می خواند
بکشد و در عرض من شده و چ کرده و در این ملکیت آن نیز
نوش نام دارد و در این در این از طرف عثمانیه حکمی
نشد و اکنون برای خود است و دیگران که برای خود
بکشد و بجا کرده و عرض من بکشد و نیست کرده و در این ملکیت
آن نیز بنابر نام دارد و حاکم آنجا بنابر طرف سلطین عثمانیه
خوانده می خواند و دیگران که بر طوش دود و عرض من بکشد
و بجا کرده و در این ملکیت آن تو به میان شهر است بزرگ
در این ای اصفاء هر خطبه و سکه بنام سلطین عثمانیه می دهد
و این برای هر یک از اصفاء تا بار که از ملک بر رنج می آید
و دیگران که در این است و در این است و در این است
و چ کرده و در این ملکیت از اصفاء هر خطبه و سکه بنام
در این ای اصفاء و اکنون در این دیار از طرف فادیت

روم یعنی سلطانین عثمانیه بادشاهی نشینند و با فعل عمل
 سلطانین عثمانیه ایضا صفت است و مرآت و جهانگیر است
 از بلاد و بلاد مال و خفایای مملکت که در هر سال و هر سال و هر سال
 از چندین سال است که از مملکت و مملکت و چهار و چند و چند
 خود رفت کرده اند و مملکت سلطانین عثمانیه روم خرج و خراج
 چندین و مملکتی چندین و مملکتی و مملکتی و مملکتی و مملکتی
 از آنرا از شهر میرانند و به بادشاهی روم میفرستند که بادشاهی
 دیگر بفرستند پس بادشاهی بموجب العاقل الشان بادشاهی
 دیگر میفرستند و دیگر مملکت بلبلو المیردیت که طولش یک
 هزار و دویست و چهار کرده و عرضش یکصد و بیست و یک
 است و بیای تخت آن مملکت میردیت و بادشاهی روم
 آن مملکت میردیت بفرستند و دیگر مملکت ملک خلد که طولش
 یک هزار و دویست و عرضش یکصد و بیست و یک است و بیای
 تخت آن شهر ملک نفق تایی و تافانی و فتح کاف فارس
 و ساین مرزده بیاورده است و بادشاهی و مردم آن ملک
 نیز بفرستند از آن و دیگر مملکت میفرستند که بیرون
 و بیای تخت آن روم و فتح کاف فارس و ساین مرزده
 بیاورده که طولش یک هزار و یکصد کرده و عرضش او چهار
 و بیست کرده و بیای تخت آن شهر ملک کاف فارس
 و بادشاهی و سکنه آنجا بفرستند و بیای تخت آن و دیگر مملکت
 کینه کاف فارس طولش نهصد و عرضش یکصد و بیست

بلاد الحجاز و مملکت زاده

که بفرستند

که بفرستند

گروه و بای تخت آن یمن یک پهلوی تختانی و نون چاه
 تختانی زده و فتح نون بادشاه و مردم آنجا همه بر تخت
 و دیگر است ملک کلان کند که نام آنها نوین و الی شینه
 و ابر این هر سه امصار را جیش نامند و طولی هر سه
 ملک هزار و دویست و بیست و دو مایل و هشت و عرض آن
 هفتصد و چهل و پنج کوه و بای تخت آن که ملایک است یک
 فارس و بادشاه آن دیار دین عبوس دارد و سرکنان آنجا
 بت برستان و مسلمانان و عیسویان نزد یکدیگر وسط افزینه
 که از اجیش زهری بخوانند و احوال آن معلوم نیست
 و دیگر ملک توکو یک فارس و کنگو یک فارس و دلم فارس
 و کنگو و نیکو و دین و یگان که طولی این چهار دره
 هفتصد و هشت و عرضش یک هزار و دویست و یک کوه
 و بای تخت این دیار توکو است و بادشاه آن دین عبوس
 دارد و سرکنان آنجا عیسویان و مسلمانان و یهودان
 استند و این امصار را کتی زری یکی از چهار است
 و اکثر از کنار دریای آن در تصرف مردم بزرگوار است
 و دیگر ملک تکیا که طولش هفتصد و عرض آن یکصد
 و هشتاد و دو کوه است و بای تخت آن مکنده و دور
 نیست و بادشاه آنجا بت پرست است و بعضی سدا
 این ملک نیز در تصرف فیلیان بزرگوار است و دیگر ملک
 توکو نونا به طولش چهارصد و هشتاد و عرضش یکصد و بیست کوه

مدرسہ دار العلوم اسلامیہ

بر تکیه است و شراب هم در مدینه ای پیدا میشود که با قطار
 عالم میرند و دیگر چند خبر هست که آنها را دوری می نامند
 و بای تخت آن اکبر و یکاف فارسی است و آن در نصرت
 فرنگیان بر تکیه است و اکثر ملکه همه این جزیره را با بوی عالم
 و هوای دلکش و خورم و اور و احوال ملک استیلا و این نهایت
 استوار است و در اکثر کتب ضبط اقلیم مسطور بود
 لهذا از آن اعجاز مخفی هم مقام دوم در بیان احوال است
 که بعضی جدید مشهور است بدانکه حکام و امایان با فرنگ
 و کتب خود نوشته بودند که چنانکه در طرف مشرق و شمال
 زمین است شمال است که طرف غرب جنوب نیز زمین است
 و کانی باشد و در مدینه و در این باب خیالهای دراز
 کردند و لکن این عهده بسر گذشت که مغل شد بعد از دور
 و دوری از هو شمران از اهل خرنک متوجه حال شدند
 و آن قطعه زمین را که تا حال کنه نیافته بود پیدا کردند
 و کوی معرفت و تحقیق را سلطین با مشورت انجام دادند
 بخوگان جرات و خراج از اهل کلبان و بودند و مالک حاکم
 ملک غلبی شدند و تفصیل این احوال است که پیش از
 این فرستادند و در کتب فرنگیان از راه آمد و شد هندوستان
 بر راه دریای عمان که اکنون مملوک است و اقلیت بودند
 و خود اگر آن ابلهان از راه خشک تا او را هر ملک گذرید
 و مصر تا بمصر که باطل فریاد است بر سریند و در و کانی

بیان احوال این قریه عجیب و غریب

زنک همراه آورده با تجار عرب که در آنوقت سوداگری هندوستان
 در دست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانکه در عرض سال
 در بنگاه که معهود بود اجناس سوداگران زنک با تجار عرب رو
 میداد بجهت معامله اجناسی که طرفین را مطلوب بود و در ازای آن
 زنک گمان دو شهر یکی دس و دیگر صوه که ذکر آن در حدیث
 مشهور تجارت بودند و دیگر گروه از زنکیان را داخل در تجارت
 بهر خصوص چند پستان نمیدادند چنانکه انقوم مذکور را طلب و
 هندوستان را می آوردند بهر قیمت که میخواستند میفروختند
 و منفعت سه چندان زیاده بر آن میکردند چنانکه در آنوقت
 یک سار بر ششم خام را میوزنند سفید میفروختند و سیاه را
 بر اینمقال بگذشت و از اینجهت ایشان بسیار مقبول و ملایم
 شدند و فرزندگیا را دیگر برتر رف و در آن احوال ایشان حسد مبروند
 و حسرت میخوردند تا آنکه در سنه مکهزار و چهار صد و هشتاد و سه
 غسوی کلنس نامی بکاف نازی ساکن صوه که نهایت عالم ذوال
 بود و از علم نجوم و هبته و هندسه و احوال دنیا اطلاع تمام داشت
 و گویند که او اول کسیست که بر خواص سنگ مفاتیح و افق کائنات
 و قطب را باخت و در دریا بجهات چهار گانه در روز و شب و ابر و
 نازکی شناسا شد و راه رفتن بجهات مذکوره توانست و حدیث
 پوشید و جلالت حق تعالی دل شد قیاس کرد که البته راهی دور
 باشد که از طرف مغرب بر او یک چهار از طرف جنوب هندوستان
 توان رفت و بعضی گفته اند که اصح آنست که قطب را از خیمه شخصی

اینست که از
 ارض هندوستان
 کلنس
 ویدکرشته آن و سنج

و آنکه انرا با صفت نهاده و کهنش قریب بود و کهنش از آن فرا
 گرفته مشهورت دارد و هست بهر حال کهنش منصفیات خود را با دلایل
 قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشت که منظره ظاهر آن چنین
 گویا میاید و در خواست چند جهانی در صرح برای رفتن خود در پیش
 نمود و در دل آن چون کاهی نشینده بود و نیز انرا اخیال باطل در پی
 اندیشیده بچشم حقارت و تمسخر بکهنش مکتوب کرد و بکهن
 دوی در خواست او را رد کرد و کهنش بنام دلی قوم بکهنش
 و گفت که شما دولت عظیم از دست دادید و من بیک از
 شما جدا می شوم تا با دوش می ریزم و دست دارم و این دولت را
 نصیب او نکردم پس او بکهنش با دوش و خوارگی رفت و با نه
 البصیر عرض داشت از وی نیز خبری نیافت و برای انرا پادشاه
 انکه نیز برفت او بخیل بود تا بهر آن القاسم او را قبول نکرد و انرا
 پیش دلی بر کمال معرفت و بی نیل مقصود با برگشت کهنش انهم
 که داشت حرف در صرح آمد و در وقت و اندر و نیاز سلطنت کرد
 عاقبت بی نیل مقصود با برگشت و کارش سرکش و دست
 کرد بدلیس لا علاج اخر الامر نزد پادشاه رسید و رفت و دست
 او را خدمت کرد و بکهنش بجا داشت و زنی عاقله بود چون احوال
 او را شنید و برایش خود طلبید و همه منصفیات و دلالتش
 شنید و به شنید و دارش و هر گزایش اجازت گرفته و بدست
 از او هر خود را و فو قه در جهان مع کسایت مرغان کار آمد
 کهنش بخشید و در وقت فرمود کهنش سال گذارد و چهار صد

بنفیس
 شکر و ارادت
 زنده و حیات
 جدید بهشتی

[illegible]

باز این و او و چندی در آنجا استقامت کردند و باز بر چهار
سواران و از سواران باره بطرف جنوب رفتند و بخبره کلا
که خانه آنرا می نامیدند رسیدند و در آنجا همه را می کشیدند
از کلا و بنزد و طوبس محل خود و سکنان این خبر و بسیار
خلیق و خوشنوی و خرم کو بودند و با حاضر متواضع شدند و از
تجلیف آنجا چون مردار بدو خبره های زر سرخ گذاشتند
که نسل بسیار باقی نماند و کشت و داشت که عتق و کشت
منفرد و بی سیر و غنائی هندوستان می گردید و چند
کس از طلائع آن خود را در آن خبره گذاشته باز به ملک ایشان
عزیمت کردند و دو سه کس از سکنان آنجا را همراه گرفت و در
زر و مردار بدو اسلحه آن دبار و دیگر کارهای آن روز را
و موه جات و آنچه که در آن خبره پیدا میشد اندک اندک
از آن با خود گرفت و بخدمت بابر شاه اسپین بخت
را آنچه که آورده بود بنظر بادرش در کورد و احترام بآید
و بعد از دو ماه با هفتده چهار و یک هزار و پانصد کس گماران
با چند کس از سرداران ایشان از دشت رخصت شد
بر چهار سوار شدند و در چند روز بخبره اسپینوله رسیدند
سواران آنجا گذاشتند و آنجا که یک روز یک نفر با بخت
اسپین در آورد و چند قلم رای استقامت و وفای
مردم بکارت فرمود پس از آن چهار را بطرف جنوب رساند
تا بخبره که بکاف قانی رسید و آن خبره را بسیار آباد

ز بهادران نبرد و با کمال وفاداری و شجاعت جنگ می کردند
 و آن خیریه را تمام یک ساله می نمودند و ساخت و خیریه را
 معتمدان خود را در آنجا می نمودند و با کمال وفاداری و شجاعت
 در خلدن این احوال بعضی از دشمنان که از آنجا شش شربت
 در حضور پادشاه و در آنجا می نمودند و با کمال وفاداری و شجاعت
 چارسوبان پیش از فرستادن کهنس از این سخن خبر یافت و مزاج
 بدین شاه را از خود مطمئن ساخت و بدستور سابق مقرب حضور
 گشت و حسب لکم پادشاه با بسیار وفاداری و شجاعت و در سال
 دیگر به جهاد و سوار شد و هفده شبانه روز را بسمت مغرب را رفت
 و در محل رسید و آن خیریه را بنشیند و می گفتند و آن لشکر
 امره جنوبی است پس قدر و یک طرف مغرب رفت و خیریه و بد
 یافت و باز بسمت مغرب و آنه رفت و از آنجا که بکاره رسیدند
 از چهار فرسود آمدند و آن خیریه را بسیار آباد یافتند و مردم
 آنجا سفید را بلی بسیار خوب صورت بودند و کماله
 از برای این که در آنجا می نشستند و با کمال وفاداری و شجاعت
 در آنجا می نشستند و با کمال وفاداری و شجاعت
 هر دو گوش می داشتند و زبان آنجا حلقه زبانه و دارند در
 هر دو گوش و می کشیده بودند با ادب و تواضع تمام باز رفت
 و در دار می نشستند و کلمه می گفتند و کلمه می گفتند و کلمه
 با آن تواضع نمودند و این را بطور دوستی است و کام یافتند
 کلمه می گفتند و کلمه می گفتند و کلمه می گفتند و کلمه

نسخ علم سلطان فرات نفیض ملک حبیب
 و اسفند جنوبی در سیدان با خود

ملک خود را به سید شاهی در ملک خود خدای تعالی انوار
 خاطر هر یک در میدان خود در خود را در خود را در
 ستایش هر یک در خود را در خود را در خود را در
 که یکی از ملکهای امر قیامت در خود را در خود را در
 بند اگر در ملک نام خود را در خود را در خود را در
 بسیار از ملک امر قیامت را پیدا کرد و این مملکت بنام امر
 با مرگه موسوم گشت و از عجایب روزگار آنکه کائنات در ملک
 ملکهای نورچ کون گشتید و این یک از ملکهای بنام او شهر
 و از امر خود و احباب غنا و حکم خود را در حضور پادشاه
 بهوس ریاست و مثل آن متهم گشتند و در آن باب غلو
 کردند و پادشاه او را طلبید و نزد آن فرستاد و در سر به بگذارد
 و با قصد و نقش میروی در جنس خود و خود از خوف آن حکم از
 ناطقان و حکامان دولت قصد و ظلم بطبع خود و جابر سنگین
 استیفاء نمود و در روز کردند و در آن آن فریب بخش ملک آدم و از
 ملک بگشتند و مردمان ایجاد این مکان و سلسله شکار
 میافزادند تا آنکه از آن کنان استیفاء نمود که در ایجاد نماید
 و خالی شد بعد از حد از این فضا با یکدیگر و سال از طرف پادشاه
 و سپاهین با کجی مسمی به فرمانده و کار تر با ششصد چارم نمید
 سوار و چند صوب قویب و در میان سمت نامور شد و این
 فوج قلیل غرمتت شریف ملک گشت و هر دو کاف تازی که ملک
 بسیار کائنات و نابال و در ملک است و هر یک از ویای تخت

و صبحه
 و صبحه

فوت حکیم که در مجلس پادشاه

مکه و شهرهای بود بجا بقیت وسیع و بزرگ و عمارات آن شهر بزرگ
در مع و کالین آراسته و چهار سوئی بلوار به بزرگست و در آن
تمام تعمیر یافته و تمام شهر معلوم از زر و نقره و جواهر و لیلی ابله
بشمار و تمناهای هر کس در آن در هر وقت موجود و جمله به ضرورت
از نفایس فلز و در و زر کار کشتن بآن بادهای بانی باشد در آن
مباد و بود و در کالین ای بکشت و در تمام تمام در آن
جمعیت و فراغی بی رحمت در پیش و کامرانی و در
میکنند و آیند و بهشت ای بکشت که از لاری نباشد
یکی را با کسی که می نباشد و در آن وسط شهر و
بادش و در عایت نباشد و در آن کلی تعمیر یافته و منور
آن همه از سنگ است که کوهی بر دامنش و کشته های و منار
آن کاه و در آن نخل و نهفتنهای رنگارنگ و نظایر عجب
و غیر نیز نیست یافته بود و بادش و ملک بادش ای بود
نایت خیمت و شوکت و صید هزار سپاه در هر وقت به
و در است و قیام دارند و در کام سواد و در تخت و مع
مید و امیران عالی قدر آن تخت را بر دوش خود میکنند
و خود و سپهالین و معلوم است در سخاوت و عدالت و
الضمان شهرت دارند و کوی شجاعت از با در آن
بهر خویش رسیده و اکثر ملکهای اطراف را از در و نزدیک
شمار کرده و خلق در ظل آن بادش و مایه که در با بیت تمام
میکنند و آیند و در مسیح افواج و ملک و مکان بود و مکان نیز

از تنگ جفای و یازد سخن انعامی یعنی کارها که در زیر
تعبیه میکردند و دیگر نیزه خورد مثل مضارب از غنای خوب
که بپیر این امارت میکردند و هنگام درم از ارباب مخالف میمانند
و از این چلی شمشیر و دیگر اسلحه با خن میبردند و از بار و
و سرب و غلب و تنگ طلای خن میمانند و از این در
انگلیس برگزیده و کاهی بنظر عامه و از ان قوم غنای فراوانند
که از مزایع قلیل در مزایع ملک گسترده اند اول چند کس از
باشندگان این ایالت واقع و خلق پیش آمدند و از این باب
ضروری از کمال و شرف و بوی خوش و غیره بپا خوریدند
پس از آنکه از مزایع و از اگر در جندی این ملک است و در
باجایعت اختلاط پیدا کرد چند اینکه بزبان ایشان در این
استانست و از این ملک و ملک و از این در زبان اینها همه
کیفیت ملک که کو و شهر این آبادی و وسعت و لطافت
و شرف و رفور و اسباب و ایوان کردند و فرامند و کار را
خواهش سیر و تسخیر آن در دل کی از حد شد و مردمان اینجا
از آمدن مردمان نو کشفید و بخت و کار و کوشش کرد و در دل خود
جانوری با هیبت و قیاس نمیکردند و باورش آه ملک و خبر
دادند و نیز از اختلاط و الطاف فرنگیان که در راه
خود مشا بهره میکردند و باورش آه گفته فرستادند که آنکه
در کتب نوشته و بسته بسته اند و سلف خلف بپسند
دشنیده ایم که این ملک بر دست یک تنگ و باغی است و

مستحق خواهد شد بلکه این مردم پس از آنکه که باین شکل و صورت
و اطلاق پسندیده به تصف اند چون مردمان از ملک کاس
چند و صورت این مردم ندیده بودند بقیاس خویش می گفتند
که چهار خانگیست زنده بر روی آب روان و این گروه
مردم از شکم این طایفه باین صورت مهیب برآمده اند وقت
سر دادن توپ که شکام صبح دشت موافق ضابطه هر چهار
کبارند بر غم خویش می گفتند که این طایفه عجیب است که در هر
چهار پاس آتش و شعله از شکم خود بیرون میدهند و دیگر چون
آب ندیده بودند هرگاه که را سوار بر آب دیدند
جبران شده گفتندی که این عجیب است که زیاده از دیگران
چهار پا و دیگر اعضا دارد همه انجاعت آب و کوار را یکی
میدانند و همچنین از بسیار از حرکات فرنگیان متعجبند
و همین کیفیت را بپادشاه خویش رسانیدند و قصه چند
فرماندگار نزد توابع مک کو مانده پیش پادشاه ای که بانی
نحت و بود و شتافت و با پادشاه ملاقات کرد و در اول
نزد و پیش و اتحاد با وی باخت و بالاخره هوشش بر ملکه
در دماغش جای گرفت و پادشاه را بکر و خدیو و حکم فرستاد
مقبول و محسوس ساخت فاعلم و ایا اولی که اصحاب چون ساکن
ملک از دغای او و حبس پادشاه خویش خبر یافتند بجهت پیش
آمدند و برای مصلحتی پادشاه سعی بسیار کردند اما بدست
مظلومان حربه بجز از تیر و شمشیر نبود پس شکست خورد و جان

دادند و از کله نوب و نفی که صدای بریدند و کشته و کشته گشتند
در این کیم و دار باده شاه انقوم که بر بام زندان خاصه مقام
میداشت و بجن بام البناد که دردم را حاش میگرداناکاه
سنگی بر سر او رسید و از آن کشته شد و بکار از انقوم بقیل
رسیدند و بقیه السیف هم نمر گشتند و فرامند و کار نظر یافتند
و خوشی و خوشی از باده شاه را از سلطنت بندگی کردند
و تمام مملکت مسکورا به تصرف خود در آورده و بانه شده اند که
انگلیس گشت کنند همه را از مردوزی ای که که بدست آمدند و بظلم
تمام مملکت و کشته شد و در دار شدند و کشته شدند و در دار
بخت گلهای و بختیایا به خسته شدند و تا حال مبلغی از اولاد ایشان
در کوچهها و جنگلهای میباشند و هنگامیکه فرمانده و کارفرودید
سر داران اسپین ملک را از کف کفان اصلی برداشتند و
صاف کردند و زمان و مردان و در علایا و اهل حرمه از اسپین
طلبیده شهر و اوردنها بطور خود ساختند و ای مقیم گشتند
و بعد در ایام تمام ملک مسکورا باده شد و ملک دیگر که میر گشت
تمام دلا و دیگر گرفتند و بختیایا مردان اسپین در بیخوت ماست
و شکوه بر تمام امر و بختیایا مسئولند و امر و بختیایا عادت
از ملک وسیع از خیر و امصار آن مسکورا و فرامند و بختیایا
و بملکه و بختیایا آن کو یا و اسپین بختیایا و بختیایا و بختیایا
و بختیایا و بختیایا و بختیایا و بختیایا و بختیایا و بختیایا
بختیایا و بختیایا و بختیایا و بختیایا و بختیایا و بختیایا

ولایق زراعت و اشجار و فواکه و رنگ و هند و راجا بخوبی بعمل
میآید و اما قاس که بویه هندی در ششم مکان و در درخت
سروست و اما در تریخ و لیون و سنگترة که قسمی از ملک است
و در دالو و سیب و نار و جیل در آن نهایت خوب میخورد
نیشکر در راجا بسیار کلان و نرم و شیرین میباشد و معده آنها
نزد و غره در راجا بسیار است چنانچه هر سال در و غره و بنهار
از راجا بیاد شاه اسپین میرسد و در آن دیار ادر و یات
نات و حیوانات و معدنی چون برک و گل و غره و حب و مانند آن
وضع و مشک و غیره و مثل زرد و یاقوت و لولو و زبرهره
و غره پیدا میشود که تمام فرنگستان از آن میرود و الفصه ملک
ملک و در بعضی فواید از دیگر ملکهای دنیا برتری دارد و گن
اچا که اکنون عبارت از مردم اسپین اند همیشه در حال
عیش و عشرت میکنند و مانند ملک نزه فرماند در طول
در عرض سه صد و پنجاه کرده و بنایت خوش آب و هوا و مرغ
و ملک بر طولش نهصد و عرضش دو صد و پنجاه کرده است
و در این ملک معدن نفوذ بسیار است و در آن اندک ترس
نویز تمام پیدا میشود و ملک جلی طویش دو صد و پنجاه و
عرض صد کرده است آب و هوا و ماخل این دیار ملک
بر و شایسته تمام دارد و بسیار آباد است و ملک بسیار
در طول نهصد و پنجاه و عرض یا صد کرده است و مانند
که قدیم قوم در طول و عرض عبارت از محلی است که

تفصیل خیر الیہ

نسبت کرده و پیشتر باز کرده است این نسبت را هر چه بود
 لیکن همه آباد و بس گندان ایجا از دریای شور و صدف نوا و
 بسیاری بایند و میفر و رشند و جزیره جوان فرماند نیز بسیار کله
 و لایق پذیر است و لکن مردم اسپین از آنجا نکرده اند و
 هر سال کالان جنگی هزاران هزار از آنجا گرفته میارند و سوار
 انجامد و کور شد و دیگر بسیار اند و مردم اسپین میارند و
 و دیده اند اما نا حال آباد شده اند لکن در همه وجود قابل شکار
 و ابدا می هستند القصه چنانکه سنی ذکر یافت چون فرنگیان
 دیگر دریافت کردند که مردم اسپین ملکه و سبع در امر و پیدا
 کردند و حاکم ایجا کتبتند از نزد و نقره و جواهر و معدنیات
 ایجا بدست آوردند و فوایب بسیار از آن ملک و دیار بیاوریدند
 رسیدند و ای سیرامرقه و در سر بر یکساند قوم فرنگ فریاد یافت
 فرنگیان بر تکیه و انگیز و فوایب و طلا و نقره و لایق و گویند
 فوجا و جهازا بر تلافی ملک و جزایر امرقه فرستادند و فرنگیان
 بر تکیه ملک بر تلافی را میدادند و منصرف گشتند و ای ملک
 در طول یک هزار در صد و چاه کرده و در عرض است صد و چاه کرده
 و هر مردان در طرف شمال و مشرق سمینند و سمت غرب
 ملک لیلند و طرف جنوب دریای امارن است و ملک بزرگ
 بسیار است و مردمان بر تکیه زان گندان اصلی ایجا فرست
 کلای کرده اوقات بخوبی میکنند اندر چه با یکدیگر نسبت و خبری
 و سیر نموده کاج و سنای می کنند اما در امت و سلطنت

در ملک اسپین
 در امرقه جنوبی

اتحاد است بر تکیه نسبت و معدن الماس در آنجا بیست و نوبه
 بر تکیه را که بر تکیه نیز شش کوه است هر سال از آن فایده بسیار
 میرسد اهل تکیه در سله یکبار و با هند و بمل و نه بخسوی از
 فرنگ در آنجا رسیدند و با باد شاه آنجا رزمها کردند از آن
 لاعلاج بر تکیه مالتی صلح کرد و از آنوقت تا اکنون که زیاده
 از دو صد سال میشود و نمایان بنای بصلح تمام است در هر دو
 فرقه در آنجا یک وسیع باغیچش و غنرت تمام بسط میدهند و اکثر آن
 در سله یکبار و با هند و بمل و نه بخسوی تا فوجی نشینند
 و چند چهار برجینه سمیت امر فرود انداختند و بملی رسیدند
 که از آنجا کو و غیره بسط بمل شمال واقع است اینها آنرا امر فر
 شمالی نامند و امر فر شمالی با امر فر جنوبی چو سکی میدارد و متصل
 یک است و آن چنانکه سبق ذکر یافت بقمارت است و از
 باره زمین که در طول زیاده و در عرض اندک است و مانند یک
 آن هر دو امر فر شمال و جنوبی واسطه است که از امر فر شمالی
 به امر فر جنوبی براه خشک میتوان رفت و از سمت مذکور راه
 از زمین می ناهند و با جمله انگیزان از صلح و جنگ اکثر از دیار
 و امصار امر فر شمال را تصرف کردند و در دشتها و آبادیها
 خویش ساختن مسکن و طوایف کردند و اکنون انگیزان امر فر
 شمال دم بمس و دیگر آنرا انگیزان فرنگ میزند و از نوبه
 انگیز بلخی و کرکشی شده اند تا بر آن در میان انگیزان
 امر فر شمال انفس یکبار مشغول است و توجیه است که انگیزان

ذکر امر فر شمال و دیار آن

دیگر کار دنیا است طویش بر سر صید و شکار و غرضش مکسب و جمل
 کرده آب و هوای بسیار کار و جابجایی بسیار طرد و دیگر فلور و بار
 در لای آن سرحد کرده بهنای دود و سبب کرده این
 ملک اگر چه لایق زراعت است اما چندان آباد نشده است
 و باید دانست که سواي این ملکها جزایر بسیار متصل از طرف
 تصرف انگیزان است اول جزیره حمیکه طویش و غرضش
 شصت کرده است در آن بیش از یک جزیره پیدا میشود و با کلبان
 انکار از آن منفعت بسیار حاصل است و دیگر جزیره برادر
 در طول سبب و یک کرده و در عرض چهارده کرده است و در آن
 بیش از یک جزیره و بنه بسیار پیدا میشود و در آن
 جزیره از این اشیا با طراف برده تجارت میکنند و دیگر
 سواي این جزیره جزایر بسیار در تصرف انگیزان است
 سیزده جزیره از آنها مثل جزیره بریا و در جزیره بسیار آباد
 و بلند چندان آبادی ندارند و باید دانست که فرانکها
 دو لایه از این ملکها و جزایر را تصرف نموده اند
 و از حد سال است که کمتر تصرفات ایشان بدست انگیزان
 اند و اکنون چند جزیره خورد و تصرف ایشان هستند
 چنان ملکهای از طرف و جزایر این تفصیل فرمودند اکنون
 بطریق اجمال بعضی اوصاف از طرف و حد و دان اقلیم آورد
 مخفی نماند که طرف شمال از طرف جنوب است که مملکت از طرف را
 از طرف و از طرف جدا میکند و طرف مغرب آن بحر است

جزایری که از ملکات است
 و تصرف انگیزان است

حدود از طرف برادر و جابجایی

که در این سفره را از مملکت اینها عظمه میکنند و بخند کور با این امر
 و اندک باطل است و بطرف جنوب آن بحر خرومیت و سرد
 شمالی امرقه معلوم نیست و مردم فنک بهر قدر که بطرف شمال
 رفته اند سحره را نیافته اند و اما تا حال دست از بلادش
 پنجس بر نداشته اند و عباس کرده اند که امرقه بطرف شمال
 از ملک روس و چین فاصل می دارد و هر سال بنا بر کشف این
 راز جهاندار وانه میشوند و لکن چون باب و توانایی کل نیست
 سر که بطرف شمال میشوند و می دارند مراجعت می آیند
 اگر ای بمانند چار و پنج بسته شود و همان طوری باید و نیز مراد
 خشکی مردمان روانه میشوند اما هم وقتیکه بغایت سمت
 شمال می رسند از شدت سرما و برف و درشتی سمنگ
 به نیل مقصود باز میگردند و باز طمع و امید دارند که راه
 یافته شود و باید دانست که مملکت امرقه بسیار دراز و
 کلان است امصار و بلاد آن دور و نزدیک از خط استوا
 واقع است و لهذا درازی شب در روز و فصول و بهار و
 نبات و حیوان در آن مختلف است و گرم سید و سرد و
 اعتدال هم در آن میشود و امرقه در کثرت و کلانی در بنا
 شیرین و خوشگودی لادن درختان کار آمدنی برای صنایع
 عمارات و بنجای و با میوه و نباتات خوش مزه و گلاب
 رنگین و خوش منظر و خوشبو و معدنیات ملو از جواهر و در
 دقعه و غیر آن مثل این و می و در صانع و امثال آن بر

حالات انسانی فکریه

نظمهای و نیای گفته که بهفت اقلیم بنشینان است اعتبار
و بهتری میدارد اکنون بصیافت طبع مسلمانی و غیره
الحمد از احوال ساکنان اصلی اصفهان را میسر نیست بداند که
مردمان اسپان با مرقه رسیدند در ملک ملک و میر و آباد
بسیار یافتند و در هر دو ملک با عرشه علویه برونی و بنو
تلم بوده و بهر حال انبیا است بوده اند و بعضی از مردم
شهری و دشتی تنان شکلهای عجیب و غریب می بستند
و بنشیند ام که در میان ایشان کتبهای توفیق و در آنها قلم را
قدیم نوشته بودند و از آدم ابوالبشر خبر می نمود و طوفانی
نوح را چون قوم نبودند بودند و اغلب امور است مکان
ایشان بر کتبهای تصویر بودند و اگر میخواستند که خبری بنویسند
تصویر و همه احوال از آن بر تخته میکشیدند و بجای رنگ
برخی رنگارنگ بر تخته ریزه کرده از صمغ بر تخته میچسباندند
و اکثر مردم این دو ملک کهنه کهنه مایل بسجی بودند و
در خلق انجانب متواضع و با سبیلان از او میترسیدند
و غیره و مردمهای غریب و بیای تویش ملک و زر و جواهرات
مثل کار خوب بزرگ میزدند و میبستند و عدلی ایشان
اغلب از گوشت جانوران شکاری اندر میخوردند
فرنگیان آنچه کثرت دارند عام مردم در شهر ملک و غیره
دیدند در میان ملک اصفهان مردم ندیده و نیافتند
و ساکنان و اکثر موطنان این طرف ملک کوشش مردمان

الزلازل

دشت عرب و نامارد و دیگر یی و قاع نامده در دشت صحرا کین
خاندن در دشت لیس میردند ز کالشان از موافق مکسکو و نو و سیاه
تیرت و از علم خبری نداشتند و سببست بودند و بت
شکل قبیح و نازیبا که انرا مالک شیری نامیده می پرسند و
می گفتند که حق تعالی مالک ملکیت و پرورش میخواند و هر
بری و مستحق است مالک مالک شیری و سببست و او را از راه جان
پرورش می کنیم تا او را از انداد و ضرر رسانند و باز داریم و تنها
مردم دشت از پوست جانوران شکافی بود که گوشت انرا
بخور دهند و پوست انرا لباس می کردند و شرب ابانی
اب شیرین پوششکاری انرا می کردند و خانه های ابانی از چوب
و نه بود و الفصه مردم صحرای و دشتی جایگزین بودند و حاله سببست
و اصل ابانی معلوم نیست اما همین قدر معلوم است
که مردمان مکسکو و سبب گفتند که انرا با ارض شرق آمده بودند
و در اختلاف و بطوریکه کین مکسکو و سبب و از ملکهای دیگر
نیکوتر بودند و اما باین زمین زمان قیاس میکنند که چنانچه این
زمین مزاج و ملکات وسیع که اکنون پیدا شده است و ابانی
درهم و دانست حکمای سلف و اما باین پیشین بود
احتمالی میدارند که بطرف جنوب که بعضی زمین بسیار بود
که ما از ان خبری نیست و هر یک یک شکل کرده ارضی را نظر
کنند امیخته بر او میرین خواهد شد و دیگر دلیل بر بودن این
بطرف جنوب است که بر سال مجاری رود در جنوب یافته میشود

و در آن جزایر ایست و مردمان موجود اند و میگویند که
اصلا از جنوب و مغرب آمده اند در صورت و شکل
این مردم بغایت سیاه و کرمه المنظر اند و اطوار ایشان از
اطوار و رسوم دیگر مردمان اینطرف جداست و لکن از
در رفتار ایشان خوبه میباشد و عاقلانرا نظیر اهل حق
نیز منظر و حسن فوج رسوم موقوف بر علالت و با
الجله خیال میشود که فرزندان باب خبره دیگر بطرف جنوب
پیدا کرده اند مردمان اینجا از زن و مرد در طفلی زوی خود
نکته تمام جسم را از کار در ریش کرده زنک سرخ و نیلگون
و مانند آن در آن میکنند و علیل و دلاوا به میبازند
چنانکه در عربستان و ایران و هندوستان بعضی از زنان
در زنی و دست و پا از خونین ریش کرده و سحر را از آن
بقیه میکنند و چون میشود در محل آنها را غنا میماند و آنرا
موجب زینت و دلالت میدانند گوی از نور سلکون بطرح
کلکاری خود نه اند و شنیده ام که در بعضی از حدود
امریکا مرده کاشرا در جم کذاشته روغن با و میزنند که شود
و چون مدت بسیار بر این گذرد مویهای شود و همسایه
اندم که بالسن شهرت به این است بسام و سیاه
که در ایام طفلیه رود میل آب در عمارت برانی که در اوج
میرست داخل میشود و بندرت بعضی از این موی برود
آب بنید مردم آنرا کبرند و قیمت اعلا فرودشند غریبی

احوال علی است بدان که در احوال است

سیکفت که دست و پا عری را دیدیم در نزدیکی از میان
 که بان نواح رفته بود تمام گوشت در یک و یک و باطن این
 اصلی بود که رنگ آن که بغایت سیاه شده مانند موی
 معدنی بود و عالم غافل حاصل کامل را باقی خالی این فقیرم بود
 ملا محمد باقر مجلسی قدس سره در کتاب کلی الا نوار فرموده است
 که در بعضی از احادیث وارد است که نبی العرمان و اللهم
السرطان یعنی پادشاه هرمان و حال آنکه سرطانی در برج سرطان
 بود و از این حدیث معلوم میشود که اول بنای این پادشاه
 سوار اسیر طایفه برین معلوم نیست زیرا که اندک آنکه سرطانی
 در سر طایفه بوده است الی کلان حروف شماره در مورسار
 منقذی است که در این حدیث موبد قول جمعی از مورخین است
 که نوشته اند که ابتدای غایت این معلوم نیست و بعضی
 از علماء و مورخین بر آنند که از عمارت حضرت بود پس
 یعقوب علی العبد المذنب که بحکمت ضبط غلات در سنوات
 فخر و غلاتها و دست و از بعضی از مسترودین قاضی است
 انحراف بواسطه مجموع و شک میگوید برای صعود نمودن و تا
 در دایره غنای ششم و آنکه گاهی بنشینم بالارفتن تا آنکه
 بجام این مردم و در این ایام جاری شود شندی کیوزید
 که بعضی بن ملیر و بن ملیر و در میان و در میان و در میان
 و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
 و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان

حوال الشریک والیه

و عرض آنی بقدر طول آن نیست و الله العالم بحقیقه الحال
 و غیر تشنه ام که مرض آن شک اندر فرقه فوری با طراف عالم
 کرده است و گویند که یکی از حکام آنقدر و طاراده کرده که ملکه
 الملکه العظیمه را که در آن معدن جواهر و طلا بود سر کشید و
 بکشتن ت دقوت انانی این هیچ وجه بر آن قادر نیست و اثر
 الله یکی از حکام و دانشمند چنین میگوید که جمیع از زمان
 فوب صورت را با هم چون جمع نمود و مدت در راه فقر یا محلی
 با این آن مجامعت کردند تا آنکه مرض آن شک مبتلا شد و
 و غیر از آن انهار الباس که فاضله پوشید و مانند زلفی
 فاحشه بان ملایق است و چون انانی آنجا با این آن مقام
 و مجامعت کردند مرض آن شک مبتلا شد و بسیار هلاک
 شدند و جمیع که باقی ماندند ضعیف شدند و این شهر را با این
 ملکه سرکش نمودند و این مرض در آنجا شایع شد و چون فرکان
 با این آن مخلوط شد و با این آن نیز رسید و از آن شک
 و حدود دیگر سلامت نمود و از این جهت است که در این
 عوام با آن شک فرکان شهر و در آن است و بعضی میگویند که الله
 نیز از آن ملک مجبور و دیگر حدی که در آن است و صفت آن
 معلوم نیست و حاله سیم در ذکر احوال مجامعت و نکاح
 و ذکر احوال کنیه است و چون زیاده منظور در این است که
 شرح اولی آن مجامعت است لهذا سخن را در این مقام قرار
 میکنم و فصلی به آنکه عیبه و در آن آن فصلی در حدیث

خفیت
 شرح احوال مجامعت
 حوال کنیه

میرا سلطنت این قوم و دیگران
 ایشان را

صفت پیش کی از دست بی اختیار افتاد و روم مردم که در آن وقت
بهین آمدند و روم دست نام و کشت از ملک و افریقه و مصر و
بوده چند چند بهار و چون بهای سنج ضعیف از انکار انداختند
و قوم دیگر نیز که با کوهی از انکار در آن وقت تمام سربست
بوده و در آن عالم و مواضع و در جمیع دیوهای جن و مل و افسان
و اکثر شغل و کارهای آن ملک و در و نعل صحرایان و اعجاز
بجاریت و دیگر محلاتی که بهر داشتند و این ملک
از جمعیان و ان و جاهای ایشان از سنگ و چ در اوضاع
و احوال به سیر و احوال تربیت بودند چون قریه روم در
آن ملک رسید پس به دولت تمام و به اسخر نمود و لیکن چون کو
و توقف ایشان در آن ملک منعذر بود و لا علاج نمود
چندی با مدت که آنکس به صلح کرده و روم مراجعت کرد و به
مسوالات چندی که نسبت پس در سال عیاه و یک عبوی باز
فرستید که این عظیم الشانی را با فوج بسیار محبت
آن ملک معین فرمود و آن سپید انشا و علاج و مواجی
درست آورد و حکم کرد که در میان درای طایع و امصار
بغیر کردند و استقامت کردند پس از آن وقت تا
چهار صد و چهل و هفت عبوی ملک آنکس در در و
مردم و در میان و صدها سال از آن ملک سعادت آباد
کرد و در آن ملک بیوان و در میان با یکدیگر شدت استقامت
و چون با دست پای روم قدم از آن ملک برانداختند

نخستین کسی که بادت و بنامیک بر او برگزیده و او را از
 ملک برانند و خود بر تخت اگلا اندم نشست و بادت و گشت
 واد منند با اولاد و قبایل و لشکر بر چهار سوار شده بر ملک
 و لشکر بنه گرفت و بهای خود گذشت و ملک اگلا اندم با سینه
 کتار و بهفت عیسوی در تصرف گشت بادت و بنامیک که
 بنامیک نیز گویند اولادش ماند و در سینه یک هزار و چهل
 عیسوی او و درین ادر درین ادمند ملک اگلا اندم را از بناده
 و بنامیک باز گرفت و خود بادت و بنامیک و بعد از او و او بر
 کلانش بادت و بنامیک از او پیش نامید که ازین ملک
 این طبعیت بادت و بنامیک و در غیبه او در سال یک هزار و
 و شش عیسوی و بنامیک که رئیس و در ملک و در حکام خبر و در فرج
 کرد و بر نام و طفر یافت و با سینه قلل و بهر دوق تمام شد
 سلطنت کرد و بعد از او بر کلانش و بنامیک حکوم و سلطنت
 و بنامیک سال یک هزار و شصت کرد و در شکار گاه یکی از امرای او بنامیک
 بر هوای اخلافت و بعد در بنامیک مراجعت بر چشم و بنامیک رسید
 و از رحم آن بنامیک بعد از یک سال و شصت در گذشت و اولاد
 نداشت پس برادر خود بنامیک بنامیک سلطنت نشست و
 بنامیک بنامیک ماند و او بنامیک اولاد نداشت پس او بنامیک
 ناده پس بنامیک بادت و بنامیک و بنامیک سال بادت و بنامیک کرد
 و در گذشت و بعد از او بنامیک دوم از بنامیک بنامیک
 نشست و بنامیک بنامیک ماند و بعد از او بنامیک بنامیک

از بنامیک بنامیک بنامیک

طبقه دوم از بنامیک بنامیک

۱
 در این کتاب
 ص ۱۰۰
 در این کتاب
 ص ۱۰۰

وی که از وی بسیار بزرگی و صاحبیت بود با فوج بسیار برافروخت
 مسلمانان از بیت المقدس و اطلس نام رفت و با صلاح
 با و صلح نمود و در میان هر دو پادشاه اخت و موافقت نمود
 و در سال که از او بگذشت و در دویست و یک از ملک ملک
 خود مراجعت نمود و در دین تمام خیال دیگر با و است کرد
 و در گذشت و در دین و در بعضی از توابع عرب
 در میان احوال صلاح الدین مذکور است و با جمله بعد از فوت
 چهار برادر و در میان پادشاه شاهی غایت زاهد
 بود و خود را عظم با با میخواند و بسیار از املات تمام و طبع
 نایبان با با که احوالش گذشت غایت فرمود امیران از
 این سبب زنجیرند و از املاتش سر کشیدند پس پاد
 از خوف ایشان نایبان با با از ملک خویش بیرون کردند
 آنچه امیران گفتند قبول کردند و بعد سال ملک را بیرون کردند
 و در گذشت و بعد از و در پیش که صاحب املاتش بود
 بر تخت نشست و با و دین تمام و در دین ملک را
 کرد و خود را بهر سبب ملک کرد و در دین و در دین
 بر تخت نشست و در دین و در دین و در دین
 صاحب املات و عالم بود و در دین و در دین و در دین
 کردند و پس از و در دین و در دین و در دین
 و بعد از و در دین و در دین و در دین
 عظم و دین و در دین و در دین و در دین

۱
 در این کتاب
 ص ۱۰۰

بنام
مکتب کتبی این بنام

و پیش از آنکه طفل بود و نام آن را در روز و روزگار بدید و در پیش
 و او بیاد بسیار سال مادرش است که در و ملک بسیار از آن
 گرفت و در تمام یادش است که در و نام او را در و ملک
 او سپرد و از آن بهادر و بی صاحب گشت و باج کرد و با ما مثل
 و در خویش بود یکی از خویش آن او که نامش هنری بود و او
 خرج کرد و در و طفر یافت و او را از سر نمود و خود را با دشت
 خواند و لقب هنری چهارم گشت و در و بهفت سال گشت
 نمود و در و گشت و بعد از گشت هنری بنام کجای او گشت
 و ده سال با دشت بی نمود و اما در این مدت اندک کارهای
 با نام کرد که دیگران با آنها در از توانستند نمود و بار
 فراوان گشت و نام در تصرف خود آورد و در و پیش هنری گشت
 که طفل بسیار و در و ده ماه داشت در که باره سلطنت آرام کرد
 و آنچه گفته اند که افسوس بر آن ملک که مادرش آن طفل باشد
 نظیر آمد و خویش آن مادرش که نیابت سلطنت در میان خود
 شد و از آن جهت و با یکدیگر جنگ کردند و مادرش که گاه در و
 این هم و خال و گاه در و در و این هم و خال و این در و این
 ملک از آن گشت و در و در و ملک و کلاسیف او در و
 عظیم و بسیار و با این همه اهل و هنری به و در و سال
 سلطنت نمود و یکی از خویش آن او را در و نام بر و در و
 و او را از سر حقه و تحت سلطنت گشت و در و در و در و
 سلطنت نهاد و در و سال که در و در و در و در و در و

که طفل هفت سال بود در تخت نشست بعد از چند ماه از مخالفت
 عم و زنش بقتل رسید و عم او سلطنت نشست امیران ملک
 او را بخندید بهتری که دختر ابد در منسوب لایق بنایه خستند و
 بلان قاتل جنگی و او را بکشت و بهتری بجای او بکشت
 و خود را بهتری هفتم خواند و بیست و چهار سال سلطنت کرد
 تمام ملک را در سال پنجم از و با صد و نه عریه در گذشت
 و بعد از او پسرش بهتری بیست و چهار و خود را بهتری هفتم خواند
 او بیست و نه سال بود و خود را یکم و فریب پایا و یادریان
 را که بعد و سر از اطاعت ایشان باز در و بیست و پایا را بر
 انداخت چنانکه تفصیل آن در بیان احوال پایا در ضمن رسم
 گفته که نشست انصاف بهتری بیست و سه و شش سال از و
 و بعد از آن علم حکومت کرد و در گذشت و بعد از او پسرش ابد
 بیست و سه سال بیست و سه سال بیست و سه سال
 نشست و چون بهتری را بر سر و دختری نبود و بعد از او پسرش
 ملبر سلطنت و حکم را بیست و سه سال و بیست و سه سال
 یاداد و دوش و رونق و با عقل و دانش در عیت پرور
 سلطنت نمود و در عهد او اکثر از آن بجایست و در عهد
 شتا فتند و ایادش ای و و عالم و فاضل چنانکه جنایت
 در خواعد سلطنت جهان داری انصاف کرده و بیست و
 هر چند امیران ملک جهت حصول خزانند او را قبول کردند
 شوهر نخرین کردند قبول نکرد و گفت که ملک من شوهر نخرین

بس چگونه شوهر دیگر کنم و در سن نهادگی که از آن جمله چهل
و هفت سال سلطنت کرده بود در گذشت و بعد از او پسر
که دختر زاده هنری هفتم بود تخت نشست و اقامت نکند بود
با نام نام بست در سن سال با دشت است کردی ایلمی شش هجده
بادش و باری بادش و هندوستان مابدا یابی فرنگ و خط
دو بی فرستاد و درخواست مکان برای عمارت کوئی یعنی
بیت التجارة بجهت سکونت تجار قوم انگلند در حدود هندوستان
نمود چنانکه التماس او را قبول کرده جای در بند سورت بر
سکونت ایشان داد چنانکه ذکر آن در تاریخ محمد حسن
مطهر است و بعد بان اشاره میشود الفقه بعد از فوت جلال
پسر پارس جانشین شد که دیده است و چهار سال با دشت
کرد و در سال آخر جلوس او اکثر امیران و حکام چنان بخیال خود
اندیشه کردند که لگو که مردم زیر فرمان ملک سن بود خلاف
حق است پس خروج کردند و بادش را بقتل رسانیدند و آل
و خیال از آن ملک بیرون کردند و خود مستوی شدند
و اطفال بادش را مقتول ملک فرانکیس تا یافته تا بعد
از ده سال مردان ملک از ظلم و جور امیران بکمر امیر
کش بچیده متفق گردید و خروج کردند و اطفال بادش را
مقتول بر اطفال پند و پسر کلاش را که پارس نام داشت
بر تخت نشست و امیران بکمر امیران بعضی کشته شدند و بعضی
ملک دیگر که بختی بکامی پارس تا نه ملقب شد و بکامی

و عیاشی و طریقه دست بود و بیکی سلطنت بعیش کرد
و در گذشت و پسران بسیار از او باقی ماندند اما هیچک از
بطین یکم و زوجه مکانی نبودند لهذا بموجب ضابطه سلطنت
برادر بزرگش جاس نام سلطنت بجای او نشست و او
بادش ای بود بغایت زاهد و اراده قلیه بیای بسیار داشت
و بالحد خون هنری هشتم چنانکه سبق ذکر ماوت بهمت بر دفع
تسلط و ظلم پایا بسته تا در میان پایا را از ملک انکالند بر وی
کرده خود را خلیفه دین در تمام قلمرو خود مقرر نموده بود و
چون نام سلطنت هنری هشتم در جنگ و صل پایا با داشت
که رفیق و مطیع پایا بودند گذشت هر دو دختر او نیز خود را
در دفع شر پایا صرف نمودند و در هر جنگ رفیقان پایا خراب
و پایا مال گردیدند و آخر از شرارت خود باز آمده در ایام سلطنت
جاس اول و جاس دوم نهایت آرام گرفتند و معتقد و راکب
نمود که سر فساد بردارند تا اوان دولت جاس ثانی که احوال
او در این وقت بدین کرده میشود چون وی بر تخت برادر خود
گردید و نخل امید پایا و رفقای او با نیا و سر فزنده و سر بر شد
چه جاس ثانی در ایام شاه نادر که بغیر پایا در میان مندرین
نخستین و دین پایا گردیده بود از این سبب امیران ملک
تا خود مصیبت کرده و پیش برادر جاس اول و فزاید بر کردند
که جاس از حال دین پایا را گردیده فکر اجرای آن در تمام ملک
صدید و چون بادشاه پسر شری ندارند که بعد از او تخت

نشند و جامس و اهل ملکیت خداوند که در عهد سلطنت
او حقیقت و توحید پروراست و مردمان یابا با اندرز و زور
که هم دین این است سبب یابا را چاک کرد و سرش را
خواهند بر داشت و اگر یابا در شاه این استراحت کند
همه فوج سلطنت را خراب و افسرد کرده مملکت ظلم
یابا باز گرفتار شود پس اندک مدتی باید اندیشی طایفه را
بر حال برادر خود بسیار گریست و گفت همه شما امیران
گفتید پسندیده است اما جامس برادر من است و بعد از
من بخیر او و اولادش که دیگر دارش تخت و تاج نیست
و دل نمیخواهد که او را بنابر متابعت یابا از ملک بدریم
اما بدبخت اندیشیم که او هم بدارش شود و فوج سلطنت
نیز از شر یابا محفوظ ماند چه اولاد جامس را نیز میت و د
گیریم تا بر دین بدد خراب نشوند و دیگر از جامس بگویند
بگیریم که اگر او بعد از من باده شود من عرض دین که نشود و د
دین بی بک که دین یابا دارد بدد و چون جامس این را
قبول کند و خود را بنابر دین یابا بماند از دین بکس قوا و سلطنت
اثر نشود و بعد از او اولادش که سلطنت خواهند رسید
خواهند بود امیرانی اندیر عاریس را پسندیدند و اولاد جامس را
بطور خود تربیت دادند و نیز جامس بگویند خود دین بنابر دین
یابا پیش کشیم و در باب دین و این باک متوجه نشوم چون جامس
در گذشت برادرش جامس تخت نشست و در دین برادر خود

قائم ماند و کس را در باب تبدیل دین و این متغیر نشد و در سال
از جلوس خود بگفته یا با و با در میان فریب نورد و هر آتش
متغیر گردید و هم در این اثنا از بطن مادرش که یک پسر متولد
و سوای این طفل او را یک دیگر در جبات ماند که دود خضر
بودند که بگویند و این پسر تربیت یافته بود و در قلعه
پیدا شد امیران از جامه های که بر طبق افزارش پنداره را
بالتاسه کنند تا بر دین و این ملک از تربیت کنیم جامه های
و فحول نگردد و خدوات نگردد را مثل وزارت و غیره از افشار
از شایع نمود و به ندایان قولش که همین وی بودند قوض کرده
فرمود که بجزیم دین ملک دیگر در خدمت ما نیاید همچون در ملک
و اصلاح غیر از احمد بن خود دیگر بر احوالهم خستاد امیران چون
این سخن شنیدند متفکر گشتند و دل بر ملک نهادند و بر سر
دفعه خردار شد و با اتفاق یکدیگر در حقیقه گریستند چه خواستند
که ولایام و امارات را بدین راه را به بنیادیت برکت نشاند
و شاه پنداره نو پدیدار بهجت ارشد و بجز دمان متدین بهجت
ملک سپارند تا تربیت کنند و سوای این پنداره بهجت
رشداد و با پادشاه کنند و لیام شود و دختر کلان صاحب
خواست بایش را امیران فرج کنند در آن هنگام جامه های
حال مطلع شده خواست که با امیران باغی در میان و طاعت
آنها را قبول کنند امیران قبول کردند جامه های باجارت و طاعت
خود را هر که گرفته بهجت چهار سوار شد و ملک را یکسان کرد

و اما دانش و لیام بر تخت نشست جامس پادشاه مکر و جهاز نامی شمار
و فوج بسیار بر او پادشاه فرامکس کس گرفته بکنک و لیام خوش
آمد و هنرم باز نشست بالآخر لیامس ز بند فو شید در ملک
فرانکس کس غارت گزید و یازده سالی سپری و درگاه
الفصل بعد از اخراج جامس و مادرش و لیام به بیات
زوجه خویش که دختر جامس بود بر تخت سلطنت نشست
در سیزده سال سلطنت کرد و در زمان او بحمت از کمر زن
فتوحات بسیار بر فرانکس آن دست داد و در سال چهار
و هفتصد و یک عیسوی جهان فانی را بدو کرد و چون او را
پسر نبود زوجه اش در حین حیات او و دعیت حیات
سپرده بود خواهر یکم که دختر خود جامس بود بر تخت
و نام آن ملکه آن بود و حنی زنی بود عاقله و نیک خصلت و حنی
دوست و در عهد سلطنت او ملک را رونق بسیار
و علایق و فاضلین بسیار بوجود آمدند و سیزده سال سلطنت
کرد و در سال یک هزار و هفتصد و چهار ده عیسوی در گذشت
و شاهزاده جارج که دختر زاده جامس اولین بود بر تخت
نشست و در ابتدای سلطنت او بطامس اخراجی که پدرش
همراه خود در ملک فرانکس برده بود و بر دین و ایمان یابا
نرسیت کرده بود خروج نمود اما چون بر دین و ایمان شیرینی
تعمیم یافته بود مثل پدر خویش بر دین یابا بود و کارهای
روانی که در خارج بر سلطنت مستعمل گشت و در سال

بگذارد و هر مفسد و بدست غصبی که دو آزرده سال از حکومت او
 گذشته بود به عالم آخرت شتافت و بعد از آنکه کلانش خارج شد
 بر تخت نشست و در آن چهار سال با استقلال سلطنت کرد و
 در حال بگذارد و هر مفسد و بدست در گذشت و بدو پیش
 که بگذارد کلانش بر کلانش بود و بدو پیش مرده بود بر تخت
 جد خویش نشست و بکار خاندانش ملقب گردید و او باد
 حال و صاحب تخت سرور است و انگریزان از وی نهایت
 رضا مند و خوشنودند فصل بدایه مملکت حمایت انگلیس
 یعنی انگریز و جزیره است از جزایر شمالی یکی را انگلند و دیگر را
 ایرلند خوانند و زبان اهل اسلام بر تانیه اکبر و جزایر تانیه اصغر است
 و در عهد خلفای بنی امیه و عباسیه تصرف مسلمین بوده است
 و انگلند در طول تاریخ پیشداد کرده و عرض یکصد و چاه
 کرده است و مقر بادشاه و پایتخت آن جزیره شهر لندن است
 و طول ایرلند یکصد و چهل دو کرده و عرض یکصد کرده است
 و نایب بادشاه در آن میباشد و مقر ریاست آن شهر دبلین است
 و الحمد للہ از احوال انگلند که مقرر اصلی این است با کیفیت
 بمختصر لندن را کارش میباشد بدایه در اطراف اربعه انگلند
 سمند ریح در بای شور است و این جزیره نامیده شده است
 و بی سواری جهان از آنجا بر آمدن و بیدای رسیدن مسرت
 و این جزیره تا اکنون از حوادث و انقلاب زمانه محفوظ
 مانده است و در دولت و جمعیت بر اکثر ملکهای جهان است

بیان احوال مملکت جامعیت انگلیزیه

احوال انگلند

ازین

افزون است و در الحقیقت جزیره مذکوره داخل قریب است
اما چون متصل بآن مملکت واقع است لهذا از اصلاح قریب
شمار میشود و در بلندترین روز در جزیره انکار اندک نیست
و سه دقیقه بخوابد و خوردترین روز نه ساعت بخوابد
میباشد و هوای آن جزیره گاهی گرم و گاهی سرد است اما
هر دو نسبت بدیگر ملکهای شمالی یا عندالیه و فصل بهار
در آنجا از داخل شدن آفتاب بمرج حمیت تا آخر فصل
تابستان از تحویل آفتاب بمرج سرطلان تا آخر فصل
خزان از داخل شدن آفتاب در برج میزان تا آخر فصل
و فصل زمستان از وقت رسیدن آفتاب بمرج قوس تا آخر
برج دلو می باشد و بارش در هر چهار فصل میشود اگر چه در روز
یک ساعت است که می بارد و در این سبب همیشه زبان سبز
و بهلول خرم می ماند و در زمستان برف می بارد و یخ بسته میگردد
و سردی بسیار میشود و در تابستان اگر چه گرمی میشود اما احتیاج بدرد
کردن لباس نیست و بادکش نیز ضرر نمی شود و تابستان آنجا
مثلی است که بهار هندوستان و ایران میگردد و در ملک
انکار اندک میان اصلاح آن چند دریاها آب شیرین می رود
و آنها باغش و غرض زراعت و آبادانی آن ملک است و نه برای
خود و چشمهای گویا است باینکه معوض زراعت است
آن ب آن و چون می بینند که اکثر کشاورزان بکارهای
دیگر مشغول است و از فواید زمین هم حین شغل و روز و انو

بر سر صد و پنجاه کعبه یعنی عبادت خانه آن دو تن که یکی سحر
و عقید با سنگ مر و ویشم و عقیق و غیره از اطلال اند
و در کعبه و در اطلالها و عبادت و شمار است و طاعت بادشاه
و در کان دولت بار دین و از این کلی تمام بنا شده اند و
تمام عمارات شهر از عمارت و در کلان از یک و در عمارت
و فرشت شوال و در هر کعبه و از این از یک تن
و در عمارت راه از برای یاد کان منقر است و کاری و کاو
و اسب و خا این در مابین میرود تا مراحم یاد کان نشوند
در راه کوادان از یاد کان جدا باشد و در شهر آب و در شهر
همیشه جاری است و حکمت که هر کس خا و رات و خا و رات
و کل دلالی بخشد که پیش در فازه خود میدارد و در هر فازه
تا بعد یا رخته نشود و این آب را محض از برای صاف شهر
ساخته اند و هر دیگر از برای نوشیدن و خا و این اختراع
کرده اند چنانچه آب را از خزانه بخواه و از آن محض سر
همچنین از دریا و از سطح شاهی سر است که زیر زمین قرار دارد
آمد آب از دریا و بای بای هر یک از این کنان شهر میرسد
و در حایض آنها میرسد و این اصناف و یک است همیشه
جاریست و برای این جهت و مرمت کنی مبلغ خرو و کنان
شهر و حایض قدر و حال هر یک در عرض کنان و در و کنان
و میرایان آن شهر مذکور میرسد و کنای این اصناف
و این کنان را به شهر جاریست و این معرر اند که هر روز در

و میدان صبح هر نایک و خاشاک در راه افتاده باشد و اینها بر کار
 بار گردد و چون شهر میرسد و دیگر برای روشن شدن راهها
 شهر در وقت شب فانوسهای آئینه بر پشتوهای مرتفع
 قریب یکدیگر نصب کرده اند و در هر فانوس یک چراغ اعدان
 کلان نهاده اند و هر شب از شام تا صبح چراغهای افروخته
 میماند و جهت صاف کردن آنها هر اران مشعلیان مقرر اند
 و خرج ایشان مثل خرج شهر بر دوش مردمان شهر مقرر است و بر
 انگار نیز دارند و عکاسان مقرر اند که همه مشعلیان تابع حکم
 او شوند و بلاشک اگر کسی بکانه که از این راه در رسم و قفل
 نیست و از راه شهر شود و از دیدن احوال و کثرت چراغ افروز
 قیاس خواهد کرد که سبب این چراغها چیست و این روشنی
 هر شب میباشد چنانکه که را مشعلی هر چه میسوزد بر دوش اصحاب است
 و غیره و میسوزد در شهر بر کار و دیگر که در بوجه و امتثال آنها
 میشود بعضی کمال از خود میدارند و گویند ندارند بمبلغ خرج
 بکار و باستانی بدست میارند و باید دانست که در کار انگارند
 پنجاه و دو بلوک و دیگر که اندک اندک کوتهی میمانند و در هر یک
 از این یک کینه شهرهای کلان و شهرهای خرد و قصبات و قریه
 بسیار و از اینده شمارست و همه آنها آباد و تزیینت تمامند
 و مالیات و خراج ملک انگارند و در تنگام امنیت و صلح در
 سالی هفت کور و نه خوار و پنج لک روپیست و هر کور یک
 صکات و هر لک صدهزار روپیست فصل در حین طایف

صفحه سلطنت و نورانی
 حضرت امیران

و دانشمندان فرقه دیگر نیز از تمثیل امور مملکت فراغت حاصل
 کردند متوجه شمع فواید سلطنت شدند و از دو صد سال تقریباً
 قبل از این چنین مقرر نمودند که معنی پادشاهی و لوازمات
 آن موقوف بر یک شخص نباشد چه از فوت و فحای آن مفاسد
 عظیمه که از لوازم تغیر و تبدل پادشاه است بر مملکت و امانی
 رویداد خواهد داشت پس پادشاه را به دخل و امور سلطنت را به
 موقوف بر ضای سه طایفه داشتند اولی پادشاه دوم دراز
 سیم اصحاب برکنت یعنی جمعی از امرای مدبردی هوش که
 خیرخواه پادشاه و رعیت و در معنی اصحاب حل و عقدند و
 چنانچه میگویند که سه را به سلطنت مقرر کنند در روز یکشنبه
 در کلیسای مجتمع شوند و شخص قابل سلطنت را از خوت سیاه
 بطریق حضرت عیسی بپوشانند و آنجل بدست او دهند و تمام
 امران نیز هر یک آنجلی بدست گیرند پس شخص عالمی که سرآمد علمای
 و محققین مجتهد است گویند که شخص مدعی سلطنت گوید که قسم
 کن که اگر پادشاه شوی از این وقواعد یکبار مقرر شده بر شا
 خلف نوزری و از آنکه من بعد بمقتضای مصلحت مقرر
 خواهد شد می گفت مکنی اگر از قسم اعتناع نمود و پادشاه
 نکنند و اگر قبول کرد در سه روز یکشنبه این عمل را مکرر کنند
 پس او را بر تخت سلطنت ممکن سازند و هر کس هر کار
 که طور دشغول شود و از برای خرج پادشاه مبلغی را از هر کس
 و محصول مال التجارة و خراج خانهای میده مقرر کرده اند که در

عرض حال مبلغ جزوی از هر خوانه میگیرند و بمصرف ضروریات آباد
میرسانند و باقی مداخل ملک اعمده الرعایا و کونسلایان و وزراء
بمصرف امورات عسکر و الحار و اضع مملکت و اگر از حرب و غیره
میرسانند و زاید بر آن ضبط خزانه عامه میشود و میرزا ابوطالب
خان سکن لکنه که بسبب است لادن و نواحی و اطراف آن
بود در کتاب میرطالبی بکارش کرده است که بادیست قوت
کنک جارج دام ملکه انقدر مودب و مذهب اخلاق است
که اصله مطلقا راغب بامور شرعیست بلکه تمام اوقات او
مصرف نمیکند ای خلق و تخریص ایشان بکشت و زراعت
و تحصیل علوم و صنایع است و نبات خود کشت کار و زراعت
می نماید و بدرسته رفته از احوال طلبه علوم استفسار میکند و عمده
دلیل بر محاسن اخلاق او آنست که قوت غزل قصات را از خود
سلب نموده است و بیم دامد ایشان را از ارکان دولت زایل
فرموده تا در اجرای احکام از کسی بردانگند و انبغیر بوسط
ثقات از مستر سر جان شور صاحب کمال کلکته که در کش مکرر
که نشیت و غیر او شنیده ام که در دربار عدالت این جماعت
فرتی میان بادیست و رعیت و غیر هم بنیت و قصات عدل
بر تمام خلایق بیک پنج حکم میکنند و لهذا تمام عباد از ظلم اصحاب
جور حتی بادیست محفوظند و هرگاه کسی را بر بادیست و نزاع و دعوی
باشد با اصحاب عدالت و قصات مالش کنید او را یا وکیل او را
احضار کرده بهیچیکه بخت نیامد رعایا مقرر است فیما بین ایشان

مرا فیه کنند از تفرقه شنیدیم که از صاحب کور حکایت میکند که بعد
 مادری بادیست و حال در دایمیکه بر سر سلطنت نمکین بود روزی
 سواره در کوچه میگذشت اتفاقاً کوفته سوار او یکس از رعایا
 و عابریین طریقی گرفته میرا منافی ساخت الشیخ بخوبیکه در
 دست داشت چند خطی بر باد شاه نواخت باد شاه را ز عرف
 غیرت و حمیت متحرک شد و بر او چند جوی زده بخوانه خود برده
 مفید و محسوس نموده وی در مجلس با صاحب عیالیت از دست باد
 فریاد و مالش کرد حکم با بنصار او و بادش داشت بخون بر حقیقه
 احوال اطلاع یافتند بادش عرض کردند که از چه سبب
 دست بدی بعد از عالمه ملتی و داد خواسته اند و خود او را
 زده قید فرمودند الحال حکم همین است که در میان کوچه و بازار
 در ملاعام همین شخص بهای خوب فضا ص خود را بیکر و الاخل
 در امور مملکت و سلطنت خواهد افتاد بادش فرمود که اگر
 چنین است یکروز مهلت داده حکم را جاری نمایند بعد از الحاح
 بسیار فرموده این بدر رسد احیاً رسید بس بادش و خوان
 رفته تصور آن قضی در سوای راه که بر او خوانده بودند
 بلاک را از آن بهتر دیده خود را مخفی بالاکت رسانید چون
 این خبر رسید اصحاب عدالت رسید حکم فرمودند که حد بادش را
 بر کاری گذاشته بآزار آورند و ضلای عام داند چون در
 واکالی شهر از زیر رک و کوی جمع شدند اصحاب عدالت
 مردم خطاب نموده گفتند که حضرت بادش از حکم اصحاب عدالت

درضا عدل کرده اند و یکبار نشینند که حکم بر وی جاری شود و خود را
 قبل از اجرای آن بیکایک فرستاده اند و این امر به هر یک از آنها
 بجا آورند که زیاده از این حق که بابت حکم عدالت باو میرسد
 و از این قرار بخود وی بر سبب موافق حکم اصحاب عدل امانت
 مذکور بعمل آوردند و بعد از این حد بادشاه را در حق نموده و خبر
 او را چون پسر داشت بر سر سلطنت مستقر فرمودند و در
 انصاف اینست که این مصیبت اگر چه بجهت رعیت موجه است
 و در نهایت حق و لکن از برای پادشاه چنانکه از تالیفات
 سلطنت منصوص نیست و کتبی ای یک قریه در حدود ایران
 و دوم بدرجات و مراتب بسیار بهتر از این بلاد است بهیچ بجای
 در کوشش است نشسته لغه نانی عاقلانه دارم بخورد و وجود
 چنین پادشاهی محض از برای نام است که بگویند که پادشاه چنین
 و چنان فرموده است و مراسلات و فرمان این باطراف و اکانات
 بنام او میروند و مقرر کرده اند که پسر بزرگ پادشاه فوت شود
 سلطنت مستقر گردد و اگر از اتفاقات پسر کلان در وقت پادشاه
 پدر بمیرد و از او پسران مخلف شوند پسر کلان او یعنی پسر پادشاه
 بعد از مرگ پادشاه فرمان روا میشود و این را علمه برای پادشاه
 اصل و نسب و رفع خونریزی مقرر کرده اند چنانچه اگر یکی از
 پسران خود را پادشاه متوفی دعوی با پادشاهی کند که از سایر
 با او موافق نخواهد شد پس ملک از دست او و پادشاه را در آن محظوظ
 میماند و شاهزادگان خود را بر مرکز با حکومت سلطنت کرده و گاهی است

اگر از این سخن در حقیت و لغت شود در ایام پادشاه در امور سلطنتی و پادشاه

و بعد از این

اگر خواهند معنی عمده در فتح آبادی بگیرند و اولاد در خانه خود داشته
 در وجهی که بجهت ایشان مقرر است که زان نمایند و اگر مادر را
 بپسر باشد و دختران باشند بعد از فوت پدر دختر و کلان
 جائزین بادشاه میشود و اگر آن دختر با کسی نکاح و شادی کند
 شوهر او را در سلطنت هیچ دخلی نیست و در ملک انگارند
 با اصلاح حکومت نمیتواند کرد و پسر کلان او که از شکم آن دختر
 پیداشده است بعد از فوت مادر بیادشاهی میرسد و اگر پسر
 بلا خلف فوت شود پسر بعد او که سر کرده کل سپاه است پادشاه
 میشود و اگر مادرش را اولاد از بطن غیر زوج نکاحی باشد آنها را
 اعتباری نیست و بجهت آنها اخراجات نمیدهند و اگر احبابا
 خلف بادشاه منحصر در آنها باشد سلطنت با ایشان نمیرسد
 و در صورت نبودن پسر یا دختر از بطن زن منکوحه برادر پادشاه
 متوفی که در سن بعد از او است اگر در حیات باشد بادشاه
 میشود و بهمان طور که گذشت بعد از او سلطنت با اولاد او
 و چون فوت شود و او را خلفی که قابل سلطنت باشد نباشد
 برادری که بعد از او است بادشاه میشود و بدستور بنی رین
 ایشان بموجب عباظه هر قوم سلطنت میرسد و اگر کسی در قبیله
 این ریاست که وزیر اند و خود نه اند و هر یک با هر یک معین
 شده است مستقل است و غیر را در آن دخل و تصرف نیست
 اول ایشان وزیر خزانه است و این در مرتبه بعضی وزیر اعظم
 و تحصیل رز و خرج آن تمام بقعه اوست و مانند در مجلس پیر

و کونل که بمعنی محل مشورت است و در اینجا امور مملکت استقرار
میگیرد بوجاهت از طرف پادشاه و امراء میباشند و اصحاب
پرلمنت را از این خوف و طمع هر دو است و چون اجرای امور
در این مجلس موقوف بر کثرت قائلین بر مانعان است و
پادشاه و امراء بدون فتوی پرلمنت کاری نمیتوانند نمود
لذا این وزیر بر احکام پادشاهی که مخالف مواظبت او باشد
بیپایان عدم رضای پرلمنتش علیه تواند کرد و همچنین هر که را قوا
بهین مستمک غرض نمیتواند کرد و فی الحقیقت گویند سلطان
باستقلال است و دوم وزیر یک جواب و سوال سفر و ایلچیان
و امور خارج انگلند از مالکسفرنگ باو تعلق دارد درجه این
وزیر از اول است و اعلا از دیگران است سیم وزیر یک امور
داخل انگلند باو متعلق است چهارم وزیر امورات جنگ که
بواسطه او احکام سپاه میرسد و این سلسله وزیر را در امور ملکی
مدخلیت تمام است بعد از وزیر اول خیم وزیر چهارات که منصب
و ادب بسیار در این جباری و رب نبیل احکام بایشان و صدور
امور بکربان که زیاده از عکس خشکی است و در عهد او
ششم وزیر توپخانه که محافظت قلعه انگلند و قلوب و لشکر
و لوازمات آنها تمامند میراوست هفتم وزیر امورات جنگ که
ناظر بر کار در کتران سرکار گنجی انکریز است و تنقیح امورات
ایشان در حضور پادشاه و وزیر پرلمنت بواسطه او میرسد و در
در این دخل نیست و ذکر در کتران خواهد آمد هشتم وزیر ارباب

عدالت که بمنزله نفاذی القضاات است اگر چه رسم عزل قضات
 چنانکه گفته شد موقوف است و لکن شغل او نیست چنانکه
 عدالت قدرت بر قتل احدی ندارند اگر فتوی قتل کسی را گویند
 بواسطه او از نظر پادشاه میکندارند و حکم از وی صادر مینمایند
 از جمعی شنیده ام که پادشاه را اختیار معاف فرمودن نیست
 و در سال زیاده از چند خون معاف نمیتواند کرد و بعضی میگویند
 که وی در عفو و عدم آن همیشه مختار است و فعل اول مشهورتر است
 بنهم و بدین ترتیب مختار است بهشت و چهار امر در عهد او است
 که هر که را خواهد بر آن نصب مینماید اول امامت و خطابت که
 و معابد در روز یکشنبه دوم عقد بستن زمان و طلاق ایشان
 سیوم تجبزه اموات چهارم نام نهادن اطفال و نضاری نمودن
 ایشان و معتقدان آن است که اطفال بی مذہب بوجود آیند
 و بدو عمل تنصیرانی نشوند و طریقه آن معلوم نیست و موز
 این وزیر و تابعان وی از دهم حصه زراعت و اعیان ملک است
 که مانند زکوة گرفته بمعرفه ایشان میرسانند و این دو وزیر را
 احترام زیاده از حد است چندی که زیاده اندیش را دکانند و
 لکن در امور ملکی و مشورت این چندانی دخل ندارند و بهر
 وزیر دیگر که سببی ذکر شد هر روز بخدمت پادشاه حاضرند
 امورات متعلقه خود را بحضور پادشاه عرض میکنند و آنچه از
 حضور پادشاه ارشاد میشود تمام را نوشته بوزیر خزانه مینویسند
 که مجلس بر پشت برده اگر موافق مصلحت بودند اجرا میشود و الا

بمختار سلطان غرض میشود تا آنکه او را منجمد کرد و در کتب سیم
و این اعظم از ارکان و کبریت مجلس بر پشت است و اهل انرا
عمده الرعایا نامند و عدد آنها چنانکه ششده ام زیاده از چهار
کس است همه ذی هوش و صاحب عقل و دانش و از نفیته
میری و از انانیه معری و همیشه اوقات ایشان مصروف
صلح و دید امور مملکت و بادشاه و رعیت است و هر یک از این
انست که اغراض از حق نکند و الله در نظر حکمان خاد و حقیق
و در وجه اغیار ساقط خواهد شد و اول مشغله ایشان است
که دفتر اخراجات این سال را که بواسطه و زرا در دست شده
بنظر انصاف ملاحظه میکنند اگر کمینده شده بحال خود میکند
و الا حکم و اصلاح مینمایند و جمله کارهای جدید موقوف بر پشت
ایشان است و هر چه بخاطر بادشاه و امر او یا سایر عقلا و انکس
در امور مملکت و اهل آن رسد در بر پشت ظاهر مینمایند اگر انی عت
بشنه نمودند حکم با اجرای آن میشود پس بادشاه و وزیر را با انجام میدهد
و الا فلا و در نرخ اشیاء و فوائین جزو به و کلیه که در امور معاش
اهل مملکت یا شهری مفید است سخن کنند و فوائین ریاست
و لشکر کشی و تجارت و عدالت و غیره تمام ساخته و بر داختر را
این جماعت است حتی حدود کنکاران هم تعلق بشرفیت و احکام
سماوی ندارد و بنا بر این بحسب اقتضای وقت و ملاحظه
طایع در احکام و حدود و تغییرات حاصل شود و گاهی شدید و گاهی
سهل سازند و طریق تعیین عمده الرعایا چنانکه بواسطه نقاش

بسمع رسید است آنست که عقلا ساکنین بر مله و قصبه و قریه
 در اوطان خود با اشخاصیکه مستدعی خدمت و کالتند در مکان
 وسیع جمع میشوند پس شخصی خطاب بر مردم کرده میگوید که فلان
 و فلان مستدعی خدمت و کالتند و میخواهند که از جانب شما
 بصنع و کالت در حضور پادشاه مقفورا باشند رضای شما بکدام
 یک از ایشان است پس هر کس هر کس که راضی است اظهار میکند
 و نام او را در زیر نام آنکس منسوب چون تمام شود ملاخصی که بر سر
 و کالت کدام یک شتر خلق راضی شده اند پس آن شخص رؤس میبندد
 که مصلحت پادشاه و رعیت هر دو را مراعات کند و او را روانه
 پای تخت بنمایند و تا هفت سال زیاده این خدمت را بکنند
 و اگر خیانت رعیت کرد اگر چه مصلحت پادشاه باشد یا بالعکس
 خواهد شد لهذا وسعت خود را هر کس در وقت مصروف میدارند
 الفقه امور سلطنت یا زیاده از چهار صد شخص مدبر است و نا
 تمام متفق نشوند امری در مملکت از کلی و جزوی جاری نخواهد
 و آنچه کون لیان و اصحاب حل عقد در برابر تجویز کردند و کتب
 و رسائل منسوبند و انرا این مینامند و در میان خطایی منتشر
 میکنند که هر کس بران واقف باشد و حکم مستخفان آن است
 بر رعیت زیاده نتواند کرد و از آنچه مقرر شده است کمتر ننماید
 معمول داشت اگر چه پادستان و ولاد خود باشد هر کس نیز
 جرمیکه مبتلا شد منبذند که بر او چه خواهند نمود و اگر حاکم غیر آنرا
 معمول دارد یا او مدعی و لجهالت داد خواه خواهد شد و چون بابت

رسانید حکام مجرم و معاقب خواهد کردید بجهلی از قوانین کلیه این
که در شقیق امور ملک مقرر کرده اند اشاره میشود و ضبط تمام آنها
خارج از حوصله این دفتر است از انجمله آنست که مقرر کرده اند
که خراج را بر ملکیت موافق تقسیم کرده بهر شهر و بلده استنهار
میدهند که از فلان قدر زمین که فلان قسم بذر در آن زراعت
شود فلان مبلغ تسکیر کار بادشاه باید داد و اگر لازم بود بماند چیزی
دادن نمیشود و در هندوستان نیز در اغلب اماکن همین مرتبه
معمول میدارند و در صورت در این عمل آنست رعایا میدهند که آنچه
زراعت کنند زیاده از معمول کس از ایشان نمیتواند گرفت
و حکام خدمت و مکر در کار ایشان نمیتوانند نمود پس مال خراج
بادشاه را تمام و کمال برضا و رغبت و خوش میرسانند و ملک
در رعیت نیز آباد میشود از برای حکام بقدر قابلیت از رعیت
و طایف مقرر است که نفد از سرکار میکیرند و زیاده مقرر
از رعیت نمیتواند گرفت و میگویند که هرگاه این مرحله را
بمجهول و از رعیت مخفی بداریم حکام مهبانه خراج خواند رعیت را
خراب میکنند و خود آباد میشوند و از خرابی رعیت خرابی ملک
و ضعف در سلطنت حاصل میشود و در آباد شدن خواند
آن یک شخص اصلا فایده متصور نیست و حق و انصاف
آنست که این مرحله را خوب فهمیده اند زیرا که آنچه قسم بر رعیت
میرسد از حکام خبر و است و رضای رعیت موجب دوام
سلطنت است و رضای یک نفر را هیچ فایده نیست ماعین و ایما

اولی الاجاصه و نیز مقرر کرده اند که مال خراج را در دو فصل بپردازند
 زیرا که یکبار دفعه دادن موجب تنم بر رعیت است و از برای شایسته
 در آن منفعتی نیست و هرگاه از منعیاد مقرر بقولی شد آن
 مزرعه را بایلام یعنی خراج میکنند و میفروشند و آنچه طلب
 بادش است از ثبات خراج بر میدارند و مابقی را صاحبش
 میدهند و در اینصورت گذشت نیست اگر احیاناً صاحب طلب
 در آنوقت زرد داشته باشد و کلیل او در خراج خوانده میگردند
 ملک او را بنام دیگران میخرد و در اینصورت فایده آنست که در
 رسانیدن مالیات حاجت بمحصل و فرستادن سپاه و
 نیست چون هر کس مال کار را امید اند بر وقت زرد را نگذاشته
 که جهت تحصیل مالیات مقرر است بپردازند و بپوشش که یک
 نفری که مواجب ماهی پنجاه و پیم است پیاده با ضلع و قصب
 رفته مالیات را تحصیل میکنند و در تمام در و عوارضات را
 موقوف نموده اند و حکام اقدیرت آن نیست که خوانه و
 مکانی که را بر ذوالی کرده مسکن کنند اگر چه لارد بهادر
 یعنی امیر الامراء باشد باید برضای مالک مال الاجاره را
 مقرر نماید و آنچه خواهد برضای مالک خرید نموده زرد رفته
 بدهد و الا از دست او نالش میشود و اصحاب حل و عقد را
 خرامیدند و حتی آنکه بر قوم فواش و قوالان و دلالان
 نمیتوان زیادتیی گرفت از آن فاحشه را راضی نمکنند بصرف
 خود نمیتوانند آورد و مصلحت در این معامله نیز ضایعی نیست

و میگویند که ملازم سرکار موافق حال موجب میگیرد پس رویه
خود را نکا ندارد و رعیت را خرابی راضی کند موجب خرابی
ملک است و دیگر که محصول مال التجارت را نیز از برای هر جنس
مبلغی را معین کرده اند و بنام ملک شهر کرده اند که کسی زیاد
نخواهد کرد و اگر کسی محصول را داد باو کاغذی میدهند که در شوارع
و طرقاتی که فراوان است و هر کس مال التجارت را بدین ملک
بکشد بزرگد و معلوم شود سانی بر این مقرر بوده که کجاست کجا
تمام آن مال را ضبط سرکار میکند و الحال شنیده ام که مقرر کرده
که در ملک میگیرند لهذا کمتر کسی استعمال میکنند بلکه خود برده
موافق ضابطه خراج را داده کاغذ میگیرد و نیز مقرر کرده اند که اگر
بجست محاربات و غیره زری زیاد از داخل ضرر شود و آن
مبلغ را از مهاجران یعنی صرافان فرض میکنند و موافق قرارداد
باو شان سود میدهند و مهاجران نیز چون ایشان خلاف
ضابطه و فطنه سلوک نمیکند در عین رضامندی زری خود را
داده کاغذ از سرکار میگیرند و بعد از آن المبلغ را موافق حساب
و عدالت تقسیم بر رعیت کنند و بدفعات گیرند که بر ایشان
سهل و آسان باشد چه دادن مبلغ خطیر یک دفعه موجب رنج
و بر آنند که احوال است و ناچاره مجبور نشود استعمال را میکنند
و لهذا رعیت تمام بجان و مال در نظام امور مملکت و سلطنت
حاضرند و نیز مقرر کرده اند که خدمات را چون حکومت و کار
و کتبی و دار و علی و احادیسی و غیره از خدمات ملکی را از خرد

وکلی حتی محصول و مگر مال تجارت را با جاره نمیدهند
 میکنند که بفین حاصل است که هر ستا جری را منطوق و سفت
 خود است و مهابا اکن میجو اهر که دو دنیا زیاده تحصیل کنند
 در اینجی بجز غریبه ملک خبر دیگر متصور نیست خصوصاً در همه
 کلانتری و داروغی و نحو با و گاه میشود که مگر را اجاره میدهند
 و لکن یک جزوی و کلی دانند در بعضی مگر بهر جهت
 اشتباه میکنند یعنی در باره کاغذی نوشته بخط امارت
 و هندی و فارس اگر در هند و تان است و در دوازده راه
 میکنند که هم مردم بر حقیقه احوال مطلع شوند و اگر کسی است
 بلی از مال نالاش کرد هر دورا حاضر کرده موافق حق مرا فتم میکنند
 و میکنند که رضای رعیت در مملکت و سلطنت بهتر از رضا
 یک شخص است پس آنچه اضافت باید معمول داشت و اگر ظلم
 او ثابت شد موافق این طریق که مقرر است بعمل می آورند
 اگر چه مظلوم ادنی رعیتی و ظالم از کینه ایان عده باشد القصه
 که را بزرگ سلوای اصحابی است تسلط و حکومت مثبت حتی اقا
 بر غلام و پدر بر فرزند و شوهر بر زن و پادشاه بر رعیت
 بر اگر پادشاه یا امرا و پاک دیگر از بزرگان بر زیر دستان
 زیادی کنند اشخاص در حکم عدالت شکایت کنند حاکم هر دورا
 طلبیده در مقابل هم مبادر و داد مظلوم بر آن ظالم میکند
 و اگر از کوچکی به بزرگی امر قبیح سرزدند آن بزرگ نیز
 شکوه میکنند و حکم قضات خود را بر او جاری میکنند و بجهت

کتب از یوزن اعظم
 در زراعت

باس ادب از جانب بادشاه و اعظم در محکم فکیل الشان
 حاضر میشود و بامدی مرافعه گفتگو میکنند و اینمغنی را در عهد و نشان
 زیاده رواج داده اند باین تدبیر همه اعظم و اشرف
 و بزرگان را از لعل و خار و حقیر کرده اند و از انزال و ادب باش
 جبری نموده اند حتی آنکه این شخص اگر از ملازم و غلام و حد
 خود فحش شنید بجز صبر چاره ندارد و اگر بصالت رجوع کرد
 باید بخدمتکار خود در ملا عام مقابله و منازعه نماید و اگر الله
 بفرستد نبشود و یا نشود و اگر از منطق بی خدمتکار و ملازم خود را
 فصاحت کند و زد و کوب و قتل نماید و مدعی را از خود راضی کند
 تا آنکه بعدالت نالش کرده و ادخواه شود نیز موافق امین میرا
 بینها میشود و لکن مقررت که در حدود هند وستان باش
 از قوم انگریز که موجب بایست باشد در عدالت بادشاهی شود
 و اخراجات آن بسیارست چنانکه من بعد بان اشاره خواهد
 دیگر مقرر کرده اند که در تمام مملکت سنوای سرداران سپاه حتی پادشاه
 و وزراء و امیران و سرداران و شاه زادگان و بزرگان و
 نوکران صاحب اصلحه نگاه دارند و بچند نفر از قبیل پیش مدت
 و نحوه بجهت گذران امور اکتفا کنند و بنوعی مقرر کرده اند
 که سپاه نیز در اختیار یکس بنیت تا جمعی حکم نکنند امریست
 از ایشان صادر نشود و ایند از شورش ایشان نیز محفوظند و
 دینیز مقررت که رعایا و غیرهم مردمان بیکاره نگاه دارند و ایند
 از امر و وزیر احمدی را مخالف صاحبان عدالت و کونسلیان

یعنی اصحاب حل عقد میسرت و دیگر مقرر کرده اند که با هم در
 امور مملکت خیانت نکنند و بدینجه اتم متفق باشند و لهذا
 با آنکه بالنسبه بایر فرق نصاری قلیل و کم بضاعت بودند
 در این مدت قلیله صاحبان نام و نشان و مالک سرمایه خطیر و
 سامان و دستگاه و سپاه کشیده اند و مملکت بسیار چون
 هند وستان و غیران از خیر ایر را بحیطه تصرف خود در آورده
 و بادشاه ایشان در نام و نشان سرآمد کل فرق نصاری
 شده است و در هر حاله اتفاق بجای حکم و مستحکم اند که از
 ادنی و اعلا تمام خود را مالک این دولت میدانند و در حق
 ان از جان و مال مضایقه نمیکند و اگر کسی برای منصوص
 اگر چه خالی از حسب و نسب و از خاندان با نام و نشان نماند
 تمام امرا و بزرگان اینفرقه بقدر پایه آن منصب احترام او را
 منظور میدارند و درین باب او را مطاع و لازم الاتباع
 میدانند و با او غدرو مکر و حیل نمیکند و گویند که غدربا او
 موجب غدربا بادشاه و باعث خرابی مملکت و علاوه
 بران روز بروز رعب و هیبت او را در دل رعایا میافزاید
 و تا بحال شنیدیم و ندیدیم که از صاحب کاران قوم انگیز
 یکی داخل ارازل باشد بلکه هر که از جهاز حل هند وستان
 فرود آمد از صاحبان عالیشان است حتی جراحان و مصوران
 و نقاشان و تجار و اصحاب حرف و صنایع اینقوم و لهذا
 مجبور اند یکی از ایشان داخل هند میشود و اغلب بلکه تمام

بزرگ را دکان آن کشور دفعه شخصی را بزرگ و سرور
 خود میداند و بخوانه او با فتح تمام روند و اگر آن خراج مهور
 اتفاقا بخوانه آن آمد تا گنا فرس بلکه شتر با استقبال
 آوردند و در غایت فروتنی و تواضع با او ملاقات کنند و اگر
 از همین صنف بلکه بالاتر از قوم خود که مسلمین بخوانه ایشان
 که برودنشان او را عار خود دانند تا تواضع و استقبال
 رسد جملا آنچه در سایر فرق مخصوص در قوم ایرانی و هندی
 اتفاق است در بنی قوم اتفاق است و حتی آنست که در امور
 مملکت و آری آنچه از اتفاق میشود از خبر دیگر نمیشود و فرضه اکثر
 اگر چه بظاهر در دین حضرت عیسی اند و لکن بجز آنکه در کلبه یا
 ناقوس زنند و هفته یکبار در روز یکشنبه بعضی از عوام ایشان
 و نهبدستان بمعباد روند خبری دیگر از احکام دینیان ایشان
 مشهور نیست و اما بزرگان و امرا و ایشان پس از رفتار و کردار
 و گفتار آنها معلوم میشود که بجز افراط و بحدت همه رواف نیز نمینند
 اذفات خود را با تمام صرف تدبیر و تخیل و طریقه حکومت و
 حکمرانی و سیاست مدن میکنند و بربان حال میگویند سه
 راهد مسجد برده بی حاجی بیایان کرده طی و جائیکه باشد نقل و حرکت
 یکار است اینکار را و لکن بظاهر بسیار رحیم دل و متواضعند
 و نتیجه آن اینست که گنینه یعنی تجارتی بفرقه نیز بزرگ مالک و عبیده
 غالب شده اند و اکثر بلاد را تصرف خود در آورده اند و اگر
 منظور داشته باشند که کسی را ذلیل و خوار و بیست و نابود کنند و

کتابخانه آیت الله العظمی
 آقا محمد تقی
 در تبریز

ملک را از وی بستانند چندان تدبیر بکار برند که حاجت بخت
 برایشان نماند چنانکه از تامل در این کتاب معلوم میشود
 چنانکه سبق ذکر شد چون امانی فرستاد که از امیر چهارانی و قزوین
 تمام حاصل نمودند سر تجارت در ممالک ایران و هندوستان و
 نواحی آن از کرمان خاطر هر فرقه از ایشان برزده با طراف
 عالم کانهم حلال منتشر متفرق گردیدند و در این ضمن
 چنانکه بیان شد و خواهد شد بسیار از ممالک را بقوه تدبیر
 خود در آوردند پس بخت فراهم آوردن سرمایه تجارت که قابل
 تردد در ممالک بقیده باشد گیتی را مقرر کردند و آن لغت
 ایشان بمعنی جامع است خواه در فقر باشند و خواه صدقین
 انگریز که بر اکثر ملل هندوستان حکومت دارند عبارت است
 از چند نفر تاجر و سوداگر که با یکدیگر در امور تجارت متفق
 شده اند باین نوع که در نفع و نقصان موافق سلیقه مشترک
 باشند پس اموال و خزان خود را بجمعی از تجارت پیشگان یا
 هوش که در سیم و شرای هندوستان صاحب سر رشته بودند
 سپردند و از اصحاب طبع و عقدا امور را بدشاه انگریز فرمان گرفتند
 که سوای ایشان کسی از قوم انگریز مشغول تجارت انحصار نشود
 و در ازای این بخت مبلغی را قبول کردند که هر ساله داخل خزانه کنند
 و نیز رخصت یافتند که در هندوستان در هر مکان که خواهند
 قلعهات سازند و از برای محافظت آنها سپاه بکارند و هر
 ملک بجا مصالح در تصرف خود در آورند و در ازای آن مبلغی

بادشاه رسانند چنانکه در سنه یک هزار و یکصد و نود و شش هجری
 بمحیی و مندریاج و ارکات و بنکال و بهار و اریسه و توابع
 آنها را از بادشاه خود در سالی چهل و یک روسیه و اجاره
 کرده بودند و در این اوقات که قدری از دکن و از ملک
 شیخالد و له تاشاه جهان آباد و له آباد و نواحی آنها را نیز منصرف
 شده اند تا بدیرمال الاجاره افزوده باشند و از مسیر طالبی
 معلوم میشود که چهل و یک را نیز بعضی از معاذیر از حدیث که
 لبر کار بادشاه نمیرسانند و نیز منصرف کردند که از مال التجار
 هندوستان از هر جنس فی صد و بیست و چهار روسیه بطریق محمول
 و مرکب بخزانة بادشاه خود داخل کنند و هرگاه یکی فوت شد حصه
 او بورثه اش برسد و اگر کسی خواهد سهم خود را بفروشد پس مانع
 خارج و مشتری داخل گنبد خواهد شد و امورات ایشان متعلق
 بحد کسی از فرقه خود است که آنها را در کمتر نامند و عدد آنها نیست
 و چهارست و کاهی از این عدد کم نمیشود و مقرر است که مدت العمر
 خدمت بر در کرتا می ماند و بی دفعه و تصور عظیم و اثبات آن غل
 نکرد و اگر غل شد و یا آنکه فوت نمود بشور یا بقی یکی از کمپنی
 مان خدمت قیام گیرد و بنا بر این کمپنی را بخر یا بقیان حله از منافع
 ملکی و تجاری و تعیین و در کرتا دخلی در سایر امور نیست بلکه اکثر
 آنها چنانکه میرزا ابوطالب خان مرقوم کرده اند قدر فرومایه اند
 که ملاقات در کرتا نمیتوانند رسید و از مدت چند سال است
 که بعد از کثرت اخراجات خبری بایشان نمیدهند و مانند رسوم

بادشاهی حصه آنها را موقوف داشته اند و از جمله این :
 بنیت و چهار کس یکی را بر من یعنی کریمین گویند و تا یک
 سال ریاست و بنیت و سینه و اجرای امور با اوست و در این
 بحر مشورت دخلی نیست در این سال بمشورت همه این منصب
 بدیگر منتقل میشود و بسیار است که بجهت کثرت لیاقت
 یک شخص مکرر بان میرسد و بعضی بسبب عدم قابلیت تمام
 بان نرسیده اند الفصه این بنیت و چهار کس در سوای
 یکشنبه که بمنزله جمعه اهل اسلام است در عمارت بسیار عالی
 که مخصوص جلوس خود ساخته اند جمع آیند و دفاتر و اموال
 تجارت ایشان در این است و دایره دیوار بیرونی آن بقدر میل
 راه است پس در امورات متعلقه خود که امورات کشور است
 مشورت کنند آنچه مقرر شد بحضور وزیر بادشاهی که واسطه
 امورات ایشان است و در کار او گذشت ظاهر کرده اجازه اجرای آن
 خواهند اگر قبول کرد قضا و الا موقوف ماند و نیز در مسطلای
 مسطورت که چون در کتال امور کمینی از نصف تجارت و عایات
 انگلند اند بحد در نظر وزیر مذکور که از امرای بادشاهیست
 این امر واقع و عظمی بنیت و بنا بر این تمام امورات بند
 در قضا اختیار اوست و سالی بران چنین بود و چون
 از نمایان گینه امورات قبیله که موجب بدنام کردن قوم انگلش
 یعنی انگریز بود بوجوه آمد بنحو نیر بادشاه بر پشت براس
 عثمان کیره ایشان این وزیر مقرر کردند و چنان ارض جدید

سواى کبى ملک خندانند و بالبلبله چون کبى انکسینى جماعت تجار
 هند با بادشاه خود این احوال را مقرر کردند کجا شنگان خود را
 با مال التجاره و زر و نقد روانه سمت هند و سنان کردند و در تمام
 سلطنت جهانگیر بادشاه با سبک حسب الخواصش حامس بادشاه انگریز
 در بندرسورت مکانی بجهت بیت التجاره که انرا گوئى میگویند
 با جماعت داده شد و در فتره رفته از ان بادشاه رخصت گویى
 ساختن در می و مندراج و بنادر دیگر نیز حاصل کردند و
 در امر تجارت مشغول و سرگرم بودند و بادشاه هنر گرام و
 محصول مال التجاره میدادند و بهتر از سوداگرین دیگر احوال
 میکردند و درین ضمن با مردم و رؤسا و بزرگان هر ملک رسوم
 دوستی و اخلاص را استوار نمودند و بر احوال و اطوار ان ملک
 آگاهی و اطلاع بهم رسانیدند پس از تجارت ترقی کرده و شجر
 مملکت کوشیدند و باندک وقتی کشور وسیع النیان هندوان را
 تصرف خود در آوردند و از کثرت فروش و ادراک و منافع
 عقول و انشمال و اصحاب ندیر از سوداگرى با بجز کام میبرد
 نهادند و توضیح این احوال موقوف بذکر افعالیت بدانکه
 مرحوم میر عبد اللطیف خان شوشترى سابق الذکر در کتاب
 تحفه العالم نکارش کرده است که بعد از سلطنت شاه طهماسب
 در عهد شاه عباس ماضی صفوی چون در امور سلطنت اندک
 فتوری بهم رسید جماعه و کندی و بر کمال در بعضی از بنادر فارس
 در جزووم از سرکش میزدند و بادشاه بمقتضای مصلحت وقت

کشف قندار الی ایران با انگریز
 و اخراج ان از بند عباس و
 خارج

قلع و قمع این نرا منظور داشت لهذا جماعت انگلیسیه با جماعت دیگر
 از این قوم را طلبید و در مقابل انجماعت بندر عباسی را باین داد
 تا اسب تعال این دو طایفه با این طایفه شود و جهان شد و بعد از
 حصول مطلب امانی ایران که با لذات شیر خاصیت و در ششم مصلحت
 و سهولت سرور اطاعت سلاطین نامدار و مادرشانی ذوی
 المقتدر در دنیا و دنیا بتجار و ارباب حرفه و مردمان
 برداری مردمان بیکانه را خصوص با تحالف مذنب روا
 ندارند و منافعی حیات خود میدادند چنانکه جماعت افغانه را
 بطریق اسهل اخراج کردند انجماعت را نیز از ملک خود در
 طرفه العین بیرون کردند بسبب آنکه بعضی از ایشان بکلی از
 خدمه خود را که از سلاطین بندر عباس بود بحدی زد که بکشتند
 پس دران واحد اغلی را بفتح میدرخ بملک و بقتیه السیف را بفتح نمود
 و چهار زات ایشان را غارت کردند و در عهد سلطنت حبت الامکاغه
 کریم خان زند میر مناصب الملکم سلطانی باستانی نفر بخیره حاکم که از بزرگ
 محکم فریب بند را بوشه و دران قبر محمد بن الحنفیه است در این جهت
 مدیاست رفته در دقیقه واحد جمعی از این فرقه را که دران جزیره
 مقام داشتند اخراج کرد و بسیاری را بقتل رسانید با آنکه انقوم
 صاحب توبیانه و سامان حرب پیشمار و در جهان قلعه محکم اسمی
 منحصر بودند ایرانیان را بجز شمشیر ابدار جنسی در دست خود و
 آتش که این مردی و مردانگی دران کشور از ان شراب و هوا انجا
 و مشهور است که اسکندر از کثرت شورش امانی ان ملک نبوه آمده

آنچه جمعی تصدیق آن
 گویند که در عهد
 و در آنجا مقام است

از حکام و اصحاب عقل در باب قتل عام این مشورت کردیم
از ستوانع شد و بموقف عرض رسانید که مرے این سرزمین است
و در آب و گل این ملک شجاعت و پهلوش سرشته است اگر این طبقه را
قتل و هلاکت کنند از هر دیار که مردم در اینجا در آیند در اندک وقت
بهین طور شوند الا قسمه چون از مراحل السباع انالی هندوستان
رسید محمد اوزنگ زب عالمگیر بامری بادشاه هند تظلم
خاندان نمود و بجهت دفع صولت جماعت بر نکال که در آب
نادر هند بودند نیز اسیر طبقه را معمول داشت و انکلیب را
بملکته جای داد و این در آن بندر تجارت مشغول بودند
و بهتر از رعایای این ملک خود مکنذاری می نمودند و گویا در قتل
مال التجارة را بهتر از دیگران داخل خزان خان بادشاه میکردند
و بسبب قوه این جماعت ضعف انجمت حاصل شد و در پایگاه
عالمگیر بدین رفته بود در رسانیدن از وغیر بکران بادشاه
محاسن خود مکنذاری را بطهور رسانیدند لهذا زیاده در حضور
بادشاه عزیز و مقرب شدند پس از حضور سلطانی استعای
سکائی در کلانته از برای سکونت خود نمودند غایت شد و در
ایام سلطنت محمد شاه که امور مملکت در آن نهایت ضعیف گردید
و بادشاه و امراء بعیش و عشرت و انواع لهو و لعب مشغول شدند
این جماعت بتجادی ایام بتالیف قلوب رعایای بنکال لبر داشتند
و بازوسا و بزرگان انجود و امیرش نمودند و بیدل و انتشار
مردم نزدیک و دور را بخود گردیده و مهمان کردند و در کلانته

بکمان خود را مانند قلعه ساختند و آنرا کوتی یعنی محل تجارت
 نام نهادند و بیجا نه حفظ اموال قیوم و تفنگ بقدر حاجت با
 مردمان جنگی در آن جای داشتند و بعضی از مردمان جنگی را نیز
 از ولایت خود طلبیدند و در خفیه متوجه بندیر کار خود بودند و
 سلطان و روس این ملک بیک علی قدر مرآتیم بر عکس الحاقه
 با دوازده خانه و جنگ متحول بودند و زباده غفلت سرگرم و بیخوش
 بودند و فرسای که بخاطر ایشان نمیرسد جماعت آنکه بر وقت
 ایشان بر بند بودند و اگر احیاناً بر امور ایشان نیز مطلع میشدند
 اعتنا نمیکردند زیرا که هر وقت که با جماعت بر میخوردند ایشان
 بجز واکت ربا آنها رفتار میکردند و دل ایشان را بدادن بعضی
 از خوف و بدایای فرنگ خویش میداشتند چنانکه الی اللہ که مالک
 اغلب ممالک این کشور شده اند گوچه ریشخند را که راه مسلات
 و عاقبت است از دست نداده اند و حتی آنست که خوب یافته اند
 زیرا که در این کشور اغلب بایس مخصوص اکثر سرداران و بزرگان
 همه خریدار این متاعند و مال و جان و ملک در بهاء آن داده
 و میدهند و از حرف حق نهایت گریزانند القصه کار ایشان
 رفته رفته بالدرفت و با حکام و امراء نهایت امیرش حاصل
 کردند و ناایام دولت خواب معلى العقاب غفران مات
 مهابت جنگ صوبه دار و ناظم ممالک بهار و آریه و بنکالاکه
 امیری بود شجاع و دلور و منکر فواحش و مسکرات و در محبت
 علما و سادات و اصحاب کمال مدینه اعلی رسید و بدین در

الله در روزی بهار

و ادین کمر و محصول و تکلفات و نذورات موسومند زاده
 از تجار این مملکت مطیع و متقاد بودند و شنیده ام که بعضی از
 مفسدین بحضور نواب عرض کردند که این قوم را کوشمال داده
 از این مملکت اخراج کنند وی در جواب فرمود که مایه حرب
 نمایان ما و جماعت مرته مشعل است بر حق بنوقت بحاریه این قوم
 و انداختن شورش و غوغا و در دریا از طریق خیرخواهی
 عباد الله و درست و قطع نظر از این بجز خدا متکذاری از این قوم
 خبری بطور رسیده بدین سبب ظاهری سوء رفتار منافی این
 بزرگ و مملکت داری است و علاوه بر آن عمر من مجاوز از پنجاه
 شده است و زمان ارتحال قریب است و چون با این طایفه سر مجاریه و
 جلال را بر دارم این نیز از مملکت اخراج کنم بعد از من کسی که
 سدر راه و مانع عود شود الله بعد از چند مدت از دست طالع میر
 و دوستان نواب غفران مآب را اجل در رسید و بمرض استعفاء
 در روز نهم شهر رجب سال یک هزار و شصت و نه هجری و کجاء
 رحمت انبوی بموت از این سرای فاله ارتحال نمود و نواب
 سراج الدوله خلف نواب هیت جنگ پسر حاج احمد برادر ارکه
 نهایت کم سن و قلیل تجربه بود و باحوال دوست و دشمن خفا که
 باید آگاهی نداشت بر سبب نظامت لشت و فاعاصله و شجر
 قلیله جمعی را بجهت گرفتن سپرد و این نواب شهامت جنگی نیکو
 فرستاد وی قرار کرده خود را بکلیه رسانید و بمسند ریگ صاحب
 که بزرگ قوم آنکس و از جانب کتی بکلیه میماند التجا بروی مقام

نواب سراج الدوله
 بنو سراج الدوله
 بنو سراج الدوله

میدان شمع و بدن فیمابین المکرر
 در باب سراج الدوله

حمایت او برآمد ملازمان فواب سراج الدوله اینخیز را خواب کورسند
 حولی دود و نخوت در دماغش سجیده از طریق خرم و احتیاط نهایت در
 افتاده بود بدین جواب و سوال غریمت حرب بالکلیه نمود جمعی از
 اصحاب معرفت از مصالحین و نداء فواب مهاجرت را مجال هم در
 وضع کردن نبود و مصالحین سفهاء از نظر طبع نهیب و غلبت محصل
 و ترغیب میکردند پس در اوایل ماه مبارک رمضان از سر مذکوره
 باراده نشیمن کلکته از مرکز دولت خود منظور گنج که از بانه ای او بود
 نهضت نمود و قطع منازل کرده در جنب معوره مذکوره منزل گرفت
 جماعت آنکس نیز به چهل طاقت محاربه با او را داشتند در کوهی و
 بیت الفار و کوهی حصرت به افقه برخاستند فواب سراج الدوله
 بتخیل آن نوشیده در مدت قلبه و باندک چکی در سبت دوم
 ماه مذکور از سر مذکوره که دو ماه و دو روزه بر دراز فواب
 مهاجرت گشت نه بود بر انقوم غلب آمد مسترد در یک یک انجمت
 حولی عرصه را بر خود شک فواب با بعضی از سر داران که بر فرار مطلع
 شده بودند خود را بر چهار کشیدند و باقی حولی از کار سر داران
 یافتند مضطرب و ناچار شده موت را بر خیات گزیده و اسیر
 تقدیر شدند و اموال بسیار که احصای آن غیر مقدور و در حساب
 و همه در حساب آن بجز معرفت از کونهای گنج و سوداگران
 هند و الارمنی و غیر هم فغارت بردند و چند نفری در انجا توقف
 کرده خراج بسیار بانی کرده و امانی آن رسانید و مانعند و توان
 راجه خود بر دوالی را که نهایت احمق و لاذخ و شرعاً محروم بود

عادت شدن کلکته و فواب
 با جمعی دیگر بر سر

منہ احوال

بجفاظت و حرارت مملکت ما بنیچر از سوار و پشت هزار باره معین
نمود و سالها غنا بخیر دولت خود مراجعت فرمود چنانکه مرتبه
مذکور بهر چهار سوار شد و خود را بمیدان رسانید و از اطراف
بنکالاندن که بر آن دو کیکه باقی مانده بودند نیز خود را از نرسائی دو کیکه
در آنجا نوی رسانیدند در آنوقت که نزل کلیف سالار فرخ و ظلم
بادش آمد تا کیکه و معین کونیهی انجاعات در حدود دکن در آنجا
میسود و در آن ایام حسب التواش سید محمد خان صاحب جنگ
بسیار صفا و ظلم دهن که او را شش در ضمن قنایع حیدر آباد کشت
تا فراموشی تراجم کرده انملک را از قبضه ایشان بر آورد و ظیل
نوبی از راسته مورد الطاف و ظلم و بهنجنگ نجا طایفه کسوفراز
شد و بدین سوز و یک مایاران خود چنین صلح دانستند
که نزل کلیف جدا در شاتجنگ را بر داشته بطرف بنکالاندن
کنند و هر صورتیکه هست اگر چه بدادن زربا شد سراج الدوله را
بر معاودت و سکونت خود در بنکالاندن راضی کنند پس نزل کلیف
با اصحاب کونیهی بنکالاندن اسباب حرب و افواج الجبهه در آنوقت
میسوداشت علاوه آنچه از محمد علیخان حاکم ارکات اعانت
نمشت نمود و متصل مملکت در دریای شور انکار لغایت بر
انداخت و سفیر بخدمت نواب سراج الدوله با عرض و زیاده
عجز و انکسار فرستاد و مشتمل بر طلب عفو از جرائم مسترد و یک نقل
چند کتیبه در عرض اذن احداث کونیهی و دست الیاتی خود
مملکت بوضع سابق نواب مذکور نظر بیشتر غرض خود و دست

نقش سرداران و وزیران
باب سراج الدوله

مصابیان قبول نمود و جواب و سوال پنهان بطول انجامید و این
ضمیمه کزین مذکور بر احوال عظمای نکالاد و تفاتی ایشان با نواب
مطلع شد بمجلسی از این مداخله المنت که نواب مذکور نظر حکایت
و قله تجربه همیشه باروس و بزرگان شهر چون رحیم خان و عمر
دلسران و اولی خان و جبارت خان و میر محمد جعفر خان و دولت رام
و حکمت سینه بزرگ مهابان و صرافان که ذکرش در احوال مباد
گذشت و غیر ایشان از اعیان و بزرگان سپاه باستخفاف
و امانت سلوک میگرد و مع ذلک اینهارا مرفه الحال گذاشته
و خیل امور مملکت سپاه میداشت و محیر جعفر خان مذکور خلف میر
نامی است از سکنین نجف اشرف و نواب مرتضی خان مشهور
سید و حلف میرن بسم مرصوص می گفت که سید احمد در نجف
اشرف وارد و غوغا در معنی متنازع جام و فتنی سرکار حضرت امیرالمؤمنین
بوده است و بتقریبی از حکام وقت خائف شده فرار نمود و بنده
سورت خود را رسا بنید و چنانکه شنیده ام در اینجا باضعیفه
از قوم هندی پوست و از بطن او میرد کور بوجود آمد چون بدرج
رشد و کمال رسید بمحرم نواب مهابانک شتافت و در آن
اوقات بمراتب شتازاده از اینوقت امر از بزرگان از دل و جان
توسعات عالی درجات بودند مخصوص هرگاه از عمل مجاورین
غیبات عالیات باشند این امور و لطافت و نوازشات که در
سر کرده جمعی از سپاه و صاحب الملک و شکایات شد و فتنه فتنه
از میاسن شد و مکنز از بهادر نواب را مایل بود کرد و امید که اگر هم

همیشه علایق خود را که از بیخ خار به بود بوی منسوب نمود و از
 دولت انکار بر غایت و غرت میکند زانند القصه چنان بود
 مغرور نهایت صاحب هوش و دلما بود و با هر کس بقدر غریبه
 او رفتار میکرد همیشه مبروصوف و اشرار دیگر را میان
 خوف و رجاسه داشت که محال خیالات فاسده نداشته باشند
 و در هنگام ارتحال سراج الدوله فرمود که فلان و فلان خصوص
 بر محمد جعفر خان دشمن تواند با ایشان مدارا کن و اگر کسی از
 آنها خفت رسانیدی باز او را زنده نگاه مدار که دولت تیرا
 بر باد خواهند داد دشمن نتوان تغییر و بچاره ستم از آن طفل بهیچ
 برخلاف وصیت انفرادی هوش همان شخصی خصوص میر موصوف
 چند دفعه خار و دلیل نمود بلکه عازم بر قتل آنها گردید و مع ذلک معاف
 و بر مناصب خود مشغول گذاشت و چه فرجه نمود مردار در کار
 همه آن گذشت نباید بکار بر کس در بیوفت مبروصوف بامداد
 جلک سیاه بالکلیه تخم نفاق را در کانون سینه سرداران انداخت
 و این نیر از نواب موصوف ساخت و گریه کلفت مذکور چون کام
 حقه بدستباری امر انفاق پیشه بر آن احوال آگاهی یافت و از
 کثرت توقف نیز دلشکسته بود غم زرم را ختم نمود و چهار
 توپخانه را محاذی محل آقامه مانکیند مذکور قرار داده شروع بازش کرد
 فرمود از این صیغه فوج مانکیند متزلزل شدند مقابل حال فوج را از رسته
 ماتیوهای لایق جنگ میدان در محل مناسب فرود آورد و با صم مرد
 بنیاد مقابله و مقابله نهاد در صم چون تاب توانای محاربه در زرم تو

اینک از جانب و جهات کتبه
 زینت با جریح الدوله
 و انجاء و مصالحه

آتش نیز و مقابل به با فوج آنکه نیز مانند عارفان را بر دولت قرار اختیار نمود
 و کمر فلان موصوف با اصحاب کی شوی با ما کن قدیمه خود نزد دل نموده و لای
 فتح زعفر را بر فراشتند فواب سراج الدوله با استیاع این خبر و شتر
 پنبه غفلت را از گوش کشید و عازم رزم انجاعت گردید و در روز
 دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری
 از دست آباد روانه سمت کلکته شد و در قریب به بندر مذکور در
 مکان مناسبی معکرو ابواب جنگ را مفتوح نمود و لکن جماعت انگیز
 بجیت دریافت احوال امر او سرگردانی باب جواب و کوال و در
 مصالحه سرودن کرده بودند پس در این اثنا ای قوم بر حرم غریبه
 شجون زدن بک فواب را خرم نمودند و شخص کار را زوده نمود
 خود را بنام سفارت بجهت فواب فرستادند تا در آن ضمن اظهار
 و جوانب خیمه و سنگد و معکرو ابواب دید و باز آمد شخص فرستاده
 حسب الحکم بعل آورده مراصبت کرد پس شجون عظیمی بر عکروی
 زدند و اراده داشتند که شایده فواب را زنده دستگیر کنند
 بسبب نیز که شب خیمه و مقام او در لحاظ ایشان نماد چون چنین رخیز
 که نمونه محشر بود در آن معکرو ابواب از خوف جرات اقامه
 در آن مکان که متصل با یادی کلکته بود نکرد و لا علاج گویا کرده و
 بعد از قرار گرفت و بنای مصالحه که داشتند چون جماعت انگیز
 بر عکرو مطلع شدند قضیه را بر عکس کردند و ادعای امولی که در
 جنگ اهل سراج الدوله و عکرو ابواب کلکته بغارت برده بودند نمود
 آخر الامر بعد از قال و قبل بسیار مبلغ کلی برگردان شد که داشتند که خد

از آنرا در مدت قلبیه نقد سیر کارگشتی رسانند و در عرض مابقی
 بنوک متصل بکلکته را که نام آنها را در آنوقت فقیر نمونند و عمل
 انگلیسیه بدینکه تنه مبلغ را از آنجا تحویل کنند بعد از آنکه بر تخت گان
 و رفتن مواثیق از طرفین به رایج الدوله طبل رحیل را سمیت بخیزد
 گویند و در مضمون کتب مقام گرفت و از بعضی از معاصی توبه آید
 کرد و چون اکثر سرداران خصوص میر محمد جعفر خان و راجه دولت
 و نجوهار اسخوف و دیگران است که خود را از غم این نجات دهد
 و آنها را از قلمرو سینه هدیه کند و لکن عین مانع و از دوستی این
 با جماعت انگلیسیه نیز اندیشه نمود و در این آشنایان قوم تراش
 و قوم دیگر در حدود بنکالاندن جدال و نزاع اتفاق افتاد و قلع
 فراسر طانکه را که در دست فرانکس و متصل به کلکی و حجره بود
 انگلیزانی گرفتند و گوئی این سرانکه در قاسم با بار بود نیز ضبط
 کردند و مشیر لاس که عمده و رئیس جماعت فرانکس بود سیر الدوله
 توسل حبه مع باقیانندگان جماعت خود و قوب خانه و برق اندازان
 ملازم السراکار شد منافقین این دولت محک جماعت انگلیز
 شدند بعضی استخفی از قوم خود بوی پیغام دادند که در مصالحه
 نامرئد رجعت که دشمنان ما و کلین قواب و دوست ملودست قواب
 باشند و همچنین بالعکس و الحال میان ما و این قوم جنگ است و این را
 زده ایم و دیگر کرده ایم و قواب پناه داده ملازم خود فرموده اند
 پس بدانند که این حرکت موجب نقص عهد است چون این خبر قواب رسید
 اندک مسامحه میکرد و منافقان با احتمال آنکه این قوم پناه آورده

در وقت جنگ مردانه بکوشند نهایت اصرار بر اخراج آنها دارند
 موشی لاس بعضی میگوید که ملذذان این سرکار اغلی نمک بخرام اند
 و با ملکیت اتفاق دارند و مارا از برای بدخواهی شهادت میکنند
 و چون ما رفیق کار شما را تمام خواهند نمود و اگر در کار کایست بمان
 تصور نمیکنیم مجلالی بیچاره ایشان را جواب داد و گفت بالفعل
 در رفتن شما بسمت عظیم اباکت پس روانه سمت شد و در گذشت
 بقاصد قلیله خود و میر محمد صفیر خان و دولت را با دستظهار انگریز
 استناد یافت و میر مصوف حکمت بسته را که بزرگ صرافان
 و صاحب زر بسیار بود با خود موافق نمود و جمعی از اطلس زده بار
 نیز با خود بیاورد و رفتی گردانید در خبر و اجماعی کرد و بچهار دو هم رفت
 الش حال با فیه این نواب و جماعت انگریز به شتعل گردانید و
 میرزا امیر سبک نامی از رفقای خود را که در یوم قرار اجتماع زدها
 ایشان را در خفیه بایشان رسانیده بودند و لند نهایت تقرب
 نزد اجتماع داشت بنزد ایشان فرستاد و اجماع ارا و کار را از
 بر دفع فی نعمت خود اظهار نمود بلکه محضر که میر مصوف همراهم
 بجان آمده رسانیده بود خدمت ایشان فرستاد و اجماع ارا
 و تمام داد که اگر شما اندک حرکتی از جای خود بکنید ما خود کار او را
 تمام نمیکنیم و وعده ادای مبلغ سه صد کرد و روپیه سوای چیزی نماند
 نیز که خود و همایان و صرافان را ضامن خود ساخت جماعت
 انکلیبیه این معنی را فال تسخیر نکالادانسته تعجیل در رفتن یک
 کرد و روپیه مال الصالحه نمودند و نواب از دین ان عاجز شده

لیت و لعل منمود مجله کرد که کلف مذکور سرور را جماعت شروع
 نمیا اسباب حرب کرد سراج الدوله باستماع این خبر با جماعت
 از در وقت و مدارا برآمد اما سودی نکرد سه بابی از حورت
 جگر خولی گنم و بیک اعت از دل بدر جوی گنم و میر موصوف
 زیاده بر جلب قلوب منافقین کوشید یکدیگر که کمتر که باقی ماند
 که در دل رفیق تو اب بود پس تلافی فتنین در قلوب و فحاشی کلکه
 روی داد قوم انگریز بر نفاق الجماعت پشت کرم شده شروع
 بیا رسیدن کله قوب و تفنگ نمودند میر موصوف منافقین
 نظریه ای بنامه نمائش میکردند و میریدن و موهن لال که از آن
 و دل خایمان دولت سراج الدوله بودند کوشش میکردند و لکن
 بسبب قوب مجال لورش نداشتند و مع ذلک کار بر اندر
 فی الحکله تنگ کرده بودند که نل کلف بمیر محمد صفح خان و باران
 او بیغام داد که وعده جنان بود که جنگ قلیلی شود و حال سید هر
 روز است و هنوز سپاه خضم مردانه میکوشند جواب دادند که این
 جماعت با سراج الدوله موافقتند هر گاه اینها مغلوب شوند اثر
 وعده ظهور میرسد مقارن حال میریدن بضرب قوب بالکشت
 قواب کین بشاده این احوال در فوج سلیمان میر مذکور را
 وی در آمدن اجمال نمود بالاخره با بپیش میر محمد صادق خان
 مشهور بمیران و بعضی دیگر از تنگ بحر انان مثل خود بخور آمد
 سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر برد یکدی که دستار خود را
 بر پای میر گذاشت و گفت که جنگ من است و من اکنون از

خلاف ادبی که گاه گاهی بالنسبه نشاء کرده اند نام شده ام
 و حقوق خود را شفع نمود و گفت که حدین نهایت این
 دوستی باشا کرده است حقوق او را بجا آورید و ابروی مرا
 نگاه دارید و بر بعضی رسیده که در این وقت که کاری بر دست
 نمیشود و روزی با خبر رسیده است حکم شود که پیش رفتگان حراست
 کنند فرماید به این امر خواهم کرد سراج الدوله دوان خود را به
 موهن لال را که پیش رفته و عرصه را بر خصم تنگ کرده بود طلبید
 جواب داد که وقت برکت تن نسبت اگر مردم سپاه متفرق
 میشود این است که کار با خبر میرسد سراج الدوله از میر موصوفت شاره
 کرد آنچه را که سابق گفته بود مگر نمود و اب با سبیلای ~~میر~~
 بهوش و هواس گشته اطاعت وی کرده موهن لال را بمجلسه
 تمام طلبید بحد مراجعت وی لشکر را بر پیشانی خاطر وی داد
 با هم اعیان اهل نفاق راه فرار را گشودند سراج الدوله چون احوال
 لشکر را گاهی یافت از خوف حریف مقابل دوستان دست و پا
 دی نیز فرار نمود و در روز جمعه ششم ماه ثوال از سنه مذکوره قدری
 از روز گذشت به منصور گنج رسید و هر قدر سعی کرد که به الجده تواند
 آرام گرفت بسبب عدم اطاعت ملازمان میسر نشد حکم می نمودن
 خزانه و داد و دهش فرمود و داشت و در خزانه باز و دست کینه دکان
 دراز بود و لکن کسی بگارش نیامد و قتی که بلی احوال گذشتن از و
 زرد و بال مطلوب بود نکرد و در این هنگام که کار از دست رفته
 چه بود داشت قطعه دل دوستان جمع بهتر گنج و خزینه تی به

نه هم به پنج دین و نه یک بناید شمرده که کوه و کوهان دیدیم از سنگ فرو
 نه بینی که چون بپاییم ایندو بر تو نه شیران جنگی برارند شور و تقصیه
 سراج الدوله تا شب سینه هفتم ماه مذکور بقدریکه توانست از قسم نقد
 و جواهر با برخی از زنان برداشته در ثلث آخر شب به بیکو کلا
 شتافت و در انجی بخت سوار شده روانه عظیم آباد شدند چون
 میر محمد جعفر خانی خداوند گش زبانه را بکام خود بدید بعد از سراج
 دور و نزدیک کرده باکران کلف و دیگر سر و دلهان را بکمر نیچ ملاقات
 نمود و عید و موافقی را تجدید کردند و بوم سینه هفتم ماه مذکور داخل
 دولتخانه نواب سراج الدوله و در محفل کعبه گردید باران موافق بر او
 بجمع شدند و انانی که نیز یک اوزار عید و مسدالستند نیز خارج
 از حلق جان و مال حاضر شدند پس سند نظامت و ایالت را
 در ریز دوشنبه و وجود دولت ساخت و کوس گیت و دنا می
 و یک بجای پایانی نعمت را و اخت و با اتفاق دولت را امضا
 اموال خداوند خود و تقسیم آن بر جماعت دیگر نیز و غیر هم مردان
 و چون سبها بود که از روی خطاب میان جنگ و اجتماع او را در
 داشتند در مهر خود شجاع الملک نام الدوله میر محمد جعفر خانی پاد
 میان جنگ نقش نمود و خطابات الدوله و اجتماع او را پادشاه و
 اجتماع خود نقش کرد و لکن چون بدولت اجازه سلطانی بود و هیچ
 از آنها اشتباه نیافت و با لکن بوم دوشنبه بعد از است در رعیت
 میر محمد جعفر خانی و بجزئی امیر از امت بهر احوال انرا که
 مبارک است بهر صورت در آن روز بجهت نظامت جلوس

و لهذا چنانکه متواتر شنیده ام در دوران اولی الله انروز را
 مبارک و مومن میدانند و امورات تازه انفاقیه را بجهت یمن
 و تبرک در انروز بعل میاورند و از این غریب تر آنست که
 منی حکیم زوجه کبری مبر موصوف که نامش در احوال مرشد اباد گذشت
 با آنکه دی و تمام این خاندان بطاهر شیعه اند سبک در محشور اباد
 ساخته است و لقبوان و طیفه در راه مبلغی را بعالم منعصم از
 علمای اهل سنته میدهد که در روز جمعه به سر رفته نماز جمعه را بر
 طریقه اهل سنته خوانده بحد خلایق ثلاثه ربط الیائی شود
 با آنکه پادشاه وقت محمد اکبر شاه خلف شاه عالم پادشاه بنی
 الذکر در انوقت وضع و پریشانی از پدر خود بدیدجات کمتر
 و بدتر است و در لکنه نماز و خطبه بر طریقه شیعه بعل آورده میشود
 و این فقیه با بنی حقه در عظیم اباد با آنکه کاهی نشده بود
 بعل آورد و احدی مزاحمت فیصل الله فیما له من هاد
 و نه دینی و نه دنیا و نه امید نیست اگر سایه عاطفت کبیری بکبر
 بها در سر ایشان نبود معلوم نیست که او را ایشان تا بجای میرسد
 اگر احوال فاطمه را این خاندان را در باب عدم مبادلت بشیرت
 مقدس مفصل نگارم طواری شود و سر رشته سخن از دست رود
 القصه میر محمد فاضل داماد خود را با جمعی بگرفتن نواب سراج الدوله
 معین نمود و از اتفاقات ان کم تحت اجل گرفته در مقابل التجمل
 از انطرف در یار رسید و در تکیه سکی و ان شاه نام از طایفه
 در دستان و قلندر ان فرو و آمد تا قدری طعام از برای خود و

سراج الدوله در تبرک

و همراہیان مہیا کنند یک فنکند ویرایشناخت بامید رعایت معاینات
و علاوہ بسبب بغض و کینه کہ از او داشت بخت آنکہ در ایام
دولتش از وی سوالی کردہ با حاجت برسیدہ بود ام نیز وی را
بکسترد و بدجلوئی پیش آمد و التماس استراحت وارام نمود
و کہ را فرستادہ و دشمنان او را کہ در راج محل بودند خبر کردند
میر محمد قاسم خان با جمعی از سپاہ عسید در رسیدہ و او را با جمعی
اسیر و دستگیر نمودند و در روز یکشنبہ بایزدہم شہر شوال
از سہ ہند کشتہ بکشتہ از وی بکشد و ہفتاد ہجری بود در دست
و کران خود گرفتار و وارد دارالشرب شد و باو شد محل مردم
شہر ویرانچنان خار و حقیقہ دیدند حقوق بزرگان او را بخاطر
آورده اراوہ کردند کہ از بند ظالمان نجات بخشند پیش رفت
البشان فدیہ میر محمد صادق خان مذکور شہر و زمین کبر
میر موصوف کہ مانند نیرید در ظلم و ستم فدیہ از بد زمین کشتہ
بود چون ر مقدم خداوند نعمت خود مطلع شد او را نیز خود
طلبیدہ در مکانی مفید ساخت و از رفقای خود شہادتش را
درخواست نمود از اشرف و حلالی زادگان کہ قبول ایمنی
نکرد اخرا لام محمدی بیک نامی کہ از بد زمین یک بر آورده مہیا
و پدران امیر اسیر بود این شقاوت را اختیار نمود و ان اسیر را
بمحنت تمام قتل رسانید و از اتفاقات در خارج بعضی حجام
و بیہ مبتلا کرد و بیک حکم نمود کہ فراتان و جوہر ان بعض
چوب و سنگان جگر و خونگنا را داخل خوانہ کردند و در بر روی

اینان هستند از رضایای عجب آنکه سبقت قلینان نماند و سرانجام
 شهادت خجک اسراج الدوله مذکور مطلوب و از ایام حکومت خود
 اقبل رسانیده بر قیل بسته استنهار و در در کوچه و بازار گرد آید
 چند قطره خون از او در موضعی چکیده و بعد چون نقش او بهمان
 طریقی بایمکان رسید بهمن سبقت قیل در اینجا است و با چند قطره
 خون او نیز در ایمکان چکیده ای کشته که را کشته که امر و زرا
 کشند و کجا ندین ندان فاعند و یا اولی که اقبله و بعد از چند
 روز برادر کوچک میرزا مهدی را در محله بسته و با خود از
 رحمت یزدان نبوت و فاصله قلبیه مادر و خاله بمطولمان را
 که از بدو سن مریم مذکور بودند در آب غرق کردند و در
 آن روز بران سیدین برق افتاد و با نشن غضب رب العالمین
 بالکشد و مشهور است که آن دو مطلوبه در هنگام غرق شدن
 همین دعا را در حق آن ظالم کردند بود و بدو راه مستقیم حقیق
 بدرجه اعلیت رسید و از ملاطمت کیفیت رفتار جماعت و اکثر
 یقین حاصل میشود که اگر نواب اسراج الدوله از سنم سر داران
 نفاق برشته خود با جماعت النجی سرور و یا آنکه بدست اینان
 گرفتار میگردد البته این جماعت این رفتار را با او معمولی
 داشتند بلکه ملک با او ستر و نمود و یا او موضعی که خوب
 استراحت و اطمینان طرفین بود معامله می نمودند چنانکه با
 نواب شجاع الدوله و دیگران کردند و ظاهر آنست که آن
 نمک خردمان از خوف حمایت این جماعت در قتل آن

مطلوبان

مطلوبان جلالتی کرده اند چون این واقعه من البدایه الی النهایه سرکار
 بند و نصیحت و محل اعتبار بود بجهت تنبیه مطالعه کنندگان سخن بزرگان
 دراز نمود فاعلیین یا اولی الامر ایضا مایس حاجت آنکه برادر این ملک
 رخصه کامل حاصل گردید و در خیل در امور نظامت و حکومت شدند و
 با امر او سرگردگان بخوبی پیوستند و بر شرف اتفاق و عدم وجود
 اتفاق در تمامی این حدود اطلاع کلی بهم رسانیدند و بفاصله یک
 دو سال میرند که در اینجا از خمار شراب و نیک و اوار بیخانه و خجک
 سرست و عیوش بود سه چون کلوخ انداز را با دانه سنگ است
 کوفته زخمی از عقوبات و بنویس افحال خود گردید و بجهت اندر زیر
 در دل با عصبانیت کرده گفتند سه که تو بخوت تن به کردی که بمانی
 نظیر به تو با و به لغت خود به وفا کردی که بمانی پس او را بسیار
 گرفتن در کلمه محسوس و مفید نمودند و میر قاسم علی بنی مخاطب عالم
 و امام مذکور را و در بر شد ابا در بر من نظامت نشاندند و چون
 قلی از ایام حکومتش گذشت بنای خلیفت و به اتفاق با انور
 استوار نمود چنانکه در یوم واحد حرب الحکم او چند کس را در عظم
 بنیغ بیدار و هلاک کرده اجساد ایشان را در چاه خوانه مرحوم حاجی
 احمد برادر تو اب مهلبت بنک کور ریختند و چون فوت حکومت
 با بنیوم رسید آن خوانه را خراب کرده مقبره گذشتگان را و سنگ
 خود مقرر نمودند انصاف چون در وی امار عدم اطاعت و تموینه
 رشد و شجاعت دیدند آن مبت اول را با غنیمت دایسته ازید
 بر آورده بجای خود منصوب نمودند و سخن او را دست اندر نمودند

بامیر قاسم علیخان سرحدیه را پیش کردند و بی نظریه خلق در ازل
 چون طاقت مقاومت را در خود ندید فرار کرده بنواب وزیر الملک
 شجاع الدوله بهادر پناه افکوه و از او طلب اعانت نمودند
 کرد و آمد و لکن با بخت نرسید و با وی عذر کرد و چنانکه سببی در
 ضمن احوال فیض آباد نگارش شد در عظیم آباد ملاقات طوفان
 رویداد نمود و قریب بان بود که وزیر مظهر شود که این طاعت را
 راه دوستی با بیتی بهادر مختار خواند وزیر بر وزیر میداشت
 و با او سازش نمودند و بران عکس کثیر با فوج قلیلی طفر یافتند
 و وزیر فرار نمود و آخر الامر بینهما کار بمصالحه انجامید با متوج
 که ملک وزیر از او باشد و از رویه که شانه زده اند است نشان
 بجاعت اکثر میرید دهند و وکیل از ایشان با جمعی از سیاه در
 خدمت نواب وزیر باشد و حدود بکال را نیز بطاهر از حضور
 ان بادرش ضعیف بر عایت مصلح چند بنام خود استناد را
 نوشتند بمقر ریاست خود که کلکته است معاودت کردند و وزیر
 بر وزیر در شفیع امور حکومت خود کوشیدند و میر محمد جعفر خان
 مذکور در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و هشت بهجری در وزیر
 چهاردهم ماه شعبان المعظم مرض جذام انان در افغانی سر
 خاوردانی گرفته در انجا بعقوبت عمل خود مبتلا گردید و در زیر
 الشاخرین مذکور است که در دم آخر بنیوز نند کار دهند که صاحب
 کار و مختار امور او بود ابغالبی را که قریب بمشرب آباد
 بنیت استشفایا شامید و چون از حلقش با این رفت

فوت میرید وزیر از سیاه است

خفیه

جان بقایض اللبر و مع سیر و محکمانی که سزایار کن ادری بودیت
 و بالمله با آنکه جمعیت و سپاه گینه در نیست قلمه و عی کرانطمان
 ملک هند از حد افروان بود روز بروز نظر نشوی افعال و خفت
 نیت و کثرت اتفاق سر ولدان و عمال ایشان را در ریاست
 و نظامت است تمام حاصل میشد و حکومت کنی آنکز بهادر در نظر
 بحسن سلوک و خوش بانی قوه و استحکامی که باید روی داده نمود
 و علاوه بر آن محمد رضا خان مخاطب بمطرف خلیف که از حکیم را کمال
 شیراز و ارسادات بنی عقیل بود بجز هر ذراته و قوه نه بر را تعیم
 دختر حاجی احمد برادر مهاجرتک مذکور و حمایت منی بیکم مذکور
 در رشد آباد مختار نظامت و نایب مبارک الدوله خلف چهارم
 میرزا کور از بطن بهو بیکم شدی نیز با قوم آنکز بهادر ملالت کلینه
 هم رسانید و ایندل و جان مرید و خوانان دولت ایشان کردید و این
 نظامت را بالمره بغارت داد و عسکر و سپاه را با دست نظامت
 بر طرف کرد و جرایع و در دست گرفته خوانه و شیر بشهر صوبه
 ایشان نمود و میگفت که تا دولت گینه است منمستم و نظر
 بعدم صفای نیت و خفت ابدان و کثرت نیت و غرور او
 نیز ذلیل و خوار و بقید ایشان گرفتار شد و اضلاله را با صند جهان
 بدنامی و غم و غصه بخشید ان نیا و الاخره از این سرای طایفه
 از حال خود و رفتن رفته از نظامت با بجا رسید که یکی از اولاد
 محمد حقیق خاں موصوفی را بر سر نظامت نشاندید و بطور کوفه
 خبری از او میدید و بالمره حکومت و ریاست و فرمان فرمای نکال

و آنچه در تمام سیر کارکنی بهادر و قرار گرفت و حال تحریر این ساله
 سالی مشاخره کنه به راجعت و عبت و به فایده مصلحت
 برای مراد و نه الحقیقت بعنوان تصدیق بنظم
 وقت که دلیله خبک سیر مبارک الله و سیرت میرا نشود و
 مشیون ملک شجاع الله و له و راه یافتن شاه جهان آباد و
 در ضمن شرح احوال حیدر آباد و فضل آباد و لکنه و نکارش کرد
 الفصله بقوم بر خلاف رویه ملی یعنی کشور و عبت اصحاب
 عقول و مجانبه از حرکات به فایده و فضول و استعمالی صبر
 و بر داری و عدم عجله و جلدی و ننگ مزاجی در پهنایت
 بدون حصول بدنامی با دام و استراحت تمام ممالک سیراری را که از
 پای تحت رایت الشیخ محمد زهای مزیده دورانده اند و مملکت
 هند که در سیرت رز و اتمشه نفیسه و وسعت و آباد و سیرت
 اطاعت مردمان در تمام اقالیم سبعة قلیل النظریت بسبب تمام
 مالک نشاند و در عوض آن چنانکه ذکر شد مبلغ خبری را که از
 خود موافق اقرار نامه که از اول نخرانه سلطانی سپرده اند میدهند
 و آنچه زیاده بعمل آید نخرانه کینه یعنی آن چند نفر تاجر داخل میشود
 و در این اوقات از ملک هند از بابت تجارت و از داخل ملکی
 و غیره بعد از وضع خرج سپاه و مواجب اعطای و اعیان هندیه
 و الکلبه چنانکه از بعضی از ثقات مسموع شده است زیاده
 از این بزرگ کرده و بر رویه عاید سرکار کینه میشود و البته چندین
 از بابت افراتات و این بابت معلوم کار و در این

سلطانی و احباب حل و عقد است و نظر بان حکام قواعد و اصول
در سرشته ملک و از چوب میگویند فاعین و الیا اولی الا بصا
و در نوشته حاجت و فرمان این لفظ میگویند و او مالک است نام و
عدد ایشان معلوم نیست و گویا که این لفظ میگویند نام و بعضی حکام
و در محاورات میگویند که میگویند چنین حکم کرده و چنین فرموده
بجمله اسم در میان مردم است و اسم معلوم نیست و سابق بر این سلاطین
نیمور شاه یعنی ابواللیه کابل در این ملک دخل داشته و در این
اوقات از حسن طالع این جماعت لای جماعت نیز خود مشغول اند
و فریبست که قضیه بر عکس شود و در مملکت عظیم آباد بودم که خبر صحیح
که بهمان شاه بزرگوار شد محمد اکبر شاه که نام سلطنت در این ایام
با او است اولیا و سکار گینه آنکه ز بهادر در ماه مبارک گذشت
یکبار و دو قصد و سبب و جهاد بجای آورد و در این سلطنت جهان آباد
بلکه اله آباد برده مفید و محبوب ساختند و سبب این مفصل معلوم
نشد لافند معلوم کردید که باعث این به اعتنائی او با وکیل کار
گرفت بود که در حضور پادشاه میماند و از حال اندیشه و عود میماند
که این نام مجازی را از پدر او سلب نمیکنند و اگر بجهت قوم
ایران یا رومی در این مملکت این تسلط میسر شد اغلب آن
بوده الی الان از خانه پادشاه و این امرای افغانی بانه نموده
بود اگر چه در این وقت نیز نه الحقیقت از ایشان اثری و ردود
انها عمری مترتب نیست و لکن الاضاف است که طرفه انجمن
بسنده قریب به و در حاضر نزد حکام و محض است فاعین و الیا اولی الا

کتابت حکومت کتب و نسخ

در این وقت حرب الوعدہ بحلی از این و طریقہ حکومت انقوم
در این کشور ان رو میشود کہ مطالعہ کنندگان را انتظار می نماید
فصل بداند و اولی حکومت و مقرر است کہ در کشور
ہند کلکتہ است و ان از بنا در مکتب است و بیان احوال ان گذشت
و کورنر جنرل لارڈ بہادر کہ معنی امیر و امرا و نظامیہ است کہ
با اصحاب کونسل و اہل عقد و حال در ان بندر حکومت دارند و بنا
ان ان در نظام امور ان ملک نیز دستور ہے است و امور ان
بشود و دستور ان کہ سلطانی کہ خود را خیر خواہ خلیفہ میدانند با تمام
تیمار ہند مجلس عمدۃ الاعا و کار داران از طرف ناصر شاہ را
در ان کشور موقوف داشتہ اند و در امور خیر اخینہ و ملک ان
کہ ان کتب و دفاتر و السن کار داران ان ملک در یافت
کرده اند تمام با جامع و تعدیل مناسب در دفاتر خود مطبوع
نمودہ عمل نمایند و لیکن اگر احدی از انہا نظام کند و یا بنا
بسا ند کہ کردہ حکام سابق بالنسبتہ بمن ظلم است اطفال است
کہ قبول میکنند و تخفیف میدہند و تمام قلم خود را منقش
نمودہ اند و اضلاع چند مقرر کردہ اند و اسمای و مات
و مزایع ہر ضلعی را با مدخل ان ضبط کردہ اند و در ہر چند
دہ کردہ کہ نزد یک یک دیگر اند شخصی را مقرر کردہ اند کہ گاہ
امری و فاسوی واقع شود مفید را گرفتار کردہ بجای کہ
مختار ان صلحتہ اطلاع دہد و او را نہانہ دار گویند و امور
تکلیف و ملا سرکار کہ در اغلب اضلاع در عہدہ چند اشخاص است

اول آن نیکه عدالت و دادخواهی کنند و خود را و مظلوم از ظلم بکشند
و اینها را اصحاب عدالت گویند و می گویند که نیکه مالیات و خراج را
تخصیص کنند و اینها را کلکتر گویند و سابق بر این یک کیفیت
از ایشان شده و در عاده آن فایده نیست بسوم که آن نیکه
بسطه مرکب و حصول مال تجارت مأمور اند و این نیز اصحاب
پرست گویند و کیفیت آن نیز قبل از این اشاره شد
بها هم جماعتی که از جانب کسب تجارت که مخصوص باوست و
مثل خرید و فروش و ترابان و ستوره و یک و کوی کینه است
معامله این سه جنس قادر نیست و اگر کرده و معلوم شد که
میرسد و جریانه خواهد داد و این نیکه شنیده ام و رسلی زیاده از
یک کرد و در پیوسته از تجارت آن سه چیز عاید انجاعت میشود
که آن نیکه تجارت متعارف مثل کرباس و فروشی و نحو آن که مشغول
اصحاب انجاعت است مشغولند و از این ممر نیز مصالح کلیه تحصیل میکنند
و امر تجارت باین سبب رعیت بسیار نیک است مشهور است که
عالمگیر بادشاه باری را منظور شد که مبلغی را بکاشته و بدهد که همه
او تجارت کنند چون عالمگیر مطلع شد وی نوشت که اگر سلطانین
و حکام تجارت و زراعت مشغول شوند رعایا و فقرا از بی مهر امور
معیشت خود را با بجا هر رسانند سه شانی نه فرزند و نه فرزند
سجده ای که یغیر و لایق نشستم یک نیکه سرداران سپاهند
و نظم و انس و عسکر در عهده ایشان است و در هر یک از این مراتب
اشخاص متعدده مقرر کرده اند و تهریتی قرار داده اند که از فوت

و غیاب و مرض از یک محل در امور واقع نشود پس اگر کسی فوت
آن دیگری که مالی است امور را با انجام میرساند تا زمانی
که از صدر شخص دیگر در مکانی متنوعی مقرر کرده در این محاله
بعنوان اجمال بکفایت و قوا بعد اول و ششم که عمدتاً استند
و دخل نام در غایت ملک در نظام امور حکومت دارندات را میبرد
فصل پنجم در آنکه غارتگر که قریب بایادی باشد محل عدالت
مقرر کنند و بجهت دادخواهی چند شخص از قوم آنکس را بر شخص و با
ایشان مفتی از فخر حنفیه معین نمایند که احکام را بر طرفین
مذهب ابوحنیفه بیان کند و در اول هر جلسه این اشخاص را از دست
که از جنس و نسل و بینه نذر بایدید با منع رشوة از متداعین
جبری بگیرند و طرف داری احدی نکنند و در افضای حال نماید
پیش بخت هر یک بوضع که بدین حال اوست مواجب و مایه
مقرر کنند بعد از رفع احتیاجش شود و امور پیشش بحال انجام
و محتاج بر رشوة نباشد و اگر مع ذلک حیانت کند و مایه شد
او را سیاحت کنند و در دفتر سرکار بینه میولیند که فلان شخص
در رشوة خور است و بدین قدرت قضایست و ممکن نیست که دیگر
با این خدمت منصوب شود و افضای است که اگر چه اغلب
انجامت خود رشوة نمیکیند و حتی المقدور در دادخواهی کوتاهی
نمیکند و لکن ظلم و ستم با حدود بایان بسبب بحال و عدم تامل
ایشان در احوال عمل از اغلب دارندگان و ناظران و
و مفتیان و سایر کار دلالت عدالت بر علما و فقرا میرسد

دارد مراتب هوش و ادراک این قوم نهایت تعجب است که چنانچه
نمیکند و داخل نمیشوند که دیوان و مخفی و ماطر و گویا و اولی و اولی
و نهانه دارد و هر یک از مقصدان و منشیان سرکار مثلاً که
داخل امور عدالت شده اند در مدت قلیله با این مواجب
که زیاده از قدر معیشت نیست این دستگاه و طوطی را به
خود انکیا چیده اند و مع ذلک صاحب سرمایه خطره و هلاک
کثیره از بیهوشی مرده اند اگر رشوه نگرفته اند پس بجا آورده اند
و بیهوشی که بعضی از این قوم خود نیز رشوه نمیکشند و لیکن
بسیار قسم خوف سیاست بنفسه ترکب گرفتن آن میشود
یکی از کارداران را با خود رفتن و مخفی میکنند و در این وقت
عجب التیخ در فقرای افتد چنانکه در مرشد آباد در سرکاری
از این فرقه ناظری بود او دانی سنگ نام که خیر خبری
موجب داشت و متواتر میشنیدم که در ماهی اشتیاق
رو به اخراجات صاحب کار را بزمه گرفته بود و مع ذلک
خود ما آنکه از احقر مفلسان بود و ساقی بران در عظیم آباد
در فرقه انفار و سیاهانی بود زیاده از رسته رو به خواب
لبانت نداشتند و در اندک وقتی در مرشد آباد بسبب
منصب ناظری صاحب لکوک رو به بیهوشی بود آنحضرت اگر
احدی را بر کس ادعای فرضی یا میراثی مثلاً باشد عرضیه در
کاغذ اشام که ذکرش خواهد آمد مینویسد و مطلب خود را نمید
میکند و معرفته یکی از وکلا بخد متوجع بدو چشم بعضی صاحب

مطالبات می رسند و وکلا اشخاص چند اند که اسامی ایشان
 خود در خصوص احکام نوشته شده است و مشهور است که یک
 نامی اند و از این سر رشته کامل دارند اصلاح در ماه و موافق
 بجهت ایشان مقرر غنیمت و چنین مقرریست که هرگاه در حق
 فصل شد خواه برداشد و خواه باخت از صدر رویه بخرد
 از موکل خود بگیرد تا هزار رویه باین پنج صفت و چنانچه بشود
 کمتر شود در هر مرحله مقدار یک مقرریست و در ذکر آن فایده نیست
 و چون عریضه اول صاحب کار رسید اول یکم کین را که آن نیز در حد
 خبرتی مقرریست از او بگیرد و اگر مدعی مغلس است و در مقام اخلاص خود
 باده کند از او خبرتی بگیرد پس اگر مدعی بیک رویه تا پنج رویه است
 بکمتر رجوع نمیشود و تا صدر رویه باین صدر رجوع نمیشود و اگر تا
 با صدر رویه است بر بیشتر رجوع نمیشود و زیاده از پنجاه رویه را
 صاحبان اعیان فصل می نمایند تا پنجاه رویه را خود می بیند بخرد
 و در پشت آن عریضه تاریخ ورود آنرا نویسد و سر رشته دار
 خواهد که کند که چون موافق ترتیب دعا و نوبت او رسد حضور
 رساند و در پشت خط تواریخ را نموده نامند و نوشته بنظر عدالت
 نویسد آنرا و این گویند که ظلال شخص بر ظلال کسی جهت
 ظلال مطلب یا مبلغ نماند کرده است باید مدعی علیه مدعی را
 راضی کند و یا آنکه ضامن دهد که در روز و بکار کار حاضر شود
 و یا آنکه در قید خوانده رفته مقید شود پس بطران نوشته را در نظر
 کرده بکلی از ظلال باین دهد که تا در ساند و چنین مقرریست که

که ملازم بخواند در بسته دهل سرای الشخص بی اذن داخل نشود
 پس اگر در اندرون خوانده نشست و در بر خود به است قدرت
 بر دخول ندارد و اگر بطریق خود را در خوانده یا در کوچه و بازار
 غافل باشد رسانید و نوشته را با و داد البته در هانوقت نیکی از
 سر هر حله را قبول کند پس اگر مدعی را راضی کرد دی عریفه کوبه
 و آنرا رضامانه گویند باین مضمون که من از مدعی علیه خود راضی
 شدم و اگر ضامن داد ضامن نامه نوشته بناظر بسیار در الدور
 قید خوانده میرود و مقرر است که اخراجات او مادام الحبس می
 دور و بیه و نیم بر ذمه مدعی است تا روزیکه دعوی فیصل شود و
 قید خوانده این اشخاص سوای قید خوانده اصحاب جنایات است که
 ذکرش خواهد آمد و بر ایشان زنجیر و غیره از آلات قیدیت
 پس مدعی علیه نیز وکیل از جانب خود مقرر کند و آنچه مدعی نگاشته
 ان وکیل بنظر او میرساند و جواب کیر و دان جواب بنظر مدعی
 رسانند و در جواب نویسد پس مدعی علیه رسانند او که جواب
 نویسد و تا ایوقت طرفین را باینهم ملاقات نیست و در کلا
 در میان سخن گویند و اگر خواهند تا با خبر دعوی نیز ملاقات نکنند
 پس چون چهار مرحله من البدایه الی النهایه رد و بدل شود تمام
 و کلا نگاه دارند و هر روز وکیل طرفین در عدالت باید حاضر
 باشد تا روزیکه نوبت بایشان رسد و بنای طی دعوی ایشان
 شود پس وکیل طرفین و متداعیین نیز اگر خواهند حاضر شوند
 و جواب و سوال را در حضور صاحب عدالت خوانند و چنینکه

گفتنی باشد هر یک بوضع رسانند و طرفین با یک طرف اکثر باشد
 در فردی نوشته ملاحظه او برساند نوشته بر آن شخص باشد
 که فلان کس شمارا شاهد خود در فلان دعوی کرده است بر روز و
 دعوی او باید حاضر شوند و الا مواخذ خواهند بود و آن نوشته را
 سفینه گویند پس اگر مخفی شد و در خواندن لغت نجات یافت و اگر
 باو رسید در ثبت او بنویسد که بمن رسید و من حاضر و اگر مسافر
 عرض خواهد کرد که من مسافرم و در توقف خرابت بمن رسید
 حاضر شده شهادت او بنویسد و نگاه میدارند و اگر مدعی اثبات
 باشد که شاهد فرار کند در خواست کند که از وضامن گیرند و اگر
 صاحب غرت است این رفته از او پرسد و قسم را بر کاغذ بنویسد
 و بر اعزّه قسم خوردن نیست و اکثر شاهد از محل طی دعوی در باب
 خرج او را مدعی دهد و اگر او مفلس است شنیده ام که از سر کار
 کینه داده میشود مجلد چون شهود در دارالعدالت حاضر شدند
 و صورت جواب و سوال خوانده شد حاکم شهود طرفین را جدا
 جدا طلبید و اول او را قسم دهد که دروغ نگوید و فلان درجیت
 گرفته ادای شهادت میکند و عدالت و اسلام در شهود معتبر
 و چون ادای شهادت نمود و حق مدعی ثابت شد بیعت آنرا بنویسد
 و آنرا ذکر می گویند و اگر بطلان آن معلوم شد ابطال آنرا
 نویسد و آنرا دسمس نامند و هر خبری مقدمه را طول دهند و
 علامه کلام تقدیر مقدمه را از طرفین جبرواخذ کنند و نگاه میشود که مندرجین
 در ضمن بطلان میشوند و دعوی پورته آنها منتقل شود از غیر

شنیدیم که در کلکته دو کس را بر مرغی تراز شد و بعدالت رجوع
 کردند و سال بطول انجامید و از هر یک سبب و تنش هزار روپیه
 خرج شد و بجای نرسید و گویند که مصلحت در این عمل بعد از تحصیل
 زراعت است که مردم متنبه شوند و نزاع نکنند و اگر کردند بعدالت
 رجوع نکنند سبحان الله لا یجسد با وجود این در دهر و انقدر
 خسارت و ضرر که بالشان میرسد از قوه طالع این جماعت است
 که باز این اظهار متنبه نمیشوند و با هست که تمام دولت خود را
 خرج میکنند و طریقی را که او مفلس میشوند و بموافقه شرعی رجوع
 نمیکند فاعلموا یا اولی الا بصا و اگر کسی از مندا عین حکم خدا
 حج راضی نشد عریضه مشتمل بر دعا و غای خود صاحب اهل که مرثیه او
 باللاترست نویسد و بهین دست نور خرج و رسوم کینه را داخل کند
 و مدتهای مدیده نیز در این مرحله نکاوود و ندکد و اگر از حکم او نیز
 احد طرفین راضی نشد بعدالت صدر کلکته بدستور گذشته فاش کند
 و متحمل اخراجات شود پس اگر بر دوشی باو شد تمام خسارت
 ظاهر بیکدشته را از مدعی علیه گرفته با اصل بوی دهد و سوار
 آنچه خفیه بر شوه داده است خسارتی بر آنکه نمیبرد و اگر
 بعدالت صدر کلکته که او را عدالت دیوانه گویند نیز راضی نشد
 بدستور سابق وکیل مقرر کند و بعدالت بادرش بی که او را
 سومریم گوشت می نامند رجوع کنند و اخراجات این عدالت
 زیاده از عدالتهای دیگر است و پیام بادرش را اگر نیز در کلکته معبر
 و اگر بان نیز راضی نشد بعدالت لندن یعنی دلهالسطت بجای آید

رجوع کند و در حکم العدالت تغییر و تبدیل نیست و مراتب نیست
 بجهت عدول از هر عدالتی بعدالت فوق آن مقرر کرده اند
 که چون دعوی بان مبلغ رسد قدرت عدول بر نمیدانند
 والا فلا و مقرر کرده اند که اگر حق بر مدعی علیه ثابت شد
 و او ادعای افلاس کرد و با ثبات رسانید دیگر مدعی را
 بر او ساقطی نباشد و ویرام خصص کنند و اگر مدعی خلاف آنرا
 ثابت کرد و ملک یا خوانه یا جنس را بخود و مدعی علیه گفت
 که از من نیست و یا اینکه در فلان تاریخ قبل از مالش کردن مد
 بلکه عدول قبل از ثبوت حق به سپردن خود مشایخ شده ام
 و با ثبات رسانید از موهوب که ان ملک را نمیگیرند و حکم قلع را
 بر مدعی علیه جاری میکنند این محلی از کیفیت عدالت دلو است
 یعنی مطالبات و حقوق مالیه و امارت فوجداریه و غیره
 و آن عبارت از قصاص و خیایات و دزدی و خوارها از ملک
 یک کیفیت آن است که هرگاه شخصی بر کسی ادعای دزدی داشته باشد
 عرضنده صاحبکار نوید عمل بر حقیقه حال او بگویند و او را دروغ
 شمر حکم نوید که با این رفته مدعی را بقید قلع بند
 یعنی او را بگویند که آنچه در مقدمه دزدی فلان میگویم و شنیدیم
 تمام حق است اگر سامانی است بفران و اگر از اهل کتاب است مثل
 یهود و نصاری کتاب او را بگویند و است باب گناه و امثال
 آن از محرمات مذمت وی را فرمودند و اگر از اهل غیرت است
 قسم نامه را بمصنفین گذشته نوید و بدست او دهند و عدول آن

سوال کنند و مطلب نویسند و قرآن و غیر آنرا بدست او نمهند
 پس چون مدعا را بقید قسم نوشت بحضور صاحب محالیت میرسد و
 نوشته بموقوفال منسوب که طفلان کس بر طفلان شخص ادعا در وقت
 کرده است همین وقت رفته او را گرفتار کن پس کوقوفال با مردمان
 خود رفته آن فقیر اهل رسید را گرفتار میکند و اگر در اندرون خانه
 خود یا دیگران نشست قدرت دخول بر گذارند و اطراف خوانه ما
 محاصره کنند و قتی که مردمان آید او را گیرند و در دست بسته بفضیحت
 در سوای تمام مدار العذالته بریزند و بحضور عرض کنند حکم بقید او
 شود تا روزی که قوبت مراغه باورسد و اگر صاحب غرت است
 و برادر خوانه خودش قید کنند و بر او مردمان یقین کنند که نگیرند
 و باو سخت کمتر میرسد که از سلوک مردمانی که بر او معین شده اند
 و این مرحله نیز از برای اشراف و اصحاب غرت کمتر از قید خوانه
 نیست زیرا که جهت تحصیل از انواع بدزبانها و حرکات نامحوار
 از اینها بظهور میرسد پس اگر کس به راست کردن جمله گذران میخواند
 کرد و الله فلا وقید خوانه فوجدار پس چون دیوانه عبارت از عمارت
 که دیوارهای بلند دارد و از آهک و سنگ و آجر و مضبوطی تمام شده
 شده و مشتمل است بر بیویات متعدده و یک در و در و دران
 مردمان بسیار تفنگها بر دست گرفته محافظت مشغول اند و اگر
 فصور بر این شخص در و مثل ثابت شده است بیری برای او
 می اندازند و آن عبارت از دو حلقه است که بر دیوای او
 حکم میکنند و بر هر یک از آن دو حلقه میل است یعنی یک

تقریباً دو دوسر آن دو میل بهم جفت و بندت و وسط آنرا
برسمان بسته اند که شخص محبوس بدست گیرد یا برگزید و تا حضور
ثابت نشده است با او این عمل نکند و مقررت که روز در و بر نه
بجهت بیت الحلال رفتن بیرون آیند و بر این مستحقان مقرر
از برای اخراجات اکل و شرب هر یک از ایشان از سر کار گشته روز
دو آنکه تقریباً صد دینار ایران است داده میشود و بجز تنبی که از
اصحاب عدالت مقرر شود مستحقان را قدرت زد و کوب و آزار
بلکه محض دادن بایشان نیست و نیز مقررت که در حدیث است
اقل ما ملکه فقه بقید خواند و در و ملا خطه احوال قیدیان کند و
از بدست که مستحقان نالش کنند اگر حق باشد و ثابت شود
تدارک آن کند و لکن اثبات نمودن آن نسخ کیمیاست که شنیده
و دیده نشده است و نیز باید که صاحب موصوف در باب
حفاظت مزاج و صاف بودن مکان ایشان تاکید کند کند
و بجهت ایشان ذرا کتری یعنی طبیعت که اگر مریض شود معالج
کند و دوا و غذا از سر کار داده میشود پس در روزی که فوت
بوی رسد او را بدار العداله حاضر کنند و از او کیفیت و
ماجرای را بدین قسم پرسند ای اطهار کنند نویند و او را از این
گویند و ما مدعی علیه یعنی الشخص قیدی بملایمت سخن کنند
پس اگر اقرار کرد او را بقید خواند و محاطت کنند تا
عفو یمنه که بجهت او مقررت بر و جاری شود و لکن اگر
کرد از مدعی گوایه طلبند اگر دارد حاضر کند او را بحدیثی که

دارد قسم دهند که دروغ نگویند پس در حضور مدعی هر یک
 جدا جدا آمده ادای شهادت کنند و متضامان نویسند و از
 زبان بنده گویند و آنچه طرفین با حاکم سوال از گواه داشته
 باشند بر سرند و نوشته شود و اگر گواه زن پرده نشین و
 مسنوره و یا آنکه شخص صاحب عزت باشد این با اتفاق :
 متداعیین یا وکیل ایشان از برای شنیدن و نویسندن
 گواهی آنها رود و این را قسم دهند که در نوشتن خیانت نکنند
 و در گواه جانانکه نگارش شد عدالت و اسلام شرط نیست
 بلکه قسم خورده شهادت میدهند پس مدعی علیه اظهار کنند
 که تو نیز گواه دار اگر دارد بگذراند و جرح گواه مدعی کند و اگر
 نتوانست داد عاقل و ثابت شد پس اگر تعزیری که بجهت
 او مقررت جزوی است صاحب حج که باین عبارت او را
 صاحب محبت است نامند یعنی صاحب عدالت و عفو است خود :
 حکم او را جاری میکند و اگر از قبیل قتل و دایم الحبس و نحو
 آنهاست و یا آنکه مبلغ دزدی مبلغ کثیری است خواه ثابت
 شود و خواه نشود خود حکم نکند و ثابت است که جزوی است
 و باز او حکم نکند بلکه تمام مراتب را از سخن متداعیان و گواهان
 طرفین نویسد و از آنرا مثل گویند و بصاحبان اپیل یعنی عدالتی که نوی
 مرتبه فوجدان است و از این ضمیمه او را عدالت دایر و سایر
 نامند میباید و حکم کند که مدعی علیه ضامن بقید مبلغ بدهد
 و مبلغ را موافق ادعا و کیفیت دعوی تعیین کنند پس اگر

دوستی دارد وی ضامن نشود که در روزی که در عدالت دایر و بر
مقدمه فلان رویکار شود فلان شخص را حاضر سازم و الا فلان
مبلغ را کار جریمه خواهم داد و ان ضامن نامه را معتبر کرده
بناظر بپارند و از مدعی و کواذل نیز نوشته گیرند که حاضر شوند
و الا فلان مبلغ گرفته خواهد شد پس شخص رخصت شود تا روز
روی کار برسد و اگر ضامن نذر دزدان روز دزدی بماند و در روز
ویرا حاضر نکند تا مدعی و کلام طرفین و شهود را شنوند و در
حال سماع کلام طرفین مفتی عدالت باید حاضر باشد اگر ثابت
نشد بطلان ادعای مدعی را نویسند و مدعی علیه را رخصت
کنند و اگر نجیب ندرت با ثبات رسیدن باید مال بدست آید اگر
دزد جنیب داشته باشد و الا فلان دهر حال تغیر را از سر نو خواهد
رفت و مفتی اقتضای آن دعوی تغیر را مینویس و بران
مهر میکند و صاحب عدالت اهل میباید روی در آن غور و
نامال میکند اگر موافق الاضاف و نیز موافق شریعت اسلام
في الفور بر اجرای آن قطعه دارن یعنی رقبه بنام محبت
یعنی صاحب فوجداری نویسند که حکم را صادر کنند و اگر حکم مذکور
قتل یا دایم الجس بودن است باید که صاحب عدالت اضلاع
صورت واقعه را از جزوی و کلی بزبان فارس و انگریزی نویسد
بعدالت نظامت یعنی دیوانی بملکته ارسال کنند و خود جاری
نمایند و منظر حکم اصحاب عدالت الحجا باشند و مقرر گردید
که قطع دست و غیر آن از اعضا موقوف باشد پس اگر مفتی و قاضی

قطع دو حضور اولی بید بعض آن تا عرصه چهار و عمل در
 قید و محنت شدید که خاکشسته و بنای عمارت و نحو آنها
 نگاه دارند و اگر قطع یک حضور اولی بید تا عرصه سال در قید
 باشد و اگر قتل باشد در سوای قصاص ویرادیم لایم نمایند
 و یا آنکه بجزیره میفرستند چنانکه ذکرش خواهد آمد و اگر مقید
 قصاص باشد و وارث ادعای قصاص کند و بیثبوت رسد
 قصاص میشود و اگر وارث دیر خواهد و یا آنکه معاف کند
 یا آنکه صغر باشد و یا آنکه حاضر نباشد پس از قاضی مشفق
 استفسار کنند که اگر وارث حاضر و کفیر بود و ادعای قصاص
 کند چه حکم است البته وی حکم بقصاص کند پس همان حکم را جاری
 میکنند و بهر صورت در باب قصاص و وارث را اختیار عفو
 و دین نیست بلکه البته از اصحاب عدالت حکم تقبل اوصاف
 خواهد شد و نیز مقرر کرده اند که در صورت وجوب قصاص اگر
 صاحب عدالت الشخص را واجب الترحم داند صورت حال را
 بخواب کور ز خزل بهادر که امر الامر است بکلمه نویسد
 و آنچه کور ز از عفو تقصیر یا تبدیل عفو یا تجزیه نماید بعمل خواهد
 آمد و حکم قطاع الطريق و راه زن و مفکد کرب با فدا کرده
 باشد است که وایم القیاس شد و این است که آنها را اخراج
 البلد میکنند و بجزیره که در میان دریاست میفرستند و این
 جزیره خالی بوده است و در این اوقات از اجتماع قیدیان آباد است
 و یا آنکه تقبل رسانند و طر فیه تر است که در صورتیکه شهود و

یا فایده حق باشند بمقتی و قاضی میگویند که اگر شاه مسلم عادل باشد
چه حکم است پس همان حکم را صادر نمیکند و نه الحقیقت احکام
و اینست که خود مقرر نموده اند در باب اخص و جمایات و نحو
و در دو فایده نوشته اند همان معمول است لکن بسبب نام
و جلیت قلوب اصحاب طایفه علمای مذہب اهل تسنن و بنودین
در عدالت حاضر میشوند و این حکم را بیان میکنند پس
صاحب عدالت آنچه را که اصحاب کونین در این نقوض و ان
مقرر نموده اند جاری میگرداند و عمده تعزیرات ایشان حبس
و تازیانه زدن است و بجهت بیحریمی مقداری تازیانه و مدتی
از حبس مقرر است و تفصیل این موجب طول است و در اطراف فاصل
تهانه دارند که بعضی دارند و عکاس اند مقرر دارند که هرگاه در وی تفسیر
مثلاً که تفسیر زبان بنویسند و این نیز از نویسند و صورت شهادت شود
و اسامی ایشان نیز ثبت کنند و فاصله سه ماه موقوف ترتیب
و نویسی که مقرر کرده اند یکی از اصحاب عدالت کنی ضلع یا طرف
میرود و بهر محل که رسید بقدر ضرورت توقف میکند و بعد عاود
فیدایان میرسد و بمقتضای قوانین گذشته احکام جاری نمایند
و این مرحله را عدالت و امیر و سایر کونین و غیره مقرر کرده اند
که اگر شخص محرم در حضور اصحاب عدالت خطا حاکم اول را ثابت کند
و لذت طلب او را نشکند میباشند و باب التماس و شفاعت را باز
مسدود کرده اند هر که مبتلا شد بجز آنکه کتاب ایشان را مطالعه نماید
و لذت اندوختن از برای خود کند چاره دیگر ندارد و همین دو عدالت

آب چشم تمام اشرا را بخار این ملک را گرفته اند و مبالغه خطیره
 تحصیل میکنند و اغلب اوقات فیدایزاد کوچه و بازار بهمان صورت
 میگردانند و با این شیواج و طرف را تا زمانی که بجبهت هر یک میسر
 درست میکنند و خانه ها و عمارت نامی بازند اگر چه روزی دو آنه فید
 و لکن روز چهار آنه زیاده کار از این میگیرند و علاوه موجب
 از دیاد و رغبت و خوف در دل رعایاست و سیاست را در صراط
 و طلاع عام جاری نمایند و مقرست که حکم و مراغه را در خوانه عدا
 کنند و در خوانه خود با مکان دیگر سخن احدی از مندا عین مال
 نمیشوند و در هنگام مراغه خود بر کس در مکان مرتفع نشسته
 مدعی و مدعی علیه و گویان از هر صنف که باشند در وقت دعوی
 رو بروی صاحب عدالت میایستند و حکم نشین در احوال برآید
 ایشان نیست و حاکم نفس ندهد و بیجا نگوید چنانکه در ایران
 در دم است بلکه اگر کسی بپای او بی زبان دراز بیجا کند
 از او عفو میکند و الا لایحه در این نوشته است در این باب بر
 جاری بنمایند و سوای آنچه در کتب این نوشته است رفتار دیگر
 نکنند و بدست که اگر کسی واقف بر این باشد با حاکم مدعی
 شود و پیش برود و اگر کسی را بر احد از فرقه اندر دعوی باشد
 و یا لایحه از ایشان در دزدی یا قتل یا فساد کند مدعی از دست
 ایشان با صاحب عدالت اضلاع نالشی کند صاحب عدالت صورت
 واقعه را بکلمه نویسد و بعد از آنکه بنام بادشاه انگشتان است و انرا
 سوپریم کوک کومید که در کیش گذشت رجوع کنند و در این خود

سکه بیستم
 است کند گوشت
 و بر کند چهار گوش
 است

نوشته بود که از اینجا که اهل انکلتند توابع بادشاه انکلتند
 باید در مقدمات جرائم بعدالت بادشاهی رجوع کنند پس
 صاحب عدالت آن ضلع لازم است که احوال را تحقیق کند و در
 صورت صدق مدعی فی الفور الشخص فرنگی را بحفاظت تمام پیش
 یکی از صاحبان عدالت کلان مذکور رساند و مدعی و کولان را
 نیز بکلکته فرستد و اگر مستغنی و کولان را خرج راه نباشد
 شنیده ام که از سرکار گنبد داده خواهند شد و آنچه محبت است
 از قوم فرنگ که فایده آنکار نباشد و اگر تابع او نباشند
 برایشان حکم اهل هند جاری نمیشود و رجوع ایشان بعدالت
 خرد است بنحی که مذکور شد و اگر جرم بر قوم آنکار ثابت شد
 حکم را بر او جاری کنند و یا آنکه با اهلکشان که ولایت ایشان است
 او را میفرستند و اگر از اعظم امراء هند که را قید کنند مانند
 وزیر علینان او را بکلکته برند و در قلعه محبوس نمایند و اینفقیر را
 در عدالت فوجباری اینطایفه در دو مقام حیرت بسیار است
 و اول آنکه مقرر کرده اند که مدعی در وقتیکه اظهار دعوی خود
 میکند بر صدق بودن آن قسم خورد و فایده اینقسم معلوم نیست
 زیرا که اگر قسم مدعی را راست و موجب صدق دعوی او میداند
 پس گواه طلبیدن از او از چه راه است و اگر نه چنین است
 پس فایده آن چیست و شنیده ام که فایده قسم دادن در
 کولان آنست که اگر کذب دعوی و کذب شهادت معلوم شد
 ایشان را بسزا میرسانند و این نقل کو یا صحیح نباشد چه از این

در این باب که نسبت
 عدالت فرنگی

مرحله در حدود بکماله که مدتی بودم اشغری ندیدم و نشستم
در کلکته یا مکان دیگر این معنی را توفیق آرند دوم اینکه این حکمت
راه حسن را در باب مرافعات هر دو کرده اند و هر که باشد
بر هر که باشد نالاش همه باشد میتواند کذب اگر شخصی ارازل را
با مرد عزیز یا حرمی از اشراف و نجیب زادگان عداوت باشد
و بخواهد که او را خوار و ذلیل و بنام کند خرج آن بدست آید
بجهت خرید کاغذ و ثواب پس عرض نوشته داخل کند و برین
دعوی قسم خورد همانوقت بدین قائل و تدر در احوال
حکم بر گرفتار است و قید نمودن آن مرد محترم میشود و تا با جرح و
آن فقیر خراب و ذلیل و بنام شده اعم از آنکه من بعد بخواه
جلی و رفاقت مردمان پیغمبری ثابت کند یا نکلند و نه بد که
مسامحت آن در این باب بجهت قلیل کردن اعزّه و جرم نمودن
ارازل است و الا میبایست که مقرر کنند که هرگاه ارازل قبل
نال صاحب حرمی شود در اول امر از مدعی علیه ضامن گیرند
و او را بسبب قید کردن و حواله نمودن بر مردمان بسیار زل
خدا را شانس بجهت محنت نکلند و یا آنکه از مدعی نوشته وضاحت
بگیرند که اگر دعوی را با ثبات نرسد فلان مبلغ بکاربرد
و فلان مدت در قید شد یا بشود و موافقت آن مدعی علیه
جریان بر او مقرر کنند پس اگر ثابت کرد مدعی علیه را بر آن
و الا مدعی مورد عقاب میشود یقین حاصل است که اگر نال مسکوت
سد باب نالش دروغ و حفظ حرمت اصحاب غرت می باشد

خسر و علی بن ابی شریان دریا دل که از این عدالت کرده بر دارد
 و از رنج عدل خود خجل و مضطرب گردد اگر چه بشنید ام که مقرر
 کرده اند که اگر مدعی علیه بعد از عدم قبولیت دعوی بر مدعی ادعا
 حرمیت کند می شود و مبلغی از او گرفته بوی میرسانند و
 مکن از آن نیز نکته اثری بنظر می آید زیرا که موقوف بر مالش
 مدعی علیه است و این مالش در عدالت دیوانی میشود و از برای
 آن اخراجات و موعدهای موافق این دیوانی مقرر است لهذا
 بخیف جرات نامت مدیده و آخر ضعیف شود باز شود نکته
 که متوجه این معنی میشود و مالش حرمیت میکند و اگر این معنی غیر
 متعاقب علی دعوی در فوج جاری خواهد بود یعنی می آید و
 موقوف بدیوانی بلکه مالش مدعی نبودن بدیوانی فایده میدهد
 و نیز مقرر کرده اند که اگر متخاصمین قبل از رجوع بعدالت ثالثی را
 این نمایند و فیما بین خود مقرر کنند که آنچه ظالم شخص ثالث حکم کند
 طرفین را منظور باشد و از آن تجاوز نکنند و او حکمی نمود پس
 اگر یکی انرا رد کند و بعدالت رجوع کند و مدعی علیه حکم ثالث را
 بخیر اصحاب علی الت رساند عاثر احاک میبازند و آنچه در
 نوشته نوشته است منظور میکنند و اگر بعد از رجوع بعدالت
 متخاصمین از هم راضی شدند پس اگر قبل از داخل شدن ثواب
 از طرف مدعی علیه است و کلا و مکن رسوم خود را میگیرند و
 اگر قبل از آن است چیزی با آن نمیبرد و بعدالت
 فرقه نصاری اگر چه با بذات از ضرب شمشیر و نیزه و تیر اصلا خبر

در قیاسیه در ادوات و کتب
 در قیاسیه در ادوات و کتب

ندارند و لکن در خاک نوب و تفنگ و مهارت
در آن اعجب روزگار و نادره ادوار اند و در ملک
و پادشاهی و جلاله کس چون رعده صاعقه بار و برق آتش نریزد
و مادامیکه این یعنی جمعیت سپاه ایشان نوحه
ترغیب داده اند متفرق نشده است چون کوه ایشان
با بر جاد و کوه و تفنگ و نوب را تکرار آسان
بر خضم ریزند و جنگ رو برو وصف آرائی صاحبان
شمش و بازو با ایشان از طریق غم و عفل و درش
مگر آنکه انجاعت ایرانی باشند که بالذات شجاع
و دلیر و مشهور اند از نوب و تفنگ بر دای ندارند
و چندین دفعه بر سپاه قوم روسیه که در محارب سر آمد
کل فرق نصاری اند با شمشیر آبدار و برش بردند
و ایشان را با آن توپخانه کدانی منهدم ساختند
و جمیع کتیر را با اسباب آتشخانه درست گیر کرد
و حکایت آن در ضمن احوال انجاعت گذشت
الفصل مقرر نموده اند که از برای سرداران این قوم
موت و هلاکت نباید باین معنی که بسبب مردن آنها
اصلا رخنه و شکست در امور ایشان رود و ادشود
بهمه و آنکه سردار در عین جنگ هلاک ننماید
شخصی که در مرتبه بعد از اوست بمان نوع سپاه را
تخریب و ترغیب نکند و اگر او نیز کشته شود دیگر

که بعد از او است این عمل را کند تا آنکه تمام گشته شوند
 و با فتح کنند و همچنین بموت سلاطین و امرای حکام
 مطلقا خلل بر بارزت و حکومت نیرسد بجز در آنکه
 پادشاه یا حاکم هلاک شود و بگریه که نماند مرثیه او
 در مکان او نشسته حکومت میکنند و در وقت
 نوب میکنند یکی دال بر موت حاکم اول و ثانی
 دال بر منصوب شدن حاکم ثانی است و این معنی از
 صفات مختصه این قوم است و لهذا الکراکین را
 با یک تیراج رویداد شود اول بمصلحت پیش آیند
 و دیدن زر و ملک را ضعیف شوند و گویند که جمعی را
 هلاک کردن و مبلغ بسیار را متصور شدن بیست
 و از عقل دور است و مع ذلک جنگ را دور
 و معلوم نیست که فتح با کی باشد و صبر و بردبار
 بهتر است زیرا که گفته اند فانی نیست بلکه ابد
 و لا یرای است و سر در خصم را دوام و ثبات
 نیست پس چون هلاک شود دولت او ضعیف
 و سپاه او متفرق خواهد شد و در آن وقت
 بلاد منازع و در غایت سهولت ملک او را
 تصرف خود خواهیم آورد القصه هر چه شد
 در پنج و چهار نفر برقی اندازید و راه را بلین نامند
 و گاه هست که هزار نفر یک بلین میشود بحسب

اقتضای وقت و بجہت علامت و تمیز از یکدیگر
 بعضی صفات بران اضافه کنند پس اگر آن قوم
 از جماعت الکلاسیہ اند بران لفظ گزیده یعنی سفید
 اضافه شود و این قوم را ملحدان نیز گویند و اگر از
 طائفہ ہندیان اند لفظ تلشکہ را اضافه کنند تا
 مثنی فوقانیہ مکسورہ و کسر لام و سکون فون و
 فتح کاف و سکون او این قوم را راسیہ نیز گویند
 و ہر دہ پلٹن را یک گنہ گویند بیا د فارسیہ بر
 وزن کم گویند کہ در ایران دستہ گویند و ہوشاد
 کس یا صد گنہ را یک گنہ گویند پس
 دہ گنہ یک پلٹن است و ہر گنہ را دہ قسمت
 کنند و ہر قسمتی را کہ ہشت نفر از یک بہرہ
 گویند پنج با د فارسیہ بر وزن زہرہ و ان ساع و ہاو
 کس کہ علاوہ ^{بران} ہشت ہزار و سہ ہزار و پنجاہ
 نفرین کنند و انجہ مصلحت وقت باشد بعمل
 آورند و اغلب ایشان البتہ از قوم انگریز خواہند
 بود زیرا کہ بر ہندیان بسبب کج جرات ایشان
 اعتماد ندارند و تمام آن سپاہ از خوف این چند
 کس خود را در مقابل قوی و تفنگ میدارند
 و ہمہ لگہ میانہ از ند و سرداران را اسامی مختلفہ
 است ببعوض اشارہ میشود از انجملہ بزرگ پلٹن را

که همه در اطاعت و فرمان اویند کینان گویند
 و از کینان است تر الاقتت گویند ظلم مسوره
 بمعنی نایب کینان است و بعد از ان را ان این
 گویند و بعد از ان را کدشت گویند آخر درجه را طاهر
 که بریل گویند و چون کینان تر تے کند مجسمه شود
 یکسیم و فرقی میان کینان و مجرانت که کینان
 بزرگ گننه تا یک بلشن حکومت دارد و بزرگ
 از ان حکومت نمینو اند کرد و مجرم یک بلشن
 حکومت میکند و بزرگ باده از ان نیز میتواند کرد
 و بکر از ان بدون ضرورت نمیکند و از مجرم بالا
 لغتت که بریل است بروزن سرخل و چون تر
 کند فل کر نیل شود بقاء مضموم بروزن فل دان اعل
 لغتت جنرل است و از ان اعلل کینان جنرل
 است یکسیم و راد سکون نون و از ان بالا
 کورتر جنرل است و از همه اعلل دارد و در
 جنرال است و زیاده از ان در سردار
 سپاه مرتبه هست و لکن معلوم فقیر نیست
 و در اصطلاح هند یانی اعلل مرتبه را
 رساله دار گویند و بعد از ان
 تمن دار است و بعد از ان صوبه دار است
 و بعد از ان حواله دار است که مالک است شهر است

و بعد از ان

بعد از آن جمعه درست و بعد از آن صوبه درست و بعد از آن
تواله درست که مالک بهشت نفرت و بعد از آن نایک
و دفعه درست و موافق عادت جماعه انگریزیه و این نشان
بر هر یک از این مراتب دو کس معینند چنانکه سبق ذکر شد و
دیگر مرتبه علامتی است از کلابتون و بخوانی که بر بالابوش
ماهوتی که دارند دوخته اند زبان علامت شناخته و از
هم ممتاز میشوند در محوت و وضع سرداران و سبایان نیز
اختلاف بسیار دارد و ترفعی نمودن باین مدارج موقوف
بر خدمت است و بترتیب بالا میروند و کس را یکدفعه کتال
یا خزل نکنند اگر چه بداران او اصحاب مناسب غلیمه باشند
و منصب و خطاب بداران رسیدن موقوف بر ظهور
خدمت است و میرانی نیست چنانکه در فرق ایرانی و دیگر
درومی رسم است و اگر در کس آثار رشد را ملاحظه کنند
و خواهند که بزودی بمدارج عالیته رسد و برادر مراحل است
کمتر گذارند و در یکماه همه مراحل را طی کرده بمرتبه عالیته که
لایق اوست رسانند و همچنین است حال از باب قلم این
و مصلحت در این باب یکی آنست که هر کس را فکر چنین باشد
که مصدر خدمتی گردد و بنام و نشان پدر مغرور نشود و دوم
آنکه هرگاه ترفعی کرد بمرتبه نشان طعن و توبیخ نکند زیرا که
فوقین در آن منصب جندی بوده است و هر کس بر همکار خود
رنگ برده سعی ترفعی نمودن و رسیدن بمدارج عالیته نماید

و مصلحت در دفعه دسره داراست که چون یکی گشته شود آنکه
 نماند از دست بجای او قرار گیرد و صفوف جنگ از هم بمانند
 و دیگر آنکه اغلب اوقات مصالح و مفاسد و صور و طرق
 طرح اندازی میدان جنگ و جمل و شیون و پورش و نحو
 اینها از لوازم لشکر است که اختلاف اوقات و حالات
 مختلف میشود و آگاه شدن تمام کمران مراتب مثل است
 پس سرداران کل و غیره را که عدد معدود و نیز بران مطلع
 کنند و در وقت کار هر کس زیر دستهای خود را بر آنچه موقوف
 مصلحت است و او را در یک و نحوه آن نقشه را که در طرفه
 محاربه و غیره قرار مقرر کرده اند بگوید آورد و در هر بلشی دو
 ضرب قوب بزرگ و صفتش است و چهار کوبک و بر هر قوب
 شش کس معینند یکی بار در زلف اندازد و دیگری کوله یا سبزه
 یا آهن پاره را اندازد و سیمی کوله و بارود را باللی هم بگوید
 و چهارمی جانشین زیر و بچی الشش دهد و ششمی باجوبی
 که بران گفته است اند و باب ششده است قوب را شنوید و
 و در هر بلشی غله فوجانه یکصد و هشتاد کس اند و بر دوش
 خود تفنگ جفای نیز دارند که اگر خصم بر فوجانه یورش آورد
 و کار از جنگ قوب بگذرد ایشان بالین و تفنگی بیاباده
 شتر یک شتر و خود را محافظت کنند و از برای هر کس یک خیمه
 و دو طباق و یک دالک و یک طیب و بار بار دفعه ضرورت
 و دو اوغذ اهریضای و کواری ایشان تمام از سر کار معین است

طریقه تربیت سید باقر
و قواعد و اصول ایشان

و اغلب البت که اطفال چهارده پانزده ساله را نوکر کنند
بحجت آنکه قابل تربیت اند و رعب سروران در
دل ایشان زیاده اثر میکند و اطاعت بهتر میکنند پس
قطعه زمینی را در خارج از آبادی مسطح هموار کنند و لنگه را
در مدینه گویند بدال پهنه بر وزن زمزمه و بران تقریباً
خط فاصله بگذرد از هم دور کنند و انسی صن چند که خراب
و فوسفه معینند که چون اسنادان مکتبی خوب و در دست
گیرند و قدم برداشتن را با ایشان تعلیم کنند خواه بزرگ
و خواه کوچک چون این مرحله را موختطه طریقه ضعیف
و تفنگ فنی و سر کردن و بر سینه گذاشتن و جفاقی
خواه بیدار را تعلیم کنند و باید باین پنج ماهر شوند که بطریقه
که مقرر است بهلوی بهم مابستند و یاراج و راست بگذارد
و معلم او از دویم نه آنها را بر زمین گذارند و سرانها را بر دست
گیرند و در او راستیم بار و در با کوی حاضر کنند و در چهارم
در تفنگ رجته بگویند و در پنجم در بغل گیرند و در ششم
بر سینه بجا بندند و در هفتم که کمر بگفت خالی کنند و اندک
جلد شوند که در زمانی که از اول تا هفتم شمار آید یک کس
خالی میشود و بیاید که گویا یک تفنگ است و این تعلیم را گاهی
فرونگذارند معلمان و غیر معلمان هر روز از ابتدای صبح در
نادوسه تقریباً از روز گذشته در آن محو در مشق

تفنگ اندازی و قوب اندازیند و شنیدام که قوب را
 در دقیقه پنج دفعه خالی کنند و آنچه از بارود و کوبه خرج
 میشود همه از سرکار است بجلد باین حسن تدبیر و عدم
 مضایقه از صرف شدن زود به است که باین مردمان چنین
 و صحرایی و اگر از شعور و ادراک خالصند در مدت قلیل چنان
 تعلیم کنند و راسته نمایند که باین آن از حوصله تحریر و نوشت
 القضا از قوانین حکم الین است که مواجب کربانرا از
 ماه بماه بدین قصور باین میسر نمایند و احدی از مشایخ
 و سرداران را مجال آن نیست که یک فلوس را از بابت
 رسوم و غیره کم کنند و گویند که اگر سپاه دل خوشند جنگ را
 بخوبی کنند و گرد و رو به ملک و نقد بدست خواهند آمد
 و از گرفتن یک فلوس و دو فلوس بجهت مافایده نیست
 و موجب دل شکسته ایشان است و سپاهی حتی صلبدادی را
 احترام بسیار کنند و احدی حتی سرداران را مجال آن نیست
 که بر ایشان زیاده کنند و سخن غالبی بغیر قصور گویند
 و گویند که این مردم جان خود را در راه ما میدهند و بسبب
 اینها حکومت و سلطنت ما برقرار است بر خصم غالب
 میشود و مملکتها بسیار بدست می آید و غم پس اگر ما
 اعزاز و احترام و خاطر خوبی ایشان نکنیم از انصاف
 دور است و سپاه است که دل از اری ایشان موجب خلیل
 عظیم میشود و مواجب کربان چنانکه شنیدام از این قرار

مواجب کربان سرداران

مواجب کربان اول درویشان

پیاده برف انداز را هفت رویه که دهند و اگر از قوم
 اندک نیست با نژاده رویه دهند چون وی غریب الوطن است
 و خشک را نیز هفت میکنند و از این قرار ترفه کنند و گنبد را
 هزار رویه دهند و همچنین ترفه کنند و ملا خطه مرغی کنند تا
 بده هزار رسد و این است که بحاجت ضایع وقت مواجب را
 زیاد کنند و هرگاه غنیمت بدست آمد بر روی مواجب
 ضمیمه کنند و از آن با علل و ادنی بقدر حصه میسر کنند
 اگر چه غنیمت عین المال سرکار گنیمت باشد که خصم و جنگ
 سابق مثل یا تنوع دیگر متصرف شده باشد و در اشیاء
 بدست آید بر سیاه نقش می شود و گنجی را جای سخن نیست
 باین حسن گوشت که با آنکه زیاده و وارده هزار گشت در این
 ملک نیستند باین سهولت و خوبی مالک و مسلط شده اند
 و چنان عمل میکنند که مافوق آن متصور نیست و حق است که
 حقیقت کنیم معنی سیاه داری است که گشت را خوب فهمیده اند
 و بزرگوار است که از استن و بزرگتر است که گنیمت با خوشی است
 و در سرکار سرداران هندی مواجب برف انداز سه رویه تا
 چهار رویه است و بر این نقش ترفه کنند تا بعد رویه رسد
 و علاوه بر یکی مواجب تحایر و سومات چند گذاشته اند
 که ثلث مواجب باز عاید سرکار و متعلقان او است و ثلث
 و حواله داران و اعشای هم میشود و علاوه بر این مبلغ قلیل
 بعد از سه ماه چهار ماه بلکه بیشتر بسایه میسر سازند و آن

و آن فقیر درین مدت خرج خود را بقضی سودی گذرانیده است
و نوکر سرکار روده است و باینست که در وقت کار سبایی را
نوکر کنند و کجاک میزند و با اوقات یکفلوس از سرکار شتفع
نشو است زبال و خود این مراحل توقع جان تناری و شانت
قدم از لشکران داشتن عین سفاقت و احمقچه است
به بین تفاوت ره از کیست تا کجا، الفقه چون قوم دیگر را
با کس به حال باشد و ما را ده خشک است برآید و شمشیر ملکت
او را منظور نمایند چند کس مهندس صاحب شعور را که
ایشان را باین خود را بجز نمایند همراه گیرند و علاوه بر نوها
که مقدر است چند خوب طالع بوب نیز اضافه کنند و حاکم
سبق در کشید بخت هر کس یک صیمه در دو طایف و یک دلاک
و یک طبیب و بار بردار بقدر ضرورت از سرکار معین است
و چون نرسد دشمن رسند خوراکش کربانی قاطبته تمام از
سرکار بکنند در وقت چاشت و شام هر کس میرسد و
علاوه شراب نیز بخت سبایان از فرقه خود میدهند
و بخت هر کس و هر سر در کشانی است علی ده بقدر یک
درع از خوب که بار جر دوشه و نقش که مخصوص اوست با نام
او بران مرتسم است چند کس از فرقه دیگر نیز مهندس که
ایشان را بجمع میر منزل نامند یکس از شب باقیانده
نشانها را بر داشته روانه منزل میشن شوند و مکان بیکرا
در محل مناسبی معین کنند و آنجا هر کس را هر جا که باید

نفس کنند چنانکه گریان در بند هر کس در بای ثانی خودم
گیرد و بیکدیگر خیره و کس معین است و اما کن را بخوی مقرر کنند
که سیاه حلقه دار افتند و غزاین و انوار در بهمان باشند و
عزوب افتاب شود از هر بلندی یک گشته جدا شود و از مجادی
جهان بلین یک نگاه و در هر روز و در این خانه و در آن یک نگاه
جدا شود و جهان قدر خود در لیبند و از آن یک کس دور تر رود
و کجاست و با سبانی قیام نماید و فاصله سوره ساعت خوب
کنند و بگرد رسد و کس اول مقام خود آمده و نام گیرند و هر کس
که بخواهد کینه بجهت کس داشته باشد در دین کینه بگوش صواب
خبر می گوید از قبل نام شهر می نامد اوی یا درختی مثلا در
صوبه دارد و رفتی که یک کس از ایشان دور تر رود و همان
نظم را بگوش او گوید تا اگر نفس خود را بصورت مردم شک
سازد و بهانه تبدیل تشکیکیان بیاید و اظهار کند که بجهت
شما گذشت و اکنون بجهت ما است و در مکان اینها ایستد
و بعد از آن از همان راه تا افواج خود شیخ زنده شریف
او نشود و بر کشیک دوست و دشمن معلوم باشد و یک گاه
که نمودار شد اعم از آنکه بجهت تبدیل و یا آنکه نسب امر
و دیگر آید شخصی که یک از او برسد که بجهت و در فل جهت
و اگر نام آن خبر را گفت و اندک دوست و دشمن را ناو
کنند و الا تفنگ را خالی کند و در مکان خود ایستاده
ماند و از تفنگ او بگوش بهره رسد ایشان نیز یک

تفنگ اندازند و باو ملحق میشوند چون او از تفنگ بهره مکنند
رسد او نیز یک تفنگ خالی کند و با ایشان ملحق میشوند و
جنگ در همان حال که میکنند و در کبر و خشم را میال داخل
شدن در عکس نشود و لهذا چون کشتن و کمر بجهت یک
رو و کشتن اولی آن را از راه او گویند تا در جواب معطل نشوند
و نظر مکنند از آن تفنگ را علامت وصول دشمن قرار
داده اند قدری شدیدیست که عیب او از نیاید و اگر کس
عیب در شب تفنگ خالی کرد او را بایست کشتن و از نعم
شنیدیم که بشی شیری داخل عسکری شد و هفت نفر را کشت
کرد و احدی را میال تفنگ انداختن نشد تا آنکه بجزل
خبر رسید وی اجازه داد که او را بکوبد و هلاک کردند و نیز
قدغن است که صدای احدی بر نمی آید و غوغا در کربلا
در هیچ وقت از اوقات نیست نه در هنگام کوچ کردن و نه در
هنگام فرود آمدن بلکه او از اسبای بر نیاید و در وقت
کشیدن اسب را القدر زجر کنند تا زبانه زنند که با مره تر
کند و در این باب مبالغه بسیار دارند و این بجهت است
که اگر دشمن بشنود آویند از صدای اسبان متنبه نشوند
و عصبه عسکر بر کوب و مقام باو از دل فنی است بجهت هر
نوعی نوازند که دلالت کند بر آنکه عسکر دست و پای خود را
جمع کند و حیمه را بر اندازند و کمر بندند و باز بوضع نوازند
که بر همه معلوم شود که مراد رئیس بخون زدن بر خصم است و اگر

از این
نوع است

منصور کجاست و بعضی نوازند که بر همه معلوم شود و لهذا مطلقا
شور و غوغا در عساکر ایشان نیست و چون با خصم مقابل شوند
اول سخنان بنده و نصیحت بجام دهند و اظهار مصالحه کنند
و مهیا کنند با خصم صلح کنند زیرا که در حرب و در استقامت و
عاقبت آن معلوم نیست و اگر لشکر در آن سپاه محصور
بود و وعید را خود موافق کنند و چون فریفته شدند و بعضی
که مقرر کنند بلا قسور یا ایشان رسانند و بوعده خود وفا کنند
تا آنکه باعث میل دیگران شود و بر کلام ایشان و فوق و
اعتقاد باقی ماند و لکن آن سردار را در عساکر خود سردار
ندهند و در خیل آموختند و در دل خاره و خیره و خائین شمارند و
گویند که بر چنین شخصی مطهر شدن خلاف عقل است
پس در خوانه خود نشسته آنچه مقرر است ماه بماه یاد دهند
و بطایفه را در غایت کنند که باعث جلب قلوب دیگران
شود و اگر چاره مخیر در محاربه شد مستعد جنگ شوند و
آن کیفیات مختلفه دارند و از آن جمله آنست که صفوف را
و اسباب حرب را بدینگونه ای داشته کنند و بجای آن را بشود
و تفکیک آن پیاده را پشت سر یکدیگر صفی قسمت کنند و
بفاصله بگذرد صفوف را هم جدا قرار دهند و اگر سوار نیز
دارند ایشان را در آخر صفوف باید گمان بگذارند و چون
با دشمن قریب بتوب رس سید شروع بشود قویپ کنند
و در مثل اینوقت ساجدها این باره بعضی کوبیده اند و

و یک نوع گوید که منته اند که چون بیرون می رود بهت نفوذ می
نمزد که منته ملک است که آن باین نوع است که در بخیر بلندی
که نفوذ می شود بهت منته و در طرف ان و در گوید
در رتوب اندازد و چون شکستند بیرون آید و بهین شود
و هر چه رسد بهین منته اندازد قطع کند و اگر خصم مری
نبرد و از توئی که گذشت تو حیلان دست از کار بردارند
ملح نصف نیا که آن شود و نیش نصف اول منته شکست
کند و نه الفیض از وسط نصف و نصف شود نصف از
بهین رود و نصف از بربار و از هر دو بهای نصف و یک در
نصف با غیر در آید و نصف بندند و نفاکهارا بر کنند و نصف
دویمی مقارن بر بندند و نصف اول پیش آید و بجای
ان ان البتاده بهمان دستور خالی کنند و عقب نصف
روند و سیمی پیش آید و بهین تا آنکه باز بوقت نصف اول
و جان حلی و تیر دستی کنند که گویا همیشه نصف اول
بجای خود است و نفاک را حیلان منفی را کنند که از مجموع
یک اوزیر آید و صدای نفاک معلوم شود و مجمل متصل اوز
نزدیک است و گوید که اگر آسای خصم میریزد و مادامیکه
بهین وضع با برجا باشد و اینرا این نامند شکست نیانند
و در ضمن راطف میریزد و اگر خصم مری کرد و نصف را
شکست و داخل جمعیت ان ان است و سرشته از دست ان
رود و متفرق شوند و اگر فتح قلعه منظور ان است انجیر

انجند نفر مهندس یکدور روزید و در قلعه گردند و بلندی بروج و کیفیت
انرا بینند و صندوقی از شیشه دارند که انرا جهان نام میکنند که
هرگاه انرا بر مکانی بلند تر از قلعه نصب کنند عکس تمام شهر در آن
افتد بچشمی انجینیر تمام مرآتیکاه شد بخیر و سرگرد و سباه
کو بد که بر فلان برج نوب باید بست و کجا از فلان موضع تیر
برند که مطلب حاصل خواهد شد و انشی ص چند مقرر اند که احکام
جنرال را ب سباه رسانند و ایشان بموجب حکم عمل آورند هرگاه
قلعه را بغیر و غلبه گرفتند تا دو پاس تقریباً غارت کنند و آنچه
بست آید اگر چه از مال کمینی بود که سابق چهره بی خصم غارت
کرده باشد تمام از سباه بست و کمینی را درین دخل نیست و چنان
صدای افان بلند شد دیگر سپاه منی احدی نگردند و انشی را
که کشته شدند و الفور دفن کنند و حصه ایشانرا از غنیمت بوزیر
ایشان برسانند و در چین پورش محققانای وقت بتوزیل صدا
دردند که دو ماه یا سه ماه موجب از سر کار کمینی بوجه انعام داده
خواهد شد از سر باری دریغ نکنند و بعد از فتح بلا تا مل ایشان
رسانند و هرگاه کسی از هر فرقه که باشد مصدر رجعتی شد و بخت
سرکار کمینی کار نایابی کرد حق او را ضایع نکنند و در غور انکار و مرا
فوارش کنند و جمعی که زخمی شده اند جراحان متوجه ایشان شوند
اگر چه شدند ضیاع المراد و اگر عضوی از ایشان ناقص شد و یا اینکه
در غده متنگداری پیر شدند که طاقت جنگ و جدال ندارند نصف
موجب رفتن باین جهت در اعانت از برای او معین کنند که تقییر را

بخوبی و رفاهیت بگذرانند و اجتماعه را انگلس نامند و در این
عظیم آباد و مرشد آباد چندین دهه که را دیدم که از این عمارت
آباد شده بود و همه مرفه الحال و بارام تمام صاحب زن و فرزند
بودند و این نیز از اوضاع پسندیده است زیرا که موجب رسیدن
سناست و در جان نثاری و خدمتگذاری کوپایی خواهند کرد
و علاوه بر این باعث آبادی ملکست زیرا که جنگلهای بسیار را
با این نوع انشعاب آباد کرده اند و از قوانین مقرر این است
که چون بر دشمن طغیان کنند ویران کنند و بکشند و بکشد و بکشد
و متعلقان را در معرض نشوند بلکه بادی باغزار و احرام است
آیند و قدر را که بغیرت و رفاهیت که در آن نماید موجب سرکار
معین کنند و ماه باده و صور ایشان رسانند و اگر صلاح
در قید و حبس ایشان باشد در این مرحله نیز طریق غرت را
از دست ندهند و معیشت را تنگ نکنند و بسبب همین قرار
و کردار است که این جماعت با آنکه بای تخت سلطنت ایشان
از مملکت هندوستان نهایت بعید است چنین مملکتی را
که در ایام سلاطین سلف کما فی از شرف و نبوغ است
چنان مسح نموده اند که مافوق آن متصور نیست و حتی آنست
که خوب فهمیده اند زیرا که در قتل نکردن و غیبت و نابود
نمودن عباد الله و وفا بدست اقل آنکه مقتضای
مروت و عدل است زیرا که ادبی و دیوبت حضرت بارگاه و
منظر اساس قدرت بر کفایت است و در خلقت هر یک

از مخلوقات بسا فواید مندرج ساخته است کبریا و شیده است
و مخزنیت بنای بزدنی و اندام بنیاد ریلانی بدوئی ازین
و حکم او مخالف این بندگی است و حفظ و دعت او علی
بر سر کسین عظام که نمونه سایه و ظل الهی اند از راهم مهمات
و اوجب واجبات است و دوم آنکه در بدو و زی پس آید
که بجهت بعضی از مصالح ملکی وجود عدد و بکار آید و چون و میرا
از مملکت است برین کردن ماند است او و این آن از جمله
مشعات است و بجز انوسین در انوقت چاره نیست و
علاوه موجب رغبت طباع است زیرا که عمل خطه حسن
رقبا را با اعلاهی جمله سرداران و بیگانگان از دل و جان مطیع
و خوانان دولت ایشان خواهند شد بخلاف این و ضوابط
امالی ایران و دوم که هفتم و دومانی را حجاب و شیرازه است
و اخلاف جمع کثیر برادران و احد کسبته پنج و بنیاد ایشان را
باب میرسانند و مخزن ملک جمع غفیری از ضعف و بیگناهی
را و بیانش کنج نیست و ره گرای ملک عدم میکنند و
با وجود ان گاهی مملکت ایشان از شرف داخلی نیست
الفصل چون ان رئیس فوت بشود آنچه جهت او مقرر کرده
اند باین ورثه او تقسیم میکنند و مخزن بموت هر شخص
موجب او تقسیم میشود و رفته رفته اخر الامر ورثه مخزن
و بیانش خواهند شد و بطاهر حال کنی بجز عدالت و انصاف
و بیان ورثه متوفی دیگر امر بر اثر ملک شد است و معتبرا

یا اولی الامر ما دینیه از قوا مقرره ایشان است که اگر باو شاه
سالنی ده کند و وزیر عمر را بعنوان وظیفه بجهت شخصی مقرر کرده باشد
برقرار گذارند و از او نگیرند و مقتضای فرموده و قرار داد آن
پادشاه عمل نمایند و اگر خیر و وفق معابد سلیمان یا تفریه خوانه
و تخیلها باشد بخیر خود نمایند و اگر چه مبالغه خطره باشد
با این نگاه نکنند و البته در تمام مملکت ایشان قریب بیک گزین
رویه از این قبیل اطلاق باشد که بعضی را بعنوان وظیفه و بعضی
بصیغه و بعضی در تصرف ائمه اندک داشته اند و غلظه بران جمع
کثیری از بزرگان زاده کانس از خزانه مواجب میدهند و لهذا
قریب به پنجاه سال است که در این ملک حکم را نسکند و
سالی قریب بپنجاه گز در رویه را بخوبی و نسک نامی تحصیل کرده
بلکه خود مبغض هستند اگر چه این قواعد ایشان بسیار
نمروند و حمله در بسیار از امور مخصوص در امر عدالت در
برده ظلم و تعدی است و لکن چون بظاهر در لباس عدالت
نهادن و زامروز دولت و مملکت ایشان در ترن و تزلزل
و اگر عدل حقیقی باشد غیبت نمیده خواهد شد و یا اولی
لا اله الا الله فصل و از جمله قوانین مقرره این جماعت است
که رسم مواد و اوقات و عوارضات را بحد نیز یا بمره حقوق
داشته اند و سابق بر این نیز در سر کار سلطین هندیه
رسم نبوده است چنانکه در روم نیز رسم نیست و بجز مملکت
ایرانی ظاهر است که در مملکت دیگر این بدعت نباشد

و همین سبب الهی آن ملک همیشه از دستم حکم بسته اند
و اگر از جانب سلطان صدر رویه صادر شود البته حکم و
کنند ایان و عمال هرگاه بسیار مزاحمت نکنند هزار رویه
از رعیت خواهند گرفت و گاهی نیست که صادر و عوارض
صادر نباشند این فقیر خود در ایران ملاحظه نمود که از دربار
سلطانی محصلی بجهت مہمی سلبه کرمان شایان آمد مکنفر
ملکزم و دو اسب و ظاہر آنست که در در دست کسی که در قبا
بود زیاده از ده یا نوزده رویه خرج او شده باشد و عمال
و کنندگان ایان قریب بیاضه تومان از رعیت بجهت اخراج
او گرفتند و نیز این فقره مقرر دارند که هرگاه امیرالامراء
ماصد هزار سپاه وارد بیده بشود احدی را قدرت آنست
که از کمینہ رعیتی یک تخم مرغ بگیرد یا آنکه بدو بیاضه
مالک بخواند که نزول کند اگر لاردها در خواند که را بخواند
مادامیکہ او را راضی نکند میسرش نخواهد شد این فقیر در
میرشد آباد در پنجا مکیہ کہ بغضام آباد میرفت قریب بیاضه
سپاہ فزنی را کہ از اہل فزنگ بگویند دیدم کہ در ہکوان کجہ
مقام داشتند و عازم غازیور بودند و سکر کردہ ایشان
بجهت گشتن حیران بود و ہر گشتن را کہ میآوردند صاحب او
کہ اید بسیار میگفت و میرفت و من نہایت متعجب از آن
بحار بودم زیرا کہ این رفتار از ادبی قاطعہ جی در ایران بوم
مظہور نخواہد رسید مشہور است کہ صحاک در دم رفتن بر

رعایای خود را مجتمع نموده با ایشان گفت که اگر چه ظلم کنم
 بسیار از من شمار سیده است و لکن شکر میکنم که دوایم
 عظم را متذکرتم و هم نمی دانم که خوانه کس را برادر بجهت دیگری
 خالی کنم و دیگر آنکه ظلمی را بر عزیزان مسلط کنم و این همه در
 امر صیح و ظلم صریح در آید این نهایت شیوع دارد مخصوص
 خوانه نزول و طایفه فرمانان مقرر کرده اند که جهت سیاه
 در سفر خیمه از سر کار مقرر است و در بلاد نیز آنکه بود و با
 ایشان بر زمین سر کار است و اگر کسی سواي آنها خواهد از
 خود مبلغ داد و اگر اینها میداد و انصاف است که در قیام
 خوانه نزول عجب خوانه خرابه بر عیت میرسد خاصه در فصل
 زمستان و غیره مقرر کرده اند چنانکه صد هزار سیاه در کنار و اطراف
 در اعات مقام گیرند یا مجبور کنند بحال آن ندارند که یک
 دانه کندم از در اعات کسی را منحرف نشوند و با این غرض که
 بعد که این میکنند اگر احبب هر یک چنین ظلم شد دفعه
 مورد سیاست خواهد شد و نیز مقرر است که از احوال حق
 چون بقال و عطار و نحو هم خبری نمیکشند و از خوانه ها که
 در شهرت و ملک مردم است خبری نمیکشند بلی اگر در میان
 از سر کار گینه باشد خبر خرونی بعنوان گزایه گرفته میشود
 بمحله مداحی را منحصر کرده اند در زراعات و تجارت
 و عدالت و بر ميث یعنی محصول و ملک مال تجارت و غیره
 این مداحی تمام در سر کار جمع میشود و عند الحاجة

فراتر داید و محض مبرر و عذر و خبر یکدیگر نیست آنست که
سپاه و غیر هم را قوریت این نیست که ظلم با چیزی کنند
آنست که بار عالم در سر کار حکام این فرقیه بفرستند و بفرستند
کترین رعیتی میتواند که عرضیه مشتمل بر مطلب و در نوشته
معرفت و کلام با صاحب عدالت برسانند و لهذا از ظلمت
متلاشی شدن بعدالت خلاصی از ظلم سپاه نیست و حکام
و سرداران در دارا میند و در ایران اگر چه مادرش با آن خود
راضی ظلم و ستم نیستند و لکن رسیدن ناله مظلومان ایشان
در نهایت دشواری است بلکه بحکم اعظم میسر نیست
تا انچه را برسد اگر در دارالامان ایران نیز مقرر میسر
که عراض مظلومان بحضور میسر نیست ظاهر آنست که بهتر از
تمام ممالک طریقه عمل و در امور محمول میسر است و انست
در حاتم کتاب بقواعد و ضوابط چند که موجب عدل است
اشاره نماید و در این وقت محلی از سر بر اوضاع و
حوال معیشت و گذران و قواعد و رسومات این فرقیه
نکارش میشود که مطالعه کنندگان استقاری نماید و بسبب
به آنکه این فرقیه را عادات و رسومات و قواعد و ضوابط
که در سایر فرق و در روم و ایران نیست محلی از اونها
ایشان میشود از انجام آنست طریقه معیشت حکام و حجاب
ضوابط سرکاری و در باب ضایع ایشان و ان چنین است
که به هم صحیح صادق بجهت گشت صحرا و فرج از جوانه بایر اند

و تقریباً دو ساعت از روز رفته مراجعت کنند و آن
 وقت باید که کتبه و بر اطراف میز نشینند و آن کت
 به مخصوص است که در محبت تکلف ساخته اند و بر آن
 طعمه گذارند و بر درون بزمین کربسها گذاشته اند
 که بر آنها نشینند و طعام خورند و بقاشق و چنگ طعام
 خورند و از کار و دانی و غیره را بآره کنند و اضلالت را
 طعام الوده نمیکند و لفظ میز بزمین و بر سر قدیم است
 و میزبان از جهان با خود است و گویند که این نوعم از عهد
 جلین خان که فرستاده است کرده بود در اینجا با حقیقت و طعام
 خود را با طعمه دهند و صحبت باز دارند و احتیاط با درون
 در این وقت است و چون تقریباً یک ساعت تمام بطعمه بمانند
 غایب امور خود روند و در این محال عدالت خوانه عدالت
 که از مکان ایشان دور واقع است روند و اصحاب تحصیل
 ملاقات نیز مکانی که بحیث این مطلب مقررت روند
 و بمن هر کس کار خود متوجه شود و مکلانی را که بحیث اجتماع
 خلق و نشستن ضارب کار مقررت است از آنجایی که گویند غایب
 بحیث عدالت باشد یا بحیث دیگر از امور است سرکار
 و در غیر این مکان در از باب سخن مانع نکند و هفته یکروز
 مقررت که اصحاب امور سرکاری بحیث صحبت و آمین
 اغرض و امر از ادکان بملاقات ایشان در خوانه نای خود بمانند
 و در غیر این روز ملاقات اغرض نمیشود مگر بعنوان نذر و

و چون قریب شام شود بخواند های خود مراجعت کنند و رخت را
باز بپوشانند و آنچه حکم کرده اند تمام را در کتب خود که آنرا
بسی گویند ثبت کنند و در وقت شب نیز طعام خورند
و شراب القدر بنیاض مانند که باعث زوال عقل شود دراز
کار باز مانند محله دقیقه از اوقات ایشان بمصرف خرج
نشود و از برای هر کاری حتی بازی و لهو و لغو و تفریح
مقرر است که در آنوقت بآن مشغول میشوند و هر کس که در
هنگامیکه بجهت نوشتن یا درستی امور سرکاری نشسته
باشند و کسی بجهت ملاقات ایشان برود اگر چه امیرالامرا
باشد جواب دهند و گویند که در اینوقت مجال ملاقات
نهیست و در امور سرکار مشغولم و او نیز مکرر نشود و بکار
خود رود و اگر در آنوقت ملاقات کنند بلکه هر کس بخواب
روند بمقصر میشوند و جریان دهند و اگر از کسی اندک راحت
طلبه دیدند در دفاتر منوبند که ملاک شخص لایق خدمت
و خدمات عمده ماوندند و حق است که اگر چه جواب را
خوب بیکیرند و لکن خدمت و اطاعت را نیز بخوبی میکنند
خدمت و محنت و مشقتی که در امور سرکاری از رؤساء
ایشان میشود در ایران و روم از کتبی ملازمی بخوانند
و باید ماه به آنچه صاحبان اصلاح کرده اند تمام را خود نوشته
بخودت کونسلیان کلکته بفرستند و ایشان نیز باید بخود
تمام آنها را ملاحظه کنند و حق را از باطل تمیز دهند و عید انعام

که وسعت دماغ آن مردم چه قدرت که تمام آنها را ملکه
 میکنند و علاوه بر امور است خاصه خود را از نایب و اولاد
 و تفکر در نظام ملک و غیره را نیز با تمام مریدان از آنجا
 طریقه کنونی ایشان است و آن چنین است که کسی را
 مدتی در خلوت ملائیم گذرانند و با یکدیگر با غایت کثرت صحرا
 روند و شب در روز صحبت دارند تا رویه در فراق یکدیگر را
 بینند اگر مرضی طرفین شد کلام و عقد بعمل آید و الله بر کس
 بخواند خود رود و اطباء این غیره نفی بکارت کنند و قابل
 بانی نیستند و گویند که خودی که از بعضی دختران کم معلوم
 میشود و مزارع است که با موضوع بجهت باز که انحصار و تبرک
 الت مردم هم میرسد و اگر مطابق باشد بخواند و اگر نه از
 ندیر حکماست که برده را بر داشته اند تا کسی بر بکارت این
 نکنند و مفید بر نماند و زیرا که درین مدت که زن و مرد که خود
 پنبه و شر و شیشه و جگراند در خلوات بسر برند و اغلب
 اوقات از شراب که حجاب را بر میدارند و سرگرم باشند البته
 برده بخواند و بکارت بر باد خواهد رفت و از آنجا که است
 که احدی از مردان را مجال آن نیست که زن خود را از خویش
 بامر دیگرانه مانع کند و از قوانین ایشان است که منع کرد
 علامت کوه و ظن بزن است و اگر کسی اندک غیرت داشت و در
 مانعیت مانع کرد از زن در عدالت عالمه بقصد از نگاه
 کند و شوهر را تهدید کند و شنید ام که حکم میشود چنان

مدتی که کنونی است

غایت بکارت زنی

تسلط بر او که زن را و بیعت
 افتاد از آن بکارت

الکی

لکن نفقه و کسود بر شوهر است و بچکدام را مادام حیات دیگری
 طاقت مواصلت با زن دیگری نشود و بکینیت و لهذا سبب
 شکایت شده است و فوج این حرکات نیز از میان نه برخواستن
 و همه چیز پسنداند و الی الا ان این طریقه را در هندیان بشایع
 نموده اند و در اعزاز زنان و احترام ایشان با فوجی العایت
 میکنند و هرگاه کسی در هنگام طلاقات زن از آن تراغزت
 کند و یا آنها صحبت دارد و زنی را از آن مسرور میشوند که با خود
 ایشان نهایت تعارف است را معمول دارند و زنان در بار عالم
 با شوهران میشوند و در سر و کشت و ملاقات دوستان
 با پرده همراه میروند و شنیده ام که قبل از این برده پوش
 زنان در اینفرقه یکدیگر بوده است که هرگاه زن را شوهر دارند
 دیگر احدی را را نمیبرد حتی پدر و برادر و مادام مردن قدم نه
 خانه پدری نمیکنند و بعد از فسخ امر یکی این امر قبیح اول در قوم
 فرانکیش شایع شد و اینجاب بی فرفی سرایت نموده است
 و در بعضی از نقاط شنیده ام که میگفت که در این اوقات
 بعضی نکاح و زنی و شوهری در قوم فرانکیش مألوف میباشند
 شده است و اگر زن حامله باشد در خانه بی کس وضع تحمل نماید
 طفل از آن او سب و در آن سب اصل سب را معتقدند و این
 و گویند که بودن طفل از لطف این شخص از اعتباری است و رفع
 آن معصیت باعث کثرت اولاد است زیرا که هر روز تازه یک
 باغ با او یعنی حاصل میشود و هرگاه زن مستر مایک مردمانند

خاک سفید بپزی نشسته

طرفین بیک طرف را اغلب اوقات نفرت حاصل خواهد شد و مردان
 ریش و سبال را هر روز تراشند و بپوشی سر خاکی سفید می پوشند
 مردان و زنان باشند تا موهای سفید بظن آید و فرفری میان
 سپر و جوان کمتر شود و از زنان سبزه اناس ضایع روزگار از
 فرقه مسلمانان و بنود دیگر در که بر خاور غنبت بحاله ایشان
 در آید بنده به کارهای غارند ویراجون زنان قوم خود و تکلف
 بر آمدن از پرده حجاب نکنند و با او سگ و مهر بانی یکبار کنند
 و در وقت مردن مبلغ خطیری بجهت ایشان وصیت کنند
 که مرده الحال بگذرانند و لهذا اغلب فواحش این ملک را از زنا
 و جان از روی مواصالت با انفرقه است و اصل از غار
 بزور در حباله خود میاورند و اگر فرزندی از ایشان بهر
 محلی بس حباب الکی رسد اکثر ایشان او را ارتقا در بگیرند
 و مالک ثانی فرستند که باین و طرفه خود و تربیت نموند
 و اگر کسی از زنان فریب بخواهد خود رغبت نکند و احاطه
 کند و یا آنکه مسلمان شود و اراضع نکند و بخت زنان در وقت
 وضع حمل قابل نیست بلکه اطباء و مانند زنان منوجه ایشان می شود
 و از اجماع انست که این طایفه را با فوال و افعال اطباء عظیم
 اعتقاد است و آنچه گویند محال و دروغی منزل و مانند و در
 توفیر ایشان با بعضی الغایت گوشند و باطبیای یونانی وضع
 تدوای آنها اعتقاد ندارند و ایشان رخصه نکنند و معتقد
 اطباء آن قوم است که هر خبری از ایشان و جوان و جوانی

اسوداد با دقالبندگی

البر

مرکب است از نمک و شوره و سیاه و از نم خیزی این سه چیز را
بندهای بر روی مناسک دارند و اغلب رویه ایشان مرکب از این
سه چیز است و برخلاف اهل یونان جواهر آدویه را بکار نهند
و اجسام و عصاره آنها را استعمال نکنند و لهذا اگر موافق باشد
بر وای غمته است و اگر خطا کرد نیز قتل الساعه است زیرا که
در عروق بزودی نفوذ میکند و وضع نسجه نویسی در ایشان
معمول نیست و در از خود دهند و بعد از حصول نخست هر چه
خواهند از هر کس گیرند و کم و زیاد در گفته ایشان بدو لکن
ایشان نیز به اضافه نکند از هر کس باندازه او قابلیت
کار خود طلب نمایند و فقر او ضحفا و غریبار از خود در دادند
و از سر کار گیند و ایشان را مقرر است که مفلسان در اینجا
روند و اطباء متوجه ایشان شوند و خرج دوا و غذا و سایر
ضروریات تمام از سر کار است و هر یک از اطباء را دفتری است
که هر روز به احوال بیمارانش خود را با دوائی که با و داده اند
و در آن بنگارند و هر هفته یک روز همه در یک مکان مجتمع شوند و
دفتر یکدیگر را مطالعه کنند و از احوال مرضی سخن رانند
چنانکه کسی را چیزی بجا نرسد گوید و اگر یکی احوال بیماری را
تحقیق داشت و بان مرضی مورد دفتر او را بیندازد بر شانه اش
او آتش را تحقیق نمایند اگر خطا کرده است او را نقد بکنند
و شانی و سببی هر چند با علامت به خداوند رسد داخل
در سنگ اطباء نشود مگر آنکه در یکی از امراض معالجه بدیع

یا دولتی تازه فکر کند که در حفظ صحت یا زوال مرض فایده
 بیند از آن بستند نگاه جمعی منعقد کنند و همه اطبا
 بجزافت او مختار نویسند در سلک ایشان منسلک شود
 و بابت هجبت او مواجی معین کند که در عین زفاست
 و عزت بگذرانند و بتکمیل مرتبه کوشد و هرگاه یکی از آن
 بجهت مرضی دوائی استخراج کرد و بتجربه رسانید و تمام
 اطبا نیز بتجربه رسانیدند و بخوبی آن شهادت نوشتند
 بحضور بادشاه مراتب آن را مفروض دارند و برامو
 عنایات و مراحم بگردانند و نسخه او را بسرکارهای
 بقدر قابلیت آفرینند و از آن سرکارهای بکار
 غایت شود و احوال سایر ارباب حرف و صنایع نیز بهمان
 دستوریت هر کس که مصدر امر تازه شد مورد الطواف نگاه
 شود و هیچ یک از اهل حرف جبر و قیدی نکنند ولی آبر
 و افره کار از او نگیرند بلکه امر را زیاده از دیگران بماند
 امرت و مانند این اصحاب کمال اندر ضعف و در این فقره
 بسیار اند هر کسی در هر صنف که هست در تکمیل آن کوشد
 تا از سرکار بادشاه مرتبت و منفعت یابد بجهت این صنایع
 و افکار ایشان اشاره میشود فیصله از جمله صنایع مجیه
 ایشان آنست که هر گاه اندک بجهت شخصین مقدار دراز
 و در وقت هوا و استیاض مرآت شده و ضعف آن در هر
 شهر و مملکتی بالنسبه بشهر و مملکت دیگر یا موسمی بالنسبه موسمی

از شخصین مقدار دراز و در وقت

دیگر زبان الله هوای هر ملکی را ضبط کند و از آن با حوالی مردم
آن به بر نواز سیاهی و سفیدی و شجاعت و حق و غیر ذلک
و آن میل را بکسب مجتهد از شیشه و ته آن قدری وسعت
دارد در آن قدری از سیاه و بخت آنند و از پر و دل بر آن شیشه
و مانند شیشه معایت از بالادی حد سیاه خط و طبعش دیده اند
در خطی علامت در جبهه قلب هر قدر که هوا گرم میشود سیاه
مقتضای می شود و هر قدر که سرد میشود و بر می ماند و از مقدار خط
و صعود آن مقدار شدت که با وسر ما معلوم خواهد شد و اعلا
در حد سردی حدیست که سیاه بر ته نشینند و اصل بخت و از آن
نماند و اعلا حد که می باشد که شیشه را نشکند و از بالا
آن فرار کند و در این دو مکان سکونت را ممنوع میدارند
و از جمله التي است که بخت نشینند و رخ ساخته اند و از آنند و ام
و کیفیت آنرا نمی باشد و از آنجا وضع را بر سر و است
که بغایت با آن میشوند و به اهل اسلام طعن زنند و اینجا
که زراعتی نزدیک یک روز بدون سود نمی آید و اگر باند از آن
سود گیرد از این خوف فرزند از بر و دی ز طلب کار را
ادامه میکند و لکن در صدر رویم زیاده از یک رویم در ماه
سود را باطل میدارند و اگر کسی گرفت و دهنده اگر چه در آن
راضی بوده است و حال اعدالت نالشی کند سخن او را می شنود
و اگر در اول سودمند رج در غم که نبوده است و شرط نیز نگردد
باشند و در خوف صاحب زدا دعای سود کند میگیرند

بلکه اگر کسی ادعای زری از بابت میراث و نحو آن بر شخصی داشته باشد
و اثبات رسانید یا سود گرفته یا در میراث نماند بلکه اگر کسی گفته
باشد که در قتل مبلغ بر زمره اوست و یا آنکه مثلاً شخصی بخت
کرد و زمره داده که او را بجهت آنکه مثلاً بلبلداری بود
کینه ضبط کرد و وارث پیدا شد و ادعا کرد و در عدالت
اثبات رسانید هر قدر ساری داخل بود که در سکه کاغذی ثبت است
یا سود آن و اصل زمره را بر وی رسانند و گفته خود نیز از مردم
زر کبر و سود و بد جمعی بجهت اینکار میکنند هر کس که خواهد
نزد انجمن است رود و زمره را بسیار و قسماً بگوید و از اوست
مینامند بجهت و شهادت کور و جمعی دیگر از اصحاب کار
آن کار را بنی مضمون که مطلق مبلغ نزد کس نیست و بعد از
از قتل زمره از قتل ماه از قتل سنه عیسوی از قمری صدیق
باید است رو به مثلاً سال بسال بکسی که این تمسک در دست او
نزد سکه کار کینی داده میشود و در گوشه آن نوشته است که این
چندیم است و کاغذ سمانه که نوشته که نه و فسخ شود و اگر
آن کاغذ را کسی بزور از کسی گرفت و یا آنکه در دزدی آنکس از
سکه کار بود را بداند و خواهد گرفت که آنکه مالک کاغذ
اعطای کند که کاغذی مشتمل بر مطلق مبلغ زمره و سود و مزاج
بقول تاریخ از من رفته است بکس که بگوید و من مطلع کینه و آن
آن کاغذ بایشان رسد و او را بخر کنند و لکن زمره را در ندهد کاغذ
دهند و بقی صاحب آن در عدالت با اثبات رسانید از او

که فتیله‌ای برسانند و بالا اندازند و دست و لکزان کاغذ غری
و با سوخت محبوس که لکزان خبری مانده از زنجیر
سوخت و مالک از اصل و نفع خبری عاید نخواهد شد
اگر چه دیر و زود داده باشد و امر و زلف شود و آن کاغذ را
فتیله نامند یعنی نمک زبر با سود کاغذ دیگر نیز در میان
ایشان رسم است و از این شکل فوت گویند و آن مثل بر است
هر کس که از کتبی طلب دارد و بر آن کاغذ نویسد با این مضمون
که کارکنان شرکاء کتبی متعینه فوت کی که این رفعه را آور
فلان مبلغ را بادی برسانند و رفعه را بمانند و در لکزان خود
منذرج نیست پس هر کس که آن کاغذ را پیش ایشان ببرد
بلا غدر زور گیرد و آن کاغذ حکم طلعه و نفقه بهر سنده
و چنان مردم خرد و فروشنده و نگاه دارند و تمام مردم
بر این قوم خیال اعتماد نموده اند که زرقای خود را با ایشان
و از نگاه بکاغذ بار را راضی میشوند و با آنکه میدانند که اگر این
دستگاه بر جبهه شود بجز کاغذ باره خبری در دست نخواهد
ماند غرضی از ستر جان شور صاحب نقل میکرد که در آن
بایسته گیتی در جای انهدر مقروضه از خاک و گل آن
سیر زمین طلعه شود معاویه با عیشر آن نخواهد کرد و این همه
بسیار است که نظا هر یک را بر زور نمیکشید و از طریق
معاذله با بیرون نمیکند دارند و در برده خوش سلوکی آنچه
میخواهند میکنند و بدین تحصیل بدنامی مطلب را حاصل

مینمایند فاعلین و یا افعالی که بصله دارند بجهت وضع بیمه است
و این چنین است که از منقولین و صاحبان مایه اموال خود را
یکجا کنند و با هم شریک شوند و چون کسی چیزی از مال تجارت
و غیره را خواهد که از ملکی بملکی میوزن و انعامت رود و گویند
که فلانی مبلغ مال بفلانی جازر مثلاً عمل کرده ام و فلانی
ملک می رود از این سهم کند پس انعامت وقت را بکشند
و اوضاع دریا و طرق را از امنیت و آشوب ملاحظه کنند
و از آن قرار از او مبلغی گیرند و آن مبلغ داخل سرمایه شود
و باید بیمه امساع را گیرند و با و کاغذ دهند که خطر این سوا
از فلان شخص که بر فلان جازر است از فلان مکان تا بعد از
بست و چهار ساعت از رسیدن بفلانی مکان از طرف
و حرق و سرق و غیره بیمه ما است و اگر افعالی رسد بقدار
انقضای ششماه از رسیدن خرابی بنابر زرا و باران
بیمه اول خواهیم داد و آن بیمه را تا آخریم داد و چون خبر بختی
رسید که مثلاً غرق شد یا دزدی و در سر و در سر موعده طاعت
مال را در عدالت قسم دهند که در اول امر در بیان سرمایه
دروغ نگفته است پس بیمه بر بیمه را وضع کرده اصل مال را
تا بیمه اول با و میدهند و گویند که درین معامله فایده
است که در صورت سلب یعنی صاحب مال نفع کمتری رسد
و در صورت خطر سرمایه او با امنیت و تنی دست و مفلس
نشود و اصحاب بیمه چهارات و اموال بسیار بیمه کنند

و در صورت سلامتی صاحب مال نفع کمتر رسد و در صورت
خطر سرمایه او باقیست و نه بیاحت و مفلس نشود و صاحب
بهمه جهازات و اموال بسیار بجهت کند و در صورت سلامتی
بهمه نفع بسیار عاید شود و در صورت تلف شدن بعضی
اقتصاد حاصل کرده اند که ندارد که ان توانند نمود و در
بنده و رسان نمود نیز این عمل را کنند چون یک طرف معامله
که دارند ظاهر شرعی ندارد و الا شریعت نهایت مشکل بود
و از آنکه است که جماعت فرنگان در عرض سال دو دفعه
نهار بازی کنند و بسبب آن جمعی صاحب سرمایه بخطر شوند
و دیگران چندان خردی نرسد و طریقه آن چنانکه شنیده ام
اینست که مردم شهر بلکه مملکت را مطلع کنند هزار گرس
بطیخ خاطر او مثل صدر و نیم گیرند تا از ستم هزار گرس
هزار و نیم جمع شود پس مایشان کارا سامی هر یک از آن
ستم هزار گرس را جدا گانه نویسند و تمام را بیک وضع مجید
بنویسند که اصلا تفرقه نتوان کرد و در ضد و نفی گذارند
آن نیز را بیکصد و شصتی در ستم حصه مختلف تقسیم کنند
و هر حصه را در رفقه نویسند و یکی ایشان را هزار و چهار
رفقه بهر یکی هدیت هزار و در هشت رفقه بهر کدام ده هزار
و در یکصد و شصت رفقه در هر یکی با صد و نیم نویسند
و دو هزار هشتصد و شصت و هفت کاغذ بنویسند
ساده است که آنها را کاغذ حلوانا مند و همه را بیکو وضع

بچند و با آن رقبه های زر در زر صندوق و یکدارند
 پس در یک صندوق سه هزار رقبه اسامی مردم است و در
 صندوق دیگر نیز سه هزار رقبه است یکصد و سی رقبه
 زر در و باقی ساده و این دو صندوق را هم جدا کنند
 و بر هر صندوق یک طفل عاری از تمیز گذارند تا آن طفل
 هر یک صندوق خود را بر هم زند و رقبه برآورد و بخت
 انسانی آن کار دهند هر که اطلاع حاصلد و بخت یارست
 یکی از آن رقبه های زر بنام برآید و آنکه اطلاع از همه کو
 شریست کاغذ هشتاد هزار رقبه بنام او برآید و بخت
 غنودگان را کاغذ ساده برآید که خلوای آنرا و بکار آن
 خنده اند و بنام هر کس که زر برآید کاغذ خود را بخوبی
 بنماید و نه الغور زر را گرفته به کار خود رود و این بازی
 نام دارد و به وزیاده از آن میرسد و آنرا با انواع مختلفه
 بی اختلاف کثرت و قلت زر نفسم میکنند و مردمان
 مقول گاه است که نام خود را در بخت رقبه نهند یا بیدار
 یا هر یک رقبه برآید و لا اقل دست خالی نماند و بطریق
 بجهت فروش اموال نیز اختراع کرده اند مثلاً هر کاه مال
 بر بعضی باشد و یکس نتواند که او را خود و یا آنکه مال کسی
 کد شده است و فروختن آن به قیمت وقت بجهت او خوب
 طر عظیم است پس ده کس کمتر یا بیشتر جمع شوند و قیمت آن
 جنس را بسوی قیمت کنند و هر کس حصه خود را ببالگ و بدو نام

نوشته است اسم از این بازی است

خریداران را در ذره رفعه مثله نویسد و در ظرفی سرشته
 گذارند و نام آن جنس را در یک رفعه نویسد و بکشند
 و دیگر با سله بوضع رفعه که نام جنس در آن است بچند
 و در ظرف در بسته دیگر گذارند پس از هر ظرفی شخص
 غیرا کاهی کاغذی برآورد تا نام هر کس که رفعه مثله برآورد
 آن جنس برآید مال از او است و گاه هست که صاحب مال
 نیز حقه دهد و شکست نشود و باز مال باو برگردد و کارکنان
 و میاشران این کار را حتی السعی فی صدق و بهت است اگر
 هر یک از این دو معامله را صورت شرعی بود از اوضاع
 پسندیده میشود و از جمله است که در معامله است و مع
 و شرا تا اگر در قیمت را و اندازند قیمت هر جنسی را بمیان
 کنند و بر آن نویسد و یا هر دو قلم نوشته بر آن بنویسند
 و از جنس علی و اهرات و خوانند و را شنید خوانند که گذارند
 مردم بدکاران بنماش و در جنس را بنهند و قیمت اهرات
 خوانند و اگر نتوانند بر سرند اگر خوانند خرید و الله کار خود
 روند و از جمله است که در مرکب و محمول از مال الثیارت
 گرفتن فقر را مراعات کنند باین معنی که از غله و حبوبات
 و بقولات و نحو آن چیزی بگیرند و از آن مشت مبتذل نمایند
 که باین و غیره که بمصرف فقر میسرند چیزی چیزی بگیرند و
 بنشینند و نام کس باین اصل چیزی نمیکشند و اندازند
 که آن بها که بمصرف اعطایم میسرند زیاده گیرند خصوص اگر سر

رفعه

طریق کس و معلول آنست

وگویند که در این زمین شراب فروخته نیست و از این
نوشند جز اصحاب دولت پس اگر بقیعت گران خرید چه
مضائق است و نهیدستان را اگر میسر نشد باعث خرابی
نظام مملکت نیست و در تمام قلمرو یکی که کب کبرند و در
هر شهری که گرفتند عمل آن کار را خاص را نشانی کنند و
کاغذی به صاحب مال دهند متضمن آنکه این فقیر خجسته
فلان شهر گرفته شد در جای دیگر از مالک بکشی
مرا هم نشوند و از این نوشته کتب بقالب است و کار خوب
عالی بحیث اینکار کرده اند حروف مقطع را که در انواع
مختلف ساخته اند و چون کتاب یا مطلب را خواهند که بنویسند
موافق آن تمام حروف را برابر سطرینک و مرتب کنند
و بر مبلای نصب نمایند و صفحه سازند و بر آن مرکب بزنند
و چون قالب چیت زنی بر صفحه کاغذ زنند و از کتب
مطلوبه در هر روزی آنچه میخواهند منعقد سازند و بر آن
امرت خروید معین است که ثلث احوال است کتاب
آن نیست و اخبار مملکت و احکام و این ملک را که در این
باست کتاب همیشه نباید در چند روز نویسند و چه کار کنند
رسانند و اگر شخص اجنبی نیز خواهد از کار خواند خرد تمام
رعایا را سهولت تمام اطلاع بر احوال ملک میسر آید و عدا
تصویراتی که از فرنگ و غیره آید همه را قالب زنند و حق
است که باین عمل اکثر امور را بر خرد و دیگران اسان گرداند

و علاوه بر این مبلغ کلی علی‌البت ان می شود و در این باب گفت که
کافندی احدی کند مانند و این را بکافندی می گویند
کرده اند و ان در این است که بر کافندی می گویند که نیم نازکی
نیت است که از او بود و هر سر غنچه زوایه می گویند که نیت
سعدی بر کافندی گرفته است و در نیت نیت آن کافندی
و در دیگر کافندی غرض آن عامه نفس است و جهت کافندی
که معاملات در آن نوشته شود و این است مفر که در این باب
برای هر مرتبه زیاده از صد مقابل نیت آن کافندی نیت
و جهت کافندی که آثار بر دو کافندی و اینها در آن نوشته
می شود و نیت نیت است که در آن هر نفس است و حکم کرده اند که
نام قلم و این است معاملات و آثار بر دو نیت حتی در این
ما صاحب عدالت می گویند بر این کافندی نیت می گویند که
معامله در میان کافندی نوشته باشد و بعد از آن رجوع شود
بر خانه از آن شخص که نیت از این می زیاده از نیت که در آن
عدالت آن می شود و جهت آن که این مداخل را از برای نیت
انداز کرده است جهت مفر کرده اند و در حال که با او
و ایجاد او می نمایند هر کس که مصدر کاری در این بر کار
حق او را نیت می کنند و او را در نیت خود داخل می نمایند
می گویند در این نیت مفر کرده اند که کافندی نیت
جهت بر مطلق که این را از برای و نیت است که در آن
نیت می گویند و نیت که مفر که نیت می گویند زیاده از

کلیت است و این فکر نیز مبالغه نفع کم نیست و ظاهر
چنین معلوم میشود که نفع رعیت را منظور کرده اند که گفته
که قیمت اندوه را دیده و بلیست رویت مثل بود و بسیار کم محض
میرسد موقوف کرده اند و عوض آن گاه چند چهار را که
عام البیوی و کثیر الاستعمال بود همت آن مقرر داشته اند
تا عذر و ایادی که از این جهت است در حال عظم باشد
در حوایج و وسیع الفضای که نفع و آب و علف می باشد
چند هزار است نامی سر داده اند و باطراف اشهر را که
فرستاده اند که هر کس که خواهد مادیان خود را باین اسبان
بجست بدخج مادیان و یک آن تا دو سال بر سر کارست و
بعد از آن اگر خواست بر سر کار فرودش و الا تا یک خوانه خود
برداشتند ام که تا بحال مقدار رحم کینه از سبب نیست
و چون بعفت اعلا میخیزند همه راضی و شکر اند و با بحال
کم ندیده شد است که کسی که مادیان خود را بر سر کار فرودش
و باین عیله اسبان بسیار فراهم آورده اند و از این جهت
که اگر کسی مملکی رود و یا از عجایب المخلوقات خبری شنید
انرا و احوال ان ملک را و ان حیوان را و ان موضوع را
گفت و چون بکلیت و دارالریاست دیگر را بجا امت رسد
ویرایان کنند و ان کتاب را در چاه خوانند و از ان
صدق نسخ چاه کنند و بقالی بکشند و هر کس بجهت آنکه
بر ان مطلع شود از ان نسخه میخیزد و مبالغه کلیه غایب اند

و ایند که هر کس هر ملک که رفت یا بخرید که رسید احوال را بشنود آنکه
علاوه بر اعزاز و اشتیاق و مبلغ کلی عاید او خواهد شد ثبت
میکنند و همچنین هرگاه کسی کتبی را از میان الباقی عرضه کرد
چنانکه خواننده ببرد و آنچه تا آن مبلغ کلیه منتفع شود
و باین سبب باری از کتب اهل اسلام می توان شریف را
ترجمه نموده اند و بر مذهب محققه مطلع شوند و بدینجه
اطلاع و آگاهی بر زبان آورده اند و وضع طلبه و اهل مالک
بمعینه چون ایران دردم و غیره حاصل کرده اند که معلوم
که اهل اینها باین هیچ مطلع نیستند و نقش تمام ممالک با شرح آنها
در خزانه غلبه اشخاص انجمن است و چون دست و در نظر آرد میفرستند
و گویند که بیک کتب و اطلاع بر ذایع و میوه هر ملک موجب آرد و یاد
عقل و کثرت نوشتن است و الاضافه است که این مرحله را
خوب نفیسه اند و از آنجه است که مدارس عالی در کلته
باخته اند و هر کس اندر صنف از آنجاان و اندر نیز درم
که او را در تحصیل مشغول شود و علماء و مدرسین ازدم
علم و هر صنف مقرر کرده اند و بواسطه این تمام از سر کار
داده میشوند و از محصلین هر کس که احباب و اولیاست از آنجا
او بر دمه خود او است و از اخراجات فقرات بر سر کار است از لاف
و با گرفته تا بمراتب عالی را تمام بوضع مرغوب و بنوعیکه
سپهر و اینان بدست آید و در کتب نوشته اند و علماء و حکمت
در این چند در بیان خبری و کلی امور محبت از طرفه

و شوهری و طباطبائی و بخاری و جراحی و نباتی و نقاشی
و جهازرانی و حکومت و تجارت و غیر اینها نوشته اند و در
هر باب که قاعده بیان میکنند تصویر آنرا نیز باین پنج که
نوشته اند نقش مینمایند که مطالعه کننده را حاجت به تعلیم
کنند شود بلکه صاحبان هر پیشه بخود ملاحظه مطلب در باب
میکند و چون کسی از قوم اندکتر در درسه کامل و غیر اینها
تخلفه نگاه شد و لاف خود گردید و او را یکی از غفلت
سرکاری معین کنند و از قوم مسلمانی اگر کسی ترغیب کرد
مدرس و فاضل القضاات گفتند که بدین افتخار نفاذ شده
در صلاحی از اصداغ و میر المعنوب نمایند و باین سبب در عصر
الآن مردمان لطیف و صاحب آغوش بطمع جاه و خدمت
و مواجب بیدار شده و مانند قاعده و ایالات و ملایک
حکامای اینفرقه از بیست و سال است تقریباً که مدبرستی امور
دینی و دنیوی مردم مشغولند و ملی عالمان نیز بشکلی آن اوقات
مصرف می نمایند و در این مکرر فرصت مکتب و تبحر
بجستند که و نیز و اضحاف و محروفت که الی غیره و
سبب است اگر در خواست کسی است آنچه نوشته شد در این است
خاتمه الکتاب فی البصائر بدین ای طالب باید سرور
و ای در این بین چه نذاری که هیچ امری عظیم تر و دشوارتر
از این نیست و در این نیست که استقامت امر عالمی
جزای مشروط و استقرار خلقی بدین امر و بهر سبب اینجمل

بزرگوار جهانی رفته و صلاح و رفاه و کسوری را گردن گرفته و بزرگوار
دستی ظالمانه بر مظلومان انداخته و زور و ستم
که از افریقا و صحرای و دراز مسافت او را بیدار و فلسطین و خاور
رو و غیر امت بر او ستم و اگر از فرساده ای و آینه کشیده
حکایت از او ستم و در سبیل مافوقی که در پیش نه بر
خوش گذرد و بر اینچنین مکتوبه و هر رعیت سیاه زمانی
که در وسعت روزی برویش بسته کرد در دمان سدها
او بر کشید و هر کاما اعمال جزئی و حیاطی و طباطبی اقبال
آنهاست استاد و معلم صورت مکرر کاری با این صغیر
و مشغله باین مشکل با ارشاد و مرشد حکیمه تمثیل پذیرد
و حضرت ملک و امیر مالک و القاب از رعایت شفقت
و مهربانی برای جمیع بندگان مخصوصا با دشمنان و فرمان
دستور العملی نوشته که جامع سعادت و جهانی است و رابع
الو به کسورتانی است که کشین مکارم اهل حق و ابرار
مستوطنین افاق و ضابطه دفاعی امور مادی و معنوی
استاندارد که ان الله است ان الله ان الله ان الله
باعتق بالعدل و الاحسان و ابتداء و القرب و منی عن
الغشاع و المنکر و النبی یعظمکم لعلکم تدرون
ست و ازین صفت است که در حیات خطایر منابر مملکت
آن طایفه است و در این اصباح از این م حاضران سینه
و در این جلوه در این آیه شریفه خداوند تعالی صفت امر فرمود

که جامع است به تسبیح جنات را در دست حضرت نبی فرموده که مثل ای
سید عالم است ای آدمی که در این عالم است و آن موقع که در این کارها
و کلمات و گفتار و غیر آن حق بخوانی خلق محبت چون میلان و کوس
بهر چه بکوشی خود را به دست متعالیه یا منفارعه رود به سیار از قیاس شمع
و در نفس الامر بر دل نهد آرد و جانب خود یا احدی را از حق محبت
بسیب شوی یا استغاثی و آنچه منتظر ندارد در رویدن خلق را
بخت کرد ایندین بخت داد و برای حوض حق احدی خداوند عالم را
یا خود دشمن نکرد اند و افعی طول اعلی را بخندید اجل و دنیا و آخرت
و کز دم ظهر بگریبان جان مردمان نیفتد که آنچه بر سرش می آید
جز در یکمان نیز بر او اندازد خاصه جز با دست لای و حکام و حاکمات
و بیخود زاده لازم است به ایمان علیهم السلام از جانب مالک الملک
برای رفع مست و فاسقانی عرض و مال اهل عالم معین گشته از گناه
جلائی هم از این جهت بفرست خطاب طریقه الهی سر فرزند
بسیر بر او آرد و لایق حال ایشان است که با احتیاط تمام بگویند
آن امر خطیر قیام بخون و کیمینتی حراست مال و جان و عیال است
ناموس بندگانی نمایند و همیشه در خواب و عمل و معاش و ظلم
اندیشه فرمایند در هر احسان است یعنی با خلق و با شکری
مخوف و بیغیر محبت گروه حجاج از رشته کار این و آن بکشند
و مراهم مراهم بر جراحت دل خستگان بلب لب و عوینتایی
دل الهی شکسته بندی دلبهای شکسته و محبت خردین
شعاع سعادت کوشش بر ترک عرض مطالب عشق و هم گونه

یاری و معیاری که با هر یک از احاد ناس شود در این معنی داخل
و قیاس این شامل آن است سیم اینها فی القری است یعنی
باقوام دخول ن عطا نمودن و از نوال خوان و سعت احوال
این را نیز بهر منفردی که در حد این شیوه در عیون آن
داخل بود لکن جناب رب العالمین بخت زیاده ای بر تمام
اینها خصیصه علی و نیز ذکر فرموده است و در احادیث کثیره
منقول است که مراد از ذی القری دخول حضرت رسالت است
که قضا در آن که بمحمد فان الله صلی الله علیه و آله و سلم
برای ایشان خمس بر بندگانی مفروض ساخته است
اول از منیات فتح است و این عبارت است از هر عمل شایسته
که در آن اصرار نمایند و از حد گذرانند و در بعضی از تفاسیر دارد
که هر معصیتی است که قوه مشیوئی باعث و محرک آن کتاب
آن باشد چون زنا و لواط و امثال اینها و دوم منکرات و آن
فعلی است که عظام ابدی را بکنند و در کتب بعضی از مفسرین
نوشته که هر معصیتی است که قوه غشی برای آن داعی باشد چون
قتل و ضرب و مانند اینها سیم معنی است و آن عبارت است
از تعدی و زیاده ای بر خلق و جمعی گفته اند که مراد از آن ظلم است
و هر اخبار و آثار الهی است اظهار آن ترعیب باورش ایمان و در آن
فرمایان بشیوه خسته عمل و ادب بسیار است و الله اعلم
کلام معنی نظام سید عالم حضرت اقدس میگوید عدل ساعده حیر
من عباد سبعین سنه یعنی یک عت عدالت نمودن از

به خدا و ساله عبادت بهرست و نیز از انجانب مروتست
که بهرست کس اندک در سب و در خدای تعالی این امر اورین است
خود و نیز که هیچ سابه جز با به رحمت او نباشد و یکی از جمله
با دست امان عادل را نموده اند و از وی اکثر ولایت حضرت
امیر المومنین و در وایت و سب که فرمود اینست **قَالَ اللَّهُ**
اَعْظَمُ مِنْ نَوَارِ السُّلْطَانِ الْعَاقِلِ وَالْعَاجِلِ الْحَسَنُ بَعِيْهِ
قَوْلُهُ تَرَدَّدًا بَعْدَ عَظِيمٍ نَزِيْهِتِ اِنْ تَوَلَّيْتَ لَطَائِيْ كَمَا نَصِيْتُ
عَمَلُ مَوْصُوفٍ وَمَرْوِيٍّ كَمَا شَبَّهَ اَوْ مَكْنُوْنِيٍّ بَارِئٍ طَارِئٍ
اَنَامَ حَقِّقُ صَادِقٍ مَّنْهُوْلٍ كَمَا كَفَّارَهُ بَارِئٍ اَنَامَ
که تمام و غیور به رعیتی کنند و بادشاه عادل و بزرگان
راست گوئی و راست پیشه و پیر که زندگانی در طاعت
بسر برده باشند بحساب بهرست روند و حضرت سر عالم
مکرر در مقام فخریه میفرموده که من بوجود آمده ام در زمان
تفاوت به عادل و غیره و از این قبیل اخبار از عمار
افزودست و بر خدای تعالی او را که شایسته فخر است
و سر بلندال افسر و ستمندی و کبایت و سحران کشور
کار وانی و مدبران امور و جهانی پوشیده نیست که حکم
ای شریفه **قُلْ اَمْتَعَ الدُّنْيَا قَلِيْلًا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّمَنِ الْاَعْلَى**
در نگاه عزت و جاه و این جمله ای به محض و شایسته است
این سرای فانی بقایت مختصرت و شکوفه و سبب
نمود مراد می کام دل بند و خیر و از این جزیم نفس

و این نختند در ستاد اعتبار یک بر سر صاحب دفتری نهان
 که تلاش و محاسنش با شفته ن خسته باشد پس
 جیف باشد که با دین آن هوشمند و خداوندان محنت
 بلند در سر منزل جین بای رعیت مست نموده بکل
 گشت چمن همیشه بهار عالم باقی نبرد از زند و بان گشت
 سیر و سپهر الکر عدل و طفر لوی کشورستانی بتسخیر
 ممالک سعادت بی زوالی دار بقیه نیفرانند
 عدل و کرم خسروی است ورنه که ای بود که بهر دو و پیرانه
 ده طفل و علم داشتن و در بعضی از کتب سیر مطرب
 که وقتی که اسکندر زو القراین غرمت جهانگیری نمود
 از آثار تفکر از ناصیه خاطرش بیدار و غبار نگذاشت اندیشه
 پیشش بود و بیدار و بیدار سطا طالبی حکیم که وزیر و ظهیر
 این دولت بود بعضی رسانند که منت خدایر که امور
 ملک و سلطنت منظم است و تقویش مرادات بر لوح محول
 مرتسم خزان بود و فرو و ممالک معمور سبب ملل و باعث
 توزیع مال چیست اسکندر بعد جواب این مضمون را ادا
 فرمود که هر چند که بنظر نامل می نگرم این عرصه محقر را قابل این
 نمی بینم که بتسخیر آن توجه نمایم و بهتر میاید مرا که سعادت
 باین سر ارجه فانی فرود آورده بای سعی در تحصیل این
 فرسایم از سطوع عرض کرد که بخت حاصل است که این دین
 حای مردم فرزانه این کاللا در غرمت و الله اعلم

و در غرطه بر سر ستاد اعتبار یک بر سر صاحب دفتری نهان

و سزاوار است که وسعت سرای عالم بانه را هم بر این
 افزوده و سلطنت بی زوال آن جهانی را نیز علت
 فرمایند چنانکه ضرب تیغ جهانگشای ملک دنیا را بقیضه
 اقتدار و زوری اگر بیکت عدل و انصاف و ابرار ملک جهان
 بقدر انبیر سخن فرمائی چنان معنی است که دست انبیر است و
 اظهار و در دست که الدنیا من ریحله الاخره و علاله و صفت
 نیک نای اخروی فائده عظیمه بر میو بر شیوه مرفعه حدالت
 مربوط است چه باعث دوام دولت و حصول امنیت و کثرت
 جمعیت است چنانکه از خطاب خطاب حضرت امیر المومنین علیه السلام
 که فرمود من عمل بالعدل حصن الله مملكه و من عمل بالجور
 عمل مملكه حاصل معنی آنکه از سلوک و فرمان بر حق و عدل
 و داد عمل کنی خدای عزوجل دولت او را در چهارامان نگاه
 نگاه دارد و هر که جور و ستم نماید زودی او را الملک گرداند
 و بر طبق اینکلام است سخن بعضی از حکما که المملک یمن بالعدل
 مع الکفر و لا یمنی بالجور مع الایمان و از این جمله از انکاسه
 در صفت عدل موصوف بود و فرمود است که سلطنت است
 و بی غیر نمیشود ملک سباده و شمشیر و ان محض نمیکرد و در عالم
 و ان هم نمیکرد بکریا و بی ملک و مملکت نمیشود
 مگر بعد از آنکه در بدنه کامل ملاحظه شود و بی معنی معانی
 نظر آید که مملکت چنانچه بین و باریت و چون روح که فرمان
 فرمائی بین است و عدالت مانند صحت است که حصول آن

منشی و از تباط حسیتم و جان و مایه کفایتش این و کفایت
 و جملات خلط سودای جباری طغیان یا صفای مردم از از
 همچنان که دریا بلغم حرص و شهوت فرااید یا خون صالح رک
 مردمی و قوت فاسد که در بناچار مزاج ملکی از مزاج اعلیٰ و
 رفته صحت عمل مرض ظلم میباید و در زندگانی جسم و جان
 هر دو بنا خوش میگذرد و در لکه خزان با دشت مان بمشابه
 که رحمت که از چشمی میباید اصناف رعایا فقری که
 کاسه الهی و بی بر لاف برکت نه مزاج امان و کشتن اجل
 باقی سیراب میگرد و وصفه عدالت میراثی است که موی
 تنقیه آن چشمه سار میگرد و از رخس و فاش که میگرد
 و در کانی و لای ظلم و ستم که میگذرد و در این چشمه سار
 پاک است آن آب که پاک و کشتن معمور و چون مجر
 عدل در سینه رفته میروا در است و سیلاب ستم تمامی را بکل
 و لای خوانند خرابی رعیت و فاش است با ضرورت آن آب
 منقطع و آن کشتن خراب میگرد و پس صفت ظلم اگر چه
 ظاهر و محض خرابی خوانند رعایا است و کفایت اگر مدیده است
 و در خط شود موجب تحریب بنیاد ریاست و سیر و رعایا
 و از حضرت امیر المومنین و مرواجت که از انصاف بنده
 المساطل فی سلسله الزمان یعنی که از خاطر یادش از ستم
 خیر انصاف و از مزاج صواب که کفایت نماینده احوال رعایا
 فاسد و انصاف روزگار تباه کرد و چون روزگار تباه

باعث ضعف اهل ملک و فتنه دشمنان خواهد گردید چنانکه
حضرت شاه ولایت بنام فرموده است که من ظلم به عتق
نصرا صنداده یعنی هر که بر رعیت خود ظلم کند یاری دشمنان
خود کرده خواهد بود و نیز از الجناح فرود است که من عدل
جند نصرا صنداده یعنی هر که عدل خود را بخدول و پشیمان
سازد و با حاکمان و انعام بند ایک احوال ایشان نبرد دارد
حضرت ایادی خود کرده خواهد بود و سه از رعیت شنید
که مایه ربودن بن دیوار کند و بام آند و در پشت این شکست
بادش با نزار رعیت بمنزله مال و عک و سیاه بمنزله چکانند
که باقی دشمن را صید کرده ذلیل و خوار میکردانند و چون
بال بسته و چکان شکسته شد باز یک هر زاغ و مرغ و بال
سینه و دشمن خواهند گردید شهر است که شخصی با بی گزشت
که بر شاخ درختی رفته بتر برین آن شاخ میزد که قطع نماید
آن شخص گفت که از این احسن تر کار عالم خواهد بود عاری از غفلت
که از این بهتر تر حاکم حاضر می است که بی ترش نقدی کو قسم رعیت
خود را بکسی ندهد و قطع کند و خود را اندر زره برتری و سوار
بر خاک ملک اکلند و رعیت خویش است سلطان و در
پادشاه ای پسر باشد اینجاست بتر برین آن درختی
هزار که بالایی تر خوش گزنی وطن و بر اهل نصرت
و خوش و خوار و بی چشم و گوش و اطمینان برین است
که چون خوب و ستم از سر گذرد و غافل و عالم از غفلت نقدی و

و طغیان جان بر لب و کار و باخوان رسد در مقام خلافت بر آید
و علم کشی بر افراشته سلاح معارضه در یوشند و سپاه و رعیت
بشت هم داده و در دفع و استیصال وی نجان کوشند و بر عالم
تقدیر و نعم این سواد بر صیاف از منه بسایر کشید و این بخوره
پره زال از این گونه دارد و گیر بسیار دیده چنانکه از ملا خطی کتب
سیر معلوم و از تامل در احوال سلف مفهوم میشود نوشته اند که
یکی از سلاطین عرب بپوسته نرودر قوه طایفه اخذ احوال
کردی و بانفش خود دستم و دود از تنها و خلق مملکت بر آورد
یکی از خیر و امان عاقل و کسانخان آن محفل دیوان تابید و
نصیحت کرده التماس عدل و داد نمود در جواب گفت آنچه
کلیت میباید که یعنی شک را که رسد دارند از دنیا نروند پس
رعیت حین بریشان و محتاج باشند بهتر اطاعت کنند تا آنکه
آن است که شیخ جبرائیل اهل آن کشور از بسیر دولت آن ملک
افزود یکی از حکما و دانشمندی که بکشته خون نوشته وی گذشته
گفت که رهبا اکل الکلب صلیحه اذ الیه یستعصم یعنی خون
سگ را صاحب سیر نکند گاه باشد که از غایت گرسنگی صاحب
خود را خورد و نقل است که در وقتی از اوقات ابو جعفر منصور دوانیقی
که ثانی خلفای عباسیه بود و شکرایی میفرستاد بدار و سر
کرده آن شکر سفارش نمود که اجمع کلیت بتبعلت یعنی
شکران بمنزله سگ اند که بکشد و محتاج باید داشت تا مطیع
باشند ابو العباس طوسی در این هنگام حاضر بود گفت که هیچ

که در آن هنگام و یکی نانی بانی سنگ پدیس سر دار را گذاشته
 سر در دنبال آنکه گمانت و نتیجه این مقدمات آنکه ملوک
 و سلطان را هیچ دشمنی و بدخواهی و تن ملکیت را هیچ مرض
 جانی و کجائی چون صفت خسته ظلم نیست خسروان (قلعه فرنگ)
 در برابر اذیت از این دشمن خانی بسایه مساعی جمیده محتاج و حکیمان
 و خیر خواهان مزاج دولت جهت قلع نموده این علت در استمال
 ادویه مجربه بلا علاج اند و بر واضح و روشن و لاج و میرین ا
 که این طبقه غلبه کف نقش خود را در کتاب ظلم کلیت
 ظاهر چنانکه علم من بهمت بلند را از لوث این صفتی ماسند
 و بر طبقه غلبه اینند میباید که احدی را از کارکنان و متون
 و خیر خواهان از قسم وزیران و سر داران و حکام و عمالی که خدا را
 و انکاران و مباحایا بکتابه قضائی که بر وزیر علم و مطلع در است
 نیستند نیز در ظلم و تعدی تمکین از کتاب می دهند و ارضی
 در اوستی ابله خود را در کتاب بابت سر کوبند و علیده بر تی
 مراتب از حفظ و جراتند اطراف ملکیت و در دشمنان خارج
 نیز کوشیده خاطر رعایا را شکند از اساز شراب و جوش تشویش
 دشمنان و شلوم امن فرمایند تا سخی خطای خطای با الله
 شوند و در دنیا و آخرت الویه سعادت و نیک نامی را
 بلند سازند و در سبیل امن و امان ما را برام و اطمینان تمام
 نه بایست و حکم دانی نمایند و از این وقت این فقه کثیر البصیر
 خیر خواه و وقت اند مدت و داعی و دایم در است حکام سبب خبر

ستفقت مجلی از قواعد و ضوابطی را که در گذارش توفیق داد
کشتی و شمشیر باری و ادای عینا رعیت برور و چنان دار
در خلیفه تمام و از شرایط تمام در زند و در کتب معتبره و انامال
سلف پراکنده بودند و بعد از ده و پنج و زنی بدست حبس
از او صلاح و اطوار حکام هر دیار فهمیده در ضمن دو فصل هر دو
صنوبر نور و عدالت و دستور میدارد امید که مقبول طبع آید
و منظور نظر اشرف گردد فصل اول در بیان آنچه بر حکام
عظام دوی الاحترام مراعات و لحاظ آن لازم است آن
چند خیر است اول آنکه در هر حالی از احوال بذات پاک قادر
مشغل متوکل و بفضل و رحمت بیغایت حضرت و اولاد
متوسل بوده توفیق سرانجام هر مہمی را بر وجه ضوابط از درگاه
رب الدباب مسئلت نمایند و تمشیت هر امری را بمشیت
انجذاب دانند و در روز شب بکلی زبان عجز و انکس را بجا
سعادت و دجانی را بر روی خود کش نیند و بر سرعت ملک
کثرت سپاه و فراوانی خزانه و در سنگاه فقر و رستوخار و دیم
آنکه بقدر مفقود و تا کید قواعد شرعیست غرا و تنفیذ احکام
ملت برینا را مکنون ضمیر منور و بش نهاد خاطر خن بدیر کرد
در ظاهر و هویدا است که هرگاه ملوک و سلاطین باس
ایمین و دایند و در مقام ترویج دین و اجرای احکام را تعالین
قدیم الهام نشانند بحکم الناس علی دین ملوک کف
حکام و اعمال هر دیار و سایر منوطین قری و اہم ضامن از اجداد

تتبع این شیوه مرضیه الخراف بخوانند نمود و از نشانه
این امر خواندین و دنیا معمور و اندر بر تو خورشید طوبی رحمت
میلکت بر تو نور مگر تو چنانکه خاقان کنج عثمان رافع لولای
عبدل و احسان منظر طراز خلل و جمال مطال خلد ابطال
من و عثمان بجای و بعد از آن محمد در تو اید و بن و امان در ملک برادر
آئینه ملک و حکم انداز سهام تدایر ملک و سلطان
بن السلطان و الی قان بن الی قان ابو النضر المویده بطریق
الملك القهار مع علی شاه قاجار خلد الله ملک بهکامیکه جماعت
منصوره مناله مضله و در صفحه دار الایمان ایران لولای ضلالت
افروخته و کشته از سیر داران و سپاهیان و رعایا بلکه
نقضان از صنعت کسیر علوم دینییه خاصه جمعی از علما و کبرا
در حلقه اطاعت خود داخل و در رشته ضلالت منسلک
ساخته بودند حضرت ظل الله خلد الله ملک حکم بقتل و قتل
فرمود و چند کشته از رؤسا غیاب و در شکاه انجمن را
بحال تباہ نمیدانست بندگان خلد ایشان بولد ظلامه منفق
قدس سره فرستادند و فرستاد با بزم نوم و فرامین واجب
الادعان باطراف مملکت مشتمل بر قلع و قمع سخره خدشه
و تخریب بنیاد ضلالت اساس انقاز فرمود و بعضی
از بندگان آن درگاه و محاصرات دولت خواه بعضی میبندند
که چون جمعی از اعظم داعیان و اول دیار از جاده شریعت
منصرف و بصوفی طهارت و کلمه این رفتار اند متعلق و تو

در این است که چند روزی نیز اراده خوش کنونی ضمیر و این
تبع صوفی کش در نیام تاخیر باشد که معاد و کبوتران و لیلان
این صد از سیده در بر دج صنوا بطاوشای شکسته بهر
آن موبد حضرت بار کا از غیرت و نیدای بزبان حال
فرمودند که منظور از بادشاهی ترویج دین و حفظ شریعت
حاکم النبیین علیه السلام است و اگر این باشد این یک کار
آید انقضه بفرمان آن خسر و کامکار بیدار کشن و آرد
الایمان ایران در این خروزمایان از حسن و غار بدعات
جماعت خلائیت شواربک و انار ایتم اظهار فرما
الاستیسیه بر آنچه الله عزوجل ظاهر و هوید اگر دیدار میدهد که
روقی شرع و دین بر همین دستور تألیف تصور و روز بروز
منزله دولت ابدیت این دو دمان ولایت نشان
منصل بظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله
و السلام و اللسان با درج العباد و برار باب البیت و دیوش
واضح و واضح است که از ناموز فرمودن علماء و متشرعین و بجهاد
دین بین و امر کردن عباد بواجبات و نهی نمودن ایشان
از محرمات و منیای بون شرب خمر و زنا و لواط و زانی
الالب طرب و امثال اینها بقوانین سلطنت و ایاک
مملکت منقصی و مضرت عمیردکس با ان منفعت که این
و فایده غیر مشایبه مسامحه و مسامحه با بدشایان و حکام در
باب از طریق نبی و شیوه شکر که آری نعم حضرت باب یکم

نهایت بعید و موجب زوال دولت خواهد بود پس آنکه هر
صفت از سپهر دولت نظر اطلاق بر کیفیت اوضاع پاک
تخت و مقر سلطنت و سایر بلاد و در دست که حضرت
رب العزت در زیر نیکین جثمت در آورده است از بخت
و سر رشته اخبار هر دیار را در قبضه اقتدار داشته باشند
و بعینیک دور غلطی و غرض اهل شکایت و دفتر اعمال
عمال و حکام را خوانند و قایل نوبت و دینار و رخصه و کار
هر کشور و دیار منصوب نمایند که رفتار و کردار ایشان را
بجسور معدلت و دستور موعوض دارند و آنچه نه بروفی و جواب
باشد بکند لک و شدی و نادیب و عتاب تراشند چه اگر
از احدی در خدمت مرجمه داشته باشد آنست تقصیر
و لغزشی مدویده و از تنزل احوال رعیت و سبایی در
حصار استوار قواعد و ضوابط بادشاهی شکست افتد بندگان
آن زود و آنگاه برداشت و مصالح و دفع مفاسد آن فرستد
مبدا و توانست ساخت سه تا بود آگاه بر احوال هر نزدیک
و دور بر فراز تخت از آن جا داده این در شاه را و اگر
در این مرحله تکامل و تعاقب در زنده رفته رفته شست و
ضعف در ارکان سلطنت رویداد خوانند شد و از ضعف
الحال و فارغ البال بودن یکدیگر که در ضعف حکام و حال
خندان فائده و منفعتی منصوص نیست و دل از زدگی
جایگزین نیست و میران شدن ملک و مملکت باوین ضعف

حضرت رب الغوث و موجب بلند گردیدن رابات محبت
در فال دولت است چهارم بلکه بدو ربابه چشم سلطان
و شوکت و عظمت جهان مانده بماند ستمدیرگان
و افغان و زاری بجان رسیدگان را از درگاه خود نرانند
و بخیر صفوف خود اربابان را بایش راه آید و شد عرین
حال به نوابان در ویش را از کاشن جان فرای لطف
و احسان خویش بالکلیه مسدود کرده اند بلکه اقباب
مثال بی نوال التفات خود را از هیچ ذره بمقدار دروغ نذارند
و این شیوه مرضیه را منافع جبروت و کثرت زبان فرمای
نشانند چه هیچ شان و عظمتی اعظم خویش از جلال نیست
و جناب احدیت از غور رسی احدی عار ندارد و ناله هیچ
در زمندی را دست رد بر سینه نمیکند و در الحقیقت
ظلم رعیت نشان عمل شایسته و بدرود هر کسی
و متخلق با خلق الله بودن شکوه بادی نیست و مناسبت
خطاب خلل الهی است چه از این دولت بخش که کار در پیش
سازند و صاحبان تخت را چه از این تخت بلندتر که بجای
کنایه در مانده بپردازند پس در جهان و در شهر عالمیان
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم اوقات سیه
خود را بستم بخش فرموده بود که بی تنفقد احوال عالمیان
مشغول گشته ادای حقوق عطف نمودی و زمانی به
باقامت مرا بسم ندیده در درگاه احدیت بر کج و سجود و

دور حصه دیگر بکار سازی خلدیق پر و اختیر که حجاج باغبین هر
کشوری و حضرت شاه ولایت پناه در ایام ممکن بر عهدت
وامست روزگار با حجاج مهات خلق مصروف نیست
دشمنها بکار عبادت خالق می پرداخت تا آنکه بعضی از اصحاب
معروض داشتند که بادرش آب بشی دیادر و در آب بشی فرماید
فرمود که اگر در روز ایام کار رغبت آن خسته ماند و اگر شب
ایام کار من نایم ماند نوشته اند که بادرش هوشمند
از یکی از اصحاب معروف التماس بندی نمود گفت اگر سحر
دو جهانی خواهی بشمار در ده گاه حق داد کدای امید در روز
در دیار خود بسیار کدایان می رس و حکایت بخیر انوشیروان
خسروان اعصار را در کف ادراک و شعور سرشته است
محکم از برکت شیوه مجتهد عدالت عمر است که اهل عالم نام
کافر را بنیک بر زبان میرانند و در بحر صفت مسلسل این روز
وین بدین برسانند و در کیفیت عمل و طوایف فرخنده
شمار و متر نوشته اند و حکایتها نقل کرده اند از انجمن
که در عهد آن بادرش عادل دریا دل شخصی از دیگری خواند
بخود و در آن کنج یافت پیش فروشنده تافته انجیر را
بادرش آید و گفت که من از تو دیان و عمارت خریده ام
و در این و دنیا نکرده ام و این کنج از توست شخص فروشنده
گفت که من نام خواند را تو فروخته ام و از کنج خبری ندارم
پیدا شدی آن از طالع توست الفقه از مجرای دله کشید باج

بایع میبشیرت میکند اثنت و مشتری بر بایع می انداخت
بسیار بیغنی معروض حضور آن پادشاه عدالت و نگاه
از اجتماع کیفیت آن نهایتش و دو غورم کردید و فرمود
که لغرض از اولاد آن کنند که چند اند معروض داشتند
که یکی را بیک است و دیگر را دختری حکم فرمود که بیک و دخترا
با هم منسوب شوند و آن گنج به اعتبار اربابان سپرد و خود
مالک گنج نیک نامی ابدی گردید الفقه اگر نیکو این مقوله
حکایات بردارد بر سر رشته سخن گسته و سلسله مطلب
بر آکنده گردیدیم آنکه چون شکوه منظمی بیاید بر سر
دولت عرض شود و دادرشی دادخواهی بر دمت فرمای
فرمای فرض گردد و صدق و کذب آن شخص و بدرجه بود
رسد باید دامان ضمیر را از غبار هوای نفس و خواهش افکند
آنچه مقتضای عدالت باشد در آن معمول دارند و در رفیع
آن ششم مسامحه و اجمال روان دارند و در کلشن اخبار سدا
اطهار اکلهای احادیث باین مضمون بسیار تکیه است
که حضرت رب العزت بگویند خورده است که نصرت مظلوم
نماید و انتقام وی کشد از کسی که در حضور و بر او شتم است
و با قدرت باری او نموده است و قطع نظر از اخبار او
آثار و آنکه منفعت نالش شنیدل را باید رسیدن است
و دیده مرمت چون تواند دید و حوصله فوت چگونه میتواند
کنجید که بر حرم شیر و والی بچاره نا قولی را در زیر تیغ

نشاند و نامه خوا که پذیرش برافشاند و این معنی بر کسی که
خداوند عالم مذمت بر رفع این ستم داده و زور بچیدن دولت
تقدیری آن عالم را در پیخ افتد اردی نهاده باشد و این از آن
آه و فغان بدر دنیا بد و در اعانت او کونای نایب سلطان
بکامیاج کام دل از روزگار گیرند که به از انتقام مظلومان عالم
کشیدن نباشد و در باب شوکت چه داد عیش در ایام جوانی
دهند که خوش تر از داد دادن داد خوانان بود و چه سنگ تمام
نامی شهریاران زده شود که باینده تر از نفوس خود
نیکنامی در دفاتر اوراق خواند و در غایت حکایات
در این مقام حکایتی است که از سلطان مذکور به باکی بشنید
خوان در پیشگاه رفته بتغییر ویران خوانه بیرون کرده و در
اورا بتصرف خود آوردان عاجز ناتوان را چون غیر نودان
عمل سلطان دلت بجای غیر رسید بدرگاه وی شافته
انچه بر سر و گذر شده بود بپایه بر سر دولت عرض نمود سلطان را
از استماع آن بیداد آنش در نهاد افتاد بوی فرمود که چون
بار دیگر آن ناکهار آمد او را در خوانه گذارند خود بایستاق
تا داد تو ستانم و میرا بخوار نام قصه عید از دست دیگر
باز آن نایاک بر سر خوانه وی رفت در پیش لب بخت تمام
سلطان را از آن اعلام نمود سلطان بیرون توقف
با چند نفر از خواص خود را بکسری در پیش رسانید بخت
فرمود تا بخرج را در پیش نهند پس تیغ انتقام از نیام برادر

نخل حیات آن بد بخت را از نایب در آورد و بعد از آن باور
 چرخ غمخواران داده روی آن سیاه روی را ملاحظه نمود و بعد
 حال روی نیاز بر خاک بود و سجده شکر الهی کا آورد و در پیش
 مسکن زبان بد بختی آن خیر و معذرت این کشور و کس
 از گشت زبان سوال نقاب نقاب از وجه آن چند امر غریب
 کشور آن آغاز نمود سلطان فرمود در وقتیکه این قضیه جاری
 از نوشیدیم می طهر من رسید که این یکی از فرزندان من
 خواهد بود چه بد بختی این جرات را تا آن حد داشت که در
 ارتکاب چنین امر فحش و زریان من داشته باشد و لهذا
 خود متوجه سیاست آن بشدم که با داد دیگری جانب مرا
 مراعات کند و در غنیمت این مهم اجمال و قفل نماید و
 خاموش کردن چراغ آن بود که چون در روی نگریم مبادا امر بد
 واسطه گشتن از خون او شود و مخالف قانون باشد
 کسری عمل آید و باعث سجده این بود که چون دیدم که بیکانه
 شکر آنکه فرمودندیم تقبل نرسید و دیگر آنکه از او آلوده من
 چنین قباخی صادر نگردد بدست شایسته حضرت امیر و متعا
 نمودم بر اصحاب دانش پوشیده ملتیت که چون یادش بمان
 فی شان نامه شکسته بال در دستش و با دوش و کار
 تلخ گویی دادخواهانه از الطبع و رحمت پوش کرده اند و از
 لوث طرف داری خویشان و منسوبان و مقربان دامن را
 آلوده ناخته اند از بحر جلال قطره و از کوه شکوه شان

فرز نکاسته دارا سن و افواه دوست و دشمن خود را بگریز
این میشود سخن جز دعای دولت و طلب مغفرت از مردم برجا
سایه است که صفی عالم از وجودی خود نشان خالیست
و دامن اوراق از کلهای تذکار این مقوله محامدیه نیز خوانی
افلام از ترجیع این نغمه هوش را بطرب انگیز است اگر فایده
این رفتار و کردار مقرر در میان باشد نیز حکمت بل و لب
اولی البصائر کافیت به جای آنکه علوه موجب سعادت
افزود و این رفیع مدارج عالییه و حق شنودی حضرت رب الهیه
نیز باشد که در هر امری که امور که رود بد و هر گونه خطای
که در این صحنه انور صورت بنمود و خصوصاً در امور که کما
یعنی تامل و تفکر کرده مصالح و مفاسد آنرا نسبت به حال و عیب
و آبادی ملکیت بر خود عرضه دارند از حضرت شاه و ملک
بنیاد فرویت که فکر مرد و اندیشه آدمی در کار اینست
که حسن و قبح عملش را بوی میناید و نیک و بد آنرا بماناز
میکرد اند و بران اکتفا نکنند بلکه عقول و ادای جهان
و دیگران تجربه کار را با عقل و رای خود یار سازند
و هر که به مشورت کند تدبیر و غالبش بر بدف نماید
و بر اصحاب معرفت و لباب واضح و روشن و لایح و
میرین است که آدمی هر چند عاقل و در حسن تدبیر کامل
باشد چون با سبب اداری یا امری پردازد امکان خطا
و غلط در آن پیشتر است از آنکه جمیع از عقلا را با خود

تشریک از چنانکه مرد مسافر در سلوک طریق هر چند عارف و ماهر
باشد ششهای احتمالی که کردن راه پیش از آن نیست که با
جمع که بجای بلند و مطلع باشند رفیق گردد و نیز شکی نیست
که چنانکه نور چراغ از اقسام چند قتیله قوت میکند و نور صبر
نیز از اجتماع ذرات و عقول لغزونی پذیرد و حکما گفته اند
که اگر با عقل مشورت کردی عقل او نیز از آن تو شد پس
صاحب عقل بجای بودی بجهت سجده تا با آنکه حضرت خاتم
الانبیاء اجل عالمیان و اعقل بنی نوع انبیا و مرسلین
با اصحاب مامور ساخته فرمود که دستاوردهای هر یک را
آمنت اگر چه اصحاب عقل و دلی باشند و بدان باب
با جناب اقتدا کنند از سخنان حکمت آمیز لقمان است
که سر تو باید که با یکس باشد و مشورت تو با هزار دانش
از عرفا مشهور است که ای باب عقل که چه شرم هم کس دانند و کار
خود فرمایند و بدیگری محتاج باشند مانند چشم که هر نزد یک
دوری را بیند و در دیدن خود محتاج با بیننده است و حدیث
شریف نبوی المومنین صلات احب الیه من نذراته
با نیغی است مجله در کارها عجز کردن و بکار و امان شور
نمودن کاف خلایق خصوصا بادشاهان و ارباب و ارباب
ولکن مردم عاقل نهی نهاده که بای کار بر نهاده و بی کار
نوان نهاده و بیکمند و بجهت اینکار مردی باید که حالش
به نور تجربه اراسته و نهال دانش از بدایل صفات سیرت

از صفاتی احوال سلف و اصف و در صفاتی سخنان اکا بر
عارف و مکنون ضمیرش تحصیل رضای و مکنون تقریرش
تمسید و حامی خلایق طبع اخلاصش از جلای خوش آمد
و خارج کوئی خالی و حقیق باطنش نمکدان بشیوه نمک بحلال
باشد چنانکه یکی از اکابر گفته است که صد یقین صد قیام
لا من صدق قلت یعنی یا مخلص تو کسی است که بتو راست گوید
نه آنکه بطریق خوشنویسی طریقی تصدیق تو یابد و حضرت شاه
کلامیت بنامه مالک الشتره درین باب دستور العملی عطا فرموده
و مفاد آنی آنست که زینهار ترک کن را در شورت خود داخل
کن بجای بی جرات و حقیق که بجای تر از طریق بیل و احسان
جدول نمایند و بدویش و سنگدستی و عده منفر ما بدو بی طبر
و چنان از گردن کار ما تر اضعیف و بی جرات تا توان منبذ
و در حین شوق اند و حق مال را در نظر تو راسته با بر کتاب
چو در ظلم مامور میدارد الی اصل قابل این حرکت است که باوصاف
نموده آنحضرت انصاف داشته از عاقلین کار دیده بمن
مسئال باشد که نه در شب بیاطمینان شب و فراز روز کار
دیده و دید است شعور از عیار بصیر و دور جوهر مکرر برشته
عمر و روز کشیده بر نور علم و حکمت و صلاح و صدا و خیر و جوی
سلطان و رعیت را راسته طالب آبادی ملک و مملکت
و صفت و تبیین حرم و طمع و رشوة خواری و مردم ازاری بر
طبیعتش مستوی نبود و از اینجا است که سلاطین سلف قبل

بود بر جبهه و در سطوح و امثال این از علما و حکما و مجتهدین
 وزارت منسوب و محل شور و مشورت خود فرموده اند
 و همیشه این قوا را توبه باید تا تیرا عقل و دین میفرایند
 و بافتن مردی چنین بچند کردن این کوه را نهان در دریا
 وجود انبای زمان اشکال تمام دارد و چون یافت کرد
 سزاوار است که قدر او را دانند و میرا از بهایا و خطایا
 الهی شمرد و از فرموده او قدم برین نهند و گفتارش
 را بشنوند و محفل مشیت امور گردانند و مستقیم آنکه چون از راه
 نسبت به حضرت بادشاهی خدایتی و خیانتی صادر شود
 و یا در طریق اخلاص و بندگی و اداب خطا و لغزش
 رود و نه ناممکن باشد دیده التفات از آن بوشند و از
 کاس گرمیه و الکامیر الغیظ و العافیه عن الناس
 شراب کرامت و الله یحب المحسنین نوشند که عفو و رحمت
 از اشرف مکارم است و بخشایش زلت کما کونه عارض است
 چنانکه جناب ولایت آب فرموده که جمال السیاسة
 فی الامور و العفو مع القدره یعنی جمال شهرت و عفو
 مملکت در عدالت کردن در فرمان فرمای و حکم رانی
 و عفو کردن از عقوبات با قدرت و توانایی است و نیز
 از انجنان مروت که العفو کوة النطق یعنی بخشیدن
 مجرم یا عفو زکوة است یا عفو کما او است و از عفو رانی
 عادل حکایت کند که میگفته است که ندی که من در عفو ایتم

در عقوبت ندیدیم و سخن یکی از ملوک است که اگر رعیت من
بداخت که مرا از عقوبت چه قدر لذت حاصل شود و تعجب
بمن بخشد پس الا خطا و ذلت و مخالفت و از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که العصب مفتاح کل شئ یعنی چشم
کلید هر شئی و کشیده در هر قفسه است و نیز از ابن مسعود
مرویت که مرد بدی بجهت اندرس نبوی آمد و گفت
که من از اهل بادیه ام و دست از زوم بدامن اهل کسوت
ملازمتم نمیرسد توقع دارم که کلمه چند که جامع فی بعض
مواعظ و نصایح باشد بمن آموزد پس آن معلم باین شرح
در میان اطفال طبایع فرمودند که امروز که غضب ایضا امر مسلم
تر است که غضب نکنی یعنی در وقت خشم خود را نگاه داری پس
اعزای با خود گفتیم که من بعد اوال نمیکشم امروز مرا رسول خدا
الایخرف و فی قطع نظر از مراحل اوصاف اخویه عقوبت
نگارش میشود که این شیوه مرضیه را در قوام سلطنت و نظام
مملکت دخل عظیم است چه اگر بالکلیه اسد مغفرت مفقود
و طریق معذرت مکه و ذی باشد ممکن است که در وقتی از اوقات
یکی از ارباب اقتدار و صاحبان اعتبار خصوص امرای خود
و مجال طلبد و در را در خدمات مروجیه تقصیری و در امور
مملکت سوء تدبیری رود و به از علیه خویش هر اثری باب
قبول شفاعت و التماس بر حفظ جان یا از طایفه اهل
بیرون گذارد و یکبار که طریق مخالفت و طغیان را اختیار

بر احوال بدست و بعضی احوال را احاطه کرد و در حضرت همان شب در کتب تألیف

نماید و بس مفسد که از جمله است خبر کرده شنیدن و
 تصدیق دفع او کشیدن بران مترتب گردد و چون با
 عفو در میان آید و امید بخشایش عیاض باشد احتمال
 مفسد مذکوره کمترست و چنانکه سیاست و تدبیر در
 مقامیکه شرعاً و عقلاً مستحسن باشد از قواعده ضروری جهاندار
 عفو جرایم نیز در مجلس از لوازم مقرر شده و است جام
 زیبای دولت را اگران تارست این بودست و خیمه
 والای سلطنت را اگران طنابست این نمودست
 ملک از قهر و لطف با جارت زهر باز هر دو در کار
 پس در پایه سرسلطنت وجود شخص خبرخواهی لازم است
 که در هنگام غیظ و غضب که دیده بصیرت امتیاز حسن و
 فج اعمال و افعال پوشیده میشود بکلی الحواجز زبان غیج و
 التماس رفع حجاب نماید و آن عقده را که انکت نشکاف
 نکشد و بر خداوندان سر فرمان فرمای لازم است که
 دران هنگام سیاست نکشند و جنس مقصود فرمایند و
 چون سیاست و استکاء قهر را بکسر سعادت اثر
 حکم و دیاری مقهور و ان مرض سودا و را از این امر عاقل
 و طبیعت دور نموند بیدیده دور اندیش دران باب
 با وزیر عقل خود و سایر خبرخوانان دولت شور و مشورت
 نمایند و همگامی متکلیب بخش دشنام نشوند و پیرده
 خدمت هر کس را بدین طایفه درازی و چغای نذرند

چه در اخبار و آثار اهل بیت اطهار ۴ مبالغه و بزرگوار است
صفت جنبه بسیار و علل و بران بر قامت رعنا
بادش آن وزیرگان نایب نازیب است و نیز از بسیار
مستقیم است که در حکام ندامت و شهادت ندر آن و ملک
آنها نتواند فرمود اجتناب و احتراز از اللزم شمارند
نخل و ماد و قطع اعضای خون چشم و دماغ و گوش و دست
و امثال اینها صفت بید روزی آید که وجود او در کار بود و
همی شش آید که بر انگشت دست او کشاده شود و در وقت
بجز السوس و ندامت جبری نماید حال دیگر در در گذار
احوال بجز خواران است کالی نروید پس در امثال این موانع
فید و حبس اولی و احسن و بهر جهت غالی از عفت و عفت
بدر در مواقعی که بادشاه علی اللطیف با به حکم فرموده است
هشتم آید خلیف الوبیج و طلل مکارانی و اقبال طبرستان
از اطراف مملکت در حرکت آید یا شهباز دل بهوای شیر
و صد انگلی تحری از حدود و بهشتی از جهات بر دایان غریب
کش آید همگی خاطر اشرف اعلا متعلق بر این باشد که اند
انحضرت با کنان دیار ازار همی کش کشکان در و صند
فشاری نرسد و غبار مللی بهوای نیره زالی از عجب مرکب
بایون تشبیه که مباد از سنک صفای که بر شیت دل شود
خورد طایر اقبال از در یک احوال میرد و خار گرندی که کز
در و مندی خلد کل بد دغای بار آرد و سلطان باوین را

لازم آنت که شیوه عطف و غمخواری را از سکنه هرگز
 که مضرب خیام اختتام میکرد دروغ نذارند چه بر سر این
 روزگار ظل رحمت خالقند نه ماه رحمت خدایین و لایق
 که از احوال زیر درستان بجز در شیوه رعیت سیر در آن دور
 کمتر باشند و تفضیل این احوال آنکه وقتی که بادشاه صورت
 و معنی حضرت سلیمان نبی از دار الملک خود متوجه دیار
 بمن بود و با جنود و پیشماران و النسی و وحش و طیور
 بودی نمل عبور فرمود مورچه که بزرگ و مهتر و وحکان
 آن وادی بود اندیشه نمود که مبادا الخضر با آن
 دستگاه و چشم و سیاه در آن مقام منزل نماید و مور
 چکان را با یال و ناخن گردانند از باب غمخواری و تفت
 که ملوک را بر رعیت خود دست مورچکان را فرمان داد
 که از آن مهلکه احتراز کنند و خود را بمسکن خود کشند
 چنانکه حتی تنگ در سوره نمل بدان واقع خبر داده است
 منفر ما بد که قالت له يا ايها النمل اخلوا مساكنكم
 لا يحطمنكم سليمان و جنوده و هم لا يسمعون
 و حق و الصاف آنت که جماعت انكيزيه اگر چه مخلص از این
 و ایمان بکانه اند و لکن در این ابواب حق عدالت و طر
 مراعات رعیت را فرود گذارند و اندیشه اگر عکالت
 بجزع بالشهر رسیدند حتی امیر الدین را در مجالس
 غیبت که فلس و پرکاهی از کس بکیر کرد و عکس عظیم و حاقه

کثیره هر روز از ملکی بمملکی میروند و رعایا و برابرا از ازمه
 و شدائیان اطلاع می حاصل نمیشود فاعین و ایام اولی
 الاصل است بهم آنکه چون خواهد که کسی را باز قلع خدمتی
 از خدمات کلیه ضروریه مملکت داری سر ملیند واحد را
 بتفویض حکومت و بار از چند سازند اول صیر قبان
 عقل و فزیت را مقرر فرمایند که نقد کو هر او را بر محک
 امور زده بشخص یا بکس و نایا که او بر دازند و چون نقش
 دانش بنکود و دلکش و از انشوب بفرقه و طمع خالص
 و پیشانی باشد در دراز ضرب توجه و عنایت خاص که
 نامدار است و اختصاص سکوت سازند تا در بازار روزگار
 بوده شایع نیکنامی جاودانی و سعادت دو جهان بانی قهر کار
 توانند نموده تا از موده غیبت سزاوار خدمتی
 بی امتحان ظاهر رقم که کند و بیرون چون هر حکمی در هر
 کشوری بمنزله بادشاه آن کشور است باید که قدغن تبلیغ
 فرمایند که او نیز مراتب و مراحل سابق را که دستور العمل
 سلاطین بادرین است نصب العین و معمول بدو پیش
 نهاده خود گردانند و مختلف از آنها را جایز ندانند و مهیا
 امکان سعی و تلاش فرمایند که بجهت تفویض خدمات
 کوهری را بدست آورند که میرا از این حیث بود اول
 آنکه فکار و نما آموز کار نبود دوم آنکه تپی دست و نوکیه
 و نادیده دولت نباشد چه این متوجه است حاصل اغلب طماع

و نهنگ چشم از سیم ننگ جوان و با غرور و نخوت نمود زیرا که
سبب غرور جوانی از غلبه بلبل و غلبه مرغی است و این
و این در ملکیت است و خواهد ماند چنانکه از ارنیل قوم بود
به اعلیای اطایفه و طبیعت نیز زلزلند و علاقه و برای
اغره و اعیان از دل و جان سر در فلذده اطاعت و فرمان
او در نمی آید گورو و رفته رفته بسبب بیفای ایشان
حکومت و عا است و امور ریاست با فضل خواهد شد و چون که
مها اکبر میکانه و اجنبی از اتمک نماند چه اجنبی را اطلال
بر احوال عزیز و فقیر و شیر و مشکلی است و نه است
عدم معرفت با این مراتب غریبی را دلیل و فقیر را اطلال
نمود و این از عمده اسباب بیماری در طبیعت
اصحاب غیرت و محبت است و نه سم آنکه در هر مملکتی مستحق
از بوده را محبت مستحق خدمت شخص فرماید نهی که احد را
در خدمت دیگری مدخلی نباشد یکی جهت محافظت از
مملکت و امرش که با و سیاهان و مستحقین اندود
و سامان در عهد او باشد و بدو نیک این مرحله را از
او دارند و هم محبت تحصیل مالیات و غرض سلطنتی و
گرم و محصول مال التجاره و سیم محبت امر معروف
و نهی از منکر و طی دعاوی و مراقبات و امر معروف
و نهی از منکر و با او و شخص عالم مغایرند و این مقرب شود
که در محکمه نشسته احکام را میگوید که مقرب در شرفیه مقرب است

بیان کنند و اولی الامر نماید و فرمان قضا را برای تمام ممالک
مقرر و سه از آنها فرمایند که احدی از اعزّه و اعیان و رؤسا
و بزرگان از حکم قضات مستخرج عدول ننمایند مگر مسامحه در حق
باب موجب تقسیم احکام و باعث غفلت نباشد و ممالک
علامت است و علاوه بر حاکم مالیات شخصی استی را مقرر کنند
که کلاستر و امین و وکیل از جانب رعیت باشد و باو حکم
فرمایند که در دفع ظلم و ستم از رعایا بقیه و خوف نکند
و آنچه موافق قرار داد است طاعتی است برساند و اگر حاکم مالیات
ادعائی زیاده ای کند بخدمت حاکم عدالت عرض کند تا او
رفع ستم وی نماید و الله اعلم به سر بر سلطنت رساند و علاوه
بر این حاکم بر افعانات و دعاوی شخصی این صنف را مقرر
کند که دارو علی و متب کردی و حفاظت در دین و قیدیان
در مجید و او بود باین قسم آنکه هر قدری را که بمقتضای عدل
لا یسزم خراج و مالیات بر ملکی مقرر میفرمایند مگر کلاستر و امین و رعیت
و حکام عدالت حکم نمایند که المبلغ را موافق عدل بر اصلاح
و اصلاح نفقتم کنند و دو دفتر مستقل بر این ممالک از آن
نویسند یکی بر حاکم مالیات باشد و یکی را امین رعیت نگه دارد
و مقرر کنند که نصف مالیات را بعد از انقضای سهمیه
از اهل سال گیرند و نصف دیگر را بعد از خربال و در این
نظایر و نیست که در رعیت میباشند که در عدل و قضا
مبلغ را با ما بخرد و سه سالی بر این ممالک پیش از آنکه

و تدبیر او را خواهد کرد و در آن اثنا اسوده و مرفه الحال تغلی
کند و بیست خواهد بود و هر روز بسبب غم و ظلم و محرومان
خدا یا تشناس در عذاب و محنت خواهد بود و مفر کنند
که چون مالیات دارند نمایند حاکم مالیات مستقیم هر خود
و مهر حاکم مرفعات باین رعیت بسیار که فلان مبلغ
از مالیات باین بابت فلان قسط از رعیت فلان ملک
بمن رسید و رسم صادرات و عوارضات را که باعث
بودن امر بر رعیت است موقوف و یا بشکله چنانکه این
فقیر فحیده است بحدی خواهد خراج رعیت از زمین هر حاکم
زیرا که امری است سر بپوشیده و مطلقا بر رعیت احوال
آن معلوم نیست و هر روز حکام بجهت اخراجات خرج و
عمال ترارست فعال مبلغ خطری را با رسم صادرات سلطانی
جمله میکنند و بقلان اهل استغنیه چنین میرسد که اگر مبلغی
که بادشاه را صادر نمودن آن منظور است و بوافقی عدل
بر اصل مالیات اضافه نمایند و باین سالی نیز رعیت تقسیم
کنند و بکنند نهایت از آنچه حال معمول است و ادلای
بر رعیت بسیار و آسانی تر خواهد بود و در صورت
جهالت بیکدیگر یا اگر بخواند سلطانی بخواهد برادر دنیا عدا
برای حکام و اعمال خود در میان میخورند و این ظلمت
که در آن بسیار با خشنوا و اهل نفی غیره و مسایه در آن
باعث تجزیه ملک و مملکت و بزرگاری و رعیت و بست

امور سلطنت در ریاست پادشاه و خورشیدی و آبادی خوانه
 چند کس قلیل را بر آباد ملک و خشنودی جمعی از حد و مرز
 داشتن خلالت مقتضای عدالت و رعیت بر مصلحت است
 عقول اصحابی است و بهوشیاری است چنانکه برادران است
 و در انش محفی نسبت به عین کمرک هر چه را که لایق گزین
 گرفتن است مقرر فرمایند و با طراف مملکت استناده نمایند
 تا در دست ظلم و تعدی کویان میدان بر سر ضعیف و مسلمین
 کوتاه شود و حکم شود که خون در نیکی از نبلد کمرک مالی را
 گرفته مالک آن مستحق دهند که کمرک این مثل تجربه
 مبادرت می کند من بعد در قلم و مملکت است و مزارع
 او شوند و در شتهار نامه با طراف مملکت نویسد که از
 سواج ظلال و ظلال جنس احدی کمرک و محصول آنرا و این
 فقیر در حدود این و بیست است که اگر نه الشل بار بهیمه با خود ببرد
 بشهر میاید و طریق دور و از راه بانان و امتیاز هم چند جا از
 این بر چندارند و تا این فقیر مابزار رسیده و زیاده از نصف
 آن بنا و ارجح و ادب رفته است و از این مراحل نیز بخزان
 سلطان خیزی میبرد و خوانه الشخص فقیر خراب و تبا شده
 و ذکر آنکه حکام حکم شود که داد و علی و احدی و میرا به
 و امتثال آنها از خدمات را با جاره ندهند هرگاه شخصی
 با جاره گرفت بر او منع است که جهت تحصیل مال با جاره علاوه
 بر عیال و منفعت خود بخرد که هر روز فقیری را بکنایه و سبک

[illegible]

و کارداران و دیوانی به از صنف حکام و صاحبان غیرالت
میگویند و عهد نامه کردند که خبری از رویا ویرانگری نماند
بصیغه رتبه و نه بعنوان سرکشی نه در محلی و نه در آنجا
و نه بطریق خاصیت و اگر در ملک جمع شده اند است
عظیمه رسند و اگر ایستادگی مخالفت از عهد نمود و معلوم کرد
ویرانگری در غناب فرمودند تا موجب تنبیه و کفران کرد و در ویران
بکه غنای قفس نفس را در میان ملک غلامی و ممالک منهای
نگینند و باغهای غولان از رویای دور و دور در آن غولان
برگشته بیا بای پیگیری است و نند و کشت و کشت و دولت و
از تصادم حوادث فتن محاطت نموده بگردان باغیان
بهو و لعب بیندازند و امر سلطنت و جهان داری بجا بماند
نکارش یافت امریت در کمال صوبت و دشواری و کجاست
آنکه خود از روی اهتمام روز و شب متوجه نباشند و کردنی را
نقلم اهتمام در مصایف لیلی و ایام شبت نموده بگردانی را
یک یک بنشیند و تهدید تراشد که اینجی تختیت پذیر میگردد
و این اکای با استغراق در بزمهای جمع نمیتوانند باشند
مردم دیده که روز و شب در مکتب هوس از صغیر تا کون
ویران و بیاض کردن سمیران بگردان و بجان خط و
شکسته زلف روشن کرده باشند بمضمون و ارض
اهل و بار و نوشته حیات و قایم طومار روزگار که میتوان
رسد و گاه نباشد که از غفلت و بی پروایی بگذرد و رفته

در پیشانی خود مبط ملکیت و چون کباب علی منتهی خوانند
خواب ستیاب حضرت ابرو المومنین علی السلام و میخورد
که راست از لایق اولاد بالاد است یعنی بدو فضا و اصل رعیتها
و اندو شیعته شد بلذتهاست و بعضی از رعیتها گفته اند
اذا استعمل السلطان بالله و فخره و عیاله و عیاله
و حرابه یعنی چون بادشاه مشغول بود در لعب و مقبول
لذات نفس گردد و اوقات خود را صرف آن کند
بست است و بیدار بود بنهار و شب و خواب است و بیدار
او جهانگه بر تخت است و آخر سلطانی که بیدار بود و بیدار
که سبب استغالی نیست و عشرت و مصاحبت با اهل دران
و در آن خواص و صورت با به سر سلطنت و دولت او است
که هر چه و بیکانه ملکش را منحصر نمود و از آن روزی که
روز بفرود احوال آن در و دران بدتر و خراب تر میشود و
در این خبر و زمان بخیر نام سلطنت دران خاندان خیر
مانی نموده و چون تفصیل این احوال خالی از فوائد عظمه
و صاحب کرمه نیست لهذا افعال قلم را نه الجمله با شمس
معطوف میزد و بداند سلطین و رایان هندوستان
من قریح الرمان منوسل با دیال دولت سلطین خیم کن
از آن رایان بوفه اند و هرگاه ملک هم خود پایکی از
سپهبدان این آن متعرض آن کشور میشدند و این
نیز وی تلف و در وسع خویش ندیده نهایت مسکن و زیوی را

کار و خوار و هر طور است مطیع و باج گذار بوده اند چون
مر آنحضرت کرده تا بعد از آن میفرمودند اند باندگن خاصه و در
آن زمان پیره برای محمل خطه از دوام از افع صفتانی
به اعتبار و در اول هم و بدین مشت و دم و در یکا و سطلای و در
و مبتلا شد و در غایت خود و عرصه خالی بسیار داشت و گذر
بناده احوال گذشته و عهد و میثاق را فراموش و از
سلوک مموده اند و این شیوه از ایشان بکرات و در
نظهور رسیده که از انجمله در عهد منوچهر پسر انوشیروان
بن فرخان بهند آمده که بنوعی از بابا یالت ممکن است
بود در آخر امر فروری بسر کنسورج طریق می گفت
و خود بر سر را مسلوک داشت که بقصد و رستم و ستار
بهند فرستادی و در راه منبرم ساخت چنانکه در حکما
بر و در مورج را بابا یالت تعیین نموده بازگشت و همچنان
در عهد سکنند و در و شیر و کسری و پیر و دانی و غیر آنها
این امور مکرر ظهور رسیده است که مقام ذکر آنها نیست
و کیفیت سلوک سلطان صفویه تا بابت اهل وقت هر دو
با سرب و عالمیان مستوریت و در روز در قاهره و اهل
در احوال و امید و انواع اعانت و یارب و در
و همان نواز و عجم و آری نهایت بر دی و در احوال
مسلوک داشته اند و کیفیت رفتار حاکمان مسلمانان
شاه اسماعیل صفوی بابا میرزا اهل امیر زعفران و در

او در رعایت عالیّه در مجازین مشاطه با بدست خلف الله شاه
ماجاوین شاه مشهور است و سلطان جنت اشکان
شاه سلطان حسین صفوی بنده در دست بختی سالی
ایام سلطنت خویش طریقه نوازش و دوستی را با سلسله
طایفه عربی در اختیار داشت و چون عهد دولت آن پادشاه
تجسّس احوال سپری شد دولت سلطنت پادشاه
طعنا بپسید و انهم استوب در مالک ایران در قید
افغانه و در میان شیوع یافت با پادشاه هند که در این
عصر محمد شاه بایری بود بشیوه که در تمام این کشور
برگزیده رسم بر شش بخاطر نیکو داشت بلکه با میر و پادشاهان
راه آشنای در داد و ستد داشت و با حبسین در پیش
مذکور نیز در لواحق که ضابطه قضا داشت بود در پیش
مفتوح داشت و طعنا بپسید بعد از فتح اصفهان و
استیصال افغانه یکی از اموار بر سالت هند و تنان
فرستاده و قایم آن ایام را محمد شاه اعلام نمود و در نامه
اشعاری با مضمون کرد که چون محاذیل افغانه خاتمه
استان و هند و این دیار اند و الحال بسزای خود رسید
بقیة السیف در برکت و فراواند و از بیم شک و ظفر
و شرایق را که نیکوای سوادیه و ستانی طاعت
باشد که آن نیکو بکر امان را راه و جای نداده نیکو دارند
که با محمد و در را میزد محمد شاه متوجه عیش و عشرت و از این

آب تاب را بخت بود و بفتح معاین و ادویه مقویه باده و
اسک استغفار داشت و همزیرا که بمختلیم خود را میباید
امور مملکت و سرور از درویش و غنای و جاه و داری خود را
نیز بمختلیم الناس علیه السلام که در میان دریا و بحر
عظم بود و در میان مراد مذکور و با آن بن و بخت و بخت
چندین نام سرسری متضمن سخنان بمفرغ نوشت و تعلیم را
مشرف بخت و بخت از جلوس شاه زاده عباس خمر زان
بن شاه طهماسب بجای پدر و الله که باز یکی از آن خمر
هند نامزد شد و همین سخنان در نامه او نیز مندرج بود
پس از مدتی ویرایش و حضرت انصاف و از جهان سخنان را
که فروغی نداشت نگاشت پس از چندی نادر شاه یکی از
معجزین و قلیاش را نزد برائی الملک جدای مرحوم حضرت
که اعظم امر او هند و مقرب بزم بادش بود و فرستاده او
محمد شاه و او نامه نگاشته بود و فرستاده مذکور را بعد از روز
چند و چند روز آن عارت کردند و بهر اتماس نام را
و بخت آن بسند و بخت بسیار خود را رسانیده و در
سفر رفت نمود و چون نادر شاه بغداد رسید و انقلع
فرو گرفت محمد خان ترکمان را که از امر او صفویه بود و بخت
فرستاده سخنان گذشته را اعاده و کلام از رفتار بنی
نمود چون آن جهان آباد رسید و نامه را رسانید ویرا
توقف و او را از جواب گفت شد و چند نامه او را

دلا در بر حضرت میکرد و سود داشت کاهی در اصل
جواب نوشتن منور و کاهی در الفبا نادر شده و مختصر
بودند و از سوره ندر توقیف الهی را از نادر ملکیه
میدانستند این خیال که در حدیثین کافان یا مفضلین
قدما بر نادر شاه ظفر یافتند و در نادر با خیمه منبرم کردند
و جواب نوشتن حاجت نمایند چنانچه محاصره قندهار را
طول کشید مراجعت محمد خانی نیز متعوی افتاد و محمد
خا طر جمع مشغول العیش و عشرت بودند نادر شاه فرمانی
بهمین خلایق نوشتند مصحوب چند نفر سواران سریع السیر
فرستاده از وی سواران از حقیقه حال و باعث تعوی
در تحصیل جواب و امر بتجلیل نمود نمود و چون جواب صادر
نشد در حضرت نمی یافت انری بران مترنگ است
مجلسه خول محاصره قندهار قریب یک سال کشید و شش هزار
در جنب ان اتام یافت نادر شاه نفرمود که انک قندهار
بر اختیار محمود آورده بر بروج چون کواب معبود نمودند
اما غنیمت بدست میباشند و ان حصن استوار مضبوط گردید
و جمعی مقتول شدند و بین مذکور را مفید کرده ماندند ان
فرستاده و علم قندهار را جواب نمود و مردم بارار و سکنه
ان دیار را نادر را یاد رسکن فرموده و صوب غزنیان
و کابل در حرکت آمد و کونوال قلعه کابل را بمقام داد
که تا را بمملکت محمد شاه کاری نیست اما این حدود و

معدنی افغان است و معدنی که تیکان نینرالت بی بوسه
بخش است و بیال انجیم است و سس ما فویش راه نداده و در کم
مها ندرای گوش و غوغا کنایه شهر کابل نزول نمود و خوالی
و کلبیان مستعد جنگ و جدل شدند و فوجی از قزلباشان نقل
الان و تحریب قلعیه مامور گشتند و مجروحان و بنیاد و تحریک
برخی فریاد الا مان بجا آوردند و در شایمان و قلعیه
خالی نموده بر عینی پرداختند و در حال حاضر
آمده بودند که رسالت آن بر فتنه قتل سمی و تیر و نار
از خوف محمد خان اعلی نهایت از رده شد و چندین
کابل و زبانی بنام داد و دشت جهان آباد و فرستاد که باده
و امرای برسانند و در کابل توقف نمود و فرستاد مقام
رسانند و کس از آن نماند و اگر شمشیر است
و بهوش تقصیر باز جمعی و البغارت فرستاد و چون بکابل
رسیدند و در خوانه نژاد آمدند و جمعی از امانی انجا بر کرد و خوانه
مجموع نموده اهل سلاح ایشان را نمودند و اخیره کشتار گشتند
و کس بجا بل برادر کرده صورت حال را عرض داشت و
توقف نادر شاه بعد از فتح هفت ماه شده بود که قتل
آن ده کس با و حیدر بقدر شده و صورت حال آباد و هفت کرد
و الشیر و نقل عام فرمود و در غریب انکه برای قتل
آن ده نفر خلق از کجور شاه معین شده بود که در حال کجور
و قتل عام جللی آباد عیان آن شد و از آن در که فرود و در

بکابل و رسیدن شیوخ یافته بود خانی و در آنجا امیر اللعراء و نظام الملک
مجاور بودی و میمانند و چون بدین ایشان در شاهی جهان آید و عمر
تو همیشه مشغول بوده و ششمان خند خاطر محمدش را خوش میباشند
ناویش و بصوبت او در حرکت آمد ناصر خان حاکم صوبه
کابل که در پیش او بود با فوجی که داشت بر سر راه رفته اتفاق
خوش راه را رسید و در سخته بود نادریش و بوی بخارم افرو
که در فغان و در شاهی هم رسید بهتر است که از سر راه بر خیزی
قبول نکرد و نادریش در روز موعود رسید و خلقی از آنکه از
افغانه و فوج ناصر خان بودی بلکه رفتند و خان مدکور
زنده که کوه خا شد بعد از چند روز از آن سرکار اعزاز یافت
و نادریش به بلده پیش در نزول نموده از آب انار کشی
عبور کرد و در مملکت پنجاب حاضر شد و لاهور فتح قیامت بر پا
نمود و لذاتی بکنار لاهور رسید و کرم خان حاکم لاهور با چهارده
هزار کس سپاه بر لب آبی که متصل شهر مسکن در اطراف خود را
منصوب ساخته صف آرا گشت نادریش با فوجی از کابل
در آب راهنده بگذشت و چند کوار فرزندانش بر سپاه لاهور
تا خسته شش خان و بها در آن ایشان که در سولای مهارت
داشتند فرار نمودند و باقی متخیر و سرگردان مانده و اغلاج
با حاکم بقلعه درآمدند و نادریش به آب سپاه متصل شهر نزول
کرد و حکم غرضه بنابر اعتدال فرستاده الماس با مان کرد و
بصور آمده عزت و خلعت یافت پس جمعی از سپاه را در

در لایمور گذارشته متوجه شد جهان آباد شد محمد شاه با جمیع
الزام را اعظم الشان و بهادران رفیع مکان که منتخب سرداران
النسکار بودند مدت دو ماه بود که از شهر سرور آمدند تا
و عیش و عشرت تمام میآمدند در امدت چهار منزل طی کرده
بودند نا در شاه باز مکر قبیل از رسیدن خود در خصوص
محمد خان ایلچی نوشته بود و محمد شاه ایلچی را همراه داشت
در رخصت نمی نمود و در اینوقت معلوم شد که غرض از
نگاه داشتن محمد خان آنکه نا در شاه را بجا که متواتر شنیده
با دو آژده هزار سوار حرار رسیدند در موضع کوتاهی که چهار
منزل است به جهان آباد است بلکه دست داد و دستک در
جوست وندیان و بجا که برگرد و پیش چیده محصور بودند
فوجی از قزلباش نیز اطراف ایشان را محصور داشتند راه
و آمد و شد را مسدود نمودند و غلله در آن کشته اند
عالی را که در عالم غرور کمان نکرده بودند روی نمود و آن
عده پس فرستاده تا از یاد رفت و نا در شاه بجا که با مدد خدمت
نمود بعضی را در ضرب قتال نمود که داشت و با فوج کثیر
را اندر میان الملک زنده و شکست خورد و آن امر از
و مظفر خان نیز در روی و جمعی از اماران نامی بجا که از سره قتل
رسیدند و محمد شاه و بقیة السیف که هنوز حلی پشمار
بودند فوجی محالی فرار داشتند و طاعت خدای بر سر خود
نمیدادند الا علاج بر جای خود میماند و هر کس که فرار کرد

از بدست قتلش نشدند و پادشاه از ملک ویران و قتل
نمودند و قصه حضرت محمود و اتفاق نظام
الملک و امراء و دیگر معجزاتش و رفته امان یافتند و مادر
وی را نسی نمودند و بیدار نمودند و بکمال ملک و بزرگی
و عبادت و خدمت و پادشاه و پادشاه و در نیم ماه ذی الحجه
الحرام سنه یکم از و یکصد و پنجاه و یک هجری بمشهور شد
در قلعه شاه جهان آباد نزول نمود و حضرت و نیز پادشاه و
نور و امراء و کثرت با ما کن خود را که رفتند و بعضی از طرف
تا پنج و ده درش را چنین گفته اند سه ای بقی کشید که دی
خراب شد و چون بکام و صر و در یازدهم شهریور رسید
پنداریان او را در راه گفتند که پادشاه از حلال فایز گرد
بعضی میگفتند که وفات کرد و برخی میگفتند که بعد از و میباید
محمد شاه و ملک و پادشاه ای حال در یک ساعت فوت او شد
کردت وی صحیح و لم با جمیع کثرتی در قلعه نشسته بقضای بها
مشغول بود و بجز این شهرت کاذب در هر کوه و کوه و فوج
پنداریان کم فرصت با اسلحه و بران از در حاکم و شورش او کند
نقل و تاراج فرمایند و بخت گماشتند و چون ملک حقیقت
این احوال بحضور پادشاه عرض شد سیاه را ام نمود که هر
در مقام خود آرام گرفته با انتقام برخایند و اگر پنداریان بر
الشان حمله کنند ملائمت نمایند و احدی از امراء نهند و
تکین آن فتنه نشد بلکه هر کس چند نفری را که بخت

الحماسان و محافظت خوانده خود برده بود مقتول شد
و آنکه در خاک کمال قیامت کس از قتلش خبر نبرد
نیز خروج و زیاده بر کس نشد و بود در این هنگام
تجربیه مقصد کس عقل رسیدند و چون روز شد و
ساعت انشوب دمرا شداد بود نادرش از قلم سوار
عقل عام فغان داد و چون از سوار و پیاده دلباکار بر
شمرده بایان گفت که تا باشد نقش قریبش افتاده
احدی در زنده نگذارند کس از قتلش بنیاد قتل و غارت
کرده بکنار و مسکن ان شهر در آمدند و قتل مافراط کرده
الطریق را بنجا و هایل را با سیریک بر و در یکبار از ان شهر
خواب و سوخته شد و قتل نصف بودند که شست و تعداد
کشتگان از خاک کینه شست مادر شاه ندای امان داده
و کسان دست کوتاه کردند پس از چند روز چون شوارح
و طرف پیر از اجبار مقتولین بود هوا عفویت یافته
عفو پیر و شوارحی داشت حکم به تطهیر آن شد
کو و الی شهر در هر یک از آنها را جمع آورده با خس و فحاشی که
که از عداوت و وریدت بود به آنکه تمیز کافر و مسلم شود همه
بر کشت و مادر شاه و خایر پادشاهی که قلم از احکام
آن عالم برست شمرده از مردم نیز مبالغه کشته
ساجد نمود و چون بسختی مقتولان را از آن قتل
در معادرت داشت تمامی ملک شد و صوبه کاملی

از محل پنجاب که تاج کابل بود از مملکت هندوستان دواز
تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بمالک ایران خست
و محمد شاه دایم بپند را طلبیده مجلس بیاراست
و محمد شاه بیفته و تاج بخش نمود و ویرای سلطنت
خود شد ام در شت و امرا را نیز خلعت بخشید
و نصاب بسیار در کیفیت سلطنت محمد شاه
فرمود و او را از ارتکاب احویات و غیرش و عورت
که متدفع فیض مملکت و فرمان روانی است
منع نمود و در مختص از اطفال شاه جهان بادشاه را
بیکارگی که بسیار بود و نیز اسب میزد که همراه داشت
در آورده بتاریخ هفتم ماه صفر سنه یحیی دود و در آن
جهان آباد با فتح و فیر و زیب طبل کوچ مراجهت گرفته
بازگشت و آن سوانخی که در همین روز در ایران بود
آن بود که چون مادر شاه در هنگام غریبت هندوستان
بسیار گشت خود رضاقلی میرزا را در ایران نایب
گذاشته بود روزی که عوام شاه جهان آباد بگویند و مرکب
و مرا شهرت دادند با طرامت سرایت کرد و در آن
روز که وی تاج بخش میگردد بایران رسید رضاقلی میرزا
که در شبده مفلس بود و فکر کار خود افتاده و وجود شاه
بطاعت راکه جمعی از سبایان بپوشش قیام داشتند
و در الحقیقت مقید بودند به انتظام خویش دانسته اند

وی نموده بدینجه شهادت رسانیده و در مشهد مقدس
 مدفون ساخت و پسرش عباس میرزا و پسران میرزا
 که هر دو صغر بودند نیز بوی ملحق نمود و قاضی هاشم
 ادیب شیخ محمد علی مخلص بجزین و معلم و جیران خان
 عظیم الشان بود در تذکره خود نوشته است که نسل شاه
 طهماسب بالمره منقرض گردید و از او اولادی نماند پس
 بنابر این هر کسی ادعای انتساب بآن بادشاه دیگاه
 کند کذب و خلاف واقع خواهد بود بلکه متواتر شدیم
 و از ملا خطیب نسب سیر نیز معلوم میشود که اولاد سیر این
 سلسله علیهم السلام منقرض شدند و در قضیه تسلط افغانیه
 و بادشاه تمام گشته که دیدند و سواي دختران ایشان
 و اولاد از آن سلسله کسی باقی نماند و در این خبر و زمان
 که تا به نسبت آنها بآن سلسله مشهورست تمام از
 اولاد دخترهای اند و اغلب از آن اطفال و امثال زیانی خلیفه
 سلطان قندهار اند که مولف حاشیه معالم الاصول
 و غیره ص ۱۰۳ و بدامادی آن سلسله مقتضی و سیر افغان بود
 بجهت مذکوره ایندکان و عدم خلط آن بکارش شد
 و از تواریخ اتفاقات الت که شیخ مرحوم مذکور است
 سلاطین صفویه را در حفظ صفویین بافته است بر آنکه
 خروج خان سلیمان نشان شاه و اسماعیل از لاجان
 اگر چه در نهصد چهارست اما جلوسش بر سریر سلطنت

نقل از کتاب
 تاریخ سلطنت
 شاه عباس

دست خدایت محفوظ

در درازا سلطنت تبریز تا پنج نهمصد و هشتاد و دو ساله
 و خلع عباس میرزا از نام سلطنت و جلوس نادر شاه
 و دیگر هزار و یکصد و چهل و هشت است بنسب سلطنت
 سلسله علیه صفویه و دولت و چهل و دو سال تمام خواهد
 بود که با عدد صفویون مطابق است الفصه طها سب
 قلیان بنحاطب نادر شاه که مردی عاقل و زکی و قوی
 بادشاهانه و جوهر و در بهمت و حرم و شجاعت و غم
 از حقیقت توکری و جاکری بمنزله بادشاهی و سرور
 رسید و شاه طها سب چون بمحمد شاه بعلت
 اشتغال بطرب و عشرت و ساهانه در امور سلطنت
 مخدول و منکوب گردید و تفصیل این مراحل در کتب
 سیر بطوریت و نادر شاه مرقمه مرقمه بالادست
 تا آنکه یغما و شکست دوم و الفتن قبل از سفر
 هند در حول مغایر از محال لغویا یکن در تاریخ مذکور
 رفیق بهشت سفیدان و کمر آبان و بزرگان و اعیان
 ایران را با خا و خاکست در روزی که ساعت سه
 بود مجلسی چون لیس در آن سیاه و ابلجی دوم که با تها سب
 صلح و مصافقت آید بود از راه بسته یک دو کس از
 مشایخ و اعیان و سیاه سب سب سب سب سب
 سب سب در آن مجلسی سب سب سب در آن سب سب
 آنجا که دو مرد آن خلیق را بنحاطب خسته گفت که

علو نادر شاه بر سر سلطنت

۱۱۱

۱۱۱

باید بادشاهی که حافظ ملکطین است اختیار نمایند و هر که مناسبت
 سلطنت میباید مقرر کنند جمعی از مخصوصان سخنان
 محاسنه و جا کرانه بر زبان راندند و مقتضای مقام زمان
 برگزیده گفتند که بجز ذات مستجمع الصفات ندانیم
 کسی لایق این منزل عظیم نیست و محله متضمن الطلاق و
 اجماع خلافت نکاشته حاضران بر آن مهر نهادند و نام
 سلطنت طاهری را از شاه عباس صغیر پسر شاه طهماسب
 نیز منسوخ نموده خطبه بادشاهی را در شاه جاری کردند
 و رسمی بنادر شاه شد و عبارت الخیر فیما وقع را تاریخ جلوس
 یافته سکه سابقه را تغییر داده بر یک طرف اشرف و در وجه اسم
 بلد و الاضراب و بر یکجا نب آن تاریخ الخیر فیما وقع را منقوش
 ساختند و بعضی از طرفان بچین مصرع رسانیده بودند
 که بر سریم از مل و بار جان طمع بد جلایخ الخیر فیما وقع و او شاه
 طهماسب عباسی را از نزد خود طلبید و کاهی در مشهد
 طوس و طلبه سینوار و کاهی در دوازدهدان بر سر در و سجستان
 بجزئی قیام داشتند تا آنکه مقتول شدند پس بادشاه
 استغیر و تنزلی عمارات روضه منوره در جنوبه پیر و اخته او
 مقدس روضه مبارکه و دو کلدسته را بختهای طالع منزه نمود
 و خراج آن گوه های آن دبار آورده بر نه خایان که از
 حق آن روضه میکز در افزود و در آن شهر مقبره بخت
 خودش و بعد از تمام آن بر دیوار آن بقعه ای بنیت نوشته

در این شهر
 در این شهر
 در این شهر

دیدند و با تفحص بسیار کاتب معلوم شد سه در هیچ پرده
نباشد نوای تو عالم برست از تو و خالیت جای تو
و در هنگامیکه بادشاه نجماه غفران پناه افامی خان قاجار
ان بلده طیبه را مستخر فرمود امر تخریب مقبره و تخریب طایفه را
که در معنی در مقابل حرم محترم بودند نمود و در هنگامیکه بادشاه
جماه عالم پناه حضرت ظل الکبر نام نامیش مکرر زینت
بخش این اوراق بر دیده ان بلده طیبه را بحیطه تصرف
امنائی دولت ابد مدت قاهره برادر داری این فقیر لغتیه
بوسه ان شهید شریف شدم میدهیم که تنگهای هر
وسا برسان عمارات ان دو فر را میکنند و بجهت عمار
شاه زاده و سایر ارکان دولت قاجاریه بزرگ میروند
تا معتبر و ایا ادا می گویا و پوشیده نمایند که چنانکه افعال
همیش در طلب موجب ف دولت است همچنین راحت طلب
میرزا اعظم اسباب خرابی اوست چنانکه بادشاه غفران
پناه حینت ارامگاه شاه سلطان حسین صفوی والد شاه
طهماسب مذکور اگر چه نهایت دیدار و معدلت شعار بود
ولکن در اواخر امر حین صفی ایرانی از ضارح خالی گردیده
بودن بر در می و استراحت جوئی در مزاج مقدسش عا
و بنشین در گوشه عافیت راغب شد و لهذا امیر دیس
افغان قلعه که کینه رعیت قندار بود در شکارگاه قریه ده
شیخ مجید و ملک شاه نواز خان امیر الامراء آن سرحد را

مقتضی اندر افغان با برین

بکشت و بر قلعه قندار استیلا یافت و از حضور شاه غفران
 بنیاد نهاد که باید در اطفاي ناسره آن فتنه نمیشد و اما
 غافل و سپاه اسایش طلب را که قریب یکصد سال شمر
 خون اشام از نیام بر نیامیده بود و غده غده علاج آن فتنه را
 نمیکند شتر ناانکه میر و بس در گذشت و محمود و شیر او
 قاجم مقام نذر گشت و بنواچی و اطرافت دست قیام و
 در از کرده کاهی بساط سلطنت میگذشت و کاهی در بعض
 بنابر خدمت بادشاه مینوشت و آخر الامر غنیمت ایران
 نمود و چنانکه در محفل کائنات شش و ست در سینه کینه از رویه
 و ست و چهار بگری و از اسطفت اصفهان را محضره نمود
 و آن بابوشه ذی جابه را اسیر و دستگیر کرد و بعد از دو سال
 از سلطنت اتفاقیه خود دست و نه نفر ضعیف و کبر از پناه
 زادگان عالیشان را بقتل رسانید و از خواص و اعیان که در پناه
 حال بروی گشته و بپا نه شد و در ستمهای خود را خواستند گرفت
 و کشتافات خود را خوردی و در این حال بمرده اشرف بنامی
 از منوبان و غوثان ادبجای او دست و اشرف بنامی
 پادشاه غفران بنیاد را شهادت نموده نقش او را بدال المصان
 قم فرستاد در آن مکانی شریف در عقب محرم مطهر فاطمه صوم
 همیشه حضرت امام رضا دفن نمودند و چند تن دیگر نیز
 از سلاطین صفویه و اولاد و اولاد ایشان در آنجا مدفونند و در
 انامی ساجده محضره اصفهان و قدری قبل از آن جمعی از

وقت سلیمان بن جعفر

علما و کبار مجاور رحمت این روی پوستانند از انجمله و ورسید
 فاضل کامل میر محمد صالح شیخ الاسلام اصغری طوسی معلوم
 شد عسکه روزگاری لغت داشت فی الجمله این سبب آنکه
 تعلیمی در گذشت و دیگر سید عالم ادیب میر محمد باقر خلیف
 میر اسماعیل حسینی اصغری که اولادش از علما و در زبان منطوق
 معقول و نهایت عظمت و اعتبار داشت و در این عصر
 سلطانی با دیر مروج بود چندی قبل از آن حادثه در گذشت
 دیگر عمده المجتهدین مولانا بها الدین محمد اصغری که در
 صنایعش با والد خود همد افاده بقاضی میرزا مشهور شد
 و شرح مبسوطی بر قواعد علامه دارد قبل از حادثه در گذشت
 و دیگر سید طویل میرزا سید خاچینی است وی از سادات
 خنبیه اصغری و از قدیم الدایم با عن جد از اعظم و اکابر
 الشیخ و اغلب ان خاندان منصب صدرت منصوب
 بودند قریب حادثه مذکوره رحلت کرد و دیگر فاضل خیر
 میرزا جمال الدین محمد فیضی است که در کتبش در احوال مروج
 و معقول خوانده ملا محمد تقی مجلس گذشت و در کتب کبیرت
 در ایام محاصره بر حجت این روی پوستان و دیگر فاضل عالم
 کامل مولانا محمد رضا خلیف مروج ملا محمد باقر مجلسی است
 که بحلیه علم و اتصال حمیده اراسته بتدریس مشغول و عاقل
 موصوف بود با جمعی از اولاد و افر با در سائحه مذکور در
 کردند و دیگر عالم عامل خوانده ملا محمد تقی طبیبی است وی از

ذکر علما که در محاصره اصغری بودند
 قبل از آن مجاور رحمت پیرانی وقتند

وی از مشایخ علمای و فضلا و در فنون علم و صواب دستگاه بود
 توفیق و تامل از شرح محسوطی که بر زبدة الاصول شیخ بهاء الدین
 عالمی قدس سره نوشته شده و شرح طبع مشهور از او است
 در اصفهان متوطن داشت و با کلاه مشغول بود و در آن جا
 بر رحمت انبوی بود و دیگر حکیم دانشمند جامع فضایل و
 مرجع افاضل مولانا حمزه کیلانی که اعظم تلامذه او می باشد
 صادق اردستانی است در لواحق ابامحمود رحلت نمود
 و در قریب آن سال که از حال نمود و دیگر رسید عالیشان میرزا
 داود و خلق معفور میرزا عبدالدی از سادات علمای
 و از طرف حده منصوب شد علیه صفویه و بعد از میرزا
 معفور ممتاز و منصب قلیت مشتمل بر سر روضی با و معفوس بود
 و جمعی دیگر از اعیان و اخوه در آن حادثه بکار رحمت انبوی
 پیوستند و در هنگام تقصیر افغانیه و تسلط ایشان بر آن
 رومیه کم فرصت از طرف سیمت ایران آمدند حسن شاه
 حاکم بغداد با صند بهار کس از فرزندان از طرف کرمان شایان
 و عبدالدی شاه وزیر از طرف اذربایجان و چنانکه در کتب
 مسیره مطروبت و بیان این معقوله احوال لایق این دفتر و
 و مناسب این رساله نیست چون عرض مینماید و باقیه
 نگارش شده اکثرا نمود با جمله برخداوندان دانش و هوش
 مخفی نیست که توجه باستباب غیش و طرب و اغراض در او
 و لعب موجب زوال دولت اندام اساس سلطنت است

این رسم با بر این است

صاحب متعلقه تغیر و تبدل
 دواز عایا و غیره

فاحش و ایام اولی الامر و فصل دوم در مصالح متعلقه
 بایران دولت و کار گذاران امور سلطنتی و این
 بر چند فرقه اند اولی که در عیال و عامه بر ایاد و خاندان
 علمی ملوک و سلاطین را حفظ ضوابطه گویه که در
 دولت و شوکت را چون پنج و طناب سر نشین امور و کار
 میباشد و همچنین بر عایا نیز لازم است که از
 حاکم اطاعت و انقیاد و این انحراف جانز مدالست
 همواره طریق کهنی و اخلاص سلوک دارند و اسبی سالی
 طبعه و در عیال و ملاطفت و نظم و کرم بر زبان میاورند و عیال
 دوام دولت را به دست خود می دانند و شکر خدا که در
 احوال شیخ صدوق علیه الرحمه از حضرت امام بهام روح این
 علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل طعن این است
 که ای گروه شیعه در ذلیلان از پیران فراموشی سلطان و
 فواید فراموشی خود پس اگر عادل است از خدای تعالی در خواست کنید
 که او را باینده دارد و اگر ظالم است بسلبت نماید که هر اب
 آورد صلاح احوال شما در صلاح سلطان شماست و بدین
 سلطان عادل بمنزله پیران است پس بسندید
 او را آنچه را که برای خودی بسندید و بسندید بر او آنچه را
 که برای خودی بسندید و در بعضی از روایات قدسیه مذکورست
 که لا تستغلو انفسکم بسبب الملوک یعنی مشغول سازید
 خود را بدین نام و این و ما سزاگفتن نسبت بپادشاهان

و بهر این بر اوصاف خبرت و هوش مخفی نیست که خلق کشور
و مملکت هر روز و هر روز از این مطامع و فرمان فرمایی
لازم الانبای تا جاسوس است و به حفظ و حرارت ملک که
زمر رعیت و اطاعی و در دفع شرکر کان و ساج اند زندگانی
بجایست و در صورت پس وجود این طبقه عالیقدر که
سر مایه امنیت روزگار اند از اعظم نعم الهی است و قدر آن
ندانم و از اول و جان که اطاعت کند می آن چنین
کفران نعمت نامشای است پس کجایم از او است
صاحب سلطنت را در مریع باطن کاش کن از اهرام و اعیان
در ساینده مالیات بخزان عامه از طیب نفق جان غلبه
در دفع اشرار و اعدا و عین رغبت و هوش از این مملکت
و مستوی و در این کاش کاشان حضرت بجهان را که سر دانی
آکایشان خلیفان بانی بر پادشاه است و در وقت دعا
داشتن خلیفان را واجب است که در وقت دعا
و از کالی دولت و حکام ملایم و در نزدیکی اند که اطاعت
پادشاه شهرباری و در این کاش کاشان را که در مریع
انجام است و در این و معلوم خواهد بود که در مریع سلطنت
تدوین و سلطنت منوط و بهر تبار که از این روابط و فواید و خبر
مشروط است و از این کاش کاشان را که در مریع
خارج است بخوبی که از سبیل نقدی و عید و بنیاد است
عبارت است که بنید و عید و بنیاد و عید و بنیاد

مرا به رعیت بر دامن دولت بادشاهان نشیند و مراد
دولتی ای نخواهد بود چه مقاصد ان پیش از فواید است
سابقه بر وجه احسن و اتم و میر این گردید و همچنین رفیق و رفیق
امور ملک و مملکت و نظم و نسق مهابت سبای و رعیت
و دیوان داری میان فضا و احقاق حقوق عجزه از افویا بر
و چینی که مقرون بر رضای خالق و مشحون بر صلاح دولت و
احوال جلالت باشد و بر ظاهر است که بادشاهان را نفس
خود بسته بدقایق امور عظیمه بر داختن و تنهایی عشیت
کلیات و جزئیات را کما یستغنی و بهجت همت ساختن
متعذر است و لهذا جمعی این را بر سرشته داری آن امور و
در سر افراز میفرمایند و برایشان لازم است در ملاحظه
سلوک ایشان و کارکنان خود نیز اغراض جانی شمارند و
در استیاض و امانت باطل بجان و دل کوشند و در هیچ امر
دین را بدینا و دولتی ای ولی نعمت خود را تحصیل غرض خود
نفرودند غرض مطلب ارباب و ارجح را از رفی اشفاق
و مهربانی سبب طول عمر و زندگی دانند قلعه امنیت رعیت
بجای عداوت و سبب خرابی زند و مخفی در چیدان باطلی
سنگ تفرقه در جمعیت و اس عامه ناس نیندازند بیارای
نرم گوی میز و امید همگان را سیراب گردانند و بنیم
مطلقیت و سلوک لایق عجز و تنهایی جلالتی را بشک
کداری و دعاگوی دولت بادشاهان زبان بشکافند و

فلازم از سطر راست و قدم از منبج نفوس هر دین نگذارند مزاج
خصما را بهت گرمی بگذارند حکم بیداران تعلیم حدت ازند
و با امید بجزیه و ترجمان مقراض صفت دو بار بچشم را بهم
نهند ازند و دفتر جمعیت و سامان اغنیا و مقبولین را
بیاوردین بیند ازهم نباشند و در حفظ شوابع و سبیل خود را
مهربان شریک درزدان و راه زمان نشمارند سیم طبقه
قضاات و حکام شرعند که با دیان طرفیت و مرشدان شرع
بر بادش گان و فرمان دکان لازم و متحقق است که بهت
تمشیت این امر خطیر مردمانی را معین و جمعی را متخلف نمایند
که عارف با حکام و مطلع بر حلال و حرام باشند و در تقصیر
موارث و متروکات خود را بجز در بزرگ ورش میسر
نهند ازند و بدست انداز طمع شوم گریبان طاعت الله را در دم
باز دارند ازند و در تشخیص حق و باطل نظر بر کمالی و غرضی ندارند
و در سنگار مخالفین نیفتند و خاک صفت مغروران را
طعمه ماران حرص نگردانند و بر ظاهرت که اعمال شمع که در تیره
دینداری و حسن اطوار دستور العمل اهل روزگار اند هرگاه که نورانی
فکر در رشته رقم کبیره ابر احوال ایام و سایر سلطانان و دولت
درست بگیرند و در شوم و زبان حکیم با صواب یکستند و عالیشان
بطریق اولی در حفظ صواب و احوال حکومت و رعایت رعایا و
کاشنکان و کارکنان و دیگر در احوال عرض در رعایت رعایا
و با با که خواهند نمود و در اینوقت زندگان را بشارت مشرب و روشن

نوت گرفته زنجیر زیارت باره و بابانان ضوابط
حکومت ازان اداره میشود و جمعی که طبع ظلمت سرشت
شان بظلم راغب و روزگاری چنین را از جان و دل طالب
میباشند دست یافته اند به کناری طراری و از هر گوشه
حرام نوشه و در هر محلی سگ صفتی و در هر یازاری خنجر
کنایه سر بر آورده هرج و مرج در مملکت بدید خواهد آمد
و چون کلید دست زور ابواب این شهر و نور سر و خلق کشود
اگر من ظلم حاکم عدل را از میان دولت رفود تخت
آسایش بر باد میرود و ولوای بلند نامی تکیه بر میکرد
این مردم است که به جهت امور فضا الشیعی را متخص
فرمایند که بر بزرگ علم و خلیه تقوی فرزند باشند این در تنیم
بخش و لیس می نمایند در این باب لیاقت و قابلیت
شخص را از ابراهیم شرایط دانند و وارثیت را باعث میل
مهریه ایاد و رسیدن سعادت عظمی شمارند که بر پدر
آلوده فاضل از فضل پدر تراجم حاصل هر عظمه بلیغ بر کفر
میر جان ارای بادش مان و فرمان دانی واضح در روشن دلائل
و میرین است که بازوی دولت را تقویتی چون دعای کث
مستحقان دیدار و حضراتی صلاحیت شعار عینت و دو
سر که شهر یاران را با سبانه مانند قوه خاطر ایشان
و هر یک از بادش مان از دو سبانه ناچار است یکی سبانه
و یکی که در دغا مان کرده برادر بادش مان شوکت خصم کشید

در هم شکستند و این طایفه بقوت استغاثه پنج دولت شان را از دست
هسته برکنند آن فرقه ببرق تیغ سدر تیغ آتش در غم محبت
و شمن انداختند و این جماعه بسیل گریه بیم شمی خانه حیات
شانرا ویران سازند آه آشنی که لزل گریه بر آید بر
بر کنیه خشم ستانلیت و هر قدر حمیده فقیر مسکین که در فقر
ایند ای دولت و دین سر بزدین کنند و بر فرق شان
شمس جان ستانی است و در این باب احادیث شریفه
و اخبار کثیره از سادات اطهار در وصف و فائز دکت است
و علاوه بر آن لازم آست که در بنای مبانی خیرات جاریه
و باقیات صالحات چون مسجد مدرسه و قنطره و کاروانسرا
و وقف نمودن اراضی و عقارات بحیث مصارف علما
و فقرا و سادات و تعمیر روضات مطهرات و بنای مدارس
و مجاورین هم بگزیدگان رب العالمین ساعی و مستلزم باشد
سه نام نیکی که مانند زادی از به کز او ماند سرای زوکار حکومت
و منصب دنیایی بی بنیاد چون نقش بر آب و کوهی بر باد
دستار غزلش هر روز بر سر است و سمند دولتش هر روز
در زیران دیگری کاتب قضای منشور این حکومتها هر روز
بنام کی نوشته و در میره است و فراش قدری است عقل
این منصبها هر روز برای کسی انداخته و حمید منت است
و انبست که دامن فرصت از دست انداده و بازوی است
تجلیل سعادت اندیک ده اسباب پیش و عشرت اندیک

در این بازار فانی خریداری نمود و چنانچه بداند که در سفر خجسته
چنین تبعیض حقیم هجرت بهار عالم باقی سپردارند و با این
قدرت و توانائی لوائی شیر مملکت بی زوال بجا آید
نیفرارند تمام شد آنچه منظور بود بکارش آن در این محله
و مامل از خرومندان ذی اوش آنکه نظر نامل و تدبیر آن
نگرند و بتحق نظر بدقایق ملتویه آن بر خورند و قصبه
نومن آن عذیم رکش جدا که خزانام نیست کبر و نوا
که اسیر کج قفس نرجیب که بدام غنای زودست قضا
که فراوان چمن ساخت دیوانه ام که به بیکانگی نشد و لم اشنا
که شد از دست لطف بهار وطن که بغرب و سیرم بقم مسئله
که جو باد ایدیم هصفیران باغ که گلستان شود وطن اگر بر باد
که بدام اشیا تم بد از یک کل که کنونی میخلد خار و زهر تا
که در دور ملک شربت آن ایشم که بدوش قریبیم حوی اشیا
که گوی حوی شرم روان در صفت که بی غل اینم رستر نایبا
که روان کنت دل بهره اه ماک که کوی برادر یک کل اهو
که بدل هر زمان از شعله زن که بلب هر نفس مرد و جوان
که بود مذیم عشق صاف و بس که ندانم بخیر و صدق و مغل
که زلال محبت بود مشربیم که سرشتند خاکم باب وفا
که دمی راحت از درد و حیران نیم که در این غیبت اباد محنت کبر
که بی بازگشتن از این خاک بند که همید استم غم صلیح و
که وفی رفتن از بند دست نهی که کجایان خاطر گریه حیا

که نه نذرش هزاره کفتم بدل / ضرورت باحقه بودن مرا
 که برافوی خلوت نهادم سری / چنین جلوه کرشد رخ مدعا
 برم از مغالی بایران زمان / زان تا را این ملک و حش فرا
 که ستادم بر این غم از پای / که حش بستم بنام خدا
 مدادی ز غن جگر کرده حل / نوشتم بر صفحه آن ما بر
 بنام هارون شهرزاده بس / نمودم عنوان او ابتدا
 که کشاید دران بارگاه بلند / قبول افتد این بدیهت
 معظم خباب و معزز خط / مشید اساس و مظفر لوا
 جهاندار باغ و روضه خضر / ز به کام مهد و ز عهد صبا
 به پیشش کوشش سرخ رخت / ز جودش بلند است نام حیا
 و قارش چون کند در جهان / بفتد به پشت زمین اکتفا
 ز عدش غنبت کرد در / اگر کشد شمشیر سنگ بجا
 شجاعت ز سرخ زدن / بدست خود ملک را پیش بجا
 فروغ بستان از نوری / ز دالتش کند هر کس ضایع
 فلک کرد راه به پیش / بحش کواکب کند قوتیا
 عطار دیزم سخندانش / عرق بریزد در سرم و حیا
 ز دینج بر خاتم حقیق / ز رخس آب صد امر حیا
 کشاید سرناغن تیغ او / ز سر رشته مملکت عقد
 عروقه المثل کوه باشد اگر / کند بر پیشش از یک دعا
 قهقار و کوزان فغان / به جان دشمنی بود از دعا
 در اینجا است ختم سخن و السلام / اعجابت ز غلق و از من دعا

بهر خلدت از او سر بلند
 و شمشیر است در زیر پای
 ز صبیح برات الاحوال شد
 پس از ختم این نسخه در بلده
 بی سال تاریخ اتمام او
 تفکر نمودم بشده و همتا
 و بر خردمند با عقل و دین
 بگفت هست مرآت الاحوال
 قد دفع الفراغ من توفید الجمل الاول من کتاب المراءات
 الاحوال في بلدة عظیم آباد الهند من نواحي بهار في الشهر
 الثالث من السنة الحی مسنة من العشر الثالث من المائة
 الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية
 على ما جرى الالف ثمان و ثمان مائة

(مرکز کتب)

۴۴۴

قد دفع من کتابه میرزا احمد في البلدة المذكورة في السنة المسطرة



قلم و صنی
 خانب المصنف فی سنه
 وانا الخاتم علی کتب

(زیر قلم)

